پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل

دوره ۱۴. شماره ۱. پاییز و زمستان ۱۴۰۴. شاپا: ۳۴۷۲-۲۳۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل

دوره ۱۴، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، شاپا: ۳۴۷۲-۲۳۲۲

دیپلماسی دولت بایدن نسبت به مسأله هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران حمید درج	۶
تأثیر برنامه‌های تعدیل اقتصادی بر سیاست خارجی رژیم صهیونیستی (۲۰۱۰-۱۹۷۰) اشکان گل افشان . علیرضا کوهکن	۳۳
مدل سنجش و برآورد وضعیت نظم بین‌الملل و موقعیت هژمونی آمریکا علیرضا خسروی	۵۶
تأثیر سیاسی احداث دالان زنگزور بر وزن ژئوپلیتیکی ج.ا.ایران کامل منیری . مصطفی قادری . ایرج امیرپور قوجه بیگلو	۸۰
ظرفیت امنیتی چین در مقابل مجتمع‌های نظامی- صنعتی ایالات متحده آمریکا (۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲) سیده‌هاله مهدی زاده . رضا سیمبر	۱۰۳
تحریم‌های یکجانبه، جنایت علیه بشریت و صلح جهانی (مطالعه موردی تحریم آمریکا علیه ایران) مهدی حاتمی . کوروش قنبری . فرید آزاد بخت	۱۲۵
غرب و گونه‌شناسی مفهوم منافع ملی در سیاست خارجی ایران شهروز شریعتی . سید رامین البرزی . سید محسن علوی پور	۱۴۲
کارویژه‌های روانی گروه تروریستی داعش در پرتو تحلیل گفتمان انتقادی چندوجهی فریبا ترجمان	۱۶۷
تأثیرات چند جانبه‌گرایی فرهنگی بر توسعه مبادلات اقتصادی: مطالعه موردی روابط ایران و ترکیه سیدحسن میرفخرایی . محمدیونس بهادری	۱۸۷
واکاوی رویکرد اتحادیه عرب در بحران سوریه و پیامدهای منطقه‌ای آن (۲۰۲۴-۲۰۲۰) حسن صالحی فر . علی اسمعیلی	۲۱۹
رسانه و ارتقای قدرت نرم در نظام بین‌الملل؛ رویکردی تطبیقی به تجربه چین و هند فریبرز ارغوانی پیرسلامی . محمدحسن غلامی کبابی	۲۴۳
انعطاف‌پذیری الزام راهبردی سیاست خارجی بازیگران در سیستم پیچیده بین‌الملل محمدرضا فرجی	۲۷۶
آپارتاید خزنده؛ روندپژوهی سیاست‌های تبعیض‌آمیز اسرائیل و تغییر بافت جمعیتی فلسطین (۲۰۲۳-۱۹۹۶) سیدحسین اطهری . ابوالقاسم شهریاری . سیدهاشم منیری	۳۰۳
ایدئولوژی و ژئوکالچر سلفیسم، تهدید وجودی علیه ایران: مختصات نظری ـ میدانی، تهدیدات و راهکارها محسن عباس‌زاده مرزبالی . آرش رئیسی‌نژاد	۳۳۱
تحول سیاست خاورمیانه‌ای روسیه پس از جنگ اوکراین: از دمشق تا دبی جهانگیر کرمی	۳۵۹

- پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل
- نشریهٔ دو فصلنامه دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین‌الملل
- دورهٔ ۱۴ . شمارهٔ ۱ . شمارهٔ پیاپی ۲۷ . پاییز و زمستان ۱۴۰۴
- شاپا: ۳۴۷۲-۲۳۲۲
- پروانهٔ انتشار: نامهٔ شمارهٔ ۹۰/۲۸۰۳۰ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۳ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی

این نشریه طبق نامهٔ شمارهٔ ۳/۱۸/۵۵۰۸۵ مورخ ۱۳۹۲/۰۴/۲۲ و برابر با نامهٔ ابلاغیه آیین‌نامه شماره ۱۱/۲۵۶۸۵ مصوب ۱۳۹۸/۲/۹ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، علمی محسوب می‌شود.

هیئت تحریریهٔ

داخلی: حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)،سیدحسین اطهری(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحمدعلی تقوی(دانشیار دانشگاه علامه‌طباطبایی)،حسین دهشیار(استاد دانشگاه علامه‌طباطبایی)، سیدحسین سیف‌زاده(استاد بازنشستهٔ دانشگاه تهران)، رضا سیمبر(استاد دانشگاه گیلان)، وحید سینایی(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیّداصغر کیوان‌حسینی(استاد دانشگاه علامه‌طباطبایی)،سیدمسعود موسوی شفائی(دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، مهدی نجف‌زاده(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)،احمد نقیب‌زاده(استاد بازنشستهٔ دانشگاه تهران)، عنایت‌الله یزدانی(دانشیار دانشگاه اصفهان)

بین‌المللی: آرشین ادیب‌مقدم (استاد دانشگاه لندن، انگلستان)، سیف‌الدین ژورائف (استاد دانشگاه دولتی مطالعات شرقی تاشکند، ازبکستان)، گلشن دیتل (استاد دانشگاه جواهر لعل‌نهرو،هند)، آکبوتا ژولداسبکووا (استاد دانشگاه ملی اورآسیا، قزاقستان)، لی فو چوان (استاد دانشگاه نورث‌وست، چین)، ووتر ورنر (استاد دانشگاه وریج،هلند)، یو دال سئونگ (استاد دانشگاه مطالعات خارجی‌هانکوک، کره‌جنوبی)، ولادیمیر یورتائف (استاد دانشگاه دوستی ملل، روسیه)

داوران

علی اسمعیلی، حدیث آسمانی کناری، حسین اصغری ثانی، نوژن اعتضاد السلطنه، سارا اکبری، مرضیه سادات الوند، مصطفی انتظاری هروی، نجمیه پوراسمعیلی، رضا سیمبر، ندا شاه نوری، ابوالقاسم شهریاری، محمد رادمرد، آرش رئیسی‌نژاد، غفار زارعی، سید هادی زرقانی، مهدی زیبائی، سید احمد فاطمی نژاد، زینب فرهادی، فائزه قاسمی، محمد محمدیان، سید محسن موسوی زاده جزایری، محسن نصر اصفهانی، امین نواختی مقدم، سید امیر نیاکویی

پایگاه‌های نمایهٔ نشریه

پایگاه www.portico.org (PORTICO)
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.com)
پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir)
کتابخانهٔ منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز (www.srlst.com)
بانک اطلاعات نشریات کشور (www.magiran.com)
پایگاه نشریات الکترونیک دانشگاه فردوسی مشهد (www.um.ac.ir)

صاحب امتیاز:
دانشگاه فردوسی مشهد

سردبیر:
مرتضی منشادی

دستیار سردبیر و دبیر هیأت‌تحریریه:
سیدمحسن موسوی‌زاده جزایری

مدیر اجرایی:
وجیهه معافیان

ویراستار فارسی
فرشته گلچین راد

ویراستار لاتین
حسین نورانی

صفحه آرا
محمدرضا شیخی

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل، دستاوردهمکاری دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین‌الملل است.

مشهد، بلوار وکیل‌آباد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دفتر پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل
کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۱، صندوق پستی: ۱۳۵۷
تلفن تماس: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۳۶۵، نمابر: ۰۵۱-۳۸۸۱۱۲۴۳
سایت نشریه: http://irlip.um.ac.ir، رایانامه: jipr@um.ac.ir
سایت انجمن ایرانی روابط بین‌الملل: www.iisa.ir، رایانامه: iranianiisa@gmail.com

خط مشی و رویکرد دوفصلنامه

پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل آمادهٔ دریافت مقالات استادان، پژوهش‌گران و متخصصان حوزهٔ روابط بین‌الملل و علوم سیاسی است. این نشریه در زمینه‌های تخصصی سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، امنیت بین‌الملل، مسایل نظامی و استراتژیک، مسایل سیاسی جهان اسلام، جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک و مطالعات منطقه‌ای، نوشتارهای پژوهشی پژوهشگران را پس از داوری‌هایِ مطابق با استاندارد نشریه، منتشر می‌کند. پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل مقاله‌هایی را علمی پژوهشی می‌داند که دارای چنین ویژگی‌هایی باشند:

۱. دارا بودن مقدمهٔ توضیحی و بیان واضح مسألهٔ پژوهش،
۲. بررسی و مرور مختصر و مفید ادبیات و نظرات پژوهشی موجود،
۳. تعیین و توضیح‌هدف از نگارش مقاله،
۴. تعیین روش مناسب برای پژوهش و گردآوری داده‌های مورد نیاز،
۵. به‌کارگیری روش تعیین‌شده توسط مؤلف در گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش متن مقاله،
۶. معتبربودن منابع و داده‌ها،
۷. ارائهٔ نتیجه‌گیری درست و موثق از تحلیل داده‌ها،
۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و ارائهٔ پیامدهای نظری (و در صورت لزوم آثار عملی) آن‌ها،
۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازمان‌دهی مقاله،
۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش مقاله مطابق با معیارهای نشریه.

راهنمای آماده‌سازی و ارسال مقاله

- هر مقالهٔ تخصصی بایستی به فارسی روان و آسان‌فهم و بر پایهٔ دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (http://www.persianacademy.ir)، تحت نرم‌افزار Word نوشته شود و تا حد امکان بیش از ۸۰۰۰ نباشد.
- علاقه‌مندان می‌بایست مقالات خود را با رعایت آیین‌نامهٔ نگارش مقاله، فقط از طریق سامانهٔ یکپارچهٔ نشریات دانشگاه فردوسی مشهد به‌نشانی http://irlip.um.ac.ir ارسال کنند.
- مقاله باید دارای چکیده (فارسی و انگلیسی)، واژگان کلیدی، مقدمه، روش، نتایج بحث، منابع مورداستفاده باشد و اصول زیر در آن رعایت شود:
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان (همراه با تعیین نویسندهٔ مسئول) که شامل نام و نام خانوادگی، سمت، محل خدمت، عنوان و درجهٔ علمی، تاریخ و محل انجام تحقیق است، ذکر شود.
- عنوان مقاله (حداکثر در ده کلمه) در وسط صفحهٔ اول نوشته شود.
- چکیده در عین مختصربودن باید محتوای مقاله را برساند. در چکیده از منبع،جدول،نمودار و کلمات اختصاری مبهم استفاده نشود. چکیده از ۲۵۰ کلمه تجاوز نکند و تمام آن در یک بند نوشته شود.
- مقدمه شامل اطلاعات مربوط به سوابق موضوع،اهمیت تحقیق و مسألهٔ مورد مطالعه باشد.
- روش پژوهش به‌طور مشخص و روشن بیان گردد.
- اگر نتایج شامل عکس، جداول و نمودار باشد نسخهٔ اصلی‌هر یک به نشریه ارسال شود.
- شمارهٔ‌هر جدول در بالا و سمت راست آن نوشته شود. عنوان جدول گویای نتایج مندرج در آن باشد.
- نتایج و بحث را می‌توان به‌طور توأم یا مجزا بیان کرد. بحث شامل تجزیه و تحلیل نتایج به‌دست‌آمده در ارتباط با تحقیق مورد نظر باشد.
- منبع‌نویسی به روش APA باشد. جهت راهنمایی بیشتر به فایل «راهنمای ارجاع منابع و مآخذ به روش APA» موجود در آدرس زیر مراجعه کنید: http://fea.um.ac.ir/parameters/fea/filemanager/forms/reference2.pdf
- منابع مورداستفاده شامل جدیدترین اطلاعات در زمینهٔ مورد نظر باشد.
- چکیدهٔ انگلیسی شامل عنوان اصلی مقاله، نام نویسندگان، آدرس و عنوان علمی آنان، متن چکیده و واژه‌های کلیدی باشد.
- مسئولیت‌هر مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به‌عهدهٔ نویسنده یا نویسندگان مسئول مقاله خواهد بود.
- تا قبل از پایان مراحل نهایی چاپ، اگرمشخص شود مقالهٔ منتخب به‌هرشکل در جای دیگری به‌چاپ رسیده است از انتشار آن جلوگیری خواهد شد.
- مقاله‌ها توسط‌هیئت تحریریه و باهمکاری متخصصان داوری شده و درصورت تصویب، برطبق ضوابط خاص نشریه به‌نوبت، چاپ خواهند شد.
- نشریه در رد یا قبول، جرح و تعدیل و ویراستاری مقاله‌ها اختیار تام دارد.

Biden Administration's Diplomacy on the Islamic Republic of Iran's Nuclear Issue

Hamid dorj[1]

Received: 2024-03-30
Revised: 2024-11-14
Accepted: 2026-02-08
Available Online:2026-03-18

How to cite this article:
Dorj h. (2026). Biden Administration's Diplomacy on the Islamic Republic of Iran's Nuclear Issue, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 6 - 32 .(in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.86776.1499

1- Introduction

Despite the stalemate in negotiations, the Biden administration remained committed to returning to the Iran nuclear deal. Unlike the Trump administration, the Biden administration viewed the multilateral framework as an effective political tool for achieving US interests at low cost against a backdrop of strategic contraction in the Middle East. The Biden administration hoped to maintain a relative balance of power in the Middle East by adopting a soft-but-hard nuclear policy toward Iran, while relying on Saudi Arabia, Israel, and other regional allies to contain Iran.

2- Theoretical framework

Smart power encompasses military force along with all forms of diplomacy. Rather than being a new source of power, smart power is a combination of hard and soft power that organizes the new management of the exercise of power (Baniya, 2021: 5).

3- Methodology

Due to its theoretical nature, the method used in this study was qualitative based on a descriptive-analytical approach. In the qualitative research method, information and data of historical, descriptive and experimental researches are used. The information required for this research has been collected and used through library resources, documents and references to sites and Internet resources, etc

4- Discussion

One of the most important issues facing the Biden administration's foreign policy was how to deal with the Middle East as one of the most challenging regions of the international system.

1. PhD in International Relations, University of Guilan, Guilan, Iran (*- (Corresponding Author Email: hamid.dorj@gmail.com)

The Biden administration's policy towards the Middle East was largely based on the Biden statement. In Biden's election statement, emphasizing a cooperative balance, re-establishing relations with Saudi Arabia, reducing the level of friction in conflicts in the Middle East such as the Yemen crisis, and paving the way for renegotiations with Iran regarding the nuclear agreement were among the major goals of the United States in the Middle East (Jiang, 2021: 85). In addition, by returning to the path of multilateralism, the Biden administration hoped to eliminate the gaps and contradictions between the United States and its allies and other members of the international community during the Trump era and to get rid of the United States' isolated position on the Iranian nuclear issue and the differences with important EU member states in this regard. The United States also looks forward to the military role of its European, Chinese, and ASEAN allies in protecting regional security and navigation issues in the Persian Gulf (Wang And Hu, 2022: 441). Some American analysts advised the Biden administration to condition the return to the JCPOA and the reduction and lifting of sanctions imposed by Trump on compliance with and improvement in the human rights situation in Iran. Although the improvement of the human rights situation in Iran would not be a prerequisite for Biden's return to the JCPOA, it was undoubtedly one of the main elements of his foreign policy towards Iran (Radfar & Dehghani Firouzabadi, 2021: 237).

From Biden's perspective, when the Trump administration unilaterally decided to withdraw from the agreement despite global adherence to it, the credibility and leadership of the United States in the non-proliferation regime suffered a major blow. Therefore, Biden sought to restore America's credibility as a global leader in the non-proliferation regime. This requires new multilateral negotiations, experienced diplomats at the helm, and a willingness to provide sufficient incentives to ensure and ensure that diplomatic negotiations are concluded and that Iran's nuclear program is peaceful (Mehta, 2021: 11). The first step in Biden's step-by-step nuclear policy towards Iran was to rejoin the JCPOA in exchange for Iran's implementation of its JCPOA commitments in the form of a "return for return" or "commitment for commitment" equation (Radfer and Dehghani Firouzabadi, 2020: 242-243). As mentioned, smart power refers to the combination of hard power and soft power strategies. In the Biden administration, this meant the simultaneous use of diplomacy and sanctions. Meanwhile, Biden, unlike Trump, repeatedly acknowledged that the Iranian nuclear issue should be resolved through dialogue and diplomacy, with the addition of sanctions and economic pressure, so that the Iranian leaders are forced to accept the US conditions out of necessity (Rezaei Mirghaed & Others, 2023: 249).

Biden also emphasized elsewhere that "we will work with our allies to strengthen and expand the provisions of the Iran nuclear deal; while also addressing other issues and concerns" (Biden, 2020: 4). The Biden administration sought a nuclear deal and appeasement in US relations with Iran; But such adjustments have been met with opposition from domestic conservatives and its Middle Eastern allies. Contrary to the regional security situation and the negotiating conditions in 2015, the current Iran nuclear talks have reached an impasse and have caused differences between Iran and the United States (Tang, & Pan, 2022: 207-208). The Iranian nuclear issue is an important and strategic issue for the European Union. Between 2003 and 2015, Europe played an important role in facilitating Iran-US nuclear diplomacy and ultimately the

JCPOA agreement. After Trump decided to withdraw from the JCPOA in 2018 and return to maximum economic pressure; the Europeans tried to create a space for US-Iranian engagement. Although they were unsuccessful; they have nevertheless managed to remain relevant for both sides (Alcaro, 2021: 55).

5- Conclusion

Biden indicated before and after the 2020 US election that if Iran returned to the JCPOA, the US would also return to the agreement; this is while Tehran insisted that Washington must lift all sanctions before returning to the original agreement. In all areas, the Biden administration intended to increase Iran's costs based on a carrot and stick policy. The main pillars of the stick policy are threats and sanctions.

Keywords: Diplomacy, negotiation, sanctions, coercion, smart power

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.86776.1499

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۲۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۹
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

دیپلماسی دولت بایدن نسبت به مسأله‌هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران

حمید درج[۱]

چکیده

دولت بایدن انگیزه‌هایی برای بهبود روابط ایران و آمریکا و بازگرداندن توافق‌هسته‌ای ایران داشت. بایدن اصرار داشت که تهران به تعهدات برجامی خود برگردد؛ این در حالی بود که مقامات ایران اذعان داشتند که قبل ازهر اقدامی از سوی تهران، واشنگتن باید در عمل‌همه تحریم‌ها را لغو کند. بدین ترتیب، سؤال اصلی پژوهش این است که دولت بایدن نسبت به مسأله‌هسته‌ای ایران چه سیاستی را اتخاذ کرد؟ فرضیه مقاله این است که سیاست بایدن در قبال برنامه صلح‌آمیزهسته‌ای ایران، بهره‌گیری از قدرت‌هوشمند در قالب مذاکره و فشار بود؛ به‌گونه‌ای که واشنگتن ضمن قانع کردن تهران برای بازگشت به برجام، در راستای اعمال فشار بر ایران از طریق ایجاد محدودیت برای برنامه‌هسته‌ای و قدرت موشکی و منطقه‌ای این کشور وهمچنین تمدید و یا راه‌اندازی تحریم‌های جدید حقوق بشری گام بر میداشت که این امر می‌توانست به توقف کامل برنامه‌هسته‌ای و تضعیف و انزوای منطقه‌ای تهران در خاورمیانه منجر شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد؛ دولت بایدن در قبال پرونده‌هسته‌ای ایران دیپلماسی سخت و نرم را در پیش گرفت؛ به گونه‌ای که واشنگتن ضمن متقاعد کردن تهران برای بازگشت به برجام،هم‌زمان در تلاش برای تهدید جلوه دادن برنامه صلح‌آمیزهسته‌ای ایران و ایجاد محدودیت در آن از طریق روش‌های تحریم و اجماع‌سازی جهانی علیه ایران برآمده بود. برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیلِ کیفی استفاده شده است.

کلیدواژگان: دیپلماسی، مذاکره، تحریم، اجبار، قدرت‌هوشمند.

---

۱. دانش آموخته دکترای روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران(نویسنده مسئول). hamid.dorj@gmail.com

۱- بیان مسأله

با روی کار آمدن دولت جو بایدن در آمریکا در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱، موضوع‌هسته‌ای ایران و روابط ایران و آمریکاهمچنان در کانون توجه سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا قرار داشت. با مرور ادبیات گذشته و تحلیل دیدگاه‌های دولت بایدن در مورد مسائل مربوط به ایران و خاورمیانه، می‌توان دریافت که سیاست دولت بایدن در قبال خاورمیانه و مسأله‌هسته‌ای ایران، ترکیبی از دو روش نرم و سخت دیپلماتیک بود که این امر به وضوح در سیاست خارجی بایدن نمایان بود. با وجود بنبست مذاکرات، دولت بایدن‌همچنان اراده‌ای برای بازگشت به توافق‌هسته‌ای ایران داشت.

برخلاف دولت ترامپ، دولت بایدن چارچوب‌همکاری چندجانبه را به عنوان یک ابزار سیاسی مؤثر برای دستیابی به منافع آمریکا باهزینه کم در پس‌زمینه انقباض استراتژیک در خاورمیانه میدانست. دولت بایدن امیدوار بود از طریق اتخاذ سیاست‌هسته‌ای نرم و سخت نسبت به ایران، توازن نسبی قوا در خاورمیانه را حفظ کند؛ در حالی که برای مهار ایران به عربستان سعودی، اسرائیل و سایر متحدان منطقه‌ای متکی بود. به گفته بایدن، اگر ایران به اقدامات نظامی موشکی،هسته‌ای یا منطقه‌ای متوسل شود؛ دولت بایدن برای دفاع از منافع حیاتی ایالات‌متحده از گزینه نظامی نیز استفاده خواهد کرد. به‌هر حال، دولت بایدن در تلاش برای تسری دادن مفاد برجام به مسائل موشکی و منطقه‌ای بود که این امر مسیر مذاکرات و راه‌حل مناقشه‌هسته‌ای را با ابهام و پیچیدگی روبه‌رو کرد و باعث افزایش تنش در روابط ایران و آمریکا شد. بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش این است که بایدن نسبت به مسأله‌هسته‌ای ایران چه سیاستی را اتخاذ کرد؟ روش مورد استفاده در این پژوهش، کیفی از نوع توصیفی-تحلیلی است و شیوه جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های تحقیق از طریق منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی انجام پذیرفته است. در این نوشتار برای تجزیه و تحلیل داده‌ها نیز از نظریه قدرت‌هوشمند استفاده شده است.

۲- پیشینه تحقیق

در رابطه با سیاست‌خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال برنامه‌هسته‌ای ایران تاکنون پژوهش‌ها و مقالات زیادی به زبان فارسی و انگلیسی انجام گرفته است که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۱- (Dorj & Basiri, 2019)، در مقاله خود با نام«تجزیه‌وتحلیل رویکرد دولت ترامپ در قبال پرونده‌هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران»؛ بیان می‌دارند که سیاست دولت ترامپ در دستیابی به اهداف کوتاه‌مدت خود مثل فروپاشی اقتصادی-سیاسی ایران در ظرف یکسال و یا رفتن تهران به پای میز مذاکره با شرایط مطلوب آمریکا در نتیجه تحریم و فشار حداکثر اقتصادی، با شکست روبه‌رو شده است.

۲- (Tajik, 2022)، در مقاله‌ای با نام«بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی دولت‌های باراک اوباما، دونالد ترامپ و جو بایدن در قبال جمهوری اسلامی ایران»؛ بیان می‌دارد که مسئلهٔ ایران در سیاست خارجی آمریکا، تابع دستورکار کلانی است که فرادولتی و توسط ساختارهای نهادی آمریکا تبیین شده است. الگوی رفتاری تعارضی آمریکا در قبال ایران به یکی از اولویت‌های ثابت و اصلی در سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است.

۳- (Salehi & Others, 2021)، در مقاله‌ای تحت عنوان«سناریوهای پیش‌روی جمهوری اسلامی ایران در

قبال برجام (دوران ترامپ و بایدن)؛ اذعان می‌دارند که بازگشت آمریکا به برجام و لغو تحریم‌های ثانویه ایالات متحده و تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل، سناریوی مطلوب جمهوری اسلامی ایران است.

۴- (Smith,2018)، در کتابی تحت عنوان«اقدام بعدی دولت ترامپ در مورد معاهده‌هسته‌ای ایران»، اذعان می دارد که خروج ترامپ از برجام نتایج فوری داشت و ضمن فلج شدن اقتصاد ایران، باعث شد؛ صنایع اروپایی جهت ورود مجدد به بازار ایران با احتیاط عمل کنند و شرکت توتال به عنوان غول انرژی فرانسه توافقنامه ۲ میلیارد دلاری خود برای توسعه میدان گازی پارس‌جنوبی در ایران را متوقف کرد.

۵- (Ritter,2018)، در کتابی با نام«برهم زنندهٔ معامله، دونالد ترامپ و برهمزدن توافق‌هسته‌ای ایران»، بر این نکته تأکید دارد که ایران‌هرگز برنامه تسلیحات‌هسته‌ای نداشته است و برنامه‌هسته‌ای ایران کاملاً برای اهداف غیرنظامی بوده است. در حالی که ایران به کشورهای اروپایی تضمین داد که برنامه‌هسته‌ای این کشور صلح‌آمیز است؛ امّا این توافقنامه توسط آمریکایی‌ها برهم زده شد.

۶- (Alcaro,2018)، در مقاله «جبهه ناآرام غرب: سیاست ترامپ در قبال ایران و گزینه‌های اروپا در مورد برجام»، معتقد است با انعقاد توافق‌هسته‌ای سال ۲۰۱۵، فعالیت‌های تجاری دوجانبه اروپا و ایران از سر گرفته شد و روابط سیاسی طرفین توسعه پیدا کرد؛ اما روابط بین آمریکا و ایران دچار تنش‌های شدیدی شد. نوآوری و تازگی مقاله در این است که عمده این تحقیقات به دوران قبل از بایدن و یا به صورت جزئی و پراکنده به این مسأله پرداخته‌اند؛ این در حالی است که پژوهش حاضر به طور مجزا و خاص سیاست‌ها و الگوی رفتاری دولت بایدن در قبال برنامه‌هسته‌ای ایران را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد.

۳- مبانی نظری

قدرت‌هوشمند به معنای استفاده راهبردی وهم‌زمان از دیپلماسی، ترغیب کردن، ظرفیت‌سازی و فرافکنی قدرت و نفوذ است؛ به صورتی که کم‌هزینه و از مشروعیت سیاسی و اجتماعی برخوردار باشد. در واقع، قدرت‌هوشمند نیروی نظامی‌همراه باهمه اشکال دیپلماسی را در بر می‌گیرد. قدرت‌هوشمند بیش از آن که منبع جدید قدرت باشد؛ تلفیقی از قدرت سخت و نرم است که مدیریت نوین اعمال قدرت را به سامان می‌رساند(Baniya, 2021: ۵). جوزف نای معتقد است که قدرت‌هوشمند اولاً به معنای به رسمیت شناختن اشکال مختلف قدرت و ابزارهای آن در پیگیری اهداف است. ثانیاً، از نظر وی، قدرت‌هوشمند، نه به عنوان یک انتخاب قدرت سوم؛ بلکه به عنوان یک روش یا یک رویکرد بهره‌برداری از قدرت است که به تصمیم‌گیرندگان فرصتی برای انتخاب بهترین راه بر سر یک مسأله خاص می‌دهد. ثالثاً، قدرت‌هوشمند بر نهادها و مشارکت وهمچنین بر شرکا و متحدین تأکید دارد؛ زیرا قدرت‌هوشمند از ماهیتی برخوردار است که به صورت انفرادی قابل حصول نیست (Sar, 2023: 14). یکی از موضوعات اساسی در قدرت‌هوشمند، بحث دیپلماسی می‌باشد که به عنوان قدرت نرم عاملی تاثیرگذار محسوب می‌شود. در دیپلماسی رسمی، مجریان و مخاطبان اصلی مقامات رسمی، دولت‌هاهستند.هدف تمام ابزارهایی که یک دولت در این شیوه به کار می‌گیرد؛ اثرگذاری مستقیم بر تصمیم‌گیری رهبران کشور مقابل است. از صلح‌آمیزترین روش‌ها تا منازعه‌آمیزترین آن‌هاهمه حول این محور می‌گردند که درفرایند ارتباطی که می‌توان اعمال سیاست خارجی

دانست، پیام‌ها به روشنی به مقامات تصمیم‌گیرنده طرف مقابل منتقل شوند. در تحلیل پیوند میان دیپلماسی رسمی و ارتباطات، می‌توان چنین گفت که در جریان دیپلماسی رسمی و طی فرایندهایی چون؛ مذاکره، اطلاع‌رسانی، موضع‌گیری‌ها، تلاش می‌شود تا به مخاطب پیام‌های خاصی القاء گردد؛ پیام‌هایی که در درون خود مجموعه‌ای منسجم‌هستند که بیانی روشن از اهداف و راهبردهای کلی سیاست خارجی آن کشور را به نمایش می‌گذارند (Rostami & Ganji, 2016: 56-57).

با تکیه بر مفروضات نظری مذکور به نظر می‌رسد؛ رویکرد دولت بایدن در قبال پرونده‌هسته‌ای ایران مبتنی بر قدرت‌هوشمند بود. بدین گونه که ابتدا در بُعد سختافزاری قدرت از یک سو، تلاش می‌گردید تا توانمندی‌های دفاعی و نظامی ایران از برنامه‌های موشکی گرفته تا توان متعارف نظامی از راه اعمال تحریم‌های اقتصادی، فشار سیاسی و... محدود گردد و ایران در قالب معاهده‌ای‌همانند برجام، توسعه برنامه‌های نظامی خود را متوقف سازد و از سوی دیگر، در بُعد نرم افزاری قدرت، مقامات دولت بایدن با استفاده از دیپلماسی، به افزایش اعتبار بین‌المللی آمریکا و قدرت نرم این کشور که در دوره ترامپ آسیب دیده بود؛ روی آوردند. در واقع، بر اساس مؤلفه‌های نظری قدرت‌هوشمند، ایالات متحده به طورهوشمندانه‌همه داشته‌های مادی و معنوی منابع قدرت خود را برای کسب مطلوبیتها به کار بست و از این طریق به تأمین اهداف و منافع واشنگتن در عرصه بین‌الملل و در رابطه با برنامه‌هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران مبادرت ورزید. بدین ترتیب،هدف اصلی دولت بایدن، برچیدن برنامه‌هسته‌ای ایران و تضعیف قدرت منطقه‌ای آن بود که این امر می‌توانست به مهار تهران در خاورمیانه منجر شود.

۴- سیاست خارجی بایدن در قبال خاورمیانه: اهداف و مبانی

سیاست خارجی بایدن نسبت به خاورمیانه دربردارنده اهدف و اصولی است که در ادامه به این ابعاد و مؤلفه‌ها پرداخته خواهد شد.

۴-۱- تلاش دولت بایدن برای ایجاد صلح و ثبات در غرب آسیا

یکی از مهم‌ترین مسائل پیشروی سیاست خارجی دولت بایدن، نحوه برخورد با خاورمیانه به عنوان یکی از چالش‌برانگیزترین مناطق نظام بین‌الملل بود. سیاست دولت بایدن نسبت به خاورمیانه عمدتاً بر اساس بیانیه بایدن بود. در بیانیه انتخاباتی بایدن، تأکید بر یک موازنه مشارکتی، تنظیم روابط مجدد با عربستان سعودی، کاهش سطح اصطکاک منازعاتی در خاورمیانه مانند؛ بحران یمن، بسترسازی برای انجام مذاکرات مجدد با ایران در ارتباط با توافق‌هسته‌ای از جمله اهداف کلان ایالات‌متحده در منطقه خاورمیانه بود (Jiang, 2021: 85). بایدن برای غیرنظامی کردن حضور آمریکا در خاورمیانه، به حمایت ایالات‌متحده از عملیات تهاجمی در یمن پایان داد و اعلام کرد: «هزاران نیرو را از خاورمیانه خارج می‌کند». تا پایان آگوست ۲۰۲۱، ایالات‌متحده تمام نیروهای خود را از افغانستان خارج کرد و خروج نیروها از عراق در حال انجام است. در میان موضوعات خاص، گروه تروریستی داعش و ایران به عنوان دو تهدید جدی برای منافع ملی آمریکا در نظر گرفته شدند (Tang & Pan, 2022: 197). در عین حال، برای جلوگیری از بروز برخوردهای تند در روابط

ایران و آمریکا وهمچنین جلوگیری از کشیده شدن دوباره واشنگتن به باتلاق جنگ در خاورمیانه از تشکیل ائتلاف ضدایرانی در منطقه حمایت نکرد که این امر می‌توانست به کاهش «ذهنیت شورشی» ایران در تنش بین ایالات‌متحده و ایران کمک کند (Wang & Hu, 2022: 445). به نظر می‌رسد؛ موضوع ایران بیش از دو موضوع دیگر مهم است؛ زیرا بایدن بین ثبات منطقه و توافق با ایران ارتباط برقرار کرد. به گفته وی «بهترین راه برای دستیابی به ثبات در منطقه، مقابله با برنامه‌هسته‌ای ایران است». در این میان، بایدن اذعان داشت که باید آزادی دریانوردی در تنگه‌هرمز تضمین شود و از تهدید مستقیم ایران یا نیروهای نیابتی آن در برخی از کشورهای خاورمیانه برای متحدان منطقه‌ای آمریکا جلوگیری شود (Arafat, 2020: 6). بدین ترتیب، دولت بایدن، مانند دولت ترامپ، نخست: می‌خواست‌هزینه‌های حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه را کاهش دهد. دوم: دولت بایدن وارث سیاست ضدتروریسم دولت ترامپ در خاورمیانه بود که در حفظ شدت مبارزه با داعش و در درجه اول استفاده از نیروی‌هوایی منعکس شده بود. سوم: دولت بایدن مفهوم «سّدبندی راهبردی» دولت ترامپ در قبال ایران را به ارث برد.همچنین دولت بایدن دیپلماسی حقوق بشر را به عنوان یک ابزار سیاسی مؤثر، ابزار سیاستی کم‌هزینه برای حفظ نفوذ ایالات‌متحده در خاورمیانه و حمایت از شرکای غیردولتی در منطقه می‌دانست (Jiang, 2021: 89).

۴-۲-همگرایی بایدن و شرکای اروپایی برای کاهش تنش‌ها در خاورمیانه

بایدن در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، درصدد به سرانجام رساندن پیوندهای استراتژیکی در قالب پیوندهای میان منطقه‌گرایی برای کنشگری‌هوشمندانه در فرامنطقه بود که به استراتژی‌همراهی با تروئیکای اروپایی در قالب نظم‌سازی سایبر محور معروف است. سیاست و سناریوی دولت بایدن برای حلوفصل تعارضات و تنش‌ها در خاورمیانه به عنوان مکانیسم حل اختلاف، استفاده ازهمگرایی میان شرکای مهم اروپایی مانند؛ آلمان، فرانسه و انگلیس معروف به «کشورهای E۳» بود. طبق این استراتژی، چندجانبهگرایی راهبردی، تعهد به رویه‌های بین‌المللی وهمچنین نقش سازمان‌های جهانی مانند؛ سازمان ملل و شورای امنیت از ویژگی‌های این استراتژی برای حل‌وفصل اختلافات در خاورمیانه خواهد بود. رویکردی که اساساً در راستای سیاست موازنه‌سازی مشارکتی است. این سیاست بایدن به معنای دیپلماسی شاتلی بود که در این روایت‌سازی از دیپلماسی، آمریکا باهمراهی متحدان و اتحادیه اروپا به سوی گام‌های عملیاتی‌تر نسبت به خاورمیانه حرکت می‌کند (Vakil & Quilliam, 2019: 12-14).

علاوه بر این، دولت بایدن امیدوار بود با بازگشت به مسیر چندجانبه‌گرایی، شکاف‌ها و تناقضات بین ایالات‌متحده و متحدانش و سایر اعضای جامعه بین‌المللی در دوران ترامپ را از بین ببرد و از موضع منزوی ایالات‌متحده در موضوع‌هسته‌ای ایران و وجود اختلافات با کشورهای مهم عضو اتحادیه اروپا در این زمینه رهایی پیدا کند. ایالات‌متحده‌همچنین مشتاقانه منتظر نقش نظامی متحدان اروپایی، چینی و آ. سه. آن در حفاظت از امنیت منطقه‌ای و مسائل ناوبری در خلیج فارس است. بایدن در کنفرانس امنیتی مجازی مونیخ بیان داشت: «کاهش تهدیدات ناشی از گسترش تسلیحات‌هسته‌ای ایران‌همچنان نیازمند دیپلماسی دقیق وهمکاری میان تهران و واشنگتن است. ما به شفافیت و ارتباطات نیاز داریم تا خطر سوءتفاهم یا اشتباهات

استراتژیک را به حداقل برسانیم... به‌همین دلیل است که ما اعلام کرده‌ایم که آماده‌ایم تا دوباره در مذاکرات با ۵+۱ درباره برنامه‌هسته‌ای ایران شرکت کنیم. ماهمچنین باید به فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده ایران در سراسر خاورمیانه بپردازیم و باهمکاری نزدیک با شرکای اروپایی و دیگر شرکای خود در حین پیشبرد مذاکرات کار خواهیم کرد»(Wang & Hu, 2022: 441).

۴-۳- سیاست دولت بایدن برای مهار و موازنه سازی قدرت ایران در غرب آسیا

دولت بایدن امیدوار بود از طریق سیاست نرم و سخت خود در خاورمیانه توازن نسبی قدرت را در منطقه حفظ کند. ضمن اینکه برای مهار ایران به عربستان سعودی، اسرائیل و سایر متحدان متکی بود؛ از احتمال رویارویی نظامی مستقیم با ایران اجتناب می‌کرد یا آن را کاهش می‌داد تا شرایط ممکن برای واشنگتن جهت استقرار کامل در آسیا-اقیانوسیه و مهار قدرت‌های آسیایی نوظهور فراهم شود (Wang & Hu, 2022: 439). نکته اساسی این است که شکی وجود ندارد که بایدن برای‌همکاری بین متحدان، به اجرای توافقنامه ابراهیم و پیشبرد مذاکرات برای عادیسازی روابط بین کشورهای عربی و اسرائیل ادامه داد (Jiang, 2021: 91). مقامات واشنگتن اذعان داشتند که یکی از اهداف سفر بایدن به خاورمیانه در ۱۳ جولای ۲۰۲۲، تشویق عربستان سعودی به صلح رسمی با اسرائیل بود. اگرچه ریاض و اسرائیل مشارکت امنیتی خود را افزایش دادند؛ امّا مقامات آمریکایی تقریباً به طور قطع می‌دانند که صلح رسمی بسیار بعید است. این مسأله به ویژه از آنجا حائز اهمیت است که آمریکا خواهان افزایش عرضه نفت خلیج‌فارس وهمچنین روابط نزدیک‌تر امنیتی میان اعراب و اسرائیل برای مقابله با ایران است (Byman, 2022: 4). تأکید مجدد دولت بایدن بر «راه حل دو کشوری»همچنین نشان دهنده تعدیل نگرش ایالات‌متحده در قبال فلسطین و اسرائیل بود و گرایش سیاست دولت ترامپ به جانبداری بیش از حد نسبت به اسرائیل در موضوع خاورمیانه را اصلاح می‌کرد (Wang & Hu, 2022: 438).

۴-۴- تأکید بایدن بر مسأله حقوق بشر

برخی از تحلیلگران آمریکایی به دولت بایدن توصیه کردند که بازگشت به برجام و کاهش و لغو تحریم‌های اعمال شده توسط ترامپ را به رعایت و بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران مشروط کند.هرچند بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران، پیش‌شرط بازگشت بایدن به برجام نخواهد بود؛ امّا بی‌تردید یکی از عناصر اصلی سیاست خارجی وی در قبال ایران بود. مسأله حقوق بشر به دو صورت به‌هم مرتبط در سیاست خارجی بایدن نسبت به ایران نقشآفرین بود. نخست، دولت آمریکا تحریم‌های حقوق بشری موجود علیه جمهوری اسلامی ایران را حفظ و حتی تشدید کرد. دوم، از موضوع حقوق بشر به عنوان اهرم فشار و چانهزنی مؤثر برای تأمین اهداف سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران استفاده کرد؛ به گونه‌ای که بایدن از تحریم‌های حقوق بشری برای گرفتن امتیاز در موضوع‌هسته‌ای، برنامه موشکی و نفوذ منطقه‌ای ایران بهره می‌گرفت (Radfar & Dehghani Firouzabadi, 2021: 237).

یکی از اقدامات به ظاهر حقوق بشری که بایدن در سال ۱۴۰۱ و سه روز پس از فوت مهسا امینی در ۲۵

شهریور به کار گرفت؛ حمایت از ناآرامی‌هایی بود که در جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتادند. پرایس[1]، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، در نشستی با خبرنگاران در واشنگتن در آذرماه ۱۴۰۱، بیان داشت: «شجاعت مردم ایران به ویژه زنان، دختران و جوانان ایرانی الهام‌بخش مردم جهان است. وی مدعی شد: «ما در کنار مردم ایران ایستاده‌ایم و به روشنگری درباره نقض حقوق بشر توسط مقامات ایران ادامه خواهیم داد». پرایس با اشاره بر متمرکز شدن واشنگتن بر ناآرامی‌های ایران تأکید کرد: «ما بر حمایت از معترضان در سراسر ایران و پاسخگو کردن مقاماتی که مسئول سرکوب بیرحمانه اعتراضات‌هستند؛ متمرکزهستیم». کمیته روابط خارجی مجلس سنای آمریکا نیز قطعنامه‌ای در حمایت از اغتشاشات و آشوب‌ها در ایران تصویب کرد که در این قطعنامه، از دولت بایدن خواسته شد به بهانه نقض حقوق بشر و در حمایت از اغتشاشات، تحریم‌های جدیدی علیه مقامات و نهادهای ایرانی اعمال کند(Tale'i Hoor, 2023:165-166).

۴-۵- تلاش دولت بایدن برای احیای اعتبار و منزلت بین‌المللی آمریکا

بایدن وظیفه پرخطر و گاهی خطرناک آمریکا را«رهبری جهان» البته به شکل«عقلانی‌تر» و استفاده از قدرت آمریکا برای بهبود اوضاع جهان دانست. بایدن‌همین رویکرد را سال‌ها بعد در انتقاد از سیاست خارجی دولت ترامپ دنبال کرد؛ چرا که به نظر بایدن، دولت ترامپ «رهبری آمریکا در بسیج اقدام جمعی برای مقابله با تهدیدات جدید» را رها کرده بود. وی وعده داده بود که «اعتماد به رهبری آمریکا» را بازسازی کند و به جهان نشان دهد که آمریکا دوباره آماده رهبری جهان است وهیچ کشور دیگری توانمندی و ایده این کار را ندارد. البته بایدن پذیرفت که«رهبری آمریکا مصون از خطا نیست؛ امّا واشنگتن اقدامات نادرست و اشتباه داشته است» که یکی از این اشتباهات، اتکای صرف بر قدرت نظامی به جای جنبه‌های دیگر قدرت از جمله دیپلماسی است. لذا بایدن نقش فعال و پیشرو آمریکا در زمینه تدوین اصول اخلاقی و قوانین حاکم بر تکنولوژی‌های جدید را ضروری دانست و معتقد بود که نباید به روسیه و چین اجازه داد؛ قواعد عصر دیجیتال را بنویسند. (Masoudi, 2021: 113-114)

از دیدگاه بایدن،هنگامی که دولت ترامپ به صورت یکجانبه تصمیم به خروج از توافق با وجود پایبندی جهانی به آن گرفت؛ اعتبار و رهبری ایالات‌متحده در رژیم منع اشاعه ضربه اساسی خورد. بنابراین، بایدن به دنبال احیای اعتبار آمریکا به عنوان یک رهبر جهانی در رژیم عدم اشاعه بود. این امر مستلزم مذاکرات چندجانبه جدید، دیپلمات‌های مجرب در رأس امور و تمایل به ارائه انگیزه‌های کافی برای تضمین و اطمینان از پایان پذیرفتن مذاکرات دیپلماتیک و صلح‌آمیز بودن برنامه‌هسته‌ای ایران است (Mehta, 2021: 11). بنابراین، با تداوم یکجانبه‌گرایی ترامپ در عرصه بین‌الملل، ضمن کاهش قدرت نرم ایالات متحده در جهان، از اعتبار و منزلت این کشور نزد سایر کشورها از جمله متحدان غربی واشنگتن کاسته شد که این امر به طور مشخص به کاهش مشروعیت ایالات متحده به عنوان رهبر جهان منجر گردید. لذا مقامات دولت بایدن در تلاش برای ارتقای جایگاه راهبردی و اعتبار گذشته ایالات متحده در جهان بر آمدند و در این راستا؛ به تقویت

1. Ned Price

و توسعه قدرت نرم واشنگتن در عرصه جهانی مبادرت ورزیدند.

۵- ابعاد و مؤلفه های سیاست بایدن در قبال پرونده هسته ای ایران

سیاست خارجی دولت بایدن نسبت به برنامه‌هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران دارای ابعاد و مؤلفه‌هایی بود که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۵-۱- معادله «بازگشت در برابر بازگشت» واشنگتن

نخستین گام در سیاست‌هسته‌ای گام به گام بایدن در قبال ایران، پیوستن دوباره به برجام در مقابل عملی شدن تعهدات برجامی ایران در قالب معادله«بازگشت در برابر بازگشت» یا «تعهد در برابر تعهد» بود. بایدن این سیاست را اینگونه توضیح داد: «اگر ایران به رعایت و پایبندی دقیق و کامل توافق‌هسته‌ای برگردد، ایالات متحده نیز دوباره به توافقنامه می‌پیوندد». جیک سالیوان[1]، مشاور امنیت ملی بایدن، نیز تأیید کرد که دولت بایدن قصد دارد ایران را به برجام سال ۲۰۱۵ که اوباما با تهران منعقد کرد بازگردانده و به انجام تعهداتش طبق آن وادار کند. در مقابل، آمریکا نیز آماده است تا مفاد این توافق را رعایت کند و از شروط دوازده‌گانه مایک پومپئو[2]، وزیر امور خارجه پیشین آمریکا، نیز صرفنظر کند. آنتونی بلینکن[3]، وزیر امور خارجه آمریکا،هم بیان داشت که در صورت پایبندی کامل ایران به تعهدات برجامی، آمریکا نیز متقابلاً به تعهدات خود باز خواهد گشت. (Radfar & Dehghani Firouzabadi, 2021: 242-243)

بیانات و مواضع اعلامی بایدن و تیم سیاست خارجی وی حکایت از آن داشت که سیاست احتمالی آمریکایِ بایدن در قبال چالش‌هسته‌ای ایران، بازگشت متقابل به برجام خواهد بود. این‌همان سیاستی بود که بایدن قبل از انتخابات ۲۰۲۰ ایالات‌متحده وعده داده بود و با محکوم نمودن خروج ترامپ از برجام در سال ۲۰۱۸، اذعان داشت که این امر را زمینه‌ساز انزوای آمریکا و افزایش قابل توجه ذخایر اورانیوم ایران شده است. بایدن افراد کلیدی در مذاکرات برجام در دوران دولت اوباما مانند جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی، وندی شرمن[4]، معاون وزیر امور خارجه و رابرت مالی[5]، نماینده ویژه آمریکا در امور ایران، را مجدداً منصوب کرد تا تعهد خود را برای حل‌وفصل صلح‌آمیز برنامه‌هسته‌ای ایران نشان دهد (Tang & Pan, 2022: 197).

به گفته ند پرایس[6]، سخنگوی وزارت امور خارجه ایالات‌متحده، «چالشی وجود دارد که باید فوراً با آن مقابله کنیم؛ باید اطمینان حاصل کنیم که ایران در موقعیتی نیست که بتواند سلاح‌هسته‌ای تولید کند»(Hamdan Alkim, 2021: 390). دولت بایدن برنامه خود را برای روابط با ایران در وبگاه سی.ان.ان[7] در

---

1. Jake Sullivan
2. Mike Pompeo
3. Anthony Blinken
4. Wendy Sherman
5. Robert Mali
6. Ned Price
7. CNN

۱۳ سپتامبر ۲۰۲۰ بیان کرد. بایدن با انتقاد از ترامپ، به خاطر سیاست شکست خورده «فشار حداکثری» که «تهدیدات ایران را تشدید کرد»؛ قولی سه بخشی داد. اولاً، بایدن مانندهر رئیس‌جمهور آمریکا در قرن حاضر، متعهد شد که از دستیابی ایران به سلاح‌هسته‌ای جلوگیری کند. وعده دوم، شامل بسته‌ای از اقدامات دیپلماتیک بود. اگر ایران به پایبندی دقیق خود به توافق بازگردد؛ بایدن دوباره به توافق‌هسته‌ای می‌پیوندد. درهمین راستا، وی برای تقویت و گسترش مفاد برجام تلاش کرد و در عین حال به سایر موضوعات نگران‌کننده از جمله؛ آزادی آمریکایی‌های بازداشت شده در ایران، محکوم کردن نقض حقوق بشر توسط ایران و کمک به شرکای منطقه‌ای ایالات‌متحده برای کاهش تنش‌ها و پایان دادن به درگیری‌های منطقه‌ای، از جمله؛ جنگ در یمن رسیدگی کرد. بخش سوم طرح بایدن، مقابله با «فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده» ایران،همکاری نزدیک با اسرائیل، استفاده از تحریم‌های‌هدفمند علیه «نقض حقوق بشر در ایران و حمایت این کشور از تروریسم» و برنامه موشک‌های بالستیک آن را شامل می‌شد.

این تلاش‌ها در مسیری موازی و غیر مرتبط با مذاکرات‌هسته‌ای انجام می‌شد (Rasooli Saniabadi, 2021: 141-142). بایدن معادله تعهد در برابر تعهد را به صراحت اعلام کرد. بایدن این سیاست را اینگونه تشریح کرد که اگر ایران با پایبندی کامل به برجام باز گردد؛ ایالات‌متحده نیز به توافق باز خواهد گشت. سپس از برجام به عنوان مبنایی برای یک توافق طولانی‌تر و قوی‌تر استفاده می‌کنیم و در مورد توافق‌های بعدی برای پوشش سایر زمینه‌های نگران‌کننده از جمله؛ زرادخانه موشکی ایران و تسلیحات‌هدایت شونده دقیق آن مذاکره می‌کنیم. امّا مشکل اصلی در این زمینه اجرای اولین اقدام اعتمادسازی توسط‌هر یک از بازیگران بود. در این رابطه، ایران از آمریکا خواست که تحریم‌ها را لغو کند که بیش از ۱۵۰۰ مورد از آن‌ها در زمان ترامپ به عنوان مقدمه‌ای برای گفت‌وگوهای مستقیم اعمال شده‌اند؛ در حالی که ایالات‌متحده از ایران میخواست؛ ابتدا سطح غنی‌سازی اورانیوم را به میزان توافق‌شده در توافق ۲۰۱۵ محدود کند (Norman, 2021: 5). با این حال، از سرگیری مذاکرات‌هسته‌ای ایران با دو چالش عمده روبه‌رو بود: نخست این که ایالات‌متحده و ایران با تصمیم‌گیری در مورد این‌که، ابتدا کدام طرف مصالحه و سازش کند؛ فاصله زیادی داشتند. دوم این که دولت بایدن تنها پس از پایبندی کامل ایران به مفاد برجام می‌خواست تحریم‌ها را کاهش دهد؛ در حالی که ایران اصرار داشت که آمریکا بایدهمه تحریم‌ها را لغو کند و خسارت ایران را قبل از بازگشت به توافق‌هسته‌ای جبران کند (Tang & Pan, 2022: 201).

این در حالی است که ایران به‌هیچ وجه پیش‌شرط احیای توافق‌هسته‌ای را نپذیرفت. در ۲۱ مارس ۲۰۲۱، آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر ایران، اعلام کرد که بازگشت تدریجی به توافق وجود نخواهد داشت و «رویکرد گام به گام» را رد می‌کند و ایران تنها پس از لغو کامل تمام تحریم‌های‌هسته‌ای توسط ایالات‌متحده و راستی‌آزمایی اقدامات واشنگتن، مجدداً به تعهدات خود باز می‌گردد (Mousavian & Mahmoudieh, 2021: 132). این موضع قاطعانه رهبری ایران با افزایش چشمگیر غنی‌سازی اورانیوم در آوریل ۲۰۲۱همراه شد. در ژانویه ۲۰۲۱، ایران فرایند غنی‌سازی اورانیوم تا ۲۰ درصد را آغاز کرد که بیش از حد تعیین‌شده در توافق‌هسته‌ای سال ۲۰۱۵ بود که این امر تلاشی برای تحت فشار قرار دادن دولت بایدن از سوی ایران بود. از اوت ۲۰۲۱، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اعلام کرد که غنی‌سازی اورانیوم ایران نزدیک به درجه تسلیحاتی است. پس از پایان

برجام، ایران برنامه‌هسته‌ای خود را بدون شفافیت زیادی در روند توسعه خود از سر گرفت. تهران‌همچنین با بازگشت آمریکا به میز مذاکره، مجموعه‌ای از خواسته‌ها از جمله؛ حذف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از فهرست سازمان‌های تروریستی را مطرح کرد. حصول اطمینان از اینکه واشنگتن دوباره به طور یکجانبه از توافق خارج نخواهد شد؛ اعطای زمان معین به ایران برای راستی‌آزمایی رفع تحریم‌ها و جبران خسارات چند میلیاردی ایران از تحریم‌های آمریکا از سال ۲۰۱۸ از جمله خواسته‌های ایران از آمریکا است. برآوردن‌هیچ یک از این خواسته‌ها آسان نیست. علاوه بر این، ایران خواهان تعلیق تمامی تحریم‌های غیرمرتبط با برجام مانند؛ تحریم‌های بانک مرکزی ایران و شرکت ملی نفتکش ایران است که از سوی ترامپ به حمایت از تروریسم متهم شدند؛ امّا با برجام مرتبط نبودند (Tang & Pan, 2022: 194-203).

۵-۲- تهدید جلوه دادن برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران

بایدن بلافاصله پس از روی کار آمدن در نشست مشترک کنگره در آوریل ۲۰۲۱ اظهار داشت: «برنامه‌هسته‌ای ایران و کره شمالی، تهدیدی جدی برای امنیت آمریکا و امنیت جهان محسوب می‌شود. ما قصد داریم از نزدیک با متحدان خود برای مقابله با تهدیدات ناشی ازهر دو کشور از طریق دیپلماسی وهمچنین بازدارندگی شدیدهمکاری کنیم» (Wang & Hu, 2022: 440). بایدن با نکوهش سیاست انزواگرایی و یکجانبه‌گرایی ترامپ به ویژه در قبال برنامه‌هسته‌ای ایران، رویکرد دولت ترامپ در قبال ایران را یک فاجعه برای خود توصیف کرد و استدلال کرد که خروج ترامپ از برجام، ایران را از ساخت سلاح‌هسته‌ای دور نساخت. وی در مصاحبه با شبکه خبری سی‌بی‌اس[1] گفت که تحریم‌های اقتصادی را برای بازگرداندن ایران به میز مذاکره لغو نخواهد کرد. در عوض، ایران باید ابتدا غنی‌سازی اورانیوم را متوقف کند. وی در ۱۹ فوریه ۲۰۲۱ در جریان سخنرانی در کنفرانس امنیتی مونیخ، دوباره این سیاست خود را اعلام کرد (Salama, 2021: 5).

به گفته بایدن، ترامپ نتوانست از قدرت‌هوشمند علیه ایران استفاده کند. او نزدیک‌ترین متحدان ما را نادیده گرفت و بدون برنامه برای توافقی که چشم‌ها و گوش‌های جهانیان را به برنامه‌هسته‌ای ایران دوخته بود و راه‌های ایران را برای دستیابی به سلاح‌هسته‌ای مسدود می‌کرد؛ به تنهایی پیش رفت. ایران برنامه‌هسته‌ای خود را از سر گرفت و تهاجمی‌تر شد و منطقه را به جنگ فاجعه‌بار دیگری نزدیک کرد. به طور خلاصه، تصمیمات ترامپ وضعیت ما را بسیار بدتر کرد» (Rasooli Saniabadi, 2021: 144).

از زمان ورود بایدن به کاخسفید، تیم وی تلاش داشت تا موضع یکجانبه و محافظه‌کارانه ترامپ در مورد برنامه‌هسته‌ای ایران را تغییر دهد و توافق‌هسته‌ای ایران را بازگرداند.هدف از این تعدیل‌ها کاهش تنش در روابط ایران و آمریکا، تقویت امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه، بازسازی اعتماد میان اعضای ناتو و بهبود وجهه بین‌المللی ایالات‌متحده بود. دولت بایدن‌همچنان پیام‌های مثبتی مبنی بر احیای توافق‌هسته‌ای ارسال می‌کرد و بر اهمیت دیپلماسی تأکید می‌کرد. بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا، معتقد بود که برجام به طور کامل به‌هدف خود در کوتاه‌مدت دست یافته است. با این حال، خروج ترامپ از برجام، برنامه‌هسته‌ای ایران را تهدیدی «خطرناک و

1. CBS

فوری» کرده است. بنابراین، نه تنها ایران باید به توافق‌هسته‌ای بازگردد؛ بلکه «بندهای موسوم به غروب آفتاب» نیز باید برای تمدید تاریخ انقضای بخش‌هایی از توافق بازنگری شود. در آوریل ۲۰۲۱، ایالات‌متحده علائمی از کاهش تحریم‌های خود علیه ایران را برای پیشبرد روند مذاکرات‌هسته‌ای ایران نشان داد. از نظر اقتصادی، دولت بایدن سیگنال‌های حسن نیت ارسال کرد. به عنوان مثال؛ ایالات‌متحده به ایران اجازه داد تا از دارایی‌های مسدود شده کره جنوبی برای بازپرداخت بدهی‌های سازمان ملل استفاده کند و با صندوق بین‌المللی پول موافقت کرد که برای کاهش کووید-۱۹ به ایران وام بدهد. سیاست بایدن در قبال ایران به دنبال رفع تحریم‌ها و از سرگیری مذاکرات‌هسته‌ای بود. با این وجود، واشنگتن از فشار بر ایران دست نکشید وهیچ نشانه‌ای از لغو تحریم‌ها علیه ایران نشان نداد؛ زیرا روابط دوجانبه را با تعامل بیشتر حفظ کرد. دولت بایدن برای دستیابی به توافقی طولانی‌تر، جدیدتر و گسترده‌تر از رویکرد چماق وهویج استفاده کرد (Tang & Pan, 2022: 197-198).

۵-۳- به‌کارگیری قدرت‌هوشمندانه در قبال ایران

بایدن و مقامات بلندپایه دولتی وی مانند؛ بلینکن و سالیوان،همگی در دولت اوباما خدمت کرده‌اند؛ امّا سیاست خاورمیانه‌ای دولت بایدن ادامه سیاست خاورمیانه‌ای دولت اوباما نبود. بایدن با اصلاح رویکرد سختگیرانه دولت ترامپ در قبال برنامه‌هسته‌ای ایران؛ به راه اوباما باز نگشت؛ بلکه بر اساس نیازهای راهبردی کنونی آمریکا در خاورمیانه و رابطه با متحدان منطقه‌ای واشنگتن، سیاست‌خارجی انعطاف‌پذیری با تدابیر نرم و سخت اتخاذ کرد که آمریکا را قادر میکرد تا سرمایه‌گذاری استراتژیک دقیق‌تری در موضوع‌هسته‌ای ایران داشته باشد. بایدن به شدت‌هژمونی آمریکا در خاورمیانه را حفظ کرد و در عین حال، تغییر استراتژیک دو رئیس جمهور قبلی به سمت شرق را به سرعت ادامه داد و نقش تکیهگاه متحدان سنتی منطقه‌ای در مهار توسعه ایران را به درستی حفظ داد(Wang & Hu, 2022: 446).

همانطور که گفته شد؛ قدرت‌هوشمند به ترکیب استراتژی‌های قدرت سخت و قدرت نرم اشاره دارد. در دولت بایدن این به معنای استفاده‌هم‌زمان از دیپلماسی و تحریم بود. در این میان، بایدن بر خلاف ترامپ، بارها اذعان داشت؛ مسأله‌هسته‌ای ایران باید با گفتگو و دیپلماسی مذاکره با چاشنی تحریم و فشارهای اقتصادی صورت پذیرد تا سران ایران ناچاراً و از روی اضطرار مجاب به پذیرش شروط ایالات متحده گردند. وی حتی در دیدار با سران رژیم صهیونیستی اذعان داشت؛ آخرین گزینه برای مهار و بازدارندگی ایران‌هسته‌ای، مسأله جنگ خواهد بود. بنابراین سیاست تنش‌زایی، تعمیق جنگ سرد، تهدید به اعزام جنگنده‌های دریایی وهوایی به خلیج‌فارس و... در سیاست‌های بایدن در قبال برنامه‌های‌هسته‌ای ایران دیده نمی‌گردد(Rezaei Mirghaed & Others, 2023: 249). از نظر مقامات دولت بایدن، به کارگیری اجبار و فشار می‌تواند باعث متقاعد شدن ایران برای پذیرش شروط جدید در احیای برجام و عدم توسعه برنامه موشکی و نظامی در وهله بعدی شود. بنابراین، طیفی از راهکارهای دیپلماتیک در کنار راهکارهای مبتنی بر تحریم و فشار بر ایران در مجامع بین‌المللی همچنان در دستور کار دولت بایدن بوده است.

سیاست‌هسته‌ای دولت بایدن در قبال ایران دارای ابعاد جامع و بلندمدت بود. جامعیت در دو جنبه منعکس می‌شود: از یکسو، در اجرای سیاست‌هسته‌ای در قبال ایران، دولت بایدن بر استفاده‌همه‌جانبه از ابزارهای

اقتصادی و نظامی وهماهنگی قدرت نرم و قدرت سخت تأکید داشت. در حالی که عملاً ایران را مجبور به تجدیدنظر در توافق جدید می‌کرد؛ مانع از خروج کامل ایران از مذاکرات به دلیل فشار یکجانبه آمریکا می‌شد. این بدان معناست که قدرت سخت‌همچنان یکی از مؤلفه‌های مهم سیاست دولت بایدن در قبال ایران بود؛ امّا رادیکالیزه شدن آن در مقایسه با دولت ترامپ کُند شد. علاوه بر این، با وجود اینکه بایدن و برخی از مقامات ارشد دولت وی در دولت اوباما خدمت کرده بودند؛ در شرایط نامساعد خاورمیانه،همچنان لازم بود ایالات‌متحده قدرت سخت و حضور نظامی خود را حفظ کند. سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت اوباما برای تأکید بر تسهیل روابط با ایران برای ترویج تجدید توافق‌هسته‌ای ایران دشوار بوده است؛ امّا اصرار بر چندجانبه‌گرایی در دوران دولت اوباما به دولت بایدن به ارث رسید. در مورد مسأله ایران، دولت بایدن استفاده از زور را در عین پایبندی به گفتوگوهای چندجانبه رد نمی‌کرد (Niu, 2021: 91). قدرت‌هوشمند؛ شامل استفاده راهبردی از دیپلماسی، اقناع، ظرفیت‌سازی و طرح قدرت و نفوذ به روش‌هایی است که مقرون به صرفه و دارای مشروعیت سیاسی و اجتماعی است که اساساًهم نیروی نظامی وهم‌همه اشکال دیپلماسی را شامل می‌شود (Crocker & Others, 2007: 13). بر اساس این تعریف، بایدن در طول مبارزات انتخاباتی ۲۰۲۰ آمریکا مدعی شد که «راه‌هوشمندانه‌تری برای سخت‌گیری در قبال ایران» وجود دارد. وی سعی کرد تعادلی بین تقابل وهمکاری گزینشی برای دفاع از منافع حیاتی آمریکا برای مقابله با تهدیدها و سوءاستفاده‌ها ایجاد کند؛ امّا در عین حال با ایران «در صورتی که این کار به نفع آمریکا باشد» درگیر شود (Lieber, 2021: 7).

در واقع، اهداف و ابزار اجرای سیاست‌هسته‌ای دولت بایدن در قبال ایران اساساً با دولت ترامپ تفاوت چندانی نداشت. حسین امیر عبداللهیان، وزیر امور خارجه ایران، در ۲۴ سپتامبر ۲۰۲۱،هنگام گفت‌وگو با آنتونیو گوترِش[1]، دبیرکل سازمان ملل متحد، در مورد موضوع‌هسته‌ای ایران و شرایط منطقه، خاطر نشان کرد که متأسفانه اقدامات دولت بایدن در قبال توافق‌هسته‌ای ایران سازنده نبود. اگرچه بایدن به صورت شفاهی از سیاست‌های ترامپ انتقاد کرد؛ امّا در عمل نیز سیاست‌های ترامپ را در قبال ایران اتخاذ کرد (Wang & Hu, 2022: 441). بدین ترتیب، بر اساس اجماع کلی ایالات‌متحده برای سخت‌گیری با ایران، قدرت سخت‌همچنان پشتوانه مهمی برای سیاست دولت آمریکا در قبال ایران است که این امر بیانگر راهبرد دوگانه دیپلماسی و فشار از سوی دولت بایدن در قبال تهران بود.

۵-۴- اتخاذ سیاست بلندمدت و باثبات در قبال ایران

علاوه بر جامعیت در سیاست‌هسته‌ای دولت بایدن در قبال ایران، ماهیت بلندمدت آن نیز آن را از سیاست‌های دولت ترامپ متمایز می‌کند. در مقایسه با دولت ترامپ که ترجیح می‌داد به سرعت به منافع اقتصادی مطلوبی دست پیدا کند؛ دولت بایدن در برنامه‌ریزی وضعیت کلی مهارت بیشتری داشت. دوره زمانی مورد نیاز برای برنامه‌ریزی استراتژیک به طور کلی طولانی‌تر است و دولت بایدن ترجیح می‌داد زمان طولانی‌تری را برای دستیابی به نتایج پایدار اختصاص دهد که به ویژه در خاورمیانه که دارای شرایطی

1. António Guterres

پیچیده و متغیر است؛ بسیار مهم است. دولت بایدن و تیم رهبری آن به صراحت اعلام کردند که تضمین عدم اشاعه‌هسته‌ای و امضای مجدد توافق‌هسته‌ای ایران، اهداف اساسی سیاست خاورمیانه‌ای آن است. امّاهمان‌طور که نایسان رفعتی[2]، محقق آمریکایی، بیان داشت؛ تا زمانی که بنبست تاکتیکی‌همچنان وجود دارد؛ پایبندی کامل به الزامات توافق برای ایالات‌متحده و ایران‌هنوز دور از دسترس است. بایدن در صدد اتخاذ سیاست‌هایی در قبال ایران بود که به طور مؤثر می‌توانست بی‌اعتمادی بین آمریکا و ایران در سه سال گذشته را تحت فشار شدید کاهش دهد و تمایل ایران را برای بازگشت به مذاکرات از طریق اتخاذ یک سیاست بلندمدت و باثبات در قبال تهران تقویت کند (Rafati, 2021: 7). دولت بایدن یک استراتژی سه-جانبه را برای مقابله با این بنبست اتخاذ کرد. بایدن موافقت کرد که به تلاش‌های چندجانبه برای احیای توافق با ایران، لغو برخی تحریم‌ها علیه ایران و کاهش محدودیت‌های سفر دیپلمات‌های ایرانی بازگردد (Nadeem Mirza & Others, 2022: 27).

۵-۵- ایجاد تحریم‌های هدفمند علیه ایران

طی دو دهه گذشته، تحریم‌ها به ابزار اساسی سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است. تحریم‌ها اغلب به عنوان جایگزینی برای استفاده از نیروی نظامی در تعقیب اهداف سیاستی خاص مانند؛ عدم اشاعه تسلیحات‌هسته‌ای دیده می‌شوند. ایالات‌متحده بیش ازهر قدرت دیگری منابع خود را به توسعه تحریم‌ها به عنوان ابزار اصلی سیاست‌خارجی اختصاص داده است و از موقعیت غالب دلار آمریکا در اقتصاد جهانی استفاده می‌کند (Batmanghelidj & Rouhi, 2021: 185). دولت بایدن از تحریم‌های اقتصادی و بازدارندگی نظامی برای پیشبرد سیاست‌هسته‌ای خود در قبال ایران به صورت مرتب استفاده کرد؛ امّا تأکید وی بر این دو روش با دولت‌های اوباما و ترامپ کاملاً متفاوت بود. در گذشته، آمریکا عمدتاً با متحد کردن برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای اعمال تحریم‌ها علیه ایران، سعی در تخریب نظام تجاری و نظام مالی ایران داشت و در نتیجه بحران سیاسی و اقتصادی داخلی ایران را به راه انداخت و از این طریق فشارهای اقتصادی و سیاسی مستمری را بر دولت ایران وارد کرد. واشنگتن‌هم‌زمان با حفظ حضور نظامی خود در غرب آسیا و عملیات نظامی در مقیاس کوچک، فشار امنیتی بر ایران ایجاد کرد. دولت بایدن این سیاست را دنبال کرد و در عین حال تأکید بیشتری بر بازدارندگی دولت ایران از طریق «دموکراسی» و «حقوق بشر» داشت (Wang & Hu, 2022: 440).

بایدن بیان داشت: «ما به استفاده از تحریم‌های‌هدفمند علیه نقض حقوق بشر در ایران، حمایت این کشور از تروریسم و برنامه موشک‌های بالستیک ادامه خواهیم داد. در عوض، ما فرض می‌کنیم که تحریم‌هاهمچنان ابزار مهم سیاست منع اشاعه ایالات‌متحده در رابطه با فعالیت‌های‌هسته‌ای ایران خواهد بود». وی اذعان داشت که آماده دفاع از منافع حیاتی ایالات‌متحده و نیروهای آمریکایی است؛همچنین آماده است «در صورتی که ایران گام‌هایی برای نشان دادن آمادگی خود بردارد؛ مسیر دیپلماسی را طی کند»(Rasooli Saniabadi, 2021: 145). بنابراین دیپلماسی دولت بایدن از یکطرف، باب گفتگو و مذاکره

2. Naysan Rafati

را باز نگه داشت و در عین حال به دنبال آن بود تا باهماهنگی با متحدان خود، تحریم‌های دوجانبه و چندجانبه را علیه تهران افزایش دهد. این تحریم‌ها بیشتر در ارتباط با اقدامات علیه نهادهایی بود که حامی برنامه‌های‌هسته‌ای و موشکی در نظر گرفته می‌شدند. از طرفی دیگر، توسعه دانش‌هسته‌ای در ایران و غنی‌سازی در سطوح بالا باعث شد تا دولت بایدن نیز در عین تلاش برای احیای برجام و یا شکل‌گیری توافقی جدید، از فشار بر ایران نیز بهره ببرد و خود را با دولت‌هایی که خواستار تحریم و فشار اقتصادی و یا زنده نگه داشتن گزینه نظامی بر علیه ایران‌هستند؛همسو نشان دهد(Dubwitz & Kittrie, 2023: 8-9). از اینرو، تأکید دولت بایدن بر گفت‌وگو با ایران، بیشتر یک وسیله بود وهدف اساسی آن‌همچنان ایجاد تحریم و فشار و جلوگیری از گسترش توان اقتصادی و نظامی ایران به عنوان کانون تهدیدهژمونی آمریکا در خاورمیانه و امنیت متحدان منطقه‌ای واشنگتن بود.

۵-۶-تسری و توسعه دادن مفاد برجام

هدف آمریکا از بازگشت به برجام، گشودنِ راه و آماده کردن بستر لازم برای مذاکره درباره موضوعات دیگری به جز اجرای کامل برجام توسط ایران است. بایدن در یادداشتی که در ماه سپتامبر سال ۲۰۲۰ در وبگاه سی ان ان نوشت،هدف از بازگشت به برجام را اینگونه توضیح داد: «ایالات متحده آمریکا به عنوان نقطه آغازی برای مذاکرات بعدی، به توافق برجام باز خواهد گشت. بایدن بعد از پیروزی در انتخابات، بیان داشت: «ما با مشورت متحدان و شرکای خود وارد مذاکرات و توافقات بعدی خواهیم شد تا با تقویت و توسعه مواد برجام به ویژه بندهای موسوم به «غروب آفتاب»، محدودیت‌ها و قیدوبندهای‌هسته‌ای ایران را سفت‌تر و طولانی‌تر کنیم». بلینکن نیزهدف و کارکرد بازگشت آمریکا به برجام در این مرحله را تقویت و تعمیق و طولانی‌تر کردن زمان برجام توصیف کرد. وی اذعان داشت: «اگر ایران به رعایت کامل توافق‌هسته‌ای باز گردد؛ بایدن تلاش خواهد کرد تا بر اساس آن، برجام را قوی‌تر و طولانی‌تر کند». سالیوان‌هم استدلال کرد؛ بازگشت آمریکا به برجام و برداشته شدن تحریم‌ها، اساس لازم برای«مذاکره بعدی» در زمینه موضوعات و مسائل گسترده‌تر را فراهم می‌کند(Tajik, 2022: 30-31). دولت بایدن سعی کرد مفاد بیشتری را به برجام اضافه کند تا به یک توافق جدید گسترده‌تر و قوی‌تر دست یابد. اول این که ایالات‌متحده در تلاش بود تا قرارداد جدید را طولانی‌تر کند. برجام فعلی ۲۵ سال پس از روز اجرایی شدن منقضی می‌شود. این امر نه تنها نشان‌دهنده عمر محدود توافق است؛ بلکه عدم تعهد امضاءکنندگان را نیز نشان می‌دهد. بنابراین، دولت بایدن معتقد بود که تنها مقررات طولانی‌مدت می‌تواند جاه‌طلبی‌هسته‌ای ایران را مهار کند. دوم این که ایالات‌متحده خواهان محدودیت‌های بیشتر بر برنامه‌هسته‌ای ایران بود. دولت آمریکا فکر می‌کرد برجام فاقد محدودیت‌هایی در زمینه فناوری سانتریفیوژها، برنامه موشکی ایران و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای این کشور است (Tang & Pan, 2022: 202).

بایدن در مصاحبه با فرید زکریا[1]، تصریح کرد که پس از بازگشت آمریکا به برجام، برنامه موشکی ایران یکی

1. Farid Zakaria

از دستورکارهای مذاکراتی است. بایدن نیز در مصاحبه با توماس فریدمن[1]، گفت که او با مشورت وهمکاری با سایر اعضای گروه ۵+۱ وارد مذاکراتی می‌شود که علاوه بر تقویت و تحکیم برجام، برنامه موشکی ایران را نیز در بر می‌گیرد(Tale'i Hoor, 2023:165). بایدن در جایی دیگر نیز تأکید کرد که«ما با متحدان خود کار خواهیم کرد تا مواد توافق‌هسته‌ای ایران را تقویت و توسعه دهیم؛ در عین حالی که به سایر موضوعات و مسائل نگرانکننده نیز می‌پردازیم»(Biden, 2020: 4). از نظر بایدن و تیم سیاست خارجی وی، مهار و محدودسازی نفوذ منطقه‌ای ایران، جزئی از فرایند کنترل تسلیحاتی ایران است که باید درباره آن مذاکره کرد. لذا مذاکرات منطقه‌ای یکی از عناصر سیاست بایدن در قبال ایران بود. بایدن آشکارا بیان کرد که با استفاده از اهرم دیپلماسی فعال و اجماع‌سازی بین‌المللی حول سیاست آمریکا در قبال تهران، به طور مؤثرتری با رفتار مضر و مخرب و فعالیت بی‌ثبات کننده ایران در منطقه مقابله می‌کند تا آن را به عقب براند(Tale'i Hoor, 2023:166). در واقع، بازگشت بایدن به برجام، سنگ بنایی برای تقویت و توسعه مفاد و طولانی کردن زمان آن و نقطه عزیمت و سکوی پرتابی برای تسری برجام به حوزه‌های موشکی و منطقه‌ای بود.

۵-۷- به بن بست رسیدن مذاکرات برجامی

بایدن با وعده بازگرداندن آمریکا به توافق‌هسته‌ای با ایران، روی کار آمد؛ ولی انجام این کار برای دولت وی، تا حدی به دلیل سیاست‌های پیچیده پیرامون توافق در واشنگتن و تهران،همچنین تیرگی روابط بین دو کشور که در دوره ترامپ به شدت بدتر شده بود؛ دشوار بود. آمریکا تلاش می‌کرد تا به برجام بازگردد و ایران را وادار به تبعیت از محدودیت‌های مربوط به برنامه‌هسته‌ای خود کند؛ اماهماکنون مذاکره به بن‌بست رسیده است و حتی در صورت احیای برجام،هیچ نشانه‌ای از تمایل ایران برای دادن امتیاز در سیاست منطقه‌ای خود و توسعه توان موشکی کشور دیده نمی‌شود. دولت بایدن اذعان می‌کرد که سیاست آمریکا، ایران را به سمت نزدیکی با روسیه و چین سوق داده است (Rahimi, 2024: 245). دولت بایدن در پی توافق‌هسته‌ای و مماشات در روابط آمریکا با ایران بود؛ ولی چنین تعدیل‌هایی با مخالفت محافظه‌کاران داخلی وهم‌پیمانان خاورمیانه آن مواجه شد. بر خلاف وضعیت امنیت منطقه‌ای و شرایط مذاکره در ۲۰۱۵، مذاکرات کنونی‌هسته‌ای ایران وارد بن بست شده و سبب بروز اختلاف‌هایی بین ایران و آمریکا شده است. روابط ایران با آمریکا به جای تشدید بیشتر تنش‌ها و حتی شروع جنگ، در وضعیت «مقاومت در برابر فشار قرار دارد. با این حال، دولت بایدن برای حل مشکلات باقی مانده برنامه‌هسته‌ای ایران به راهبرد جامع تری نیاز داشت. دولت بایدن انگیزه‌هایی برای بهبود روابط ایران و آمریکا و بازگرداندن توافق‌هسته ای ایران داشت. با این حال، با محدودیت‌هایی از سوی سیاست داخلی و بی‌اعتمادی ایران به آمریکا مواجه بود. تندروهای داخلی، دولت بایدن را تحت فشار قرار دادند تا مواضع سختی در برابر ایران اتخاذ کند. دولت بایدن باید از طریق‌همکاری، منافع ایران را تضمین می‌کرد و به توسعه اجتماعی و معیشت مردم در ایران توجه بیشتری می‌کرد (Tang, & Pan, 2022: 207-208). امیدهای دولت بایدن برای دستیابی به توافقی بهتر با مفاد اصلاح شده در زمینه

1. Thomas Friedman

سیاست منطقه‌ای ایران و برنامه موشکی آن، غیر واقعی بود و پنجره ادامه گفتوگو و مذاکره برای مدت طولانی بسته شد. مخالفت داخلی با سیاست‌های بایدن مانع از احیای برجام شد. برای دولت دموکرات آمریکا احیای برجام منطقی به نظر می‌رسید؛ ولی در واقع،همه چیز پیچیده‌تر به نظر می رسید و نه تنها به دلیل مخالفت در کنگره، وضعیت جهان و به ویژه خاورمیانه (جنگ ۲۰۲۳ اسرائیل و حماس)، دستخوش تغییرات محسوسی شده بود که اجازه نمی‌داد کاخ سفید به راحتی به این توافق بازگردد(Rahimi, 2024: 246-247).

۶- نگرانی اسرائیل و کشورهای محافظه کار منطقه از بازگشت بایدن به برجام

ظهور ایران در سطح منطقه‌ای و تلاش‌های آن برای دستیابی به توانایی‌های‌هسته‌ای، دیدگاه امنیتی اسرائیل را نسبت به منطقه عربی تغییر داده و تلآویو در پی جایگزینی برخی تهدیدهای سنتی با تهدیدهای نوین شده است. در این رابطه، کنفرانس‌هرتزلیا[1] در سال ۲۰۲۰ به عنوان یکی از مهم‌ترین رویدادهایی که سیاست امنیتی اسرائیل را شکل می‌دهد؛ بر دو نگرانی اصلی تلآویو متمرکز بود که یکی از آن‌ها تولید سلاح‌هسته‌ای وهژمونی منطقه‌ای ایران بود. نگرانی اسرائیل این است که در صورت وقوع چنین اتفاقی، وضعیت توازن قدرت بین ایران و اسرائیل به دینامیک جدید منطقه‌ای تبدیل می‌شود که اسرائیل به شدت نگران پیامدهای آن است(Borhani & Hosseini, 2021: 54).هم‌زمان با افزایش احتمال توافق میان تهران و واشنگتن در تابستان ۱۴۰۱، تلاش‌های رژیم صهیونیستی جهت اعمال فشار بر دولت بایدن برای جلوگیری از لغو تحریم‌ها بیش از پیش شدت گرفت. بدین منظور بنی گانتز[2]، وزیر دفاع رژیم صهیونیستی، سوم شهریور ۱۴۰۱ برای اعمال فشار و به شکست کشاندن توافق نامه برجام به آمریکا سفر کرد.همچنین یائیر لاپید[3]، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل،۱۱ شهریورهمان سال به آلمان سفر کرد و با مقامات این کشور درباره برنامه‌هسته‌ای ایران بحث و گفتوگو کرد. مجموعه این فشارها از طرف رژیم صهیونیستی، یکی از دلایل تعلل در پاسخدهی آمریکا و سردرگمی آن‌ها در مقابل خواسته‌های به حق ایران بوده است. درهمین راستا، لاپید، سوم شهریور ماه ۱۴۰۱ ادعا کرد که«آمریکایی‌ها بعد از تقاضای رژیم صهیونیستی موضع سخت‌گیرانه‌تری در قبال برجام اتخاذ کرده‌اند.همچنین در ۱۰ شهریور ماه ۱۴۰۱، بیش از ۵۰۰۰ مقام امنیتی سابق رژیم صهیونیستی با امضای نامه‌ای خطاب به بایدن، از وی خواستند توافق جدیدی با ایران امضاء نکند. آن‌ها در نامه مذکور مدعی شدند؛ توافق برای امنیت آمریکا، اسرائیل و جهان به دلایل بسیار فاجعه‌بار است. این نامه از سوی«انجمن دفاع و امنیت اسرائیل»، مأموران ارشدهمه شاخه‌های نیروهای مسلح این رژیم، آژانس‌های امنیتی و اجرای قانون، محققان، دانشگاهیان و... را شامل می‌شود. به ادعای این انجمن، «احیای برجام به ایران راه قانونی شفاف برای دستیابی به سلاح اتمی تا سال ۲۰۳۱ را می‌دهد وهیچ ابزاری برای ممانعت از آن به امضاءکنندگان ارائه نمی‌کند. به ادعای آن‌ها این توافق باعث مسابقه‌هسته‌ای منطقه‌ای می‌شود که کشورهایی مثل مصر، عربستان سعودی و... را مجبور می‌کند برای کاهش تهدیدات

1. Herzliya
2. Benny Gantz
3. Yair Lapid

ایران، یا این سلاح را توسعه دهند یا به دست آورند(olfati & Others, 2024: 25-26).

با توجه به اینکه توافق‌هسته‌ای ایران مؤثرترین راه ممکن برای حل مسأله‌هسته‌ای ایران است که توسط آمریکا و جامعه بین‌المللی و حتی ایران به رسمیت شناخته شده است؛ دولت بایدن متوجه شده بود که روابط بسیار نزدیک آمریکا و اسرائیل و بدتر شدن مداوم روابط ایران و اسرائیل ممکن است مانع مشارکت آمریکا در مذاکرات بر سر توافقنامه جدیدهسته‌ای ایران شود. بنابراین، دولت بایدن روابط بسیار نزدیک بین آمریکا و اسرائیل در دوره ترامپ را تعدیل کرد. علاوه بر این، کاهش نسبی توازن قدرت بین عربستان‌سعودی و ایران و پیشرفت در روابط اعراب و اسرائیل در سال ۲۰۲۰ نیز به عوامل راهبردی تبدیل شد که دولت بایدن باید درهنگام تدوین سیاست خود در مورد ایران در نظر میگرفت. از سال ۲۰۱۷، قدرت عربستان‌سعودی حتی بیشتر از دوره دولت اوباما کاهش یافته است. استفاده از قدرت سخت مانند حمایت از متحدان منطقه‌ای آمریکا و کمک نظامی بالا در دوران دولت ترامپ به عربستان‌سعودی کمک کرد تا نفوذ سنتی خود را در جهان عرب و امور منطقه حفظ کند. در مجموع، در حالی که بازگشت دولت بایدن به توافق‌هسته‌ای ایران، بیشتر با منافع اتحادیه اروپا و شروط آن مطابقت داشت؛ نظم بین‌المللی جدید باعث وحشت اسرائیل و کشورهای عربی و تضعیف نفوذ آمریکا در ائتلاف خاورمیانه شد (Jiang, 2021: 89). بر این اساس، اسرائیل و عربستان‌سعودی، نمی‌خواستند آمریکا به توافق‌هسته‌ای ایران بازگردد و ابراز امیدواری می‌کردند که واشنگتن موشک‌های بالستیک ایران و بی‌ثباتی احتمالی منطقه‌ای ایران را به‌عنوان موضوعاتی برای مذاکره مجدد بین آمریکا و ایران فهرست کند. اسرائیل حتی اعلام کرد که امکان اقدام نظامی علیه تأسیسات‌هسته‌ای ایران را رد نمی‌کند (Tang, 2022: 31). این در حالی است که ایران‌هرگز نمی‌پذیرد که موشک‌های بالستیک و حمایت از متحدان خود در سراسر منطقه را موضوع مذاکرات چندجانبه قرار دهد؛ زیرا این‌ها ستون‌های اصلی سیاست بازدارندگی و دفاعی آن‌هستند (El-leman & Fitzpatrick 2019: 106). بنابراین تلآویو و دیگر کشورهای محافظه‌کار عربی ضمن ممانعت از احیای برجام و مذاکرات جدید و نیز فشار به شورای حکام و دیگر طرف‌های مذاکره، در تلاش‌هستند تا پرونده‌هسته‌ای را به شورای امنیت کشانده و از این طریق مانع از پیشرفت برنامه صلح‌آمیزهسته‌ای ایران شوند. البته باید اذعان داشت که این خطرهمواره وجود دارد که اسرائیل‌هر لحظه دست به اقداماتی‌همچون ترور دانشمندان و انفجار و تخریب در تأسیسات‌هسته‌ای ایران بزند.

۷- نقش اروپا در تسهیل دیپلماسی‌هسته‌ای میان تهران و واشنگتن

مسأله‌هسته‌ای ایران برای اتحادیه اروپا موضوعی مهم و راهبردی است. اروپا بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۵، نقش مهمی در تسهیل دیپلماسی‌هسته‌ای ایران و آمریکا و در نهایت توافق‌نامه برجام داشت. پس از اینکه ترامپ در سال ۲۰۱۸ تصمیم گرفت از برجام خارج شود و به حداکثر فشار اقتصادی بازگردد؛ اروپایی‌ها سعی کردند فضایی را برای تعامل آمریکا و ایران ایجاد کنند. اگرچه ناموفق بودند؛ با این وجود توانسته‌اند برای‌هر دو طرف مرتبط باقی بمانند. چشم‌انداز عادی‌سازی روابط اقتصادی با اروپا، انگیزه‌ای برای ایران فراهم کرده است که به دنبال سلاح‌های‌هسته‌ای نباشد. در مورد ایالات‌متحده، توافق‌هسته‌ای که به کمک اروپاهنوز به

طور رسمی وجود دارد؛ تنها چارچوب موجود برای مشارکت مجدد ایران در دیپلماسی هسته‌ای است. بنابراین نادیده گرفتن تلاش‌های اروپا به‌عنوان عنصری بی‌اثر، نادرست است؛ زیرا اروپایی‌ها در دفاع از توافق هسته‌ای، پُل دیپلماتیک را برای تعامل مجدد آمریکا و ایران حفظ کرده‌اند (Alcaro, 2021: 55). بایدن به تجدید روابط ترانس- آتلانتیک با متحدان طبیعی ایالات‌متحده اهمیت زیادی می‌داد. این دکترین استراتژیک بایدن بود و برای بسیاری از موضوعات در دستور کار وی، از مسائل فرامرزی مانند؛ آب وهوا، بیماری‌های همه‌گیر و مهاجرت گرفته تا روابط با روسیه و چین وهمچنین مسأله ایران ضروری بود. در دوران ترامپ، ایران از تنش بین ایالات‌متحده و متحدان اروپایی‌اش سود بُرد و حتی سیاستی را باهدف حفظ اروپا در کنار خود به عنوان بخشی از تلاش‌هایش برای منزوی کردن واشنگتن اتخاذ کرد. این سیاست ایران نتایج قابل توجهی داشت که‌هم در آرای کشورهای اروپایی در شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه تمدید تحریم تسلیحاتی ایران در اکتبر ۲۰۲۰ وهم در مخالفت آن‌ها با تلاش آمریکا برای بازگرداندن تحریم‌های شورای امنیت توسط آمریکا نشان داده شد. با استفاده از مکانیزم اسنپ‌بک[1]،همان‌طور که کورنلیوس آدبهر[2]، پیشنهاد می‌کرد؛ آنچه اکنون در درجه اول و مهم‌تر ازهمه مورد نیاز است؛ یک موقعیت اروپایی تثبیت‌شده و سپس یک موقعیت مشترک فراآتلانتیکی است که شاید بتواند شکاف بی‌اعتمادی را که بین ایران و ایالات‌متحده وجود دارد؛ پُر کند. در این راستا،هانس یاکوب شیندلر[3]، این احتمال را مطرح می‌کرد که دولت بایدن از مکانیسم اینستکس[4] برای انجام نقل‌وانتقالات پولی برای خرید دارو و غذا به عنوان اولین گام در تسهیل تجارت ایران وهمچنین به عنوان اقدامی فوری برای اعتمادسازی استفاده کند (Shine, 2021: 11-12).

اعضای E۳ خواهان یک جدول زمانی سریع‌تر از توافق‌هستند تا بتوانند به فرصت‌های اقتصادی بیشتری در ایران دسترسی داشته باشند. اتحادیه اروپا دومین شریک تجاری ایران است. برخلاف دیپلماسی ایالات‌متحده که تمایلی به استفاده از تحریم‌های اقتصادی و تهدیدات نظامی دارد؛ رویه دیپلماتیک اتحادیه اروپاهنجاری است. نقش E۳ چه در امضای برجام در سال ۲۰۱۵ و چه در بازسازی توافق‌هسته‌ای ایران، سازنده بوده است. در واکنش به خروج ترامپ از برجام و اعمال مجدد تحریم‌ها، اتحادیه اروپا مکانیسم حل اختلاف در برجام، موسوم به مکانیسم ماشه را مجدداً فعال کرد. آن‌ها یک کانال پرداخت به نام اینستکس[5] با ایران راه‌اندازی کردند و به گفتگوهای خود با ایران درباره برنامه موشک‌های بالستیک ادامه دادند. این امر دولت ترامپ را ناامید کرد و به تشدید تحریم‌های ثانویه علیه ایران انجامید (Tang & Pan, 2022: 206). در اواخر مه ۲۰۱۸، فدریکا موگرینی[6]، نماینده عالی اتحادیه اروپا، متعهد شد که اتحادیه اروپا به تجارت با ایران ادامه خواهد داد، از ظرفیت ایران برای صادرات‌هیدروکربن اطمینان حاصل می‌کند، دسترسی ایران به بازارهای مالی اتحادیه اروپا را دست نخورده نگه می‌دارد و حمل ونقل

1. snapback
2. Cornelius Adbar
3. Hans Jacob Schindler
4. instax
5. Instex
6. Federica Mogherini

دریایی،هوایی، زمینی و ریلی با ایران را حفظ خواهد کرد. برای اروپایی‌ها، حل وفصل موفقیت آمیز مناقشه‌هسته‌ای ایران نیز ابزاری برای دستیابی مجدد به بازار ایران، به‌ویژه در زمینه انرژی سودآور و ایجاد فضایی مناسب‌تر برای گفت‌وگوی سیاسی با تهران در زمینه طیف وسیعی از موضوعات شامل؛ بحران‌های منطقه‌ای و حقوق انسانی است (Alcaro, 2021: 56-63). با این حال، از آنجایی که اروپاهنوز استقلال سیاسی و اقتصادی از ایالات‌متحده ندارد؛ ابزارهای کمی برای تلاش جهت حفظ توافق‌هسته‌ای در برابر فشارهای ایالات‌متحده در دسترس داشته است.

۸- نتیجه گیری

بایدن با ورود به کاخ سفید، بیان داشت که سیاست فشار حداکثری ترامپ علیه ایران در دستیابی به اهداف خود ناموفق بوده است. لذا برای رهایی از این راهبرد شکست خورده باید سیاست نوینی تدوین و اجرا کرد که اهداف و منافع راهبردی آمریکا را تأمین کند. بایدن قبل و بعد از انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا نشان داد که در صورت بازگشت ایران به برجام، آمریکا نیز به این توافق باز خواهد گشت؛ این در حالی است که تهران اصرار داشت که واشنگتن باید تمام تحریم‌ها را قبل از بازگشت به توافق اولیه لغو کند. درهمه حوزه‌ها دولت بایدن قصد داشت؛ بر اساس سیاست چماق وهویج‌هزینه‌های ایران را بالا ببرد. ارکان اصلی سیاست چماق،همان تهدید و تحریم است. برای مثال قطعنامه ۱۹۹۶ بارها از سوی دولت‌های مختلف آمریکا از جمله دولت بایدن تمدید شده است. ولی راهبرد بایدن در برابر ایران، یک بخش دیگر یعنی‌هویج نیز داشت که واشنگتن بر اساس آن درخواست اعتمادسازی و رفع مشکلات با ایران از طریق مذاکره را مطرح کرد. دولت بایدن وعده داد از برجام به عنوان سکویی برای رسیدگی به نفوذ منطقه‌ای و مسائل موشکی ایران استفاده کند و در کنار استفاده از دیپلماسی به صورت‌هم‌زمان از ابزار تحریم در چارچوب قدرت‌هوشمند برای پیشبرد اهداف و منافع واشنگتن بهره ببرد. این امر نشان داد که حل مسأله‌هسته‌ای ایران با پیچیدگی‌همراه است؛ زیرا منافع اصلی دو کشور باهم سازگار نیست. دولت بایدن، سیاستی مرحله‌ای و گام به گام را اتخاذ و اجرا کرد که‌هر سه موضوع راهبردی، برنامه‌هسته‌ای، توان موشکی و نفوذ منطقه‌ای ایران را شامل می‌شد؛ به گونه‌ای که با بازگشت به برجام، در گام نخست، سعی می‌کرد از راه شراکت با اروپا،همکاری با چین و روسیه و استفاده از ظرفیت‌های نهادهای بین‌المللی، برنامه‌هسته‌ای ایران را مهار کند؛ سپس، مفاد برجام را توسعه داده و برنامه موشکی ایران را محدود و مقید کند و سرانجام، نفوذ منطقه‌ای ایران را مهار کند. بنابراین، واقعیت آن است که سیاست بازگشت بایدن به برجام مسیر پر پیچ و خمی داشت؛ به گونه‌ای که به فرض بازگشت بدون قید و شرط واشنگتن به برجام، احتمال بروز اختلافنظر بین ایران و آمریکا در زمینه چگونگی انجام تعهدات بسیار بالا بود. از این رو، بازگشت بایدن به برجام به منزله پایان منازعه ایران و آمریکا و حتی خاتمه پیدا کردن پرونده‌هسته‌ای ایران نبود.

با روی کار آمدن بایدن و تلاش دولت وی جهت از سر گیری مذاکرات و به نحوی احیای برجام، مجدداً واهمه-ای برای اسرائیل و دیگر کشورهای محافظه کار منطقه ایجاد شد و مقامات این کشورها رایزنی‌های بسیاری در جهت اقناع کشورهای اروپایی و به ویژه آمریکا در عدم بازگشت به برجام و یا تلاش در جهت مطرح

کردن مواردی فراتر از برجام در رابطه با تحرکات منطقه‌ای ایران و برنامه موشک‌های بالستیک در پیش گرفتند. در این میان، اسرائیل با استناد به اسناد جاسوسی خود و تکرار ادعاهایی مبنی بر وجود سایت‌های مخفی و اعلام نشده‌هسته‌ای از جانب ایران، سعی دارد به اختلافات پادمانی ایران و آژانس دامن بزند و پرونده‌هسته‌ای ایران را از شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع دهد. افزون بر این، تهران به توسعه زرادخانه موشک‌های بالستیک و برنامه غنی‌سازی‌هسته‌ای خود ادامه داده و نفوذ خود را در منطقه گسترش می‌دهد. سیاست پیچیده ایران و آمریکا در زمینه برجام وهمچنین روابط متشنج دو کشور در سال‌های اخیر و تحت تأثیر تحولات منطقه و بین‌الملل، دشواری‌هایی برای احیای برجام ایجاد کرده است. حتی در صورت احیای برجام،هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که ایران در حوزه سیاست‌های منطقه‌ای و توسعه توانایی موشکی خود امتیازهایی به آمریکا بدهد.هر چند مذاکراتی برای احیای برجام در دوره بایدن انجام گرفت؛ ولی تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله جنگ ۲۰۲۲ اوکراین، جنگ ۲۰۲۳ اسرائیل و غزه و مخالفت تندروهای داخلی آمریکا تاکنون مانع احیای برجام شده است.

برای آینده قابل پیش‌بینی، سه جهت ممکن از مذاکرات وین می‌توان انتظار داشت: نخست،هم آمریکا وهم ایران یا یکی از دو کشور، امتیازات عمده‌ای می‌دهند. در این صورت، این مذاکرات منجر به یک توافق جدید می‌شود؛ دوم،هر دو طرف مصالحه‌های عمده را رد می‌کنند و تنش‌های دیپلماتیک و درگیری‌های نظامی بیشتری ایجاد می‌کنند و سوم، گفت‌وگوهاهمچنان در بن‌بست باقی می‌ماند؛ زیراهر دو طرف بر موضع خود اصرار می‌ورزند تا به فرصت‌های جدید و بیشتری دست پیدا کنند.

در این راستا می‌توان گفت؛ ایران باید برجام کم یا زیاد مبنی بر تغییر مفاد و تسری آن به برنامه موشکی و نفوذ منطقه‌ای خود را منتفی و خط قرمز سیاست‌هسته‌ای خود اعلام کند.همچنین به منظور اعتمادسازی منطقه‌ای، تهران باید با اتخاذ سیاستی‌هوشمندانه، گفت‌وگوهای جامع منطقه‌ای را به موازات و مستقل از سازوکار برجام، با بازیگران منطقه‌ای دنبال کند.

نمودار شماره ۱: الگوی سیاست خارجی دولت‌های ترامپ و بایدن در قبال پرونده‌هسته‌ای ایران

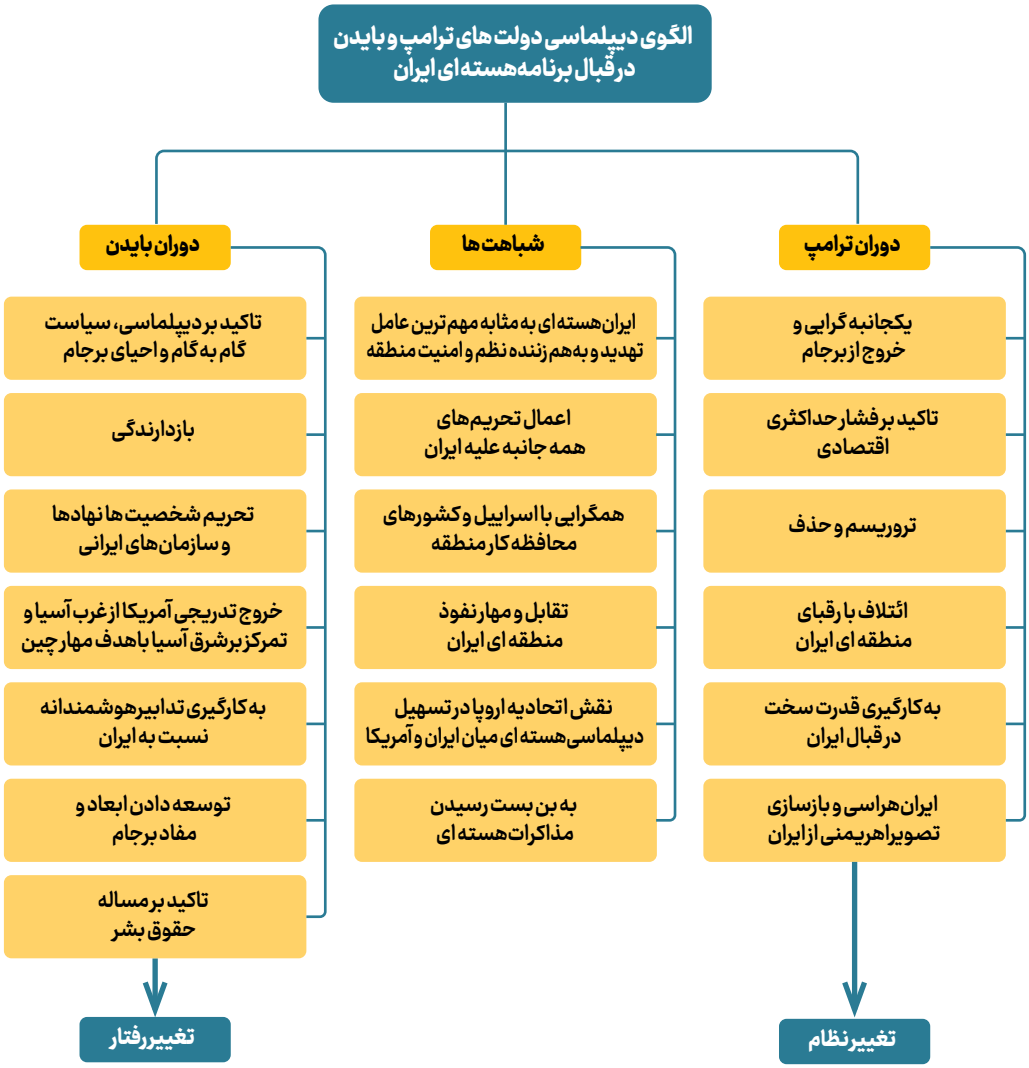

(منبع: نگارنده)

References

1. Alcaro, R. (2018). All Is Not Quiet on the Western Front Trump's Iran Policy and Europe's Choice on the Nuclear Deal. Istituto AFfari Internazionali, pp. 1- 26
2. Alcaro, R.(2021). Europe's Defence of the Iran Nuclear Deal: Less than a Success, More than a Failure. Journal of The International Spectator, 56(1), 55–72, https://doi.org/10.1080/03932729.2021.1876861
3. Arafat, A. (2020). The Trump administration's adjustment to Iran's foreign policy. Master's thesis, Diplomatic Academy, Sun Yat-sen University, Available at: https://kns-cnki-net 443.webvpn.sysu.edu.cn/KCMS/detail/detail.aspx?dbname=CMFD202002&filename=1020734161.nh
4. Baniya, D. (2021). Soft Power in the Contemporary World: Recommendations to the Small States' Security. Unity Journal, 7)15,(pp. 1-16, https://doi.org/10.3126/UNITYJ.V2I0.38809
5. Batmanghelidj, E. & Rouhi, M. (2021). The Iran Nuclear Deal and Sanctions Relief: Implications for US Policy. Journal of Survival: Global Politics and Strategy, 63(4), pp. 183-198, https://doi.org/10.1080/00396338.2021.1956192
6. Biden, J.(2020). There's a smarter way to be tough on Iran. https://edition.cnn.com/2020/09/13/opinions/smarter-way-to-be-tough-on-iran-joe-biden/index.html.
7. Borhani, S. H. & Hosseini, S. H. (2021). Israel's National Security Strategy in Confronting Threats in the Peripheral Environment. Journal of Fundamental and Applied Studies of the Islamic World, 3(7), pp. 40-64. (in Persian)
8. Byman, D. L. (2022). Biden's difficult task: Reviving US partnerships in the Middle East. brookings, 8 July, available at: https://www.brookings.edu/blog/order-from-chaos/2022/07/08/bidens-difficult-task-reviving-us-partnerships-in-the-middle-east/
9. Crocker, C. A. & Hampson, F. O. & Aall, P. (2007). Leashing the Dogs of War: Conflict Management in a Divided World. United States Institute of Peace, pp. 1-800
10. Dorj, H. & Basiri, M. A.(2019). Analysis of the Trump Administration's Approach to the Nuclear Issue Islamic Republic of Iran. Journal of Security Perspectives, 12(43), pp. 75-113. (in Persian)
11. Dubwitz, M. & Kittrie, O. (2023), Strategy for a New Comprehensive U.S. Policy on Iran, Foundation for Defense of Democracies, Available at: https://www.fdd.org/analysis/2023/01/10/strategy-for-a-new-comprehensive-us-policy-on-iran/
12. Elleman, M. & Fitzpatrick, M. (2019). Evaluating Design Intent in Iran's Ballistic-missile Programme. Journal of Adelphi Series, 57 (466–467), pp. 89–130, https://doi.org/10.1080/19445571.2017.1555918
13. Hamdan AlAlkim, H.(2021). U.S. President Joe Biden's Foreign Policy towards the Gulf. Open Journal of Political Science, 11(4), pp. 378-401, DOI: 10.4236/ojps.2021.113026

14. jiang, Z. (2021). Biden's Middle East Policy: Inheritance and Changes to Trump's Middle East Policy. Advances in Social Science, Education and Humanities Research, 586(5), pp. 85-94, DOI:10.2991/assehr.k.211020.135
15. Lieber, R. J. (2021). Biden Foreign Policy: Sobered by Reality or Condemned to Repetition. Israel Journal of Foreign Affairs, 15(2), pp. 217-231, https://doi.org/10.1080/23739770.2021.1938843
16. Masoudi, H. A. (2021). Joe Biden and Operational Codes in the Field of Foreign Policy. Political and International Approaches Quarterly, 12(64), 95-122. (in Persian)
17. Mehta, R.(2021). How Biden can say goodbye to "America First" on nuclear issues. Journal of Bulletin of the Atomic Scientists, 77(1), pp. 1-23, https://doi.org/10.1080/00963402.2020.1859859
18. -Mousavian, S. H. & Mahmoudieh, Y. (2021). evolution of the biden administration's approach to Iran nuclear deal And prospects For Regional peace. journal of Pathways to Peace and Security, 5(7) pp. 129-138, DOI: 10.20542/2307-1494-2021-2-129-138
19. Nadeem Mirza, M. & Abbas, H. & Qaisrani, I. H. (2022). The Iranian Nuclear Programme: Dynamics of Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA), American Unisolationism and European Apprehensions. journal of European Studies, 38 (1), pp.14-32
20. Niu, S.(2021). US Middle East peace policy and its trend. journal of Asia-Pacific Security and Maritime Affairs, 7(1), pp. 76-91
21. Norman, J. (2021). Middle East balance key to Biden's foreign policy aims. Chatham House, Available at: https://americas.chathamhouse.org/article/middle-east-balance-biden-foreign-policy
22. olfati, A. & Rostami, F. & Shahmoradian, Z.(2024). Israel's Strategy in Confronting Iran's Nuclear Program in the Trump and Biden Eras. Journal of International Relations Studies, 13(51), pp. 7-34. (in Persian)
23. Radfar, F. & Dehghani Firouzabadi, S. J. (2021). Biden's Foreign Policy Towards the Islamic Republic of Iran. Quarterly Journal of Strategic Studies, 23(3), 225-252. (in Persian)
24. Rafati, N. (2021). The Arduous Path to Restoring the Iran Nuclear Deal. journal Of Arms Control Today, 51(3), pp. 1-24
25. Rahimi, R. (2024). Analysis of the US containment strategy towards the Islamic Republic of Iran with emphasis on the Biden era, Politics Quarterly, 54(2), pp. 233-253. (in Persian), DOI:10.22059/JPQ.2024.338979.1007927
26. Rasooli Saniabadi, E. (2021). National Role Perceptions and Biden's Foreign Policy towards Iran. Quarterly Of Iranian Review of Foreign Affairs, 12(1), pp. 127-150, DOI: 127-150 10.22034/irfa.2021.145364
27. Rezaei Mirghaed, J. & Shahabi, R. & Akbarzadeh, F. (2023). The Strategic Model of United States Policies Towards Iran with an Emphasis on Three Major Security Dis-

courses (Joe Biden's Presidency). Journal of Political and International Approaches, 14(72), pp. 237-264. (in Persian), DOI: 10.29252/piaj.2023.229004.1305

28. Ritter, S. (2018). Dealbreaker: Donald Trump and the Unmaking of the Iran Nuclear Deal. Clarity Press, pp. 1- 302
29. Rostami, F. & Ganji, M. (2016). America's Smart Power and the Idea of Iran's Heroic Flexibility in Nuclear Negotiations. Journal of Regional Studies, 17(4), pp. 53-76. (in Persian)
30. Salama, S. (2021). US Secretary of State Antony Blinken targets Al Houthis. Gulf News, Available at: https://gulfnews.com/world/gulf/yemen/us-secretary-of-state-antony-blinken-targets-a l-houthis-1.76785286
31. Salehi, A. & Dehshiri, M. R. & Hajimine, R. (2021). Scenarios for the Islamic Republic of Iran's Future Towards the JCPOA (Trump and Biden Era). Strategy Quarterly, Volume 29, Issue 97, pp. 131-163. (in Persian)
32. Sar, V. (2023). A Comprehensive Review on Literature: Hard Power, Soft Power, and Smart Power. Royal Academy of Cambodia, pp. 1-49
33. Shine, S. (2021). Iran and the International Arena: Challenges and Opportunities. Institute for National Security Studies, 11 February, pp. 1-70
34. Smith, L. (2018). The Trump Administration's Next Moves on the Iran Nuclear Deal. Friends of Israel Initiative, pp. 1- 17
35. Tajik, H. (2022). A Comparative Study of the Foreign Policy of the Barack Obama, Donald Trump and Joe Biden Administrations Towards the Islamic Republic of Iran. Journal of Fundamental and Applied Studies of the Islamic World, 4(11), pp. 9-37. (in Persian)
36. Tale'i Hoor, R. (2023). A Comparative Study of Trump and Biden's Foreign Policy Towards the Islamic Republic of Iran. Islamic Revolution Studies Quarterly, 20(73), pp. 153-172. (in Persian)
37. Tang, J. & Rui P.(2022). Adjustments and Constraints: Biden Administration's Iran Policy. Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies, 16(2), 189–208, https://doi.org/10.1080/25765949.2022.2078601
38. Vakil, Sanam & Quilliam, N.(2019). Getting to a New Iran Deal: A Guide for Trump, Washington, Tehran, Europe and the Middle East. Chatham House, pp. 1-58
39. Wang, B. & Hu, D. (2022). The Establishment of Biden Administration's Iranian Nuclear Policy: Motivation, Content and Prospects. Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies, 15(4), pp. 433–446, https://doi.org/10.1080/25765949.2021.2009197

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

The impact of economic adjustment programs on the foreign policy of the Zionist regime (1970–2010)

Ashkan Golafshan[1]
Alireza Koohkan[2]

Received: 2024-02-27
Revised: 2024-04-16
Accepted: 2024-05-19
Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Golafshan, A & Koohkan, A. (2026). The impact of economic adjustment programs on the foreign policy of the Zionist regime (1970-2010), Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 33 - 55 .(in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.86963.1502

Extended abstract

1-INTRODUCTION

Since its formation, the Zionist regime has faced numerous economic crises in addition to widespread political crises. Simultaneously with the adoption of economic adjustment policies at the end of the 1970s, the economy of the Zionist regime underwent fundamental changes. In this regard, what is interesting next to the economic growth of the Zionist regime; It coincides with the change in the foreign policy of this regime. Therefore, this research tries to address the basic question of what effect did the reforms made in the framework of the economic adjustment program in the 1970s and later have on the evolution of the foreign policy of the Zionist regime? In response to this question, this hypothesis is proposed that the adoption of economic adjustment policies leads to the priority of economic goals and interests in the framework of developmentalist foreign policy, strengthening relations with great powers, regionalism and reducing regional tensions and developing Multilateral diplomacy economic has become the foreign policy of the Zionist regime.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Unlike the economic nationalist system that ruled the years between the two world wars, after the end of World War II, a new system including many countries based on the principles of multilateralism with features of liberalism, legalism, etc Formed. After the collapse of the Bretton Woods system in the 1970s and the decline of the hegemony of the United States, the position of the neoliberal institutional approach became more prominent.

1. Ph.D. candidate of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. Responsible author.)Corresponding Author: Golafshan_a@atu.ac.ir(
2. Associate Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. koohkan@atu.ac.ir

This approach, which emphasizes the nature of international society and the importance of its institutions as a reinforcement of values, is suitable for understanding and examining contemporary international politics. The mentioned approach, on the one hand, helps to understand and explain the benefits of expanding cooperation between countries that have common interests, and on the other hand, the logic of reasoning and understanding how to promote power, security, as well as the national and strategic interests of countries through the adoption of coordinated behaviors and provides collective decision-making in a global system with mutual dependence. The deepening of the phenomenon of economic globalization in connection with the neoliberal perspective, which is influenced by the policies of economic adjustment, has caused numerous challenges at the level of national governments' governance and has inevitably caused changes in the internal politics of countries and the type of their connection and connection with the international system. For many developed and developing countries, the mentioned phenomenon means a change in the way of managing economic institutions, the position of the government, foreign policy and their redefinition; Therefore, the ways in which governments are affected by globalization depend on the pattern of power, relationships within the political environment, economic status, and other factors. Therefore, in this research, it is necessary to examine the influence of political and economic issues on both domestic and international levels on the foreign policy of the Zionist regime. From the internal point of view, its effect on the foreign policy discourse and the need for more reforms in politically sensitive areas such as reducing government expenses, increasing competition and strengthening the capital structure, privatization and deregulation, labor market liberalization, and from an international point of view. Internationalization will have its effect on cooperation in multilateral institutions, strengthening and developing relations with great powers, reducing regional tensions and developing multilateral economic diplomacy in the foreign policy of the Zionist regime.

3- METHODOLOGY

The method of this qualitative research and data analysis is focused on explaining the causal relationship between independent (economic adjustment policy) and dependent (evolution in the foreign policy of the Zionist regime); For this purpose, to collect information from primary and secondary sources, including domestic and international documents, books and articles, searching on the Internet, artificial intelligence programs, specialized treatises, etc Used.

4- RESULTS & DISCUSSION

The policies of structural adjustment and economic development of the Zionist regime have given priority to economic goals and interests in the framework of developmentalist foreign policy, in the framework of strengthening relations with great powers, reducing regional tensions, and trying to advance peace negotiations with regional countries. which improved the indicators of economic development of the Zionist regime in various fields such as the expansion of foreign consumption markets, increasing exports, attracting foreign capital, providing cheap manpower, developing the tourism industry, increas-

ing the immigration of Jews, establishing a population balance in the occupied territories in favor of the Jews, reducing military costs and providing cheap sources of energy.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

Simultaneously with the establishment of the Zionist regime in 1948, the foreign policy of this regime has been based on the priority of preserving the integrity of existence, expanding the vital space and ensuring its security through increasing interactions and cooperation with the western countries and the powers of the international system. In this regard, the conditions related to the formation of this regime, the security environment of the Middle East region and the views of the countries of the region towards the establishment of the Zionist regime have been very important in adopting this approach. However, over time, the importance of military and security issues decreased compared to the economic issues and industrial development of the Zionist regime. Especially in the 1970s, with the rise of the right-wing Likud party and the defeat of the Labor Party in the 1977 elections, the regime's foreign policy paid special attention to economic development and the adoption of structural adjustment policies. In this way, every political-economic step was taken according to the original version of the new economic program; As a result, the economy of the Zionist regime underwent a series of changes from the end of the 1970s, which increased the importance of foreign trade, strengthened the flow of international capital, reduced government expenses, increased competition, strengthened the capital structure, privatization, deregulation, etc became. In this context, what attracts attention besides the issue of structural adjustment and economic development of the Zionist regime is its simultaneity with the evolution of the foreign policy of this regime. Therefore, the policies of structural adjustment and economic development of the Zionist regime have given priority to economic goals and interests in the framework of developmentalist foreign policy in the framework of strengthening relations with great powers, reducing regional tensions, trying to advance peace negotiations with regional countries and so on. which improved the indicators of economic development of the Zionist regime in various fields such as the expansion of foreign consumption markets, increasing exports, attracting foreign capital, providing cheap manpower, developing the tourism industry, increasing the immigration of Jews, establishing a population balance in the occupied territories in favor of the Jews, reducing military costs and providing cheap sources of energy.

Keywords: Zionist regime, Likud party, economic adjustment, foreign policy, economic development

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.86963.1502

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۳۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

تأثیر برنامه‌های تعدیل اقتصادی بر سیاست خارجی رژیم صهیونیستی[1] (۲۰۱۰-۱۹۷۰)

اشکان گل افشان[2]

علیرضا کوهکن[3]

چکیده

رژیم صهیونیستی از بدو شکل‌گیری علاوه بر بحران‌های سیاسی فراگیر با بحران‌های اقتصادی متعددی نیز مواجه بوده است. تحت چنین شرایطی حزب لیکود در دهه ۱۹۷۰ با شعار تعدیل ساختاری و آزادسازی اقتصادی توانست برای اولین‌بار حزب کارگر را شکست دهد. تحت تأثیر اقدامات حزب لیکود اقتصاد رژیم صهیونیستی در پایان دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه در دهه ۱۹۸۰ تحت یک سری تغییرات اساسی قرار گرفت که لوازم رشد اقتصادی چشمگیر این رژیم را در دهه های آتی فراهم ساخت. در این راستا آنچه در کنار رشد اقتصادی رژیم صهیونیستی جالب‌توجه است؛هم‌زمانی آن با تحول در سیاست خارجی این رژیم است. در این راستا این پژوهش با روش کیفی و رویکرد تبیینی با کاربست نظریه نهادگرایی نئولیبرال سعی دارد به این پرسش اساسی بپردازد که اصلاحات انجام شده در چارچوب برنامه تعدیل اقتصادی در دهه‌های ۱۹۷۰ به بعد چه تأثیری بر تحول سیاست خارجی رژیم صهیونیستی داشته است؟ در پاسخ به این پرسش این فرضیه مطرح می‌شود که اتخاذ سیاست‌های تعدیل اقتصادی موجب اولویت یافتن اهداف و منافع اقتصادی در چارچوب سیاست خارجی توسعه‌گرا، تقویت و توسعه روابط با قدرت‌های بزرگ، تقویت منطقه‌گرایی، کاهش تنش‌های منطقه‌ای و توسعه دیپلماسی اقتصادی چندجانبه در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی شده است.

واژگان کلیدی: رژیم صهیونیستی، حزب لیکود، تعدیل اقتصادی، سیاست خارجی، توسعه اقتصادی

---

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان«اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی رژیم صهیونیستی ۲۰۲۳-۱۹۷۰» در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی می‌باشد.

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.(نویسنده مسئول) Golafshan_a@atu.ac.ir

۳. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران koohkan@atu.ac.ir

۱- بیان مسئله

تشکیل ساختار اقتصاد سیاسی در رژیم صهیونیستی به دوران پیش از شکل‌گیری نظام سیاسی رسمی یعنی به دوران یشوف[۱] برمی‌گردد. پیش‌گامان اولیه شکل‌گیری صهیونیسم که در میان آن‌ها رهبران آینده نظام سیاسی جدید وجود داشتند در آرزوی رهایی یهودیان از ذهنیت دیاسپورا با اصرار بر فضیلت کار یدی و ایجاد یک جامعه برابری‌طلب مدرن الهام گرفته از ایدئولوژی‌های سوسیالیستی معاصر بودند و فرض آن‌ها این بود که این‌هدف با اراده محض رهبران و بدون توجه به محاسبات اقتصادی قابل‌دستیابی است. آن‌ها تحت تأثیر این تفکر نهادهای سیاسی مرکزی را با درجه بالایی از قدرت و اقتدار شبه‌دولتی تشکیل دادند و رهبران کارگری به‌دلیل سازماندهی سیاسی مطلوب و توافقات ائتلافی توانستند از سال ۱۹۳۱ به موقعیت برتری در ساختار سیاسی دوره یشوف را تا سال ۱۹۴۸ و سپس از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۷۷ رهبری نظام سیاسی اسرائیل را در اختیار داشته باشند. از ویژگی‌های عمده این ساختار می‌توان به درجه بالای تمرکز سیاسی_ اقتصادی کمک‌های فزاینده بخش دولتی به بخش‌های کارگری با گرایش کشاورزی، بی‌توجهی کامل به کارایی و سودآوری اشاره کرد. در سال‌های اولیه پیدایش رژیم صهیونیستی سیستم اقتصادی به‌شدت سیاسی شده بود و احزاب سیاسی کنترل کاملی بر تخصیص منابع داشتند، اما باگذشت زمان این ساختار به‌صورت تدریجی دچار تغییروتحول گردید که از مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری این تغییرات می‌توان به تضعیف تدریجی باورهای ایدئولوژیک، تأثیرپذیری از ایالات متحده به‌عنوان یک الگو، جهانی‌شدن فزاینده اقتصاد و کاهش سطح تهدیدات بین‌المللی اشاره کرد. روند بروز این تغییرات به‌گونه‌ای بود که در سال ۱۹۹۶ اسرائیل از لحاظ بین‌المللی شدن اقتصاد به رتبه‌هجدهم در بین ۴۶ کشور جهان دست‌یافت.

با وجود این آنچه در کنار شکل‌گیری تغییرات و تعدیل اقتصادی در رژیم صهیونیستی جلب‌توجه می‌کندهم‌زمانی این روند با تحولات در سیاست خارجی این رژیم است که این سؤال را مطرح می‌سازد که اصلاحات انجام شده در چارچوب برنامه تعدیل اقتصادی رژیم صهیونیستی در دهه‌های ۱۹۷۰ به بعد چه تأثیری بر تحولات سیاست خارجی این رژیم داشته است. در پاسخ به این پرسش این فرضیه را می‌توان مطرح ساخت که پیشبرد برنامه‌های تعدیل اقتصادی در رژیم صهیونیستی موجب ظهور سیاست خارجی چندجانبه گرا، اولویت یافتن اهداف و منافع اقتصادی در چارچوب سیاست خارجی توسعه‌گرا، توسعه و تقویت روابط با قدرت‌های بزرگ، تقویت منطقه‌گرایی، کاهش تنش‌های منطقه‌ای و توسعه دیپلماسی اقتصادی چندجانبه در سیاست خارجی این رژیم شده است. به‌همین منظور سیاست‌های جدید اقتصادی رژیم صهیونیستی به‌عنوان عامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی این رژیم در نظر گرفته شده و برای بررسی تأثیر مذکور تلاش شده تا با به‌کارگیری معیارها و داده‌های موجود به چگونگی تحول سیاست خارجی رژیم صهیونیستی پرداخته شود. روش این تحقیق کیفی و تجزیه‌وتحلیل داده‌ها بر تبیین رابطه علی بین متغیرهای مستقل (سیاست تعدیل اقتصادی) و وابسته (تحول در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی) متمرکز شده است؛ بدین منظور برای گردآوری اطلاعات از منابع اولیه و ثانویه مشتمل بر اسناد، کتب و

---

۱. واژه ای عبری (Yeshov) به معنای اسکان است. در کتاب‌های صهیونیستی به تجمع اسکان یهودیان در فلسطین قبل از ایجاد دولت صهیونیستی اطلاق می‌شود.

مقالات معتبر داخلی و بین‌المللی، جستجو در شبکه‌های اینترنتی، برنامه‌های‌هوش مصنوعی، رساله‌های تخصصی و... استفاده شده است.

۲- پیشینه پژوهش

آثار و پژوهش‌های متعددی درباره سیاست‌های اقتصادی رژیم صهیونیستی، سیاست خارجی آن و عوامل مؤثر بر آن‌ها نوشته شده است و موردتوجه پژوهشگران در حوزه روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی قرار گرفته است. برخی از آثار مرتبط در این زمینه در ذیل بررسی می‌شود.

برخی محققین با تکیه بر مسائل داخلی رژیم صهیونیستی از جمله سیاست داخلی و نقش احزاب، جناح‌ها و نیروهای سیاسی به بررسی سیاست خارجی این رژیم پرداخته‌اند. در این زمینه حامد فقیه‌زاده (۱۳۹۷) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «نقش سیاست‌هویتی در سیاست خارجی اسرائیل» عوامل داخلی مؤثر بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی را براساس نگاه سازه انگارانه بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد ماهیت منحصربه‌فرد دینی_نژادی اسرائیل موجب شده که محیط امنیتی مخاصمه‌آمیزی برای این رژیم بازتولید گردد. در برخی موارد نیز نویسندگانی با تأکید بر جنبه راهبردی نظام بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی به موضوع سیاست خارجی رژیم صهیونیستی اشاره نموده‌اند. در این زمینه فریبرز ارغوانی (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «گسترش‌همکاری‌های فرامنطقه‌ای اسرائیل با قدرت‌های نوظهور در دهه دوم قرن ۲۱» افزایش نقش قدرت‌های نوظهور در شکل‌دهی به سیاست خارجی فرامنطقه‌ای رژیم صهیونیستی را متأثر از مجموعه عواملی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌الملل می‌داند. چارلز دی. فریلیچ[1] (۲۰۱۲) نیز در کتاب «معمای صهیونیسم» سیاست خارجی رژیم صهیونیستی را عمیقاً متأثر از سیاست‌گذاری‌های امنیت ملی آن و روابط با اعراب در خاورمیانه می‌داند. براین‌اساس نویسنده معتقد است که اساس سیاست خارجی رژیم صهیونیستی بر محوریت مشکلات آن با خاورمیانه تنظیم می‌شود و رویکردهای تلآویو در توجه به مناطق و کشورهای دیگر متأثر از این نقطه کانونی است. ازاین‌رو توسعه روابط اقتصادی خارجی و تلاش برای‌هماهنگی مواضع و سیاست‌ها با قدرت‌های دیگر در راستای تفاسیر امنیت ملی است. آمنون آران[2] (۲۰۲۰) نیز در کتابی با عنوان «سیاست خارجی اسرائیل از پایان جنگ سرد» به مطالعه و بررسی سیاست خارجی رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه و قدرت‌های جهانی از جمله چین،هند، اتحادیه اروپا و ایالات متحده از پایان جنگ سرد پرداخته و اهداف و منافع سیاست خارجی رژیم صهیونیستی در مناطق مذکور را تشریح می‌کند. وحیده احمدی(۱۳۹۶) نیز در مقاله «اسرائیل و کشورهای پیرامونی؛ نفوذ امنیتی با پوشش اقتصادی» با بررسی روابط اقتصادی اسرائیل باهمسایگان و بازیگران پیرامونی، استدلال می‌کند که این رژیم در پوشش روابط اقتصادی به دنبال عادی‌سازی روابط سیاسی و گسترش روابط امنیتی با این کشورهاست. براساس یافته‌های این پژوهش، روابط اقتصادی رژیم صهیونیستی در منطقه از سه الگوی روابط اقتصادی پایدار باهدف کنترل و ممانعت از بروز و گسترش تنش، روابط اقتصادی

1. Charles D. Freilich
2. Amnon Aran

کمبازده باهدف حضور در مناطق استراتژیک و نفوذ دیپلماتیک به‌منظور عادیسازی و گسترش روابط امنیتی پیروی می‌کند. منابع متعدد دیگری نیز مشاهده و مورد بررسی قرار گرفت که به شرایط اقتصادی رژیم صهیونیستی قبل از تأسیس تاکنون پرداخته بودند. یائیر آهارونی[1] (۱۹۹۸)، میخائیل شالوف[2] (۱۹۹۹)، دان‌پتینکن[3] (۱۹۶۰) و... از این دسته‌هستند.

منابعی که ذکر شد میزان اثرپذیری سیاست خارجی رژیم صهیونیستی را از زوایای مختلفی بررسی کرده‌اند و در این راستا بر اثرگذاری مؤلفه‌هایی مثل عوامل داخلی، نقش احزاب، جناح‌ها و نیروهای سیاسی، عوامل امنیتی و راهبردی نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی رژیم صهیونیستی تأکید نموده‌اند.

همان گونه که مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد در بین منابع فارسی و لاتین منبع قابل‌توجه و مهمی که برهمزمان بر جنبه‌های مختلف برنامه‌های تعدیل اقتصادی در رژیم صهیونیستی و بررسی تأثیرات آن بر سیاست خارجی این رژیم پرداخت باشد، مشاهده نگردید؛ بنابراین ازجمله نوآوری‌های پژوهش زیر می‌توان به بررسی سیاست‌های تعدیل اقتصادی رژیم صهیونیستی و تأثیرگذاری آن بر سیاست خارجی این رژیم اشاره کرد که در ضمن آن برای بررسی تأثیر مذکور تلاش شده تا با به‌کارگیری شاخص‌های تعدیل اقتصادی به چگونگی تحول سیاست خارجی رژیم صهیونیستی پرداخته شود.

۳- مبانی نظری؛ نهادگرایی نئولیبرال

برخلاف نظام ملی‌گرای اقتصادی حاکم بر سال‌های بین دو جنگ جهانی، پس از پایان جنگ جهانی دوم یک نظام جدید شامل کشورهای متعدد بر اساس اصول چندجانبه‌گرایی با ویژگی‌های لیبرالیسم، قانون‌گرایی و... شکل گرفت. پس از فروپاشی نظام برتون وودز در دهه ۱۹۷۰ و افول‌هژمونی ایالات متحده جایگاه رویکرد نهادگرایی نئولیبرال برجسته‌تر گردید. این رویکرد که بر ماهیت جامعه بین‌الملل و اهمیت نهادهای آن به‌عنوان تقویت‌کننده ارزش‌ها تأکید دارد برای فهم و بررسی سیاست بین‌الملل معاصر مناسب می‌نماید. رویکرد مذکور از یک سو به فهم و توضیح منافع حاصل از گسترش‌همکاری میان کشورها که دارای منافع مشترک است، یاری می‌رساند و از سوی دیگر منطق استدلال و درک نحوه ارتقا قدرت، امنیت و نیز منافع ملی و استراتژیک کشورها را از طریق اتخاذ رفتارهای‌هماهنگ و تصمیم‌گیری‌های جمعی در یک نظام جهانی توأم با وابستگی متقابل را فراهم می‌آورد. تعمیق پدیده جهانی‌شدن اقتصاد در ارتباط با دیدگاه نئولیبرال که سیاست‌های تعدیل اقتصادی متأثر از آن می‌باشد باعث ایجاد چالش‌های متعدد در سطح حاکمیت دولت‌های ملی گردیده است و ناگزیر باعث ایجاد تغییروتحول سیاست داخلی کشورها و نوع ارتباط و پیوستگی آنان با نظام بین‌الملل گردیده است. پدیده مذکور برای بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه به معنای تحول در شیوه مدیریت نهادهای اقتصادی، جایگاه دولت، سیاست خارجی و بازتعریف آن‌ها می‌باشد؛ بنابراین شیوه‌هایی که دولت‌ها به‌واسطه آن از جهانی‌شدن تأثیر می‌پذیرند بستگی

1. Yair Aharoni
2. Mikhail Shalov
3. Don. Patinkin

به الگوی قدرت، روابط درون محیط سیاسی، وضعیت اقتصادی و سایر عوامل دارد(Monadizade, 2020: 32). بنابراین در این پژوهش لازم است تأثیر مسائل سیاسی و اقتصادی در دو سطح داخلی و بین‌الملل بر سیاست خارجی رژیم صهیونیستی مورد بررسی قرار گیرد. از نظر داخلی تأثیر آن بر گفتمان سیاست خارجی و نیاز به اصلاحات بیشتر در حوزه‌های حساس سیاسی مثل کاهش‌هزینه‌های دولت، افزایش رقابت و تقویت ساختار سرمایه، خصوصی‌سازی و قانون‌زدایی، آزادسازی بازار کار و از منظر بین‌الملل تأثیر آن برهمکاری در نهادهای چندجانبه، تقویت و توسعه روابط با قدرت‌های بزرگ، کاهش تنش‌های منطقه‌ای و توسعه دیپلماسی اقتصادی چندجانبه در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی خواهد بود.

۴- الزامات اجرای سیاست تعدیل اقتصادی در رژیم صهیونیستی

پس از تأسیس رژیم صهیونیستی اقتصاد این رژیم بر پایه سه محور اصلی شکل گرفت؛هزینه‌های دفاعی بالا، جذب گسترده مهاجرت، ایجاد مؤسسات جدید مثل بانک‌ها و سازمان‌های دولتی که‌همگی مستلزم تزریق انبوه پول عمومی به اقتصاد بود. در نتیجه رژیم مستقر مجبور به اجرای برنامه ریاضت اقتصادی، جیره‌بندی کالاهای اساسی و محدودسازی تبادل ارزهای خارجی نمود. با وجود این انفجار مهاجرت‌های خارجی از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ که جمعیت یهودیان را دوبرابر کرد یک چالش جدید را ایجاد کرد؛ زیرا مهاجرین جدید به طور کامل برای مسکن، آموزش و اشتغال به دولت وابسته بودند.

در این شرایط گرچه دولت بروکراسی توسعه‌یافته‌ای را از دوره پیش از تأسیس به ارث برده بود که قادر به اداره برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی دولت بود. اماهمچنان به بودجه و کمک‌های خارجی وابسته بود و با نداشتن منابع طبیعی قابل‌بهره‌برداری و ارائه تنها یک بازار داخلی کوچک و نوپا و مداخله شدید دولت، سرمایه‌گذاری خارجی کمی را جذب کرد. در این شرایط عمده درآمد رژیم کمک‌ها و وام‌های یهودیان دیاسپورا بود که به‌صورت اوراق‌قرضه کم‌بهره به تأمین مالی واردات انرژی مواد خام و نهاده‌های تولیدی دولت کمک کرد. علاوه بر کمک یهودیان، قرارداد غرامتی که رژیم صهیونیستی در سپتامبر ۱۹۵۲ با آلمان غربی امضا کرد، باعث تزریق گسترده ارزهای خارجی موردنیاز به اقتصاد اسرائیل شد. این قرارداد تا سال ۱۹۶۴ حدود ۸۵۰ میلیون دلار به خزانه رژیم صهیونیستی کمک کرد. با وجود این عواملی مثل مهاجرت وهزینه‌های جنگ بودجه و درآمدهای رژیم را شدیداً تضعیف نمود.(Sharaby,2002, p.29) در مجموع رژیم صهیونیستی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شاهد رشد اقتصادی فوق‌العاده‌ای بود. تولید ناخالص داخلی آن در سال ۱۹۵۱ به میزان خیره‌کننده ۳۰.۱ درصد افزایش یافت و میانگین نرخ ۹/۲ درصد را برای دوره ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۸ رقم زد که در جهان پس از ژاپن با ۹.۷ درصد در رتبه دوم قرار داشت. (Neuman,1999, pp.33-34)

مهم‌ترین تغییر در اقتصاد رژیم صهیونیستی پس از جنگ ۱۹۶۷ در صنایع دفاعی این کشور که توسط حاکمیت این رژیم تأمین مالی می‌شد، صورت گرفت. پس از جنگ ۱۹۶۷ رژیم صهیونیستی به‌واسطه جاه-طلبی‌هایی که داشت شروع به تولید سیستم‌های تسلیحاتی پیشرفته از جمله جت‌های جنگی، تانک، موشک و... برای بازار داخلی و صادرات نمود و باعث شد صنعت دفاعی به‌عنوان موتور اصلی رشد اقتصادی رژیم صهیونیستی درآید. علیرغم افزایش مشاغل و درآمدهای صادراتی ایجاد شده توسط صنایع دفاعی

و توافق‌نامه تجارت آزاد در ۱۹۷۵ با جامعه اروپا رشد اقتصادی رژیم از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۰ کاهش یافت که به‌دلیل تقاضای دفاعی پس از سال ۱۹۷۳، افزایش‌هزینه‌های انرژی و رکود جهانی می‌باشد. تورم در اوایل دهه ۱۹۸۰ دو رقمی شد؛ زیرا اشتغال بخش دولتی که مدت‌ها توسط اتحادیه کارگری‌هیستادروت[1] حمایت می‌شد به ۳۰ درصد نیروی کار افزایش یافت و رژیم صهیونیستی را مجبور به بدهی سنگین برای تامین مالی مصرف خصوصی در مواجهه با تولید راکد کرد. تنها در سال ۱۹۸۵ یک دولت ائتلافی برنامه اقتصادی سودمند را به اجرا گذاشت، پول رژیم صهیونیستی را اصلاح کرد و اصلاحاتی را نیز برای محدود کردن‌هزینه‌های عمومی اتخاذ کرد. اصلاحات مذکورهیستادروت را به شدت تضعیف کرد؛ زیراهیستادروت از نفوذ سیاسی خود برای به دست آوردن ساخت و ساز، بیمه، خدمات بهداشتی و سایر مشاغل استفاده می‌کرد. این اصلاحات راه را برای رونق اقتصادی دهه ۱۹۹۰هموار ساخت. (Sharaby,2002, p.30)

۵- چالش های ویژه رژیم صهیونیستی

انگاره‌های متفاوت و متعارض سیاسی تأثیری منفی برهمکاری‌های اقتصادی دارند؛ ازجمله این انگاره‌ها می‌توان به دو مورد «وجود احساس بیگانگی و دشمنی در مردم کشورهدف نسبت به کشور مبدأ» و «گرایشات واگرایانه احزاب و گروه‌های مخالف در کشورهدف» اشاره نمود. این موارد قادرهستند تا مقاومت بازیگران سیاسی جامعه اعم از مردم، افکار عمومی، احزاب و گروه‌های حاکم را در جهت ممانعت از شکل گیری و یا استمرار تعاملات اقتصادی فعال نماید(Naghizade, 2022: 87). موفقیت نسبی اقتصاد رژیم صهیونیستی در میان کشورهای درحال‌توسعه باتوجه‌به شرایطی که تحت آن تکامل پیدا کرده کاملاً منحصربه‌فرد است.

منابع طبیعی اندک، میراث سوسیالیستی، جنگ‌های منطقه‌ای، تحریم‌های اقتصادی اعراب، جذب انبوه مهاجران و... در مجموع بایستی باعث شکست اقتصاد رژیم صهیونیستی می‌شد. با وجود این پایدارترین چالش رژیم صهیونیستی از زمان تأسیس،هزینه‌های سنگین اجتماعی و اقتصادی مسائل دفاعی_ امنیتی بوده است. در طول سال‌ها رژیم صهیونیستی به طور پیوسته در صدر فهرست کشورهای توسعه‌یافته از نظر میزان تولیدات ملی اختصاص‌یافته به‌هزینه‌های دفاعی بوده است و در مجموع شامل بیش از ۳۰.۷ درصد از تولید ناخالص داخلی آن را شامل می‌شد. درهمین بازه ایالات متحده ۵.۷ درصد، بریتانیا ۴.۹ و فرانسه ۳.۸۵ درصد را صرف‌هزینه دفاعی کرده‌اند. با وجود این در انتهای قرن بیستم حتی با کاهش عظیم‌هزینه‌های دفاعی، بودجه دفاعی رژیم صهیونیستی به‌صورت نسبی سه برابر بیشتر از ایالات متحده و کشورهای اروپایی با نرخی در حدود ۹ درصد تولید ناخالص داخلی است و در طول دهه ۱۹۹۰ پس از جنگ سرد و در جریان روند صلح هزینه‌های دفاعی ۲۰ درصد کل مخارج دولت را شامل می‌شد؛ بنابراین درحالی‌که اقتصاد رژیم صهیونیستی از نظر سرانه به اقتصاد برخی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان نزدیک شده است،هزینه‌های نظامی آن تفاوت چشمگیری با این کشورها دارد. (Peled,2001, p.5)

---

۱. واژه هیستادروت (Histadrut)، سرواژه اصطلاحی عبری به معنای «اتحادیه سراسری کارگران عبری اسرائیل» می‌باشد که در سال ۱۹۲۰ به طور رسمی تأسیس شد.

علاوه بر این، چالش دیگر رژیم صهیونیستی تحریم اقتصادی اعراب بوده است که در واقع قبل از تأسیس رژیم صهیونیستی با تصمیم اتحادیه عرب در دسامبر ۱۹۴۵ مبنی بر امتناع ازهرگونه تماس تجاری با یهودیان فلسطین برای خنثی‌کردن تأسیس یک کشور یهودی آغاز شد. این تحریم‌ها تا سال ۱۹۵۱ فراتر از ارتباط تجاری مستقیم با رژیم صهیونیستی به‌هر شرکت خارجی که به تأسیس این رژیم کمک می‌کرد، گسترش یافت. این تحریم‌ها در اوج خود توسط ۱۸ کشور عربی و نه کشور مسلمان غیرعرب اجرا شد. یک مطالعه میزان خسارت این تحریم‌ها به رژیم صهیونیستی را از سال ۱۹۴۸ به میزان ۴۰ میلیارد دلار ارزیابی کرده است. درحالی‌که بیشترین آسیب آن‌ها در جلوگیری از سرمایه‌گذاری خارجی در رژیم صهیونیستی بوده است به‌گونه‌ای که تا اواخر دهه ۱۹۷۰ شرکت‌های خارجی کمتر از ۵ درصد کل سرمایه‌گذاری در مناطق اشغالی را شامل می‌شد. علاوه بر تحریم شرکت‌های فراملی به‌دلیل متعدد دیگری مثل منابع طبیعی اندک، ساختار دستمزدهای بالا و بازار داخلی کوچک تمایل به حضور در مناطق اشغالی را نداشتند. علاوه بر این تصمیم اولین نخست وزیر رژیم صهیونیستی مبنی بر اعطای امتیاز به‌هیستادروت در زمینه مشارکت در سرمایه‌گذاری‌های خارجی، مانع سرمایه‌گذاری خارجی می‌شد (Shafir and Peled,2000,p.8).

۶- ماهیت برنامه تعدیل اقتصادی

برنامه تعدیل اقتصادی مجموعه‌ای از خط‌مشی‌های اقتصادی برای کشورهای درحال‌توسعه است که به‌وسیله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از اوایل دهه ۱۹۸۰ با اعطای وام‌های مشروط به‌شرط تطابق با خط‌مشی‌های طراحی شده از سوی این نهادها، اجرایی شد. در دهه ۱۹۸۰ که نئوکلاسیک‌ها کنترل دو نهاد مالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به دست گرفته بودند خط مشی‌های برنامه تعدیل ساختاری را به‌گونه‌ای طراحی کردند که به‌وسیله آن کاهش دسترسی حکومت و تقویت رقابت بازار را به‌عنوان بخشی از دستورالعمل نئولیبرال تشویق کنند. (Mozafarinia, 2016: 100)

مؤمنی در کتاب «اقتصاد ایران در زمان تعدیل ساختاری» به نقل از پاتریشیو مولر[1] نظریه‌پرداز اقتصاد سیاسی با تلفیق مجموعه‌ای از ویژگی‌های برنامه تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی چهار استراتژی را برای این برنامه معرفی می‌کند: آزادسازی بازارها و بخش خارجی که مهم‌ترین جز آن آزادسازی واردات است؛ ایجاد انواع انگیزه‌ها برای گسترش صادرات از قبیل کاهش ارزش پول ملی، ایجاد یک نرخ تبدیل واقعی ثابت و حذف مالیات‌های وضع شده بر صادرات؛ تبدیل بخش خصوصی به موتور رشد اقتصاد و برقراری یک سلسله مقررات اقتصادی ثابت و دائمی به‌موازات دخالت کمتر دولت در اقتصاد. (مؤمنی،۱۳۸۶، ۴۹) سیاست‌های تعدیل ساختاری بر این اصل مهم تأکید دارند که مشکل رشد اقتصادی ناشی از ساختار درونی کشورهای توسعه‌نیافته است و برهمین اساس برای رفع مشکلات اقتصادی می‌بایست تغییرات اساسی در ساختار درونی دولت‌ها صورت گیرد؛ بنابراین در برنامه تعدیل فرض بر این است که دسترسی به رشد با تأکید بر کاهش نقش دولت در تولید و فعالیت‌های اقتصادی و

1 Patricio Muller.

حرکت به‌سوی بازار آزاد ممکن است.

۷- شاخص های اجرای برنامه تعدیل اقتصادی در رژیم صهیونیستی

در دوره زمانی ۲۰۱۰-۱۹۷۰ تحولات اساسی در سیاست اقتصادی رژیم صهیونیستی بهوجود آمده به گونه‌ای که تأثیری شگرف در افزایش توان اقتصادی این رژیم داشته آثار این تحولات در جهش تولید و افزایش میزان تولید ناخالص ملی پس از سال‌های ۸۶-۱۹۸۵ کاملاً روشن است. در این رژیم طی سال‌های ۹۴-۱۹۸۵ نیروی کار ۴۰.۳ درصد رشد داشته و تولید ملی به میزان ۵۴.۳ درصد افزایش یافته که نشاندهنده افزایش قابلملاحظه توان نیروی تولید است. در کنار مهاجرت نیروی کار ماهر و افزایش توان فنی و ساختاری جامعه اسرائیل، افزایش سرمایه ثابت نقش مهمی در گسترش توان تولید رژیم صهیونیستی داشته است؛ به گونه‌ای که طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۵ بین ۱۱.۸ تا ۱۳.۸ درصد از کل تولید ناخالص ملی را شامل می‌شد و طی سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۱ این میزان از ۱۷.۸ به ۲۴ درصد رسیده است. از جمله شاخص‌های مهم برنامه‌های تعدیل ساختاری گسترش بخش خصوصی می‌باشد؛ در این راستا طی سال‌های۹۴-۱۹۸۵ سهم بخش خصوصی نسبت به بخش دولتی از ۶۶.۶ به ۷۷.۸ درصد رسیده است. این تحول بیانگر سیر صعودی خصوصی‌سازی است به‌گونه‌ای که نزدیک به ۸۰ درصد بخش‌های مختلف اقتصاد به بخش خصوصی واگذار شده است. به‌دلیل اهمیت صادرات از سال ۱۹۹۱، حمایت از صنایع داخلی و سنتی که تا اواسط دهه ۱۹۸۰ زیر چتر حمایتی رژیم قرار داشتند به تدریج به نفع صنایع پیشرفته دارای توان صادراتی بیشتر حذف گردید و با رشد سطح آموزش عالی افزایش سرمایه‌گذاری در بخش‌های پژوهشی، صنایع نظامی و غیرنظامی به ویژه صنعت الکترونیک صورت گرفت (Sayegh&Hamedani, 2001: 173).

در رژیم صهیونیستی پیگیری سیاست تجارت آزاد، ورود و خروج سرمایه‌های خارجی و عدم نظارت بر نظام پولی و تغییرات مالیاتی در سال‌های ۱۹۸۷ و سپس سال ۱۹۹۳ موجب کاهش درآمدهای دولتی گردید و طی مدت کوتاهی خطر تورم ثبات سیستم مالی را تهدید کرد؛ بنابراین بانک مرکزی در اواخر سال ۱۹۹۴ سیاست‌های انقباضی شدیدی را دنبال نمود و از سال ۱۹۹۵ سیاست‌های جدیدی تحت عنوان «سیاست بازگشایی» باهدف ادغام کامل رژیم در اقتصاد جهانی جایگزین سیاست‌های سال ۱۹۸۵ شد. اهداف این سیاست شامل کاهش سهم بخش دولتی از ۴۶ درصد در سال ۱۹۹۵ به کمتر از ۴۵ درصد تولید ناخالص داخلی تا اواخر دهه ۹۰، مقرراتزدایی از تجارت خارجی و کاهش تورم سالانه به ۵ درصد بوده است. اما این رؤیا در گرو بهبود عملیات صلح خاورمیانه باقی مانده است؛ بنابراین برنامه‌های تعدیل ساختاری به‌ویژه خصوصی‌سازی در رژیم صهیونیستی به‌صورت رسمی از سال ۱۹۸۶ آغاز شد. اما تا سال ۱۹۹۶ روند بسیار کندی داشته به طوری که دولت از فروش شرکت‌ها و بخش‌های اقتصادی متعلق به خود از جمله ۱۷ درصد از کارخانه‌های صنعتی فقط ۳.۶ میلیارد دلار به دست آورد؛ ولی بعد از سال ۱۹۹۷ این روند سرعت بیشتری پیدا کرد و دولت سالانه ۲.۳ میلیارد دلار از واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی به دست آورد.

اسرائیل طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ موفق شد صادرات خود را از الماس صیقل یافته و محصولات کشاورزی به صادرات کالاهای ساخته شده پیچیده مثل سیستم‌های مخابراتی، تجهیزات پزشکی و... تغییر دهد که‌همین

امر موجب شد ارزش صادرات ۶۰ درصد افزایش یابد و دولت حمایت مالی بیشتری از پژوهش و تحقیقات در بخش صنعت به عمل آورد. ضمناً سرمایه‌گذاری‌های خارجی بلندمدت از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ به ۵ برابر رسیده و درنتیجه بهبود وضع مالی رژیم صهیونیستی موجودی این کشور در خارج از کشور از ۶.۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۴ به ۱۹.۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۷ افزایش‌یافته است(Sayegh&Hamedani, 2001:175)

۸- تأثیر برنامه های تعدیل اقتصادی بر سیاست خارجی رژیم صهیونیستی

به دنبال تحولات بین‌المللی و حرکت کشورهای درحال‌توسعه در مسیر توسعه اقتصادی با الگوگیری از نظرات نهادهای بین‌المللی و تحولات داخلی مذکور در رژیم صهیونیستی به‌ویژه پیروزی حزب لیکود[1] در انتخابات سال ۱۹۷۷هم‌زمان با ظهور سیستم اقتصاد سیاسی جهانی اهمیت نقش مباحث اقتصادی بر سیاست خارجی نیز اجتناب‌ناپذیر گردید. در چنین شرایطی اقتصاد سیاسی جهانی و نهادهای قدرتمند مربوط به آن راهنمایی برای فرایند جهانی‌شدن و عنصری مؤثر در روند سیاست‌های ملی و جهانی به شمار می‌آید.

ظهور اقتصاد سیاسی جهانی و بروز تغییرات‌همسو با آن در سیاست خارجی منعکس کننده تأثیرات متقابل راهبردهای سیاسی و اقتصادی بر یکدیگر است؛ زیرا علاوه بر ضرورت فراهم‌کردن شرایط داخلی، توسعه وابسته به تأمین شرایط مناسب بین‌المللی از طریق جهت‌گیری تعاملی و توسعه گرای سیاست خارجی است؛ بدین معنا توسعه منوط به ایجاد فضایی غیر متشنج در روابط خارجی و بهره‌گیری‌هرچه بیشتر از امکانات مالی بین‌المللی می‌باشد. براین‌اساس در ادامه باهدف روشن ساختن تأثیر برنامه‌های تعدیل ساختاری بر سیاست‌خارجی رژیم صهیونیستی، تحولات مربوط به سیاست خارجی این رژیم را در قبال قدرت‌های بزرگ، مسائل و چالش‌های منطقه‌ای و نهادهای بین‌المللی به‌عنوان شاخص‌های سیاست خارجی توسعه‌گرا بررسی می‌کنیم.

۸-۱- سیاست خارجی رژیم صهیونیستی در قبال قدرت‌های بزرگ

تثبیت موقعیت منطقه‌ای رژیم صهیونیستی در نتیجه پیروزی در جنگ ۱۹۷۳، پیروزی حزب لیکود در ۱۹۷۷، بهبود روابط باهمسایگان، ایجاد مشارکت اقتصادی در کنار افزایش روند تولید و عرضه تجاری پایه و اساس مهمی برای ثبات در روابط رژیم صهیونیستی و قدرت‌های بزرگ فراهم آورد. به‌این‌ترتیب شیوه‌ای توأم با اعتدال، واقع‌گرایی و انعطاف بیشتر در دیپلماسی این رژیم ظهور کرد. براین‌اساس از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ اولویت سیاست خارجی رژیم صهیونیستی از استراتژی تهاجمی و تنش‌زا باهمسایگان و قدرت‌های بین‌المللی به سمت انجام مذاکرات برای دستیابی به‌همکاری در زمینه‌های عادی‌سازی روابط با کشورهای‌همسایه، افزایش‌همکاری‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با قدرت‌های بزرگ گرایش پیدا کرد.هدف عمده این ابتکارات فراهم‌ساختن بستری مناسب در سطوح منطقه‌ای و جهانی برای تقویت روند رشد و توسعه اقتصادی رژیم صهیونیستی بود؛ به‌گونه‌ای که رژیم صهیونیستی به سمت یک بازنگری عمده در سیاست خارجی خود متمایل شد که در ذیل به بررسی شاخص‌های مربوط به آن می‌پردازیم.

1. Likud Party

۸-۱-۱- سیاست خارجی رژیم صهیونیستی و ایالات متحده

از زمان تأسیس رژیم صهیونیستی تا اوایل دهه ۱۹۶۰ کمک اقتصادی بخش عمده کمک‌های آمریکا به آن را تشکیل داده است. از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۵ تقریباً ۶۳ میلیون دلار کمک سالانه که بیشتر از ۹۵ درصد آن به‌صورت کمک اقتصادی و نظامی بوده به رژیم صهیونیستی داده شده است. بخش زیادی از این کمک‌های مالی به‌صورت بلاعوض بوده که نیازی به بازپرداخت آن‌ها نبوده است. از سال ۱۹۷۲ میزان کمک‌های بلاعوض به رژیم صهیونیستی برای کمک به رفع مشکلات اقتصادی آن به‌شدت افزایش یافت. از سال ۱۹۸۴ به‌منظور کاهش فشار ناشی از ضرورت بازپرداخت وام‌های دریافتی بسیاری از وام‌های رژیم صهیونیستی بخشوده شد و آمریکا ترجیح داد به‌جای آن‌ها کمک‌های بلاعوض بیشتری به رژیم صهیونیستی ارائه دهد. این تغییر که به اصلاحیه کرانستون[1] معروف است حاصل مصوبه پیشنهادی سناتور آلن کرانستون[2] بود که بر اساس آن رژیم صهیونیستی این تضمین را دریافت کرد که برای انجام تعهدات مالی خود در قبال ایالات متحده کمک لازم را از آن کشور دریافت خواهد کرد. بر اساس این مصوبه کمک‌های مالی ایالات متحده به رژیم صهیونیستی هرگز کمتر از میزان بدهی آن کشور به آمریکا نخواهد بود. به‌این‌ترتیب از سال ۱۹۸۵ ایالات متحده تأمین ۱.۳ میلیارد دلار کمک اقتصادی بلاعوض سالانه را برای رژیم صهیونیستی آغاز کرد که این میزان معادل مبلغ بازپرداخت وام‌های قبلی است که دریافت کرده است(Rubin&Keaney, 2001, p.147)

علاوه بر کمک‌های مذکور رژیم صهیونیستی همواره از حمایت‌های خاص کنگره آمریکا نیز برخوردار بوده است. درحالی‌که کنگره معمولاً با کمک به کشورهای دیگر مخالفت کرده و مبالغ آن‌ها را تا حد ممکن کاهش داده است همواره پشتیبان کمک‌های آمریکا به رژیم صهیونیستی بوده است؛ مثلاً درحالی‌که رونالد ریگان[3] برای سال مالی ۱۹۸۴ تقاضای ۷۸۵ میلیون دلار کمک بلاعوض اقتصادی برای رژیم صهیونیستی را کرده بود کنگره ۹۱۰ میلیون دلار را برای این منظور تصویب کرد. (El-Khawas, 1984,p.51) از سوی دیگر رژیم صهیونیستی تنها کشور دریافت کننده کمک‌های اقتصادی آمریکا است که مجبور نیست درباره چگونگی مصرف مبالغ دریافتی پاسخگو باشد و علیرغم اینکه دریافت کنندگان کمک نظامی از آمریکا ملزم‌هستندهمه مبالغ دریافت شده را در ایالات متحده خرج کنند، رژیم صهیونیستی از این قاعده مستثناء است. (Melman, 1994, p.260)

علاوه بر موارد مذکور تلاش سیاست خارجی رژیم صهیونیستی در کسب حمایت‌های دیپلماتیک ایالات متحده به‌وضوح قابل‌مشاهده است. برای مثال از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی آمریکا تلاش بسیاری داشته تا پذیرش بین‌المللی این رژیم را در سطح جهانی ارتقا دهد. میانجی‌گری ایالات متحده در چارچوب سیاست خارجی رژیم صهیونیستی در جهت برقراری روابط دیپلماتیک با واتیکان در دسامبر ۱۹۹۳ علاوه بر توافقات صلح با مصر، سازمان آزادیبخش فلسطین، اردن و... نتیجه‌همین تلاش‌ها بوده است. علاوه‌بر این تحت‌تأثیر اقدامات لابی‌های صهیونیستی پیوندهای ویژه‌ای بین مقامات سیاسی طرفین وجود دارد

1. Cranston amendment
2. Alan MacGregor Cranston
3. Ronald Wilson Reagan

وهیئت‌های دیپلماتیک رژیم صهیونیستی به طور ویژه به رؤسای جمهور و سایر مقامات ایالات متحده دسترسی دارند.(Reich, 1995, p.4)

۸-۱-۲- روابط رژیم صهیونیستی و روسیه

به‌تدریج از دهه ۱۹۷۰ در چارچوب بهبود روابط آمریکا و شوروی، روابط رژیم صهیونیستی و اتحاد شوروی نیز بهبود بیشتری پیدا کرد و طی سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲ روند مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی شدت بیشتری یافت.هزار یهودی در ۱۹۷۰، ۱۳هزار یهودی در ۱۹۷۱ و حدود ۳۲هزار نفر در ۱۹۷۲ اجازه مهاجرت به مناطق اشغالی را گرفتند. در ژانویه ۱۹۷۲ اولین‌هیئت رسمی شوروی پس از قطع رابطه در ۱۹۶۷ به‌دلیل مسائل مهاجرت، وارد مناطق اشغالی شدند و رفت‌وآمدهای سیاسی و غیرسیاسی روند نزدیکی دو طرف را تقویت کرد. در این شرایط در سال ۱۹۷۳ بیشترین آمار مهاجرت از شوروی به رژیم صهیونیستی به میزان ۳۵هزار نفر صورت گرفت. در سال ۱۹۷۵ در اجلاس‌هلسینکی[1] کنوانسیون اروپایی حقوق بشر از سوی اتحاد شوروی پذیرفته شد. این اقدام تعهد شوروی نسبت به حقوق یهودیان به‌ویژه مهاجرت آن‌ها را شدت بخشید(Kulai,2001:94).

با روی کار آمدن گورباچف[2] در شوروی شرایط مناسب‌تری برای مقامات رژیم صهیونیستی فراهم آمد تا در چارچوب سیاست‌های جدید کرملین به‌ویژه ضرورت کنارگذاشتن ایدئولوژی از سیاست خارجی منافع خود را پیگیری کنند. در این راستا در ۱۹۸۶ اتحاد شوروی در اقدامی نمادین ناتان شارانسکی[3] ناراضی یهود را آزاد کرد و به او اجازه مهاجرت به مناطق اشغالی را داد و تا پایان ۱۹۸۷ بیش از ۸هزار یهودی اجازه مهاجرت یافتند که نسبت به ۹۱۴ نفر در ۱۹۸۶ رقم قابل‌توجهی بود. این رقم در ۱۹۸۹ به عدد بی‌سابقه ۷۱هزار نفر رسید. در اواخر سال ۱۹۸۷ در سفر رؤسای کنفرانس ملی یهودیان، کنفرانس رؤسای سازمان‌های مهم یهودی و ادگار برونفمن[4] رئیس کنگره یهودیان جهان به مسکو طرفین به توافقی دست یافتند که تسهیلاتی برای مهاجرت یهودیان فراهم می‌آورد. مهاجرت‌هزاران یهودی از روسیه روند دگرگونی روابط دو طرف را تسریع نمود؛ به‌گونه‌ای که حدود یک‌پنجم جمعیت مناطق اشغالی را مهاجران یهودی روس‌تبار تشکیل میداد. در میان این مهاجران یهودی اساتید دانشگاه‌ها، مهندسان، پزشکان، و اصولاً تحصیلکرده‌های جامعه روسیه بخش مهمی را به خود اختصاص داده‌اند. این جریان عظیم در حد گستردهای جامعه رژیم صهیونیستی را تأثیر قرار داده به گونه‌ای که گسترش سریع روابط طرفین پس از فروپاشی شوروی تحت‌تأثیر این جمعیت بوده است و در دیدار دیوید لویی[5] وزیر خارجه رژیم صهیونیستی از مسکو در ژانویه ۱۹۹۲ ضرورت توسعه‌همکاری‌های دو کشور مورد تأکید قرار گرفت (Sharansky,1988,p.9).

شیمون پرز[6] وزیر خارجه رژیم صهیونیستی در سفر چهارروزه خود به مسکو در ۱۹۹۲ در کنیسه مرکزی روسیه در مسکو حضور یافته و از یهودیان روسیه برای مهاجرت به مناطق اشغالی دعوت کرد. کمتر از یک

---

1. Helsinki Summit
2. Mikhail Gorbachev
3. Natan Sharansky
4. Edgar Bronfman
5. David Levy
6. Shimon Peres

ماه بعد پرز و کوزیرف[1] وزیر خارجه روسیه توافقنامه‌ای را در نیویورک امضا کردند که‌همکاری روزافزون طرفین در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی را مورد تأکید قرار می‌داد. در ژانویه ۱۹۹۴ وزیر کشاورزی رژیم صهیونیستی یاکوف تزور[2] از مسکو دیدار کرد و برای آموزش کشاورزان روسی و صدور سبزی و میوه به روسیه قراردادی امضا کرد.هم‌زمان با سفر ژنرال پائول گراچوف[3] به مناطق اشغالی بر حجم مبادلات تجاری دو کشور به میزان ۲۰ درصد اضافه گردید و روند افزایش مبادلات تجاری دو کشور پس از فروپاشی به طور مستمر افزایش یافت. سفر شیمون پرز نخست‌وزیر رژیم در دسامبر ۱۹۹۵، دیدار بنیامین نتانیاهو[4] در ۱۹۹۷، سفر ناتان شارانسکی وزیر تجارت و صنایع در ۱۹۹۷ به روسیه و پیروزی حزب «باآلیا» در انتخابات ۱۹۹۶ به رهبری شارانسکی که رابطه نزدیکی با روسیه داشت در تقویت بیشتر روابط طرفین در دهه ۱۹۹۰ اثرگذار بود. به‌واسطه حضور حدود یک میلیون روستبار در مناطق اشغالی بزرگ‌ترین گروه قومی خارج از CIS[5] در رژیم صهیونیستی ایجاد شده است. توسعه روابط سیاسی و اقتصادی میان طرفین و حمایت جدی روسیه از روند صلح خاورمیانه از پیامدهای این واقعیت بوده است. در حوزه روابط اقتصادی در طول سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ حجم صادرات رژیم صهیونیستی به روسیه از ۴۴ میلیون دلار به ۲۵۱ میلیون دلار افزایش پیدا کرده و میزان واردات از ۱۳ میلیون دلار به ۱۳۴ میلیون دلار رسیده است. در شرایطی که در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ تجارت دو کشور به مواد غذایی و کشاورزی محدود بود. به‌تدریج به مبادلات در عرصه تجهیزات پیشرفته الکترونیک و صنعتی انتقال یافت و انعقاد قراردادهمکاری‌های فنی دو کشور در سال ۱۹۹۴ گامی در جهت تقویت این گرایش بود. انعقاد قراردادهمکاری فنی و علمی در نوامبر ۱۹۹۵، قراردادهمکاری‌های مخابراتی و ماهواره‌ای در ژوئیه ۱۹۹۶، توافق برای توسعه‌همکاری‌های صنعتی در نوامبر ۱۹۹۷ در کمیته مشترک‌همکاری‌های اقتصادی و تجاری طرفین در این راستا می‌باشد. درمجموع افزایش روابط تجاری روسیه و رژیم صهیونیستی در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۷ با رشد ۲۸۹ درصدی‌همراه بوده است، این ارقام به‌خوبی تحول عمیق و گسترده در روابط تجاری طرفین را روشن می‌سازد(Kulai, 2001: 37).

۸-۲-روابط رژیم صهیونیستی؛اعراب وکشورهای‌همسایه

سال ۱۹۷۷ در تاریخ سیاسی رژیم صهیونیستی به‌عنوان یک نقطه عطف و کودتای سیاسی مشهور است. در این سال گروه‌های راست‌گرا در قالب یک ائتلاف به نام لیکود توانستند برای اولین‌بار قدرت را در رژیم صهیونیستی تصاحب کنند. این مسئله در زمینه سیاست‌های اقتصادی و سیاست خارجی پیامدهای بزرگی در پی داشت. لیکود با تأکید بر حفظ اراضی اشغالی، افزایش قدرت نظامی و توسعه اقتصادی سعی داشت اعراب را نسبت به پذیرش طرح‌های صلح رژیم صهیونیستی و میانجیگری ایالات متحده مجاب سازد؛ کاملاً مشخص بود که در این طرح‌ها حداقل امتیازات به اعراب داده می‌شود. برهمین اساس لیکود به‌شدت تمایل داشت برای افزایش قدرت چانه‌زنی باهر یک از دولت‌های عرب به‌صورت جداگانه طرح‌های صلح را منعقد نماید.

---

1. Andrey Kozyrev
2. Yaakov Tzur
3. Pavel Grachov
4. Benjamin Netanyahu
5. Country/Commonwealth of Independent States

۸-۲-۱- روابط رژیم صهیونیستی و مصر

پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ وهم‌زمان با افزایش تمایل رژیم صهیونیستی برای تقویت روند صلح با اعراب سرانجام در مارس ۱۹۷۹ توافق کمپ دیوید[1] بین سادات و مناخیم بگین[2] به امضا رسید. این توافق‌هرچند باعث حل‌وفصل‌همه جانبه اختلافات اعراب و رژیم صهیونیستی نمی‌شد؛ اما مقدمات لازم برای گسترش روند صلح با سایرهمسایه‌های عربی را فراهم ساخت. در پی توافق کمپ دیوید و از اوایل دهه ۱۹۸۰ تاکنون روابط مصر و رژیم صهیونیستی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، امنیتی و...همواره رو به گسترش بوده است. مبنای حقوقی ازسرگیری و گسترش روابط اقتصادی و تجاری میان طرفین ماده دوم پروتکل الحاقی به قرارداد صلح ۱۹۷۹ است. در ماده مزبور تصریح شده است طرفین در مدت زمانی که بیشتر از ۶ ماه پس از عقب‌نشینی مرحله‌ای نباشد باهدف انعقاد قرارداد تجاری و توسعه روابط اقتصادی دارای نفع متقابل وارد مذاکره شوند. آمریکا یکی از مهم‌ترین شروط انعقاد قرارداد دو جانبه منطقه آزاد تجاری خود با مصر را منوط به پذیرش طرح و قرارداد سه جانبه کوئیز از طرف مصر نمود.(الابعاد الاقتصادیه و السیاسیه لبروتوکل الکوئیز، ۲۰۰۵، ۱۷) بنابراین شروع جدی و علنی تلاش‌ها برای گسترش روابط اقتصادی دوجانبه مصر و رژیم صهیونیستی از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و به طور مشخص از سال ۱۹۹۶همزمان با پیشنهاد آمریکا به طرفین در انعقاد قرارداد مناطق صنعتی کیفی موسوم به کوییز[3] می‌باشد. بر اساس گزارش وب سایت التواصل دو پروژه کوییز و صادرات گاز مصر به رژیم صهیونیستی نقطه عطفی در گسترش روابط اقتصادی طرفین در سال‌های اخیر بوده است.[4]

توافق کوئیز[5] قرارداد اقتصادی سه‌جانبه میان مصر، رژیم صهیونیستی و آمریکا در سال ۲۰۰۴ می‌باشد که بر اساس آن محصولات تولیدی در زمینه پوشاک و نساجی در قلمرو خاصی از سرزمین مصر در صورت برخورداری از ۱۱.۸ درصد عوامل تولیدی مناطق اشغالی می‌تواند بدون پرداخت عوارض گمرکی یا با پرداخت مبلغ ناچیزی وارد بازار مصرف آمریکا شود. تحت تأثیر قرارداد مزبور میزان واردات مصر از رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۵ حدود ۲۱.۷ درصد بیشتر از سال قبل بوده است. علاوه بر این طبق برآورد روزنامه‌هارتص[6] قرار بر این بوده است که تعداد شرکت‌های صهیونیستی فعال در مصر از ۱۲۰ شرکت در سال ۲۰۰۵ به ۱۵۰ شرکت در سال ۲۰۰۶ افزایش یابد. علاوه بر قرارداد کوییز قرارداد صدور گاز مصر به رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۲ به تصویب رسید. محتوای این قرارداد کاملاً طبقه‌بندی و سری بوده است و حدس زده می‌شود از سال ۲۰۰۵ لازم الاجرا شده باشد. آنچه در رسانه‌ها مطرح شده آن است که مطابق این قرارداد روزانه ۱۶۰ میلیون متر مکعب گاز از مصر به رژیم صهیونیستی صادر خواهد شد. به این منظور صهیونیست‌ها خط لوله‌ای را از بندر شیخ زوید در شمال مصر تا بندر عسقلان در فلسطین اشغالی احداث

---

1. Camp David Accords
2. Menachem Begin
3. The contract of quality industrial zones (Quiz)
۴. مرور ۳۰ سنه علی زیاره الرئیس سادات لاسراییل، التواصل، وب سایت رسمی وزارت خارجه اسراییل به زبان عربی، نوامبر۲۰۰۷، قابل دسترسی در www.Altawasol.Gov.is
5. Quiz Agreement
6. Haaretz

کردند. (تقریرالاتجاهاتالاقتصادیهالاستراتیجیه،۷۵،۲۰۰۶) بنابراین‌هر دو طرح کوییز و یاهمکاری‌های گازی در راستای عادی‌سازی روابط رژیم صهیونیستی با محیط پیرامونی عربی_ اسلامی بوده به گونه‌ای که گسترش روابط اقتصادی میان مصر و رژیم صهیونیستی با گسترش تعاملات با دیگر طرف‌های منطقه مثل اردن و ترکیه و...همزمان شده است.

۸-۲-۲- روابط رژیم صهیونیستی؛ اردن و فلسطین

پس از انعقاد توافق صلح رژیم صهیونیستی و مصر مرحله بعدی گفتگوهای صلح خاورمیانه متوجه صهیونیست‌ها، فلسطینی‌ها و اردنی‌ها می‌باشد که با شبکه‌ای از روابط اقتصادی ظریف وهمبسته با یکدیگر پیوند داشته‌اند وهرگونه کوشش در جهت ایجاد صلح بین آن‌ها به توجه دقیق و کارشناسانه به تعریف روابطی نیاز دارد که بر جریان کالا، نیروی انسانی و سرمایه بین مناطق اشغالی، اردن و فلسطین حاکم باشد.

اردن به‌عنوان دومین کشور عرب که با رژیم صهیونیستی روابط کامل دیپلماتیک برقرار نموده بلافاصله پس از قرارداد صلح اسلو[1] با صهیونیست‌ها به توافق صلح دست یافت. پس از امضای پیمان صلح میان دو کشور کمیته مشترک طرفین تشکیل شد. پیمان صلح اردن و رژیم صهیونیستی که با نام پیمان وادی عربه[2] شناخته می‌شود در سال ۱۹۹۴ در گذرگاه مرزی جنوبی عربه به امضا رسید. طبق توافق طرفین میبایست نیروهای صهیونیستی در اوت ۱۹۹۴ از سرزمین‌های اشغالی اردن عقب نشینی نموده و نیروهای اردنی نیز در دره عربه، الناقوره، رود اردن و خلیج عقبه مستقر شوند. دو طرف در نوامبر ۱۹۹۴ ضمن برقراری روابط رسمی دیپلماتیک سفرای خود را نیز معین نمودند و دولت اردن بلافاصله در صدد برآمد تا تحریم‌های اتخاذ شده علیه رژیم صهیونیستی شامل قانون منع معامله با اسرائیل ۱۹۵۸، قانون منع فروش زمین و املاک به اسرائیلی‌ها ۱۹۷۲، و قانون منع تجارت با اسرائیل را لغو کند(Khademi, 2003: 153).

رژیم صهیونیستی بیشترین مرز مشترک خاکی را با اردن دارا می‌باشد.همین امر یکی از پتانسیل‌های گسترش روابط طرفین را فراهم می‌سازد. تل‌آویو و امان پس از موافقت‌نامه صلح دو توافقنامه تجاری امضا کردند. توافقنامه اول در سال ۱۹۹۵ و توافقنامه دوم که به توافق تجارت مشترک بین اردن، آمریکا و رژیم صهیونیستی مشهور شد در سال ۱۹۹۷ میلادی به امضا رسید. این توافق مناطق مشخصی میان فلسطین اشغالی و اردن به منظور انجام‌همکاری‌های مشترک طرفین مشخص می‌کرد. در چارچوب این توافق ۴۵ کارخانه در ۱۰ منطقه با سرمایه‌گذاری مشترک ساخته شده است. برهمین اساس حجم تجارت طرفین در سال ۲۰۰۰ میلادی ۵۶ درصد افزایش پیدا کرده و در سال ۲۰۰۲ به میزان ۱۰۰ میلیون دلار رسیده که از این میزان ۶۹ میلیون دلار مربوط به صادرات رژیم صهیونیستی و ۳۱ میلیون دلار مربوط به صادرات اردن می‌باشد. (خادمی،۱۳۸۲،۱۸۴) بنابراین روابط اردن و رژیم صهیونیستی در طول سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۳ نشان می‌دهد که صهیونیست‌ها برنده اصلی قرارداد صلح می‌باشد؛ زیرا رژیم صهیونیستی پس از این قرارداد نه تنها توانسته حلقه محاصره خود توسط کشورهای عربی را بشکند و بسیاری از طرح‌های تحریم اتحادیه عرب را خنثی کند بلکه صادرات و تراز تجاری آن به اردن‌همواره رو به افزایش و مثبت بوده است.

---

1. Perjanjian Oslo
2. Israel-Jordan paqe treaty

علاوه بر اردن از دهه ۱۹۷۰همزمان با جذب بیشتر فلسطینی‌ها در اقتصاد رژیم صهیونیستی فرصت‌های شغلی برای آنان در مناطق اشغالی نسبت به کرانه باختری و غزه افزایش جدی یافت در دوره نزدیک به انتفاضه در سال ۱۹۸۷ حدود ۱۱۰هزار کارگر نزدیک به یک سوم نیروی کار فلسطین در مناطق اشغالی کار می‌کردند. اقتصاد کرانه باختری و غزه در ۲۰ سال ابتدایی تاسیس رژیم صهیونیستی از لحاظ تجاری به طور فزاینده‌ای به صهیونیست‌ها وابسته شده است. در۱۹۷۰ حدود ۴۶ درصد از کل غزه به رژیم صهیونیستی بوده در حالی که صادرات به اردن و از طریق آن به سایر کشورهای عرب ۳۸ درصد صادرات کرانه باختری را شکل می‌دهد. تا سال ۱۹۸۷ رژیم صهیونیستی به بازار اصلی صادرات کرانه باختری و غزه تبدیل شد و ۷۹ درصد صادرات آن را به خود جلب کرد در صورتی که سهم اردن و سایر کشورهای عربی به کمتر از ۲۰ درصد کاهش یافت (Rozen&Clawson, 1994: 103).

وضعیت موجود سیاسی کرانه باختری و غزه که در پرتو آن رژیم صهیونیستی بر تمامی فعالیت‌های اقتصادی آن نظارت می‌کند به صادرات فلسطین لطمه جدی وارد آورده است؛ به گونه‌ای که فرآورده‌های اسرائیلی آزادانه وارد کرانه باختری و غزه می‌شوند؛ در حالی که کالاهای کرانه باختری و غزه مشمول مقررات اسرائیلی می‌شوند. رژیم صهیونیستی‌هرگز آشکارا با صنعتی شدن کرانه باختری و غزه مخالفت نکرده است؛ اما وزارتخانه‌های مختلف با استفاده از مقررات مربوط به صدور مجوز از رقابت فلسطینی‌ها با فرآورده‌های اسرائیلی جلوگیری می‌کند. موشه آرنز[1] وزیر دفاع رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۹۱ تلاش کرد آهنگ صنعتی شدن کرانه باختری و غزه را تندتر کند. در آوریل سال ۱۹۹۱ وزارتخانه‌های دفاع، اقتصاد و برنامه‌ریزی رژیم صهیونیستی طرح اصلاح مالیات را ارائه دادند که مطابق آن ایجاد کارخانه‌ها را در نوار غزه از مالیات معاف می‌کرد. پیشنهاد معافیت مالیاتی طبق توصیه‌های کمیسیون سادن[2] برای یافتن راه‌هایی جهت احیای اقتصادهای کرانه باختری و غزه ایجاد شد. علاوه بر تصمیمات کمیسیون سادن تشکیلات اداری سرزمین‌های اشغالی در مه ۱۹۹۱ صدور مجوز برای ایجاد ۳۱ کارخانه جدید را در کرانه باختری اعلام کرد(Rozen&Clawson, 1994: 103).

۸-۲-۳- روابط رژیم صهیونیستی و ترکیه

هر چند ترکیه نخستین کشور اسلامی بود که رژیم صهیونیستی را در سال ۱۹۴۸ به رسمیت شناخت اما روابط آنکارا_ تلآویو به آن سطحی ازهمکاری‌های سیاسی، نظامی و بازرگانی نرسید که بتوان آن را عادی قلمداد کرد.هر چند در دهه ۱۹۹۰ با ارتقاء روابط دیپلماتیک طرفین تا سطح سفارت توسعه روابط دوجانبه آن‌ها افزایش چشمگیری پیدا کرد.همزمان با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی و تایید ضمنی موجودیت رژیم صهیونیستی از سوی یاسر عرفات در سال ۱۹۸۸ و آغاز گفتگوهای صلح میان اعراب_ اسرائیل در مادرید ۱۹۹۱ شرایط برای برطرف ساختن رکود در روابط آنکارا_ تلآویو مناسب به نظر رسید.

در صدر گسترش روابط دو طرف سفر حییم‌هرتزوگ[3] رئیس جمهور رژیم صهیونیستی به ترکیه و گفتگوهای

1. Moshe Arenz
2. Sadden Commission
3. Chaim Herzog

مقامات بلندپایه طرفین در ژوئیه ۱۹۹۹ است که پس از آن عبدالقادر آتش[1] وزیر جهانگردی ترکیه به مناطق اشغالی سفر کرد و چندی بعد عوزی برعام[2] وزیر جهانگردی رژیم صهیونیستی از ترکیه دیدار کرد. با تاسیس کمیسیون کار ترکیه و رژیم صهیونیستی و امضای قرارداد آن به وسیله یالیم آریز[3] رئیس اتاق بازرگانی ترکیه و عوزی نیتانیل[4] رئیس اتاق صادرات رژیم صهیونیستی روابط طرفین شاهد نقطه عطفی بود. تحت تأثیر این تعاملات سیاسی در ۱۹۹۱ تعداد شرکت‌های صهیونیستی شاغل در ترکیه افزایش پیدا کرد و تعداد آن‌ها به ۱۱ شرکت رسید و ارزش مبادلات تجاری در سال ۱۹۹۲ با رشد چشمگیر به ۴۰ میلیون دلار رسید. علاوه بر این در بخش گردشگری اقدام مهمی صورت گرفته و در این راستا توافقنامه‌همکاری توریستی میان آنکارا و تلآویوهنگام سفر وزیر جهانگردی رژیم صهیونیستی به ترکیه در ژوئیه ۱۹۹۲ منعقد گردید که در نتیجه آن سالانه حدود ۵ تا ۶هزار جهانگرد ترک به مناطق اشغالی سفر نمودند. این موافقت‌نامه‌ها در زمینه‌هایی مثل کشاورزی (طرح گاپ[5]) و... در دهه ۱۹۹۰ گسترش چشمگیری داشته است(Nameless, 1994: 195).

علاوه بر موارد مذکور بنا به اهمیتی که تجارت خارجی در اقتصاد رژیم صهیونیستی دارد، این رژیم در ۱۹۷۵ با بازار مشترک اروپا موافقت‌نامه‌ای امضا کرد و از سال ۱۹۸۹ کلیه تعرفه گمرکی کالاهای رژیم صهیونیستی به مقصد بازار مشترک اروپا برداشته شد. این عامل نه تنها در روابط اقتصادی طرفین موثر واقع شد، بلکه به واسطه عضویت رژیم صهیونیستی در موافقتنامه تجارت آزاد با آمریکا و اتحادیه اروپا توانست مسیری مناسب برای صادرات مواد تولیدی سایر کشورها به این دو منطقه بدون پرداخت عوارض گمرکی فراهم آورد. اسرائیل از این فرصت در رابطه باهندوستان استفاده کرد و به عنوان واسطه تولیدات ساخت این کشور را در بازار کشورهای عضو موافقتنامه تجارت آزاد به فروش رساند و در ازای آن‌هندوستان چندین کارخانه در مناطق اشغالی تاسیس کرد. علاوه بر این نشست‌های اقتصادی خاورمیانه_شمال آفریقا که صهیونیست‌ها را به نمایندگی از دولت‌ها و شرکت‌های عربی در طول دهه ۱۹۹۰ گردآورده بود به رژیم صهیونیستی به عنوان یک شریک اقتصادی احساس مشروعیت بخشید و به کاهش نگرانی‌ها در مورد موقعیت متزلزل آن در منطقه کمک کرد.

۹- تأثیر سیاست خارجی بر بهبود اقتصاد رژیم صهیونیستی

سیاست خارجی مبتنی بر استراتژی تنشزدایی و ارتقاء سطح صلح می‌تواند در منطقه خاورمیانه روند توسعه اقتصادی در رژیم صهیونیستی را بهبود بخشد و بخش‌های متعدد اقتصادی در اینصورت می‌توانند درآمدهای بالایی را برای رژیم صهیونیستی تحقق بخشند و بدین ترتیب از وابستگی این رژیم به کمک‌های خارجی به ویژه وابستگی به آمریکا و اروپا کاسته شود. برای مثال بخش صنعت در اقتصاد رژیم صهیونیستی حدود ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی این رژیم را تشکیل می‌دهد و باعث شده به عنوان یک منطقه صنعتی

1.Abdul Qadir Atash
2. Uzi Baram
3. Yalim Ariz
4. Uzi Nitanil
5. Southeastern Anatolia Project

در بین کشورهای صنعتی جای بگیرد. اما تداوم این رشد در گرو گسترش بازارهای مصرف خارجی از طریق صادرات می‌باشد و صرفاً با اتکا به بازار کوچک محدود داخلی خود توفیقی نخواهد یافت. در این زمینه عمده صادرات این رژیم در سال ۱۹۹۶ معادل ۲۳.۴۵ میلیارد دلار بوده است که بخشی از آن به کشورهای اروپایی با تکنولوژی برابر و حتی بالاتر بوده بنابراین صادرات رژیم صهیونیستی به اروپا نمی‌تواند سیر صعودی قابل توجهی پیدا کند و رقابت کالاهای صنعتی آن با کالاهای مشابه اروپایی بسیار مشکل خواهد بود. بنابراین جایگزین کردن بازارهای مصرفی خاورمیانه اطمینان بیشتری به صادرات صنعتی رژیم صهیونیستی می‌دهد؛ زیرا کشورهای خاورمیانه از نظر صنعتی شدن در مراحل اولیه قرار دارند و امکان رقابت واقعی در برابر کالاهای ساخت رژیم صهیونیستی را نخواهند داشت؛ بنابراین بهترین بازارهای مصرفی برای کالاهای رژیم صهیونیستی بازار کشورهای عربی می‌باشد و در این راستا رژیم صهیونیستی مجدانه در پی آن است تا روابط اقتصادی خود را با اعراب بهبود بخشد تا از این طریق توان صادرات خود را با توان تولیدهمسان سازد. از سوی دیگر اهمیت منطقه خاورمیانه و اتصال آن به آسیای مرکزی از طریق حوزه خلیج فارس برای رژیم صهیونیستی حیاتی می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی و ارسال کالاهای صنعتی موردنیاز این منطقه برای رژیم صهیونیستی چشماندازی است که از سال ۱۹۹۱ به دنبال تحقق آن می‌باشد. در این راستا روند صلح در دهه ۱۹۹۰ باعث شد تا رژیم صهیونیستی صادرات خود به آسیا را به میزان یک سوم افزایش دهد. در طول دهه ۱۹۹۰ بیش از ۳۰ کشور با رژیم صهیونیستی روابط دیپلماتیک خود را آغاز کردند که باعث صادرات بیشتر به این کشورها شد. از دیگر عوامل بهبود دهنده اقتصاد رژیم صهیونیستی سرمایه‌های خارجی می‌باشد که به‌عنوان یکی از اولویت‌های سیاست اقتصادی آن محسوب می‌شود. حجم سرمایه‌گذاری خارجی در رژیم صهیونیستی قبل از شروع مذاکرات صلح حدود ۴۰۰ میلیون دلار و پس از پیشرفت در مذاکرات و انعقاد توافق صلح با اردن به ۶.۳ میلیارد دلار رسید(Sajedi, 2004: 59).

بنابراین جذب سرمایه‌گذاری خارجی نیازمند اتخاذ سیاست خارجی تنش‌زدا و پیشرفت مذاکرات صلح باهمسایگان و حل مسئله فلسطین است. علاوه بر این بهبود سیاست خارجی رژیم صهیونیستی و کاهش تنش‌های منطقه‌ای آن در زمینه‌هایی مثل تأمین نیروی انسانی ارزان‌قیمت، توسعه صنعت گردشگری، افزایش مهاجرت یهودیان و برقراری توازن جمعیتی در سرزمین‌های اشغالی، کاهش‌هزینه‌های نظامی، تأمین منابع ارزان قیمت انرژی و... محرک‌های قوی برای رژیم صهیونیستی برای اتخاذ رویکرد کاهش تنش و تقویت‌همکاری‌های منطقه‌ای در سیاست خارجی‌هستند که‌هر یک در دهه ۱۹۹۰هم‌زمان با تقویت مذاکرات صلح تأثیرات مهمی بر اقتصاد رژیم صهیونیستی بر جای گذاشته‌اند.

نتیجه‌گیری

هم‌زمان با تأسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ سیاست خارجی این رژیم بر اساس تقدم حفظ تمامیت وجودی، گسترش فضای حیاتی و تأمین امنیت خود از طریق افزایش تعاملات وهمکاری با کشورهای غربی و قدرت‌های نظام بین‌الملل استوار بوده است. در این راستا شرایط مربوط به شکل‌گیری این رژیم، محیط امنیتی منطقه خاورمیانه و دیدگاه کشورهای منطقه نسبت به تأسیس رژیم صهیونیستی در اتخاذ این

رویکرد بسیار حائز اهمیت بوده است. با وجود این به‌مرور از اهمیت مسائل نظامی و امنیتی نسبت به مسائل اقتصادی و توسعه صنعتی رژیم صهیونیستی کاسته شد. به‌ویژه در دهه ۱۹۷۰ میلادی با روی کار آمدن حزب راست‌گرای لیکود و شکست حزب کارگر در انتخابات ۱۹۷۷ سیاست خارجی رژیم نسبت به توسعه اقتصادی و اتخاذ سیاست‌های تعدیل ساختاری اهتمام ویژه‌ای بهعمل آورد. به‌این‌ترتیب‌هر گام سیاسی_ اقتصادی مطابق با نسخه اصلی برنامه اقتصادی جدید برداشته شد؛ در نتیجه اقتصاد رژیم صهیونیستی از پایان دهه ۱۹۷۰ تحت یک سری تغییرات قرار گرفت که موجب افزایش اهمیت تجارت خارجی، تقویت جریان سرمایه بین‌المللی، کاهش‌هزینه‌های دولت، افزایش رقابت، تقویت ساختار سرمایه، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و... گردید. در این زمینه آنچه در کنار موضوع تعدیل ساختاری و توسعه اقتصادی رژیم صهیونیستی جلب‌توجه می‌کندهم‌زمانی آن با تحول سیاست خارجی این رژیم است. براین‌اساس سیاست‌های تعدیل ساختاری و توسعه اقتصادی رژیم صهیونیستی موجب اولویت یافتن اهداف و منافع اقتصادی در چارچوب سیاست خارجی توسعه‌گرا در چارچوب تقویت روابط با قدرت‌های بزرگ، کاهش تنش‌های منطقه‌ای، تلاش در جهت پیشبرد مذاکرات صلح با کشورهای منطقه و... گردید که باعث بهبود شاخص‌های توسعه اقتصادی رژیم صهیونیستی در زمینه‌های مختلفی مثل گسترش بازارهای مصرف خارجی، افزایش صادرات، جذب سرمایه‌های خارجی، تأمین نیروی انسانی ارزان قیمت، توسعه صنعت گردشگری، افزایش مهاجرت یهودیان، برقراری توازن جمعیتی در سرزمین‌های اشغالی به نفع یهودیان، کاهش‌هزینه‌های نظامی و تأمین منابع ارزان قیمت انرژی گردیده است.

Reference

1. A. Vahidah (2016). Israel and surrounding countries; Security penetration with economic cover, Strategic Studies Quarterly, Volume 20, Number 2, 113-135. (In Persian)
2. Arghwani Pirsalami, F and Dabiri, F (2021). Expanding Israel's extra-regional cooperation with emerging powers in the second decade of the 21st century, International Relations Research, Volume 11, Number 2, 183-219. (In Persian)
3. Economic assessment of the general harvest of Mozi Ali Protokol Al-Kweiz Al-Masri, Tahrir Al-Ekhtisadiyeh Al-Stratijiyeh, Al-Ahram Institute, Cairo, 2006. (In Persian)
4. Nameless (1994). A View to the Future of the Middle East: Turkey-Israel Relations, Middle East Studies, Volume 1, Number 1, 189-198. (In Persian)
5. Khademi, B (2003). The position of the Middle East peace process in the relations between Jordan and Israel from 1990-2002, Master's thesis, Shahid Beheshti University. (In Persian)
6. Zakari, S.Q (2019). Review of the latest economic-energy relations between Egypt and Israel, Regional Studies: Israel Studies and American Studies, Volume 12, Number 3, 59-80. (In Persian)
7. Rozen.H and Clawson. P. (1994). Economic Consequences of Peace for Israel, Palestine and Jordan, Middle East Studies, Volume 1, Number 3, 569-579. (In Persian)
8. Sajedi, A (2004). Arab and Israeli developments and the region's need for peace, Journal of the School of Administrative Sciences and Economics, Volume 17, Number 2, 47-70. (In Persian)
9. Seyed Taghizadeh, S.h and Gudarzi, M (2022). The application of public diplomacy in expanding economic cooperation with the target country, World Politics, Volume 11, Number 2, pp. 110-73. (In Persian)
10. Shalov, M and Farshadghar, N (2000). Do globalization and liberalization normalize Israel's political economy? Regional Studies: Israel Studies and American Studies, Volume 2, Number 1, 101-132. (In Persian)
11. Sayegh, Y and Hamdani, A (2008). Israel's Economic Capabilities, Regional Studies: Israel Studies and American Studies, Volume 2, Number 2, 151-184. (In Persian)
12. Faqihzadeh Gurji, H (2017). The role of identity politics in Israel's foreign policy, PhD thesis, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University. (In Persian)
13. Kulai, E (2010). Soviet Union and Israel, relations and orientations, Middle East Studies, Volume 8, Number 3, 71-112. (In Persian)
14. Kulai, E (2011). Development of relations between the Russian Federation and Israel (with an emphasis on the Islamic Republic of Iran), Journal of the School of Law and Political Sciences, Volume 57, Number 1, 56-11. (In Persian)
15. Mozafarinia. M, Manouchehri, A and Ghafari, M. (2015). Political ideology of structural adjustment model, contemporary political essays, volume 7, number 20, 93-116. (In Persian)

16. Momeni, F (2006). Iran's economy at the time of structural adjustment, Tehran, Naqsh-Nagar. (In Persian)
17. Manadizadeh, M. (2019). The impact of economic adjustment policies on the evolution of India's foreign policy (1991-2014), doctoral thesis, Allameh Tabatabai University. (In Persian)
18. The Economic and Political Dimensions of Al-Kouiz Al-Masri and the Expert of Jordanian Experience, Al-Dawali Center for Future and Strategic Studies, 2005(In Persian)
19. Aharoni, Y. The Israeli Economy: Dreams and Realities (London: Routledge, 1991), p. 3.
20. Aharoni, Y. (1998). The Changing Political Economy of Israel. The Annals of the American Academy of Political and Social Science, 555, 127–146.
21. Aran A. Israel's foreign policy since the end of the Cold War. Cambridge University Press; 2020.
22. D. Patinkin, The Israel Economy: The First Decade, Jerusalem: Falk Project for Economic Research in Israel,1960.
23. Dan Peled, "Defense R&D and Economic Growth in Israel: A Research Agenda," paper prepared for Samuel Neaman Institute for Advanced Studies in Science and Technology, Technion-Israel Institute of Technology (March 2001).
24. El-Khawas, M. (1984). American Aid to Israel: Nature and Impact. Vermont: Amana Books.
25. Freilich, Charles D. (2012) Zion's Dilemmas: How Israel Makes National Security Policy. Cornell University Press.
26. Melman, yossi and Raviv, Dan (1994). Friends in Deed: Inside the U.S.-Israel alliance. New York: Myperion.
27. Reich, B. (1995). Securing the Covenant: United States-Israel Relations after the Cold War. Connecticut: Praeger Publishers
28. Rubin, B and Keaney, T. (2001). US Allies in a Changing World. Portland: Frank Cass.
29. Sharaby, L. (2002). Israel's Economic Growth: Success without Security. Middle East of International Affairs. 6.
30. Shoshana N, "Aliyah to Israel: Immigration Under Conditions of Adversity," Discussion Paper No. 89 (December 1999), Institute for the Study of Labor (IZA), Bonn,
31. Shafir. G. & Peled Y. (2000). The new Israel: peacemaking and liberalization. Westview Press.
32. Sharansky. N, "The Russian in Modern Israel", International Affairs (Moscow), Vol. 44, No.6,1988.

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

The model of measuring the state of International Order and the hegemonic position of USA

Alireza Khosravi[1]

Received: 2024-02-28
Revised: 2024-08-26
Accepted: 2025-04-14
Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Khosravi,Alireza(2025). The model of measuring the state of International Order and the hegemonic position of USA, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 56 - 79 .(in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2025.87056.1504

INTRODUCTION

Theoretical debates about the international order and its situation on the one hand, as well as the formation of strategic debates about the position of the United States of America in the hegemonic order and its consequences on various actors are one of the main and of course the most ambiguous debates in recent years in The scientific, media and policy fields, which of course has led to the production of numerous articles and research works as well as different and contradictory analyzes of American hegemony and the state of the international order in the context of different views and theories. A question that is aimed at this key issue can be asked is, whether the United States of America still has the ability and will to play a role as a hegemonic position? How and with what indicators can the hegemonic position of America be evaluated and judged in the international arena?

Theoretical framework

In order to achieve the desired model, an attempt has been made to recognize the hegemonic meaning of three types of order based on authority by using the paradigm of rules and types of speech acts mentioned in onof approach. Then, to complete the model, mainstream theories based on the anarchy paradigm, which is rooted in Hobbes's perspective, are cited, and in total, the types of variables that shape the hegemonic position measurement model are drawn in the form of a diagram, and the measurement indicators of each are also calculated.

Relative superiority, national will and international acceptance are the three main variables derived from the position of the hegemon, whose measurement has been taken into consideration by focusing on the operational definition and some of its important indicators according to the presented model. economic indicators of the hegemon and its ratio with competitors; America's internal stability; America's military power rating and America's soft power rating are some of the most important indicators.

1. Associate professor of International Relations, faculty of law & political science, University of Tehran,Iran. Email: ali.khosravi@ut.ac.ir

Methodology

As mentioned, the attempt to provide an estimating model and then measure the state of American hegemony using valid international data and citations in the context of the presented model is the main focus of this article. From this point of view, it can be stated that theoretical modeling and then checking the desired indicators under each of the variables of the model with reference to the available statistics and citations is considered as the methodological basis of this article. For more validity in measuring and estimating the position of hegemony, the trend of change in the indicators measured for the rival countries of America in a period of time from the past to the present and then the estimation of the future has been taken into consideration.

Discussion and findings

Based on reliable information and data, it can be stated that although the United States has relative superiority over its competitors based on some hegemonic indicators, especially in the economic, military and technological dimensions, and still has the hegemonic capabilities, but its hegemonic position in generally is definitely on the decline compared to the past and compared to the competitors. However, the current trends and the drawn perspectives for the coming years and decades indicate many ambiguities and uncertainties regarding the international order.

conclusion

In a broad view, it can be pointed out that it is very difficult to present a clear estimate and image with relative certainty about the future of the international order based on the existing theories, and this makes the observers away from a linear and one-sided view and emphasizing the attitude network and non-linear in the form of scenario analysis encourages. The upcoming uncertainties are rooted in international macro-events and trends in various military-security, commercial-economic and political fields, as well as the approach and future actions of major powers such as the United States, China, Russia and European countries. They require research efforts as well as the use of expert opinions. However, the measured indicators based on the model presented in this article confirm the definite decline of American hegemony compared to the past; But whether this decline will mean the end of hegemony and the formation of new orders or not is related to several drivers. The United States of America can return to its former position of hegemony with smart actions. This is an issue that cannot be judged with certainty. From this point of view, one should be careful so that the image that is formed now based on the decline of American hegemony and the transition period based on real data, is not considered definitive, because the future image may necessarily be different to today's reality! Understanding this importance can bring a greater contribution to countries such as the Islamic Republic of Iran in shaping and benefiting from the future international order.

Key words: International order, Hegemonic position, American hegemony, Assessment criteria, Assessment model

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2025.87056.1504

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۶/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

مدل سنجش و برآورد وضعیت نظم بین‌الملل و موقعیت هژمونی آمریکا

علیرضا خسروی[۱]

چکیده

بحث پیرامون آینده نظم و سناریوهای احتمالی آن متکی بر این پیشفرض است که امکان تغییر در نظم‌هژمونیک با محوریت ایالات متحده آمریکا وجود دارد. پرسشی که معطوف به این مسأله کلیدی قابل طرح است اینکه، چگونه و با چه شاخص‌هایی می‌توان موقعیت‌هژمونی آمریکا را در عرصه بین‌المللی ارزیابی و مورد سنجش و قضاوت قرار داد؟ تلاش برای ارائه یک مدل برآوردی با ابتنای بر نظریات مختلف نظم بین‌المللی و نه یک نظریه یا منظرخاص و سپس سنجش وضعیت‌هژمونی آمریکا در دو رویکرد مقایسه‌ای مکمل با استفاده از داده‌ها و استنادات معتبر بین‌المللی در ظرف مدل ارائه شده، محور اصلی مباحث این مقاله است. یافته‌های حاصله مبتنی بر مدل ارائه شده ذیل سه محور برتری نسبی، اراده ملی و پذیرش بین‌المللی موید آن است که آمریکا در برخی شاخص‌های‌هژمونی بویژه در ابعاد اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی از برتری نسبی قابل ملاحظه‌ای از رقبا برخوردار بوده و کماکان قابلیت‌های‌هژمون را دارد، اما جایگاه‌هژمونی آن در مولفه‌هایی از مدل معطوف به ثبات سیاسی و شاخص‌های شکنندگی و بویژه اراده ملی است قطعاً نسبت به گذشته در مسیر افول است. با این حال روندهای کنونی و چشم اندازهای ترسیم شده برای سال‌ها و دهه‌های آتی بیانگر ابهامات و عدم قطعیت‌های متعددی در خصوص نظم بین‌المللی است که نیازمند توجه به آینده‌های بدیل نظم و نه یک آینده مشخص است.

واژگان کلیدی: نظم بین‌الملل، موقعیت‌هژمونیک، هژمونی آمریکا، معیارهای سنجش، مدل سنجش

---

۱. دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ایران. نویسنده مسئول: ali.khosravi@ut.ac.ir

۱. مقدمه

امپریالیسم، قویترینِدولت، امپراطوری، رهبری، سلطه، پیشوایی، اقتدارعالیه، و قدرت فائقه از جمله مفاهیم‌همپیوند و تعابیر مرتبط با مفهوم‌هژمونی است که توسط نظریه‌پردازان مختلف استفاده شده است (Wallenstein, 1984; Kindelberger, 1986).هرچند پیدایش مفهوم‌هژمونی عمدتاً با ادبیات مارکسیستی و چپ روابط بین‌الملل گره خورده است، از دهه ۱۹۶۰نظریه‌پردازان سیستمی و از دهه ۱۹۷۰ نظریه‌پردازان لیبرال ذیل وابستگی متقابل پیچیده و نهادگرایی نئولیبرال نیز به آن اشاره کرده اند. نفوذ قدرت بزرگ بر بازیگران دیگر؛ عدم توازن یا نامتقارنی شدید میان یک قدرت از سایرقدرت‌ها با قابلیت تحمیل اراده بر دیگران در حوزه‌های مختلف موضوعی؛ قدرت برتر جهانی با نقش‌هدایت‌گر و تنظیم کننده؛ بازیگری با توان نوآوری و حرکت به جلو در جهت ارتقای مصلحت عمومی؛ و امپریالیست در لباسی نو از جمله تعاریفی است که از سوی برخی از صاحب‌نظران در توصیف‌هژمون ارائه شده است (karami,2006,p.2-5). فارغ از بحث مفهومی و نظری،هژمون و قضاوتهای مختلف پیرامون مصداق آن از مباحث رایج در ادبیات علمی بین‌المللی و حتی افکار عمومی و رسانه‌ها در سال‌های اخیر بوده که البته با آغازهمه‌گیری کرونا و نیز جنگ اکراین موردتوجه ویژه قرار گرفته است.

با فروپاشی شوروی و پایان نظم دوقطبی، مفهوم‌هژمونی و ضرورت حفظ موقعیت‌هژمونی آمریکا علاوه بر ادبیات رایج در دانش روابط بین‌الملل؛ در متون راهبردی و اسناد بالادستی ایالات متحده و موسسات پژوهشی و اندیشکده‌های آن نیز به مفهومی کلیدی و مورد اجماع مبدل میشود؛ به‌گونه‌ای که میتوان این برجستگی راهم در آثار علمی منتشر شده از سوی افرادی نظیر فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ»" که به نوعی سرمست از پیروزی مکتبی،توجیه ماهوی و ایدئولوژیک نظم‌هژمونیک مبتنی بر لیبرال دموکراسی به رهبری آمریکا را در رویکردی آکادمیک انجام داده اند؛ و نیز در تجلی‌هژمونی آمریکا در قالب دکترین‌هایی نظیر نظم نوین جهانی در دوره بوش پدر و نومحافظه کاران آمریکایی در سطح سیاست‌گذاری مشاهده نمود.

کنشگری نظامی ایالات متحده مبتنی بر این برداشت از نظم و جایگاه آمریکا، اگرچه در ابتدا این کشور را بر چالشگران یا دولت‌های تهدیدگر برتری می‌داد؛ اما در مراحل بعدی و در تحقق دولت‌سازی ناکام گذاشت و به این ترتیب‌هزینه‌های مالی و جانی جنگ در ابعاد مختلف امکان تداوم آن رویکردها را از آمریکا سلب نمود؛ به‌گونه‌ای که از سال‌های پایانی دوره دوم حکومت نومحافظه کاران آمریکایی و اوایل دولت اوباما وقوع بحران‌های مالی و اقتصادی به مسألهای جدی در آمریکا مبدل می‌شود.

ریچاردهاس رئیس اندیشکده شورای روابط خارجی در توصیف وضعیت آمریکا در آن دوران در مصاحبه‌ای، پیرامون کتاب خود با عنوان«سیاست خارجی از درون آغاز می‌شود» می‌گوید(Haass, 2013):

«باور به اینکه سیاست خارجی از درون آغاز می‌شود برای شخصی مثل من که برای تقریباً چهار دهه در پایه ریزی سیاست خارجی آمریکا تأثیرگذار بوده است،نوعی سنتشکنی است. ما از آغوش یک بحران به آغوش بحران دیگری می‌رویم. اگر کارهدفمندی انجام نشود، مسئله‌ای که باقی می‌ماند اینکه چه زمان بحران اقتصادی عظیمی به وقوع می‌پیوندد. سیستم سیاسی قفل شده و قربانی تضادی بیسابقه شده است. چیزی که در اینجا چندان روشن نیست این است که چه کسی از منافع ملی حمایت می‌کند!»

هاس، ریشه مشکلات را به رویکرد سیاست خارجی آمریکا در زمان نومحافظه کاران و چگونگی ایفای نقش‌هژمونی و رهبری جهانی آمریکا در این دوره نسبت می‌دهد (Haass, 2013) که در مجموع تداوم چنین نقشی را با دشواری‌های عدیده ای مواجه کرده است.

دشواری و پیچیدگی مذکور در ایفای نقش‌هژمونی جهانی آمریکا را به شکل صریح‌تری می‌توان در اسناد بالادستی ایالات متحده آمریکا نظیر سند امنیت ملی این کشور نیز مشاهده نمود. جالب اینکه از پایان دوره بوش پسر به این سو، سنگینی پذیرش نقش و مسئولیت رهبری آمریکا در جهان فارغ از اینکه اوبامای دموکرات، ترامپ جمهوریخواه و دوباره بایدن دموکرات رئیس جمهور باشد، مشهود است. اوباما در مقدمه دومین سند امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری خود ضمن تصریح بر ضرورت ایفای نقش رهبری آمریکا در جهان به صراحت بر ضرورت و ناگزیر بودن اتخاذ «صبراستراتژیک» تأکید می‌کند (The White House, 2015) و خلف او که خود را جزء منتقدان اصلی اوباما و سیاست دموکرات‌ها می‌داند نیز بر سیاست «نخست آمریکا» اصرار می‌ورزد. (The White House, 2017)، و بایدن درهمان ماه‌های نخست ریاست جمهوری خود سراسیمه نیروهای نظامی آمریکا را در ادامه سیاست‌های اسلاف خویش از افغانستان تحت سلطه طالبان بیرون میکشد. این تشابه ماهوی در رویکرد سیاست خارجی در عین تعارضات شدید سیاسی میان احزاب آمریکایی که نمود آنرا می‌توان در استراتژی «موازنه از راه دور»[1] مشاهده نمود؛ نقطه عزیمتی است که اهمیت بحث پیرامون نظم بین‌الملل و آینده‌هژمونی آمریکا را دوچندان می‌سازد.

تردیدی وجود ندارد که از دهه‌های گذشته تاکنون ایالات متحده آمریکا در موقعیت‌هژمونی و با ایدئولوژی لیبرالیسم و اقتصاد مبتنی بر تجارت آزاد بر پویایی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز جهتگیری‌های اصلی بازیگران و نظم بین‌المللی اثرگذار بوده است، اما آنچه که در متن مناظرات متعدد شکل گرفته در میادین علمی، رسانه‌ای و سیاست‌گذاری ابهامات زیادی را در داخل و خارج برانگیخته است، تحلیل‌های متفاوت و متناقض ازهژمونی آمریکا در حال و آینده است؛ به‌گونه‌ای که تحلیلگران مختلف با استناد به دلایلی به رد یا بالعکس تأیید قدرت بلامنازع آمریکا در حال و آینده نظام بین‌الملل پرداخته‌اند. برخی با استناد به قدرت دولت‌های چالشگر از دوره گذار در نظم بین‌الملل سخن گفته و برخی حتی نوع نظم آتی را در قالب نظم چند قطبی و موازنه‌ای توصیف و ترسیم نموده‌اند. بنابراین پرسشی که معطوف به این مسأله کلیدی قابل طرح است و پاسخ قابل اتکا به آن می‌تواند در سیاست‌گذاری‌های کلان کشورها و تنظیم کنش‌های آنان نقش تعیین کننده ایفا نماید اینکه، آیا ایالات متحده آمریکا کماکان از توان و اراده ایفای نقش در موقعیت‌هژمونیک برخوردار است؟ چگونه و با چه شاخص‌هایی می‌توان موقعیت‌هژمونی آمریکا را در عرصه بین‌المللی ارزیابی و مورد قضاوت قرار داد؟

۲. چارچوب نظری

فارغ از تعاریف متعدد و متفاوت،هژمونی در مجموعه متون رایج در روابط بین‌الملل و بطور خاص در الگوواره غالب مفهومی مترادف با نظم سلسله مراتبی تعریف می‌شود که مبتنی بر آن یک دولت در ابعاد مختلف

1. Offshore Balancing

قدرت از سایر بازیگران فاصله محسوسی و چشمگیری پیدا می‌کند (Krasner, 1985: 10-13; Gilpin, 1987: 65-80). این برداشت ازهژمونی با ابتنای بر اندیشه‌هابز و بر پایه جفت متضاد آنارشی در برابر اقتدار و تجلی آن در تمایز میان نظم سیاسی داخلی با روابط بین دولت‌ها در عرصه بین‌المللی شناخته می‌شود که به صورت غیرمستقیم از رابطهای خاص میان فرادست و فرودست برپایه جریان یا تفوق نوعی قاعده و شیوه حکمرانی حکایت می‌کند (Onuf, 1989: 170). چنانچه برای قاعده دو بعد کارکردی شامل: توصیفی از مجموعه‌ای از اقدامات مشخص توسط گروهی خاص از افراد؛ و شاخصی برای نشان دادن اینکه آیا آن اقدامات خاص؛ ضروری، ممنوع یا مجازهستند یا خیر؟ قائل شویم؛ آنگاه، معطوف به ساختار زبان و به‌عنوانیک گزاره زبانی، سه نوع کنش گفتاری قابل شناسایی است که می‌تواند در قالب سه نوع قاعده برای تعیین سه نوع نظم مبتنی بر اقتدار بازشناسی شود. نمودار زیر این روابط را نشان می‌دهد:

به بیانی دیگر، با ارجاع به الگوواره قواعد می‌توان دیدگاه‌های مختلف و البته متضاد مطرح شده از سوی صاحب‌نظران و محققان رشته روابط بین‌الملل پیرامون مفهوم ساختار سلسله مراتبی نظام بین‌الملل در متن سیستم آنارشیک را تنقیح و در این دستگاه تحلیلی، مرزهای باریک میان انواع نظم را مبتنی بر انواع قواعد به شرح نمودار زیر بازتعریف و تبیین نمود:

شکل ۱. انواع کنش‌های گفتاری با ابتنای برروبکرد زبان شناسانه

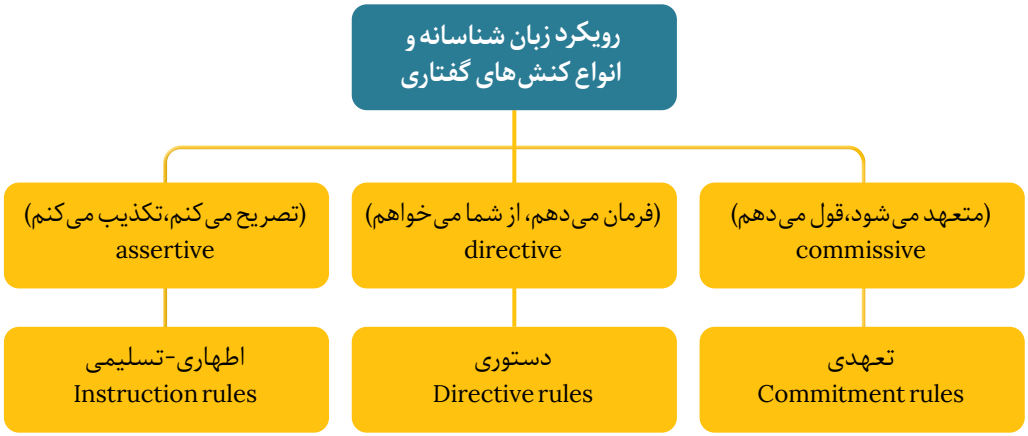

منبع: نگارنده مقاله با اقتباس از Onuf,۱۹۸۹

با توجه به نمودار فوق، درحالی‌که در جریان اصلی در روابطبینالملل، نظم‌هژمونیک در تعارض با ساختار آنارشیک و معطوف به اقتدار در نظام بین‌الملل تعریف می‌شود؛ در الگوواره قواعد با فرض ساختار سلسله مراتبی سه نوع نظم متمایز شناسایی می‌شود که یکی از آن‌هاهژمونی است.

در نظم سلسله مراتبی متصلب مبتنی بر قاعده دستوری، کشورهای پیرو حق عدول از مرام و محدوده‌های تعیین شده توسط واحد برتر را در سیاست خارجی و داخلی ندارند. نبود حق رسمی برای دولت‌های پیرو ازهر نوع عدم تبعیت و عقب نشینی از قواعد تعیین شده دولت برتر، و نیز برخورد اقتدارآمیز با دولت خاطی؛ نمودی برجسته از ماهیت یک نظم بین‌المللی سلسله مراتبی با مشخصه تفوق قاعده دستوری از جنس

شکل ۲. مبادی تعیین نظم بین‌الملل

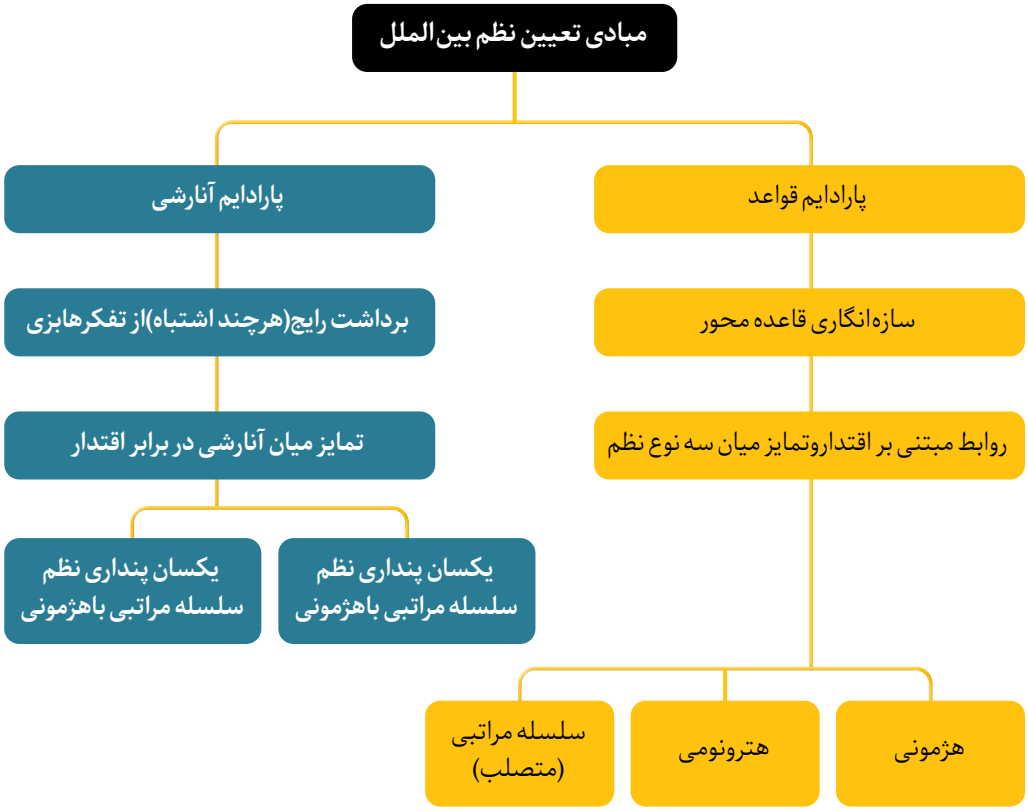

منبع: نگارنده مقاله با اقتباس از Onuf, ۱۹۸۹

نظم یکسویه و متصلب است[۱]؛ این درحالی است که پذیرش «دولت بودگی حقوقی»[۲]" (Jackson, ۱۹۸۷) و مختصات آن نظیر حق حاکمیت و اراده سیاسی در روابط میان دولت‌ها، برسازندهی نظم سلسله مراتبی از نوع نوع‌هترونومی[۳] است که از مختصات آن عدم اجبار مستقیم دولت‌هایضعیف در الحاق به رژیم‌ها و مبتنی بر روابط مبادله‌ای و رسمیت شناختن حقوق مالکانه است. به بیانی صریح تر، اگرچه این رژیم‌ها توسط قدرت‌ها و رویکردهای مورد نظر آن‌ها شکل می‌گیرند اما کشورهای دیگر اجبار مستقیمی در پیوستن

---

۱. برای تبیین بهتر این الگوواره و تفاوت‌های میان انواع سیستم‌های دارای رابطه بالا به پایین از دو مثال شامل رابطه میان شوروی سابق با اروپای شرقی و نیز رابطه شمال_ جنوب استفاده می‌کند. رهبران شوروی سابق از طریق فرامین درون حزبی،کشورهای‌هم پیمان خود در اروپای شرقی را مجبور به انطباق با سیاست‌های خود می‌کردند؛ حال آنکه کشورهای شمال به ندرت مستقیماً کشورهای جنوب را در اتخاذ سیاست‌های بازار آزاد و رویکردهای سیاست داخلی منطبق با سیاست‌های لیبرالیسم تحت فشار قرار می‌دادند، لیکن بگونه ای رفتار می‌کردند که کشورهای جنوب می‌دانستند که دریافت کمک یا داشتن رابطه با کشورهای شمال مشروط به تطبیق خود با سیاست‌های لیبرالی است. انف وضعیت نخست را در تشابه با نظام طبقاتی فئودالیسم و رابطه ارباب رعیتی منطبق با حاکمیت قاعده دستوری در ساختار سلسله مراتبی و نمونه دوم را منطبق با قاعده تعهدی و در قالب سیستم‌هترونومی معرفی می‌کند (Onuf & Klink, 1989).

2. “juridical statehood”

3. heteronomy

و پذیرش اصول لیبرالی آن ندارند. آنچه که در اینجا موضوعیت دارد اینکه کشورهای ضعیف بواسطه فقر و نیاز شدید به حمایت مالی و سیاسی از دولت‌های قوی چاره‌ای جز پیوستن به سازوکارهای مورد نظر دولت‌های قوی و انجام اصلاحات ساختاری در داخل و در سیاست خارجی برای تطبیق ندارند.

در این میان وقتی بحث ازهژمونی می‌شود، اگرچه گرایش بیشتر به سمت قواعد تعلیمی است اما منحصر و محدود به آن نیست. لذاهژمونی را میتوان نوعی نظم موجه که نقش حمایتکننده و توجیهکننده قواعد دیگر و دو نظم سلسله مراتبی متصلب وهترونومی را برعهده دارد؛ به حساب آورد. این معنا را میتوان در برداشت گرامشینها ازهژمونی در موضعی انتقادی نیز مشاهده کرد. در این دیدگاه‌هژمونی گونه‌ای از رهبری فکری و اخلاقی است که نمایندگان قدرت‌همواره برای پنهان ساختن فقدان اجماع، اصول اخلاقی والایی را برای توجیه کاربرد زور مطرح می‌کنند و ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود را به‌عنوان‌هنجارهای متعارف رفتار سیاسی جا زده و جهانبینی و فلسفه خود را به فلسفه توده مردم و یا «عقل متعارف» تبدیل می‌کنند. در این برداشت، قدرت واقعی نظام حکومتی در خشونت طبقه حاکم یا قدرت اجبار نهفته نیست، بلکه در این است که حکومت شوندگان «مفهومی از جهان» را که به صورت عقلانی توسط طبقه حاکم عرضه شده است را پذیرفته اند. ردیابی این دیدگاه‌همچنین می‌تواند ما را به برداشت‌های گفتمانی که فوکو در پساساختارگرایی مورد توجه قرار می دهد رهنمون سازد؛ به‌گونه ای که جامعه با پذیرش گفتمان مورد نظرحاکمان مورد نظر به صورت خودبخودی به تداوم قدرت او مشروعیت می دهد. به‌هر ترتیب، در نظم‌هژمونیک این‌گونه تصریح یا پنداشته می‌شود که نه دولت برتر و نه دولت‌های ضعیف‌هیچیک جایگزین بهتری را که تأمین کننده منافع‌همگان باشد سراغ ندارند یا مضرات نظم جایگزین را به مراتب بیشتر از فوائد آن می‌دانند و لذاهمه از نظم رضایت دارند.

مفهوم کلیدی در این نوع نظم واژه مسئولیت است که به نوعی‌همان رابطه‌هترونومی را به صورتی نظمی منعطف و طبیعی بازتولید می‌کند. باوجود این، رویکرد مبتنی بر سازه انگاری قاعده محور به نظم که به صورت خاص در دیدگاه انف قابل ردیابی است با وام گرفتن از تفکر آلمانی ازهگل تا وبر در خصوص چگونگی جامعه سیاسی بر این پیش فرض تصریح می‌کند که روابط بین دولت‌هاهمواره مبتنی بر رابطه مافوق و تابع است (Onuf, 19891:150) این پیش فرض اگرچه با واقعیات جامعه سیاسی در طول تاریخ سازگار است، اما پیچیدگی موجود در ترسیم انواع نظم‌ها مبتنی بر نوع روابط میان واحدها در عرصه بین‌المللی را نادیده می‌گیرد و امکان فهم دقیقتر از ماهیت نظم و انواع آنرا در سطح بین‌المللی ندارد. مشکل اصلی زیرسؤال رفتن پیش فرض انف مبنی بر روابط مافوق- تابع، فرادست_ فرودست یا فرمانده-فرمانبر در انواع متصور از روابط میان دولت‌ها است بگونه‌ای که علاوه بر نظم مافوق-تابع اشکال دیگری از نظم‌بین‌الملل را موضوعیت می‌بخشد که با اقتضائات نظم‌هژمونیک متفاوتند. بر این اساس باید علاوه بر ماهیت سلسله مراتبی نظم‌هژمونیک، به ویژگی‌های دیگر آن نیز توجه نمود تا امکان شناسایی دقیق تر آن فراهم شود.

پیدایش‌هژمون یا تجلی موقعیت‌هژمونیک مستلزم پیششرطها و تحقق اقتضائاتی است که از جمله آن می‌توان به برتری نسبی و ملموس در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی؛ اراده ملی (قدرت داخلی پشتیبان اعمال خارجی)، و پذیرش بین‌المللی(ایجاد چارچوبها، نهادها و

ساختارهایی است که دیگران در آن مشارکت وهنجارها و قواعد رفتاری را تدوین کنند) اشاره نمود. برخی نیز لازمه کسب برتری نسبی جهت ایفای نقش‌هژمون را علاوه بر قدرت نظامی، کنترل بر چهار مجموعه از منابع عمده اقتصادی شامل: مواد خام، منابع سرمایه، بازار و برتری بی رقیب در تولید کالاهای باارزش می‌دانند. در واقع، محیط رقابتی، دولت‌های رقیب را ترغیب می‌کند تا توانایی‌های خود را از طریق دستیابی به منابع برای تأمین منافع ملی خود به حداکثر برسانند. تاریخ طولانی جنگ‌ها و خشونت‌ها ریشه درهمین رقابت بر سر کسب و تسلط بر منابع محدود دارد که منجر به تغییرات در نظم جهانی شده است. (Tellis, 2019)

از طرفی دیگر، از مختصات یک دولت‌هژمون توان او در رژیم سازی و تولید کالاهای عمومی است بگونه‌ای که بواسطه در دسترس بودن، منافعی را برای‌همگان ایجاد می‌کند. چنین کارکردی البته در درون خود می‌تواند دچار یک تناقض شود، بگونه‌ای که کارکرد مورد انتظار ازهژمونی می‌تواند زمینه را برای بهره مندی و تقویت رقبای او و درنتیجه امکان افول جایگاه دولت‌هژمون در آینده فراهم نماید. این تناقض‌همان معمایی است که اقتصاددانان آن را با اصطلاح «سواری مجانی» تحلیل می‌کنند؛ یعنی استفاده برخی بازیگران از کالاها بدون آنکه سهمی در تولید آن داشته باشند:«چرا وقتی می‌توان بدون‌هزینه به کالا دست یافت بایدهزینه‌های تهیه آن را به عهده گرفت»(karami,2006,p.2-5).

باوجود این به نظر می‌رسد ماهیت قهری قدرت سخت و شاخص‌های مختلف آن و نیز ماهیت مشارکتی قدرت نرم‌هر دو در دستیابی به قدرت ملی بالا و کسب جایگاه‌هژمون مهم و ضروری‌هستند (Huygens, 2019: 11-12). در ادامه با توجه به تعاریف اشاره شده و برداشت‌های ضمنی از موقعیت‌هژمونی از سوی صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان، تلاش می‌شود با محوریت‌هژمونی آمریکا توصیفی از وضعیت نظم موجود و پیچیدگی‌های آینده ارائه شود.

۳. مدل مفهومی سنجش‌هژمونی

همان گونه که پیشتر اشاره شد، تردیدی وجود ندارد که در دهه‌های گذشته ایالات متحده آمریکا در موقعیت‌هژمونی و با ایدئولوژی لیبرالیسم و اقتصاد تجارت آزاد بر اکثر کشورهای جهان تأثیرگذار بوده و جهتگیری‌های اصلی قدرت و نظم بین‌المللی را تعیین می‌کرد (Kappel, 2019). با وجود این آنچه که در راستای پاسخ به پرسش اصلی مقاله باید مورد توجه قرار گیرد، بررسی عینی و علمی از موقعیت‌هژمونیک است. برای این منظور لازم است تا با ابتنای بر چارچوب نظری ارائه شده و با ابتنای بر مختصات‌هژمون، شاخص‌های قابل سنجش با رویکردی مقایسه‌ای با استناد به آمارها و اسناد معتبر مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد. برای این منظور تلاش می‌شود تا مقایسه شاخص‌ها در دو مبنای مقایسه‌ای شامل: مقایسه شاخص مورد نظر در خصوص آمریکا در دوره‌های گذشته و حال و نیز مقایسه شاخص مورد نظر میان آمریکا و دولت‌های رقیب و چالش گر چین و روسیه در دستور کار باشد.

برتری نسبی، اراده ملی و پذیرش بین‌المللی سه متغیر اصلی برگرفته از موقعیت نظری‌هژمون است که سنجش آن با ابتنای بر تعریف عملیاتی و برخی از شاخص‌های مهم آن مطابق مدل زیر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

البته باید تصریح کرد که معطوف به متغیرهای سه گانه اشاره شده می‌توان شاخص‌های متعددی را تعیین و

شکل ۳. موقعیت‌هژمونی و متغیرهای سازنده آن

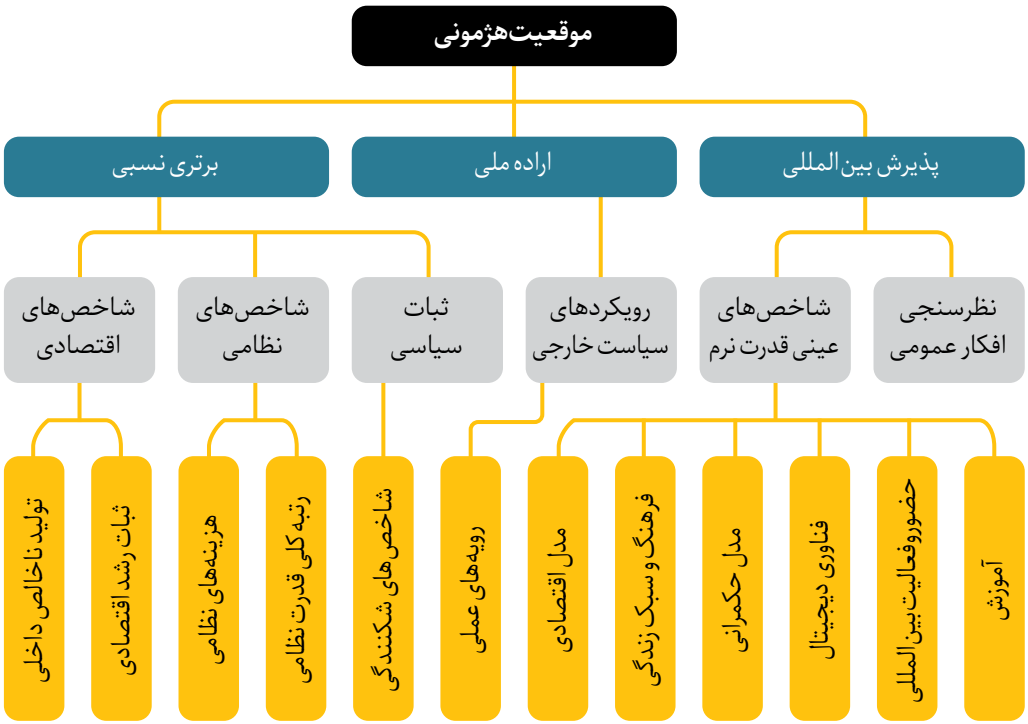

منبع: نگارنده

مورد سنجش قرار داد، ضمن اینکه نحوه چینش شاخص‌ها نیز می‌تواند بواسطه‌هم مرزی برخی مفاهیم قابل جابجایی باشد. باوجود این، آنچه که از لحاظ روش‌شناسی و سنجش و ارزیابی حائز اهمیت است، ارتباط میان متغیرها و نیز وزن و اهمیت‌هر یک از آن‌ها در نسبت با دیگری است. از این منظر می‌توان مدل‌های رابطه‌ای و علّی مختلفی را با ابتنای بر دیدگاه‌های نظریه‌پردازان مختلف اعم از رئالیست و لیبرال ترسیم نمود لیکن از آنجاکه که محور بحث در این مقاله ایالات متحده آمریکاست میتوان با ابتنای بر تاریخ سیاست خارجی این کشور و تحولات رویکردی آن مدل فوق را به شکل زیر در یک شمای ارتباطی و علّی ترسیم نمود:

شکل ۴. مدل ارتباطی متغیرهای سازنده موقعیت‌هژمونی در آمریکا

منبع: نگارنده

همچنین برای روایی بیشتر در سنجش و تخمین جایگاه‌هژمونی باید روند تغییر در شاخص‌های مورد سنجش را برای کشورهای رقیب آمریکا در یک دوره زمانی از گذشته تا به حال و سپس تخمین آینده مورد توجه قرار داد. در ادامه تلاش می‌شود با ابتنای بر سه کلان متغیر نظری مذکور و شاخص‌های قابل سنجش آن، فرضیه افول‌هژمونی آمریکا در رویکرد مقایسه‌ای مورد آزمون قرار گیرد.

۴. شاخص‌های اقتصادی هژمون و نسبت آن با رقبا

در میان شاخص‌های عملکردی اقتصاد کلان، میزان تولید ناخالص داخلی یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها است؛ چرا که این شاخص اندازه اقتصاد یک کشور و ظرفیت‌های تولیدی آن را نشان می‌دهد. تولید ناخالص داخلی بنا به تعریف، ارزش مجموع کالاها و خدماتی است که طی یک سال در یک کشور تولید می‌شود. نمودار زیر روند تولید ناخالص داخلی آمریکا را با دو کشور چالشگر روسیه و چین از ۲۰۱۷ مقایسه می کند. نمودار نشان می دهد علاوه بر اینکه فاصله نسبی واقعی چین با آمریکا در شاخص مذکور از سالهای گذشته تا ۲۰۲۲ درحال کاهش است، بلکه تداوم این وضع منجر به برتری چین بر آمریکا در شاخص تولید ناخالص داخلی خواهد شد. البته باید توجه داشت، در تخمین یا برون یابی روند، داده‌های گذشته تا حال مبنا قرار می‌گیرد لذا فرض بر این است که اگرهمین شرایط تداوم یابد، خروجی آنگونه خواهد بود که نمودار نشان می دهد؛ حال آنکه اصولاً در رویکرد آینده پژوهانه آینده لزوماً ادامه گذشته نیست و لذا پیشران‌های اثرگذار که بیش ازهمه ریشه در کنشگری بازیگران اصلی در سیستم دارد، در چگونگی ساخت آینده اثرگذارند.

شکل ۵. نمودار تولید ناخالص داخلی سه کشور

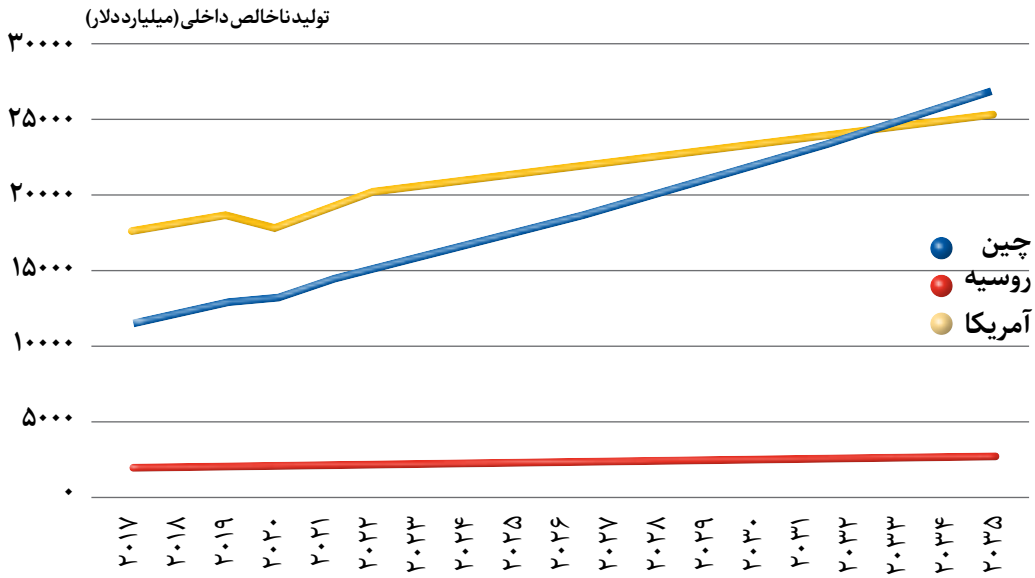

https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=US

یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده که نشانگر ثبات سیستم اقتصادی یک کشور و روند توسعه‌یافتگی است، رشد سالانه اقتصادی است. نمودار زیر نشان می‌دهد که چگونه از چندین سال گذشته تاکنون، کشور چین رشد اقتصادی بالا و البته باثباتی را نسبت به آمریکا ثبت نموده که این روند می‌تواند با تداوم وضعیت فعلی، تا افق مورد نظر در این مقاله ادامه یابد.

شکل ۶. نمودار درصد رشد سالانه اقتصادی سه کشور

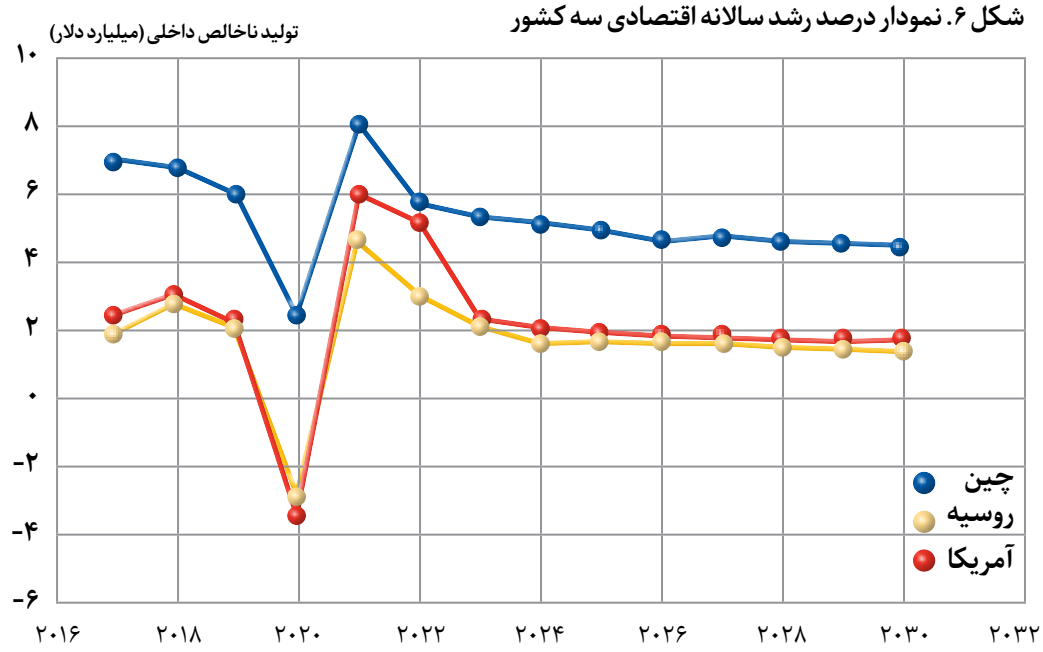

https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=US

از لحاظ هزینه در زیرساخت‌های اساسی کشور نیز چین از سال‌های گذشته برتری قابل‌توجهی را نسبت به رقیب خود برخوردار بوده است. بدیهی است که این حجم تخصیص بودجه برای زیرساخت‌های کشور با سایر شاخص‌های مدیریت سیاسی و اقتصادی آن کشور و نیز سبک زندگی جامعه، فضای باز یا بسته سیاسی و... ارتباط مستقیم دارد.

شکل ۷. نمودارهزینه در زیرساخت‌های سه کشور

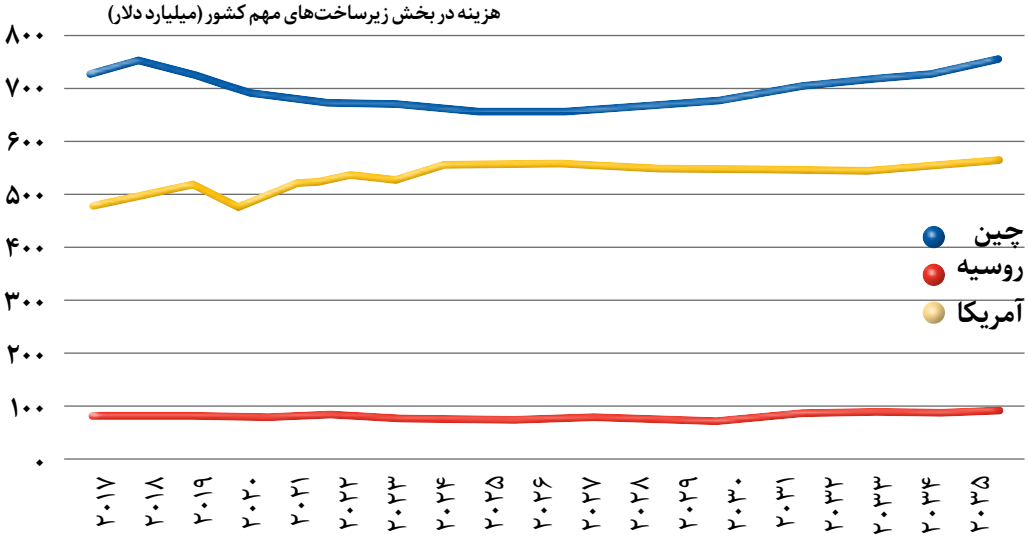

https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=US

باوجود این، از لحاظ شاخص ضریب جینی که برای نشان دادن چگونگی توزیع درآمد در داخل کشور در طی یک دوره از زمان استفاده می‌شود و بالا بودن آن در یک کشور معمولاً به‌عنوانشاخصی از بالا بودن اختلاف طبقاتی و نابرابری درآمدی در این کشور در نظر گرفته می‌شود؛ نیز وضعیت چین به مراتب از آمریکا مناسب‌تر

شکل۸. نمودار ضریب جینی سه کشور

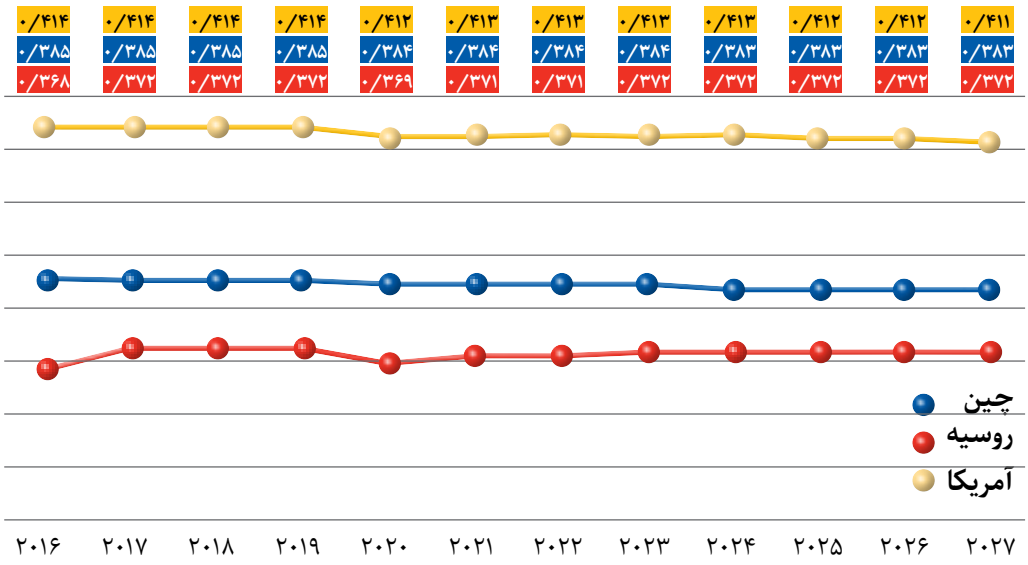

https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=US

است. اما اینکه فاصله طبقاتی و نابرابری مورد اشاره چه ارتباطی با موضوع جایگاه‌هژمون و ایفای نقش رهبری جهان توسط آمریکا دارد؛ مستلزم بررسی وضعیت ریسک بی ثباتی سیاسی است. درواقع، با فرض رابطه مستقیم میان وضعیت ثبات سیاسی و رویکردهای سیاست خارجی دولت‌های بزرگ، می‌توان انتظار داشت با افزایش فاصله طبقاتی و نابرابری‌های اقتصادی_اجتماعی، اعتراضات داخلی افزایش و به این ترتیب فشار برای تغییر در رویکردهای سیاست خارجی بیشتر شود.

۵. ثبات داخلی آمریکا؛ شاخص شکنندگی

از منظر راهبردی، یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سنجش وضعیت اقتصاد، رفتار جامعه است چراکه جامعه و طبقات مختلف آن به صورت مستقیم در مواجهه با سیاست‌ها و شرایط اقتصادی یک کشور اند و نحوه رفتار آن‌ها ذیل شاخص‌های ثبات سیاسی بیش ازهرچیز در جوامع سرمایه داری به وضعیت اقتصادی وابسته است. برای نمونه در سال‌های اخیر اخبار متعددی از کنش‌های اعتراضی در جامعه آمریکا در مواجهه با رویدادهای نژادپرستانه‌ای نظیر قتل جورج فلوید مشاهده و به صورت فزاینده‌ای شنیده می‌شود. هرچند که با مرور تحلیل‌های ارائه شده و گزارشات مستند تهیه شده توسط رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها، برجسته بودن نژادپرستی در توصیف ماهیت اعتراضات مشهود است،لیکن ضمن تصریح بر نژادپرستی نهادینه شده و ریشه‌های عمیق آن در تاریخ آمریکا،به نظر می‌رسد توجه صرف به این بعد نمی‌تواند تصویری درست

از پدیده ارائه کند. ریشه این برجسته‌سازی در بیان ماهیت اعتراضات را باید در سطح تحلیل و تبیین پدیده جستجو کرد. این اِشکال، به نادیده گرفتن تمایز و تفاوت لایه‌های تبیینی و به بیانی ساده تر، تمایز میان علت و دلیل؛ سطوح و حیث تحلیل و نیز علل دور و نزدیک بر می‌گردد. ریسک بالای بیثباتی که از ابعاد و مصادیق آن، اعتراضات و تظاهرات ضدحکومتی است، نه به علل نزدیک یا شوک‌ها بلکه به دلایل و علل سیاسی و اجتماعی و در سطحی عمیق تر به گفتمان‌ها و استعاره‌های ریشه دار بر می‌گردد. بنابراین، اینکه قتل یک جوان سیاه پوست به ناگاه در قالب اعتراضات سراسری بروز می‌یابد، حتماً نشان از بالا بودن ریسک بی ثباتی دارد که می‌تواند در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... شکل گرفته و رسوب کرده باشد. از این منظر، به نظر می‌رسد در کنار ریشه‌های عمیق نژادپرستی، وضعیت نامناسب اقتصادی و اجتماعی و بویژه فاصله طبقاتی که البته در نتیجه شیوع کرونا تشدید نیز شده است؛ از وزن و اهمیت بالاتری برخوردار باشد؛به‌گونه‌ای که برای برآورد آتی وضعیت ثبات سیاسی و چگونگی اعتراضات و سناریوهای آینده آن در درون آمریکا بسیار حائز اهمیت اند.

میان فاصله طبقاتی با تغییرات نسلی درون آمریکا نیز در تحلیل اعتراضات رابطه معناداری وجود دارد. نسل جدید که در حال شکل گیری است، کسانی‌هستند که گرایش‌ها و سلیقه‌های متفاوتی دارند و به شدت تحت تاثیر فضای مجازی انـد. اینها کسانی‌هستند که با رویای آمریکایی آشنا، اماهیچ وقت آن را تجربه نکرده و عملا با بحران‌ها و جنگ‌ها مواجه شدند. بر این اساس بدنه اجتماعی حامی تغییرات فراتر از خواست سیاه پوستان‌هستند. در واقع ترامپ توانست آرای کسانی را به سبد خود اضافه نماید که در سال‌های دور به دموکرات‌ها رای داده و پس از دلزدگی از دموکرات‌های وال استریت، سال‌های متمادی در انتخابات شرکت نمی‌کردند. بنابراین ریشه اصلی اعتراض‌های آمریکا، مشکلات اقتصادی ریشه دار است و بحث‌های نژادی صرفا جرقه‌ای بر این انبار باروت است. به بیانی ساده تر، امیدی که برای دموکراتهای وال استریت یا طبقه متوسط در دوره ترامپ شکل گرفت،بار دیگر منجر به ناامیدی شده و آن‌ها را نسبت به زندگی آینده دچار تردید نموده است.

«به‌هر ترتیب، شکاف‌های طبقاتی به شدت در حال افزایش است. شرایط امروز با دهه ۶۰ کاملا متفاوت است. وضعیت اقتصادی امروز با دهه ۶۰ قابل مقایسه نیست. دهه ۶۰ اختلافات بود، بحث نژادی و جنگ‌های خارجی بود اما رویای آمریکاییهمچنان یک عامل اصلی در شکل گیری‌هویت جمعی مردم آمریکا بود.» (khosravi,2020,p.4)

مفروض بر آنچه که در خصوص ماهیت اعتراضات_ فراتر از صرفاً مسأله نژادپرستی یا یک مسأله سیاسی زودگذر نظیر مبارزات انتخاباتی_ اشاره شد اکنون میتوان در خصوص آینده اعتراضات نیز به‌گونه‌ای متفاوت وهمراه با عدم قطعیت تحلیل نمود. البته بعید به نظر می‌رسد که اعتراضاتی با ماهیت صرفاً نژادپرستانه_حداقل در بازه کوتاه مدت و میان مدت_ در ساختار قدرت آمریکا بتواند دامنه وسیع تری از آنچه که شاهد آن بودیم بیابد و در اشکال عمیقتری از بیثباتی سیاسی بروز و ظهور یابد. این درحالی است که تحلیل اعتراضات در ظرف فاصله شدید طبقاتی و بی عدالتی، می‌تواند فرضیات یا آینده‌های بدیل قابل توجهی را مطرح نماید که البته بررسی آن در شبکه‌ای از متغیرها و پیشران‌های اثرگذار موضوعیت دارد.

یکی از مهم‌ترین پیشران‌هایی که از زاویه فاصله طبقاتی در ترسیم آینده نزدیک اعتراضات حائز اهمیت است، شکاف عمیق درون حاکمیتی در ایالات متحده است. اغلب اینگونه بود که حکمرانان آمریکایی در مواجهه با تهدیدات و مسألههایی که رابطه مستقیم با منافع و امنیت ملی آن‌ها داشت، اختلاف اساسی نداشتند و ملاحظات حزبی را کمتر در نظر می‌گرفتند، لیکن شاید بتوان تصریح کرد که شکاف درونحاکمیتی که از زمان ترامپ به بعد در آمریکا قابل مشاهده است؛ در چند دهه اخیر یا فاقد سابقه است و یا به ندرت بروز کرده است. مبتنی بر این پیشران، اعتراضات داخلی در آینده نزدیک می‌تواند به انتخابات‌های پیش رو در آمریکا و نتایج آن گره بخورد. به بیانی دیگر آنچه که در دهه‌های گذشته ذیل شیوه‌های انقلابات رنگین از سوی آمریکایی‌ها علیه بسیاری از کشورها در بزنگاه انتخاباتی مشاهده می‌شد در آینده ممکن است در درون آمریکا نیز مشاهده شود!؛به‌گونه‌ای که در فضای انتخابات‌های آتی در صورت پیروزی کاندیدای یک حزب، احتمال اینکه طرفداران کاندیداهای رقیب زیر بار نتیجه نروند دور از ذهن نیست و این موضوع می‌تواند با طرح تقلب یا ایجاد محدودیت در برگزاری انتخابات یا محدودیت در شرایط رای گیری و نظایر آن از سوی کاندیدای شکست خورده و تحریک‌هوادارن_ مشابه آنچه در دوره گذشته و در رقابت میان بایدن و ترامپ مشاهده شد_، به کاتالیزوری برای شعله ور شدن آشوب‌های داخلی و تداوم اعتراضات مبدل شود. /https://www.bu.edu/articles/2019/are-we-headed-for-another-civil-war

نکته جالب اینکه شکاف درون حاکمیتی نه صرفاً در تقابل میان دو حزب اصلی جمهوریخواه و دموکرات، بلکه در درون‌هر یک از دو حزب مذکور نیز در قالب طیف تسری یافته است. والتر راسل مید که از تحلیل گران برجسته تاریخ سیاست خارجی آمریکا است فرایند این شکاف درون حزبی را درهر دو حزب آمریکا به صورت زیر تبیین می‌کند.

«اکثریت بزرگی از مردم آمریکا در جریان جنگ سرد، از سیاست‌های برخاسته از نظم بین‌المللی لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم حمایت می‌کردند، اما بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بین دو دسته شکاف ایجاد شد. دسته اول، کسانی که پایان جنگ سرد را فرصتی برای گسترش فعالیت‌های جهانی آمریکا می‌دانستند و دسته دیگر اعتقاد داشتند که فروپاشی شوروی فرصتی برای کاهش تعهدات جهانی آمریکا ایجاد کرده است. علیرغم این، نخبگان حوزه سیاست خارجی درهر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات از اهداف جاه‌طلبانه به منظور گسترش فعالیت‌های جهانی آمریکا حمایت کردند و به طرزی فزاینده‌با درخواست‌های مردمی برای عقب‌نشینی از اهداف جهانی بیگانه شدند. به عبارتی دیگر، به مدت ۲۵ سال بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، اجماع حاکم بر سیاست خارجی آمریکا روی ایجاد یک نظم جهانی آمریکایی‌محور شکل گرفت و صداهای مخالف کنار گذاشته شدند، اما در ۲۰۱۶ این موضوع دیگر ممکن نبود. در حزب جمهوری‌خواه، پیام مخالفت ترامپ با دستگاه حاکم سبب پیروزی او شد و در حزب دموکرات‌هم کارزار انتخاباتی سناتور «برنی سندرز» از مخالفت با سیاست‌های دستگاه حاکم در مسائل امنیتی و تجاری منتفع شد» (Mead, 2017)

شکل ۹. روند شاخص‌های شکنندگی دولت آمریکا

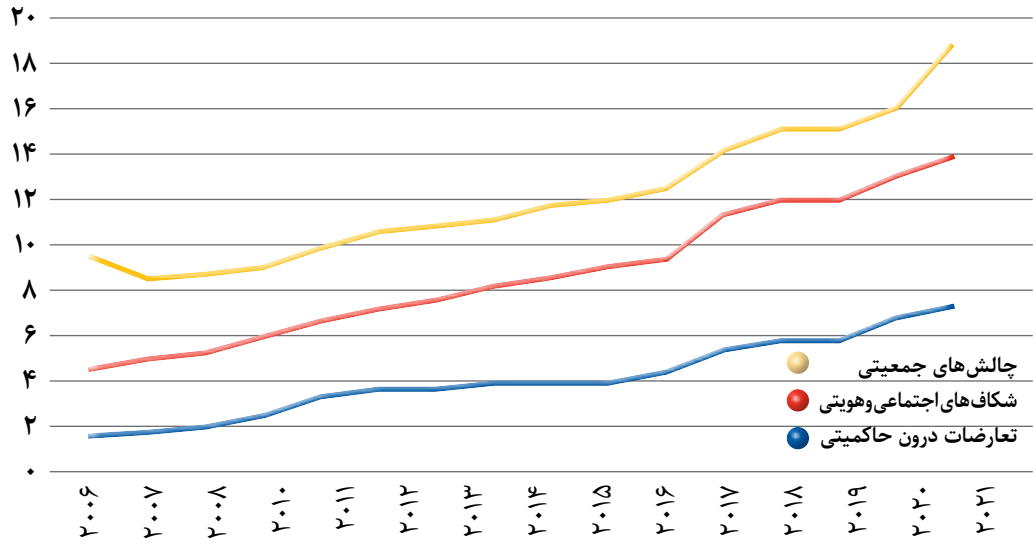

منبع:نگارنده بر اساس https://fragilestatesindex.org

همان گونه که نمودار فوق نشان می‌دهد، وضعیت سه شاخص مورد نظر در طول دوره مورد بررسی به‌تدریج بدتر شده است. این مهم گویای افزایش ریسک بی ثباتی در ایالات متحده است. با ارجاع به شاخص‌های‌هژمونی مشخص می‌شود که افزایش ریسک بیثباتی یک دولت که خود متاثر از مجموعه‌ای از متغیرها و پیشرانهاست، حتماً در رویکرد و کارکردهژمونی در عرصه سیاست خارجی و دامنه کنش‌های آن مؤثر است.

با وجود این باید بر این نکته تصریح کرد که باوجود سقوط رتبه شکنندگی و افزایش ریسک بی ثباتی در آمریکا نسبت به موقعیت آن در دو دهه قبل، وضعیت شکنندگی در نسبت با رقبای چالشگر کماکان در وضعیت به مراتب بهتری است. نمودار زیر رتبه شکنندگی دولت آمریکا را با دو رقیب چالشگر آن در ۲۰۲۰ نشان می‌دهد.

شکل ۱۰. بررسی مقایسه‌ای رتبه شکنندگی سه کشور (سال ۲۰۲۰)

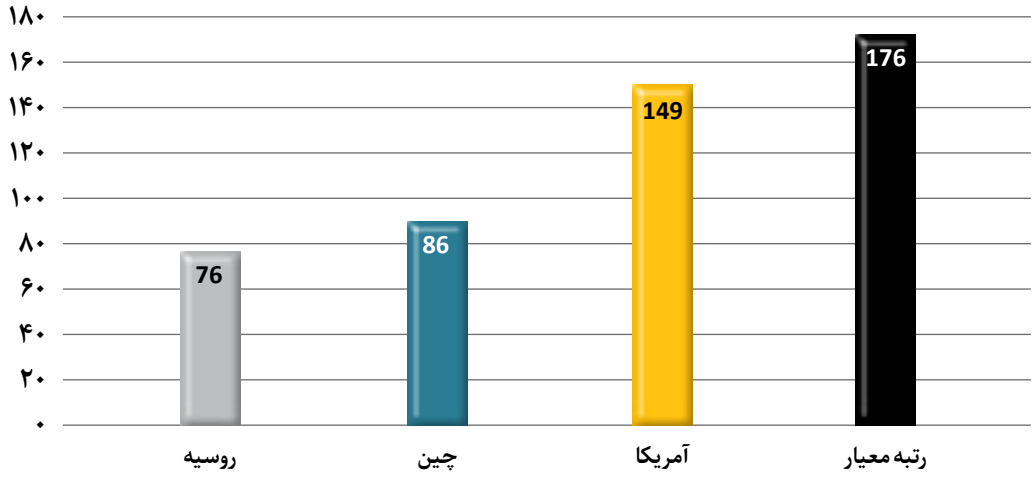

منبع: نگارنده مقاله بر اساس داده‌های https://fragilestatesindex.org

نمودار فوق گویای وضعیت به مراتب نامناسب تر دولت‌های چالش گر است. این گزاره برای تخمین آینده نظم

بین‌الملل و واقعی شدن برآوردها بسیار حائز اهمیت است؛به‌گونه‌ای که میتوان تصریح نمود که اگر افزایش ریسک بیثباتی در آمریکا در افول‌هژمونی آن تعیین کننده است اما شکنندگی بالای دولت‌های رقیب امکان تغییر نظم را برخلاف‌هژمونی آمریکا کاهش می‌دهد. از طرفی دیگر زمینه را برای کنشگری دولت آمریکا در مهار دولت‌های رقیب‌همچنانکه در رویکردهای سال‌های اخیر بوضوح قابل مشاهده‌هست،فراهم می‌سازد!

۶.رتبه قدرت نظامی آمریکا و جایگاه‌هژمون

در حوزه قدرت نظامی که بدون تردید یکی از کلیدی‌ترین متغیرهای سنجش جایگاه قدرت دولت‌ها به حساب می‌آید،ایالات متحده آمریکاهمچون گذشته در جایگاه نخست قرار دارد. مطابق مدل‌های سنجش قدرت نظامی معطوف به توانمندی که ذیل چند متغیر کمی شامل جمعیت کشور، نیروی نظامی(زمینی، دریایی،هوایی)، وسعت و مختصات جغرافیایی،بودجه نظامی، و لجستیک،به محاسبه ۵۲ شاخص برای‌هر کشور می‌پردازد، ایالات متحده با نمره ۰/۰۴۵۳ در ۲۰۲۲ در صدر کشورهای جهان قرار دارد. البته کشورهای روسیه و چین که در رتبه‌های بعدی قرار دارند _هرچند که فاصله بسیار زیادی با آمریکا دارند_ اما روند افزایش قدرت نظامی آن‌ها نسبت به گذشته به آرامی در حال کم شدن فاصله از آمریکا است. با وجود این، در برخی از متغیرها نظیر بودجه نظامی فاصله قدرت بسیار چشمگیر است. جدول زیر برخی از شاخص‌های مهم و مؤثر در قدرت نظامی را میان آمریکا با دو کشور چالشگر که در رتبه‌های بعدی قرار دارند به‌صورت مقایسه‌ای در ۲۰۲۲نشان می‌دهد (Global Firepower،2022)

شکل ۱۱. بررسی مقایسه‌ای توانمندی‌های نظامی سه قدرت بزرگ، ۲۰۲۰

توانمندی نظامی	آمریکا	چین	روسیه
بودجه دفاعی، میلیارد دلار	۷۷۰	۲۵۰٫۲۴	۱۵۴
تفاوت با آمریکا، میلیارد دلار	--	-۵۱۹٫۷۶	-۶۱۶
کل توانمندی نیروی‌هوایی(انواع‌هواپیماها و...)	۱۳۲۴۷	۳۲۵۸	۴۱۷۳
تفاوت با آمریکا	--	-۹۹۶۲	-۹۰۷۴
جمعیت، نفر	۳۳۴٫۹۹۸٫۳۹۸	۱٫۳۹۷٫۸۹۷٫۷۲۰	۱۴۲٫۳۲۰٫۷۹۰
تفاوت با آمریکا، نفر	--	۱٫۰۶۲٫۸۹۹٫۳۲۲	-۱۹۲٫۶۷۷٫۶۰۸
پرسنل نظامی، میلیون نفر	۱٫۳۹	۲	۰٫۸۵
تفاوت با آمریکا، میلیون نفر	--	-۰٫۶۱	-۰٫۵۴
زیرساخت‌های لجستیکی (فرودگاه)	۱۳۵۱۳	۵۰۷	۱۲۱۸
تفاوت با آمریکا	--	-۱۳۰۰۶	-۱۲۲۹۵
تولید روزانه نفت، میلیون بشکه	۱۱	۳٫۷۷۵	۱۰٫۷۶
تفاوت با آمریکا، میلیون بشکه	--	-۷٫۲۲۵	-۰٫۲۴
وسعت سرزمین، کیلومترمربع	۹٫۸۲۶٫۶۷۵	۹٫۵۹۶٫۹۶۱	۱۷٫۰۹۸٫۲۴۲
تفاوت با آمریکا	--	-۲۲۹٫۷۱۴	+۷٫۲۷۱٫۵۶۷

منبع: نگارنده با استفاده از داده‌های Global Firepower ۲۰۲۲

همان گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، فارغ از فاصله چشمگیر بودجه نظامی سالانه آمریکا با دو کشوررقیب، برتری اصلی ایالات متحده معطوف به فناوری نظامی وهوافضا است که بویژه در حوزه نبردهوایی و انواع‌هواپیماها خود را نشان می‌دهد،این درحالی است که حسب شاخص‌های معطوف به نبردهای زمینی و کلاسیک، دو دولت روسیه و چین از برتری قابل توجهی برخوردارند. البته در توانمندی اتمی و تعداد کلاهک‌های‌هسته‌ای نیز روسیه و آمریکا با فاصله کم در رتبه اول و دوم و سپس چین با فاصله زیاد قرار دارد. از این منظر می‌توان گفت که درصورتیکه مقصود از مقایسه قدرت نظامی معطوف به نبردهای کلاسیک باشد، دولت ایالات متحده بواسطه برخورداری از توانمندی‌های‌هوایی و نیز دراختیار داشتن پایگاه‌های متعدد منطقه‌ای _به صورت منفرد یا در قالب ناتو_ برتری قابل ملاحظه‌ای بر رقبای خود دارد،اما با ورود مباحث بازدارندگی شبکه‌ای وهسته‌ای و بویژه توازن نسبی قدرت‌هسته‌ای میان آمریکا با روسیه عملاً محاسبه برتری نظامی حداقل در نبردهای فیمابین بسیار پیچیده خواهد بود. از طرفی دیگر،چنانچه بازیگری استراتژیک دولت‌های رقیب در مناطق نفوذ شدت یابد نیز اعتبار قدرت نظامی آمریکا برای ایفای نقش‌هژمونیک کاهش چشمگیری خواهد یافت که از نمودهای برجسته آن می‌توان به بحران سوریه و جنگ اوکراین اشاره کرد.

۶-۱. رتبه قدرت نرم آمریکا و جایگاه هژمون

همچنان که نظریه‌پردازان قدرت نرم تصریح می‌کنند، موفقیت و پیشبرد اهداف یک کشور در عرصه بین‌المللی یا اجرای مؤثر سیاست خارجی بیش ازهر زمان دیگری به توانایی جذب، ایجاد و بسیج شبکه‌های بازیگران برای کار مشترک یاهمان توانایی دستیابی به اهداف از طریق جذب و متقاعدسازی بستگی دارد. مبتنی بر این دیدگاه کشورهایی که توانایی انجام این کار را دارند، محرک تغییرات و شکل‌دهی رویدادهای جهانی در آینده خواهند بود. آنچه که پیشتر در ذیل مفهوم‌هژمونی در الگوواره قاعده محور اشاره شد نیز بیش ازهمه معطوف به مفهوم قدرت نرم و شاخص‌های آن است؛ به بیانی دیگر آنچه که به بهترین شکل مفهوم‌هژمونی را از سایر مفاهیم نظم سلسله مراتبی متمایز می‌کند برخورداری‌هژمون از شاخص‌های قدرت نرم است.

نظرسنجی‌های انجام شده از سوی مراکز معتبر سنجش قدرت نرم کشورها نشان می‌دهد که از لحاظ افکار عمومی جهان قدرت نرم آمریکا نظیر پذیرش بین‌المللی که از شقوق قدرت نرم‌هژمون به حساب می‌آید، نیز نسبت به گذشته که از جایگاه نخست برخوردار بوده،چند پله سقوط و بطور میانگین در رتبه پانزدهم قرار گرفته است (Portland, 2019).

علاوه بر نظرسنجی، در حوزه شاخص‌های عینی قدرت نرم که از اعتبار بالاتری در رتبه‌بندی کشورها برخوردار است نیز جایگاه آمریکا در مجموع شاخصها نسبت به چند سال قبل رو به افول بوده است. نمودار زیر ۶ شاخص اصلی سازنده قدرت نرم کشورها را که به صورت عینی قابل سنجش است، نشان می‌دهد:

شکل ۱۲. شاخص‌های قدرت نرم در مدل سنجش

Portland, 2019

بر اساس یافته‌های مرکز پرتلند، جایگاه قدرت نرم آمریکا از ۲۰۱۶ که در رتبه نخست قرار داشت در ۲۰۱۹ به جایگاه پنجم در میان ۳۰ کشور برتر جهان سقوط کرده است. البته نکته حائز اهمیتی که باید به آن توجه داشت اینکه در این شاخص‌ها فاصله میان دولت‌های رقیب و چالش گر چین و روسیه با آمریکا بسیار زیاد است بگونه‌ای که چین در رتبه ۲۷ و روسیه در رتبه ۳۰ قرار دارد. از این منظر باید تصریح نمود که افول‌هژمونی در حوزه شاخص‌های قدرت نرم بیش ازهمه در مقایسه با جایگاه قبلی دولت‌هژمون و نه در مقایسه با جایگاه رقبای چالشگر آن مدنظر است. جدول زیر رتبه قدرت نرم آمریکا را ذیل ۶ شاخص عینی و نیز رتبه نظرسنجی بین‌المللی نشان می‌دهد (Portland, 2019).

شکل ۱۳. بررسی مقایسه‌ای رتبه آمریکا در شاخص‌های قدرت نرم

شاخص‌های قدرت نرم	آموزش	فرهنگ	فناوی دیجیتال	فعالیت بین‌المللی	حکمرانی	مدل اقتصادی	نظرسنجی
رتبه آمریکا در بین ۱۷۶ کشور	۱	۱	۱	۴	۲۱	۵	۱۳

منبع: نگارنده مقاله بر اساس داده‌های Portland, 2019

مبتنی بر این یافته‌ها، ایالات متحده‌همچنان در زمینه فرهنگ، آموزش و دیجیتال پیشتاز جهان است. فرهنگ عمومی،سبک زندگی و تولیدات فرهنگی آمریکایی بیش از کشورهای دیگر در سطح جهانی فراگیر است و بعید است که به این زودی‌ها تغییر کند. ایالات متحده با تعداد دانشگاه‌های برتر ازهر کشور دیگری در جهان، میزبان دانشجویان بین‌المللی بیشتری نسبت به دو کشور بعدی (بریتانیا و استرالیا) است.

و به‌عنوانخانه سیلیکون ولی[1] و برخی از بزرگ‌ترین شرکت‌های فناوری در جهان - اپل، گوگل، فیس بوک، مایکروسافت - در نوآوری مبتنی بر فناوری وهمچنین دیپلماسی دیجیتال پیشتاز است.

با وجود این، آنچه که بیش ازهمه در سقوط جایگاه ایالات متحده به رتبه پنجم نقش ایفا کرده است مربوط به دو شاخص مدل اقتصادی و شاخص حکمرانی است که منعکسکننده ضربه به قدرت نرم آمریکا در نتیجه رویکردها و سیاست‌های این دولت است. اگر به مطالب اشاره شده در بخش مربوط به ثبات داخلی در آمریکا برگردیم، نکته‌ای که جالب به نظر می‌رسد تطابق شاخص عدم انسجام درون حاکمیتی ذیل شاخص‌های دولت شکننده با شاخص حکمرانی ذیل شاخص‌های قدرت نرم است که از جهتی در یک بسته معنایی قرار می‌گیرند. این نکته نشان می‌دهد که کاهش جایگاه قدرت نرم آمریکا که تجلی معنای‌هژمون در برداشت انفی_سازه انگاری قاعده محور_ از نظم بین‌المللی است عمیقاً به شیوه حکمرانی و نظام سیاسی آمریکا گره خورده است و از آنجاکه تغییر نظام سیاسی به راحتی ممکن نیست و حتماً تعارضات درون حاکمیتی را تشدید می‌کند، درنتیجه چشم انداز روشنی برای احیای جایگاه‌هژمونی آمریکا انتظار نمی‌رود!

در کنار این شاخص‌ها، می‌توان به رویدادها و حوادث مختلفی در عرصه بین‌المللی در یک دهه اخیر اشاره نمود که مبتنی بر انتظارات رایج از جایگاه‌هژمونی، تطابقی با کنش‌های ایالات متحده ندارد. از جمله برجسته‌ترین این حوادث میتوان به خروج آمریکا از پیمانهای بین‌المللی نظیر موافقتنامه‌های آب وهوایی،خروج ترامپ از برجام، بحران سوریه،خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و واگذاری قدرت به طالبان اشاره نمود که درهیچ شکلی از ایفای نقش‌هژمونی اعم از یکجانبه‌گرا یا چندجانبه‌گرا قابل تفسیر و تطبیق نیست.

۷. نتیجه

برآوردهای حاصل از داده‌های معتبر موجود در بعد اقتصادی قدرت، و نیز دیدگاه‌های مطرح شده از سوی اکثر نظریه‌پردازان و محققین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تقریباً با احتمال بالایی جایگاه نخست چین در جهان آینده را در شاخص نرخ رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی اجتناب ناپذیر نشان می‌دهد. نکته مهمتری که افرادی نظیر تیلور دوردن با ابتنای بر شاخص تولید ناخالص داخلی به آن اشاره می‌کنندهمزمانی کسب رتبه نخست چین در اقتصاد جهانی در ۲۰۲۴ میلادی، با ارتقای جایگاه چند کشور دیگر آسیایی است که نشانگر تحول قاره‌ای[2] از آمریکا و غرب به سمت شرق است؛ به‌گونه‌ای که به استثنای آمریکا که تا ۲۰۲۴ به جایگاه دوم اقتصاد جهانی تنزل می‌کند،هند،ژاپن،اندونزی در مجموع ۵ قدرت نخست اقتصاد جهانی خواهند بود که جملگی آسیایی و شرقی‌اند (Katharina 2020) نمودار زیر این وضعیت و روند آنرا تا ۲۰۲۴ نشان می‌دهد:

همان گونه که نمودار نشان می‌دهد، کشورهایی که در ۱۹۹۲ یا در فهرست ۱۰ کشور نخست از لحاظ تولید

1. Silicon Valley
2.Continental Shift

شکل۱۴. نمودار بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی دنیا از لحاظ شاخص تولید ناخالص داخلی در سه دوره زمانی ۱۹۹۲،۲۰۰۸ و برآورد روند آن در ۲۰۲۴

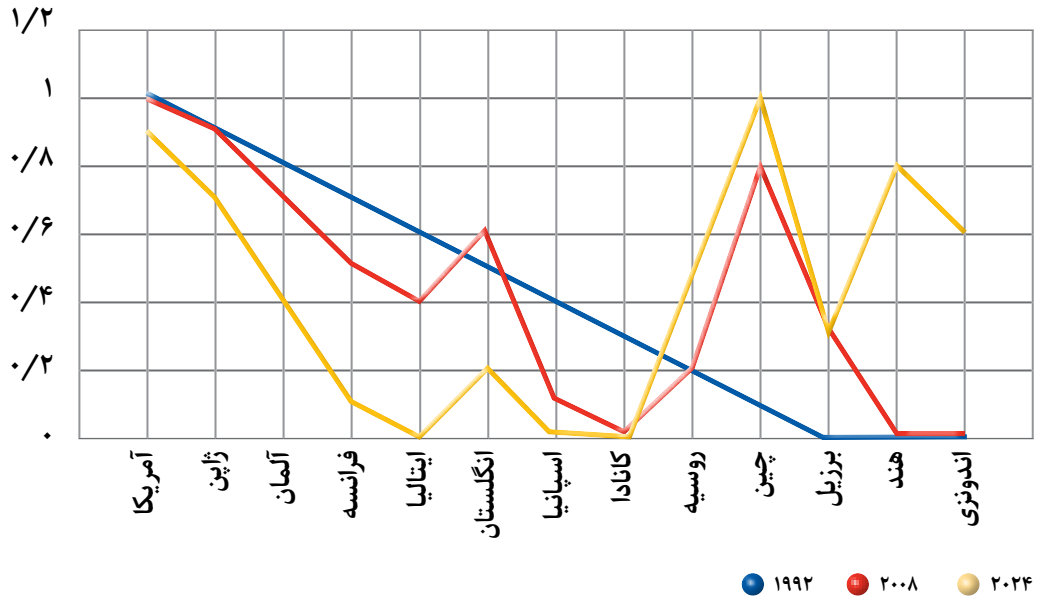

https://www.imf.org/en/Publications/SPROLLs/world-economic-outlook-databases

ناخالص داخلی حضور نداشتند و یا در رتبه‌های پایین دهک قرار داشتند، مطابق روند رشد اقتصادی تا ۲۰۲۴در رده بالای دهک وهمراستا با برخی از قدرت‌های برتر امروز قرار خواهند گرفت؛به‌گونه‌ای که تفوق بلامنازع اقتصاد غربی بر جهان مطابق قبل وجود ندارد و انتظار می‌رود که نظم بین‌المللی حداقل از منظر شاخص اقتصادی یک نظم دو قطبی در پهنه شرق و غرب باشد. باوجود این باید توجه داشت که در تخمین یا روش شناسی برون یابی روند، داده‌ها و تحلیل‌های گذشته تا حال مبنای تحلیل آینده قرار می گیرد لذا فرض بر این است که اگرهمین شرایط تداوم یابد، خروجی آنگونه خواهد بود که نمودارها نشان می دهد؛ حال آنکه اصولاً در سیستم‌های پیچیده بواسطه اقتضائات روابط شبکه‌ای و درهم تنیدگی موضوعات آینده لزوماً ادامه گذشته نیست و لذا پیشران‌های اثرگذار که بیش ازهمه ریشه در کنشگری بازیگران اصلی در سیستم دارد، در چگونگی ساخت آینده اثرگذارند. بر این اساس، ضمن صحّه گذاشتن بر روند رشد اقتصادی چین و خیز آن به سمت پیش افتادن از اقتصاد آمریکا مطابق نمودارها و برآوردها، باید بر این نکته تصریح نمود که برآورد آتی مطابق برونیابی روند، حداکثر می‌تواند به ظرفیت و امکانپذیری آن روند و نه تحقق پذیری قطعی و حتی احتمال وقوع بالای آن اشاره نماید. این تلقی که چون نمودارها موید چنین خیزشی است پس برتری چین در موعد مشخص شده مطابق با روندپژوهی،محقَق است با واقعیات نظام بین‌الملل و منطق قدرت و پیچیدگی روابط بین‌الملل سازگاری چندانی ندارد.

باوجود این، می‌توان با نگاه واقع بینانه برپایه اطلاعات و داده‌های قابل اتکا بر این نکته تصریح نمود که اگرچه ایالات متحده مبتنی بر برخی شاخص‌های‌هژمونی بویژه در ابعاد اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی

از برتری نسبی قابل ملاحظه‌ای از رقبا برخوردار بوده و کماکان قابلیت‌های‌هژمون را دارد اما جایگاه‌هژمونی آن قطعاً نسبت به گذشته در مسیر افول است. با این حال روندهای کنونی و چشم اندازهای ترسیم شده برای سال‌ها و دهه‌های آتی بیانگر ابهامات و عدم قطعیت‌های متعددی در خصوص نظم بین‌المللی است. روندها و شاخص‌های کلانی که در قالب مفاهیم و متغیرهایی مانند ظرفیتهای قدرت بازیگران، نهادها و نهادسازی‌های بین‌المللی و اقتدار و مشروعیت جهانی‌هر یک از قدرت‌های بزرگ قابل بررسی است و از تصاعد چالش‌ها و بحران‌های پیشروی آمریکا و رقبای چالشگر او در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی و احتمال ارتقای تدریجی قدرت و اثرگذاری تدریجی قدرت‌های رقیب آمریکاهمانند چین در سطح جهانی خبر می‌دهد.

در یک نگاه کلان و بررسی اولیه میتوان اشاره کرد که ارایه برآورد و تصویری شفاف وهمراه با اطمینان نسبی در خصوص آینده نظم بین‌المللی برپایه نظریات موجود بسیار دشوار بوده وهمین امر ناظران را نسبت به دوری از نگاه خطی و یکجانبه و تأکید بر نگرش‌های شبکه‌ای و غیرخطی در قالب تحلیل سناریو ترغیب می‌کند. عدم قطعیت‌های پیشرو ریشه در رویدادها و روندهای کلان بین‌المللی در عرصه‌های مختلف نظامی- امنیتی، تجاری- اقتصادی و سیاسی وهمچنین رویکرد و کنشهای آتی قدرت‌های بزرگ مانند آمریکا، چین، روسیه و کشورهای اروپایی داشته و شناسایی آن‌ها نیازمند تلاش‌های تحقیقاتی وهمچنین بهره‌گیری از نظرات خبرگان است. باوجود این، شاخص‌های مورد سنجش مبتنی بر مدل ارائه شده در این مقاله مؤید افول قطعی‌هژمونی آمریکا نسبت به گذشته است؛ اما آیا این افول به معنای پایان‌هژمونی و شکل گیری نظم‌های جدید خواهد شد یا خیر به پیشران‌های متعددی مرتبط است. ایالات متحده آمریکا می‌تواند با کنش‌های‌هوشمندانه،به احیای مجدد جایگاه خود درموقعیت پیشین‌هژمونی بازگردد؛ مسأله‌ای است که نمی‌شود با قطعیت درباره آن قضاوت کرد. از این منظر باید مراقب بود تا تصویری که اکنون برپایه افول‌هژمونی آمریکا و دوره گذار با ابتنای بر داده‌های واقعی شکل گرفته است، قطعی محسوب نشود چراکه ممکن است تصویر آینده لزوماً با واقعیت امروز تطبیق نکند! فهم این مهم می‌تواند سهم بیشتری را برای کشورهایی نظیر جمهوری اسلامی ایران در شکل‌دهی و بهره مندی از نظم آتی بین‌المللی به ارمغان آورد.

بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد؛ و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را که شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه‌سوژه یا پژوهش‌شونده، سوء رفتار و غیره، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.

Reference

1. Buchholz, K. (2020) “Continental Shift: The World’s Biggest Economies Over Time,” (statista.com). Available at: https://www.statista.com/chart/22256/biggest-economies-in-the-world-timeline/
2. Fragile States Index. (2020) “Measuring Fragility Risk and Vulnerability in 179 Countries,” Powered by Fund for Peace. (fragilestatesindex.org). Available at: https://fragilestatesindex.org/excel/2020. (Accessed 2 November 2022).
3. Gilpin, R. (1987) The Political Economy of International Relation. Princeton, NJ: Princeton University Press.
4. Global Firepower. (2022) World Military Strength Rankings. Available at: https://www.globalfirepower.com (Accessed 18 November 2022).
5. Haass, Richard N. (2013) Foreign Policy Begins at Home: The Case for Putting America’s House in Order. New York: Basic Books.
6. Huygens, A. D. (2017) American Decline and Changing Global Hegemony, MA Theses, Department of Political Science, Iowa State University, Ames, Iowa. <DOI:10.31274/etd-180810-5777>. Available at: https://dr.lib.iastate.edu/entities/publication/2ed41c83-94bd-4fed-ac4e-3b171b014756 (Accessed 2 April 2019).
7. IMF. (2022) World Economic Outlook Database. (imf.org). Available at: https://www.imf.org/en/Publications/WEO/weo-database/2022/April/weo-report?(Accessed 30 April 2022).
8. Jackson, R. H. (1987, Autumn) “Quasi Sate, Dual Regimes, and Neoclassical Theory: International Jurisprudence and the Third World,” International Organization 41, 4: 519-549. Available at: https://www.cambridge.org/core/journals/international-organization/article/quasistates-dual-regimes-and-neoclassical-theory-international-jurisprudence-and-the-third-world/95DFB31710F6512458B367823C560BC1 (Accessed 8 November 2022).
9. Karami,J.(2006).Hegemony in Internatioan Politics;Conceptual Framwork, Historical experiece & its Future, Political Science Reaserch Journal,3(3). Available at: http://ensani.ir/file/download/article/20101122203517-19.pdf. (in Persian)
10. Kappel, R. (2015, June) “Global Power Shifts and Challenges for the Global Order,” in IMVF Policy Paper 2: 77-87. Available at: https://www.researchgate.net/profile/R-Kappel/publication/279287367 (Accessed on 4 April 2019).
11. Khosravi,A (202).A Forward loking Analysis of Domestic Protests in the US ,Monthly Future Studies Magazin, Tehran: ofogh institute (in Persian)
12. Kindelberger, C.P. (1986) The World in Depression 1929-1939. Berkeley and Los Angeles, CA: University of California Press.
13. Krasner, S. D. (1985) Structural Conflict. Berkley and Los Angeles, CA: University of

California Press.

14. Mead, Walter Russell. (2017, July 21) "What Truman Can Teach Trump," The Wall Street Journal. Available at: https://www.wsj.com/articles/what-truman-can-teach-trump-1500661673 (Accessed on 4 April 2019).
15. Onuf, N., & and Frank K. (1989, June) "Anarchy, Authority, Rule," International Studies Quarterly 33, 2: 149-173. Available at: http://www.jstor.org/stable/2600535 (Accessed 2 April 2019).
16. Portland Communications. (2019)) The Soft Power 30. Available at: https://portland-communications.com/pdf/The-Soft-Power_30.pdf/2020 (Accessed 18 November 2022).
17. Tellis, A. J. (2015) "Overview: Assessing National Power in Asia," Strategic Asia 2015-16: Foundations of National Power in the Asia-Pacific 1-21. Available at: https://carnegieendowment.org/files/SA1516_Overview_Telllis.pdf (Accessed 12 June 2022).
18. The Soft Power 30. (2020) Global Soft Power Index: A Global Ranking of Soft Power. Available at: https://softpower30.com/country/united-states2-2020 (Accessed 18 November 2022).
19. The White House. (2015) US National Security Strategy. Available at: https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy_2.pdf (Accessed 18 November 2022).
20. The White House. (2017) US National Security Strategy. Available at: https://trumpwhitehouse.archives.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf (Accessed 18 November 2022).
21. World Bank. (2022) The World Bank data: Countries and Economies. Available at: https://data.worldbank.org/country/china?view=chart (Accessed 2 November 2022).
22. Wallenstein, I. (1984) The Politics of the World Eeconomy: The States, the Movements and the Civilisations. Cambridge, UK: Cambridge U

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

The political effect of the construction of the Zangzor Corridor on the geopolitical weight of the Iran

Kamel Moniri[1]
Mostafa Ghaderi Hajat[2]
Iraj Amirpour Ghojeh Bigloo[3]

Received: 2024-03-06
Revised: 2024-06-01
Accepted: 2024-06-05
Available Online:2026-03-18

How to cite this article:
Moniri, K., Ghaderi, M.& Amirpur, I. (2026). The political effect of the construction of the Zangzor Corridor on the geopolitical weight of the Iran, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 80 - 102 .(in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.87162.1509

Extended abstract

1- INTRODUCTION

Zangzor Corridor as a key and strategic space, which, according to clause 9 of the Moscow Tripartite Agreement, allows Azerbaijan access to the Nakhichevan Autonomous Republic, and through this access it is possible to connect the Turkic territories. Due to its location in the geopolitically sensitive region of the South Caucasus after the collapse of the Soviet Union and the resulting power vacuum, the Corridor provided the ground for the presence of regional and transregional powers to fill the power vacuum. And regional and trans-regional actors expanded their relations with countries in the region by adopting strategic plans. The South Caucasus region is one of the most important geopolitical and geostrategic regions for Iran, whose effective presence in its development in various dimensions will provide part of the country's resources or even national security.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Regionalism emerged after the end of World War II and during the Cold War in order to increase regional stability and increase political influence. The South Caucasus region constitutes a security complex or integrated strategic complex due to the competitive policies and ambitions of the regional governments, the existence of non-state actors, and external and internal challenges. This region is known as a regional system, or better said, a regional security complex. The Zangezur Corridor can be examined under the subcategory of region-

1. Assistant Professor of Political Geography, Faculty of Social Sciences, AJA Command and Staff University, Tehran, Iran (Corresponding Author) K.moniri@casu.ac.ir
2. Assistant Professor of Political Geography, Faculty of Literature and Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran m.gaderihajat@modares.ac.ir
3. Master's degree in Geopolitics, AJA Command and Staff University, Tehran, Iran amirpooriraj7@gmail.com

alism theory because it leads to a military alliance between Türkiye and Azerbaijan, integrated economic alliances without the presence of Iran, and the strengthening of the Organization of Turkic-Speaking Countries.

3- METHODOLOGY

The current article is analytical in nature, focusing on the security theory of the Copenhagen school, and its purpose is to identify and analyze the political consequences of the construction of the Zangzor Corridor on Iran's geopolitical weight, which has been analyzed using a targeted snowball. and using the MAXQDA software. The statistical community consists of experts who are familiar with the issues related to the Nagorno-Karabakh war and the Nagorno-Karabakh corridor and have the necessary knowledge of the situation and activities. The sample size is between 11 commanders and professors of military and civilian universities, as well as experts and specialists in the field of geopolitics.

4- RESULTS & DISCUSSION

Based on the conducted research and interviews with academic and military experts in this field, the construction of Zangzor Corridor by weakening the geopolitical weight of Iran has a direct connection In this regard, the planning of the policies of the Republic of Azerbaijan and Turkey regarding the Zangzor Corridor is not in favor of Iran, considering that the most important geopolitical effect of the construction of the Zangzor Corridor is the cutting of the international border. Between Iran and Armenia, which blocks the thousand-year land route of Europe and the Black Sea, and Iran causes geopolitical suffocation. Therefore, the main factor of weakening Iran's geopolitical position and weight is due to the reduction of the dependence of the Republic of Azerbaijan and Turkey on the territorial space of Iran and due to the spatial continuity created, the relations between Turkey and the central countries. Asia and the Caspian Sea area will be strengthened. which leads to identity conflicts in the Azeri part of Iran Also, the construction of the corridor is important for NATO and the European Union because it expands NATO's sphere of influence to the east, and on the other hand, it can play a logistical role for Europe and NATO and solve its energy challenges in this field.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

The construction of the Zangzor Corridor under the ownership of the Republic of Azerbaijan provides the ground for changing the geopolitics of the region and the presence of regional and extra-regional powers, and provides the ground for reducing Iran's geopolitical weight. The findings of the article show that the Zangzor Corridor is gaining strength due to the change of international borders, the reduction of Azerbaijan's dependence on Iran, the increase of identity confrontations, and the weakening of Iran in the east-west axis. Iran's geopolitical rival in the region, Azerbaijan's military alliances, weakens Iran's geopolitical position in the Caucasus region, and issues such as Turkey's spatial connection with Azerbaijan, the Caspian Sea, and Central Asian countries increase relations between Turkic speakers. Also, the expansion of Turkey's geopolitical sphere of influence in the Caucasus and the expansion of NATO's sphere of influence to the east can have a negative role in Iran's geopolitical weight.

Key Words: South Caucasus, Dalan, Zangzor, Geopolitical weight, Iran.

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.87162.1509

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

تأثیر سیاسی احداث دالان زنگزور بر وزن ژئوپلیتیکی ج.ا.ایران

کامل منیری[۱]
مصطفی قادری[۲]
ایرج امیرپور قوجه‌بیگلو[۳]

چکیده

دالان زنگزور به‌عنوان فضایی کلیدی و راهبردی که طبق بند ۹ توافق سه‌جانبه در مسکو، به آذربایجان اجازه دسترسی به جمهوری خودمختار نخجوان را می‌دهد و متأثر از این دسترسی امکان پیوسته کردن سرزمین‌های ترک نشین فراهم می‌شود. مقاله حاضر با محور قرار دادن نظریه امنیتی مکتب کپنهاگ و نظریه مناطق حائلی، درصدد شناسایی و تحلیل تأثیرهای سیاسی دالان زنگزور بر وزن ژئوپلیتیکی ج.ا.ایران است و لذا سؤال مقاله نیز برهمین مبنا شکل گرفته که آثار سیاسی دالان زنگزور کدامند و چگونه بر وزن ژئوپلیتیکی ج.ا. ایران تأثیر می‌گذارد؟ یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که دالان زنگزور به دلایل تغییر مرزهای بین‌المللی، کاهش وابستگی جمهوری آذربایجان به ایران، افزایش تقابلات‌هویتی، کمرنگ کردن ایران در محور شرقی - غربی، قدرت گرفتن رقیب ژئوپلیتیکی ایران در منطقه و مسائلی‌همچون پیوستگی فضایی ترکیه با جمهوری آذربایجان، دریای خزر و کشورهای آسیای مرکزی، افزایش مناسبات کشورهای ترک‌زبان ازجمله دلایل گسترش حوزه نفوذ ژئوپلیتیکی ترکیه در قفقاز و گسترش حوزه نفوذ ناتو به سمت شرق، می‌تواند بر وزن ژئوپلیتیکی ج.ا.ایران نقش منفی داشته باشد. پژوهش حاضر با ماهیت تحلیلی و کیفی بوده که با استفاده از روش تحلیل محتوا به تجزیه‌وتحلیل داده‌های گردآوری شده پرداخته است روش جمع‌آوری داده‌ها کتابخانه‌ای و میدانی که از طریق مصاحبه با افراد متخصص مشتمل بر ۱۱ نفر در این حوزه صورت گرفته است.

کلیدواژه: قفقاز جنوبی، دالان، زنگزور، وزن ژئوپلیتیکی، ایران

---

۱. استادیار جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه فرماندهی و ستاد آجا، تهران، ایران (نویسنده مسئول) K.moniri@casu.ac.ir
۲. استادیار جغرافیای سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران m.gaderihajat@modares.ac.ir
۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ژئوپلیتیک، دانشگاه فرماندهی و ستاد آجا، تهران، ایران gmail.com@amirpooriraj۷

۱- مقدمه

جمهوری اسلامی ایران برای رسیدن به وزن ژئوپلیتیکی بالاتر در منطقه‌همواره نسبت به تحولات کشورهای استقلال‌یافته، به‌ویژه کشورهای منطقه قفقاز جنوبی درنتیجه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حساس بوده است، در سال‌های بعد از استقلال (۱۹۹۱)، قفقازجنوبی شاهد مناقشه جمهوری آذربایجان و ارمنستان بر سر مالکیت قره‌باغ بوده است این مناقشه نه‌تنها قفقاز جنوبی را با بحران مواجه ساخته، بلکه در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تأثیرگذار بوده و زمینه ورود برخی قدرت‌های فرا منطقه‌ای را نیز فراهم کرده است که می‌توان به حضور اسرائیل در کشور جمهوری آذربایجان و حضور فراگیر آمریکا و ناتو اشاره کرد. منطقه قفقازجنوبی یکی از مناطق مهم به لحاظ ژئوپلیتیکی[1] و راهبردی برای ج.ا. ایران است که حضور مؤثر در تحولات آن در ابعاد مختلف، تأمین‌کننده‌ی بخشی از منابع و امنیت ملی کشور خواهد بود.

یکی از مناطقی که ازلحاظ ژئوپلیتیکی دارای اهمیت است و بعد از جنگ ۴۴ روزه در سال ۲۰۲۰ مطرح شد و منافع ج.ا. ایران را در سالیان دراز تحت تأثیر قرار می‌دهد مطرح شدن دالان زنگزور است دالان زنگزور یک مفهوم حمل‌ونقل در منطقه قفقاز جنوبی است که برابر بند۹ توافق سه‌جانبه در مسکو مطرح شد و به آذربایجان اجازه می‌دهد به جمهوری خودمختار نخجوان دسترسی و ملت‌های ترک را یکپارچه کند و به‌عنوان قطعه‌ای کلیدی و راهبردی محسوب می‌شود نقش اصلی دالان زنگزور در سطح محلی به‌عنوان متصل دهنده جمهوری خودمختار نخجوان با خاک اصلی جمهوری آذربایجان است، در رقابت‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌ها بر سر منافع زنگزور به‌عنوان قطعه‌ای کلیدی و یکی از واقعیت‌های غیرقابل‌انکار دنیای مدرن است که تحقق آن از ضرورت‌های ژئوپلیتیکی جهان امروز به شمار می‌آید. شرایط ژئوپلیتیکی در حال تغییر جهان امروز، علی‌الخصوص پس از جنگ تحمیلی و تهاجمی روسیه به اوکراین، تشدید چالش‌های سیاسی و امنیتی بین چین و آمریکا، بحران انرژی در اروپا و ضرورت‌های ژئواکونومیکی جهانی، این قطعه کلیدی را از ضرورت و اهمیت برخوردار کرده است. درواقع دالان زنگزور محلی برای قدرت‌نمایی ایران، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، ترکیه و کشورهای فرا منطقه‌ای ازجمله روسیه، اسرائیل و ناتو تبدیل‌شده است که حضور این قدرت‌های فرا منطقه‌ای می‌تواند برای ج.ا. ایران تبعات سیاسی- امنیتی به‌جای بگذارد، به‌عنوان‌مثال اسرائیل در قالب فعالیت‌های عمرانی و کشاورزی در طرحی بانام موشاو در جمهوری آذربایجان اقدام به فعالیت‌های اطلاعاتی در کنار مرز ایران می‌کند (Refat Nejad et al, 2015: 143). در درگیری‌های اخیری که در این منطقه صورت گرفته و به‌احتمال‌زیاد در آینده‌هم شاهد اتفاق آن خواهیم بود درصورتی‌که دالان موردنظر بتواند با اشغال خاک ارمنستان در استان سیونیک سرزمین جمهوری آذربایجان به نخجوان را متصل کند، ج.ا. ایران را با چالش ژئوپلیتیکی در ابعاد سیاسی، ازجمله تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی ج.ا.ایران در منطقه قفقاز، نفوذ ژئوپلیتیکی ترکیه در قفقاز و کارکردهمسوی دالان زنگزور باسیاست‌های ناتو مواجه می‌سازد.

با عنایت به‌هم‌مرز بودن ج.ا. ایران با کشور ارمنستان، پژوهش حاضر درصدد است با ماهیت تحلیلی، تأثیرات سیاسی دالان زنگزور بر وزن ژئوپلیتیکی ج.ا. ایران مورد ارزیابی قرار می‌دهد و به دنبال پاسخگویی به سؤال اصلی

---

1. geopolitical

تحقیق مبنی بر اینکه آثار سیاسی دالان زنگزور کدام‌اند و چگونه بر وزن ژئوپلیتیکی ج.ا. ایران تأثیر می‌گذارد؟ می‌باشد و مقاله حاضر به‌دلیل اینکه از بعد اکتشافی است برهمین اساس در روند پژوهش از آوردن فرضیه اجتناب می‌گردد تا فرایند پژوهش فارغ ازهرگونه جهت‌گیری به اهداف اصلی خود احصاء گردد.

۲- چارچوب نظری پژوهش

۲-۱- قلمروهای حائل:

اصطلاح قلمروهای حائل برای اولین بار در سال۱۸۷۵برای یک نهاد سیاسی به کار رفت و اولین بار در سال ۱۸۸۳ مورداستفاده قرار گرفت (Hafeznia, Ahmadi, hourcad,2013: 4). قلمروهای حائل به ژئوپلیتیک امپریالیستی برمی‌گردد و به عبارت دقیق‌تر مناطقی‌هستند که بین دو ایالت رقیب یا دو قدرت قرار دارند به‌عنوان‌مثال اوکراین نقش قلمرو حائلی بین روسیه و ناتو را در سیاست جهانی بازی می‌کند (Atzili, kim, 2023: 7). اصطلاح سیاسی حائلی بودن قفقاز جنوبی به این معناست که این منطقه به‌عنوان یک مانع سیاسی و طبیعی بین روسیه، ایران و ترکیه عمل می‌کند و از توسعه نفوذ و تأثیر آن‌ها بر یکدیگر جلوگیری می‌کند عواملی‌همچون تنوع زبانی، قومی و مذهبی و وجود اختلاف‌ها و تنش‌های داخلی و خارجی، وجود منابع طبیعی مهم مانند آب، نفت و گاز، وجود سازمان‌ها و ائتلاف‌ها، وجود پروژه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مانند خط لوله‌ها مثل تاناپ، راه‌آهن مثل راه‌آهن ایغدیر- نخجوان وهمکاری‌های اقتصادی ازجمله مسائل حائلی بودن این منطقه محسوب می‌شود. درهمین راستا قفقاز ازاین‌جهت برای ایران حائز اهمیت است که به‌عنوان منطقه حائلی در برابر روسیه عمل می‌کند کنت والتز از میان کشورهای قفقاز جنوبی، ارمنستان را به‌عنوان منطقه حائل برای قدرت‌های مسلط در نظام بین‌الملل نام می‌برد در سالیان اخیر ارمنستان در نقش متوازن کننده عمل کرده و ایران از این کشور در جایگاه منطقه حائل در مقابل به قدرت رسیدن آذربایجان در آینده استفاده می‌کند (Jaafari Veldani et al, 2015: 141-142) بنابراین احداث دالان زنگزور در سیونیک ارمنستان موجب زایل‌شدن حائلی این منطقه برای ایران و باعث قدرت گیری رقیبان ژئوپلیتیکی ایران در این منطقه شده و نتیجتاً موجب کاهش وزن ژئوپلیتیکی ایران می‌شود.

۲-۲- نظریه باری بوزان (منطقه‌گرایی):

منطقه‌گرایی پس از پایان جنگ جهانی دوم و در دوران جنگ سرد به‌منظور افزایش ثبات منطقه‌ای و افزایش نفوذ سیاسی پدید آمد (Nermatov, 2022: 68) و معادل کلمه لاتین رژیونالیسم است که از لغت region به معنای منطقه و پسوند ism که به معنای گرایش و اعتقاد ترکیب‌شده و نوعی گرایش سیاسی-اقتصادی و بیانگر انتقال قدرت از بازیگران بزرگ به متوسط و حتی کوچک است، منطقه‌گرایی معمولاً به سه صورت تجلی می‌یابد؛ اول: سامانه‌های اتحاد نظامی مانند ناتو، دوم: اتحادیه‌های اقتصادی مانند اتحادیه اروپا، سوم: گروه‌بندی‌های سیاسی از قبیل اتحادیه عرب (Kollivand et al, 2023: 6) باری بوزان در مکتب کپنهاگ معتقد است، منطقه‌گرایی در قیاس با دوران جنگ سرد تقویت‌شده است ازنظر اندیشمندان مکتب کپنهاگ «امنیت منطقه‌ای» یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن، نخست: دغدغه امنیتی مشابهی دارند، دوم: ازنظر تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً

مشترکی‌اند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن برحسب نگرانی‌ها، درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به‌منظور تأمین امنیت و حفظ خود تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند (Abdullah Khani, 2020: 119). منطقه قفقاز جنوبی به‌دلیل اتخاذ سیاست‌های رقابت‌جویانه و جاه‌طلبی‌های دولت‌های منطقه، موجودیت بازیگران غیردولتی و چالش‌های بیرونی و درونی تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی یا مجموعه راهبردی یکپارچه است این منطقه به‌عنوان یک نظام منطقه‌ای و به عبارتی بهتر یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای شناخته می‌شود و دارای الگوهای نظام منطقه‌ای ازجمله، الگوی‌همکاری‌های منطقه‌ای فراگیرتر که در آن سه کشور حوزه قفقاز درهمکاری امنیتی با کشورهای‌همسایه قرار می‌گیرند مانند ایده ۳+۳ یعنی‌همکاری سه کشور قفقاز با کشورهای‌همسایه خود ازجمله ایران، روسیه و ترکیه وهمچنین الگوی ۲+۳ ارمنستان برای‌همکاری روسیه و ایران با سه کشور قفقاز. در کل روند تحولات امنیتی در منطقه قفقاز جنوبی طی دو دهه اخیر حاکی از وجود وابستگی متقابل امنیتی منفی در قفقاز جنوبی است، ازاین‌رو شاهدهستیم که به‌موازات افزایش توانایی نظامی آذربایجان احساس نگرانی و ناامنی در ارمنستان تشدید می‌شود. درنتیجه برآیند این تحولات حاکی از آن است که علی‌رغم وجود وابستگی متقابل امنیتی میان واحدهای منطقه قفقاز جنوبی، غلبه بُعد منفی این وابستگی در این منطقه موجب شده است تا این منطقه نتواند روندهای امنیتی‌همکاری را در قالب یک نظام امنیت منطقه‌ای در طی دو دهه اخیر تجربه نماید (Dad Andish and Koleji, 2018: 93-99). برهمین اساس دالان زنگزور به‌دلیل اینکه منجر به ائتلاف نظامی ترکیه و آذربایجان، اتحادهای یکپارچه اقتصادی بدون حضور ایران و تقویت سازمان کشورهای ترک‌زبان می‌شود می‌توان در زیرمجموعه نظریه منطقه‌گرایی موردبررسی قرارداد.

۲-۳-مکتب‌امنیتی‌کپنهاگ:

مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی، یک مکتب فکری است که باری بوزان در کتاب «مردم، دولت‌ها،هراس: مسئله امنیت ملی در روابط بین‌الملل» که اولین بار در سال۱۹۸۳انتشار یافت ریشه دارد به‌طور کلی مکتب کپنهاگ تأکید خاصی بر جنبه اجتماعی امنیت دارد (Buzan, 2001: 259). بوزان اظهار دارد، برخلاف اعتقاد رئالیست‌ها به کسب امنیت از طریق کسب قدرت و یا اعتقاد آرمان‌گرایان به تأمین امنیت از طریق صلح، اکنون نیازمند ارائه یک دیدگاه جدید که‌هر دو مفهوم قدرت و صلح را در خود جای دهد وی ابعاد امنیت را در پنج بعد نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی گسترش می‌دهد. دلایل بوزان برای گسترش مفهوم امنیت در ابعاد پنج‌گانه عبارت است از: افزایش سطح روابط میان کنشگران نظام بین‌الملل باعث تغییر و دگرگونی چهره تهدیدات گردیده و انواع دیگری از تهدیدات به‌جز تهدیدات نظامی ظهور یافته‌اند، دوم مفهوم امنیت باعث جلوگیری از اختلافات میان رئالیست‌ها و آرمان‌گراها می‌شود زیرا از یک‌سو باعث مهیا شدن فضای صلح برای بازیگران طالب صلح می‌شود اما درعین‌حال به آن‌هایی که به دنبال سلطه بر دیگران می‌باشند فرصت چندانی نخواهد داد، سومین دلیل به ویژگی چندبعدی بودن امنیت ازلحاظ فکری برمی‌گردد در این ویژگی مفهوم امنیت به‌عنوان پیونددهنده تئوری و تحلیل اقدام می‌کند که درنتیجه این فرایند تئوری‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای را با سایر حوزه‌های سیاست بین‌الملل را پیوند می‌دهد (Buzan, 2011: 259).مکتب کپنهاگ را می‌توان واکنشی نسبت به دیدگاه

شکل ۱: نمودار ساختاری پژوهش (نگارندگان)

رئالیست‌ها و لیبرالیست‌ها در بحث امنیت دانست، رئالیست‌ها در مکتب کپنهاگ، در بحث امنیت محوریت را قدرت نظامی قرار می‌دهند درحالی‌که لیبرال‌ها تأمین امنیت را در دستیابی به صلح قلمداد می‌کنند (Alder, 2008: 13).

۳- روش‌شناسی

این مقاله از نوع کاربردی با رویکرد تحلیلی و کیفی بوده که از طریق مصاحبه به‌صورت‌هدفمند گلوله برفی که در فرایند تحقیق محورهای اساسی این مقاله که با استفاده از روش تحلیل محتوا به تجزیه‌وتحلیل پرداخته و با استفاده از نرم افزار MAXQDA مدلی ارائه شده است جامعه آماری تحقیق شامل افرادی است که مشتمل بر کارشناسان خبره و صاحب‌نظر است که از مسائل جنگ قره‌باغ و دالان زنگزور به‌اندازه کافی مطلع بوده و نسبت به وضعیت و فعالیت‌ها آگاهی لازم را دارند و حجم نمونه مصاحبه ۱۱ نفر از فرماندهان و استادان دانشگاه‌های نظامی و غیرنظامی و متخصصین و کارشناسان خبره در حوزه ژئوپلیتیک است.

۴- پیشینه تحقیق

مصطفوی وهمکاران در مقاله‌ای تحت عنوان دالان زنگزور و امنیت ملی ایران (۱۴۰۰)، بیان می‌کند که که ایجاد کریدور یا دالان زنگزور بین خاک آذربایجان و نخجوان قطعاً موجب به‌هم خوردن ژئوپلیتیک منطقه قفقاز جنوبی خواهد شد در این منطقه ترکیه ایفای نقش خود را در برهم زدن نظم منطقه قفقاز جنوبی تنها

از طریق نفوذ بر جمهوری آذربایجان میسر می‌بیند.

موحدیان در مقاله‌ای تحت عنوان اهداف جمهوری آذربایجان از احداث دالان زنگزور (۱۴۰۱)، بیان می‌کند که که احداث دالان زنگزور در امتداد مرز ایران و ارمنستان یا در محلی بالاتر از مناطق مرزی پیوستگی سرزمینی ایران با ارمنستان را قطع می‌کندهمچنین احداث این دالان باعث می‌شود که مسیرهای ترانزیتی ما را در شمال و شمال غربی به سمت اروپا برای صادرات و واردات، در اختیار جمهوری آذربایجان و ترکیه قرار می‌گیرد و این دو کشور باهمکاری‌هم ائتلاف کشورهای ترک را تشکیل می‌دهند و این برای امنیت ملی و اقتصاد کشور خطرناک است از سوی دیگر ترکیه عضو ناتو است و از طریق نخجوان به بخشی از خاک جمهوری آذربایجان دسترسی دارد که با احداث این دالان ترکیه و ناتو تا دریای خزر دسترسی‌شان تسهیل خواهد شد طبیعتاًهمسایه شدن با ناتو یک تهدید جدی علیه منافع ج.ا.ایران است.

صادقیان در مقاله‌ای تحت عنوان دالان زنگزور مبارزه مستقیم؛ تعاملات چندجانبه (۱۴۰۲) بیان می‌کند که احداث دالان زنگزور منافع ایران و حذف ایران از تمامی معادلات انرژی و ترانزیتی منطقه قفقاز جنوبی تحت تأثیر قرار می‌دهد و به‌منظور جلوگیری از شکل‌گیری دالان زنگزور با در نظر گرفتن‌همه تحولات و معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی بهتر است؛ ارتباطات و عضویت در معادلات دوجانبه تقویت گردد، تحقق مدل‌همکاری ۳+۳ یکی از راهکارهایی است که می‌تواند در این راستا مؤثر باشدهمچنین گفتگوی دوجانبه یا چندجانبه در خصوص چگونگی احداث دالان به‌نحوی‌که مرز ایران و ارمنستان قطع نشود، می‌بایست در اولویت مذاکرات مسئولین سیاست خارجی ایران با جمهوری آذربایجان و دیگر کشورهای منطقه باشد.

کتنچی[1] در مقاله‌ای تحت عنوان اهمیت پیاده‌سازی دالان زنگزور برای منطقه (۲۰۲۲)، بیان می‌کند که دالان زنگزور در منطقه‌ای قرار دارد که برای چندین کشور ازجمله ایران، ارمنستان، جمهوری آذربایجان، روسیه و ترکیه مورد توجه قرار دارد در صورت اجرای مؤثر مسیری که از طریق خزر و ترکیه بین آسیای مرکزی و اروپا در جریان است دسترسی با سهولت انجام می‌شود بنابراین افزایش حجم تجارت ترکیه نه‌تنها با جمهوری آذربایجان بلکه با کل منطقه خاورمیانه خواهد بود با احداث دالان زنگزور روابط لجستیکی و سیاسی دولت ترکیه تقویت خواهد شد. گاولیچک[2] و اسکندروف[3] در مقاله‌ای تحت عنوان کریدور زنگزور به‌عنوان بخشی از مسیر حمل‌ونقل جهانی (۲۰۲۳) افتتاح دالان زنگزور یک شریان جدید از شبکه حمل‌ونقل بین اروپا و آسیا ایجاد خواهد شد که‌همه‌ی کشورهای منطقه می‌توانند از فرصت‌های ناشی از افتتاح این دالان برای گسترش‌همکاری‌های منطقه‌ای و افزایش اعتماد متقابل بهره‌مند شوند که درنهایت تأثیر مثبتی بر روابط اقتصادی و تجاری بین غرب و شرق وهمچنین در میان کشورهای منطقه خواهد داشت در این میان ارمنستان اگر تمایل به‌همکاری منطقه‌ای داشته باشد ممکن است شاخص‌های مثبتی را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی دالان زنگزور تجربه کند به‌عنوان‌مثال می‌تواند از این فرصت برای بیرون آمدن از انزوای اقتصادی و توسعه اقتصادی بهره ببردهمچنین دالان زنگزور یک پروژه بزرگ است که پتانسیل واقعی برای ایجاد صلح طولانی‌هست.

---

1. ketenci
2. Gawliczek
3. Iskandarov

۵- واکاوی پیامدهای سیاسی دالان زنگزور

منطقه‌ی قره‌باغ در دهه‌های گذشته به‌خصوص بعد از استقلال کشورهای قفقاز جنوبی درنتیجه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی،همواره مورد مناقشه و محل درگیری بین ارمنستان و جمهوری آذربایجان بوده است که در سال۲۰۲۰ با درگیری مستقیم۴۴ روزه وهمچنین امضای تفاهم‌نامه‌ها پس از جنگ، منجر به الحاق درآمدن منطقه قره‌باغ به خاک اصلی جمهوری آذربایجان شد (Akhbari, 2019: 1). پس از جنگ دوم قره‌باغ، ایران تحولات رخداده در قفقاز جنوبی را علاوه بر یک تهدید ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی علیه منافع خود در میان‌مدت و بلندمدت، تهدیدی نسبت به امنیت ملی نیز تفسیر می‌کند به‌همین دلیل ایران نسبت به تحولات قفقاز جنوبی واکنش‌های سیاسی و نظامی متفاوتی نشان داده است. با شروع درگیری بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان، دولت ایران در راهبرد سیاسی خود واکنش مثبت نسبت به الحاق منطقه قره‌باغ به آذربایجان داشته است اما نسبت به ایجاد دالان زنگزور در استان سیونیک ارمنستان به‌منظور ایجاد ارتباط زمینی بین آذربایجان و نخجوان مخالفت خود را اعلام کرده است درواقع افتتاح این دالان باعث از دست رفتن مزیت ارتباطی ایران و در سطح منطقه‌ای باعث کاهش اهمیت ژئوپلیتیکی ایران و متقابلاً باعث افزایش وزن ژئوپلیتیکی ترکیه به‌عنوان رقیب منطقه‌ای ایران می‌شود که به‌مثابه این قدرت گیری منجر به ارتباط کشورهای ترک آسیای میانه و قفقاز خواهد شد (Koch, 2023: 4-6).

پس از پایان جنگ ۴۴ روزه در۱۰نوامبر۲۰۲۰، بیانیه سه‌جانبه بین رؤسای جمهور روسیه، آذربایجان و نخست‌وزیر ارمنستان امضا شد برهمین اساس در ماده۹ این بیانیه آمده است که جمهوری ارمنستان باید ایمنی خطوط حمل‌ونقل بین مناطق غربی آذربایجان با منطقه شرقی یعنی نخجوان را تضمین کند و تمام ارتباطات حمل‌ونقلی منطقه را بازسازی کند و این حمل‌ونقل توسط سرویس امنیت فدرال روسیه کنترل خواهد شد (baghirov, 2021: 1-2) و در آوریل۲۰۲۱، الهام علی‌اف رئیس‌جمهور آذربایجان‌هشدار داد که باکو در صورت لزوم کریدور زنگزور را به ارمنستان تحمیل خواهد کرد و این منطقه را به‌عنوان منطقه تاریخی آذربایجان ادعا کرد (De waal, 2021: 8).

با توجه به این ادعا باید این نکته را در نظر داشت که جمهوری آذربایجان از اوایل دهه۱۹۹۰ به‌دلیل محاصره جمهوری خودمختار نخجوان توسط خاک سرزمینی ارمنستان از خاک ایران برای دسترسی به منطقه برونگاه خود استفاده می‌کرد و در این زمینه ایران به‌عنوان یک واسطه عمل می‌کرد پس با افتتاح دالان زنگزور به محاصره منطقه خودمختار نخجوان پایان خواهد داد و وابستگی آذربایجان به ایران کاهش می‌یابد، در مقابل برای ارمنستان ایده دالان زنگزور بی‌معنی است، زیرابه معنای از دست دادن کنترل سیاسی خود بر این منطقه است که با ادعای تاریخی رئیس‌جمهور آذربایجان نسبت به این مسئله احساس خطر کردند که در۲ اکتبر۲۰۲۱ آقای آرمن گریگوریان دبیر شورای امنیت ارمنستان در رابطه با این موضوع واکنش نشان دادند و گفتند اول قبل ازهر چیزی منطق دالان را باید درک کرد، ما (ارمنستان) اعلام کرده‌ایم که‌هیچ دالان مستقلی نمی‌تواند در خاک ارمنستان شکل بگیرد،همین‌طور بیان کردند ممکن است جاده یا راهرویی باز شود برای ارتباط جمهوری آذربایجان با ترکیه ولی این جاده تحت کنترل کشور ارمنستان خواهد بود (De waal, 2021: 9). پیروزی جمهوری آذربایجان در جنگ دوم قره‌باغ از چند جهت حائز اهمیت بوده است

نخست: باعث تغییر معادلات قدرت در منطقه گردید، دوم: مطرح‌شدن دالان زنگزور در منطقه سیونیک منجر به موردتوجه قرار گرفتن این منطقه توسط قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای شد. تقویت روابط سیاسی دولت‌های ترک در فرایند احداث دالان زنگزور دور از ذهن نیست و این امکان را فراهم می‌آورد که کشورهای ترک، به‌عنوان ستاره‌های روبه رشد در جهان کنونی در نقش بازیگری، تأثیرگذار و معادلات منطقه‌ای را در جهت منافع خود تغییر دهند درواقع‌هر نوع تغییرات مرزی، درنتیجه احداث این دالان متضاد با منافع ایران است (ketenci, 2022: 10-11)، با در نظر گرفتن معادلات منطقه‌ای درصورتی‌که کشورهای ترک‌زبان موفق به عملی کردن سند چشم‌انداز۲۰۴۰ این سازمان، ازجمله مسئله مربوط به احداث دالان زنگزور شوند این تفکر و ایده را می‌توان مطرح کرد که قرن۲۱ به قرن ترک تبدیل خواهد شد (Tomar, 2023: 6) دراین‌بین نباید نقش سیاست‌های روسیه مورد غفلت واقع شود روسیه اعلام کرده است که مرزهای امنیتی این کشورهمان مرزهای سابق اتحاد شوروی است به‌صورت واضح‌تر روسیه امروز می‌خواهد باکارت برنده ایران و قربانی کردن این کشور، وارد بازی با غرب در ساختار جدید جهانی شود درهمین راستا نیازمند نفوذ بیشتر در ایران است که برای این کار می‌کوشد مرزهای سیاسی ما را باهمسایه‌های شمالی در قالب طرح‌های مختلف ازجمله دالان زنگزور که در ابتدا شاهد قرارداد با کشور ترکیه در جهت انتقال انرژی از این مسیر و استقرار نیروهای FSB[1] در جوار مرزها را در راهبرد خود دارد، لرزان کند.

۵-۱-تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی ج.ا. ایران در منطقه قفقاز:

تغییرات ژئوپلیتیکی عمیق، موقعیت جغرافیایی و اهمیت راهبردی، منطقه قفقاز جنوبی را به یکی از مهم‌ترین مناطق در جهان تبدیل کرده است و تأثیر قابل‌توجهی بر روابط ایران و سه جمهوری ارمنستان، آذربایجان و گرجستان داشته است وهمچنین حضور فعال بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بر این رابطه تأثیر مستقیم گذاشته است. بعد از جنگ ۲۰۲۰ قره‌باغ و پیروزی جمهوری آذربایجان بر ارمنستان توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای به این منطقه بسیار شده است درهمین راستا تحولات در مرزهای شمال غربی ایران می‌تواند تأثیر عمده‌ای بر وزن سیاسی ج.ا. ایران بگذارد در صورت ایجاد پروژه موسوم به دالان زنگزور و احداث آن در استان سیونیک و مسلط شدن آذربایجان به این منطقه که درنتیجه این مرز۴۴ کیلومتری ایران با ارمنستان با چالش روبه‌رو می‌کند وضع ژئوپلیتیکی ایران در منطقه قفقاز را دچار مشکل می‌کند. با توجه به گرایش‌ها نژادپرستانه ترکیه و چشم طمعی که به شرق و غرب دریای خزر دارد و نیز با توجه به نفوذ اسرائیل طی سه دهه گذشته در جمهوری آذربایجان که علاوه بر ابعاد سیاسی ابعاد نظامی‌هم قابل نمایان است و اسرائیل را به یکی از طرف‌های اصلی فروش سلاح به این کشور تبدیل کرده و با توجه به تلاش‌های سایر قدرت‌ها به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم در مرزهای ایران چشم‌بستن بر تحولات ژئوپلیتیکی مرزهای شمال غرب خسارت و خطراتی را برای کشور ما در پی می‌آورد. حکومت ایران بر اساس سیاست رسمی خود واکنش مثبتی به بازگشت حاکمیت قره‌باغ به آذربایجان داشته اما با ایجاد دالان زنگزور به‌منظور ایجاد ارتباط زمینی میان خاک اصلی جمهوری آذربایجان و جمهوری خودمختار نخجوان به‌شدت مخالفت می‌کند (Koch, 2023: 3)، از

---

۱. سرویس امنیت فدرال روسیه

دلایل مخالفت ایران با احداث دالان زنگزور که می‌تواند موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور را تحت‌الشعاع قرار دهد عبارت‌اند از؛ اولاً احداث دالان زنگزور باعث از دست رفتن مزیت ارتباطی ایران در سطح منطقه می‌شود، ثانیاً موجب اتصال خاک آذربایجان به نخجوان و در پی آن به ترکیه که زمینه‌های کاهش وابستگی این کشور را فراهم می‌کند و ممکن است بر کاهش موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در سطح منطقه تأثیر بگذارد ثالثاً افتتاح چنین دالانی از سویی مزیت‌های ارتباطی زیادی برای ترکیه و کشورهای ترک آسیای میانه و قفقاز خواهد داشت و این مسئله نیز در نوبه خود می‌تواند اهمیت ارتباطی و ژئوپلیتیکی ایران را در برابر کشورهای ترک را تحت تأثیر قرار دهد (Kazemi, 2022:7) وهمچنین دالان زنگزور به‌عنوان کریدور شرقی-غربی که پیش‌بینی می‌شود چین را به اروپا متصل سازد که ممکن است مزیت‌های راهبردی ایران را نه‌تنها در منطقه بلکه در سطح جهانی با چالش مواجه کند (Iran Research Chamber, 2023: 11).

بدون شک احداث دالان زنگزور سطح‌همکاری در ابعاد مختلف میان کشورهای ترک در آسیای میانه، قفقاز و آناتولی را افزایش خواهد داد و با توجه به اینکه بخش مهمی از جمعیت ایران را شهروندان ترک تشکیل می‌دهند که یکی از نگرانی‌های اصلی سیاست‌مداران تهران افزایش میل و رغبت شهروندان ترک خود در آینده برای استفاده از مزیت‌های همگرایی بیشتر میان کشورهای ترک است به‌همین دلیل ایران دارای نگرانی عمیقی نسبت به تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی خود در طولانی‌مدت است مقامات ایران ایجاد دالان زنگزور را تنها محدود به اقتصاد و تجارت تعبیر نمی‌کنند و نگرانی‌هایی را ناشی از ضمیر ناخودآگاه خود در این زمینه را در برخی مواقع با اظهارات و اقدامات مختلف نشان می‌دهند (Koch, 2023: 5)

۵-۲- گسترش حوزه نفوذ ژئوپلیتیکی ترکیه در قفقاز جنوبی:

منطقه قفقاز جنوبی بااهمیت ژئوپلیتیکی و راهبردی بالایی که دارد به آسیای مرکزی اجازه می‌دهد تا به دریای سیاه و ازآنجا به آناتولی و اروپا باز شود ویژگی‌های ژئوپلیتیکی که قفقاز جنوبی را برای قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای نظیر ترکیه بااهمیت کرده است، می‌توان به تنوع قومی و زبانی، عدم دسترسی به آب‌های آزاد و محصور بودن آن در خشکی، موقعیت مواصلاتی و ارتباطی این منطقه با دنیای پیرامونی خود و خط لوله انتقال منابع انرژی اشاره کرد (Sharifzadeh, 2022: 1) در مورد نقش‌آفرینی ترکیه در منطقه قفقاز جنوبی باید این نکته را مدنظر قرار داشت که ترکیه ایفای نقش خود را در برهم‌زدن نظم منطقه‌ی قفقاز جنوبی، تنها از طریق نفوذ بر جمهوری آذربایجان میسر می‌بیند و رهبران آنکارا نشین با توجه به‌همین فرصت، از سال‌های گذشته تمام توان خود را در این مسیر متمرکز نمودند که البته در سه سال گذشته به‌طور محسوس در راستای منافع خویش، حمایت‌های خود را نسبت به جمهوری آذربایجان نمایان نمودند که نمونه بارز این مواضع ترکیه را می‌توان از ابتدای جنگ ناگورنو قره‌باغ میان جمهوری آذربایجان و جمهوری ارمنستان مشاهده کرد.

ترکیه به‌طورجدی و با تمام توان خود در جنگ قره‌باغ، آذربایجان را زیر حمایت خود قرارداد و از طرفی با تحرکات مختلف امنیتی در تقابل با منافع ج.ا. ایران پرداخت‌همچنین ترکیه در جنگ قره‌باغ در صدر ملاحظات امنیتی اقداماتی انجام داد که به‌نوعی خط قرمز و در تضاد با منافع ایران بود به‌عنوان‌مثال ورود شبه‌نظامیان سوری مخالف رژیم بشار اسد در حمایت از جمهوری آذربایجان در جنگ ناگورنو که اساساً تسهیل، حمایت وهدایت این گروه‌های شبه‌نظامی از جانب ترکیه در منطقه قفقاز جنوبی صورت می‌گرفت

شکل ۲: نقشه موقعیت گذرگاهی منطقه قفقاز جنوبی (نگارنده)

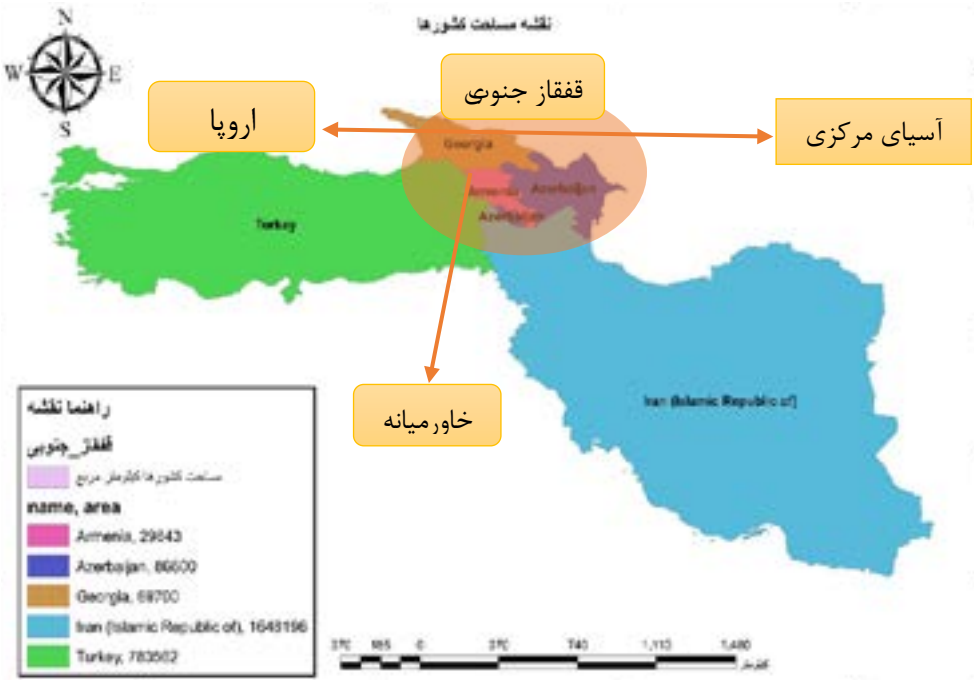

(Mustafa and colleagues, 2021: 11-13). در بررسی سیاست‌های ترکیه و حمایت او از جمهوری آذربایجان بیان کردن این نکته حائز اهمیت است که ترکیه به دنبال نظمی نو در قفقاز جنوبی است که در پی آن به دنبال افزایش وزن و قدرت خود در عرصه‌ی منطقه‌ای است که ملزومات رسیدن به این راهبرد شاخص‌هایی‌همچون حفظ تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان درهمه مناطق قره‌باغ دوم اینکه ترکیه‌هم مثل روسیه تمایلی به حضور و نفوذ کشورهای غربی در قفقاز جنوبی ندارد درواقع ترکیه به دنبال گسترش یک دید منطقه‌ای مبتنی بر پیشبرد اهداف خود در این منطقه است سوم خطوط مواصلاتی و اتصالات جغرافیایی است که قرار است ترکیه از طریق نخجوان به جمهوری آذربایجان و ازآنجا به سمت آسیای مرکزی برود این راهبرد به دو دلیل برای ترکیه اهمیت دارد؛ اول اینکه اتصال‌دهنده‌ی کشورهای ترک‌زبان خواهد بود دوم اینکه ترکیه در چشم‌انداز سیاست خارجی خود در میان‌مدت و بلندمدت به دنبال پیشبرد طرح‌های کلان اقتصادی در قفقاز و چین است (Kakai, 2023: 4-6).

گذرگاه زمینی اتصال آذربایجان با نخجوان بانام گذرگاه مغری که ترکیه نیز در جهت ساخت آن اعلام آمادگی کرده و آن را فرصت تاریخی عنوان کرده است درواقع پس از احداث این گذرگاه ژئوپلیتیکی زمینی، ترکیه خود را در مرحله تازه‌ای در سطوح چندگانه اقتصادی، انرژی، سیاسی و ژئواقتصادی میان خود و جمهوری‌های آسیای مرکزی تعریف می‌کند به‌موجب‌همین راهبرد پس از احداث دالان زنگزور تلاش خواهد کرد افق‌های جدیدی را برای خود باهدف نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی به کمک متغیرهای ارتباطی در رویکردهای سیاسی، انرژی و اقتصادی تبیین کند تحولات اخیر قفقاز علاوه بر اینکه موجب تقویت منزلت ترکیه در میان مردم آذربایجان شده است بلکه در شرایط فعلی آنکارا را دررسیدن به رویای خود در جهت نفوذ در قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی با اهداف ژئوپلیتیکی و اقتصادی فراهم ساخته و بر وزن ژئوپلیتیکی ترکیه در رقابت با سایر بازیگران افزوده است (Mothari, 2023: 10-11).

۵-۳-کارکردهمسوی دالان زنگزور باسیاست‌های ناتو:

قفقاز جنوبی به دلایل منحصربه‌فرد ازجمله قرار داشتن در محدوده راهبردی، نقطه اتصال شمال-جنوب و شرق-غرب، خطوط ارتباطی راهبردی و برخورداری از منابع سرشار انرژی وهمچنین‌هم‌جواری با روسیه و ایران درواقع به‌عنوان‌هارتلند جدید دنیا تبدیل‌شده وهمچنین شرایط ژئوپلیتیکی در حال تغییر جهان امروز علی‌الخصوص پس از جنگ تحمیلی و تهاجمی روسیه علیه اوکراین و در پی آن بحران به وجود آمده انرژی در اروپا این منطقه را در کانون موردتوجه بازیگران بین‌المللی ازجمله اتحادیه اروپا، ناتو و منطقه‌ای قرارداد است. پروژه جنگ دوم قره‌باغ در اصل برای آزادسازی قره‌باغ نبود بلکه به‌عنوان یک پوشش برای اجرای این دالان ناتو که تاکنون شکست‌خورده است درواقع این کلمه ادعای ارضی علیه استان سیونیک ارمنستان دارد که به معنی نقض یکپارچگی ارضی آن کشور و نقض ماده۴ منشور سازمان ملل متحد است از دیدگاه غرب ایران، چین و روسیه سه دشمن اصلی ناتوهستند و اتحاد آن‌ها منجر به شکل‌گیری یک نظم جدید منطقه‌ای می‌شود با توجه به اینکه منطقه آسیای مرکزی و قفقاز تنها مناطقی‌هستند که با این سه کشور مشترک است بنابراین به‌عنوان مناسب‌ترین تمرکز جغرافیایی برای تبیین سیاست‌های خود می‌دانند پس با عنایت به این نکته دالان زنگزور به‌طور مستقیم ناتو را به مرزهای شمالی ایران می‌رساند وهمچنین در تعیین اهداف ناتو، دالان زنگزور به‌عنوان واقعیت پیش‌بینی‌شده برای تقویت سازمان کشورهای به‌اصطلاح ترکی زبان است (kazemi, ۲۰۲۲: ۷-۸)همچنین در جریان تحولات جنگ قره‌باغ برژینسکی خاطرنشان کرد که استقلال آذربایجان پنجه‌ای است در دست ناتو و غرب برای دسترسی به بازار جهانی منابع غنی نفت و گاز در آسیای مرکزی و دالان زنگزور که زمینه را برای تقویت‌هویت ترک در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی ایجاد خواهد کرد که در این صورت باعث حوزه نفوذ در منطقه‌هارتلند می‌شود (Abdushelishvili, ۲۰۲۲: ۴۹).

در دیدار رئیس‌جمهور ایران با مشاور امنیت ملی ارمنستان در۱۲ مهرماه۱۴۰۲تأکید کردند: «دالان زنگزور بستر حضور ناتو در منطقه است و تهدیدی ضد امنیت ملی کشورهاست که جمهوری اسلامی قاطعانه با آن مخالفت می‌کند» دالان زنگزور به این خاطر دالان ناتو نامیده می‌شود که سیاست گسترش ناتو تا دریای خزر و مرزهای جنوبی روسیه را بدون موانع جدی‌هموار می‌سازد. منافع اصلی چنین اقدامی برای آمریکاست که قدرت اصلی ناتو به شمار می‌رود که برای تبیین سیاست‌های خود به‌صورت صوری از ارمنستان حمایت کرد از طرفی به این دلیل مورد تشویق و حمایت انگلیس است که با بریتیش پترولیوم انگلیس که یک شرکت مادر در قفقاز و آذربایجان است، منافع درهم‌تنیده‌ای دارد و انتقال گاز آسیای مرکزی از روسیه و چین را به سمت اروپاهدایت می‌کند و فراتر از منافع اقتصادی، انرژی، امنیتی و سیاسی، انگلیس که معمار اصلی تغییر مرزها در منطقه است، در پشت پرده در تلاش برای اجرای دالان زنگزور است، این دالان در راستای اهداف ناتو زمینه را برای واردکردن ضربات جدی به منافع اساسی و حیاتی ایران در چهار حوزه فراهم می‌سازد؛ ۱- حوزه ترانزیتی: کریدور اتصال خلیج‌فارس به دریای سیاه از میانه قطع یا باعث

تضعیف می‌شود ۲- حوزه انرژی: دالان زنگزور بعد از احداث قرار است گاز ازبکستان، قزاقستان و ترکمنستان را از خزر به باکو برساند در حال حاضر از باکو تا ایتالیا خط لوله انتقال گاز فعال است اما باکو به‌تنهایی به‌دلیل نبود گاز کافی و حجم خط لوله کم برای ارسال گاز این منطقه ندارد در صورت تحقق دالان زنگزور و اتصال گاز سه کشور مذکور به این خط لوله، اروپا به گاز روسیه در قالب خطوط لوله راهبردی نورد استریم و ایران نیاز جدی نخواهد داشت ۳- حوزه مسائل قومی: دالان زنگزور یاهمان دالان تورانی ناتو قرار است با اتکا به زمینه‌های موجود قومی که ترکیه و باکو در سالیان گذشته ایجاد کرده‌اند یک موج گسترده قومی بر مناطق ترکمن‌نشین و آذری نشین ایران، منطقه اویغور نشین چین و مناطق تاتار و ترک‌نشین روسیه ایجاد کند ۴- حوزه گسترش ناتو: دالان زنگزور ناتو را به قفقاز و آسیای مرکزی وصل می‌کند واقعیت این است که اشتیاق ناتو برای توسعه به سمت شرق متوقف نشده است وهیچ‌گاه از منطقه بااهمیتی چون قفقاز و آسیای مرکزی چشم‌پوشی نمی‌کند برهمین اساس است که ناتو در دهه‌های اخیر باوجود حساسیت روسیه به حرکت ناتو به‌سوی شرق، به عضویت ترکیه در ناتو بسنده نکرده است و مستقیماً در قالب برنامه‌هایی مانند «برنامه مشارکت برای صلح[1]» یا «برنامه آسمان باز[2]» روابط با این کشورها را در دستور کار خود قرارداد و گام‌به‌گام تلاش کرده که این‌همکاری‌ها را توسعه دهد (kazemi, 2022: 8)

۶- تجزیه و تحلیل یافته‌ها:

تحولات اخیر منطقه قفقاز جنوبی در قالب دالان زنگزور اساساً با بازی‌گردانی قدرت‌های منطقه‌ای (ترکیه) و فرا منطقه‌ای (اسرائیل از طریق برندا شیفر[3])، در جهت دستیابی به منافع خود و غلبه بر ایران به‌عنوان رقیب منطقه‌ای و با اعمال‌نفوذ بر تصمیم گیران و رهبران جمهوری آذربایجان با استفاده از بازیگران خود شاهد اتخاذ سیاست‌های این قدرت‌ها در این منطقه‌هستیم با توجه به پژوهش‌های به‌عمل‌آمده و مصاحبه با خبرگان دانشگاهی و نظامی در این زمینه احداث دالان زنگزور با تضعیف وزن ژئوپلیتیکی ج.ا. ایران ارتباط مستقیمی دارد درهمین راستا پژوهش‌های انجام‌شده بیان‌کننده این نکته‌هست که دالان زنگزور به‌دلیل نقش ژئوپلیتیکش و کنشگری بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای موجب زایل‌شدن منافع ج.ا. ایران و منجر به کاهش وزن ژئوپلیتیکی کشور می‌شود در این پژوهش محور سیاسی با متغیرهایی که در دیاگرام زیر ذکر شده، موردبررسی قرارگرفته است. با توجه به‌همسایگی ج.ا. ایران با حوزه ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی و قرار گرفتن در مجاورت جمهوری آذربایجان و ارمنستان،هرگونه تغییر و تحولات ژئوپلیتیکی در این منطقه تأثیر مستقیم بر منافع و امنیت ملی ایران خواهد گذشت درهمین راستا طرح‌ریزی سیاست‌های جمهوری آذربایجان در

1. Partnership for peace (PFP)
2. Treaty on Open Skies
۳. برندا شیفر به نیابت از اسرائیل در آذربایجان حضور دارد وی فارغ‌التحصیل تل‌آویو بوده و در تلاش برای ایجاد شکاف‌های قومیتی و تجزیه آذری نشین ایران است

شکل ۳: دیاگرام اثرهای سیاسی دالان زنگزور (نگارندگان)

رابطه با دالان زنگزور به نفع ایران نیست با عنایت به اینکه مهم‌ترین اثر ژئوپلیتیکی احداث دالان زنگزور قطع مرز بین‌المللی ایران و ارمنستان است که موجب مسدود شدن مسیر زمینی‌هزارساله به اروپا و دریای سیاه می‌شود و ایران را دچار خفگی ژئوپلیتیکی می‌کند به‌طورکلی جمهوری آذربایجان از دالان زنگزور به‌عنوان یک راهبرد برای افزایش امنیت و اتصال خود به نخجوان و ترکیه استفاده می‌کند که این سبب تضعیف موقعیت و منزلت ژئوپلیتیکی ج.ا. ایران در منطقه قفقاز می‌شود و از طرف دیگر منزلت ژئوپلیتیکی‌همسایگان ما مثل ترکیه و آذربایجان در موقعیت برتر قرار می‌دهد لذا آن عامل اصلی که منجر به تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی ایران خواهد شد به‌همان کاهش وابستگی جمهوری آذربایجان به قلمرو جغرافیایی ایران برای ارتباط با نخجوان برمی‌گردد که این شاید اولین و مهم‌ترین بخش ژئوپلیتیکی احداث دالان زنگزور در استان سیونیک باشد[۱].

ضمن اینکه این ارتباط‌گیری به لحاظ‌هویتی طبعاً منجر به تقویت مناسبات و روابط‌هویتی بین نخجوان و جمهوری آذربایجان می‌شود، این افزایش‌هویتی و ژئوپلیتیکی آذربایجان می‌تواند در میان‌مدت اول به زیان‌هویتی بخش آذری نشین کشور تبدیل گردد که این به‌نوبه خود تبعات امنیتی- اطلاعاتی برای ایران به‌همراه دارد که ضریب امنیتی کشور را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی وزن ژئوپلیتیکی کاهش می‌دهد و از سوی دیگر نقش کریدوری ایران را در رابطه با غرب تضعیف و موقعیت دسترسی کشور را روند کاهش به خود می‌گیرد. در نگاه کلان دالان زنگزور به‌عنوان یک کریدور شرقی- غربی باهدف اتصال ترکیه به کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی و در تصویر بزرگ‌تر اتصال چین به اروپا که در این صورت می‌توان شاهد اتصال دو اقتصاد بزرگ در منطقه اوراسیا بود که این راهبرد تأثیر بسزایی اول در کمرنگ کردن ایران در محور کریدوری شرقی- غربی و دوم منجر به قدرت گرفتن رقیب ژئوپلیتیکی منطقه‌ای ایران یعنی ترکیه می‌شود[۲].

احداث دالان زنگزور در آینده نه‌چندان دور برای برخی کشورهای منطقه ازجمله ایران از زوایای سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی پیامدهای سنگینی در پی خواهد داشت و به کریدوری برای نفوذ ناتو و اسرائیل در منطقه قفقاز و آسیای میانه از طریق ترکیه به‌عنوان عضو ناتو تبدیل‌شده

---

۱. دکتر یاشار ذکی (دانشیار جغرافیای سیاسی وهیأت علمی دانشگاه تهران)
۲. دکتر سید حمزه صفوی‌همامی (عضوهیأت علمی دانشگاه تهران)

و از این طریق موجب تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی ایران خواهد شد، این دالان موقعیت ایران را می‌تواند در کریدور شمال- جنوب متأثر کند و ارتباط زمینی با کشورهای حاشیه دریای سیاه با محدودیت و زمینه وابستگی به ترکیه و جمهوری آذربایجان مهیا می‌شود[1]. بنابراین‌هر نوع قطع ارتباط و طرح‌ریزی کشورها در خلال دالان زنگزور در استان سیونیک ارمنستان می‌تواند ایران را در میان‌مدت و بلندمدت با چالش مواجه بسازد و وزن ژئوپلیتیکی کشور را کاهش دهد.

شکل ۴: گراف تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در قفقاز با استفاده از نرم‌افزار MAXQDA (نگارندگان)

طبیعتاً در شرایط کنونی منطقه ترکیه مهم‌ترین حامی بین‌المللی جمهوری آذربایجان به لحاظ‌هویتی، سیاسی و نظامی است و در مقابل‌هم جمهوری آذربایجان با ارائه کارت زنگزور توانسته ترکیه را در معادلات قدرت در منطقه به‌عنوان‌هم‌پیمان راهبردی خود نگه دارد با در نظر گرفتن این نفوذ سیاسی و ژئوپلیتیکی ترکیه در وهله اول احداث دالان زنگزور پیوستگی فضایی ترکیه با کشورهای قفقاز جنوبی ازجمله دو بخش خاک آذربایجان و به‌تبع آن از طریق دریای خزر با کشورهای آسیای مرکزی تا شرق چین ترکستان منطقه‌ای که اویغورها در آن ساکن‌هستند را به وجود می‌آورد. در نگاه کلی‌تر توسعه این مسیر مواصلاتی، از چنان اهمیت تاریخی و استراتژیک بالایی برای رهبران دیروز و امروز ترکیه برخوردار است که علاوه بر جنوب قفقاز، محیط پیرامونی دریای خزر و اوراسیا را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و فرصت‌ها و شرایط جدیدی را برای آنکارا فراهم می‌سازد و روابط

---

۱. سرتیپ دکتر محسن مرادیان عضوهیآت علمی دانشگاه دافوس آجا

ترکیه و آذربایجان و استفاده از نخجوان، می‌تواند تبدیل به پایه و مبنایی برای اتصال شرق دور و آسیای میانه و قفقاز شود در صورت عملی شدن این پروژه وزن و حوزه نفوذ ژئوپلیتیکی ترکیه در منطقه به‌عنوان کنشگر فعال افزایش پیداکرده و در مقابل وزن و نفوذ ایران را در منطقه تضعیف می‌کند احداث این دالان زمینه را برای تقویت روابط ترکیه با کشورهای ترک‌زبان بر روی کمربند ترک فراهم و مهم‌ترین مانع سیاسی این کمربند عدم پیوستگی فضایی را که از طریق خاک سرزمینی ارمنستان به وجود آمده را از میان‌بر خواهد داشت.

دالان زنگزور برای ترکیه یک نقش راهبردی دارد زیرا این کشور بر مبنای دکترین سابقش‌همواره نوعثمان‌گرایی را دنبال می‌کرده است و از جهت دیگر فاصله میان ترکیه و قزاقستان را تا حدود زیادی کاهش خواهد داد و برافزایش سطح‌همکاری میان کشورهای ترک خواهد افزود حتی در ابعاد وسیع‌تر احداث این دالان می‌تواند موجب ادغام کشورهای ترک‌زبان و تقویت سازمان کشورهای ترک‌زبان و پان‌ترکیسم در منطقه گردد که در این صورت ج.ا. ایران چه به لحاظ‌هویتی و چه به لحاظ امنیتی به‌شدت در شمال غربی آسیب خواهد دید

شکل ۵: گراف گسترش حوزه نفوذ ژئوپلیتیکی ترکیه در قفقاز با استفاده از نرم‌افزار MAXQDA (نگارندگان)

یکی از اهداف ناتو گسترش حوزه نفوذ به سمت شرق است که این طرح در قسمت بالای قفقاز با حمله گسترده روسیه به اوکراین تا الآن با شکست مواجه شده است دالان زنگزور را می‌توان به‌عنوان پروژه ثانوی در راستای این راهبرد در نظر گرفت احداث این دالان و ارتباط ترکیه از طریق این دالان با خاک جمهوری آذربایجان به‌نوعی در گستره وسیع‌تر سبب حوزه نفوذ ناتو می‌شود به‌هرحال ترکیه جزئی از کل است و طبیعتاً ناتو با احداث دالان زنگزور نه‌تنها مخالف نیست بلکه به‌نوعی از این

طریق و به‌واسطه یک عضو خودش می‌تواند حوزه نفوذ خود را در قفقاز ایجاد کند و بعدها این حوزه نفوذ را بست بدهد و فراتر از منطقه قفقاز دامنه نفوذش را در آسیای مرکزی گسترش دهد و بتواند حلقه محاصره روسیه را تکمیل کند که اگر بادید مثبت به این قضیه اندیشیده شود تهدید اولیه برای روسیه و شاید چین باشد که این تهدید برای ایران جزء تهدید ثانویه قرار می‌گیرد و به‌عنوان منطقه حائلی بین ایران و روسیه به کنشگری می‌پردازد اما در حالت کلی وجودهر نوع پیمان نظامی در جوار مرزهای ایران موجب کاهش ضریب امنیتی و به وجود آمدن حساسیت امنیتی برای ایران می‌شود که این به‌عنوان یک عامل کاهنده وزن ژئوپلیتیکی در نظر گرفته می‌شود احداث این دالان می‌تواند در نقش لجستیکی برای ناتو کار کند که از این طریق انرژی موردنیاز اتحادیه اروپا که در تنش‌های روسیه با اروپا با محدودیت مواجه شده را برطرف کند[1]. وهمچنین احداث دالان زنگزور کشورهای‌همسوی ناتو با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند و این موضوع می‌تواند وزن و جایگاه ژئوپلیتیکی ایران را متأثر خواهد کرد که در این صورت مسیر جایگزینی برای تأمین منافع و پیشبرد اهداف راهبردی خود بین سرزمین اصلی جمهوری آذربایجان و جمهوری خودمختار نخجوان ایجاد خواهد کرد که قطعاً ساختار سیاسی منطقه را با عضو کنشگر و فعال خود یعنی ترکیه تغییر خواهد داد.

شکل ۶: گراف کارکردهمسوی دالان زنگزور باسیاست‌های ناتو با استفاده از نرم‌افزار MAXQDA

برای برآورد وزن ژئوپلیتیکی کشور نقش عوامل مثبت و منفی قدرت ملی حائز اهمیت است درواقع وزن ژئوپلیتیکی موقعیت یک کشور یا منزلت آن را در مجموعه‌ای از کشورها یا در سیستم ژئوپلیتیک

---

۱. دکتر دیاکو حسینی

جهانی یا منطقه‌ای نشان می‌دهد بنابراین باید به نقش عوامل و متغیرهای مؤثر قدرت ملی در ابعاد نه‌گانه توجه می‌شود با توجه به یافته‌های تحقیق مبنی بر اینکه احداث دالان زنگزور در استان سیونیک با استقلال حاکمیتی جمهوری آذربایجان موجبات بی‌ثباتی سیاسی و کاهش موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در منطقه را فراهم می‌کند که درنتیجه این نقش منفی در قدرت ملی ایجاد می‌کند پس بر وزن ژئوپلیتیکی ایران تأثیر منفی گذاشته و زمینه را برای کاهش قدرت ملی مهیا می‌کند در گراف زیر اثرهای سیاسی دالان زنگزور که موجب کاهنده وزن ژئوپلیتیکی ج.ا. ایران‌هستند بررسی و ترسیم‌شده است.

شکل ۷: مدل سیاسی دالان زنگزور با استفاده از نرم‌افزار MAXQDA (نگارندگان)

۷-نتیجه‌گیری:

دالان زنگزور به‌عنوان قطعه‌ای کلیدی و قرار گرفتن آن در منطقه‌هارتلند مکیندر در ساختار نظام جهانی حائز اهمیت است که در نگاه اولیه متصل دهنده جمهوری خودمختار نخجوان با خاک اصلی جمهوری آذربایجان که با زایل کردن استقلال ارمنستان بر منطقه سیونیک حاصل می‌شود. این منطقه به‌دلیل‌هم‌مرز بودن و حائلی بودن کشور ارمنستان برای ج.ا. ایران به لحاظ راهبردی حائز اهمیت است. ج.ا.ایران تحولات قفقاز جنوبی پس از جنگ دوم قره‌باغ در سال ۲۰۲۰ و در پی آن مطرح شدن دالان زنگزور علاوه بر چالش‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی در بستر تهدید امنیت ملی نیز تفسیر می‌کند زیرا زمینه را برای تغییر ژئوپلیتیک منطقه و حضور قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای را فراهم می‌کند و موجبات کاهش وزن ژئوپلیتیکی ایران را مهیا می‌کند اصولاً بازیگری بازیگران در دالان زنگزور در سه سطح محلی، منطقه‌ای و جهانی قابل‌بررسی است. به‌طورکلی دالان زنگزور به دلایل تغییر مرزهای بین‌المللی، کاهش وابستگی جمهوری آذربایجان به ایران، افزایش تقابلات‌هویتی، کمرنگ کردن ایران در محور شرقی- غربی، قدرت گرفتن رقیب ژئوپلیتیکی ایران در منطقه، و مسائلی‌همچون پیوستگی فضایی ترکیه با جمهوری آذربایجان، دریای خزر و کشورهای آسیای مرکزی، افزایش مناسبات کشورهای ترک‌زبان و رشد نوعثمان‌گرایی ازجمله آثار گسترش حوزه نفوذ ژئوپلیتیکی ترکیه در قفقاز وهمچنین زمینه را برای گسترش حوزه نفوذ ناتو به سمت شرق، جایگزین کردن انرژی روسیه و حساسیت‌های امنیتی ایران که در ذیل شاخص‌های سیاسی ناتو درهمسوی دالان زنگزور است را مهیا می‌کند که می‌توان در بحث سیاسی این دالان جای داد. در شرایط کنونی و پیچیده جهان امروز از جمله رخ دادن جنگ غزه و وجود دو متغیر، یعنی متغیر اول حمایت ترکیه، اسرائیل، کشورهای اروپایی و در بعضی موارد روسیه از جمهوری آذربایجان و متغیر دوم حمایت آمریکا و فرانسه از جمهوری ارمنستان تصمیم‌گیری درباره آینده دالان زنگزور با مشکل مواجه شده است، ولی در کل چند سناریو در رابطه با این موضوع وجود دارد: سناریوی اول احداث بزرگراه ارتباطی برابر بند ۹ توافق آتش‌بس ۲۰۲۰ و برقراری ارتباط زمینی آذربایجان با نخجوان با مالکیت ارمنستان، سناریوی دوم توافق توأم با اعمال فشار بر ارمنستان و احداث دالان زنگزور که درواقع این سناریو اجرای طرح گوبل یعنی احداث این دالان در مرز ایران به عرض ۱۰ کیلومتر تحت مالکیت جمهوری آذربایجان خواهد بود که منجر به کاهش وزن ژئوپلیتیکی ایران در منطقه شده و سناریوی سوم تداوم وضع موجود با این پیش‌فرض که مسیرهای ارتباطی در منطقه بازگشایی نشده و رابطه ارمنستان با ترکیه و آذربایجان‌همچنان در سطحی متشنج باقی بماند.

۸-سپاسگزاری

نویسندگان این پژوهش بر خود لازم می‌دانند از کلیه اساتید دانشگاه‌ها و متخصصان نظامی در این حوزه که در این مقاله یاری دادند کمال تشکر وقدردانی را بعمل آورند.

References

1. Abdullah Khani, A (2020), Theories of security, Tehran: Abrar Moaser of Tehran Institute,[in Persian].
2. Aghahasani, A (2023) "Neo-Ottomanism and Türkiye's Regional Strategies in Central Asia" Institute for Strategic Studies of the East, https://www.iess.ir/fa/note/3198 , (Accessed on9/9/2023), [in Persian].
3. Adler, E (2008), The spread of security communities- communities of practice, self restraint and natos post-cold war transformation, European journal of international relations vol14 No2, 24-47 doi/10.1177/ 1354066108089241
4. Akhbari, M (2019), The geopolitical consequences of the Karabakh crisis on Iran's relations in the Caucasus, Space Political Analysis Quarterly, Vol3, No 1, 19-30, https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.26455145.2020.3.1.3.2 [in Persian].
5. Atzili. B. Kim. M. (2023), why buffer zones are vital for understanding great power conflict, International affairs blog,1-14, https://medium.com/international-affairs-blog
6. Baghirov. O. (2021), the impact of the opening of zangezur corridor on regional transportation and communication lines, Air center,1- 9. https://aircenter.az/
7. Bozan, Bari, People of Governments and Fear (2010), translated by Strategic Studies Research Institute, Tehran, Strategic Studies Research Institute.
8. Buzan. B. WÆVER. O, (2009), "Macrosecuritisation and Security Constellations: Reconsidering Scale in Securitization Theory" Review of International Studies,Vol.35, pp.253-276
9. Dadandish, P ; Kozegar Koleji, V (2018), Critical review of the theory of regional security complex using the security environment of the South Caucasus region, Strategy Quarterly, Vol19, No56, 73-107, https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.10283102.1389.18.3.1.0 [in Persian].
10. De waal. T. (2021), In the south Caucasus can new trade routes help overcome a history of conflict, Carnegie Europe.
11. Dehrawieh, M (2011), regionalism with a political and security approach, geopolitics weblog, https://todaygeopolitic.blogsky.com/[in Persian].
12. Gawliczek, Piotr and Khayal Iskandarov (2023), "The Zangezur Corridor as part of the Global Transport Route-Against the Backdrop of Power Games in the South Caucasus Region" Security and Defence Quarterly, Vol. 44, No.1, pp.36-53, (Doi: https://doi.org/10.35467/sdq/161993).
13. Hafeznia. M. Ahmadi. S. Hourcad. B. (2012), Explantion of the structural and functional characteristics of geographical buffer spaces, Geopolitics quarterly,vol8,No4,1-40, https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.17354331.1391.8.28.1.3 [in Persian].

14. Iran Research Center (2023), "Zangzor Pass and its Consequences on the Geo-Economic Situation of Iran" pp. 1-38, Tehran, Available at: https://otaghiranonline.ir/UFiles/Docs/2023/11/22/Doc2023112209013261 (Accessed on 21/11/2023) [in Persian].
15. Veldani, J; Hamami, S, Y and Hakim, H (2014), geopolitical changes in the Caucasus and the effect of geopolitical fixed factors resulting from it on the national security of J.A. Iran, Afaq Security Quarterly, Vol8, No28,135-160, https://ps.ihu.ac.ir/article_200500[in Persian].
16. Kakaei, S and Dehghani Firouzabadi, S, J (2021) "Türkiye's Policy in the Karabakh Conflict" Quarterly Journal of Central Asian and Caucasus Studies, Vol. 27, No.115, pp. 97-122, http://ca.ipisjournals.ir/article_252451.html , [in Persian].
17. Koch, M. (2023), "Reasons for Iran's Opposition to the Opening of Zangzor Corridor" Anatolian Analytical Institute, Available at: https://www.aa.com.tr/fa/-/3001956 (Accessed on, 15/4/2023), [in Persian].
18. Kazemi, A (2023), NATO Torani Corridor, NATO and International Zionism's Joint Conspiracy Against Iran, Russia and China, Abrar Contemporary International Studies and Research Institute, 1-17[in Persian].
19. Ketenci, A (2022), "Questions Importance of Zangezur Corridor for the Region Explained" Anadolu Ajansi, Available at: https://www.aa.com.tr/en/analysis/3-questions-importance-of-zangezur-corridor-for-the-regionexplained/2769019 , (Accessed on, 21/12/2022).
20. Kolivand, Kh; Amirpour, I; Jedi, I (2023), Iran's threats and opportunities in the formation of the geometry of the new world order with the approach of Anatolian developments, International Conference on the Geometry of the New World Order, 1-18[in Persian].
21. Movahedian, E (2022), Azerbaijan Republic's goals for the construction of Zangzor Corridor, Atna Publications, page1-13[in Persian].
22. Momeni, M, Rahimi, O (2016), confrontation between Iran and Israel and its effect on the expansion of political security relations between Israel and the Republic of Azerbaijan, Central Eurasian Studies, Vol10, No 2, 415-431, https://doi.org/10.22059/jcep.2018.210209.449655 [in Persian].
23. -Mostafavi, S,M, Molodi, A, Mokhiri, H (2021),Zangzor Corridor and Iran's National Security, Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies, https://www.cmess.ir/Page/View/2021-12-26/4954 [in Persian].
24. Motahari, M (2023), Turkey's military and political geopolitical achievements in Karabakh, Ipcs International Center for Peace Studies, https://peace-ipsc.org/ [in Persian].

25. Normatov, A. (2022). About the emergence of geometry. Web of Scientist: International Scientific Research Journal.
26. Rafatnejad, S; Tahani, A and Abbas Maleki (2015) "Strategic Contexts of the Presence of the Zionist Regime in the Republic of Azerbaijan" Defense Strategy Quarterly, Vol. 13, No. 52, pp. 117-152, Available at: https://ds.sndu.ac.ir/article_575.html , [in Persian].
27. Sharifzadeh, Z (2020), "Turkey's Goals in Azerbaijan" Iranian Journal of International Relations, Available at: https://www.iirjournal.ir/609, (Accessed on13/11/2021) [in Persian].
28. Sadeghian, H (2023), "Zangzor Corridor of Direct Struggle of Multilateral Interactions" Noor Institute of Strategic Studies, Available at: http://as-noor.ir (Accessed on, 21/6/2023) [in Persian].
29. Tomar, C (2021) "Analysis from Turkic Speaking Countries to Turkish States" Anadolu Ajansi, https://www.aa.com.tr/en/ 2422657 , (Accessed on2/21/2023).

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

China's security capacity against the military-industrial complexes of the United States of America (2000 to 2022)

Seyyedeh Haleh Mehdizadeh[1]

Reza Simbar[2]

Received: 2024-05-07

Revised: 2024-08-08

Accepted: 2026-02-08

Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Mehdizadeh, S.H.& Simbar, R. (2026). China's security capacity against the military-industrial complexes of the United States of America (2000 to 2022), 14 (01), 103 - 124 .(in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.87846.1528

Introduction:

Security is a public good and one of the main values of human life, and in practice, the main responsibility for ensuring international security lies with the countries that we refer to as great powers. How to ensure that all great powers remain good international citizens and act to uphold international law and the balance of power, rather than to disrupt it, is a perennial problem in international security. But when a great power acts as a bully or lawbreaker in the international arena, international security is jeopardized and the possibility of catastrophic war increases. There are also times when great powers see their interests at stake and begin security moves in places that conflict with their interests. Today, the East Asian region has emerged as one of the world's strategic regions and the most important economic pillar at the international level, and the emergence of the most important emerging powers at this time has caused the center of gravity of global wealth and power to shift from the Atlantic Ocean to the Pacific Ocean.

East Asia has undergone developments since World War II that have led to changes in the approach of powerful countries, especially the United States. After 1945, the United States supported Japan as a strong barrier against the Soviet Union; however, with the collapse of the Soviet Union and the blow it dealt to the idea of communism, it shifted American policies towards China, which was one of the prominent supporters of this idea. The United States› use of escalating policies in East Asia in recent decades and the maintenance of the causes of conflict between South Korea and Japan with North Korea

1. PhD student in Political Science and International Relations, Faculty of Humanities, University of Guilan, Guilan, Iran. (*- Corresponding Author Email: halehmehdizadeh70@gmail.com)
2. Full Professor, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Humanities, University of Guilan, Guilan, Iran

have been aimed at putting pressure on China and managing and controlling its growing power. Over the past few years, various U.S. working groups on China have met across the country, and their reports identify various tools that officials can use as leverage to defend U.S. interests and encourage China to act in ways that do not conflict with the interests of the United States and other countries.

According to researchers, topics such as: The shift of international power from West to East; China's change in passive policy since the late 1990s; China's active presence in the international arena, as well as its economic growth and acceleration towards progress, have raised concerns among other powers, and this led to the study of China's influence on the performance of military-industrial complexes from 2000 to 2022.

Methodology:

In this article, the authors, by examining different schools of thought on security and attempting to break out of the narrow circle of militarism, criticize the attitudes of those who considered security to be one-dimensional, and introduce comprehensive and multidimensional security. In this study, the Copenhagen School was chosen because it negates one-dimensional security and expands it to five areas: military (coercive relations), economic (commercial relations), political (power relations), social (collective identity relations), and environmental (human-ecosystem relations). Regarding the security situation in East Asia, Barry Buzan believes that there is a distinct and long-standing regional context in this region that is at least as valuable as the global level in shaping the region's security dynamics. In security analysis, Buzan focuses primarily on the regional level of analysis and, accordingly, believes that countries should allocate a special place in their foreign policy to the regional dimensions of security and pursue security from its multidimensional perspectives. In fact, the fundamental question of this school is not how to ensure security, but rather who, why, and how brings certain issues into the realm of security issues. Accordingly, data collection was carried out using a library method and research findings were conducted using a descriptive-analytical method.

Findings:

China has more than doubled its military spending in the past decade to maintain its security in the region, as well as against the US military-industrial complex that exerts influence in the region through South Korea, Japan, and Taiwan. China has embarked on a naval shipbuilding program that has put more ships to sea between 2014 and 2018 than the combined number of ships in the navies of Germany, India, Spain, and the United Kingdom. The People's Liberation Army has also launched guided missile cruisers and nuclear-powered ballistic missile submarines. China launched its third aircraft carrier, the Fujian, in June 2022. The People's Liberation Army's missile force has also modernized its capabilities, including by developing hypersonic missiles and anti-ship ballistic missiles. According to the US military, the People's Liberation Army also plans to expand its nuclear

arsenal to 700 nuclear warheads by 2027 and to at least 1,000 nuclear warheads by 2030. However, little is known about how China's growing defense budget is being allocated, especially after recent structural reforms. In fact, the findings of the descriptive-analytical research show that: Since 2000, China has been able to strengthen its security cadres with growing military power and the strategy of rejuvenating the great Chinese nation, improving the comprehensive national power of the government, accelerating the modernization and strengthening of the People's Liberation Army, and the strategy of developing military-civilian integration in a full spectrum of land, air, sea, as well as nuclear, space, electronic warfare, and cyberspace operations against the effects of the military-industrial complex.

Conclusion:

Currently, the East Asian region is one of the world's strategic regions and one of the most important economic pillars at the international level. After 1945, the United States supported Japan as a deterrent against the Soviet Union, but the collapse of the Soviet Union led the United States to China, a prominent supporter of communist ideology. U.S. policymakers believe that there is always a risk that a one-party state like China's could act in a way that clearly threatens U.S. interests. In order to reduce the likelihood of China choosing such a path, the United States has insisted on its own strategies and tools, one of which is the presence of military-industrial complexes in the East Asian region. Researchers found that one of the most important factors in countering the threat of the United States' presence in the East Asian region is China's significant military progress from 2000 to 2022, in line with the country's economic progress. Since the end of Jiang Zemin's presidency, China's foundation for countering US hegemony and power politics has been aligned with improving and developing regional relations. According to the Copenhagen multidimensional school, China's national strategies for protecting itself in the region also include multiple factors. In this regard, China has put an increase in the People's Liberation Army's budget on its agenda to accelerate its modernization and eliminate deficiencies. China has more than doubled its military spending in the past decade, and to counter the presence of the United States and its military contractors in East Asia, China has been pursuing military-security strategies in line with its economic growth, such as: Rejuvenating the great Chinese nation, improving the state's comprehensive national power, accelerating the modernization and strengthening of the People's Liberation Army, and developing the strategy of military-civilian integration, China has been able to train its security cadres in a full range of land, air, and sea, as well as nuclear, space, electronic warfare, and cyberspace operations.

Key word: East Asia, China, military-industrial complexes, United States of America, security

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.87846.1528

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۹
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

ظرفیت امنیتی چین در مقابل مجتمع‌های نظامی- صنعتی ایالات متحده آمریکا (۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲)

سیده‌هاله مهدی زاده[۱]

رضا سیمبر[۲]

چکیده

با توجه به این که برخی پژوهشگران قرن بیست ویکم را قرن آسیا به‌ویژه شرق آسیا می‌نامند، بیانگر این است که جغرافیای سیاسی این قرن در کشاکش قدرت گیری بازیگران مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی وهمچنین تغییر موضع کمابیش قدرت از غرب به شرق جهان و یا از اروپا به آسیا می‌باشد. چین در منطقه شرق آسیا کشوری نوپدید می‌باشدکه به دلیل ظرفیت‌های خود در دو الی سه دهه متاخر به‌ویژه در بُعد اقتصادی، مقام دوم را در جهان، به خود اختصاص داده و می‌توان گفت شرق آسیا امروزه یکی از پراهمیت‌ترین ارکان اقتصادی در نظام بین‌المللی می‌باشد. این وضعیت خواه ناخواه سایر قدرت‌ها از جمله ایالات‌متحده آمریکا را حساس نموده و به موازنه قوا با این قدرت نوظهور واداشته است. مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا با حضور در مناطق مختلف جهان به‌ویژه با حمایت از کشورهای درگیر با چین، منافع خود را تأمین می‌کند. پرسش پژوهش این می‌باشدکه امنیت دفاعی چین در برابر عملکرد مجتمع‌های نظامی-صنعتی ایالات‌متحده آمریکا چگونه تأمین می‌شود؟ گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و یافته‌های تحقیق به شیوه‌ی توصیفی- تحلیلی، نشان می‌دهد که چین از سال ۲۰۰۰ به بعد با قدرت رو به رشد نظامی و با راهبرد جوانسازی ملت بزرگ چین، بهبود قدرت ملی همه جانبه دولت، تسریع نوسازی و تقویت ارتش آزادیبخش خلق و راهبرد توسعه‌همجوشی نظامی-مدنی، توانسته کادرهای امنیتی خود را در طیف کاملی از زمینی،هوایی، دریایی وهمچنین‌هسته‌ای، فضایی، جنگ الکترونیک و عملیات فضای سایبری در مقابل اثرات مجتمع‌های نظامی- صنعتی تقویت کند.

کلید واژه: شرق آسیا، چین، مجتمع‌های نظامی- صنعتی، ایالات متحده آمریکا، امنیت

---

۱. دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران
(نویسنده مسئول) gmail.com@Gmail: halehmehdizadeh۷۰

۲. استاد تمام گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران

۱-مقدمه

امنیت یک کالای عمومی و یکی از ارزش‌های اصلی زندگی بشر است و در عمل، مسئولیت اصلی تأمین امنیت بین‌المللی بر دوش کشورهایی است که ما از آن‌ها به‌عنوان قدرت‌های بزرگ یاد می‌کنیم. چگونگی حصول اطمینان از این موضوع که‌همه قدرت‌های بزرگ، شهروندان بین‌المللی خوبی باقی می‌مانند و برای حمایت از قوانین بین‌المللی و توازن قوا اقدام کنند و نه برهم زدن آن؛ مشکل‌همیشگی مبحث امنیت بین‌الملل می‌باشد. اما در مواقعی که یک قدرت بزرگ به‌عنوانیک قلدر یا قانون شکن در عرصه بین‌المللی عمل می‌کند، امنیت بین‌المللی به خطر می‌افتد و احتمال وقوع جنگ فاجعه بار افزایش می‌یابد. زمانی نیز وجود دارد که قدرت‌های بزرگ منافع خود را در خطر دیده و شروع به تحرکات امنیتی در نقاطی می‌کنند که در تضاد با منافع آن‌ها قرار دارد. امروز منطقه شرق آسیا به‌عنوان یکی از مناطق راهبردی دنیا وهمچنین پراهمیت‌ترین رکن اقتصادی در سطح بین‌المللی پدیدار شده است و پدیدار شدن مهم‌ترین قدرت‌های نوظهور در این برهه، موجب شده است که مرکز جاذبه ثروت و قدرت جهانی از اقیانوس اطلس به سمت اقیانوس آرام جا به جا شود. تبدیل شدن قاره کهن به محور قدرت اقتصادی و تا حدودی قدرت سیاسی نظام بین‌الملل نیز موجب شده است تا تاویل «سده آسیایی» نیز در تشریح قرن حاضر مورد استفاده قرار گیرد. درهمین راستا مازاکازو یامازاکی نویسنده کتاب «آسیا تمدنی در حال ساخته شدن» و سایر کارشناسان دیگر نیز برآنند که قرن بیست ویکم، قرن شرق آسیا می‌باشد.

شرق آسیا بعد از جنگ جهانی دوم تحولاتی را در برداشته است که منجر ایجاد تغییراتی در رویکرد کشورهای قدرتمند به‌ویژه ایالات متحده آمریکا نیز شده است. بعد از سال ۱۹۴۵ ایالات‌متحده‌آمریکا، کشور ژاپن را به‌عنوان مانعی محکم در مقابل شوروی حمایت میکرد؛ اما با فروپاشی شوروی و ضربه ای که به اندیشه کمونیسم وارد شد، سیاست‌های آمریکا را به سمت چین که یکی از حامیان مطرح این اندیشه بود، سوق داد. به کار گرفتن سیاست‌های تنش‌زای ایالات‌متحده در منطقه شرق آسیا در دهه‌های اخیر و حفظ دلایل درگیری بین کره جنوبی و ژاپن با کره شمالی به قصد فشار آوردن بر کشور چین و مدیریت و کنترل قدرت روزافزون این کشور بودهاست. سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در دوران ریاست جمهوری بوش، اوباما و حتی ترامپ، به‌گونه‌ای بوده است که منافع مجتمع‌های نظامی-صنعتی خود را فعال نگه داشته تا به این واسطه، چین و کره شمالی در منطقه شرق آسیا به‌عنوان تهدید جلوه کنند. این اقدامات باعث می‌شدند که مجتمع‌های نظامی-صنعتی ضمن ایجاد وابستگی نظامی کره جنوبی و ژاپن به آمریکا و تسخیر استقلال این دو کشور، قراردادهای بسیار سنگین تسلیحاتی را با آن‌ها به امضا رسانند.

در طول سال‌های گذشته، کارگروه‌های مختلف ایالات‌متحده آمریکا در مورد چین در سراسر کشور تشکیل جلسه داده و گزارش‌های آنان ابزارهای مختلفی را شناسایی می‌کند که مقامات می‌توانند از آن‌ها به‌عنوان اهرم‌هایی برای دفاع از منافع ایالات‌متحده استفاده کنند و چین را تشویق کنند تا به شیوه‌هایی عمل کند که با منافع ایالات‌متحده و سایر کشورها مخالف نباشد. سیاست‌گذاران ایالات متحده معتقدند که‌همیشه این خطر وجود دارد که یک دولت تک حزبی مانند چین بتواند به‌گونه‌ای عمل کند که آشکارا منافع ایالات متحده را تهدید کند. به منظور کاهش احتمال انتخاب چنین مسیری توسط چین، ایالات‌متحده به

راهبردهای خاص خود در جهت مدیریت اوضاع و متعهد ماندن به حضور نظامی طولانی مدت خود در منطقه اصرار ورزیده است. با توجه به اذعان محققان، موضوعاتی از جمله: جا به جایی قدرت بین‌المللی از غرب به شرق؛ تغییر سیاست منفعلانه چین از اواخر ۱۹۹۰؛ حضور فعال چین در عرصه بین‌المللی وهمچنین رشد اقتصادی و شتاب این کشور به سمت پیشرفت، نگرانی قدرت‌های دیگر را در برداشته است وهمین امر موجب شد که اثرپذیری چین از عملکرد مجتمع‌های نظامی- صنعتی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲ در این تحقیق مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین سوال پژوهش این می‌باشدکه امنیت دفاعی چین در برابر عملکرد مجتمع‌های نظامی-صنعتی ایالات متحده آمریکا چگونه تأمین می‌شود؟ و فرضیه تحقیق نشان می‌دهد که چین از سال ۲۰۰۰ به بعد با قدرت رو به رشد نظامی و با راهبرد جوانسازی ملت بزرگ چین، بهبود قدرت ملی‌همه جانبه دولت، تسریع نوسازی و تقویت ارتش آزادیبخش خلق و راهبرد توسعه‌همجوشی نظامی-مدنی، توانسته کادرهای امنیتی خود را در طیف کاملی از زمینی،هوایی، دریایی وهمچنین‌هسته‌ای، فضایی، جنگ الکترونیک و عملیات فضای سایبری در مقابل اثرات مجتمع‌های نظامی- صنعتی تقویت کند. بنابراین متغیر مستقل عملکرد مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا و متغیر وابسته ظرفیت امنیتی چین در برابر این مجتمع‌ها در نظر گرفته شده است و مسئله چین و تایوان و روابط کره جنوبی، ژاپن با ایالات‌متحده می‌تواند متغیرهای میانجی و اثرگذار بر رابطه متغیر مستقل و وابسته در نظر گرفته شوند. در این تحقیق سعی پژوهشگران بر آن است تا با تکیه بر مکتب کپنهاگ میزان اثرپذیری امنیت چین توسط این مجتمع‌ها را ارزیابی نمایند.

۲- پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع مقاله حاضر مقالات، کتب و منابع متعددی بررسی شده‌اند که چند مورد آن به شرح زیر می‌باشد:

- کتابی تحت عنوان «تحولات نظامی و امنیتی شامل جمهوری خلق چین» (به لاتین: Military and Security (Developments Involving the People's Republic of China توسط وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۲۳نوشته شده است. این کتاب به روند فعلی و احتمالی آینده توسعه نظامی-فناوری ارتش آزادیبخش خلق، اصول و توسعه احتمالی راهبرد امنیتی، راهبرد نظامی چین، سازمان‌های نظامی وهمچنین مفاهیم عملیاتی حامی چنین توسعه‌ای پرداخته است. در مجموع اطلاعات مفیدی در ارتباط برخی از حوزه‌های پیشرفت چین در امور امنیتی در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد؛ اما در مقاله پیش رو نگارندگان به چگونگی امنیت‌سازی چین در مقابل مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا در منطقه شرقآسیا می‌پردازند.
- در سال ۱۴۰۰، پژوهشی تحت عنوان «تأثیر مجتمع‌های نظامی-صنعتی بر سیاست خارجی ایالات متحده در برابر روسیه و چین (۲۰۰۱ تا ۲۰۲۲)» توسط حامد موسوی و مجید عادلی صورت گرفت و بر این امر تأکید نمود که چگونه مجتمع‌های نظامی-صنعتی بر سیاست‌خارجی ایالات متحده آمریکا تأثیر می‌گذارند تا در مقابل کشورهای روسیه و چین روش و عملی ویژه را در پیش گیرد. این مقاله اطلاعات بسیار مفیدی در ارتباط با نحوه عملکرد این مجتمع‌ها در اختیار پژوهنده قرار داده است؛ لیکن در پژوهش حاضر محققان به طور اختصاصی بر

چگونگی ایجاد بحران این مجتمع ها در منطقه شرق آسیا به‌ویژه در کشور چین متمرکز شده و از دریچه چارچوب نظری کپنهاگ به عملکرد مجتمع های نظامی-صنعتی ایالات متحده آمریکا بر امنیت آن کشور نگریسته اند.

• پایان نامه ای تحت عنوان «جایگاه و نقش مجتمع‌های نظامی-صنعتی در امنیت‌محور کردن سیاست‌خارجی کشورهای خاورمیانه (مطالعه موردی عربستان)» نوشته سیده‌هاله مهدیزاده، رضا سیمبر و احمد جانسیز در سال ۱۳۹۶پژوهشی بسیار کاربردی در رابطه با اثر این مجتمع‌ها بر سیاست‌خارجی کشورهای خاورمیانه بوده است. اما در پژوهش کنونی نگارنده فارغ از این که بر منطقه شرق آسیا متمرکز شده و بر خلاف رساله نام برده میزان اثرپذیری و ظرفیت چین برای مقابله با این مجتمع‌ها را می سنجد.

• کتابی تحت عنوان «مجتمع‌های نظامی-صنعتی؛ چگونگی شکل گیری، گسترش و پیامدها» نوشته دکتر مهدی محمدنیا در سال ۱۳۹۴ به بررسی شبکه پیچیده و مرموزی به نام مجتمع‌های نظامی- صنعتی در ساختار سیاسی آمریکا پرداخته است. در این کتاب عنوان می‌شود که این شبکه، منافع خود را جز از راه بحران آفرینی در سیاست خارجی دنبال نمی‌کند؛ به گونه ای که در پشت پرده، بسیاری از بحران‌های بین‌المللی می‌توان رد پایی از منافع مجتمع‌های نظامی-صنعتی مشاهده کرد. با توجه به این که این کتاب ارزشمند وسعت دید نگارنده را نسبت به ماهیت و چیستی مجتمع‌های نظامی_صنعتی بیشتر می‌سازد، اما از لحاظ محتوایی، مقاله پیش رو با کتاب مذکور به وضوح تفاوت دارد.

• از مقالات مورد استفاده دیگر می‌توان به مقاله‌ای تحت عنوان «روابط نظامی و تسلیحاتی شمال و جنوب: بررسی موردی مجتمع‌های نظامی-صنعتی ایالات‌متحده‌آمریکا» اشاره نمود که در سال ۱۳۹۲ توسط صادق سلیمی بنی به نگارش درآمد. این مقاله تمرکز خود را بر شناخت موشکافانه مفهوم مجتمع‌های نظامی-صنعتی نهاده و بر این اعتقاد است که این مجتمع‌ها یکی از مظاهر و نمودهای سیاست بین‌المللی می‌باشند که تأثیر و عملکرد پیچیده‌ای را در فرایند تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های خارجی پاره‌ای از کشورها از خود به جا می‌گذارند. این مجتمع‌ها در واقع به‌عنوان ابزاری برای تبیین و تشریح کردن علل برخی از رفتارهای کشورهای گوناگون به خصوص در حیطه‌های امنیتی در نظر گرفته می‌شوند. بدین سبب در شرایطی که پژوهش توصیف شده در بالا، به ارتباط میزان اثرگذاری مجتمع‌های نظامی-صنعتی بر روی سیاست‌گذاری کشورها به صورت عام پرداخته؛ پژوهش حاضر به صورت جزئی و موردی به نحوه عملکرد این مجتمع‌ها بر یکی از کشورهای شرق‌آسیا یعنی چین متمرکز شده است.

مبحث مجتمع‌های نظامی-صنعتی در سال‌های اخیر تحقیقات گسترده ای را به خود اختصاص داده است و پژوهشگران بر آن بودند که زوایای مختلف این مجتمع‌های رازآلود را بررسی نمایند. اماهمچنان ابعاد مختلفی از عملکرد این مجتمع‌ها برای بررسی جای کار دارد. نگارندگان در این مقاله سعی دارند که در چارچوب مکتب کپنهاگ به این موضوع بپردازند که اثرگذاری عملکرد این مجتمع‌ها در منطقه شرق آسیا به‌ویژه در سیاست‌خارجی کشور چین به چه صورت بوده و ظرفیت امنیتی چین در قبال این مجتمع‌ها چطور عمل می‌کند؟

۳- چارچوب نظری؛ مکتب کپنهاگ

در سال‌های گذشته، مکتب کپنهاگ الهام‌بخش بسیاری از مطالعات و تأملات نظری در مورد حالت‌ها و

ویژگی‌های مختلف ساخت امنیت بودهاست. چارچوب امنیتی شدن که توسط مکتب کپنهاگ ارائه شده است، با رویکرد سازه انگاری‌همسو می‌شود و متعهد به چرخش گفتمانی و زبانی در روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی است. مکتب کپنهاگ استدلال می‌کند که امنیت امری مشخص نیست، بلکه از طریق تعاملات اجتماعی و گفتمانی بین الاذهانی بین بازیگران قدرتمندی که تعاریفی از تهدیدات را ارائه می‌دهند و مخاطبان مرتبطی که این تعاریف را تصدیق می‌کنند ساخته می‌شود (Buzan, 1998, P.1). این مکتب یک فضای فکری منحصر به فرد برای بحث در مورد ساخت امنیت ایجاد کرده است و درک ما را از نحوه ترکیب و استفاده از موضوعات خاص در چارچوب‌های امنیت ملی و بین‌المللی گسترش می‌دهد.(Stepka, 2022, PP.15-26) پر واضح است که تعریف و تشریح صرفِ واژه امنیت به خودی خود کفایت نمی‌کند؛ بلکه نیازمند یک سازمان متنی به خصوصی نیز می‌باشیم که بتواند در ارتباط با «مفهوم امنیت» از مکاتب فکری گوناگون، نگرش‌های گوناگونی را نیز ارائه دهد (Sulovic, 1997, PP.1-2).

نگارندگان در بررسی و مقایسه سایر مکاتب امنیتی دریافتند که مکاتب سنتی مانند واقعگرایی (تهاجمی و تدافعی) امنیت را فقط یک آزادی از تهدیدات نظامی جهت بقای دولت در نظام بین‌المللی‌هرج و مرج‌گونه تعبیر می‌کنند و مرجع اصلی امنیت، صرفا دولت در نظر گرفته می‌شود و نقش افراد، اجتماع و.... را شامل نمی‌شود. در ارتباط با نظریه نظام جهانی دریافتند که این نظریه تأکید بیش از حد بر مسائل اقتصادی دارد و دیگر مسائل نظامی، صنعتی و... را شامل نمی‌شود.همینطور نظریات انتقادی اغلب کنش‌های انقلابی را توصیه می‌نمایند، در صورتی که چرایی امنیتی‌شدن با انجام کنش‌های انقلابی پاسخ داده نمی‌شود بلکه این مبحث بیشتر در جهت جلوگیری از تهاجم دیگر کشورها حرکت می‌کند. مکتب پاریس نیز تا حد زیادی نگرشی شک‌انگارانه به امنیت دارد و به زبان فوکویی تا میزان زیادی سوژگی افراد را در توصیف امنیت، نادیده می‌گیرد؛ اما در مکتب کپنهاگ افراد نیز مورد توجه قرار می‌گیرند. اگرچه یک تحقیق سازه‌انگارانه ممکن است قادر باشد طیف وسیعی از سؤالات را در بخش‌های موضوعی بسیار مختلف و با شیوه‌های پژوهشی متفاوت در برگیرد؛ اما نگارندگان دریافتند که می‌توان این گرایشات را در مکتب کپنهاگ نیز یافت و از بین مکاتب مختلف، مکتب کپنهاگ با احتمال به وجود نقایص، توانسته ابعاد مختلف موضوعی را زیر یک چتر جا دهد.

در مجموع مکتب کپنهاگ، در قیاس با دیگر مکاتب مطالعه شده، با توجه به رهیافتی نوین در مطالعات امنیتی و تلاش برای خارج شدن از دایره تنگ نظامی به نگرش اشخاصی که امنیت را تک بعدی میدانستند، نقد وارد ساخته و امنیت فراگیر و چند بعدی را معرفی می‌نماید. باری بوزان با کوشش مضاعف، امنیت تک بعدی را نفی و آن را به پنج حوزه نظامی (روابط اجبارآمیز)، اقتصادی (روابط تجاری)، سیاسی (روابط قدرت)، اجتماعی (روابط‌هویت جمعی) و زیست محیطی (روابط انسان و زیست بوم) گسترش داده است. (Ebrahimi, 2007, pp.449-450) در ارتباط با وضعیت امنیتی شرق آسیا باری بوزان معتقد است که یک بافتار منطقه‌ای متمایز و طولانی مدت در این منطقه وجود دارد که در فرمدهی به پویایی‌های امنیتیَ منطقه، دست کم ارزشی برابر با سطح جهانی دارد. اگر این سطح منطقه‌ای در نظر گرفته نشود، نه مفاهیم «تک قطبی» و نه «چند قطبی» نمی‌توانند امنیت بین‌المللی شرق آسیا را توصیف کنند. جهت تبیین این

موضوع، او از نظریهی مجتمع امنیت منطقه‌ای برای وصف تحولات شرق آسیا پس از پایان جنگ سرد بهره می‌گیرد. تغییر وضعیت دوقطبی به تک‌قطبی به خوبی نشان می‌دهد که چطور پایان جنگ سرد بر منطقه آسیای شرقی تأثیر گذاشته است. امروز در ادبیات امنیتی غرب نیز یکی از مباحث پر اهمیت، توانمندسازی نسبی چین در رابطه باهمسایگانش و تأثیر این موضوع وهمچنین رشد نهادهای منطقه‌ای و پیوست اهمیت امنیتی به تحولات اقتصادی شرق آسیا، در ادغام پویایی‌های امنیتی شمال شرق و جنوب شرق آسیا می‌باشد.

چگونگی ارتباط چین با منطقه آسیای شرقی و چگونگی ارتباط ایالات متحده و چین با یکدیگر، موضوعات عمیقاً درهم تنیده‌ای‌هستند که نه تنها بر آینده آسیای شرقی، بلکه بر امنیت جهانی نیز تأثیر می‌گذارند. به استثنای برخی بحران‌های بین چین و تایوان، کل این الگو عمدتاً به تحولات داخلی چین و ایالات‌متحده وابسته است. در واقع، امنیت آسیای شرقی در محدودهٔ نسبتاً باریکی بین شکل‌گیری درگیری خفیف و یک نوع نسبتاً عجیب و غریب و البته ضعیف از رژیم امنیتی باقی می‌ماند که در آن یک قدرت خارجی، ایالات‌متحده، نقش کلیدی را ایفا می‌کند(Buzan, 2010, P.148). بوزان در تحلیل امنیت تمرکز اصلی خود را بر سطح تحلیل منطقه‌ای گذاشته و برهمین اساس معتقد است که کشورها باید در سیاست‌خارجی خود، جایگاه ویژهای را به ابعاد منطقه‌ای امنیت اختصاص داده و امنیت را از زوایای چند بعُدی آن پیگیری نمایند. در حقیقت، پرسش بنیادین این مکتب این نمی‌باشدکه چگونه می‌شود امنیت را تضمین نمود، بلکه این است که چه کسی، چرا و چگونه مباحث معینی را به عرصهی موضوعات امنیتی می‌کشاند.

علاوه بر موارد ذکر شده، باری بوزان در تحلیلِ امنیت، بر سطح تحلیل منطقه‌ای تأکید دارد و برهمین اساس معتقد است که کشورها باید در حوزه سیاست‌خارجی، جایگاه خاص و ویژهای را به بُعد منطقه‌ایِ امنیت اختصاص و امنیت را به صورت چند بعُدی بررسی نمایند. در این بین منطقه شرق آسیا علاوه بر این که یکی از مناطق راهبردی اقتصادی دنیا می‌باشد؛ به علت وجود قدرت‌های بزرگ جهانی مانند چین، روسیه، ژاپن،هند وهمچنین حضورهژمون جهانی (ایالات متحده آمریکا) در آن حوزه، منطقه‌ای بسیار حساس بوده و مدیریت امنیتی پیچیدهای را نیز می طلبد. اما به طور ویژه در مورد وضعیت امنیتی کشور چین باید خاطر نشان سازیم که دانشمندان چینی آشکارا موقعیت ایالات متحده به‌عنوان‌هژمون تأثیرگذار در امنیت آسیا و اقیانوسیه را به دلیل وجود کانال و شبکه‌های جامع اتحادهای دوجانبه رسمی و غیررسمی ایالات متحده آمریکا با کشورهای آسیا و اقیانوسیه، (در ابعاد مختلف صنعتی، نظامی و سیاسی) مورد توجه قرار داده-اند.همچنین راهبردهای امنیتی چین در منطقه نیز به صورت چند بعدی پیگیری می‌شود؛ به‌همین خاطر، نگارندگان مکتب کپنهاگ را جهت واکاوی ظرفیت امنیتی چین برای مقابله با مجتمع‌های نظامی-صنعتی مناسب ارزیابی کردند.

۴- مجتمع های نظامی_صنعتی آمریکا

مجتمع‌های نظامیِ صنعتی از جمله پدیده‌هایی است که از دیرباز به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین عناصر اثرگذار بر سیاست‌خارجی کشورها تلقی می‌شود. پیچیدگی این مجتمع‌ها به این خاطر است که عملکرد

و ویژگی‌های بسیار سری و غیر ملموسی را پیمی‌گیرد؛ به عبارتی دیگر، این موضوع که مجتمع‌های نظامی-صنعتی دقیقا با چه اهدافی بر سیاست‌خارجی سایر کشورها اثر می‌گذارند، قابل درک و عیان نیست. در تحقیقات متفاوتی که صورت گرفته است، مجتمع‌های نظامی صنعتی را صرفا مساوی با نظامی‌گری نمی‌دانند، بلکه، آن را نوعی از رابطه و شبکه میان سه بخش اقتصاد، سیاست (قانونگذاران) و نیروی مسلح در سطح ملی در نظر می‌گیرند.همچنین واژهی مجتمع‌ها، به معنای مکانی ملموس و مشهود که در آن، این سه بخش حضور فیزیکی داشته باشند، اطلاق نمی‌شود، بلکه به محیطی اشاره دارد که در آن یک تفکر نظامی و نظامی‌گری‌هم جای دارد. در واقع مجتمع‌های نظامی-صنعتی نشانگر نوعی کردار، عملکرد و شبکه‌ای از روابط می‌باشدکه در ساخت سیاسی-اقتصادی چندی از جوامع توسعه‌یافته صنعتی شمال وهمچنین مابین مجموعه‌ای از تولیدکنندگان تسلیحات، الیگارشی مسلط مالی جامعه، رسانه‌ها، روزنامه نگاران و روشنفکران از یک سو با بخش‌ها و حوزه‌هایی از درون خود حاکمیت مانند نظامیان وهمچنین سیاستمداران از سوی دیگر ایجاد می‌شود. (Mehdizadeh & Colleagues,2019: p. 37)

زمانی که مجتمع‌های نظامی-صنعتی درون ساختار تصمیم‌گیری و حتی اجرایی ایالات‌متحده‌آمریکا به‌عنوان قدرت‌های نوپدید، نفوذ کردند؛ حساسیت پژوهشگران و صاحب نظران در عرصه بین‌المللی برانگیخته شد. پیشتر از این، در اثری به نام «نخبگان قدرت» نوشته سی رایت میلز، وی اظهار می‌کند که ارتباطات جدید سیاسی، نظامی و صنعتی مابین رهبران آمریکایی شکل گرفته است. بعد از مطرح شدن اندیشه میلز دربارهٔ مجتمع‌های نظامی-صنعتی، این گسترش نفوذ از جهات گوناگون به چشم خورد (Harrison, 2001, P.1). با توجه به اذعانات جیکوب گانسلر در سال ۱۹۸۰، «این که صنعت نظامی ایالات‌متحده‌آمریکا بر مبنای اصول بازار آزاد عمل می‌کند صرفا یک افسانه است»، باید خاطر نشان کنیم که یکی از پر اهمیت ترین ساختارهای اقتصادی آمریکا، در واقع‌همین صنعت نظامی_دفاعی این کشور می‌باشد و نقش ساختار صنعت دفاعی_نظامی این کشور در حوزه اقتصاد با سایر ساختارهای اقتصادی کاملاً متمایز است. چرا که در تعاملات اقتصادی در سایر حوزه‌ها بین تعداد بسیاری از خریداران و فروشندگان و بر مبنای دستور العمل عرضه و تقاضا شکل می‌گیرد، لکن اگر به صنعت نظامی بنگریم، تنها خریداری که وجود دارد، دولت ایالات‌متحده‌آمریکا می‌باشدو فروشندگان آن نیز تنها تعداد اندکی از شرکت‌های غول‌پیکرهستند که برنامه‌های تولید تجهیزات نظامی را منحصرا در دست خود نگه داشته‌اند؛ بنابراین در اینجا مبحث رقابت مطرح نمی‌باشد. ساختار اقتصادی که گروه‌های نظامی در آن از محوریت برخوردارند، کاملا انحصاری یا دست کم تا مدتی انحصاری باقی خواهد ماند. به عبارت دیگر، نظامیان به صورت مخفیانه و محرمانه در مسیر پشتیبانی کامل دولت جهت دستیابی به فناوری‌های نوین عمل می‌کنند و اگر آن فناوری موفق عمل کند، تا مدت زمان زیادی آن را در انحصار خود نگه می‌دارند. (Yazdan-panah, 2013:1)

ایالات‌متحده‌آمریکا در ارتباط با مجتمع‌های نظامی و صنعتی فقط از یک مسیر برای اثرگذاری در مناطق استفاده نمی‌کند. بخش‌های مختلفی درهم آمیخته می‌شوند تا تأثیر خود را به سمت نتایج مطلوب سیاست افزایش دهند. آن‌ها شبکه پیچیده‌ای از تعاملات را تشکیل می‌دهند و افراد در صنایع دفاعی،

شاخه‌های اجرایی و مقننه دولت را ترکیب می‌کنند.هر یک از بازیگران کلیدی در شبکه مجتمع‌های نظامی-صنعتی ایالات‌متحده در راستای منافع و دستاوردهای خود عمل می‌کنند. در عین حال، هر بخش در این شبکه‌ها به اقدامات بازیگران دیگر متکی است و یک کنش جمعی منحصر به فرد مابین آن‌ها اتفاق می‌افتد که باهم به دنبال مهار موانع مختلف، در مسیر رسیدن به‌هدف مشترکشان‌هستند. (Vittori, 2019, P.9) این مجتمع‌ها برای عملکرد بهتر با نفوذ در مراکز اجرایی و تصمیم‌گیری، نفوذ در دولت، نفوذ در پنتاگون، نفوذ درهیأت سیاست‌گذاری دفاعی، نفوذ در کنگره، نفوذ در مراکز علمی و تصمیم‌گیری قدرت اثرگذاری خود را بیشتر می‌کنند (Modares & Colleagues, 2017: pp. 194-202). با توجه به نکات مذکور می‌توان دریافت که تولیدات نظامی به نوعی موتور محرک اقتصاد ایالات متحده آمریکاهستند و درهم‌آمیختگی مجتمع‌های نظامی-صنعتی با ساختار اقتصادی این کشور آن چنان برجسته می‌باشدکه‌هر نوع کوششی در جهت کاهش بودجه نظامی تأثیرات انکار نشدنی بر کل بافت و ساختار اقتصادی خواهد داشت. از این رو دولت ایالات متحده آمریکا جهت غلبه بر ترس از به وقوع پیوستن بحران‌های اقتصادی‌همچنان بودجه نظامی را به خصوص در سال‌های پس از جنگ سرد افزایش داده و نکته قابل بحث این است که تعداد زیادی از حوزه‌های غیرنظامی ایالات متحده آمریکا نیز امروزه به این صنایع پیوند خورده و رونق خود را مدیون سفارشات پنتاگون می‌باشند. بدین سبب‌هرنوع کاهش بودجه نظامی در این کشور نه صرفا بر حوزه نظامی، بلکه بر کل اقتصاد ایالات متحده آمریکا تأثیر خواهد گذاشت. با توجه به این که مجتمع‌های نظامی صنعتی به دلیل ماهیت رازآلود و ناملموس خود چندان قابل رصد و رقومی شدن نمی‌باشند و حساب دقیق فعالیت‌های این مجتمع‌هاهمواره درهاله‌ای از ابهام بوده است؛ اما نقش پیمانکاران نظامی ایالات‌متحده در این مجتمع‌ها برجسته می‌باشد، که از بین پنج پیمانکار بزرگ(Big five) آمریکا، لاکهید مارتین[1]، آر تی ایکس[2]، جنرال داینامیک[3]، شرکت بوئینگ[4] و نورثروپ گرومن[5] در این مقاله، عملکرد کمپانی‌های لاکهید مارتین و نورثروپ گرومن به دلیل نقش آفرینی در شرق آسیا مورد بررسی قرار گرفته اند.

۴-۱-راهبرد و سیاست مجتمع های نظامی-صنعتی ایالات متحده در شرق آسیا

آمریکا، بعد از ۱۹۴۵کشور ژاپن را به‌عنوان مانعی محکم در مقابل شوروی حمایت میکرد اما با فروپاشی شوروی و ضربه‌ای که به اندیشه کمونیسم وارد شد، سیاست‌های آمریکا را به سمت چین که یکی از حامیان مطرح این اندیشه بود، سوق داد. یکی از اولویت‌های راهبردی مشترک‌هر دو کشور این است که به دنبال ایجاد شرایطی‌هستند تا اطمینان حاصل کنند که ظهور چین منافع متحدان را تهدید نمی‌کند. رویکرد این دو کشور در قبال چین به این صورت است که‌هر دو مایلند روابط‌همکاری را با پکن حفظ کنند، اما در عین حال خود را از تهدیدات مرتبط با افزایش قدرت چین محافظت کنند. ایالات‌متحده‌آمریکا به‌ویژه پس از تصویب آخرین اصلاحات امنیتی توسط ژاپن که استقرار نظامی در خارج از کشور را تسهیل می‌کند،

1. Lockheed Martin
2. RTX
3. General Dynamics
4. Boeing
5. Northrop Grumman

انتظارهمراهی بیشتری از این کشور دارد. به نوبه خود، توکیوهمچنان بر مسائل امنیتی آسیایی متمرکز است که فوراً منافع خود و متحدش ایالات متحده آمریکا را تأمین نماید و مهمتر ازهمه به دنبال تضمین تعامل سیاسی و نظامی بلندمدت و معتبر ایالات متحده در منطقه است. بنابراین واشنگتن بیش ازهر چیز می‌خواهد ژاپن، نه تنها در آسیا، بلکه در خارج از منطقه، در مناطق بی‌ثباتی که در آن از ایالات‌متحده برای مداخله در یک بحران درخواست می‌شود، مشارکت نظامی بیشتری را داشته باشد که این خود به نوعی با بهره گیری از مجتمع‌های-نظامی صنعتی ایالات‌متحده تسهیل خواهد شد. (Pajon, 2016, PP. 9-12).

از دیرباز مسئله حضور در شرق آسیا و مدیریت امور برای ایالات متحده آمریکا بسیار پراهمیت بود. مارپیچ طولانی نزولی در روابط چین و ژاپن (به‌ویژه در مسئله کره شمالی) که به منافع امنیتی ایالات‌متحده در آسیا آسیب می‌رساند، بایستی از سمت ایالات متحده آمریکا مدیریت می‌شد. در این بین ایالات متحده امید خود را برای حل مسالمت‌آمیز بحران‌هسته‌ای کره شمالی کاملاً بر دوش چین گذاشت و دولت بوش با امتناع از مذاکره دوجانبه با کره شمالی و امتناع از قرار دادن‌هرگونه انگیزه یا تعهد امنیتی بر روی میز مذاکره، تنها می‌توانست از طریق چین بر رژیم کره شمالی اعمال فشار کند و چین را وارد بازی نماید تا بتواند بحران را مدیریت نماید (Korb & Ogden, 2005, P.1). به کارگرفتن سیاست‌های تنش‌زای ایالات‌متحده در منطقه شرق آسیا در دهه‌های اخیر و حفظ دلایل درگیری بین کره جنوبی و ژاپن با کره شمالی، به قصد فشار آوردن بر کشور چین و مدیریت و کنترل قدرت روز افزون این کشور بوده است (Mousavi & Adeli, 2021: p. 361).

درهمین مسیر با تمرکز بر مباحث کشور چین، مشاهده خوهیم کرد که مجتمع‌های نظامی-صنعتی چگونه با تهدید نشان دادن چین قراردادهای سنگینی با برخی از کشورهای منطقه شرق آسیا می‌بندند. در سال ۲۰۰۲ پنتاگون به کره جنوبی ۴۰ جنگنده اف ۱۵ شرکت بوئینگ را به مبلغ ۴ میلیارد دلار فروخت. (این در صورتی بود که پنتاگون کره جنوبی را از خرید تسلیحات فرانسوی که به قیمت مناسب تری بود به اجبار باز داشت.) در کنترل نوع فروش جنگنده‌ها، پال ولفوویتز[1] یکی از دولتمردان آمریکایی و رئیس سابق بانک جهانی (که از او با عنوان معمار جنگ آمریکا و عراق یاد می‌کنند) نقش وسیعی داشته است. در سال ۲۰۱۴ نیز سیاست‌های فشار بر چین ادامه داشت. تاهمان سال تقریبا ۲۰۰هزار نیروی نظامی آمریکایی در نزدیک به ۱۵۰ کشور جهان مستقر بودند که ژاپن ۲۵ درصد و کره جنوبی بیش از ۱۴ درصد از کل این نیروها را تشکیل می‌دادند؛ که به عبارتی جزو پنج کشور بالای لیست این ۱۵۰ کشور جهان محسوب می‌شدند. در واقع، کشوهای ژاپن و کره جنوبی به واسطه مدیریت سیاستمداران آمریکایی، میزبان نزدیک به ۴۰ درصد از کل نیروهای آمریکایی بودند (Mousavi and Adeli, quoted by Johnson and M.C. Cartney, 2004-2015, 57-151). حضور مجتمع‌های نظامی-صنعتی در شرق آسیا و برای کنترل چین از جهات مختلفی شناسایی شده است. دولت ایالات متحده طی اعلامیه‌ای در ۷ ژانویه وجود قراردادی برای تأمین سیستم‌های موشکی پاتریوت به تایوان توسط لاکهید مارتین را تایید می‌کند. قرارداد پاتریوت که مجموعاً یک میلیارد دلار است، بخشی از بسته تسلیحاتی ۶/۵ میلیارد دلاری است که توسط دولت اسبق

1. Paul Dundes Wolfowitz

ایالات‌متحده در اکتبر ۲۰۰۸ مورد توافق قرار گرفت؛ در طرف دیگر اما عزم چین برای مقابله با ایالات متحده بر سر دفاع از تایوان در ۱۱ ژانویه ۲۰۰۹ با آزمایش موفقیت‌آمیز رهگیری موشک توسط ارتش آزادیبخش خلق به نمایش گذاشته شد (Neill, 2010,P.1).

در حالی که توکیو در حال آماده شدن برای افزایش شدیدهزینه‌های دفاعی در مواجهه با بدتر شدن وضعیت امنیتی شرق آسیا است، پیمانکاران بزرگ دفاعی در سراسر جهان مرکز ثقل عملیات آسیایی خود را به ژاپن منتقل می‌کنند. پیمانکاران نظامی-صنعتی مانند لاکهید مارتین علاوه بر وظایف نظارتی عملیات آسیایی خود، مراحل ارسال تسلیحات خود به ژاپن را تکمیل کرده است. این کمپانی مقر راهبردک آسیایی خود را نیز از سنگاپور به ژاپن منتقل کرده است. لاکهید مارتین این جابجایی را در راستای افزایش تنش‌ها در شمال شرقآسیا، مانند پرتاب‌های موشکی پیدرپی توسط کره شمالی و خطر فزاینده جنگ بر سر تایوان و کنترل چین انجام داده است. این کمپانی، روابط نزدیک خود را با ژاپن از طریق قراردادهایی مانند تحویل سامانه دفاع موشکی زمین به‌هوای توانمندی پیشرفته پاتریوت-۳ (PAC-3) و جت جنگنده رادارگریز F-۳۵ حفظ کرده است. از ژاپن، شرکت‌هوافضا و دفاع آمریکایی نیز عملیات در کره جنوبی، تایوان و سایر بازارها را کنترل خواهد کرد. پیمانکاران دفاعی پیشرو در سراسر جهان توجه زیادی به برنامه توسعه دفاعی ژاپن دارند. بودجه دفاعی این کشور برای سال مالی ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۷ بالغ بر ۴۳ تریلیون ین (۲۹۴٫۲۱ میلیارد دلار) است که ۱٫۵ برابر بیشتر از برنامه پنج ساله قبلی است که در سال مالی ۲۰۱۹ آغاز شده بود. این مبلغ شامل ۵ تریلیون ین برای تهیه موشک‌های دوربرد جهت ضدحمله و ۹ تریلیون ین برای جایگزینی قطعات قدیمی و کارهای دیگر جهت حفظ سلاح‌های موجود است که بیش از دو برابر برنامه قبلی است. تکنولوژی L3 Harris ایالات‌متحده یک شرکت تابعه را در ژوئن ۲۰۲۲ در ژاپن راه اندازی کرد. دانیل زوت، معاون این واحد، گفت که L3Harris خواسته‌های جدیدی مانندهواپیماهای بدون سرنشین و تجهیزات جنگ الکترونیکی را برآورده خواهد کرد. این شرکت پیش از این در چندین زمینه با وزارت دفاع ژاپن مذاکره کرده است (Yumae, 2023, P.1).

نورثروپ گرومن که به‌عنوان یکی دیگر از پیمانکاران نظامی ایالات‌متحده‌آمریکا در منطقه شرق آسیا فعالیت دارد، در استرالیا، ژاپن و کره جنوبی سرمایه گذاری کرده است. برای بیش از ۲۰ سال، نورثروپگرومن در استرالیا حضور فعال داشته و در زیرساخت‌های این کشور، تحقیق و توسعه، جوامع و مشارکت‌های محلی فرصت‌های بیشتری را برای انتقال فناوری تسهیل می‌کند، زنجیره‌های تأمین محلی و جهانی را تقویت می‌کند و مهارت‌های فردا را در حمایت از آینده استرالیا رشد می‌دهد.همچنین این شرکت سابقه‌ای طولانی در ژاپن دارد که به اواخر دهه ۱۹۵۰ باز می‌گردد و حضور وهمکاری نزدیک این شرکت با ژاپن، که امروز طیف‌های وسیعی از برنامه‌های دفاعی، امنیتی و سیستم‌های اطلاعاتی را نیز پشتیبانی می‌کند، ادامه دارد. شرکت نورثروپگرومن با داشتن دفتری در سئول از سال ۱۹۹۱، سابقه برنامه‌های موفق با دولت جمهوری کره را دارد. برخی از مهم‌ترین محصولات این شرکت در کره جنوبی عبارتند از: رادار کنترل آتش (FCR) APG-68 در KF-16، رادار MESA، سیستم مقابله داخلی (ICS) در F-15K، رادارهای APN-241 درهمه شرایط آب وهوایی، سکوی ارتقا یافته C-130، جت‌های جنگنده F-۵ قدیمی و پشتیبانی از برنامه دفاع‌هوایی و موشکی کره.(KAMD) در سپتامبر ۲۰۱۳ و دسامبر ۲۰۱۵ نورثروپگرومن قراردادی را برای ارائه رادارهای کنترل آتش

LONGBOW برای‌هلیکوپتر تهاجمی AH-64E Apache و قراردادی برای تولید چهار سیستم‌هواپیمای بدون سرنشین (UAS) RQ-4 Global Hawk برای نیروی‌هوایی ROK منعقد کرد (Northrop Grumman, 2024, P.1).

چین تحریم‌هایی را علیه شرکت‌های دفاعی وهوافضای ایالات‌متحده نورثروپگرومن اعمال کرده است؛ اما در عمل شرکت لاکهید مارتین جهت ارسال سلاح به تایوان (حیاط خلوت چین)،همچنان به مسیر خود ادامه می‌دهد. مائو نینگ، سخنگوی وزارت امور خارجه چین در یک نشست مطبوعاتی گفت که این تحریم‌ها بر اساس قانون ضد تحریم‌های خارجی چین اعمال می‌شوند. او گفت: «ما از طرف آمریکایی می‌خواهیم که به طور مؤثر به اصل چین واحد پایبند باشد و ارتباط نظامی آمریکا و تایوان و تسلیح تایوان را متوقف کند، در غیر این صورت در معرض تلافی قاطعانه طرف چینی قرار خواهد گرفت». مائو نینگ شعبه شرکت لاکهید مارتین در میسوری را به‌عنوان پیمانکار اصلی معرفی کرد که مستقیماً در فروش تسلیحات به تایوان در ۲۴ اوت شرکت داشت و گفت که نورثروپگرومن بارها در فروش تسلیحات به تایوان مشارکت داشته است. چین پیش از این بارها تحریم‌هایی را علیه شرکت‌های آمریکایی به دلیل فروش تسلیحات به تایوان اعمال کرده است، و با توجه به اینکه‌هیچ یک از این دو شرکت به چین چیزی نمی‌فروشند، به سرعت مشخص نمی‌شود که چگونه کار می‌کنند یا قصد دارند به چه چیزی دست یابند. لازم به ذکر است که بر اساس اطلاعی‌های که به کنگره ارسال شد، جو بایدن، رئیس جمهور ایالات‌متحده، با انتقال ۸۰ میلیون دلار بودجه به تایوان تحت برنامه تأمین مالی نظامی خارجی موافقت کرده است و این خود نشان دهنده تلاش این کشور جهت حفظ تنش بین چین و تایوان می‌باشد(Cash & Lee, 2023, P.1).

۵- امنیت چین و مجتمع های نظامی-صنعتی آمریکا

از دهه ۱۹۹۰، سراسر جهان شاهد حضورهر چه بیشتر چین، در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی می‌باشد. در مسیر پیگیری منافع اقتصادی، دولت چین ناخودآگاه با مسائل سیاسی و امنیتی نیز پیوند می‌خورد و دولتمردان این کشور با عبور از افکار مائوئیستی رویکردی عملگرایانه را در پیش می‌گیرند. سیاست‌خارجی چین از سال ۲۰۰۰ به بعد، به نوعی دیپلماسی دفاعی را در پیش گرفته است؛ به این ترتیب که ابتدا تأمین و تقویت توسعه اقصادی را مد نظر قرار داده‌اند و در مراحل بعدی به ترتیب، فراهم آوردن محیط بین‌المللی مطلوب برای کشور چین، حفظ کردن نظم وهمچنین آرامش داخلی چین را عنوان نموده‌اند و از مواردی که بار نظامی دارد صرفا در مراحل نهایی این صحبت شده است (Defense intelligence agency, 2019, P.12).

در نوامبر ۲۰۰۲، راهبرد کلی که توسط جیانگ زمین رئیس جمهور وقت مطرح شده بود حاوی این پیام بود که «ما باهژمونیسم و سیاست قدرت مخالفت خواهیم کرد»، و در اشاره‌ای آشکار به ایالات متحده، «ما به بهبود و توسعه کشورها و روابط با آن‌ها ادامه خواهیم داد»؛ وی‌همچنین بر روابط دوستانه وهمکاری‌های منطقه‌ای تأکید کرد (Yasuhiro, 2006, P.4). به گفته یک محقق چینی در مورد مسائل راهبردک، راهبرد دیپلماتیک در چین در آن سال‌ها به معنای «بهبود قدرت ملی‌همه جانبه دولت، افزایش نفوذ چین به‌عنوان

یک قدرت بزرگ و ایجاد یک محیط قدرتمند و مفید بین‌المللی جهت احیای گسترده ملت بزرگ چین در قرن ۲۱ بود.»؛ که تمام این راهبردها در جهت مهار ایالات متحده گام برمی‌داشت. ناگفته نماند، بزرگ‌ترین عامل اثرگذار در پیشبرد توسعه چین و در عین حال بزرگ‌ترین مانع توسعه چین، کشور ایالات متحده بود؛ که البته در موضوع تایوان نیز رد پای این کشور پیداست. در نتیجه، چین می‌بایست علاوه بر پرهیز از رویارویی با سایر کشورها، برای کسب حداکثر سود ممکن، روابط‌همکاری جویانه را ارتقا می‌داد؛ در عین حال، نیز باید برای ایجاد روابط دوستانه باهمسایگان خود تلاش می‌کرد تاهر «ائتلاف ضد چین» را که ایالات‌متحده ممکن بود برنامه ریزی کند، از بین ببرد (Yasuhiro, 2006, PP.4-6).

راهبردهای ملی چین برای حفظ امنیت در منطقه از ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲ کنش‌هایی را در بر می‌گیرد؛ به‌عنوان نمونه جهت تسریع در نوسازی ارتش آزادیبخش خلق PLA[1] و رفع کمبودها و توانمندسازی آن، پکن از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ بودجه PLA را به طور متوسط ۱۰ درصد در سال افزایش داد وهمچنین برنامه‌های علمی و فنی مختلفی برای بهبود پایگاه دفاعی-صنعتی و کاهش وابستگی ارتش آزادیبخش خلق به تسلیحات خارجی را در دستور کار خود قرار داد (Defense intelligence agency, 2019, PP. 3-43). بنابر آمار ارائه شده از مرکز پژوهش‌های صلح استکهلم، در سال ۲۰۱۸، چین بالغ بر ۲۵۰ میلیارد دلار به بودجهٔ دفاعی خود اختصاص داده است، یعنی بعد از ایالات‌متحده‌آمریکا، توانسته است جایگاه دوم در دنیا را به دست آورد. این رقم نسبت به سال ۲۰۱۷ افزایش ۵ درصدی وهمچنین رشد ۸۳ درصدی نسبت به سال ۲۰۰۹ را نشان می‌دهد.همینطور در سال ۲۰۱۶، رقم مذکور به ۲۶۱ میلیارد دلار رسیده که ۱/۵ در صد نسبت به سال قبل تر رشد داشته است و از سال ۲۰۱۰، ۸۵ درصد بیشتر شده است. پراهمیت ترین نکته در این باره این است که این حد از افزایش روزافزون بودجه نظامی به خصوص در شروع قرن ۲۱، با افزایش یافتن فعالیت‌های دیپلماسی نظامی،همچنین اتخاذ و به کارگیری رویکردهای نوین در حوزه‌های امنیتی و نظامی‌هم زمان با ایجاد اصلاحات و مدرن کردن ارتش بوده‌است. (آسمانی، 1401: 11)

در سال ۲۰۱۷ تغییر قریب الوقوع دولت در واشنگتن (با روی کار آمدن دونالد ترامپ) و استیضاح رئیس جمهور کره جنوبی (پارک گون-هه) که سئول را متشنج کرده بود، روابط بین آمریکا و کره جنوبی را در شرایط سختی قرار داد. فشارهایی که‌هر دو کشور احساس می‌کردند، از جمله تهدید فزاینده‌هسته‌ای کره شمالی و تلاش‌های پکن برای گسترش حوزه نفوذ خود، این رابطه را برای متحدان تاریخی حیاتی‌تر می‌کند. یعنی از دریچه نگاه مکتب کپنهاگ به نوعی تهدید کره شمالی و چین، مبحثی است که ایالات‌متحده‌آمریکا به آن در حوزه شرقآسیا دامن زده و کشورهایی مانند کره جنوبی و ژاپن مجبور به‌همکاری با ایالات‌متحده می‌شوند. در این سال شواهد نشان‌دهنده‌همکاری تنگاتنگ ایالات‌متحده و کره جنوبی در رابطه با سیاست ایالات‌متحده در قبال کره شمالی است. سیاست دولت اوباما در مورد کره شمالی بر مهار، با افزودن دورهای فشار بر آن و تأکید بر نقش فعالانه چین متمرکز بود و علائمی که نشان میداد دولت ترامپ میخواهد فشار بیشتری را بر کره شمالی و چین وارد کند، سخنرانی رکس تیلرسون، (نامزد ترامپ برای وزارت امور خارجه) بود

1. People's Liberation Army

که، در جلسه تایید صلاحیت خود گفت: «ایالات‌متحده باید چین را مجبور به سرکوب کره شمالی کند.» این موارد نشان دهنده تلاش‌همیشگی آمریکا جهت‌هدایت، مدیریت امور، محدود کردن و یا مهار چین می‌باشد(Chang, 2017, P.1).

در اینباره نقش مجتمع‌های نظامی-صنعتی را نمی‌توان نادیده انگاشت چرا که در سال ۲۰۱۸ شاهد این بودیم که پس از توافق سست ایالات‌متحده‌آمریکا با کشور کره شمالی که دیدار ترامپ و اون را سبب شد، سهام شرکت‌های تولیدکننده تسلیحات مانند لاکهید مارتین (۱٪) و نورثروپ گرومن (۱/۳ ٪) با کاهش رو به رو شدند. این دو شریک از پیمانکارانی‌هستند که به نوعی‌هر کدام در تداوم تنش و درگیری کره شمالی و جنوبی و کشور ژاپن تأثیر زیادی دارند. این مناقشات نیز به نوعی مصداق بارز تعارض منافع پیمانکاران نظامی آمریکا با مبحث صلح در مناطق می‌باشد. تنش‌های مذکور نه تنها باعث خرید مداوم تسلیحات سایر کشورهای منطقه از آمریکا می‌شود بلکه به تحریک‌هرچه بیشتر ساخت سلاح‌های‌هسته ای دامن می زند. آمریکا با حمایت‌های تسلیحاتی از تایوان خشم چین را بر میانگیزد.همچنین با به کارگیری این سیاست‌ها در منطقه، منافع پیمانکاران خود را تأمین می‌کند و سایر کشورهای منطقه را در حس ترس و تهدید نگاه می‌دارد.

(Mousavi and Adeli citing Trail and Dumayni 2018; and Klinger 2014)

در این باره، در سال ۲۰۱۷ لو کانگ (سخنگوی وزارت امور خارجه چین) صراحتا اعلام کرد که چین به جِد مخالف فروش تسلیحات آمریکا به تایوان است و واشنگتن را به متوقف کردن فروش تسلیحات به این کشور و حتی پایان ارتباطات نظامی با این جزیره فرا خواند و عنوان کرد که اگر این مداخلات نظامی ادامه پیدا کند، مناسبات دو کشور (چین و آمریکا) در عرصه‌های مهم آسیب جدی خواهد دید» (Tang & Jennings, 2017: 1). چین معتقد است امنیت تایوان بر کوشش‌های مداوم و مشترک مردم دو سوی تنگه تایوان متکی است که البته باید بر اساس اصل چین واحد این اتفاق بیفتد نه کمک‌ها و فروش تسلیحات نظامی آمریکا به تایوان، زیرا این عمل صرفا به نفع مجتمع نظامی-صنعتی ایالات متحده آمریکا می‌باشدو امنیت تایوان و دفاع از آن را سست و تخریب می‌کند؛ به‌همین دلیل چین در این مورد، بسیار حساس و دقیق، به مقابله با آمریکا می‌پردازد.

در سال ۲۰۰۳ مجتمع صنعتی دفاعی چین[1] (CDIC) به‌عنوان یک نمونه ضعیف از شرکت‌های دولتی چین و یک شکست راهبردی در نظر گرفته می‌شد. زمانی که جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ تأسیس شد، اقتصاد و پایگاه صنعتی آن به یک انبار خاکستر تبدیل شد، با این حال CDIC ظرف ۲۰ سال طیف کاملی از تجهیزات نظامی نسبتاً مدرن، از جمله تسلیحات راهبردک را تولید کرد. در حال حاضر نیز، تلاش‌های مختلفی برای حل مشکلات این بخش جهت سازمان‌دهی مجدد و «تبدیل» موفقیت آمیز، صورت گرفته است.(Frankenstein, 2003, P.1) در مقابل، کمیته مجلس نمایندگان آمریکا، مجتمع صنعتی-نظامی چین و شرکت‌هایی که در بخش‌های فناوری دفاعی یا نظارتی اقتصاد جمهوری خلق چین فعالیت می‌کنند،

1. The Chinese defense industrial complex

تحریم می‌کند و شرکت‌های آمریکایی را از انجام تجارت با آن‌ها منع می‌کند. در سال ۲۰۲۳، کمیته خدمات مالی مجلس نمایندگان ایالات‌متحده، به اتفاقآرا، قانون تحریم‌های شرکت‌های نظامی و نظارتی چین(CMSC)[1] یعنی قانونی که در واقع،هدف آن تضعیف نهادهای حیاتی (بخش‌های فناوری و دفاعی) مجتمع‌های صنعتی-نظامی جمهوری خلق چین می‌باشدرا تصویب کرد. آمریکا معتقد است تهدید ناشی از مجتمع نظامی-صنعتی جمهوری خلق چین (PRC)[2] و مشارکت آن در برنامه‌های تحقیق و توسعه نظامی، اطلاعاتی و امنیتی، و تولید سلاح و تجهیزات مرتبط تحت راهبردهمجوشی نظامی-مدنی جمهوری خلق چین باید مدیریت و رفع شود. (Buchanan, 2023, P.1).

راهبرد ملی جمهوری خلق چین، دستیابی به «جوانسازی ملت بزرگ چین» تا سال ۲۰۴۹ است. جمهوری خلق چین، آمریکا را به‌عنوان یک تلاش تمام عیار دولتی به منظور مهار ظهور جمهوری خلق چین در نظر می‌گیرد که موانعی را برای راهبرد ملی این کشور ایجاد می‌کند. رهبران جمهوری خلق چین بر این باورند که تغییرات ساختاری در نظام بین‌الملل و آمریکای متخاصم، ریشه‌های تشدید رقابت راهبردک بین جمهوری خلق چین و ایالات متحده است. در مارس۲۰۲۳، شی جین پینگ به نمایندگان کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین گفت: «کشورهای غربی به رهبری ایالات متحده، مهار، محاصره و سرکوب‌همه جانبه را علیه ما اعمال کرده‌اند، که چالش‌های شدید بی‌سابقه‌ای را برای توسعه کشور ما به‌همراه آورده است». قابلیت‌ها و مفاهیم در حال تحول ارتش آزادیبخش خلق‌همچنان به تقویت توانایی جمهوری خلق چین برای «جنگ و پیروزی در جنگ‌ها» علیه «دشمن قوی» (یک تعبیر محتمل برای ایالات‌متحده) ادامه می‌دهد و قدرت را در سطح جهانی طراحی می‌کند. سپاه ارتش آزادیبخش خلق نیز به مدرنسازی تجهیزات و تمرکز بر تسلیحات ترکیبی و آموزش مشترک برای رسیدن به‌هدف تبدیل شدن به یک ارتش در کلاس جهانی ادامه می‌دهد. ارتشِ آزادیبخش خلق یک قابلیت شلیک دوربرد جدید را در واکنش نظامی ارتش آزادیبخش خلق به بازدیدهیئت کنگره ایالات‌متحده [3](CODEL) در اوت ۲۰۲۲ از تایوان نشان داد. نیروی‌هوایی و دریایی ارتش آزادیبخش خلق، به سرعت در حال رسیدن به نیروهای‌هوایی غرب‌هستند و با تحویل‌هواپیماهای ساخت داخل و طیف وسیعی از پهپادها، به مدرنسازی ادامه می‌دهند. در اکتبر ۲۰۱۹، نیروی‌هوایی ارتش آزادیبخش خلق پس از آن که علنا H-6N را به‌عنوان اولین بمب‌افکن‌هوا به‌هوای قابل سوخت‌گیری با قابلیت حمل کلاهک‌های اتمی خود معرفی کرد، قسمت‌هوابرد سه‌گانه‌هسته‌ای خود را به نمایش گذاشت. (U.S department of defense, 2023: 2-4).

در آگوست ۲۰۲۲، ارتش آزادیبخش خلق، تمرینات نظامی مشترک گستردهای را باهدف تحت فشار قرار دادن تایوان انجام داد. این تمرین‌ها شامل شلیک موشک‌های بالستیک بر فراز جزیره اصلی تایوان، بیش از ده‌ها گشت دریایی و صدها پرواز به سمت منطقه شناسایی دفاع‌هوایی تایوان بود.همچنین چین سیاست تقویت روابط با کشورهای در حال توسعه و ارتقای‌همکاری راهبردی با کشورهای منطقه را باهدف تغییر نظم

1. the Chinese Military and Surveillance Company
2. People's Republic of China
3. Congressional Delegation

بین‌المللی موجود به رهبری ایالات‌متحده اتخاذ کرده است (China Security Report, 2024, PP. 22).
بین پاییز ۲۰۲۱ تا پاییز ۲۰۲۳، ایالات‌متحده بیش از ۱۸۰ مورد از رهگیری‌های‌هوایی قهری و خطرناک ارتش آزادیبخش خلق علیه‌هواپیماهای آمریکایی را در منطقه ثبت کرده است. درهمین مدت، ارتش آزادیبخش خلق حدود ۱۰۰ مورد از رفتارهای عملیاتی قهری و مخاطره آمیز را علیه متحدان و شرکای ایالات متحده (ژاپن و کره جنوبی) انجام داده است تاهم ایالات‌متحده وهم سایرین را از انجام عملیات در منطقه بازدارد. رهبران حزب کمونیست چین حضور جهانی رو به رشد ارتش آزادیبخش خلق را به‌عنوانبخشی ضروری از فعالیت‌های بین‌المللی جمهوری خلق چین برای ایجاد یک محیط بین‌المللی مساعد برای جوان سازی ملی چین می‌دانند. حزب کمونیست چین ارتش آزادیبخش خلق را موظف کرده است که توانایی ایجاد قدرت را در خارج از مرزهای چین و مناطق پیرامونی، برای تأمین منافع روبه‌رشد چین در خارج از کشور و پیشبرد اهداف سیاست‌خارجی آن ایجاد کند. جمهوری خلق چین به دنبال گسترش زیرساخت‌های لجستیکی و پایگاه‌های خود در خارج از کشور است تا به ارتش آزادیبخش خلق اجازه دهد تا قدرت نظامی را در فواصل دورتر طراحی و حفظ کند. در صورت تحقق یک شبکه لجستیک نظامی، ارتش آزادیبخش خلق می‌تواند عملیات نظامی ایالات‌متحده را با تکامل اهداف نظامی جهانی جمهوری خلق چین مختل کند. فراتر از پایگاه پشتیبانی ارتش آزادی بخش خلق در جیبوتی، جمهوری خلق چین به احتمال زیاد در حال بررسی و برنامه‌ریزی برای تأسیسات لجستیکی نظامی اضافی جهت پشتیبانی از طرح نیروهای دریایی،هوایی و زمینی است (U.S department of defense, 2023, P. 11). ایالات‌متحده، چین را بزرگ‌ترین چالش در برابر نظم بین‌المللی تحت سلطه غرب می‌داند و به افزایش سریع قدرت نظامی پکن‌همچنین ادعاهای این کشور بر جزیره خودمختار تایوان و دریاهای چین شرقی و جنوبی اشاره می‌کند و به اصطلاح «تمرینات آزادی ناوبری» ارتش ایالات‌متحده در آبراه‌های مورد مناقشه نزدیک چین، بخشی از فشار دولت جو بایدن، برای تعمیق و گسترش حضور نظامی خود در آسیا و اقیانوسیه است (Al Jazeera, 2023, P.1).
چین در دهه گذشته برای حفظ امنیت خود در منطقه، وهمچنین در برابر مجتمع‌های نظامی-صنعتی ایالات متحده آمریکا که از طریق کره جنوبی، ژاپن و تایوان در منطقه اعمال نفوذ می‌کنند؛ بیش از دو برابرهزینه‌های نظامی خود را افزایش داده است. چین یک برنامه کشتی‌سازی دریایی را آغاز کرده است که طی سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ تعداد کشتی‌های بیشتری از مجموع تعداد کشتی‌های نیروی دریایی آلمان،هند، اسپانیا و بریتانیا را به دریا زده است. ارتش آزادی‌بخش خلق همچنین رزم‌ناوهای موشک‌های‌هدایت شونده و زیردریایی‌های موشک‌های بالستیک‌هسته‌ای را راه‌اندازی کرده است. چین در ژوئن ۲۰۲۲، سومین ناوهواپیمابر خود، فوجیان را به آب انداخت. نیروی موشکی ارتش آزادی‌بخش خلق نیز قابلیت‌های خود را از جمله با توسعه موشک‌های مافوق صوت و موشک‌های بالستیک ضد کشتی مدرن کرده است. به گفته ارتش ایالات‌متحده، ارتش آزادی‌بخش خلق‌همچنین قصد دارد تا سال ۲۰۲۷، زرادخانه‌هسته‌ای خود را به ۷۰۰ کلاهک‌هسته‌ای و تا سال ۲۰۳۰ حداقل به ۱۰۰۰ کلاهک‌هسته‌ای گسترش دهد. با این وجود اطلاعات کمی در مورد چگونگی تخصیص بودجه دفاعی رو به رشد چین به‌ویژه پس از اصلاحات ساختاری اخیر وجود دارد (Béraud-Sudreau & Nouwens, 2020, P.5).

نتیجه گیری

در حال حاضر منطقه شرق آسیا یکی از مناطق راهبردی دنیا و از مهم‌ترین ارکان اقتصادی در سطح بین‌المللی می‌باشد. بعد از سال ۱۹۴۵، ایالات‌متحده‌آمریکا از ژاپن به‌عنوان بازدارنده ای در مقابل شوروی حمایت می‌کرد، اما فروپاشی شوروی، آمریکا را به سمت چین که یکی از حامیان مطرح اندیشه کمونیسم بود، سوق داد. سیاست‌گذاران ایالات متحده بر این باورند که‌همیشه این مخاطره وجود دارد که یک دولت تک حزبی مانند دولت چین قادر باشد به گونه ای عمل کند که آشکارا منافع ایالات متحده را تهدید نماید. به منظور کاهش احتمال انتخاب چنین مسیری توسط چین، ایالات متحده به راهبردها و ابزارهای خاص خود که یکی از آن‌ها حضور مجتمع‌های نظامی- صنعتی در منطقه شرق آسیا می‌باشد، اصرار ورزیده است. اعلامیه ۷ ژانویه دولت ایالات متحده وجود قراردادی جهت تأمین سیستم‌های موشکی پاتریوت به تایوان توسط لاکهید مارتین را تایید کرد. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲ شرکت‌های نظامی مانند لاکهید مارتین و نورثروپ گرومن قراردادهایی با ژاپن، تایوان، کره جنوبی بسته‌اند و چین تحریم‌هایی علیه این شرکت‌ها اعمال نموده است و تلاش کرده است تا قاطعانه با فروش تسلیحات این پیمانکاران نظامی به کشورهای اطرافش از جمله تایوان جلوگیری کرده و حضور ایالات متحده آمریکا را در آسیا و اقیانوسیه کمرنگ نماید. پژوهشگران با گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و به شیوهی توصیفی- تحلیلی دریافتند که از مهم‌ترین عوامل مقابله با تهدید حضور ایالات‌متحده در منطقه شرق آسیا، پیشرفت نظامی چشمگیر چین از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲،هم راستا با پیشرفت اقتصادی این کشور می‌باشد. از اواخر دوران ریاست جیانگزمین بنای چین بر مقابله باهژمونی ایالات متحده و سیاست قدرت،هم راستا با بهبود و توسعه روابط منطقه‌ای بوده است. بنا بر مکتب چند بعدی کپنهاگ، راهبردهای ملی چین برای حفاظت از خود در منطقه نیز عوامل چندگانه‌ای را در بر می‌گیرد. دراینباره چین برای تسریع نوسازی ارتش آزادیبخش خلق و از بین بردن کمبودها، افزایش بودجه آن را در دستور کار خود قرار داده است. چین در دهه گذشته بیش از دو برابرهزینه‌های نظامی خود را افزایش داده و برای مقابله با حضور ایالات‌متحده‌آمریکا و پیمانکاران نظامی این کشور در شرق آسیا، چین از لحاظ امنیتی-نظامی پا به پای رشد اقتصادی با راهبردهایی مانند جوانسازی ملت بزرگ چین، بهبود قدرت ملی‌همه جانبه دولت، تسریع نوسازی و تقویت ارتش آزادیبخش خلق و راهبرد توسعه‌همجوشی نظامی-مدنی، توانسته کادرهای امنیتی خود را در طیف کاملی از زمینی،هوایی، دریایی وهمچنین‌هسته‌ای، فضایی، جنگ الکترونیک و عملیات فضای سایبری پوشش دهد.

Resources:

1. Al Jazeera. (2023). In bid to counter China. US ramps up effort to boost military ties in Asia. Achievable at: https://www.aljazeera.com/news/2023/12/28/in-bid-to-counter-china-us-ramps-up-effort-to-boost-military-ties-in-asia.
2. Alic, J. A. (2020). The US politico-military-industrial complex. Prepublication draft prepared for Oxford Research Encyclopedia of Politics. 1-27.
3. Asemani, H. (2022). Military Diplomacy and Chinese Foreign Policy. Iranian Journal of International Politics, Year. Issue 1. Serial Issue 21. (in persian)
4. Béraud-Sudreau, L., & Nouwens, M. (2020). Assessing chinese defence spending: proposals for new methodologies. The International Institute for Strategic Studies (IISS).
5. Buchanan. (2023). Targeting China's defense industries: US house committee takes aim at the chinese military industrial complex. achievable at: https://www.bipc.com/targeting-china%E2%80%99s-defense-industries-us-house-committee-takes-aim-at-the-chinese-military-industrial-complex.
6. Buzan, B. (2010). Security architecture in Asia: the interplay of regional and global levels. The Pacific review, PP 143, Accessed in: https://www.tandfonline.com/doi/epdf/10.1080/09512740320000696 60?needAccess=true.
7. Cash, J., & Lee, L. (2023). China sanctions Northrop Grumman, Lockheed Martin for arms sales to Taiwan. achievable at: https://www.reuters.com/business/aerospace-defense/china-sanctions-northrop-grumman-lockheed-martin-over-arms-sales-taiwan-2023-09-15/.
8. Chang, B. (2017). A political earthquake in seoul and its repercussions for U.S. policy. Objevtive Analisis. Effective solutions. achievable at: https://www.rand.org/pubs/commentary/2017/01/a-political-earthquake-in-seoul-and-its-repercussions.html.
9. China Security Report. (2024). China, Russia, and the United States striving for a new international order. National Institute for Defense Studies, Japan. 22.
10. Defense intelligence agency. (2019). China military power modernizing a force to fight and win. committed to excellence in defense of the nation. 3-43.
11. Frankenstein, J. (2003). Globalization of defense industries: china. The Atlantic Council of the united states. 1.
12. Johnson, Ch. (2004). The sorrows of empire: militarism, secrecy, and the end of the republic. New York, USA: Metropolitan Books.
13. Harrison, M., (2001). Soviet industry and the red army under stalin: a military industrial complex? Department of Economics, (609).
14. Klingner, B. (2014). The U.S. and South Korea should focus on improving alliance capabilities rather than the OPCON transition. Achievable at:https://www.heritage.

org/global-politics/report/the-us-and-south-korea-should-focus-improving-alliance-capabilities-rather.

15. Korb, L. J., & Ogden, P. (2005). A time for U.S. diplomacy in East Asia, this article originally appeared in the South China Morning Post on May 6. 1. achievable at: https://www.americanprogress.org/article/a-time-for-u-s-diplomacy-in-east-asia/.
16. MCCartney, J., & McCartney, M. (2015). America's war machine. New York, USA: Thomas Dunne Books.
17. Mehdizadeh, S. H.; Simber, R., & Jansiz, A. (2017). The position and role of military-industrial complexes in the security-oriented foreign policy of Middle Eastern countries (case study of Saudi Arabia). Master's thesis. Faculty of Literature and Humanities. University of Guilan. 37. (in persian)
18. Modarres, M.V.; Khalili, R., & Atanejad, H. (2017). The Role of Military-Industrial Complexes in the Foreign Policy of the United States of America. Quarterly Journal of International Relations Research, 1(24). (in persian)
19. Mousavi, H., & Adeli M. (2021). The Impact of Military-Industrial Complexes on United States Foreign Policy Towards Russia and China (2001 to 2020). Central Eurasian Studies, 14(2), 351-367. (in persian)
20. Neill, A. (2010). Spears and shields: China's 11 january missile defence test. Royal United Services Institute (RUSI), Achievable at: https://rusi.org/explore-our-research/publications/commentary/spears-and-shields-chinas-11-january-missile-defence-test
21. Northrop Grumman. (2024). Asia-Pacific region. achievable at: https://www.northropgrumman.com/who-we-are/global-locations/asia-pacific-region
22. Pajon, C. (2016). Japan and its alliance with the US structure, dynamics and evolution to 2030. With participation from John Seaman, Alice Akman and Francoise Nicolas, The Institut français des relations internationales (Ifri). 9-12.
23. Preece, J. J. (2011). Security in international relations. The University of London International Programmes. 3-14.
24. Schell, O., & Susan., L. Sh. (2017). Us policy toward China: Recommendations for a new administration. Task Force Report, Asia Society Center on US-China Relations. 8-10.
25. Stępka, M. (2022). The Copenhagen school and beyond; a closer look at securitisation theory. Jagiellonian University. 15-26.
26. Suleimanpour, H. (2014). Rereading the Orient-Oriented Policies in Asia. Journal of Central Asian and Caucasus Studies, (1), 65-68. (in persian)
27. Sulovic, V. (2010). Meaning of security and theory of securitization, belgrade centre for Secutity policy. 1-5, Accessed at: http://www.bezbednost.org.
28. Tang, D., & Jennings, R. (2017). China strongly protests US arms sales to Taiwan. APnews.

Acheivable at: https://apnews.com/article/47dde9fadeea4c1ba656d88e210dda9c.

29. Thrall., T., & Dorminey, C. (2018). Risky business: the role of arms sales in US foreign policy. Achievable at: https://www.cato.org/publications/ policy-analysis/risky-business-role-arms-sales-us-foreign-policy.
30. U.S department of defense. (2023). Military and security developments involving the people's republic of China. Annual Report to Congress. 1-11.
31. Vittori, J. (2019). A mutual extortion racket: the military industerial complexes and US foreign policy – the cases of saudi arabia & UAE. Transparency International Defense & Security Rrogram, 9.
32. Yasuhiro, M. (2006). An essay on China's military diplomacy; examination of international in foreign affairs. NIDS Security Reports, (7). 4-6.
33. Yazdanpanah, M. (2013). Arms Economy and Military Affairs", Philo Sociology. Availableat:http://www.philosociology.ir/daily-articles/2868-1392-09-21-15-17-25.html (in persian)
34. Yumae, S. (2023). Western arms suppliers shift Asian HQs to Japan. Nikkei Asia. Achievable at:https://asia.nikkei.com/Business/Aerospace-Defense-Industries/Western-Arms-Suppliers-Shift-Asian-HQs-to-Japan.

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Unilateral Sanctions, Crimes Against Humanity and World Peace (Case Study of US Sanctions Against Iran)

Kourosh Ghanbari[1]

Mehdi Hatami[2]

Farid Azadbakht[3]

Received: 2024-08-14

Revised: 2024-10-21

Accepted: 2026-02-22

Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Hatami , M., Ghanbari , K.& Azadbakht , F. (2026). Unilateral Sanctions, Crimes Against Humanity and World Peace (Case Study of US Sanctions Against Iran), Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 125 - 141 .(in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.89356.1558

Extended Abstract

1-Introduction

Unilateral sanctions are a tool in the hands of governments and are becoming an international practice. Based on Chapter VII of the United Nations Charter, the Security Council is responsible for identifying threats to the peace, breaches of the peace, and acts of aggression, as well as adopting an enforcement mechanism based on Article 39, 41, and 42 of the Charter. Unilateral sanctions are actually a type of threat, and the countries that impose them are committing behavior that is contrary to the United Nations Charter. By examining international law, the unilateral US sanctions against Iran are contrary to the principles of international law and are illegal and illegitimate. These sanctions directly or indirectly affect human rights and usually cause problems in people's access to food and medicine, and put them in an unfavorable health and medical situation. A very important point regarding the imposition of unilateral sanctions against Iran is their legitimacy and legality. It should be noted that if the Security Council, the European Union, and the United States impose sanctions against a country, they must have legal justifications for these actions in order to be legitimate. It seems that in the case of Iran, these sanctions are rooted in sovereign decisions and do not have any logic or legal reasoning.

1. PhD Candidate in international law, Kermanshah branch،Islamic Azad University ,Kermanshah ,Iran,. K_ghanbari53@yahoo.com
2. Associate Professor in International Law, University of Kurdistan, Sanandaj ,Iran (Corresponding author) Hatamilaw@uok.ac.ir
3. Assistant professor, Department of law, Kermanshah branch, Islamic Azad University, Kermanshah ,Iran. f.azadbakht@iau.ac.ir

2- Theoretical Framework

The study is grounded in fundamental principles of public international law, including the prohibition of the threat or use of force, the principle of non-intervention, the equality of sovereign states, and international cooperation. Within this framework, unilateral sanctions are analyzed not only as instruments of economic pressure but also as forms of soft coercion against the target state, potentially conflicting with Article 39 of the UN Charter, which vests the Security Council with exclusive authority to determine threats to peace. Moreover, the conceptual link between unilateral sanctions and Article 16(b) of the Nuremberg Statute positions these measures as actions that could be interpreted as threats to global peace. The research also employs the concept of "positive peace," demonstrating that sustainable peace requires respect for human rights and that any stability achieved through the violation of jus cogens norms is inherently fragile.

3- Methodology

This study employs a descriptive-analytical method, relying on library-based research. Data were collected through the review of binding and non-binding international instruments, including the UN Charter, international human rights treaties, General Assembly and Security Council resolutions, reports of UN human rights bodies, and doctrinal works in international law. The collected data were then analyzed critically to assess the compliance of U.S. unilateral sanctions against Iran with international law norms and state human rights obligations.

4- Discussion

The findings indicate that U.S. unilateral sanctions against Iran, due to the lack of Security Council authorization and their extraterritorial nature, violate fundamental principles of international law. These sanctions have directly and indirectly caused widespread human rights violations, including restricted access to medicines and medical equipment, reduced public welfare, increased poverty and social vulnerability, seriously affecting the rights to life and health. Furthermore, by creating structural obstacles to economic and social development, the sanctions undermine the right to development as a human solidarity right. From an international peace and security perspective, comprehensive economic sanctions weaken domestic stability, exacerbate social grievances, and intensify regional tensions, ultimately posing a threat to global peace. Therefore, unilateral sanctions cannot be considered a legitimate tool for maintaining peace; rather, they may foster instability and insecurity.

5- Conclusion

U.S. unilateral sanctions against Iran conflict with the fundamental principles of international law and the provisions of the UN Charter, lacking legal legitimacy. Under the collective security system, the determination of threats to peace and the imposition of

coercive measures fall within the exclusive authority of the Security Council, and any unilateral action outside this framework violates state sovereignty and equality. Sanctions, particularly when extraterritorial, infringe upon fundamental human rights, including the rights to life, health, and an adequate standard of living, while also limiting the right to development. By weakening domestic stability, exacerbating humanitarian crises, and destabilizing the region, such measures constitute a threat to international peace and security. Peace achieved through human rights violations is fragile and unsustainable. In sum, U.S. unilateral sanctions against Iran violate human rights and undermine the collective security system of the UN, posing a serious threat to the rule of law and lasting peace.

6- Suggestions

Reaffirm the international community's recognition of the Security Council's exclusive authority to determine threats to peace and impose binding sanctions.
Develop international legal mechanisms to identify and hold states accountable for implementing unilateral sanctions.
Consider the humanitarian impact of sanctions and avoid comprehensive measures that cause suffering to ordinary citizens.
Strengthen the role of UN human rights bodies in monitoring, reporting, and documenting the effects of unilateral sanctions on human rights.

Key words: Unilateral sanctions, public international law, human rights, international peace and security, sovereignty and national development

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.89356.1558

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۲۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۳۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

تحریم‌های یکجانبه، جنایت علیه بشریت و صلح جهانی (مطالعه موردی تحریم آمریکا علیه ایران)

کوروش قنبری[۱]
مهدی حاتمی[۲]
فرید آزادبخت[۳]

چکیده

تحریم‌های یکجانبه ابزاری در دست دولت‌ها و در حال تبدیل شدن به یک رویه بین‌المللی است، با استناد به فصل‌هفتم منشور سازمان ملل متحد، وظیفه تشخیص تهدید علیه صلح،نقض صلح و عمل تجاوز وهمچنین اتخاذ مکانیسم اجرایی بر اساس ماده ۳۹ و مواد ۴۱ و ۴۲ منشور برعهده شورای امنیت می‌باشد. تحریم‌های یکجانبه در واقع نوعی تهدید محسوب شده و کشورهای اعمال کننده با این کار خود مرتکب رفتاری مغایر با منشور سازمان ملل می شوند. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی و منابع کتابخانه ای به دنبال پاسخ به این سؤال است: آیا تحریم‌های یکجانبه آمریکا عیله ایران با توجه به اصول حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد، قانونی و مشروع‌هستند؟ با بررسی قوانین بین‌المللی، تحریم‌های یک-جانبه آمریکا علیه ایران مغایر با اصول حقوق بین‌الملل بوده وغیرقانونی و نامشروع می‌باشد. موضوعی که با بند ب ماده ۱۶ اساسنامه نورنبرگ ارتباط داشته و رابطه بین حقوق بشر و صلح و امنیت بین‌المللی بسیار نزدیک بوده، صلحی را که با قربانی کردن حقوق بشر بدست آمده باشد نمی‌توان صلح نامید، بلکه بیشتر شبیه به آرامشی است که به زور سرنیزه و حکومت نظامی بدست آمده باشد و با نقض قواعد آمره حقوق بشر و بشردوستانه برقرار شود. تحریم‌های اقتصادی جامع با نفی تجارت آزاد، تهدیدی بر صلح‌هستند و ناقض اصول کلی و معاهدات بین‌المللی می‌باشند.

کلید واژه‌ها: تحریم یک جانبه،حقوق بشر، اصول حقوق بین‌الملل، امنیت بین‌المللی

---

۱. دانشجوی دکتری تخصصی حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه K_ghanbari53@yahoo.com
۲. دانشیار حقوق بین‌الملل، دانشگاه کردستان (نویسنده مسئول) Hatamilaw@uok.ac.ir
۳. استادیار، گروه حقوق، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. f.azadbakht@iau.ac.ir

مقدمه

اقداماتی را که به طور یکجانبه و خارج از چارچوب توافق بین‌المللی از سوی یک کشور یا ائتلافی از آن‌ها بر علیه کشور دیگری اتخاذ می نمایند را تحریم‌های یکجانبه می گویند. (Zangi Aharami et al., 2021,p. 41) این نوع از تحریم‌ها بر مسئله حقوق بشر تأثیر منفی دارند. کشورهای توسعه یافته درقبال کشورهای کمتر توسعه یافته یا در حال توسعه تحریم‌های یکجانبه را اعمال می کنند. (Zamani & Farahmandzad,2021,p.13) این تحریم‌ها به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم بر حقوق بشر تاثیر می گذارند و معمولاً دسترسی مردم به مواد غذایی و دارویی را با مشکلاتی مواجه می سازند و آنان را از نظر بهداشتی و درمانی در وضعیت نامطلوبی قرار می دهد. در چنین مواردی حق حیات به طور مستقیم نقض می گردد. و گاهی حقوق بشر به صورت غیر مستقیم نقض می‌شود که در این مورد می‌توان به نقض حقوق سیاسی اشاره کرد. (Heydari, 2015,p. 38)

براساس منشور سازمان ملل متحد، دولت‌ها از حاکمیت برابر در جامعه جهانی برخوردارهستند. این برابری حقوقی دولت‌ها یک قاعده آمره بین‌المللی محسوب می‌شود. مهم‌ترین رکن امنیت بین‌المللی، استقلال و حاکمیت ملی دولت‌ها می‌باشد، براساس این دیدگاه، دولت‌ها هم منشاء اصلی تهدید محسوب می شوند وهم مسئول برقراری امنیت و تأمین کننده امنیت بین‌المللی‌هستند، که این موضوع منوط به امنیت داخلی است. (Eshrafi,2014,p.107)

تحریم‌های یکجانبه نوعی تهدید محسوب می شوند و کشورهای اعمال کننده تحریم با این کار خود رفتاری مغایر با منشور سازمان ملل به‌ویژه ماده ۳۹ منشور که‌هر گونه تهدید علیه صلح را ممنوع کرده وهر نوع تهدید را تجاوز شمرده، مرتکب می شوند.با تامل در اظهار نظر مستقیم یا غیر مستقیم سران دولت‌های تحریم کننده به‌ویژه ایالات متحده آمریکا به تهدید بودن تحریم‌ها پی خواهیم برد.این موضوع با بند ب ماده ۱۶ اساسنامه نورنبرگ در ارتباط است. (Madani,1998,p.105)

با استنادبه بند ۳ ماده ۱ منشور ملل متحد، تحریم‌های یکجانبه اصول حقوق بین‌الملل از جمله؛ اصل‌همکاری بین دولت‌ها در حل و فصل اختلافات بین‌المللی در مسائل اقتصادی و بشردوستانه وهمچنین اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها را نقض می نمایند. (Saad,2008,p.662) نکته بسیار حائز اهمیت در خصوص اعمال تحریمهای یکجانبه علیه ایران، مشروعیت آن‌ها وهمچنین قانونی بودنشان است.باید توجه داشت که شورای امنیت و اتحادیه اروپا و ایالات متحده ی امریکا در صورتی که تحریمی علیه یک کشور اعمال می نمایند،باید برای این اقدامات،توجیهات حقوقی داشته باشند تا مشروعیت یابند. به نظر می رسد در خصوص ایران، این تحریم‌ها ریشه در تصمیمات حاکمیتی دارند، از منطق و استدلال حقوقی برخوردار نمی‌باشند. (Fashandi & Qaderi,2017,p.156)

۱. پیشینه تحقیق

در ارتباط با موضوع تحریم‌های یکجانبه و نقض حقوق بشر مقالات و کتاب‌های زیادی به رشته تحریر درآمده است.آن چیزی را که در این مقاله برخلاف مقالات قبلی به آن خواهیم پرداخت، بحث مشروع و

قانونی بودن تحریم‌های یکجانبه علیه کشورهاست در اینجا به طور خاص تحریم یکجانبه آمریکا علیه ایران و تاثیرات آن بر حقوق بشری را مورد بررسی قرار میدهیم..در این مقاله به چند نمونه از این پژوهش‌ها به شرح زیر اشاره می نماییم.

مقالات متعدد زیادی در این حوزه نگارش شده که از جمله:

۱- مقاله آقای سید قاسم زمانی و خانم زینب فرهمندزاد با عنوان «اقدامات قهری یکجانبه آمریکا علیه ایران از منظر حقوق بین‌الملل با تاکید بر رویه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد «که در زمستان ۱۴۰۰در مجله پژوهش‌های حقوقی منتشر شد.

۲- مقاله آقای مصطفی فضائلی و خانم مهناز رشیدی با عنوان «سیاست‌همکاری آبی: راهبرد حقوقی برای صلح و امنیت بین‌المللی شهریور ۱۴۰۱ در فصلنامه مطالعات حقوق عمومی انتشار یافت. پیرامون تحریم‌های یکجانبه و فراسرزمینی آمریکا و تحریم‌های شورای امنیت وهمچنین صلح و امنیت بین‌المللی مواردی را مطرح نمودند.این مقاله با عنوان موصوف،به روش توصیفی-تحلیلی به دنبال پاسخ گویی به این مسئله می‌باشد که: «تحریم‌ها به‌ویژه تحریم‌های یکجانبه کشورها را می‌توان به عنوان ناقض حقوق بشر و تهدید کننده صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد کرد؟» در این مقاله صرف وقوع جنگ به عنوان ناقض صلح و امنیت بین‌المللی نخواهد بود بلکه تحریم‌هاییکه به صورت یکجانبه و خارج از چارچوب منشور سازمان ملل متحد بر علیه کشورها اعمال می‌شود باعث نقض فاحش حقوق بشر از جمله حق توسعه، حق آموزش، دادرسی منصفانه خواهد شد و با این کار صلح و امنیت بین‌المللی تهدید خواهد شد.

۳- مقاله ای توسط خانم عهدیه زنگی اهرمی و آقایان حمید عزیزی مرادپور و احد باقرزاده، تحت عنوان «آثار تحریم‌های یکجانبه بر رعایت حقوق بشر با تأکید بر تحریم‌های ایالات متحده آمریکا علیه ایران»در تابستان۱۴۰۰ منتشر شد که به موضوع وضع تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه کشورهای‌هدف به‌ویژه ایران اشاره می کند و در مورد نقض حقوق بشر در اثر تحریم بحث می کند.

۲. مبانی نظری

۲-۱- مفهوم تحریم‌های یک جانبه

تحریم گونه ای از اقدام تنبیهی و فشارهای اقتصادی علیه یک کشور است تا شیوه و مبنای رفتاری خویش را تغییر دهد. به عبارت دیگر «تحریم‌های یک جانبه» اقدامات تنبیهی یک کشور علیه کشور دیگر بر اساس سیاست خارجه و امنیت ملی خود وضع می کند. برخی از کشورها با یکسری از اقدامات‌هدفمند قصد محدود سازی روابط اقتصادی را دارند تا با این شیوه بتوانند برای رسیدن به اهداف سیاسی کشور موردهدف را تحت فشار قرار دهند. این عمل دولت‌ها بیشتر جنبه تهدید داشته و به دنبال تغییر رفتار دولت‌هدف تحریم می‌باشند که در این مسیر برای جلب نظر شورای امنیت با مشکل مواجه شده اند. (Samadi,2014,p.75) تحریم‌های یکجانبه به روابط میان دو کشور مربوط است که در آن دولت تحریم کننده بر اساس تصمیم یک طرفه خود تحریم را بر دولت‌هدف اعمال می کند. چون در این نوع تحریم فقط یک کشور روابط تجاری و مالی خود را با کشورهدف محدود می کند. تحریم‌های یکجانبه طبق قوانین داخلی

دولت تحریم کننده ماهیت فراسرزمینی دارند در رویه حقوق بین‌الملل تحریم ای یکجانبه به دو روش که عمدتاً متعلق به ایالات متحده است، اعمال شده اند. (Rashidi,2015,p.24) عموماً تحریم‌های یکجانبه، تحریم‌هایی‌هستند که طبق مفاد منشور ملل متحد و بر اساس فصل‌هفتم اعمال نشده و یک یا چند کشور خودسرانه بدون توجه به منشور اقدام به اعمال محدودیت برعلیه کشورهای‌هدف می نمایند، که این گونه تحریم‌ها از منظر حقوق بشر ممنوع می‌باشد. (Samadi,2014,p.76)

۳. اثر تحریم برحقوق بشر

۳-۱- تحریم‌های شورای امنیت

بر اساس منشور سازمان ملل، شورای امنیت متعهد به ارتقا و تشویق به احترام به حقوق بشر است. با این تفاسیر با استناد مفاد منشور و اصول حقوق بین‌الملل، رعایت هنجارهای حقوق بشری و حقوق بشردوستانه قدرت اجرایی شورای امنیت افزایش خواهد داد. ماده ۲۴ منشور از شورا می خواهد در استفاده از قدرت خود برای حفظ صلح و امنیت بر اساس اهداف و اصول سازمان ملل عمل نماید. (Emadi,2012,p.122) حقوق بشر بعد از تشکیل سازمان ملل در جامع بین‌المللی، جایگاه رفیعی را بدست آورد، تابعین حقوق بین‌الملل یعنی کشورها و سازمان‌های بین‌المللی از طریق انعقاد معاهدات، تعهد خود را نسبت به مقررات بین‌المللی حقوق بشر ابراز داشتند. به طوری که یکی از اهداف سازمان ملل طبق منشور، همکاری بین‌المللی در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر عنوان شده است، بر اساس منشور ملل متحد، دولت‌ها، سازمان ملل و ارکان ذی ربط الزام دارند در جهت ارتقاء سطح زندگی، حق اشتغال، توسعه امور اقتصادی و اجتماعی، بهداشت عمومی و احترام و رعایت حقوق بشر گام بردارند. (Zamani & Zanganeh Shahraki, 2013,p. 36) نقض حقوق بشر در اثر تحریم‌های اقتصادی ممکن است به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم باشد. با اعمال تحریم اقتصادی معمولاً دسترسی مردم به مواد غذایی و دارویی را با مشکلاتی مواجه می سازد و آنان را از نظر بهداشتی و درمانی در وضعیت نامطلوبی قرار می دهد. در چنین مواردی حق حیات به طور مستقیم نقض می گردد. و گاهی حقوق بشر به صورت غیر مستقیم نقض می‌شود که در این مورد می‌توان به نقض حقوق سیاسی اشاره کرد. (Heydari,2015,p.38)

شورای امنیت که یکی از ارکان اصلی سازمان ملل محسوب می‌شود با جرای تحریم‌های اقتصادی، حقوق بشر شهرودان کشورهای تحت تحریم را نقض می نماید. در خصوص اینکه آیا شورای امنیت را می‌توان به علت تحریم‌های اقتصادی ناقض حقوق بشر معرفی نمود، دو دیدگاه موافق و مخالف وجود دارد. طرفداران ناقض حقوق بشر بودن تحریم‌های شورای امنیت ، این طور استدلال می نمایند که، حقوق بشر ذکر شده در منشور ملل متحد جهان شمول بوده وهیچ دولت یا سازمانی نباید آن‌ها را نقض نماید. و از طرفی حقوق بشر شهروندان کشورهای تحت تحریم به دلیل این تحریم‌ها نقض می‌گردد و در نتیجه نهاد تحمیل کنده تحریم (شورای امنیت) ناقض حقوق بشر قلمداد می‌شود. رفتار یک دولت خاطی نمی‌تواند نقض فاحش حقوق بشر توسط شورای امنیت را توجیه نموده و از آن شورا رفع مسئولیت کند. مخالفین مسئولیت شورای امنیت اعتقاد دارند که محدودیت قانونی برای شورای امنیت برای اقدام تحت فصل‌هفتم منشور وجود ندارد.

(Emadi,2012,p.123)

از جمله تحریم‌هایی که منجر به نقض قواعد حقوق بشر و بشر دوستانه می‌شود، تحرم‌های جامع شورای امنیت است، تحریم ای اعمال شده علیه عراق در دهه ۱۹۹۰، یک نمونه آشکار از نقض قواعد حقوق بشر و بشردوستانه می‌باشد که از آن به عنوان قواعد آمره حقوق بین‌الملل یاد می‌شود. این تحریم‌ها خسارات جبران ناپذیری به افراد غیر نظامی وارد کرد به گونه‌ای که تشکل‌های حقوق بشری مدعی نسل کشی از سوی رکن اصلی سازمان ملل یعنی شورای امنیت شدند. (Zamani&Mazaheri2011,p.117)

برای اعمال تحریم از سوی شورای امنیت، محدودیت‌های نیز وجود دارد که از جمله محدودیت در حوزه قواعد حقوق بشر می‌باشد. برخی از حقوقدانان اعتقادشان بر این است که شورای امنیت بایستی به‌هنگام اجرای وظایفش به موجب ماده ۴۱ منشور، از جمله در اعمال تحریم‌های اقتصادی، کلیه قواعد حقوق بشر را بایستی رعایت نماید. عده دیگری از صاحب نظران، طیفی از حقوق بشر را که به موجب میثاق حقوق مدنی و سیاسی، به عنوان حقوق غیر قابل تعلیق شناخته شده است و از جمله شامل حق حیات، ممنوعیت شکنجه و رفتارهای غیر انسانی می گردد، در شماره قواعد آمره محسوب نموده و معتقدند که شورای امنیت ملزم به رعایت قواعد مزبور می‌باشد، چون با عنایت به وظیفه ذاتی شورای امنیت این اقدام شورا فلسفه وجودی آن را زیر سئوال خواهد برد و شورای امنیت بایستی از اعمال تحریم‌هایی که بر زندگی عادی مردم تأثیر می گذارد، خودداری نماید. (Foladi, 2017,p.103)

شورای امینت، به طور اصولی متعهد به احترام به تمامی حقوق بشر مصرح در لایحه بین‌المللی حقوق بشر (اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاقین) است. گرچه شورای امنیت عضو این معاهدات نیست، اما آن‌ها مبین بینش اصلی حقوق بشری منشور ملل متحد مصرح در مواد یک، ۵۵ و ۵۶ می‌باشند، میثاقین تحت نظارت سازمان ملل مذاکره شدند و برای آن‌ها سیستم نظارتی ایجاد شده است. با ترویج حقوق بشر به شیوه مذکور، سازمان ملل انتظار حمایت از این حقوق از سوی خود سازمان ایجاد کرد. به این ترتیب ارگان‌های سازمان ملل، از جمله شورای امنیت، ازهر رفتاری که حقوق بشر حمایت شده در این معاهدات را نقض کند، منع شده اند. (Gharibabadi, 2017,p. 131) صاحب نظران عرصه حقوق بین‌الملل معتقدهستند که شورای امنیت در اعمال تحریم بایستی موضوع حقوق بشر در زمان صلح و بشر دوستانه در زمان جنگ را مد نظر قرار داده و به عبارتی تحریم‌هوشمند را اعمال نماید.

۳-۲-تحریم‌های یکجانبه

در مقابل تحریم شورای امنیت، تحریم یکجانبه قرار دارد که بر اساس فصل‌هفتم منشور اعمال نمی‌شود و کشورها بدون مجوز شورای امنیت آن را در قبال کشور دیگر اجرا می کنند که با مقررات حقوق بشر مغایرت دارند و از منظر نهادهای حقوقی دیگر ممنوع‌هستند. (Samadi, 2014,p.76) حسب ماده ۳۹ منشور ملل متحد، جامعه بین‌المللی تنها به سازمان ملل متحد اختیار داده است که در وضعیت‌های خاص که تهدید علیه صلح یا نقض صلح وجود دارد، اقدامات اقتصادی قهر آمیز را اتخاذ کند. کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد (آنکتاد) نیز استفاده از تحریم‌های اقتصادی علیه کشورهای در حال توسعه را محکوم می نماید. تحریم‌های یکجانبه بند ۱۸ ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۱ ماده ۱۱ میثاق حقوق

اقتصادی اجتماعی و فرهنگی را که به حقوق بنیادین رفاه و بهداشت انسانی و امکان دسترسی به دارو اشاره می نمایدرا نقض نموده به طوری که بند ۲ ماده ۱ میثاق مذکور بیان می نماید؛ به‌هیچ وجه مردم نباید از حق امرار بر معاش محروم شوند. این موضوع به تایید اعلامیه محو گرسنگی و سوء تغذیه در کنفرانس جهانی غذا مورخ ۱۹۷۴ نیز رسیده است.همچنین اعلامیه وین، ۲۵ژوئن ۱۹۹۳ حق توسعه به عنوان یک حق جدایی ناپذیر انسانی شناخته شده است. بند ۴ قطعنامه کمیسیون حقوق بشر تحت عنوان حقوق بشر و اقدامات قهر آمیز یکجانبه صراحت دارد. شورای امنیت و اتحادیه اروپا در اعمال تحریم‌ها مباحث حقوق بشری را لحاظ نود و برای این موضوع ساز و کار وضع کرده اند، ولی کشورهای زیادی در تحریم‌های یکجانبه چنین برنامه ای را تدوین نکرده اند. به طور مثال دیوان اروپایی حقوق بشر در قضی «کادی و البرکات» به دلیل نقض اصلی دادرسی منصفانه و حق حاکمیت، قطعنامه شورای امنیت را بدون اعتبار اعلام نمود. لذا تحریم‌های یکجانبه به طور اولی باید باطل باشند. (Taghavi Nejad, 2018.p.7)

۴. تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران و نقض حقوق بشر

تحریم‌های یکجانبه به ویژه از سوی کشورهای دارای اقتصاد بزرگ، بر روی معیشت و زندگی روز مره شهروندان کشورهدف تأثیر می گذارد و حق حیات آنان را نقض می کند. بزرگ‌ترین ضربه به اقتصاد ایران در اثر تحریم‌های یکجانبه امریکا و اتحادیه اروپا بر بخش انرژی وارد شد. ایران، اقتصادی مبتنی بر نفت دارد. کاهش صدور نفت، از درآمد کشور کاسته و بر رفاه شهروندان و توسعه کشور ریا، تأثیر جدی گذاشته است.هنگامی که تحریم‌های یکجانبه در کنار تحریم‌های شورای امنیت قرار گرفت، تأثیرات بیشتری بر ساختار اقتصادی ایران گذاشت که به نوبه خود، آثار آن بر حق حیات مردم با تفسیر موسع نیز بدون انکار است. (Mousavi & Jokar, 2014,p. 144) تحریم‌ها باید براساس مجوز شورای امنیت که وظیفه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را براساس منشور برعهده دارد و با رعایت اصول عام حقوق بین‌الملل، قواعد آمره بین‌المللی، مقررات منشور سازمان ملل و حقوق بشر و بشر دوستانه اعمال شوند (Farrokh Siri, 2008,p. 29)، اما بازهم بعضی از کشورها، به طور یکجانبه اقدام به اعمال تحریم علیه کشورهای دیگر می کنند. به نظر می رسد که اعمال تحریم‌های یکجانبه مغایر با حقوق بین‌الملل بوده و عملی غیر قانونی در جامعه بین‌المللی به حساب می آید. این گونه از تحریم‌های نمادی از رفتار غیر مسالمت آمیز یک دولت‌هستند که از حیث ماهیت و اجراء با مناقشه‌های علمی زیادی روبروهستند. (Postinchi &Mohseni Fard, 2013,p. 137) ایالات متحده آمریکا از جمله کشورهای است که بیشترین تحریم‌های یکجانبه را علیه کشور ایران اعمال نموده است.

تحریم‌های یکجانبه تأثیرات جبران ناپذیری بر جان شهروندان وارد می کنند و آنان را از حقوقی ماند حق بهداشت یا حق غذا منع می کنند. تحریم‌های جزئی‌هم با اصول حقوق بشر در تعارض اند. در بعضی از موارد، تأثیر تحریم‌های مستقیم می‌باشد، مانند محدودیت‌های مسافرتی یا پروازی که با حق آزادی و ورود و خروج افراد از کشور در تعارض‌هستند. این تحریم‌ها گاهی بر زندگی خصوصی افراد، کرامت و حقوق خانواده آثار منفی می گذارند. (Ghavam & Mohseni, 2015,p. 28) تحریم‌های اقتصادی‌هیچ سازگاری با قوانین

حقوق بشر ندارد و مغایر با مفاد حقوق بشرهستند. چون افراد عادی را با درد و رنج مواجه می کنند. ولت ایی که به صورت یکجانبه بنا بر اقتضای عضویت در سازمان ملل طبق ماده ۲۵ منشورر و جهت تأمین منافع ملی خود که آن را در تبعیت از نظام بین‌الملل دیدند،تحریم‌ها و محدودیت‌هایی بر ایران اعمال کردند. این تحریم‌ها اثرات مستقیم و غیر مستقیم بر شهروندان ایرانی داشته و مغایر با اصول و ارزش‌های عام جهان شمول حقوق بشر است ؛ چون به دنبال بی ثبات کردن نظام سیاسی برای کسب منافع نامشروع و تهدید به زور و حتی سرنگونی و براندازی یک دولت قانونی می‌باشند.

آمریکا با اعمال تحریم‌های یکجانبه به شیوه فشار حداکثری بر اقتصاد دولت ای‌هدف از جمله کشور ایران، باعث نقض تعهدات حقوق بشری از سوی این کشورها شده است. این گونه تحریم‌ها فاقد وجاهت قانونی و مشروعیت می‌باشند و نقض حقوق بشر را به دنبال دارندکه جامعه بین‌المللی را بسوی‌هدفمند سازی تحریم‌ها با مد نظر قرار دادن ملاحظات انسان دوستانه به عنوان عنصری ضروری واجتنابناپذیردر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، سوق می دهد. (Zengi Ahrami et al., 2021,p.62)

کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در نظریه خود تحت عنوان «رابطه تحریم‌های اقتصادی و احترام به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» در اکثر موارد تحریم‌های اقتصادی را قابل اثر بر حقوق مندرج در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دانسته است. همچنین به استناد مواد ۲ و ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی «دولت‌های طرف این میثاق مکلف اند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام به این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد مراعات نموده وهرگاه یک خطر عمومی استثنایی (فوق العاده) موجودیت ملتی را تهدید کند و این خطر رسماً اعلام بشود کشورهای طرف این میثاق می‌توانند به تناسب تدابیری خارج از الزامات مقرر در این میثاق اتخاذ نمایند. به شرط اینکه تدابیر مزبور با سایر الزاماتی که بر اساس حقوق بین‌الملل به عهده دارند مغایرت نداشته باشد و منجر به تبعیضی منحصراً بر اساس نژاد –رنگ-جنس –زبان –اصل و منشأ مذهبی یا اجتماعی نشود».

تحریم‌ها تأثیر مستقیم بر حق آزادی جابه جایی و ورود و خروج از کشور برای اشخاص مقیم کشور هدف همچون محدودیت‌های مسافرتی، پروازی و... دارند. با وضع تحریم‌هایی افزایش فقر، ارائه خدمات اجتماعی و کمبود غذا و دارو، بیماری‌ها و مرگ و میر ناشی از آن گسترش می یابد که این موضوع از مصادیق بارز نقض حق حیات به عنوان یک قاعده آمره بین‌المللی مطابق ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی است. حق حیات حقی است که حتی در شرایط اضطراری‌هم غیر قابل نقض می‌باشد. حق بهداشت و سلامتی از جمله دیگر حق ا می‌باشد که به واسطه تحریم‌های یکجانبه در معرض نقض قرار می گیرد، که در ماده ۱۲ کنوانسیون رفع اشکال تبعیض آمیر علیه زنان ، ماده ۲۴ کنوانسیون حقوق کودک ماده ۵ کنوانسیون رفع اشکال تبعیض نژادی و ماده ۱۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد تأکید قرار گرفته است.

از جمله موضوعات مهم در اسناد حقوق‌همبستگی بشر که حق مسلم کشورهای در حال توسعه نیز محسوب می‌شود، مسئله حق توسعه است. که مورد پذیرش میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و اعلامیه حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها ۱۹۷۴ می‌باشد. تابعان فعال حقوق بین لملل ملزم

به فراهم نمودن شرایط تحقق حق توسعه‌هستند. حق توسعه اقتصادی حقی بشری است که برای جامعه بین‌الملل تعهداتی را به‌همراه دارد، ایالات متحده آمریکا با اعمال تحریم‌های یکجانبه خود علیه ایران محدودیت‌هایی را در مسیر تحقق حق توسعه ایران ایجاد نموده و این امر ناقض کنوانسیون‌های جهانی است. (Zengi Ahrami et al., 2021,pp.51-53)

۵. تحریم یا تهدید

تحریم‌های یکجانبه علیه کشورهای دیگر نوعی تهدید به حساب می آید و کشورهای اعمال کننده تحریم با این کار خود رفتاری مغایر با منشور سازمان ملل به‌ویژه ماده ۳۹ منشور که هرگونه تهدید علیه صلح را ممنوع کرده وهر نوع تهدید را تجاوز شمرده است. با تامل در اظهار نظر مستقیم یا غیر مستقیم سران دولت‌های تحریم کننده به‌ویژه ایالات متحده آمریکا این طور استنباط می‌شود که تحریم‌های یکجانبه در واقع نوعی تهدید محسوب می‌شود که این موضوع با بند ب ماده ۱۶ اساسنامه نورنبرگ در ارتباط است. (Madani,1998,p.105)

به طور کلی تحریم دارای دو مرحله است، مرحله ذهنی و عملیاتی. در مرحله ی ذهنی، دشمن یا کشور تهدید کننده ابتدا نقاط آسیب پذیر جامعه ی‌هدف را شناسایی می کند، ابزارهایش را می شناسد و سپس هدف‌گذاری و سرمایه گذاری می کند و در نهایت آن را عملیاتی می نماید. این تقسیم بندی برای پیشگیری از تهدید می‌باشد. از طرفی تهدید دارای دو بعد نرم و سخت می‌باشد و تهدید نرم امروزه موثرترین، کار آمدترین، کم‌هزینه ترین صورت تهدید و در عین حال خطرناک ترین نوع تهدید است. امروزه بیشتر تهدیدها به سوی تهدیدهای نرم سوق پیدا کرد است. تحریم اقتصادی به طور مستقیم و غیر مستقیم بر ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موثر بود و در واقع به عنوان یک تهدید مطرح می‌باشد. در حوزه تهدید دو دسته گفتمان منفی و مثبت وجود دارد. گفتمان منفی، تهدید را به نبود امنیت تعریف می کند و امنیت را به نبود تهدید تعریف می کند. همین گفتمان منفی دارای دو موج است؛ موج اول این گفتمان بر جنبه نظامی تأکید دارد و معتقد است که تهدید یعنی در معرض حمله ی نظامی قرار گرفتن یک کشور توسط کشور دیگری و تنها عامل ناامنی را حمله نظامی می داند و اما موج دوم می گوید تهدید و عدم امنیت در حمله نظامی خلاصه نمی‌شود، بلکه در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، علم و فن آوری و زیست محیطی نیز تهدید وجود دارد. گفتمان مثبت امنیت و تهدید را دو متغیر مستقل می داند. (Mehraban, 2019,pp. 140-143)

۶. مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی

۶-۱- مفهوم صلح

صلح نتیجه اندیشه‌ای است که انسان برای رهایی از جنگ و رسیدن به آرامش از زمان وجود تفاوت‌ها و تضادهایی که بین اقوام باستانی تا به امروز بوده و ثمره ی آن جز جنگ و ازبین رفتن سرمایه‌های برگشت ناپذیر جوامع (انسان‌ها) بوده، همواره در پی جدل نموده است. معنای عقلانی صلح حتی اگر دوستانه نباشد، برای در برگرفتن کل ملت‌ها درکره خاکی که می‌توانند باهم روابط دوستانه متقابل داشته

باشند، یک ضرورت حیاتی است و شرط بقای بشر است و بایستی آن را یک حق ذاتی به حساب آورد. (Aghaei & Rahimzadeh,2021,p.2)

صلح حالتی است که در آن، جنگ حکمفرما نباشد. تا پیش از تاسیس سازمان ملل متحد، صلح به وضعیتی اطلاق میشد که ر آن جنگ حکمفرما نباشد (صلح منفی) ؛ اما پس از تشکیل این سازمان، به تدریج مفهومی مثبت به صلح بخشیده شد. صلح در وجه مثبت آن، به‌همزیستی گروه‌ها و اقوام مختلف در محیطی فارغ از خشونت، اعم از خشونت مستقیم نظامی با خشونت غیر مستقیم مانند، بی عدالتی، فقر، توسعه نیافتگی، تخریب محیط زیست و به طور کلی نقض حقوق بشر اطلاق می‌شود. (Khosravi,2015,p.224) & Asgari سران اعضای شورای امنیت در اعلامیه ای که در پایان نشست خود در ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲ اعلام کردند امروز دیگر فقدان جنگ و مخاصمه مسلحانه میان دولت‌ها به مفهوم وجود صلح و امنیت بین‌المللی نیست، عدم ثبات و پایداری در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نقض حقوق بشر نیز تهدیدی علیه صلح و امنیت جهانی به حساب می آید.

بین حقوق بشر و صلح و امنیت بین‌المللی رابط تنگاتنگی وجود دارد و صلحی را که به قیمت قربانی کردن حقوق بشر بدست آمده باشد نمی‌توان صلح نامید، بلکه بیشتر شبیه به آرامشی است که به زور سرنیزه و حکومت نظامی در شهر پرآشوب برقرار شده و تنها منتظر جرقه ای است تا ازهم بپاشد و آشوبی به پا کند که دیگر نتوان مهارش کرد،این دقیقاً مصداق صلحی است که با نقض قواعد آمره حقوق بشر و بشردوستانه برقرار شود. این صلح صلحی شکننده، در مفهومی موسع جز تهدیدی علیه صلح نیست بنابراین با توج به ضربات مهلکی که تحریم ای جامع شورای امنیت بر افراد بی گناه وارد آوردند و با در نظر گرفتن‌هدف شورا از اعمال این گونه تحریم‌ها که مانا برقراری صلح و امنیت جهانی است می‌توان اذعان کرد که این گونه تحریم‌ها با نقض حقوق بشر در بلند مدت خود از موجبات تهدید صلح خواهند بود. (Falsafi,2005,p.37) بندهای ۲ و ۳ ماده ۱۰ منشور ملل متحد، تقویت صلح از طریق توسعه روابط دوستانه بین‌المللی را بیان می کند که منجر به کاهش علل زمینه‌های وقوع جنگ و تحکیم صلح جهانی خواهد بود.همان طور که از مفاد مواد ۳۳،۳۴،۳۶،۳۹ و همچنین ماده ۵۰ منشور بر می آیدهدف، حصول این اهداف از طریق مسالمت آمیز بوده است.

در حقوق بین‌الملل امروز، انسان فارغ از مرزبندی‌های سیاسی و تفاوت‌های ظاهری و عقیدتی، در مرکز توجه قرار دارد و صلح و امنیت به معنای فراهم کردن شرایطی است که در آن استانداردای زندگی مناسب، ثبات ورفاه فراهم شده و کرامت انسانی حفظ شود. از این رو پایه و اساس امنیت با رویکرد انسانی، آزادی از ترس و آزادی از نیاز است که در زمره آزادی‌های چهارگانه بنیادین در اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شده است.

۶-۲-مفهوم امنیت بین‌المللی

واژه امنیت به نوعی احساس روانی اطلاق می‌شود که در آن به خاطر مبرا بودن از ترس، وضعیت آرامش و اطمینان خاطر احساس می‌شود. از خطراتی که منافع و ارزش‌های انسان‌ها را مورد تهدید قرار می دهد برحذر می دارد. بعد از انعقاد صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸ و شکل گیر نظام دولت – ملت مفهوم امنیت ملی در روابط بین‌المللی مطرح شد و با گذشت زمان و تعمیق روابط بین‌المللی، مفهوم امنیت بین‌المللی نیز پا به

عرصه حیات گذاشت. در گذشته امنیت بین‌المللی غالباً در حوزه امنیت نظامی تعریف می شد اما امروزه در ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی تعریف می‌شود. (Eshrafi,2014,p.86) صاحب نظران رشته روابط بین‌الملل بر مفهوم محض امنیت‌هیچ گاه اجماع نداشته وهمین موضوع سبب شده تا در چند ده گذشته، مفاهیم مختلفی از امنیت بدست داده شود. در بحث مفهوم سنتی امنیت، شعار امنیت مشترک مطرح شد و از این دیدگا مد نظر قرار گرفت که‌هر چه کشوری امن تر باشد این وضعیت به امنیت کشورهای دیگر نیز کمک خواهد کرد. به عبارت دیگر، امنیت کشورها درهمدیگر موثر واقع می شوندوهر گونه خللی در امنیت یک کشور منجر به ورود خلل به امنیت سایر کشورها خواهد شد. بعدها با ارائه مفهوم امنیت جامع چالش ریشه ای تری نسبت به مفهوم امنیت ایجاد شد. امنیت بین‌المللی، نتیجه و جمع امنیت کلیه دول عضو جامعه بین‌المللی است وهدفی وسیع تر از فقدان جنگ دارد. (Vakil,2012,p.132)

نقطه ضعف عمده حقوق بین‌الملل این است که نمی‌تواند پایه گذار امنیت حقوقی یاهمان داده عینی باشد که اثر کلی دارد و در قبال‌همه به یک صورت قابل استناد است. امنیت حقوقی موجود در جامعه بین‌المللی به روابط فرد فرد دولت‌ها مربوط می‌شود و در نتیجه اثری جزئی دارد. امنیت بین‌المللی که در این مفهوم فقط بر مبنای حفظ اعتماد و توجه مستقیم به شکل قاعده استقرار می یابد، با ساختار جامعه بین‌المللی کاملاً سازگاری دارد. غیر متمرکز بودن اختیارات مراکز مستقل و برابری دولت‌ها خصوصیت اصلی این جامعه است. امنیت حقوق فراگیر و واحد آنگاه مستقر می‌گردد که بتواند واقعیات حیات اجتماعی را با حقوقی به نظم در آورد. به عبارت دیگر چنین امنیتی فقط در محدود یک نظام حقوقی جامع که بر سلسله مراتب میان ارگان‌ها و منابع حقوق متمرکز باشد، امکان پذیر است. امنیت اصولاً با نظم و ترتیب و محتوا و صراحت قواعد نظام حقوقی سر و کار دارد و به‌همین سبب قبل ازهر چیز با ماهیت و شکل قاعده مرتبط است. (Aghaei & Rahimzadeh,2021,p.3)

۷. تهدیدهای صلح و امنیت بین‌المللی

جهانی شدن، تغییراتی را در مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی ایجاد کرد. حوزه‌هایی که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می کرد، علاوه بر جنبه‌های نظامی به حوزه‌های دیگرمثل؛ فقر و گرسنگی، تروریسم، قاچاق و جرایم سازمان یافته،شیوع بیماری‌های مسری، مهاجرت‌های بی رویه، محیط زیست و نقض حقوق بشرهم می‌تواند تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی به حساب آید. باری بوزان، تهدیدات امنیتی را در چند بعد مورد بررسی قرار داده که تهدیدات اقتصادی، سیاسی، نظامی، زیست محیطی و اجتماعی از جمله این تهدیدات می‌باشد. با این دیدگاه، امروزه صلح به معنای فقدان جنگ و مخاصمات مسلحانه نیست بلکه، فقر، گرسنگی، تبعیض، فقدان دموکراسی، حکومت ناکارآمد، نقض حقوق بشر به عنوان زمینه ساز تهدید صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شود. (Aghaei & Rahimzadeh,2021,p.2)

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد، تحریم‌های یکجانبه را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی دانست. النا دوهان در خصوص آثار منفی تحریم بر حقوق بشر، تحریم‌های یکجانبه را موجب تضعیف اقتدار سازمان ملل، ترس درهمکاری بین‌المللی و حاکمیت قانون دانست و عنوان کرد که اقدامات یکجانبه تهدیدی برای

صلح و امنیت بین‌المللی است. به اعتقاد وی، بر اساس مشور سازمان ملل متحد، شورای امنیت سازمان، تنها ارگانی است که می‌تواند اقدامات اجرایی در استفاده از زور، تهدید به زور یا اقدام تهاجمی استفاده کند. با توجه به این امکان تحمیل مجازات‌های یکجانبه برای این اهداف یا اهداف دیگر برای کسی فراهم نشده است. تحریم‌های یکجانبه با نقض اساسی بشر و تضعیف ثبات دخلی و بین کشورها تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی ایجاد می کند. و بر تمامی دسته‌های حقوق مدنی،اقتصادی، اجتماعی و جمعی ازجمله حق بر توسعه تاثیر می گذارند. این تحریم‌ها در بلند مدت مکانیسم‌های موجود منطقه ای و دوجانبه را تضعیف می کند و کشورهای‌هدف را از ایجاد زیرساخت حیاتی برای رفاه مردم باز می دارد. حتی شورای امنیت بیماری در قطعنامه ۲۵۳۲ (۲۰۲۰) به این موضوع اشاره می نماید که بیماری کووید ۱۹ حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر می اندازد. تحریم‌های یکجانبه به خودی خود بر تمام گروه‌های جمعیتی در کشورهای‌هدف، اتباع دولت سوم و سازمان‌های غیر دولتی بشردوستانه فعال در کشورهای‌هدف، تحت تحریم‌های ثانویه قرار می گیرند.

تحریم‌ها به دلیل اثرات جانبی منفی که در حوزه‌های مختلف نظام حقوقی بین‌المللی داشته است، سبب نقض و یا تهدید برخی اصول اساسی نظام حقوقی بین‌المللی شده است و از آنجا که ایجاد و حفظ صلح جهانی لازمه حیات انسان بوده لذا یکی از اصول اصلی‌هر نظام حقوقی، خصوصاً حقوق بین‌الملل می‌باشد. قواعد حقوقی مربوط به آن از جمله رفاه اقتصادی، امنیت، نقل و انتقال آزادانه انسان‌ها، عقاید و کالا به عنوان ابزار لازم برای دستیابی به آن در جامع جهانی ضرورت می یابند که تحریم‌ها باهدف قرار دادن این ابزار، صلح و امنیت بین‌المللی را مورد تهدید قرار داده اند. تحریم‌های اقتصادی جامع نیز از جهت نفی تجارت آزاد، تهدیدی بر صلح هستند و ناقض اصول کلی و معادات بین‌المللی می‌باشند و چنانچه تحریم‌ها منجر به رنج و مشقت انسان‌ها شود توجیهی از منظر حقوق بین‌الملل ندرن، چر که این اقدام برای حیات دولت‌ها خطر ساز می‌شود. از سویی دیگر، تحریم کنندگان به انگیزه مقابله با نقض حقوق بشر و حفظ صلح اقدام به وضع تحریم می نمایند، اما در عمل این تحریم‌ها به حقوق و آزادی‌های شهروندان دولت‌هدف، ضررهای شدیدی وارد می کند.

نتیجه گیری

تاثیر منفی تحریم‌های شورای امنیت بر حقوق بشر به‌ویژه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم کشورهای تحت تحریم به گونه ای که موجب نقض فاحش این حقوق می‌شود، واقعیتی غیر قابل تردید است. تحریم‌های یکجانبه مداخله آشکار در امور داخلی و خارجی کشورهاست، این مسئله ناقض بند ۷ ماده ۲ و ماده ۳۲ منشور ملل متحد است. با بررسی اسناد جهانی حقوق بشر مندرج در منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵)، اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) و سایر اسناد مربوط که مبین اصول پذیرفته شده بین‌المللی می‌باشند، می‌توان ادعا کرد که چنانچه تحریم‌های اقتصادی منجر به رنج و مشقت انسان‌ها شوند توجیهی از منظر حقوق بین‌الملل ندارند. از طرفی تحریم ای یکجانبه نقض حق توسعه کشوراست. از آنجا که بر اساس اعلامیه وین ۲۵ ژوئن ۱۹۹۳ میلادی حق توسعه، به عنوان حق

جدایی ناپذیر انسانی شناخته شده می‌توان اقدامات تحریمی را ناقض این اصل مهم حقوق بشری دانست. بین حقوق بشر و صلح و امنیت بین‌المللی رابط تنگاتنگی وجود دارد و صلحی را که به قیمت قربانی کردن حقوق بشر بدست آمده باشد نمی‌توان صلح نامید، بلکه بیشتر شبیه به آرامشی است که به زور سرنیزه و حکومت نظامی در شهر پرآشوب برقرار شده و تنها منتظر جرقه ای است تا ازهم بپاشد و آشوبی به پا کند که دیگر نتوان مهارش کرد، این دقیقاً مصداق صلحی است که با نقض قواعد آمره حقوق بشر و بشردوستانه برقرار شود. این صلح صلحی شکننده، در مفهومی موسع جز تهدیدی علیه صلح نیست بنابراین با توج به ضربات مهلکی که تحریم ای جامع شورای امنیت بر افراد بی گناه وارد آوردند و با در نظر گرفتن‌هدف شورا از اعمال این گونه تحریم‌ها که‌همانا برقراری صلح و امنیت جهانی است می‌توان اذعان کرد که این گونه تحریم‌ها با نقض حقوق بشر در بلند مدت خود از موجبات تهدید صلح خواهند بود. تحریم‌های یکجانبه علیه کشورهای دیگر نوعی تهدید به حساب می آید و کشورهای اعمال کننده تحریم با این کار خود رفتاری مغایر با منشور سازمان ملل به‌ویژه ماده ۳۹ منشور که‌هر گونه تهدید علیه صلح را ممنوع کرده وهر نوع تهدید را تجاوز شمرده است. با تامل در اظهار نظر مستقیم یا غیر مستقیم سران دولت‌های تحریم کننده به‌ویژه ایالات متحده آمریکا این طور استنباط می‌شود که تحریم‌های یکجانبه به اقع توام با نوعی تهدید تلقی می گردد؛ موضوعی که با بند ب ماده ۱۶ اساسنامه نورنبرگ در ارتباط است.

اقدامات یکجانبه آمریکا در تحریم ایران، ناقض اصل‌همزیستی مسالمت آمیز در میان دولت‌هاست که مستلزم احترام به اصول سیاسی حقوق بین‌الملل یعنی تساوی حقوقی دولت‌ها، عدم مداخله،همکاری و دوستی، احترام به استقلال و تمامیت ارضی دولت‌ها در میان اعضای جامعه بین‌المللی است. با عنایت به اینکه به استناد فصل‌هفتم منشور سازمان ملل متحد به شورای امنیت به عنوان ارگان امنیت جمعی، وظیفه تشخیص تهدید علیه صلح و یا عمل تجاز را بر اساس ماده ۳۹ و اتخاذ مکانیسم اجرای مقتضی به موجب ماده ۴۱ (عدم توسل به نیروی نظامی) و ۴۲ (توسل به نیروی نظامی) منشور را تفویض نموده است. بنابراین بدون تردید تحریم‌های یکجانبه آمریکا مغایر با تضمین صلح و تحکیم امنیت جهانی، همبستگی اجتماعی ملل، به رسمیت شناختن حق تعیین آزادانه سرنوشت و عدم توسل به زور در روابط بین‌المللی در پرتو منشور سازمان ملل متحد است.

References

1. Aghaei, S, D & Rahimzadeh, A.The function of international peace and security in the shadow of threatening factors in the world system. Scientific Quarterly of Jurisprudence and Modern Law,. 2(7) (in persian).
2. Ashrafi, D. (Spring 2014). A new interpretation of international peace and security and its impact on the concept of national sovereignty. Quarterly Journal of Public Law Research, 15 (42). (in persian).
3. Askari, P & Khosravi, Y. (2016). The necessity and requirements of peace studies in international law. International Relations Research. 11(22). (in persian).
4. Bird,Annie,(2010),"Third State Responsibility for Human Rights Violations",EJIL, 21(4), 32-36. (in English).
5. Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination against Women. 1979. (in English).
6. Convention on the Rights of the Child,.1989. (in English).
7. Declaration of the President of the Security Council , s/23500.january.1992. (in English).
8. Emadi, S, Mohsen. (Spring 2012). The impact of economic sanctions of the United Nations Security Council on the enjoyment of human rights. Foreign Policy Quarterly. 26(1). (in persian).
9. Falsafi, H.(2005). The Sequence of international treaties related to human rights, coexistence and conflict of obligations of states. Iranian Yearbook of Comparative International Law. No 1. (in persian).
10. Farrokh Siri, M. (2008). Legal limitations of the Security Council in imposing economic sanctions. International Law Journal. 25(39). (in persian).
11. Fouladi, R. (2017). International responsibility of states for unilateral sanctions against countries. Master's Thesis in International Law, Payam Noor University, South Tehran Center. (in persian).
12. General comment NO.8: The relationship between economic sanctions and respect for economic ,social and cultural rights1997. (in English).
13. Gharibabadi, K. (2017). Unilateral sanctions and international law (Case study: Islamic Republic of Iran). PhD thesis in international law, Allameh Tabatabaei University Campus. (in persian).
14. Ghavam, S, A, A & Mohseni, S.(Winter 2016). The capacity of international relations theories to create interaction and convergence with international law. International Relations Research Quarterly. 1(18). (in persian).
15. Heydari, S. (2015). International sanctions and violation of fundamental human rights. Master's Thesis in International Law. Shahid Ashrafi Isfahani University.(in persian).
16. International Convention on the Elimination of All Forms of Racal Discrimina-

tion.1965.(in English).
17. International covenant on civil and political rights 1966. (in English).
18. Madani, S, J. (2008). Public international law and international relations. Paydar. (in persian).
19. Mehraban, A. (Summer 2019). The relationship between threats and damages in the field of national security with a view to sanctions (a case study of the sanctions resolution against the Islamic Republic of Iran). Strategic Defense Studies Quarterly. 17(76). Article 7. (in persian).
20. Mousavi, S, F & Jokar, F. (2014). The unilateral US sanctions against Iran: contradictions in words and actions, politicization of human rights. Quarterly of Public Law Research. No. 16 (44). (in persian).
21. Postinchi, Z & Mohsenifard, F. (Summer 2013). Economic sanctions as a tool of coercive diplomacy in international politics. Quarterly Journal of International Relations Research. 3(8). (in persian).
22. Rashidi, M. (2015). Iran's oil sanctions from the perspective of international law. Master's Thesis in International Law. Qom University.(in persian).
23. Samadi, Masoud. (Spring and Summer 2014). The illegitimacy of unilateral actions of governments in imposing sanctions in light of international conventions and human rights documents. Bar Association. Nos. 34 and 33. (in persian).
24. Taghavi Nejad, Seyed Soleiman. (2018). US Unilateral sanctions against Iran from the perspective of international law. Second National Conference on Modern Research in Management and Law. July 21, Islamic Azad University, Kazerun Branch. (in persian).
25. UNCTAD Resolution152(IV).2 july1983. (in English).
26. Universal Declaration of Human Rights.1948:preamble. (in English).
27. Vakil, Amir Saed. (2012.Human rights, peace and international security. Majd Publications. (in persian).
28. Zamani, Seyed Ghasem & Mazaheri, Jamshid. (2011). Smart sanctions of the security council in the light of resolution 1929: Preservation or hope for peace? International Legal Journal, Publication of the Presidential Center for International Legal Affairs. 26 (44). (in persian).
29. Zamani, Seyed Ghasem & Negneh Shahraki, Jafar. (Summer 2013) International sanctions violating human rights from the challenge of legal legitimacy to international responsibility. Strategy. No. 67. (in persian).

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

The West and the Construction of National Interests in Iran's Foreign Policy

Shahrooz Shariati[1]
Ramin Alborzi[2]
Mohsen Alavipour[3]

Received: 2024-08-17
Revised: 2024-10-17
Accepted: 2025-09-26
Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Shariati, Sh., Alborzi, R. & Alavipour, M. (2026). The West and the Construction of National Interests in Iran's Foreign Policy, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 142 - 166. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.89452.1559

1- INTRODUCTION

Over the past two centuries, Iran's foreign policy has undergone profound transformations. These shifts span efforts to safeguard the country's territorial integrity during the Qajar era, alignment with Western powers under the second Pahlavi monarchy, and the emergence of an anti-hegemonic and anti-Western state during the Islamic Republic. These transitions have shaped distinct conceptions of "self" and "other" within the historical trajectory of Iran's foreign policy, raising a fundamental question: Why have successive Iranian governments during the Qajar, Pahlavi, and Islamic Republic periods adopted divergent and often conflicting interpretations of "national interests" in their foreign policy strategies? Furthermore, despite the relative stability of Iran's geopolitical conditions and the material dimensions of "national interests" over the past century, why have definitions of identity and interests, as well as perceptions of allies and adversaries, undergone significant and foundational changes across these distinct political eras? This research reveals that the historical confrontation with the West has profoundly shaped Iran's foreign relations, resulting in the formation of two overarching identity constructs within the collective memory of Iranian leaders. These constructs have played a central role in shaping their understanding of national interests and guiding the evolution of foreign policy across different periods.

---

1. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Corresponding Author Email: shariati@modares.ac.ir
2. PhD student in Political Science, Department of Political Science Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
3. Associate Professor, Department of International Political and Legal Studies Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

2-THEORETICAL FRAMEWORK

In constructivist theory, the international system is conceptualized as "socially constructed," grounded in notions such as the "national self" and the "national other," which emerge through processes of human cognition and interaction. These interactions serve as the foundation for identity formation, with constructivism treating the distinction between national identity and other forms of political or social identities as a fundamental premise. The construction of identity within constructivist thought is predicated on the dynamics of the "similar other" and the "alienated other." Identity is reproduced through processes of representation, which are inherently tied to language and discourse. Notably, silence is as consequential as articulated expressions within these processes. Accordingly, the similarities of "similar others" are as integral as the differences of "alienated others" in the reproduction of identity and the formulation of national interests. Alexander Wendt's constructivist framework situates the concept of "national interests" on four core pillars: physical survival, economic welfare, independence, and collective self-esteem. Wendt further emphasizes the dialectical relationship between the "Me" and the "I," where the "Me" refers to the self as it is constructed through the gaze of others, a perception that may be characterized by either conflict or cooperation. In this context, both adversaries and allies play indispensable roles in shaping identity through the assignment and enactment of roles. Within this paradigm, the "self" conveys signals to the "other" based on its interpretation of the environment, while the "other" responds in accordance with its own contextual understanding. This reciprocal exchange of signals underpins the relational dynamics between the self and the other, which manifest in three primary forms: "friend," "enemy," or "rival." These iterative interactions lead to the formation of four distinct types of identity: corporate identity, type identity, role identity, and collective identity. Each identity type encompasses specific interests that not only shape behavior but also provide an interpretive framework for analyzing political phenomena. Through this lens, one can better understand the influence of national identity components—such as nationalism, ethnicity, religion, and language—in shaping perceptions of and engagements with the international environment.

3- METHODOLOGY

This study employs a qualitative research methodology, incorporating a meta-analytical approach to examine the perspectives of Iranian governments over the past two centuries on the concepts of national interests and nationality. This method is utilized as a practical framework for applying constructivist theory, offering a significant advantage in analyzing the dynamics of antagonism between identity paradigms and the discourse of the "self" versus the counter-discourse of the "other" in Iran's foreign policy. By adopting this approach, the study seeks to provide a comprehensive understanding of the interplay between these paradigms and their influence on shaping Iran's foreign policy orientations.

4- RESULTS & DISCUSSION

The trajectory of Iran's foreign policy has undergone substantial transformations across historical periods, influenced heavily by internal dynamics and external pressures. These transformations reflect the interplay of power politics, identity discourses, and shifting global alignments.

4.1. Foreign Policy During the Qajar Era

During the Qajar period, the pervasive influence of colonial powers—primarily Russia and Britain—had a profound impact on the shaping of Iran's national interests. These interests were often defined in terms of increased political and economic alignment with these dominant powers. By the late Qajar period, Britain came to assume the role of a "friend" in the Iranian foreign policy framework, leading to a pronounced inclination toward closer ties with Britain. However, neither alignment with Britain nor with Russia effectively safeguarded Iran's national interests during this time. Both powers annexed significant portions of Iranian territory, resulting in irreversible territorial losses and undermining Iran's sovereignty.

4.2. Foreign Policy Under Reza Shah

The foreign policy of Iran under Reza Shah was predicated on the delicate task of balancing power between the Soviet Union and Britain. This policy orientation sought to navigate the competing interests of these powers while maintaining Iran's autonomy. Germany later emerged as a "third force" in this balance of power, further complicating the geopolitical landscape. During this era, the discourse of "Iranian nationalism" gained traction as a potent ideological force, becoming a cornerstone for shaping and consolidating foreign policy. This nationalist sentiment translated into efforts aimed at extricating Iran from Russian and British influence. Despite these ambitions, Iran's national interests were not fully realized, as the country faced occupation by Soviet and British forces during World War II.

4.3. Foreign Policy Under Mohammad Reza Pahlavi

The foreign policy of Mohammad Reza Pahlavi's reign (1941–1979) can be divided into four phases: Phase One (1941–1951): Iran pursued a "positive balance" strategy under Prime Minister Qavam al-Saltaneh, leveraging both domestic and international opportunities to advance national interests. During this phase, foreign policy was largely led by the Prime Minister, with the Shah playing an advisory role. Phase Two (1951–1953): Under Prime Minister Mossadegh, Iran adopted a "negative balance" strategy, aiming to reduce dependence on foreign powers. However, this approach failed and culminated in the 1953 coup, a significant turning point in Iran's political landscape. Phase Three (1953–1963): This period saw the rise of "positive nationalism" as a reaction to Mossadegh's policies, aimed at recalibrating relations with the West while safeguarding national interests. Despite minimal external threats, public skepticism about foreign policy remained, shaped

by the aftermath of the 1953 coup. Phase Four (1963–1979): Iran pursued an "independent national policy," striving for greater autonomy in foreign affairs. However, this strategy did not deliver significant results and contributed to the Shah's downfall, culminating in the Islamic Revolution of 1979.

4.4. Foreign Policy During the Islamic Republic Era

The foreign policy of the Islamic Republic represents a marked departure from previous eras, characterized by a strong adversarial stance toward the West. This period saw the emergence of identity discourses such as Islamism and anti-colonialism, which became central to Iran's foreign policy narrative. A concerted effort to dismantle pre-revolutionary identity roles and a rejection of East-West power dynamics defined the contours of Iran's international engagement. Although certain adjustments were made in response to post-war conditions, the fundamental nature of Iran's foreign policy remained consistent. Under President Khatami, Iran attempted to align with Western norms through initiatives such as the "Dialogue of Civilizations." However, domestic opposition and misunderstandings regarding Iran's nuclear program limited the effectiveness of this policy. President Ahmadinejad later introduced the slogan "Reforming World Management" as a counter-hegemonic strategy. Yet, this approach faced significant resistance both domestically and internationally. Similarly, President Rouhani sought to project Iran as a "development-oriented state" by pursuing rapprochement with the West. Despite these efforts, actions by Western powers, particularly under the Trump administration, undermined Rouhani's policy, rendering it largely unsuccessful.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

In the history of Iran's foreign relations, the logic underpinning the nation's national interests—both in the pre-revolutionary (Qajar and Pahlavi) and post-revolutionary (Islamic Republic) eras—is intrinsically tied to how Iranian policymakers have conceptualized the West. This study seeks to illuminate the critical role that perceptions of the West have played in redefining Iran's national interests and shaping its foreign policy strategies. The findings suggest that Iran's historical interactions with the West have led to the development of two dominant identity paradigms in the collective consciousness of Iranian leaders: The West as the "Other-Friend" and the West as the "Other-Enemy." From this perspective, strategies such as "positive nationalism" and "independent national policy" in Iran's contemporary foreign policy reflect a paradigm of national interests based on viewing the West as an ally. In contrast, strategies like "negative balance" and "neither East nor West" embody a paradigm rooted in seeing the West as an adversary. Within this framework, the "third force" strategy emerges as a mediating approach, positioned between these two prevailing paradigms. Ultimately, however, none of these paradigms have proven effective in fully safeguarding Iran's national interests.

Keywords: Iran, Foreign Policy, National Interests, Compromise, Antagonism

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.89452.1559

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۲۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۲۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

غرب و گونه‌شناسی مفهوم منافع ملی در سیاست خارجی ایران

شهروز شریعتی[۱]
سید رامین البرزی[۲]
سید محسن علوی‌پور[۳]

چکیده

چگونگی برساخت‌هویت، نقطه کانونی الگوواره (پارادایم) برساخت‌گرایی است و تعریف «دوست» و «دشمن» و تکوین مفهوم منافع ملی بر مبنای این تعریف در عرصه سیاست خارجی ممکن می‌شود. این مقاله با اتکا به آموزه‌های رهیافت «برساخت‌گرایی» در پی پاسخ به این پرسش است که مفهوم منافع ملی ایران چگونه در ذهنیت دولتمردان ایران طی یک سده گذشته برساخته شده است؟ یافته‌های این پژوهش طولی که داده‌های آن بر مبنای تحلیل محتوای تعدادی از مهم‌ترین آثار دانشگاهی درباره تاریخ معاصر ایران تجمیع شده است، نشان می‌دهد که چگونگی فهم غرب، نقش مهمی در بازتعریف منافع ملی و راهبردهای سیاست خارجی ایران دارد. یافته‌های این پژوهش‌همچنین نشان می‌دهد مواجهه با غرب در تاریخ روابط خارجی ایران به تکوین و شکل‌گیری دو کلان‌انگاره‌هویتی در حافظه جمعی رهبران ایران برای فهم منافع ملی منجر شده است که یکی غرب را به مثابه «دیگریِ دوست» و دومی غرب را به مثابه «دیگریِ دشمن» ارزیابی می‌کند. یافته‌های این پژوهش‌همچنین نشان می‌دهند راهبردهای «ناسیونالیسم‌مثبت» و «سیاست مستقل ملی» در تاریخ روابط خارجی ایران معاصر، نمودهایی از بازنمایی پاردایم‌هویتی منافع ملی ایران مبتنی بر غربِ دوست و راهبردهای «موازنه منفی» و «نه شرقی نه غربی» نمونه‌هایی از پاردایم‌هویتی منافع ملی ایران بر پایه غربِ دشمن بوده است.

واژگان کلیدی: ایران، سیاست خارجی، منافع ملی، سازه‌انگاری، سازش، ستیهندگی

---

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
نویسنده مسئول: shariati@modares.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۳. دانشیار، گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

۱. مقدمه و بیان مسئله

تمرکزکانونی این پژوهش ارزیابی پیامدهای مواجهه با غرب بر شناخت منافع ملی ایران در تاریخ روابط خارجی ایران است. مساله اصلی این پژوهش ناظر بر این پرسش است که چرا حکومت‌های ادوار ایران در دوره‌های قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی در طراحی سیاست خارجی ایران تلقی‌های متفاوت و متضاد از مفهوم «منافع ملی» داشته‌اند؟ پژوهش در پاسخ به این پرسش با روش تحلیل محتوای گفتمانی کوشیده است تا طیفی از ادراک‌های متفاوت از «خود» و «غرب» را در ذهنیت دولتمردان ایرانی از «جنگ‌های ایران و روس» به مثابه «بحرانی در بنیادها و بحران بنیادها» (Tabatabai, 2016 , p.17)، آغازگر فهم ایران به مثابه دولت-ملت در تاریخ روابط خارجی ایران بود،تا سال‌های اخیر ارزیابی‌کند. ضرورت کاربست روش تحلیل محتوای گفتمان، مزیت این روش در شناخت فضای تخاصم بین پارادایم‌های‌هویتی و دال‌های تشکیل دهنده گفتمان «خود» و پادگفتمان «دیگری» است.

به بیان دیگر این پژوهش کوشیده تا با ارزیابی عناصر سازنده‌هسته اصلی‌هویت ایرانی، علت فهم متفاوت از منافع ملی و شکل‌گیری الگوهای مختلف سیاست‌خارجی در تاریخ معاصر روابط خارجی ایران را تبیین کند. بررسی و فهم دیالکتیک ساخته‌شدن متناوب «خودِ ایرانی» در برابر «دیگریِ غرب» از دوره قاجار تا امروزهمچنین منجر به شکل‌گیری شبکه‌ای گسترده از «هویت/منافع»های گوناگون ایرانی در سه دوره قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی شده است که پرداختن به روایت‌های گوناگون ازهویت و منافع ملی در سیاست خارجی در دوره‌های فوق از منظر آموزه‌های «برساخت‌گرایی[1]» دغدغه بنیادین این مقاله است. از منظر ادبیات موضوع پژوهش، تقریبا تمامی آثاری که با رویکرد برساخت‌گرایی به سیاست خارجی ایران پرداخته‌اند در تحقیقات خود به دوران حاکمیت جمهوری‌اسلامی و دولت‌های مختلف ذیل آن نظر داشته‌اند و پژوهش‌هایی که این رویکرد را برای تبیین و تحلیل سیاست خارجی ایران و نسبت آن با فهم‌هویتی ایرانیان در دوران قاجار و پهلوی به‌کارگرفته باشد، اندک و نامنسجم‌اند. با این وصف، آثار ذیل را می‌توان در زمره پژوهش‌هایی دانست که در این حوزه موجود است: آرین طباطبایی (۲۰۲۰) فهم ایرانیان را از امنیت خود به شدت تحت تاثیر تجارب تحقیرکننده آن‌ها از برخورد با غرب در تاریخ مدرن ایران یعنی جنگ‌های ایران و روس بدین سو در نظر می‌گیرد، اگرچه کتاب در فصل خاصی به چارچوب نظری نپرداخته اما ایده‌های «سازه انگاری» در کتاب قابل ردیابی است.

محمدرضا تاجیک (۱۳۸۴) در کتاب «رابطه غیریت وهویت در میان ایرانیان» با کاربست تحلیل گفتمان تلاش داشت که به این پرسش جواب دهد که چگونه می‌توان به مقوله‌هویت اندیشید و مرزهای آن را از سایرهویت‌ها تفکیک کرد و چگونه می‌توان تعریف مشخصی از هویت ایرانی و سیر تطور و تحول آن ارائه داد. نویسنده سعی کرده‌هم رویکردهای ذات‌گرایانه وهم رویکردهای سازه‌گرایانه هویتی را مطرح و نقد کند. فیروزه کاشانی ثابت (۱۳۹۷) در کتاب «افسانه‌های مـرزی۱۸۰۴-۱۹۴۶» سعی کرده است با تمرکز به تاریخ جنگ‌های ایران در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم نشان دهد که ایرانیان در دوران پیشامدرن و حتی

1. Constructivism

قبل از آشنایی جدی با مفاهیم مدرن چون ناسیونالیسم به واسطه «مرزهای»هویتی و تاریخی خود دارای نوعی آگاهی ملی پیشینی بوده‌اند که از رهاورد برخورد با تمدن غربی به دست نیامده است. نویسنده در این کتاب‌همچنین تلاش داشته تا ایده تاریخی بودن ملیت ایرانی و ازلی بودن آن را که از «دی اسمیت[1]» الهام گرفته در کار پژوهشی خود نشان دهد. ارشین ادیب مقدم در کتاب «روان – ملی‌گرایی: اندیشه جهانی، تصورات ایرانی» تلاش کرده تا نقش منابع‌هویتی ایرانی چون نقش شاهان و تایخ باستانی، ظهور آگاهی ملی مدرن در ایرانیان، جغرافیای خاص، اسلام و مدرنیته را در ساختن کاراکترملی ایرانیان در قرن اخیر فهم کند. اهمیت کار ادیب مقدم آنجاست که درگیر دوگانه‌انگاری‌های رایج در تحلیل‌هویتی ایرانیان چون سکولار یا اسلامی و ایران‌گرایی یا اسلام‌گرایی، پهلوی یا جمهوری اسلامی نشده و تمام منابع‌هویتی ایرانیان را در فهمی دیالکتیک در تاریخ معاصر ایران به کار گرفته است. روح‌الله رمضانی در کتاب‌های «تاریخ سیاست خارجی ایران: از صفویه تا پهلوی اول» و «سیاست خارجی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۳» کوشیده با رویکردی نظری «تعامل چندجانبه پویا» فهم درونی سیاست خارجی در برخورد با غرب از صفویه تا پهلوی را تحلیل کند. اهمیت کار رمضانی در این مجموعه این است که ریشه‌ها و دال‌های‌هر دو پارادایم سازش‌گرایی و ستیهندگی را از برخورد اولیه ایرانیان با غرب در زمان صفویه تا پهلوی چون اعتماد و بی‌اعتمادی به غربیان، نزدیک یا دورشدن درتعامل با آن‌ها را شرح داده و به‌خصوص در کتاب «تاریخ سیاست خارجی:۱۳۲۰-۱۳۵۳» سیاست خارجی محمدرضاشاه را در برهه‌های مختلف حامل عناصرقدرتمندی ازهردو پاردایم وسنتز میان این دو روایت کرده است. سرانجام،ادیب‌زاده (۱۳۹۴) در کتاب«زبان،گفتمان و سیاست خارجی: دیالکتیک بازنمایی از غرب در جهان نمادین ایرانی»، تلاشی قابل احترام داشته که با تکیه بر تحلیل گفتمان و تبارشناسی فوکویی متون تولیدشده در فضای فرهنگی و گفتمان‌های سیاسی ایران بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ را برای فهم ریشه ای غرب ستیزی (مدرن ستیزی) در فرهنگ سیاسی و به تبع آن سیاست خارجی ایران در این برهه ۲۵ ساله را واکاوی کند.

در باب رویکردهای برساخت‌گرایی در تبیین سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی تحقیقات به مراتب بیشتری صورت گرفته که بخشی از این ده‌ها تحقیقات با مضامین مشابه عبارتند از (باقری دولت‌آبادی و شفیعی، ۱۳۹۵)، (حجازی، ۱۴۰۱)، (دهقانی‌فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱ (محمدنیا،۱۳۹۳)، (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴)، (مظاهری و ملایی،۱۳۹۲) که پژوهش‌های مذکور اگرچه‌هر کدام نتایج قابل ارزشمندی بدست آورده اند اما دو موضوع در تحقیقات فوق مغفول مانده است، اول اینکه به چگونگی فهم از «غرب» به عنوان مهم‌ترین عامل شکل دهنده به ذهنیت و کاراکتر ملی مردم و دولتمردان ایران در سوگیری‌های سیاست خارجی کلان کشور نپرداخته‌اند و دوم اینکه رویکرد دیالکتیکی و نزاع توامان عناصر سازش‌گرا و ستیزه جو با غرب را در خوانش‌های مختلف ازهویت/منافع در دولت‌های ادوار مختلف مورد توجه قرار نداده‌اند.

از منظر این پژوهش دو متغیر اصلی مفهوم «غرب» و مفهوم »منافع ملی» است؛ در مورد غرب می‌توان گفت غربِ علمی، غربِ‌جغرافیایی، غربِ اقتصادی و غربِ فلسفی یا معرفتی چهار سویه اصلی مفهوم غرب در ایران

1. D.Smith

است (Sariolghalam, 2000, P.154)، غربِ‌علمی در این پژوهش موضوعیتی ندارد و غربِ‌جغرافیایی نیز به دلیل دوری از جغرافیای ایران نمی‌تواند تهدیدی برای موجودیت یا امنیت کشور باشد و در نتیجه منظور از غرب در این پژوهش بیشتر غربِ فلسفی و معرفتی است که سبک زندگی خاص خود را مبتنی بر مدرنیسم پیگیری می‌کند. این پژوهش‌همچنین مفهوم غربِ‌اقتصادی و نظام‌جهانی‌اقتصاد به رهبری بریتانیا در قرن نوزدهم و ایالات متحده در قرن بیستم و دولت روسیه تزاری به مثابه یک دولت-ملت امپریالیست در قرن نوزده و اردوگاه سوسیالیسم (شوروی) در قرن بیستم را به مثابه مفهوم غرب مورد توجه داشته است.

مفهوم منافع ملی نیز از منظر این پژوهش جدا ازهویت کشور نیست که اساس این‌هویت در تعریف مفهوم «خود» در مقابل «دیگری» شکل می‌گیرد و این «خود» نیز موجودی خودآگاه است که تاریخ، سرزمین و حافظه مشترک جمعی دارد که «دیگری» از این خصایل محروم است. (Jenkins,2002, p.33) از این منظر منافع ملی اموری درون زا هستند که خود محصول کنش و تعامل اجتماعی کنشگران (در اینجا دولت- ملت ایران) هستند؛ بدین ترتیب که‌هر کنشی‌هویتی را خلق می‌کند و هرهویتی به نوبه خود منافع خاص آن‌هویت را به وجود می‌آورد. (Reus-Smit,2014, p.288)

۲. چارچوب نظری

۲-۱. خود و دگربودگی[1] درسازه‌انگاری

نظام بین‌المللی در رویکرد سازه‌انگاری، «اجتماع بنیان»[2] و مبتنی بر مفاهیمی نظیر «خودِملی»[3] و «دیگری‌ملی»[4] است که بر پایه اندیشیدن و تعامل انسان‌ها با یکدیگر صورتبندی می‌شود (Chernoff,2009,P.44) که این تعاملات‌هویت‌ها را خلق می‌کنند. (Wendt, 2007) سازه‌انگاری، تفاوت‌هویت ملی با دیگر اشکال‌هویت‌های سیاسی و اجتماعی را بدیهی می‌داند. (Covert,2013, p.288) منحصر به فرد بودن فضای سیاسی درون مرزهای ملی و نبود زندگی سیاسی در خارج از مرزهای ملی، باعث شده قلمروی ملی به محل اصلی شکل‌گیری‌هویت افراد تبدیل شود و یک دوگانه متضاد مبتنی بر منافع قلمرو داخل مرزهای ملی (خود) در مقابل قلمروی خارج از مرزهای ملی (دیگری) به وجود بیاید.همزمان این دوگانگی داخل و خارج به تکوین ساختارهای ملی می‌انجامد که در آن، شهروندان احساس امنیت می‌کنند و این دوگانگی دولت‌ها را به‌عنوان تنها فضای سیاسی ممکن معرفی می‌کند وهرچه را که خارج از مرزهای ملی بیابد، تهدید می‌انگارد. (Misari, 2013, p. 228) فرایند ساخته شدن‌هویت در برساخت‌گرایی بر «دیگری‌شبیه» و «دیگرمتفاوت» بنا شده است، باز تولیدهویت از طریق همسان‌سازی با استفاده از بازنمایی اتفاق می‌افتد که به‌نوبه‌خود به زبان و گفتار وابسته است و سکوت نیز به اندازه آنچه گفته می‌شود اهمیت دارد. بنابراین شباهت‌های«دیگرهای شبیه»هم به اندازه تفاوت «دیگرهای متفاوت» در

1. Alienated
2. Socially constructed
3. National self
4. National other

فرایند بازتولیدهویت/ منافع ملی اهمیت دارند. (Misari, 2013, p. 239) دولت‌ها از نظر ونت کنشگرانی نیت‌مندهستند که برداشت مشخص از «خود» دارند (Wendt, 2007,p.283) و نظام مشترک اجتماعی و روابط قدرت خود را باز تولید می‌کند که این «منافع با انگاره‌ها قوام می‌یابند (Wendt, 2007,p.166)، درفهم ونتی، مفهوم «منافع‌ملی» بر چهار پایه بقای فیزیکی، رفاه اقتصادی، استقلال و «احترام به نفس جمعی»[1] استوار شده‌است که سه مورد اول را ونت از «جرج و کوهن»[2] به عاریت گرفته و چهارمین مورد را خود به عنوان یکی از پایه‌های منافع ملی بدان افزوده است. (Wendt, 2007, p.341) ونت با رد گزاره لیبرال‌ها و واقع‌گرایان که عامل اصلی تعیین‌کننده سیاست بین‌المللی را «توزیع توانمندی‌های مادی» می‌دانند، باور دارد وزن عوامل مادی در سطح نظری و فلسفی و نه در سطح پژوهش تجربی تعیین می‌شود. در عین حال وزن نسبی عوامل مادی و عوامل‌هویتی باید درهر مورد پژوهشی خاص مورد توجه قرار گیرد. (Moshirzadeh,2005, p.168) ونت سه عامل مادی را در ساخته شدن سیاست وهویت یک دولت بسیار مهم می‌داند: توزیع توانایی‌ها، ترکیب فنی توانایی‌های مادی، جغرافیا و منابع طبیعی؛ که این نیروهای مادی مستقل از جامعه وجود دارند و بر جامعه تاثیر می‌گذارند. (Wendt, 2007,p.110) وی، همچنین در ساخته‌شدن‌هویت و منافع به نقش متقابل و مهم «منِ‌مفعولی[3]» و «منِ‌فاعلی[4]» می‌پردازد؛به تعبیر ونت، «من مفعولی» خودی است که از طریق نگاه دیگران به خود حاصل می‌شود و می‌تواند متعارض و یا مبتنی برهمکاری باشد. در نتیجه، دشمن‌هم به اندازه دوست در ساخته شدن‌هویت مبتنی بر نقش تاثیر دارد. (Wendt, 2007,p.483) در خوانش ونتی،«خود» با توجه به محیط برای «دیگری» پیامی می‌فرستد و دیگری نیز با توجه به درک خود از محیط پاسخ «خود» را می‌دهد و در این رفت و برگشت علامت‌ها است که رابطه خود و دیگری بر سه پایه «دوست»، «دشمن» یا «رقیب» شکل می‌گیرد. (Wendt, 2007,p.330) دیالکتیک رفت‌و برگشت‌های علامت‌ها، چهارهویت شخصی یا جمعی پیکروار[5]، هویت نوعی[6]،هویت مبنی بر نقش[7] وهویت جمعی[8] را ایجاد می‌کند.هر چهار نوع‌هویت متضمن منافع‌هستند و این منافع، انگیزه‌هایی را نشان می‌دهند که به تبیین رفتار کمک می‌کند. (Wendt, 2007,p.391) و تفسیری از عرصه سیاست به دست می‌دهد که می‌توان از عینک آن نقش عناصر دارای‌همبستگی‌های بیناذهنی مانند ناسیونالیسم، قومیت، نژاد را در تفسیر جهان پیرامونی فهم کرد (Linklater,2014, p.457) در واقع، برداشت دولت‌ها ازهویت خودشان و اینکه در نتیجه این‌هویت چه منافعی دارند، برخاسته از ساختارهای معنایی بیناذهنی مشترک است نه اینکه پیش از تعامل اجتماعی به صورت خودجوش شکل گرفته باشد (Philips, 2012, p.159)، البته از آن سو، ممکن است‌هویت، خودش بازتاب منافع خاصی باشد اما در

1. Collective self-esteem
2. George and Keohane
3. Me
4. I
5. Corporate
6. Type
7. Role
8. Collective

ادامه موجودیتِ خود، به‌همان منافع نیز شکل می‌بخشد (Covert,2013, p.2) مطابق آنچه گفته شد رویکرد برساخت‌گرایی با پرتو افکندن به تاریخ روابط خارجی ایران می‌تواند به پرسش اصلی پژوهش ناظر بر چگونگی تاثیر نگاه به غرب بر تعریف راهبردهای معطوف به تامین منافع ملی در ایران پاسخ دهد.

۲-۲. سازه‌های هویتی در تاریخ سیاست خارجی ایران

کنش‌های بین ایرانیان و دولت‌های غربی در دو قرن اخیر دو انگاره از غرب را در ذهنیت دولت‌مردان و مردم ایران به‌وجود آورد؛ در انگاره اول غرب به مثابه عاملی باثبات‌کننده چه در زمینه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یاهمان «دیگری‌دوست» شکل گرفت که بریتانیا در عصر قاجاریه و آمریکا در عصر پهلوی مصداق آن بودند و در انگاره دوم، غرب عامل تهدید کننده‌هویت، فرهنگ و امنیت ایرانیان خود را نشان داد که غرب به مثابه «دیگری دشمن»که روسیه در عصر قاجاری،بریتانید در دوره مصدق،شوروی درعصر پهلوی وهردواردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم در دوره جمهوری اسلامی نمود آن بودند.هر دونگرش فوق در حوزه‌هویت سیاسی ایرانیان به برآمدن دو بن‌سازه (پارادایم) هویتی اصلی در تاریخ سیاست خارجی ایران منجر شد، پارادایم «سازش‌گرایی» یا «تعامل‌گرایی» محصول برداشت از غرب به مثابه «دیگری دوست» و پارادایم «ستیهندگی» یا «تقابل‌گرایی» نتیجه فهم از غرب به مثابه «دیگری دشمن» بود؛ نمودار ذیل فرایند برآمدن پاردایم‌های دوگانه سازش‌گرا و ستیهنده با غرب را در ایران نشان می‌دهد:

شکل(۱): برآمدن پارادایم‌های دوگانه سازش‌گرا و ستیهنده با غرب در تاریخ ایران معاصر

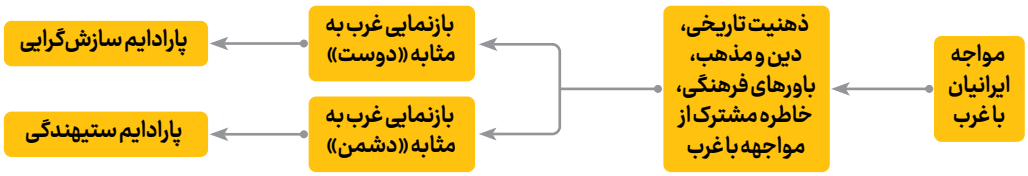

۳. غرب و برساختگی منافع ملی در تاریخ معاصر ایران

اولین رابطه جدی میان دولت ایران و دولت‌های غربی به اوایل عصر صفویه و دوران شاه اسماعیل بنیانگذار این سلسله برمی‌گردد. (Mahdavi, 1976, p.14) سیاست خارجی صفوی، بر جلب نظر اروپائیان برای مقاومت و متحد داشتن در قبال دو دشمن مذهبی یعنی عثمانی و ازبکان، و بازگشایی روابط سیاسی و بازرگانی با آنان استوار بود. (Mahdavi, 1976, p.17) سلسله افشاریه کوتاه‌مدت‌تر از آن بود که با دول اروپایی روابطی مستحکم برقرار سازد، در دوره زندیه نیز کریم‌خان نسبت به نفوذ اقتصادی بریتانیا در جنوب ایران و تاسیس تجارت‌خانه آنان در بندر بوشهر (۱۷۳۲م) بدبین بود (Naebian,1994,p.26) بدین ترتیب ملاحظه می‌شود غرب به تدریج توانست خود را به عنصری مهم در فهم منافع ملی ایران بدل کند، مقاله در ادامه این روند را در سه دوره قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی پیگیری می‌کند.

۳-۱. غرب و برساختگی منافع ملی ایران در دوره قاجار

دوره قاجاریه را پس از شکست از روسیه در جنگ دوم ایران و روس (۱۸۲۳-۱۸۲۶م)، می‌توان «لحظه گسست» و تولد مفهوم سیاست‌خارجی در ایران معاصر دانست. (Tabatabai, 2016) فتحعلی‌شاه قاجار در سال ۱۸۰۹ م «میرزا قلی‌خان منشی‌الممالک نوایی» را که وظیفه‌اش دریافت نامه‌های سلاطین و قرائت آن‌ها در حضور شاه بود، مامور مراجعات نمایندگان خارجی کرد و وزارت امور خارجه به صورت دفتری در دربار تاسیس شد. (Naebian,1994,p.18) در این دوران، نفوذ گسترده دو قدرت استعماری روسیه و انگلیس در شمال و جنوب کشور و ضعف مفرط اقتصادی و سیاسی دولت قاجار در حفظ کیان ملت باعث شد شاهان و صدراعظم‌های قاجار نسبت به ارتباط با دول مختلف اروپایی و بستن قراردهای مختلف با آن‌ها التفات بیشتری نشان دهنددرهمان دوره میانه عصر قاجار در ذهن دولتمردان و منوالفکران ایرانی، غرب به مثابه «غول ترسناک و دوست‌داشتنی» و «دیگری دوست» جامعه ایران در ذهن نخبگان شکل گرفت و تلاش شدهویت ایرانی شبیه، نزدیک و ذیل‌هویت«غربی» تعریف شود. بر این اساس منافع ملی ایران نیز به تبع آن در نزدیکی‌هرچه بیشتر سیاسی و اقتصادی به بریتانیا برای ایجاد توازن در مقابل مداخله‌گری تهاجمی روسیه تزاری و فاصله گرفتن از آن تعریف و تلاش برای غربی شدن‌هرچه بیشتر وهمه جانبه جامعه ایران به عنوان یک سازه قدرتمندهویتی «پارادایم سازش‌گرا» با غرب را در سیاست خارجی ایران ایجاد کرد. سیاست خارجی صدراعظم‌های قدرتمند قاجاری اعم از قائم مقام فراهانی، امیرکبیر ومیرزاحسین‌خان سپهسالار را می‌توان با تفاوت‌های جزئی مصداق رویکرد «سازش‌گرا» در سیاست خارجی ایران دانست. در واقع می‌توان گفت، ذهنیت نخبگان سیاسی عصر قاجاری با نوعی دوگانگی‌هویتی گره خورده بود، از یکسو؛ خود را «ملتی متمدن و تاریخی» می‌دانستند و از سویی دیگر و به صورتی کاملاً متناقض‌آمیز «احساس یاس از عقب ماندگی و زوال» داشتند. (Ramazani, 2022, p.267) در نتیجه،آن چیزی که به عنوان سازه‌هویت/ منافع در ذهن نخبگان آن عصر شکل گرفت، سیاست خارجی مبتنی بر تقلید و گرفتن فناوری از غرب بود که سیاست‌های «عباس میرزا» در اخذ فنون نظامی و مهندسی، «امیرکبیر» در کشاندن «نیروی سوم» به عرصه سیاسی ایران و تلاش‌های «سپهسالار» در گسترش بوروکراسی دولتی و توانمندتر کردن آن مهم‌ترین مصداق‌های آن بود. البته دریافت دولت‌مردان و روشنفکران ایرانی در آن برهه از روسیه و انگلیس به مثابه خصم و دیگری که‌هویت و سیاست ایرانی حول تلاش برای درگزند ماندن از خطرات آن‌ها شکل گرفته بود،یک شکل نبود، سازه‌هویتی «امپراطوری بریتانیا» در ذهن آن‌ها دارای عناصری چون «تمدن»، «دمکراسی» و «قدرتمندی بیشتر» بود که این عناصر جایگاه مهمی در «دیگری آرمانی» مدنظر آن‌ها داشت و از این رو امپراطوری بریتانیا از نظرهویت/منافع مدنظر دولت‌مردانی چون سپهسالار و وثوق الدوله به‌هویت مورد نظر «دوست» شباهت بسیار بیشتری داشت، فلذا در سیاست خارجی اینان، تمایل به انگلستان به وجود آمد تاهم از حمایت این کشور برخوردار شوند وهم شیوه حکمرانی و سیاست را از آن‌ها بیاموزند. (Islami, 2013, p. 37) بستن قراردادهایی چون امتیاز رویتر در عصر سپهسالار و قرارداد موسوم به ۱۹۱۹ در زمان صدرات وثوق الدوله محصول این انگاره‌اند.

جستجوی عناصرهویتی ستیهنده با غرب در سیاست خارجی عصر قاجاری و مشروطه بسیار دشوار است.

اگرچه تمام‌هم و غم دست‌اندرکاران سکان سیاست خارجی ایران در آن برهه چه از طریق «موازنه مثبت» یا کشاندن «نیروی سوم» برای متوازن کردن نفوذ روسیه و بریتانیا در ایران برای به حداقل رساندن ضرباتی بود که این دو قدرت جهانی به تمامیت ارضی و استقلال کشور وارد می‌کردند؛ اما ایده‌های‌هویتی‌ای که در تقابل با غرب مدرن خود را تعریف کنند در آن دوران چندان سروشکلی نگرفتند. تنها جریان حاشیه‌ای که می‌توان با نگاهی برساخت‌گرا آن را ذیل پارادایم ستیهندگی با غرب بر سر منافع ملی تعریف کرد جریان «پان‌اسلامیسم» و جنبش‌های متاثر از آن مانند «اتحاد اسلام» و«دولت در تبعید کرمانشاه» است. البته جریان پان‌اسلامیسم بخاطر شکاف مذهبی در میان ایرانیان شیعه از یک‌سو، و از سویی دیگر بخاطر عدم جذابیت این گفتمان و نداشتن عناصر آزادی‌خواهانه و غرب‌گرایانه در میان روشنفکران ایرانی که آن را نوعی سرپوش برای استعمار و استبداد سلطان عبدالحمید ثانی تلقی می‌کردند،هیچ‌گاه نتوانست نفوذی در میان آن‌ها پیدا کند (Entekhabi,2011,p.107) «اتحاداسلام‌گیلان» نیز بیشتر جنبشی دارای درون‌مایه‌های میهنی و سوسیالیستی بود تا اینکه اسلام‌گرایی از نوع پان‌اسلامیسم داشته باشد وسرانجام، دولت در تبعید کرمانشاه نیز در کوران جنگ جهانی اول بیشتر شامل ناسیونالیست‌های ژرمانوفیل بود که به دنبال کشاندن قدرت ثالث به عرصه سیاسی ایران بودند و ایده‌های پان‌اسلامیستی چندان در میان آن‌ها طرفداری نداشت (Sheibani,1999, p.57) انگاره‌هویتی این جریان‌هرچند حضوری ضعیف و حاشیه‌ای در جریان‌های‌هویتی ایران قرن نوزدهم داشت، اما اولین جریان‌هویتی بود که تلاش کرد با دوگانه‌سازی جهان اسلام/ جهان‌غرب به غیریت‌سازی اروپای مدرن به عنوان دشمن‌هویتی دست زند؛ انگاره‌ای که در آن دوران در سیاست خارجی ایران‌هیچ برون‌دادی پیدا نکرد، اما بعدها این سازگاری‌هویتی در برابر غرب در ایران دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی دوباره در عرصه‌هویتی مطرح وهژمون شد و در ایران پس از انقلاب اسلامی در عرصه سیاست خارجی و موضوع منافع ملی ایران رخ‌نمایی کرد.

۳-۲. غرب و برساختگی مفهوم منافع ملی ایران در دوره رضاشاه پهلوی

سیاست خارجی عصر رضاشاه بر مسئله بنیادین موازنه قوا میان شوروی و بریتانیا استوارشده بود. (Foran, 2001, p.214) بعدها آلمان به عنوان «نیروی سوم» در این موازنه وارد شد. (Ramazani, 2022, p.298) البته باید توجه داشت که سازه‌هویتی «ناسیونالیسم سازش‌گرایانه» عصر رضاشاه خود ریشه در عصر قاجار و مشروطه داشت و نظریه‌پردازان اصلی سیاست خارجی رضاشاهی چون فروغی و تقی‌زاده در دوران مشروطه سربرآوردند. در این دوره انگاره«ناسیونالیسم ایرانی» که در دوران ناصری در برخورد با غرب به عنوان یک سازه قدرتمند به بلوغ رسیده بود، در قدرت سیاسی نمود پیدا کرد و «ناسیونالیسم» عصررضاشاهی ابزاری بود برای شکل دادن و تثبیت نهادهای مدرن اجتماعی و سیاسی،نهادهایی که برپایه گفتمان‌هویتی مبتنی بر زبان و نژاد و اصلاحات ازبالا که نوستالژی شکوه ایران باستان به آن مشروعیت می‌بخشید. (Atabaki, 2006, p.72)

این سازه فکری دوره پهلوی اول در سیاست خارجی خود را به صورت «رهایی ازهر گونه سلطه بیگانه» نشان داد، زیرا نفوذ گسترده شوروی و بریتانیا در ایران مانع اصلی‌هر گونه اصلاحات و نوسازی بود.

(Keddie, 2002, p.157) رضاشاه می‌خواست با اتخاذ نوعی «ملی‌گرایی بیگانه‌هراسانه»، مداخله دو قدرت بریتانیا و شوروی را در ایران به حداقل برساند و با اتخاذ چنین سیاستی به مبارزه با امپریالیسم و استعمار بپردازد. (Digard, & Richard,1999. P.78) با این اوصاف سازه‌هویت/منافعی که از هویت ایرانی در سیاست داخلی و به تبع آن در سیاست خارجی عصر رضاشاه ساخته شد، یکسره سازشگرا نبود و رگه‌های قوی از عناصرهویتی «ستیهنده» چون «بیگانه‌هراسی»، «انزواگرایی» و «پرهیز از وارد شدن به‌هرگونه اتحادبا دول غربی» نیز در گفتمان ناسیونالیستی عصر رضاشاه قابل ردیابی است که البته با توجه به ذهنیت نخبگان سیاسی ایران از سیاست‌های مخرب روس و انگلیس در ایران قرن نوزدهم قابل درک است (Mahdavi, 2010, p.23) و (Elahi, 2003. P.17-18). بدین‌ترتیب سیاست خارجی رضاشاهی را باید با وجود رگه‌های‌هویتی دوستدار غرب بایدهمچنان ستیهنده ارزیابی کرد، چرا که در کنش‌ها و ذهنیت دولت‌مردان ایرانی به‌واسطه سیاست‌های روس و بریتانیا در ایران آن دوران،هر دو کشور به عنوان «هویت متخاصم» و «منافع متضاد» باهویت ایرانی تعریف می‌شدند. به خصوص دولت شوروی با ایدئولوژی «مارکسیستی - لنینیستی» به مراتب برای ایران‌هویت‌هراسناک‌تری داشت (Elahi, 2003. P.22) و البته بریتانیا نیز مورد خصومت و نفرت ایرانیان بود و مردم ایران، این کشور را مسبب مشکلات اقتصادی و سیاسی خود می‌دانستند. (Zoqi,1989, P.28)

به تعبیر یک گزارش سفارت بریتانیا در سال ۱۹۳۸م، سیاست خارجی ایران برخی جنبه‌های قابل تشخیص دارد که یکی از آن‌ها عزم راسخ دولت‌مردان ایران به رفتارهمسان و مشابه غربیان است و برای آنکه ایرانیان خود را سزاوار این رفتارهمسان نشان دهند ناچارند معیارهای غربی را بپذیرند که یکی از این معیارها لباس غربی بود. (Cronin, 2006, p.303) در این دوران، به دو عنصرهویتی «ایران باستان» و «غرب»به عنوان سرچشمه‌های اصلی‌هویت‌سازی توجه زیادی مبذول شد وهویت «اسلامی» کمتر مورد توجه قرار گرفت. هدف اصلی سیاست‌های‌هویتی این دوره، «ساختن طبقه متوسط مدرن» به مثابه شکل‌دهندگان به‌هویت نوین ایرانی بود؛ ایده‌ای که از انقلاب مشروطه نضج گرفته بود، اما تا ظهور رضاشاه و تغییر شرایط بین‌الملل چندان محلی از اعراب نیافت. در این دوره بود که نخبگان علمی کشور به مقام کارگزار اصلی تولید اجتماعی و فرهنگی حکومت جدید تبدیل شدند. (Shayegh, 2022, p.8-10) چرخش‌هویتی در تعریف ملیت و ایرانیت در عصر رضاشاه، تاثیر خود را در تعریف منافع ملی در سیاست خارجی نیز نشان داد، در این دوره سازه‌هویتی ایران به مثابه یک دولت-ملت کاملاً تثبیت شد و عنصر «مذهب‌تشیع» که تا کنون مهم‌ترین عنصر ایرانیت در برابر «غیر» بود از مفهوم ایران جدا شد و دیگر حفظ تمامیت ارضی به معنای حفظ حدود تشیع نبود. (Kiaesiri & Nasr, 2022, p.42) اگرچه،سرانجام سیاست خارجی ایران در این دوره و در تلاش برای ورود ایالات متحده و سپس آلمان به عنوان نیروی سوم، فرجام خوشی برای منافع ملی ایران نداشت و در نهایت نیز به اشغال ایران از سوی روس و انگلیس منجر شد. (Avery, ۲۰۰۹)

۳-۳: غرب و برساختگی مفهوم منافع ملی ایران در دوره محمدرضاشاه

سیاست خارجی عصر محمدرضاپهلوی (۱۳۲۰-۱۳۵۷خ) را با توجه به دوره‌های متفاوت روابط قدرت بین شاه و دیگرنهادهای سیاسی در ایران باید به چهار دوره مجزا از یکدیگر تفکیک کرد:

دوره اول (۱۳۲۰-۱۳۳۰): از به‌تخت‌نشینی محمدرضا شاه پهلوی درهنگامه اشغال متفقین تا دوره زمامداری مصدق را شامل می‌شود، این دوره قدرت تاثیرگذاری شاه توسط مجلس و نخست‌وزیر مهار می‌شد و عناصری چون حزب توده، سفارت‌های خارجی وهئیت دولت نیز تاثیرگذاری خاص خود را داشتند. (Abrahamian, 1999, p.208) در این دوره، نخبگان سیاسی ایران امکانات مختلف داخلی و خارجی را در راستای منافع ملی بکار گرفتند و دیپلماسی ایران را با پیگیری نوعی از «موازنه مثبت» به‌خصوص در دوره زمامداری «قوام» از انفعال خارج ساختند. شاه در این برهه نقش چندانی را درهدایت سیاست خارجی به عهده نداشت وهرچند تحولات دیپلماسی ایران را بخوبی زیر نظر داشت (Gasiorowski,1992, p.206) در این برهه، سکاندار اصلی سیاست خارجی کشور شخص نخست‌وزیر بود و شاه بیشتر نقش مشاور دهنده و حاشیه‌ای در شکل‌گیری سیاست خارجی داشت.

دوره دوم (۱۳۳۰-۱۳۳۲) که بازه بین نخست‌وزیری مصدق تا کودتای ۲۸ مرداد را شامل می‌شود، نخست وزیر وقت ایران توانست راهبرد متفاوتی را در قالب «موازنه منفی» ایجاد کند که این راهبرد نیز نتوانست منافع ملی ایران را تضمین کند. منوچهر فرمانفرمائیان در این باره می‌نویسد: «سقوط مصدق به منزله پایان یک رویا بود..... اگرچه آن کشتی که او ناخدایش بود می‌توانست نجات یابد اما او ترجیح داد آن را با شکوه تمام به طرف صخره‌ها ببرد، ما مردمش او را باور کرده بودیم با این اطمینان که ما را از باتلاق انگلستان بیرون خواهد برد اما چقدر اشتباه کرده بودیم». (Farmanfarmaian, 2012, p.351)

دوره سوم (۱۳۳۲ -۱۳۴۲) شاه با پایان یافتن عمر سیاسی نخست‌وزیران قدرتمندش چون قوام و مصدق و در فضای پساکودتا توانست تا حد زیادی بر عرصه سیاست داخلی و خارجی کشور تسلط پیدا کند و مجلس و نخست‌وزیری را در ید قدرت خود قرار دهد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاه شخصاً کنترل سیاست خارجی ایران را در دست داشت. (Mahdavi, 1996, p.219) راهبرد کلان سیاست خارجی ایران برای تضمین منافع ملی کشور در این دوره‌همچنان که در سخنرانی‌های محمدرضا پهلوی تصریح شده موسوم به «ناسیونالیسم مثبت» است که نقد جدی راهبرد موازنه منفی مصدق در قبال غرب به شمار می‌رفت.

دوره چهارم (۱۳۴۲ -۱۳۵۷) از وقایع ۱۵خرداد و جایگزینی «منصور» به جای «عَلَم» و دوره طولانی نخست‌وزیری‌هویدا (۱۳۴۳-۱۳۵۶) تا واژگونی نظام سلطنت را شامل می‌شود. در این دوره مجلس و نهاد نخست‌وزیری نقشی تشریفاتی داشتند و محمدرضا پهلوی‌هم شاه کشور بود،هم نخست‌وزیر وهم‌هیئت دولت و تمام سیاست‌های ریز و درشت داخلی و خارجی با تصمیم‌گیری شخصی او صورت می‌گرفت و مسئول سیاست خارجی کشور کسی جز وی نبود. (Katouzian, 2001, p.7-29) سیاست خارجی عصر محمدرضا شاه را باید در دوسطح مستقل از یکدیگر و در دو سطح جهانی و سطح منطقه‌ای تعریف کرد. در سطح جهانی سیاست خارجی شاه حول محور سه‌هویت آمریکا (به مثابه دیگری آرمانی)، بریتانیا (به مثابه دیگری کم خطر)، و شوروی (به مثابه دیگری خصمناک) سرو شکل می‌یافت و انگیزه شاه در برقراری روابط خوب با شوروی صرفاً سیاسی بود (Mahdavi, 1996, p.223) و (Katouzian, 2006, p.371). با توجه به افول نقش بریتانیا بعد از کودتای ۲۸ مرداد و جایگزین شدن آمریکا به جای آن در عرصه جهانی، می‌توان از دو قطب خیر (آمریکا) و شر (شوروی) در ذهنیت شاه سخن گفت. در سطح منطقه‌ای

نیزهمین نگاه دوگانه‌انگارانه در سیاست خارجی و منافع ملی ظهور یافته بود و بر اساس آن، کشورهای ناسیونالیست عرب (جمال عبدالناصر در دهه ۱۳۴۰ و صدام در دهه ۱۳۵۰) به‌مثابه «شر» و آن دسته بازیگرانی که باید از آن‌هاهراسان بود از یک سو و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به‌مثابه«متحد» وبازیگرانی با عناصرهویتی شبیه حکومت ایران (کشورهای محافظه‌کار و متحد غرب در خاورمیانه) دسته‌بندی می‌شدند.از منظر سازه‌انگاری، برداشت ذهنی محمدرضا شاه از نقش ایالات متحده با فهم بین الاذهانی دولت‌مردان قاجاری و رضاشاه کاملاً متفاوت بود به خصوص اینکه «واکنش شدید آمریکا به سیاست‌های شوروی در بحران آذربایجان» (Gasiorowski,1992, p.205) نوعی پشت‌گرمی جدی برای وی به شمار می‌رفت و نقش آمریکا را به عنوان دوست دوران سخت در ذهن او تثبیت کرد. محمدرضا شاه در سخنان و جهت‌گیری‌های سیاسی خود، عناصر مثبت تشکیل‌دهنده‌هویت آمریکایی چون «دفاع از آزادی و دمکراسی»، «کمک به پیشرفت امور»، «آزادی‌خواهی»، «انسان‌دوستی»، «مذهب» و مانند آن را برجسته می‌کرد (Asadi, & Sasani, 2017, p.18) و عناصر منفی‌هویت نقشی ایالات متحده چون «استعمار» و «امپریالیسم» را کنار می‌گذاشت. در مقابل، سیاست‌هایی چون رابطه دوستانه با شوروی عصر خرشچوف(۱۹۶۴-۱۹۵۳م) و سیاست‌های افزایش قیمت نفت در اوپک نیز در جهت مبارزه با انگاره «آلت دست امپریالیسم آمریکا بودن» صورت پذیرفت (Gasiorowski,1992, p.348)، و شاه از اهرم بسیار تاثیرگذار «نفت» نیز برای نشان دادن این استقلال‌هویتی دریغ نمی‌کرد. (Bill,1992, p.328) در این دوران راهبرد موسوم به «سیاست مستقل ملی» نیز در راستای تقویت انگاره «استقلال» از آمریکا تقویت می‌شد؛و رفتارهایی چون پافشاری شاه برای بالا نگه داشتن قیمت نفت در مقابل خواست دول غربی و نقش محوری ایران در اوپک مصداقهای آن بودند. (Milani,2001, P.303)

در تحلیل این رویکرد باید اشاره کرد که در نگاهی برساخت‌گرا، «هویت نوعی»هر کشور بر رویکرد «هویت نقشی» آن کشور تاثیر مستقیمی دارد، بدین معنا که نگرش یک دولت به خود، مشخص می‌سازد که آن دولت باید چه نقش‌هایی را در عرصه سیاست خارجی بر عهده بگیرد. «هانس مورگنتا[1]» این نقش‌ها را ذیل سه نقش تعریف می‌کند؛ تغییر وضع موجود، حفظ وضع موجود یا پرستیژگرایی (Morgenthau, 2010, P.36). بر این اساس می‌توان گفت بدون شک «هویت‌نوعی» محمدرضاشاه در دوران جنگ سرد و به عنوان متحد بلوک غرب در حفظ وضع موجود بود. عنوان «ژاندارم منطقه» نیز در راستای تقویت‌همین‌هویت نوعی محمدرضاشاه قابل فهم است.وی آرزوی تبدیل کردن ایران به یک قدرت نظامی جهانی را درسرداشت و در این میان سیاست «دوستونی» نیکسون و اعطای وظیفه حفظ ثبات خاورمیانه (ژاندارم منطقه) نیز این ایده را در ذهن وی بیشترتقویت می‌کرد. (Ramazani, 2009a, p.58) مداخله نظامی علیه شورشیان چپ‌گرا در ظفار عمان (۱۹۷۳-۱۹۷۵) و کمک به ارتش پاکستان به سرکوب شورش بلوچستان (۱۹۷۷) نمونه‌هایی از این سیاست‌هویتی‌هستند که اخطار به دشمنان منطقه‌ای (کشورهای سوسیالیستی متحد شوروی چون عراق و مصر) مبنی برهم نزدن توازن منطقه‌ای را نیز باید بر آن افزود.

1. Hans Morgenthau

۳-۴. غرب و برساختگی منافع ملی ایران در دوره جمهوری اسلامی ایران

برپایه فهم برساخت‌گرا،هویت، مفهومی صلب نیست و با کنش‌های مختلف دولت‌ها،هویت آن‌ها نیز دچار تغییر و دگرگونی می‌شود، در نتیجه منافع دولت نیز با دگرگونی‌هویتی دچار تغییر می‌شود و با این فهم می‌توان تغییرات گفتمانی دولت‌های مختلف نظامی جمهوری اسلامی در برهه‌های مختلف را بر سر منافع ملی فهم کرد.

«اسلام انقلابی شیعی» به عنوان یکی از گفتمان‌های حاضر در عرصه سیاسی پس از انقلاب ۱۳۵۷ توانست خود را به عنوان دال متعالی و معنا بخش و مرجع‌یگانه‌هویتی غالب گرداند و طی فرایندهویت‌سازی انسجام از دست رفته ناشی از بحران‌هویت در «جهان بدون روح» مدرنیته و ایران پیشا انقلابی را بازگرداند.هویت در این معنا به مثابه یک رویکرد ژئوپلتیک است که شباهت‌ها و تفاوت‌ها را آشکار می‌سازد و امکان برقراری ارتباطی معنی دار را میان یک کشور با نظام بین‌الملل فراهم می‌آورد. (Milani,2001, P.33) گفتمان انقلابی با تعریف دوباره مفاهیم سیاسی در سیاست داخلی و خارجی چون اهداف، منافع و قدرت ملی، گفتمان‌های مسلط جهانی و نظم حاکم بر نظام بین‌الملل را به چالش کشید. (Tajik & Dehghani-Firoozabadi, 2003, p.61) سریع‌القلم نیز از موضع معرفت‌شناسی سیاست‌خارجی جمهوری‌اسلامی را متاثر ازهنجارهای داخلی و بین‌المللی نسبت به سیاست خارجی پهلوی چندلایه و پیچیده‌تر تعریف می‌کند و علت این پیچیدگی بیشتر را زیربناها و نظام ارزشی‌هویتی ایران پس از انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند. (Sariolghalam, 2000, P.47) انگاره «مستقل و غیر متعهد» بودن از مبانی‌هویتی نظام جمهوری اسلامی است که بازتاب آن را در شعار «نه شرقی نه غربی» به عنوان سیاست کلان کشور در حوزه روابط‌خارجی می‌توان مشاهده کرد. (Dehshiri, 2009, p.330) براساس‌هنجارهای موجود در متون مذهبی تشیع، واحد تحلیل نَه دولت سرزمینی دارای حاکمیت بلکه «امت اسلامی» است که در فراسوی مرزها قرار دارد و مستضعفان جهان نیز در این کلیت معنا می‌یابند و باید به کمک آن‌ها شتافت؛ این آمال «در شرایط تاریخی و ژئوپلتیک ایران» ریشه دارد؛فرهنگ ریشه‌دار مقاومت دربرابرسلطه خارجی در فرهنگ سیاسی ایران نیز موجب پذیرش چنین ایده‌ای توسط مردم می‌شد. (Ramazani, 2009b, p.14) عشقی، نیز تاثیر عمیق‌هستی‌شناسی و اسطوره‌های شیعی در ظهور و بروز انقلاب اسلامی و به تبع آن شکل‌گیری ذهنیتی اسطوره‌ای بر مبنای خیر و شر (ملکوت / طاغوت) در انقلابیون ایرانی که به دنبال نابودی‌همه اشکال طاغوت روی زمین و ایجاد نوعی نظم نوین معنوی در جهان بود، اشاره می‌کند. (Eshqi, 2000, p.62) «گراهام فولر[1]» نیز ذهنیت پیچیده انقلابی ایرانیان را محصول فرهنگ‌سیاسی خاص ایران که از برآیند چندین فاکتور اعم از روحیه افراطی، فرهنگ باستانی، نخوت قومی و فرهنگی، تصرف بیگانگان و فراگیری زیستن با قدرت مطلقه در کنار فهم جغرافیایی ایران به عنوان نقشه عقیدتی عالم می‌داند (Fuller,1998, p.10-29)، بعلاوه برخورد ۱۵۰ ساله ایرانیان با غرب‌همیشه از موضع ضعف بوده و ایرانیان آن را مانند لکه ننگی بر تاریخ شکوهمند خود و نوعی نقص برای یک ملت

1. Graham Fuller

متمدن ارزیابی می‌کنند،تمدنی تاریخی که بواسطه سیاست‌های‌غربی به جایگاهی حاشیه‌ای در سیاست جهانی فروغلتیده است (Fuller,1998, p.10-11)، ادیب مقدم نیز با مطرح کردن ایده «روانِ ملی ایرانی» آن را محصول برهم نهی پیچیده غرور وهویت تاریخی،شرایط جغرافیایی،روان -رنجوری و مذهب می‌داند که در دوره‌های تاریخی مختلف خود را به ایده‌های واقعگرایانه عقلانی محورهویتی تحمیل کرده است. (Adib-Moghaddam,p.34-83) نمودار شماره دو مهم‌ترین منابع‌هویتی در منافع ملی ایران را در قبال غرب از سوی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد:

شکل(۲):منابع‌هویتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را با توجه به دولت‌های گوناگون می‌توان به پنج دوره مجزا اما کمابیش در امتداد یکدیگر تفکیک کرد:

دوره اول (۱۳۵۸ تا۱۳۶۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان ستیهنده‌ترین دوره در قبال غرب ارزیابی کرد؛ در این دوره منابع‌هویتی ستیهنده چون اسلام‌گرایی و ضدیت با استعمارگرایی در کنار نقدهنجارهای نظام‌بین‌الملل در اوج قدرت گفتمانی خود بودند؛ سیاست خارجی جمهوری اسلامی طی این دوره در شرایط جنگ و شخصیت کاریزماتیک امام خمینی(ره) در عمل موجب به حاشیه رفتن گفتمان‌های دیگری شد که کمتر با ارزش‌های غربی ستیز داشتند. (Soltani, 1999, p.147)

دوره دوم (۱۳۶۸-۱۳۷۶) با اتمام جنگ و ضرورت بازسازی ویرانی‌های گسترده ناشی از آن‌همزمان بود. نیاز ایران به وام وکمک نهادهای مالی بین‌المللی و فروپاشی شوروی موجب شد ایران روابط خود را با سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی باسازی کند. (Ehteshami, 1999,p.101) پس از پذیرش قعطنامه ۵۹۸ نیز اگرچه «تحولاتی» ناشی از شرایط پس از جنگ در سیاست خارجی پدید آمد، اما این تحولات نشانه تغییر در «ماهیت» سیاست خارجی نبود (Tajik,2004, p.90)، به بیان بهتر به نظر می‌رسد درک «ژئوپلیتیک» از منافع ملی جای درک «ایدئولوژیک» از غرب و نظام جهانی را گرفت (Azghandi,2009, p.13) و در نظام

منابع‌هویتی عصر سازندگی برای کاهش سطح منازعه‌هویتی با غرب، «اسلام‌گرایی‌واقع‌گرا»(Firouzabadi & Vahabpour,2019, p.63) یا «اسلام‌پساسیاسی» (Qahramanpour,2015,p.266) جایگزین «اسلام‌گرایی بنیادگرا» دهه ۶۰ شد؛ که رویکردی تساهل‌گرایانه و مداراجویانه در برابر غرب بود. البته این چرخش در ادبیات سیاست خارجی و منافع ملی را الزاماً نمی‌توان تغبیر پارادیمی از ستیهندگی به سازش‌گرایی ارزیابی کرد؛ هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت ایران در مصاحبه‌ای صریحا این نکته را یادآور می‌شود که «در دوره سازندگی، اسلام‌گرایی حفظ شد، عدم‌تعهد و گرایش به جنوب حفظ شد. استکبار، استعمار و استثمارستیزی حفظ شد و هرچند تاکتیک‌ها تغییر کرد اما استراتژی حفظ شد». (Sadeghi,2014, p.35)

دوره سوم موسوم به دوره اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴) اوج تلاش نظام جمهوری اسلامی برای پذیرش‌هنجارهای غرب بود، در دوره خاتمی نیز سیاست موسوم به «تنش‌زدایی» بوسیله ایده‌هایی چون «گفتگوی تمدن‌ها» با غرب دنبال شد و هدف این بود که‌هنجارهای بنیادین نظام جهانی به رسمیت شناخته شود اما در عین آن نگاه انتقادی به آن حفظ شود و تمدن اسلامی درهنجارسازی نظام جهانی نقشی ایفاء کند. (Qahramanpour, , 2004, p.84) در این دوره، «محیط هنجاری غیرتهاجمی» زمینه‌ای را فراهم ساخت تا ایران با تعدیل گفتمان انقلابی، زبانی را اتخاذ کندکه مبتنی برهویت صلح‌آمیز در قبال جامعه بین‌المللی باشد؛ (Ramazani, 2009a, p.16)، با این وجود آغاز اختلاف ایران و غرب بر سر مساله هسته‌ای ایران به عنوان بخش مهمی از منافع ملی کشور موجب روند معکوس در فرایند گسترش روابط طرفین شد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طی **دوره چهارم** (۱۳۸۴-۱۳۹۲) بر مبنای گفتمان «عدالت خواهی» صورتبندی شد. محمود احمدی نژ اد در این دوره، «شعار اصلاح مدیریت جهان را در جهت مبارزه با نظام سلطه» را مطرح کرد. (Mohammadnia,2014, p.149) در این دوران، گفتمان «اصول‌گرایی عدالت‌محور» بر سیاست‌خارجی ایران حاکم شد، که شکل‌گیری یک خرده‌گفتمان جدید در طول و تحول «اَبَرگفتمان‌اسل امگرایی‌انقلابی» به شمار می‌رفت. (Dehghani-Firoozabadi, 2009,229-230) در این دولت نوعی سنتز میان اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی بوجود آمد و احمدی نژاد و اطرافیانش برای تضمین منافع ملی ایران به دنبال ایجاد پیوندی محکم میان این دو بودند. از جلوه‌های مهم این ملی‌گرایی دینی، می‌توان به تلاش دولت احمدی‌نژاد برای انتقال منشور کوروش به ایران و رونمایی از آن اشاره کرد. (Dehghani-Firoozabadi & Nouri, 2012,P.1) با این وجود پایان این دوره تشدید خصومت با غرب بر سر برنامه‌هسته‌ای موجب آغاز تحریم‌های بی‌سابقه علیه جمهوری اسلامی ایران بود. در ادامه طی سال‌های ۱۳۹۲-۱۴۰۰، «اعتدال‌گرایی» به عنوان شعار سیاسی و مرکزثقل انگاره‌هویتی ایران مطرح شد. اعتدال در این دوره به معنای ایجاد توازن میان آرمان و واقعیت در مسیر جهت دادن واقعیات به سمت آرمان‌ها (Sariolghalam, 2000, P.96) و منافع ملی ایران بود. دولت روحانی‌همانند دولت‌سازندگی تلاش داشت هویت یک «دولت‌توسعه‌گرا» را از خود به نمایش بگذارد و با بهبود چهره و تصویر، کسب اعتبار در عرصه بین‌المللی، دوری از درگیری و تنش‌زدایی،همزیستی مسالمت‌آمیز و اعتمادسازی در عرصه بین‌الملل را به عنوان «هویت‌نوعی» دولت خویش چه در عرصه داخلی و چه بین‌المللی بازنمایاند. روحانی در شصت وهشتمین مجمع عمومی

سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۴ سعی کرد با تاکید بر روی جنبه‌های صلح آمیز انرژی‌هسته‌ای،کاهش تنش با غرب و تاکید بر مبارزه با خشونت و افراطی‌گری ادبیاتی مورد تایید جامعه جهانی بکار ببند تا انگاره تهاجمی و بحران‌آفرینی که از سخنرانی‌های احمدی نژاد در سازمان ملل در ذهنیت دیپلماتهای غربی شکل گرفته بود، تعدیل شود. وی نیز در پرونده‌هسته‌ای و مذاکرات موسوم به «برجام» با دول ۵+۱ رفتاری در سیاست‌خارجی در غالب رویکرد «کانتی» نشان داد. سیاست‌های این دولت در راستای اعتدال و تدبیر با واکنش محتاطانه و غیرتهاجمی غرب‌همرا و زمینه‌ساز انعقاد موافقت نامه «طرح اقدام مشترک» با ۵+۱ در زمینه فعالیت‌های صلح‌آمیزهسته‌ای ایران شد. (Mohammadzadeh,2022, p.154) اگر چه این توافق با خروج یکجانبه آمریکا و حمایت تلویحی کشورهای غربی ناکام ماند و دولت ابراهیم رئیسی نیز در ادامه نتوانست‌هیچ ارتباط مشخصی بین منافع ملی ایران و دوستی با غرب پیدا کند. جدول ذیل برساختگی منافع ملی ایران در بستر سیاست خارجی ایران را طی یک سده گذشته نشان می‌دهد:

جدول(۱): برساختگی منافع ملی در بستر سیاست خارجی ایران پسا مشروطه

راهبردهای سیاست خارجی ایران	نیروی سوم	موازنه مثبت/ ناسیونالیسم مثبت	موازنه منفی	سیاست مستقل ملی	نه شرقی نه غربی
نوع سازه‌هویتی	سازش‌گرایی تاکتیکی	سازش‌گرایی تاکتیکی	ستیهندگی راهبردی	سازش‌گرایی راهبردی	ستیهندگی راهبردی
دوره زمانی	قاجار پسا مشروطه و پهلوی‌اول	پهلوم دوم (۱۳۲۴-۱۳۲۶) (۱۳۳۲-۱۳۴۳)	پهلوی دوم (مصدق۱۳۲۹-۱۳۳۲)	پهلوی دوم (۱۳۴۳-۱۳۵۷)	جمهوری اسلامی
دیگری دوست	ایالات متحده آلمان	غرب اقتصادی (آمریکا و اروپا)	کشورهای غیرمتعهد	غرب اقتصادی (آمریکاواروپا)	جنوب، جهان‌سوم و جنبش‌های‌رهایی‌بخش، محور مقاومت
دیگری دشمن	روسیه بریتانیا	اتحادجماهیر شوروی	بریتانیا، شوروی و آمریکا	تعریف عراق و مصر به مثابه رقبای دردسرساز	غرب معرفتی (کمونیسم + سرمایه‌داری)

۴. نتیجه‌گیری

مطابق آموزه‌های برساخت‌گرایی به ویژه در خوانش الکساندر ونت، منافع ملی تابعی ازهویت کنشگران (در این مقاله دولتمردان ایرانی) است و هویت‌ها نیز در کنش‌های متوالی خود (دیدگاه دولتمردان ایرانی در ادوار مختلف) در قبال دیگری ساخته می‌شوند. در تاریخ روابط خارجی ایران، فهم منطق کنش و گسست منافع ملی ایران پیشاانقلاب (قاجارو پهلوی) با ایران پساانقلاب (جمهوری اسلامی) در گرو فهم بازنمایی غرب در ذهنیت دولتمردان ایرانی بوده است. مقاله با وجود آنکه به واسطه وسعت قلمرو زمانی

نمی‌توانست وارد جزئیات تحولات تاریخ معاصر روابط خارجی ایران شود اما تلاش داشت که نشان دهد چگونگی فهم غرب، نقش مهمی در بازتعریف منافع ملی و راهبردهای سیاست خارجی ایران داشته است. یافته‌های این پژوهش نشان دادند مواجهه با غرب در تاریخ روابط خارجی ایران به تکوین و شکل‌گیری دو کلان‌انگاره‌هویتی در حافظه جمعی رهبران ایران برای فهم منافع ملی منجر شده است که یکی غرب را به مثابه «دیگریِ دوست» و دومی غرب را به مثابه «دیگریِ دشمن» ارزیابی می‌کند. از منظر این پژوهش تکوین راهبردهای «ناسیونالیسم‌مثبت» و «سیاست مستقل ملی» در تاریخ روابط خارجی ایران معاصر، نمودهایی از پارادایم‌هویتی منافع ملی ایران مبتنی بر غرب دوست و راهبردهای «موازنه منفی» و «نه شرقی نه غربی» نمونه‌هایی از پارادایم‌هویتی منافع ملی ایران بر پایه غرب دشمن بوده است و در این میان راهبرد نیروی سوم نیز گزینه‌ای بینابین به شمار رفته است. نکته قابل توجه در این میان اینکه‌هر دو انگاره‌هویتی در دسترسی به اهداف آن‌گونه که باید موفق نبوده‌اند و نتوانستند منافع ملی ایران را تضمین کنند. به بیان دیگر ایران به عنوان کشوری فاقد «دیگری دوست» و محصور شده در «تنهایی استراتژیک» خویش در سیاست خارجی تاریخی،همواره منافع ملی را در گرو توسعه رابطه با کشورهای غربی که کمتر دشمن بوده‌اند و کمتر موجب‌هراس‌هویتی می‌شدند جست‌وجو کرده است، این‌هراس در مقاطع مختلف به حدی بود که باعث می‌شد رقبای دشمنان به مثابه دوست‌هویت‌یابی شوند وهراس از یک‌هویت غربی به مثابه دشمن (روسیه در عصرقاجار و شوروی در عصر محمدرضاشاه) دولتمردان ایرانی را به دامان یک‌هویت غربی دیگر به مثابه دوست (بریتانیا در زمان قاجار و آمریکا در عصر پهلوی) می‌کشاند، اگرچه‌هیچ‌گاه‌هژمونی غرب حتی در ذهنیت غرب‌گراترین دولتمرد ایرانی(محمدرضا شاه) نیز به مثابه «دوست‌هویتی» تثبیت نشد و وی نیز درهر زمانی که فرصت می‌یافت نظیر دوره موسوم به سیاست مستقل ملی از ایالات متحده فاصله می‌گرفت؛ بر این اساس، به نظر می‌رسد سازشگرایی در سیاست خارجی ایران بیش از آنکه یک انتخاب باشد یک «اجبار در گزینش» بود و پادگفتمان آن یعنی «ستیهندگی» در شرایطی که منابع کافی برای ایران در دسترس باشد،هچنان تداوم یابد. برای توضیح بیشتر می‌توان به این نکته اشاره کرد که با وجود برخی شعارهای زیاد و برخلاف اشتباهات تاکتیکی، داشتن‌هدف‌های کلی، دیدگاه جهانی، گرایش به بی طرفی و دیدگاه‌های ظلم‌ستیز در سیاست خارجی باهویت ایرانی کم یا بیش‌هماهنگ است و دعوی ایران برای کسب رهبری منطقه، حمایت از اجتماعات شیعه در غرب آسیا و دور نگاه داشتن آمریکا و قدرت‌های غربی و شرقی از ایران مادام که پیامدهای منفی و عمیق در ذهن مردم کشور نداشته باشد مغایر با پسند عامه مردم نیست؛ با این وجود ملاحظه می‌شود ساخت‌هویتی که در سیاست خارجی نظام پسا انقلابی به پارادایم غالب مبدل شد اگر چه توانست در دوره جنگ تحمیلی از کیان ایران محافظت کند اما در ادوار بعدی و تا کنون‌همچنان نتوانسته است منافع ملی ایران را به ویژه در ابعاد اقتصادی برای دستیابی به رفاه ملی از طریق سیاست‌گذاری سیاست خارجی باثبات، پویا وهوشمند تضمین کند.

References

1. Abrahamian, E. (1999). Iran between two revolutions. Trans. A. Golmohammadi & M. E. Fattahi. Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
2. Abrahamian, E. (2024). The oil crisis in Iran: From nationalism to coup. Trans. M. E. Fattahi. Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
3. Abrahimi, R. Z. (2018). The invention of Iranian nationalism: Race and displacement politics. Trans. H. Afshar. Tehran: Markaz. (in Persian)
4. Adib-Moghaddam, A. (n.d). Psycho-nationalism; global thought, Iranian imaginations. Trans. A. A. Mohammadalizadeh (in Persian)
5. Adibzadeh, M. (2015). Language, discourse and foreign policy: The dialectic of representation of the West in the Iranian symbolic world. Tehran: Akhtaran. (in Persian)
6. Alam, M. (1998). Oil, power and principles. Trans. G. Salehiyar. Tehran: Chapakhsh. (in Persian)
7. Asadi, H. and Sasani, F. (2017). Otherization in the Foreign Policy Discourse of Mohammad Reza Pahlavi. ZABANPAZHUHI (Journal of Language Research), 9(22), 7-24. doi: 10.22051/jlr.2015.1851 (in Persian)
8. Atabaki, T. (2006). Authoritarian modernization: Society and state in Reza Shah's era. Trans. M. Haghighatkhah. Tehran: Qoqnoos. (in Persian)
9. Avery, P. (2009). Iran in the Pahlavi era. Trans. M. Saqebfar. Tehran: Jami. (in Persian)
10. Azghandi, A. (2009). Foreign policy of the Islamic Republic of Iran. Tehran: Qoomes. (in Persian)
11. Bagheri Dolatabadi, A., & Shafiee Seifabadi, M. (2015). From Hashemi to Rouhani: An analysis of Iran's foreign policy in light of constructivism. Tehran: Tisa Press. (E-book). (in Persian)
12. Bill, J. (1992). The eagle and the lion. Trans. M. Gholami. Tehran: Shahraab. (in Persian)
13. Chernoff, F. (2009). Theory and meta-theory in international relations: Concepts and conflicting interpretations. Trans. A. Tayeb. Tehran. (in Persian)
14. Cronin, S. (2006). Reza Shah and the formation of modern Iran. Trans. M. Saqebfar. Tehran: Jami. (in Persian)
15. Covert, P. (2013). "Toward a constructivist theory of foreign policy." In V. Kubalkova (Ed.), Foreign policy in a constructed world. Trans. M. Mirmohammadi & A. Khosravi. Tehran: Institute for Strategic Studies. (in Persian)
16. Dehghani-Firoozabadi, S. J. (2009). Foreign policy of the Islamic Republic of Iran. Tehran: SAMT. (in Persian)
17. Dehghani-Firoozabadi, S. J., & Nouri, V. (2012). Foreign policy of the Islamic Republic of Iran in the era of principium. Tehran: Imam Sadiq University Press. (in Persian)
18. Dehghani-Firoozabadi, S. J., & Vahabpour, P. (2015). Ontological security in Iran's foreign policy. Tehran: Institute for Strategic Studies. (in Persian)

19. Dehshiri, M. R. (2009). An introduction to Imam Khomeini's political theory. Tehran: Center for Islamic Revolution Documents. (in Persian)
20. Digard, J. P., & Richard, Y. (1999). Iran in the twentieth century: Political, economic, and cultural developments. Trans. A. R. Houshang-Mahdavi. Tehran: Alborz. (in Persian)
21. Ehteshami, A. (1999). Iran's foreign policy during the reconstruction era. Trans. M. E. Motaghi & Z. Poostinchi. Tehran: Center for Islamic Revolution Documents. (in Persian)
22. Elahi, H. (2003). The strategic importance of Iran in World War II. Tehran: University Publishing Center. (in Persian)
23. Entekhabi, N. (2011). Nationalism and modernity in Iran and Turkey. Tehran: Negareh Aftab. (in Persian)
24. Eshqi, L. (2000). Beyond all times: Imam, Shi 'a, and Iran. Trans. A. Naqibzadeh. Tehran: Center for Recognition of Islam and Iran. (in Persian)
25. Islami,R. (2013). The pattern of Iran foreign policy from the Constitutional Revolution to the rise of Reza Shah. Foreign Relations History, 14(55), 23-72. (in Persian)
26. Farmanfarmaian, M., & Farmanfarmaian, R. (2012). Blood and oil. Trans. M. Haghighatkhah. Tehran: Qoqnoos. (in Persian)
27. Fateh, M. (1979). Fifty years of oil in Iran. Tehran: Payam. (in Persian)
28. Firoozabadi, S. J., & Vahabpour, P. (2017). Ontological security in the foreign policy of the Islamic Republic of Iran, Tehran, Iran: Research Institute for Strategic Studies. (in Persian)
29. Foran, J. (2001). Fragile resistance: Social transformations from the Safavids to post-Islamic Revolution. Trans. A. Tadayyon. Tehran: Rasa. (in Persian)
30. Fuller, G. (1998). The pivot of the universe: The geopolitics of Iran. Trans. A. Mokhber. Tehran: Markaz. (in Persian)
31. Gasiorowski, M. (1992). U.S. foreign policy and the Shah. Trans. F. Fatemi. Tehran: Markaz. (in Persian)
32. Hejazi, S. A. (2021). Strategic culture and Iran's foreign policy. Tehran: Institute for Strategic Studies. (in Persian)
33. Jenkins, R. (2002). Social identity. Trans. T. Yarahmadi. Tehran: Shirazeh. (in Persian)
34. Kashani-Sabet, F. (2018). The Frontier fictions (1804–1946). Trans. K. Kalanki. Tehran: Ketabsara. (in Persian)
35. Katouzian, H. (1992). Nationalism in Iran. Trans. A. Tadayyon. Tehran: Kavir. (in Persian)
36. Katouzian, M. A. (2001). The State and society in Iran: The decline of Qajar and the establishment of Pahlavi (H. Afshar, Trans.). Tehran: Markaz Publishing. (in Persian)

37. Katouzian, M. A. (2006). Political economy of Iran (K. Azizi & M. R. Nafisi, Trans.). Tehran: Markaz Publishing. (in Persian)
38. Keddie, N. (2002). Iran in the Qajar period and the rise of Reza Khan. Trans. M. Haghighatkhah. Tehran: Qoqnoos. (in Persian)
39. Kiaesiri, A., & Nasr, V. (2022). Democracy in Iran: Struggles for civil liberty in a historical perspective. Trans. M. R. Raeiszadeh. Tehran: Farhang-e Javid. (in Persian)
40. Linklater, A. (2014). "Neorealism, critical theory and constructivism." Trans. A. Tayeb. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Press. (in Persian)
41. Mahdavi, A. R. (1976). History of Iran's foreign relations. Tehran: Amir Kabir. (in Persian)
42. Mahdavi, A. R. (1996). Iran's foreign policy during the Pahlavi era (1921–1978). Tehran: Alborz Publishing. (in Persian)
43. Mahdavi, A. R. (2010). Iran's foreign policy during the Pahlavi era. Tehran: Peykan. (in Persian)
44. Malekm-Khan, M. (2002). Treatises of Mirza Malekm Khan Nazem-od-Dowleh. Ed. H. Asil. Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
45. Mazaheri, M. M. and Molaee, A. (2013). Government, Identity and Foreign Policy in the Curent Iran (1925-2011). Political Strategic Studies, 2(7), 125-146. (in Persian)
46. Milani, A. (2001). The enigma of Hoveyda. Tehran: Akhtaran. (in Persian)
47. Misari, N. (2013). "Islam in U.S. foreign policy: A case study." In V. Kubalkova (Ed.), Foreign policy in a constructed world. Trans. M. Mirmohammadi & A. Khosravi. Tehran: Institute for Strategic Studies. (in Persian)
48. MohammadNia, M. (2014). The Analysis of Iran's Foreign Policy: A Holistic Constructivism Approach. Contemporary Political Studies, 5(11), 135-158.
49. Mohammadzadeh, T. (2022). "Foreign policy of the Islamic Republic of Iran under Hassan Rouhani." Islamic World Strategic Studies, 89. (in Persian)
50. Morgenthau, H. (2010). Politics among nations. Trans. H. Moshirzadeh. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publishing. (in Persian)
51. Moshirzadeh, H. (2005). "Constructivism as a meta-theory in international relations." Journal of Faculty of Law and Political Science, 65. (in Persian)
52. Mottaqi, M. E., & Kazemi, H. (2007). "Constructivism, identity, language and foreign policy of the Islamic Republic of Iran." Journal of Politics, Faculty of Law and Political Science, 37(4). (in Persian)
53. Movahed, M. A. (1978). Our oil and its legal issues. Tehran: Kharazmi. (in Persian)
54. Movahed, M. A. (2007). The disturbed dream of oil. Tehran: Karnameh. (in Persian)
55. Naebian, J. (1994). Iran's relations with foreign states during the Qajar era. Tehran: Fardabeh. (in Persian)

56. Pahlavi, M. R. (1976). Toward the great civilization. Tehran: Center for Political Culture Research & Publishing with Pahlavi Library. (in Persian)
57. Philips, A. B. (2012). "Constructivism." In M. Griffiths (Ed.), International relations theory for the twenty-first century. Trans. A. Tayeb. Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
58. Qahramanpour, R. (2004). "A constructivist analysis of Iran's foreign policy." Strategic Studies Quarterly, 7(1). (in Persian)
59. Qahramanpour, R. (2015). Identity and foreign policy in Iran and the Middle East. Tehran: Rozaneh. (in Persian)
60. Ramazani, R. (2009a). "Understanding Iran's foreign policy." International Relations Quarterly, 1(1). (in Persian)
61. Ramazani, R. (2009b). An analytical framework for studying the foreign policy of the Islamic Republic of Iran. Trans. A. Tayeb. Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
62. Ramazani, R. (2022). History of Iran's foreign policy: From the Safavids to the end of the first Pahlavi era. Trans. R. Eslami & Z. Pezeshkian. Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
63. Ramazani, R. (2023). Iran's foreign policy, 1941–1973: A study of foreign policy of modernizing nations. Trans. M. J. Javadi-Arjmand & S. Ghorbani. Tehran: Tehran University Press. (in Persian)
64. Ramazani, R. K. (1975). Iran foreign policy, 1911–1973. Charlottesville: University Press of Virginia. (in English)
65. Reus-Smit, C. (2014). International relations theories. Trans. H. Moshirzadeh & R. Talebi. Tehran: Mizan. (in Persian)
66. Sadeqi, S. S. (2014). "The Islamic Revolution and the identity of Iran's foreign policy." Islamic Revolution Studies Quarterly, 11(38). (in Persian)
67. Sariolghalam, M. (2000). Iran's foreign policy: Theoretical review and coalition paradigm. Tehran: Center for Strategic Research, Expediency Council. (in Persian)
68. Shayegh, S. (2022). Knowledge is power: Science, class and the making of modern Iranian society (1901–1951). Trans. M. Latifi. Tehran: Shirazeh. (in Persian)
69. Sheibani-Vahidolmolk, A. (1999). Memoirs of exile: From provisional government to National Committee. Eds. I. Afshar & K. Bayat. Tehran: Shirazeh. (in Persian)
70. Shwadran, B. (1975). Oil, the Middle East and great powers. Trans. A. Sharifian. Tehran: Franklin & Ketab-e Jibi. (in Persian)
71. Soltani, S. A. (1999). Power, discourse and language: Mechanisms of power flow in the Islamic Republic of Iran. Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
72. Tabatabaei, J. (2016). Reflections on Iran: The theory of rule of law in Iran; Part one: The Tabriz school and foundations of modernity. Tehran: Minou-ye Kherad. (in Persian)

73. Tabatabai, A. (2020). No conquest, no defeat: Iran's national security strategy. Oxford: Oxford University Press. (in English)
74. Tajik, M. R. (2004). Foreign policy: A realm of absence of decision and prudence. Tehran: Center for Strategic Studies, Vol. 1. (in Persian)
75. Tajik, M. R. (2005). The relation between otherness and identity among Iranians. Tehran: Farhang-e Goftegu. (in Persian)
76. Tajik, M. R., & Dehghani-Firoozabadi, S. J. (2003). "The export model of revolution in Iran's foreign policy discourses." Rahbord Journal, 27. (in Persian)
77. Wendt, A. (2007). Social theory of international politics (H. Mashirzadeh, Trans.). Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publication Center. (in Persian)
78. Zoqi, I. (1989). Iran and the great powers in World War II. Tehran: Pajang. (in Persian)

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Psychological Functions of the Terrorist Group ISIS in the Light of Multimodal Critical Discourse Analysis

Fariba Tarjoman[1]

Received: 2024-11-26
Revised: 2025-02-24
Accepted: 2026-03-10
Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Tarjoman, F. (2026). Psychological Functions of the Terrorist Group ISIS in the Light of Multimodal Critical Discourse Analysis, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 167 - 186. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.90941.1591

Extended abstract

1- INTRODUCTION

In recent decades, armed conflicts have simultaneously occurred on multiple fronts. A "visual war" takes place alongside military confrontation, since these conflicts are primarily battles of ideas rather than solely of armed forces. Within this reality, media campaigns conducted by political actors are as significant as military efforts. Technological advances, such as the rise of the Internet and social media, have enhanced the ability of terrorist organizations to promote their messages globally. The transmission of ideology through the Internet is convenient, as information published online does not need to pass through journalists and editors, enabling terrorists to spread their messages as they wish. Perhaps more than any other violent non-state actor, the Islamic State of Iraq and al-Sham (ISIS) has been aware, since the declaration of its caliphate in 2014, of this shift in the nature of conflict, of how media technology can be exploited for message dissemination, and of the power of media in shaping perceptions. This paper fills an important gap in military, strategic, and counterinsurgency studies. It examines the military tactics in Iraq and Syria, the manner in which ISIS expanded and endured despite its limited strength through its media strategy in comparison to its enemies, and how ISIS's focus on fronts of war provides a satisfactory explanation for its expansion and resilience across different regions.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Discourse theory argues that there is no absolute criterion for distinguishing truth from falsehood outside of discourses. Therefore, the validity of claims can only be assessed within the context of a particular discourse. For this reason, the accuracy or inaccuracy

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Payam Noor University, Tehran, Iran. Email: Tarjoman@pnu.ac.ir

of concepts and propositions depends on the extent of their stability within a given discourse. Critical Discourse Analysis (CDA) is an approach to discourse analysis that focuses on social and political power and how it influences and is influenced by the surrounding society. It appears that, based on the theory of Multimodal Critical Discourse Analysis, ISIS is a clear example of how terrorists today use the global web and social media to disseminate their messages.

3- METHODOLOGY

This article employs the method of Critical Discourse Analysis. Multimodality, as a relatively new approach, is presented as a method for analyzing discourse. In fact, discourse is a multimodal concept that has been studied from different scientific perspectives and overlaps with fields such as media studies, visual studies, cultural studies, anthropology, peace and conflict studies, politics, and linguistics. The term is often used to describe the use of language as "a set of connected speech or writing, a text," and the semantic representation of the sentences expressed

4- RESULTS & DISCUSSION

In its strategies, ISIS equated psychological warfare with military operations, employing it as a tool to expand influence and legitimacy. Emphasizing improvisation and operational flexibility, the group enabled its small autonomous units to engage in innovation and tactical offensives. On the propaganda front, the concept of a "virtual caliphate" represented a vast media network that globalized ISIS's narratives through the Internet and social media, facilitating recruitment. ISIS extensively used techniques of persuasion and emotional appeal—particularly drawing upon Sunni socio-political grievances and the identity-seeking of Muslim youth in the West—to recruit members. The exhibition of violence and brutality functioned as a psychological tactic to intimidate enemies, attract media attention, and legitimize the group's ideology. Simultaneously, by employing imagery and visual warfare, the organization constructed a duality of "terror" and "utopia": on the one hand instilling fear, and on the other presenting an image of an Islamic ideal society. Ultimately, the depiction of a desirable life under caliphate rule—including welfare, social services, and solidarity—complemented violence and encouraged marginalized youth to join. Thus, ISIS's psychological tactics combined fear with hope, making psychological warfare one of the group's most effective instruments of power.

ISIS's media strategy was based on a multimodal discourse that integrated textual, visual, technological, and dissemination mechanisms to produce and reproduce organizational narratives. Magazines such as Dabiq and Rumiyah not only disseminated ideological content but also constructed frameworks of polarization and legitimation for violence and mobilization. This discourse, through narrative-building techniques and professional video production, reinforced in-group identity while portraying enemies as a homogeneous and passive bloc. Professionalization of media via agencies and specialized offices,

coupled with the use of automated tools and social networks, expanded message dissemination and facilitated engagement with international audiences. Moreover, ISIS's multilingual and multi-platform strategy marked a deliberate shift from localized content to large-scale English-language campaigns, enabling the recruitment of foreign fighters. Consequently, ISIS's media apparatus functioned as an "operational agency" that not only promoted violence but also sustained ideological narratives and legitimized military and social operations.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

In today's media-centric era, non-state actors with limited military capacity employ "visual war" as a central strategy to acquire symbolic power and global attention. ISIS, by systematically investing in visual content production and multi-platform, multilingual networks, simultaneously propagated religious narratives and enemy-building discourses; narratives that legitimized violence, fostered in-group identity, and facilitated international outreach. Although the organization may not have posed an existential military threat to states, its effective use of global communication infrastructures enabled it to create a symbolic, dispersed threat transcending borders. The four-part analysis of the text reveals that ISIS emphasized specific themes, deployed religious and enemy-building narratives as its core axes, relied significantly on English-language content for reproducing religious components, and used coordinated multilingual-visual production as the key to its influence. Countering such a sophisticated propaganda apparatus requires a multifaceted response that integrates technical, cultural, and strategic tools.

Key Words: Psychological functions, ISIS terrorist group, Multimodal Critical Discourse Analysis, Media

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴. شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.90941.1591

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۹
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

کارویژه‌های روانی گروه تروریستی داعش در پرتو تحلیل گفتمان انتقادی چندوجهی

فریبا ترجمان[۱]

چکیده

رسانه‌ها نقش مهمی در درگیری‌های معاصر ایفا می‌کنند، زیرا جنگ تصویری در کنار رویارویی نظامی رخ می‌دهد. گروه تروریستی داعش، نمونه بارز استفاده از تصویر را به‌عنوان بخشی از راهبرد جنگی خود با استفاده از پلتفرم‌های مختلف برای انتقال روایت خود برای دیگران را به معرض به نمایش گذاشته است. این مطالعه تأثیر تصویر جبهه تکفیری داعش را در رشد و گسترش آن در عراق و سوریه و منطقه غرب آسیا ارزیابی می‌کند. از این رو، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که مزیت تاکتیک‌های روانی داعش در پرتو تحلیل گفتمان انتقادی چندوجهی چه بوده است؟ نتایج تحقیق با رویکرد توصیفی- تحلیلی نشان می‌دهد که داعش به واسطه راهبرد رسانه ای در رهگذر تاکتیک‌هایروانی، از این قابلیت برخوردار شده است تا بتواند به صورت راهبردک برای ایجاد و حفظ تصویر خود به‌عنوان یک سازمان قدرتمند در قالب فرافکنی قدرت، خشونت و پیام‌های دینی اسلامی، موجبات رشد و گسترش اندیشه خود را در عراق و سوریه و سایر کشورها فراهم نماید.

کلمات کلیدی: داعش، تحلیل گفتمان انتقادی چندوجهی، تاکتیک‌های روانی،راهبرد رسانه ای.

مقدمه

در دهه‌های اخیر، درگیری‌های مسلحانه به طورهم‌زمان در چندین جبهه مختلف صورت گرفته است. یک «جنگ تصویری» در کنار رویارویی نظامی رخ می‌دهد، زیرا این درگیری‌ها عمدتاً نبرد ایده‌هاهستند و نه فقط نیروهای مسلح. در این واقعیت، کمپین‌های رسانه‌ای که توسط بازیگران سیاسی انجام می‌شود به اندازه تلاش‌های نظامی مهم است. یکی از اهداف اصلی تروریست‌ها جلب توجه است. معنای کلمه «تروریسم» ایجاد ترس است، چیزی که تنها با تبلیغات عمومی و اقدامات تروریست‌ها می‌توان انجام داد. بسیاری از

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور تهران، ایران. Tarjoman_fariba@pnu.ac.ir

سازمان‌های تروریستی‌هنگام برنامه‌ریزی فعالیت‌های خود با درک اهمیت تبلیغات، ملاحظات رسانه ای را در نظر می گیرند. پیشرفت‌های فناوری، مانند ظهور اینترنت و رسانه‌های اجتماعی، توانایی سازمان‌های تروریستی را برای تبلیغ پیام‌های خود در سراسر جهان بهبود بخشیده است. انتقال ایدئولوژی از طریق اینترنت راحت است، زیرا اطلاعات منتشر شده در اینترنت لازم نیست از طریق روزنامه نگاران و ویراستاران ارسال شود و تروریست‌ها می‌توانند پیام‌ها را به دلخواه خود تبلیغ کنند شاید بیش ازهر بازیگر غیردولتی خشن دیگری، دولت اسلامی عراق و شام (داعش) از این تغییر در ماهیت درگیری‌ها و نحوه استفاده از فناوری رسانه ای برای انتشار پیام‌ها وهمچنین قدرت رسانه‌هادر شکل دادن به ادراکات از زمان اعلام خلافت خود در سال ۲۰۱۴ آگاه بوده است. این گروه از «فیلم‌های پیشرفته، تصاویر زمینی گرفته شده ازهواپیماهای بدون سرنشین و پیام‌های چند زبانه توئیتر» استفاده کرده است. (Yarchi,2019: 54) از این رو، به طور مداوم از پلتفرم‌های مختلف رسانه‌های اجتماعی استفاده کرد تا بتواند انتشار پیام‌های خود را به حداکثر برساند. این موضوع چالش‌های نظری را بر می انگیزد و بررسی تاکتیک‌های روانی داعش را با تمسّک بر راهبرد رسانه ای داعش ضروری می کند. این مقاله خلأ مهمی را در مطالعات نظامی راهبردک و ضد شورش پر می کند. تاکتیک‌های نظامی در عراق، سوریه، چگونگی گسترش و پایداری داعش را با وجود قدرت محدودش به واسطه راهبرد رسانه ای در مقایسه با دشمنانش، نحوه مبارزه داعش با تمرکز بر جبهه‌های جنگ، توضیح رضایت‌بخشی برای گسترش و استقامت داعش در مناطق مختلف را بررسی می کند. مطالعه گروه تروریستی داعش، تا کنون در جنبه‌های مختلف از جمله ایدئولوژی، سیاسی و اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته است، اما تحلیل‌های نظامی درباره داعش در ادبیات وجود ندارد یا حداقل کم رنگ است. بنابراین، اینکه چگونه داعش می جنگد، این شکاف را می‌توان با تمرکز بر اثربخشی رزمی و نوآوری‌های تاکتیکی سازمان، در پرتوتحلیل گفتمان انتقادی چندوجهیپر کرد. این تحقیق برای اکتشافات علمی و اقدامات عملی ضد تروریسم از اهمیت بالایی برخوردار است. شناخت الگوها، مضامین و تغییرات در محتوای تبلیغ شده داعش، تحلیل‌گران امنیتی وسیاست‌گذاران را قادر می سازد تا تاکتیک‌های داعش و نهادهای مشابه را پیش بینی کرده و با آن مقابله کنند. بینش به دست آمده از این مطالعه پتانسیل اطلاع رسانیضد روایت‌ها و ساختارشکنی راهبردهای پیام افراطی را دارد، در نتیجه دسترسی و تأثیر تبلیغات جهادی در مقیاس جهانی را محدود می کند.

۱. چارچوب نظری: تحلیل گفتمان انتقادی چندوجهی

بر اساس نظریهٔ گفتمان، امور و پدیده‌های اجتماعی به‌مثابهٔ ساخت‌های گفتمانی قابل فهم و درک‌هستند. در این زمینه،لاکلا و موف معتقدند که گفتمان صرفاً ترکیبی از گفتار و نوشتار نیست، بلکه گفتار و نوشتار خود بخشی از کلیت گفتمان محسوب می‌شوند. به‌عبارت دیگر، گفتمان مجموعه‌ای معنادار از علائم و نشانه‌های فراتر از زبان است. از دیدگاه آن‌ها، گفتمان جهان اجتماعی را در قالب معنا می‌سازد (Hossein-izadeh, 2004,52) نظریه گفتمان مدعی است که‌هیچ معیار مطلقی برای تشخیص حقیقت یا کذب وجود ندارد که خارج از گفتمان‌ها باشد. بنابراین، اعتبار ادعاها فقط در بستر یک گفتمان خاص قابل ارزیابی است. به‌همین دلیل، صحت یا نادرستی مفاهیم و گزاره‌ها بسته به میزان ثبات آن‌ها در درون یک گفتمان

مشخص است. (Omidiand Mobini,2022: 488) تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردی در تحلیل گفتمان است که بر قدرت اجتماعی و سیاسی و نحوه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن از جامعه پیرامون تمرکز دارد. (VaraandTienari, 2010: 245) اصطلاح تحلیل گفتمان، مفهومی گسترده است که روش‌های متعددی را در بررسی گفتار یا نوشتار در بر می‌گیرد. (Chun, 2014: 1-2) علاوه بر این، تعریف دقیقت حلیل گفتمان انتقادیدشوار است؛ زیرا این رویکرد «یک روش خاص برای تحلیل گفتمان نیست و یکی از جهت‌های پژوهشی در مطالعات گفتمان محسوب نمی‌شود، بلکه یک چشم‌انداز انتقادی است که در تمام حوزه‌های مطالعات گفتمان یافت می‌شود. (van Dijk, 2015: 466)

در این راستا، چندوجهی بودن به‌عنوان یک رویکرد نسبتاً جدید و روشی برای تحلیل گفتمان مطرح شده است. در واقع، گفتمان مفهومی چندوجهی است که از دیدگاه‌های مختلف علمی مورد بررسی قرار گرفته و با حوزه‌هایی‌همچون مطالعات رسانه، مطالعات تصویری، مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی، مطالعات صلح و سیاست و زبان‌شناسی‌هم‌پوشانی دارد. این واژه اغلب برای توصیف استفاده از زبان به‌عنوان «مجموعه‌ای از گفتار یا نوشتار متصل، یک متن» (Van Leeuwen, 2008: 6) و نمایش معنایی جملات بیان‌شده به کار می‌رود. (Fetzer, 2013: 5) به‌عبارت‌دیگر، در یک گفتمان چندوجهی پیچیده، تصویر بصری را می‌توان به‌گونه‌ای تحلیل کرد که «گویی در وهله نخست، زبان است و سپس آن را در تعامل با زبان بررسی کرد. (Matheson, 2005: 103)

میشل فوکو گفتمان را به‌عنوان «شیوه‌هایی برای ساختن دانش،همراه با رویه‌های اجتماعی» تعریف می‌کند (Weedon, 1997: 107) وهمچنین آن را به‌عنوان «حوزه کلی تمامی گزاره‌ها، گاه به‌عنوان مجموعه‌ای فردی از گزاره‌ها، و گاه به‌عنوان یک رویه تنظیم‌شده که تعداد معینی از گزاره‌ها را توضیح می‌دهد» در نظر می‌گیرد. (Foucault, 1972: 80) هم گزاره‌ها وهم رویه‌هایی که گفتمان تولید می‌کند، به‌طور اجتماعی توسط افرادی که دارای قدرت و ابزارهای ارتباطی‌هستند ساخته می‌شوند. (Pitsoe and Letseka, 2013: 24) در چارچوب چندوجهی بودن، تأکید فزاینده‌ای بر بافت اجتماعی وجود دارد که منابع نشانه‌ای و شیوه‌های ارتباطی را برای ساخت معنا شکل می‌دهد.همچنین، این تحلیل بر چگونگی طراحی این منابع و شیوه‌ها برای انتقال معنا تمرکز دار. (Jewitt, 2014: 133) یکی از مفاهیم اساسی در این حوزه، ساخت‌هویت از طریق قطبی‌سازی درون‌گروه و برون‌گروه و وظایف چارچوب‌بندی است. این دو مفهوم برای مطالعه‌ی بازنمایی کنشگران اجتماعی و ساخت‌هویت اهمیت ویژه‌ای دارند. بر اساس نظریه‌ی‌هویت اجتماعی، ساختار قطبی‌شده‌ی «ما در برابر آن‌ها» یا «درون‌گروه در برابر برون‌گروه» بر اساس عوامل متعددی مانند نژاد، ملیت، جنسیت، مذهب و غیره شکل می‌گیرد. در این ساختار، افراد یک گروه در جهت منافع خود عمل کرده وهم‌زمان از گروه‌های بیرونی فاصله می‌گیرند. اعضای درون‌گروه معمولاً فاصله‌ای میان خود و برون‌گروه ایجاد می‌کنند تا همبستگی میان جامعه‌ی خود را تقویت کنند. ساخت‌هویت در ارتباط با کنشگران درون‌گروهی و برون‌گروهی از طریق وظایف چارچوب‌بندی و بازنمایی با استفاده از ابزارهای چندوجهی (مانند متن و تصویر) انجام می‌شود. (Rasoulikolamaki, Sahar et al,2022: 4)

همچنین، مفهوم چارچوب‌بندی ارتباط نزدیکی با مفاهیم برجسته‌سازی و پس‌زمینه‌سازی در ادبیاتتحلیل

گفتمان انتقادی دارد. (KhosraviNik, 2010) چارچوب‌بندی بخش‌هایی از واقعیت را انتخاب کرده و آن‌ها را پررنگ می‌کند، درحالی‌که بخش‌های دیگر را سرکوب می‌کند تا به مخاطب دیدگاهی خاص از رویدادها ارائه دهد و تفسیرهای موردنظر را ترویج کند. مطالعات رسانه‌ای از اصطلاح دستگاه‌های چارچوب بندی برای توصیف ابزارهایی استفاده می‌کنند که توسط تعریف پرکاربرد انتمن این رویکرد را منعکس می کند: چارچوب‌بندی عبارت است از انتخاب برخی از جنبه‌های یک واقعیت درک شده و برجسته‌تر کردن آن‌ها در متن ارتباطی، به گونه‌ای که تعریف مشکل خاص، تفسیر علّی، ارزیابی اخلاقی و یا توصیه درمانی، مورد توصیف‌شده را ترویج کند. (Entman,1993: 52) بنابراین، چارچوب بندی اساساً شامل انتخاب و برجستگی است.

به‌عنوان طرحواره‌های تفسیر، گافمن[1] (۱۹۷۴) نشان می‌دهد که چگونه رسانه‌هایک رویداد را گزارش می‌کنند که به مصرف کنندگان اجازه می‌دهد آن رویداد را درک کنند. مفهوم چارچوب بندی‌هم شامل شمول (تاکید کردن) وهم حذف (تأکید زدایی) می‌شود و خروجی‌های خبری رسانه‌ها می‌توانند برخی جنبه‌ها را بر جنبه‌های دیگر اولویت دهند، بنابراین عمداًیا ناآگاهانه یک تفسیر خاص از رویدادها را ترویج می‌کنند. مردم برای درک جهان و تجزیه آن به واحدهای کوچک‌تر و قابل مدیریت‌تر به رسانه‌ها متکی‌هستند، زیرا ظرفیت توجه و انگیزه آن‌ها برای درک و ارزیابی مسائل پیچیده محدود است. بنابراین، تحت شرایط خاص، رسانه‌های خبری می‌توانند بر اهمیت موضوعات و شکل‌گیری افکار عمومی تأثیرگذار باشند. در این راستا، چارچوب‌های مفهومی، استعاره‌ها، نمونه‌ها، عبارات تأثیرگذار و تصاویر بصری که روزنامه‌نگاران در انتقال اخبار به کار می‌گیرند، نقش مهمی در جهت‌دهی به برداشت مخاطبان از رویدادها ایفا می‌کنند. (Al-Majdhoub and Hamzah,2016: 343) در واقع، چارچوب‌های رسانه ای با باورها و نگرش‌های عمومی، رابطه یکپارچه دارند. آن‌ها جنبه‌های خاصی از موقعیت‌ها را برای پیشبرد تفاسیر خاص برجسته می‌کنند (Winkler,2021: 385) از این رو،هدف نهایی چارچوبها، تعریف افکار عمومی و تعیین کنش‌ها و برداشت‌های مردم است، به‌ویژه در شرایط خاصی که عموم مردم به شدت به منابع رسانه‌ای وابسته‌هستند. به‌عنوان یک مکانیسم تنظیم دستور کار «سطح دوم»، چارچوب بندی نه تنها بر ادراک اخبار تأثیر می‌گذارد، بلکه بر گفتمان عمومی در مورد یک موضوع نیز تأثیرمی‌گذارد. (Al-Majdhoub and Hamzah,2016: 344) به نظر می‌رسد که بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی چندوجهی، داعش نمونه‌ای بارز این است که چگونه تروریست‌ها، امروزه از شبکه جهانی وب و رسانه‌های اجتماعی برای انتشار پیام‌های خود استفاده می‌کنند.

۲. تاکتیک‌های روانی داعش

آشور[2] در کتاب «چگونه داعش می‌جنگد» استدلال می‌کند که رهبری داعش بر اهداف عملیاتی نبرد بر روی‌هرگونه تاکتیک «بالا به پایین» که برای دستیابی به آن‌ها دستور داده شده بود، تأکید کرد. بنابراین فقط اهداف گسترده‌ای تعیین شد و استفاده از فرصت‌های پیش بینی نشده تشویق شد. (Ashour,2021: 208) این رویکرد، داعش را در میان نیروهای دولتی و غیردولتی عربی منحصربه‌فرد می‌سازد، نیروهایی که

1. Goffman
2. Ashour

به برنامه‌ریزی مرکزی ترجیح می‌دهند و فرهنگ بداهه‌سازی، نوآوری، تهاجم تاکتیکی، و انعطاف‌پذیری را در واحدهای کوچک خود مختار داعش پرورش می‌دهد. باوجود این، عملیات روانی موفق را نمی‌توان از عملکرد نظامی جدا کرد. تهدید تروریسم از جنبه‌های مختلف نظامی و روانی برشرایط روانی منطقه تأثیر گذاشته است و بر گذاره‌های امنیت و سیاسی تأثیر معکوسی گذاشته است. (Zolfaghari & Omrani, 2017,175-176) جنگ روانی آنلاین نوع جدیدی در قرن بیست و یکم است که به دشمنان اجازه می‌دهد مستقیماً به جبهه‌های خانگی یکدیگر برسند. عملیات روانی در خلأ عمل نمی کند و موفقیتهای نظامی در میدان نیز برای دستیابی به اهداف عملیات روانی بسیار مهم است. اهمیت این موضوع تا آنجا است که کمپین عملیات روانی در مواردی که دشمن بتواند یکپا چند دستاورد نظامی را به رخ بکشد، ممکن است با شکست مواجه می‌شود. (Davand, 2019,240) در این قسمت، تاکتیک‌های روانی داعش مورد بررسی قرار می گیرد.

۲-۱. نقش تبلیغات و خلافت مجازی در نظام تاکتیکی داعش

از لحاظ تاریخی، تبلیغات به‌عنوان ابزاری قوی در جنگ خدمت کرده است. در این راستا، پروپاگاندا شکل خاصی از اطلاعات دستکاری است که اغلب حاوی حقایق وهمچنین نادرست باهدف تأثیرگذاری بر نگرش‌ها و تأثیرگذاری بر رفتار مخاطبان‌هدف برای شرکت در اقدامات خاص است. از این منظر، این مفهوم، اغلب مخالف «دیپلماسی عمومی» یا «ارتباطات راهبردک» است که توسط گروه‌های تروریستی انجام می‌شود. (Pellerin,2016: 2)

مطالب تبلیغاتی داعش در بسیاری از موارد پیشرفته است، حاوی عناصر حقیقت است و به طور اساسی با استفاده از تکنیک‌های مدرن ارائه می‌شود. مبلغان داعش تبلیغات خود را طوری ساختار می دهند که جذابیت گسترده ای داشته باشد و از روش‌های زیر برای اطمینان از پوشش در رسانه‌های سنتی جهان استفاده می شد: اول اینکه داعش مناطق تحت کنترل خود را منزوی کرده است. آن‌ها خبرنگاران را دشمن اعلام کرده اند و آن‌ها را از بازدیدیا مشاهده اوضاع در میدان باز می دارند. رفتن به منطقه‌ای در سوریه و عراق که تحت کنترل داعش است توسط روزنامه‌نگاران غربی انتحاری محسوب می‌شود، زیرا احتمال ربوده شدن‌هر «مزاحمی» به‌عنوان ابزار تبلیغاتی یا ربوده شدن توسط گروه دیگری و فروخته شدن به داعش وجود دارد. یک روزنامه نگار، به ویژه اگر فرد برجسته ای باشد یا برایبک شرکت بزرگ رسانه ای کار کند، ارزش پول زیادی دارد و توجه رسانه‌ها بسیار مورد نیاز است و داعش نشان داده است که کاملاً از این موضوع آگاه است. (Ali,2015: 9)

جهش واقعی و عمده داعش در سطح تبلیغات رسانه ای، توانایی عظیم جذب نیرو و گذار از یک چارچوب نخبه گرایانه به یک نظریه عملیاتی مردمی بود. این مستلزم تغییر از روش‌های انتخابی به سرعت در استخدام و برنامه‌ریزی عملیات، از اهداف خاص و محدود به فهرست گسترده‌ای از اهداف، و از برنامه‌ریزی ساختاریافته به اقدامات فردی نامحدود بود. عوامل مختلفی در پس اثربخشی داعش در جذب نیرو وجود دارد که در میان گروه‌های تروریستی بی سابقه است. استخدام این سازمان به شدت به تبلیغات اینترنتی و روایت سیاسی ناشی از نارضایتی‌ها، بحران‌های واقعی، و احساسات خشم و به حاشیه راندن متکی است تا

به سازمانی بپیوندد که به خودی خود به یک "پیام سیاسی" تبدیل شده است که بزرگ‌ترین منبع از قدرت است. چنین قیاسی مستلزم رویکردی به برجسته ترین جنبه‌های گفتمان جذاب رسانه‌ای داعش است (Rumman, 2020: 15-16). در این راستا، داعش در استفاده از توییتر کارایی خاصی را به اثبات رسانده است. علیرغم این واقعیت که حساب‌های عمومی و رسمی داعش در توییتر کم و بیش از شبکه اجتماعی حذف شده است، پس از اینکه توییتر در تابستان ۲۰۱۴ رویکرد قوی‌تری برای استفاده داعش از توییتر در پیش گرفت، داعش در توسعه مکانیسم‌های مقابله‌ای کارآمد برای حفظ کنترل خود بر جریان اطلاعات ایجاد کرد. بر این اساس، داعش حساب‌هایی با تنظیمات حریم خصوصی قوی ایجاد کرد که محتوای آن‌ها از طریق حساب‌های کوچک‌تر و غیررسمی متعدد از طریق استفاده ازهشتگ‌ها منتشر شد. (Berger and Morgan,2015: 23) موضوعی که باعث شد تا برخی از محققان از خلافت مجازی و تقویت آن از طریق تبلیغات استفاده کنند.

اصطلاح "خلافت مجازی" در ابتدا توسط رسانه‌ها و دانشگاه‌ها در حدود سال ۲۰۱۵ کمتر از یک سال پس از اعلام این سازمان برای ایجاد خلافت اسلامی در شام مورد استفاده قرار گرفت. وینتریکی از اولین تحلیلگرانی بود که از این اصطلاح برای توصیف کل دستگاه تبلیغاتی داعش استفاده کرد. او از واژه خلافت مجازی نه تنها برای اشاره به ساختار و ظرفیت تبلیغاتی داعش، بلکه برای ترکیب راهبرد و شبکه حمایتی آن متشکل از اعضای رسمی،هواداران غیررسمی، اشاعه‌کنندگان و «عملیات رسانه‌ای» استفاده کرد. (Lasmar,2019:106)

۲-۲. تکنیک متقاعدسازی و بهره‌گیری از احساسات

داعش از تکنیک‌های متقاعدسازی برای دستکاری نه تنها دشمنان، بلکه اعضا و حامیان خود نیز استفاده می کند. با تجزیه و تحلیل محصولات رسانه ای داعش در پرتو اصول نفوذ، می‌توانیم تکنیک‌های متقاعدسازی مورد استفاده برای دستکاری مخاطبان خود را شناسایی کنیم. راهبرد اطلاعات داعش‌همچنین اصل دوست داشتن را در بر می گیرد. تئوری سیالدینی به ما می‌گوید که «هرچه بیشتر کسی را دوست داشته باشد، بیشتر توسط او متقاعد شده است». این اصل بر اساس‌هدف بر روی ارتباطات بین مخاطبان و کسانی است که دوست دارند یا برای آن‌ها آشناهستند. عملیاتی شده است که برای راهبرد داعش حیاتی بودند. (Zgryziewicz,2015: 43) در این راستا، داعش از احساسات سنی‌ها از خشم و به حاشیه راندن استفاده کرد تاهزاران نفر را به خدمت بگیرد و افراد سابق رهبران ارتش عراق و حزب بعث را جذب کند. ادغام بین بازیگران خشمگین اهل سنت و ایدئولوژی جهادی جهانی، توسط ابومصعب الزرقاوی نمایندگی می‌شود. (Rumman, 2020: 11-12) در مناطقی مانند نیجریه و سینا، سیاست‌های محلی دولت‌ها به‌همراه شرایط اجتماعی به فراهم کردن زمینه مناسب برای لفاظی‌های داعش کمک کرد. در اروپا و آمریکا، موضوع‌هویت دینی در جوامع غربی به نسل جدیدی از جوانان مسلمان کمک کرد که به دنبال پناهگاهی فرهنگی و اجتماعی با میراث مذهبی باشند که خلافت را ستایش کند. شبکه‌های آنلاین داعش،همه موانع رسانه ای را به ویژه در کشورهای عربی شکستند و داعش توانست این نمادهای مذهبی، تاریخی و فرهنگی را برای جذب‌هزاران نفر تحت ادعای «دولت موعود اسلامی» به کار گیرد. (Rumman, 2020:12)

۲-۳. خشونت و وحشی‌گری

یکی دیگر از جنبه‌های مهم تاکتیک روانی داعش، نمایش خشونت توأم با وحشیگری است که برای حمایت از پیروزی آن‌ها استفاده می‌شود.گروه‌های تروریستی برای جلب توجه، به رسمیت شناختن، و توسعه احترام و مشروعیت، حملات خشونت آمیز انجام می‌دهند. گروه‌های تروریستی برای انتشار اخبار در مورد اهداف و ابزارهای خود برای دستیابی به آن اهداف، به پوشش رسانه‌های سنتی حملات و اعلامیه‌های خود و در رسانه‌های اجتماعی برای ترویج و تبلیغ روایات افراطی، تولید تبلیغات، تسهیل رادیکال‌سازی و عضوگیری، دستیابی به مخاطبان جدید، تقویت محبوبیت، حمایت از خشونت و خصومت، وهک کردن وب سایت‌ها برای پخش ویدئوهای تبلیغاتی تکیه می‌کنند. داعش یک مدل تأثیرگذار برای نحوه استفاده موثر از رسانه‌های اجتماعی بوده است (Cengiz et al,2022: 23.) از این رو می‌توان استدلال کرد که تروریسم از دیرباز عمدتاً بر حسب خشونت سیاسی درک می‌شود، اما به تدریج اهمیت ارتباطات و تبلیغات را در درون تروریسم تلاقی پیدا کرد، جایی که خشونت و تبلیغات به طور ذاتی به‌هم مرتبط‌هستند.هدف خشونت اصلاح رفتار از طریق اجبار است.هدف تبلیغات از طریق اقناع است. بنابراین تروریسم ترکیبی از استفاده از خشونت عمومی آشکار به‌عنوان ابزار جنگ روانی است. (Pellerin,2016: 2)

از این منظر، استفاده از خشونت طراحی شده با دقت در تبلیغات آن‌ها به دنبال ترساندن دشمنان،هشدار به مردم محلی در مورد خطرات مرتبط با جاسوسیا مخالفت، برانگیختن خشم رسانه‌های بین‌المللی و ایجاد تصمیمات عجولانه و نابخردانه کشورهای متخاصم بود. پیروزی گرایی به نوبه خود به دنبال اثبات این بود که نه تنها پیروزی‌های آن‌ها نشانه درستی آرمان‌های آن‌ها و برخورداری از برکت خداوند بود، بلکه همچنین تأکید بر این واقعیت بود که کسانی که به این گروه پیوستند بخشی از معدود روشنفکران بودند. بنابراین، جنگ و خشونت‌همواره عنصر مهمی در تبلیغات آن‌ها بوده و تقریباً در ۹۲ درصد از تبلیغات کنونی داعش وجود دارد. (Lasmar,2019: 109)

۲-۴. تصویرسازی

سازمان‌های تروریستی نقش مهمی را که تصاویر در درگیری‌های مدرن ایفا می‌کنند درک می‌کنند و سعی می‌کنند از آن‌ها به نفع خود استفاده کنند. تصاویر بصری به طور کلی، و ویدئوها به طور خاص، تأثیر قابل توجهی بر ادراک بازیگران سیاسی درگیر در مناقشه دارند. این تصاویر بصری به‌عنوان میانبرهایی برای درک موقعیت‌ها عمل می‌کنند و دیدگاه‌های عمومی را در مورد تعارض و بازیگران درگیر در آن شکل می‌دهند.

داعش در کمپین رسانه‌ای خود به شدت به چارچوب‌های بصری متکی بوده است. این گروه به طور راهبردک از چارچوب‌های بصری برای جلب و حفظ توجه مخاطب استفاده می کند، واکنش‌های احساسی بینندگان را افزایش می‌دهد، تعامل با آن‌ها و تقویت روایات گروه و مشارکت مخاطبان را در کمپین پیام رسانی آن تقویت می کند. (Winkler,2021: 386) در این زمینه، ویدئوهای انگلیسی زبان تولید شده توسط داعش از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ نه تنها بر ذکاوت رسانه‌ای این گروه بلکه بر تعامل ایدئولوژیک آن‌ها با مخاطبان جهانی تأکید می‌کند. هدف این ویدئوها ترساندن مخالفان، جذب‌هواداران، و تایید روایت گروه بود و بعد جدیدی

از تروریسم دیجیتال را به نمایش می‌گذارد که عناصر روان‌شناختی، بلاغی و الهیاتی را برای اعمال نفوذ دستکاری می‌کند. (Qi, 2024: 2) بررسی اولیه محتوای داعش دوگانگی بین تصاویر وحشت و اتوپیا را نشان داد؛ دوگانگی که به معنای برانگیختن و وحشتناک کردن است. «جذابیت‌های سینمایی»همراه با تصاویری از سبک زندگی خلافت رویایی، با ترسیم خشونت به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به‌هدفی مقدس، در نظر گرفته شده بود.همچنین، ویدئوهای منتشر شده، توانایی گروه را برای انتقام گرفتن از دشمنان خود نشان می‌داد و نمونه‌ای از تاکتیک‌های کم‌هزینه و پرتأثیر بود که ارزش نمادین خشونت و توجیه خود را به حداکثر رساند. (Qi, 2024: 3)

۲-۵. توصیف چشم‌انداز آرمانی و زندگی خوب

داعش از خلاء سیاسی ایجاد شده توسط دولت‌های شکست خورده و ناتوانی آن‌ها در رسیدگی به نارضایتی‌های اصلی سیاسی-اجتماعی سرمایه گذاری کرده است. موفقیت تلاش‌های عضوگیری داعش به چالشی بزرگ برای جامعه بین‌المللی تبدیل شده است. داعش یک برند مدرن وهوشمند را توسعه داده است که رهبری خود را قادر می سازد تا جوانان به حاشیه رانده شده را در آن سوی مرزها استخدام کند. برای داعش، میدان نبرد رسانه ای به اندازه میدان نبرد فیزیکی مهم است. گستردگی دسترسی به فناوری و ارتباطات سریع در میان برنامه‌های کاربردی رسانه‌های اجتماعی، اجزای کلیدی در راهبرد استخدام آن است. (Abadi,2016: 6) به طوری که داعش، علاوه بر خشونتشدید و شعارهای آخرالزمانی، چشم انداز آرمانی و زندگی خوب را در اذهان میپروراند. به طوری که طیف وسیعی از تصاویر برای نشاندادنشادی و نشاط زندگی، تحت قوانین داعش نمایش داده شد که می‌توان به مواردی از قبیل درمان افراد مسن و مراقبتهای پزشکی برای کودکان، احساس مطلوب زنان داوطلب، رفاقت و دوستی مردم نسبت به یکدیگر، خدمترسانی خانوادهها به داعش وعده پاداش برای کسانی که به نام اسلام مبارزه می‌کنند، اشاره کرد. (Ebrahimi, 2020, 81)

۳. راهبرد رسانه ای داعش

گفتمان ذاتاً چندوجهی است، نه تک‌وجهی. (Scollon and Levine, 2004: 3) در مجلات دیجیتالی مربوط به داعش مانند دابق و رمیه، شیوه‌های تولید دانش شامل چندین وجه مختلف است: متنی، تصویری، فناورانه و شکل‌گیری گفتمانی؛یعنی «سامانه‌های پراکندگی» که روابط بین اجزای گفتمان را تعیین می‌کنند. از این منظر، «مجموعه گزاره‌ها» در مجلات دابق و رمیه و «رویه‌های تنظیم‌شده» داعش که این مجلات در تلاش برای ترویج آن‌هاهستند، از طریقیک گفتمان چندوجهی ایجاد می‌شوند.

مجلات دابق و رمیه نمونه‌ای از آن چیزی‌هستند که میشل فوکو در بحث خود درباره «گفتمان حقیقی» مطرح می‌کند. اگر مفهوم گفتمان حقیقی فوکو (Foucault, 1981: 54) را در مورد گفتمان این دو مجله به کار ببریم، می‌توان آن را چنین توصیف کرد:

گفتمانی که ترس را برمی‌انگیزد و گفتمانی که مسلمانان باید در برابر آن تسلیم شوند، زیرا این گفتمان فرمانروایی خواهد کرد. گفتمانی که توسط مردانی بیان می‌شود که از موضع حق و مطابق با مناسک مورد

ادعای اسلام سخن می‌گویند. این گفتمان، عدالت را تعریف و مشروعیت می‌بخشد و از سوی دیگر،همان گفتمانی است که پیشگویی آینده نه‌تنها وقوع آن را اعلام می‌کند، بلکه باعث تحقق آن نیز می‌شود؛ زیرا افکار مردم را با خودهمراه کرده و بدین ترتیب در تار و پود سرنوشت تنیده می‌شود. (Foucault, 1981: 54)

بر این اساس، مفاهیم قطبی‌سازی و چارچوب‌بندی بخش‌های جدایی‌ناپذیر از تبلیغات داعش محسوب می‌شوند. رسانه‌های این سازمان، به‌عنوان بخشی از تلاش‌هایشان برای بسیج منابع، به‌طور فعال به بازسازی معانی و ایجاد چارچوب‌های ایدئولوژیک از طریق شیوه‌های مختلف می‌پردازند. آن‌ها برخی از موضوعات را برجسته کرده و برخی دیگر را به حاشیه می‌برند تا دیدگاه و تفسیر مخاطب از وقایع را شکل دهند. ازاین‌رو، درک چگونگی ایجادهویت‌های قطبی‌شده و چارچوب‌بندی روایت مطلوب این گروه پیرامون افراد یا گروه‌های خاص، برای مشروعیت‌بخشی به خشونت و جذب حامیان اهمیت دارد. این پژوهش تمرکز ویژه‌ای بر نحوه چارچوب‌بندی کنشگران اجتماعی مختلف (اعم از خود گروه و دشمنانش) توسط داعش دارد و بررسی می‌کند که چگونه این گروه تروریستی، یک روایت متقاعدکننده می‌سازد و تقویت می‌کند. این موضوع از آن جهت حائز اهمیت است که بینشی در مورد فرایندهای گنجاندن و طرد در این سازمان و درنتیجه، پویایی‌های بسیج نیروهای آن ارائه می‌دهد.

با این وجود، راهبرد رسانه ای داعش تاریخچه پیچیده ای دارد که در طول زمان به‌دلیل تعدیل‌های راهبردک و پیشرفت‌های فناوری توسعه یافته است. اگرچه گسترش این گروه تروریستی تا حد زیادی متکی به زور و خشونت بوده است. (Pellerin,2016: 4) اهمیت جنبه رسانه ای در راهبرد داعش در سند رسمی آن با عنوان عامل رسانه ای، شماهم مجاهدهستید به خوبی ارائه شده است. این سند «بخشی از ادبیات انگیزشی است که‌هدف آن الهام بخشیدن به عامل رسانه در کار (یا او) او است». (Winter, 2017: 9) در این سند تاکید شده است که کار بر روی تبلیغ پیام‌های سازمان از طریق رسانه‌ها باید به‌عنوان نوعی از جنگ در ارتش خلافت تلقی شود: «به‌هر برادر رسانه ای در داعش باید این حقیقت را بدانید و به آن یقین داشته باشید که رسانه‌ها جهاد در راه خداهستند و شما با کار رسانه ای خود مجاهدهستید». (Winter, 2017: 12) در واقع، داعش ازهمان ابتدا به قدرت رسانه‌ها پی برده و از آن به‌عنوان یک ابزار جذب نیرو و یک سلاح جنگ روانی استفاده می کند. فعالیت‌های آن‌ها در ابتدا شبیه کانال‌های ارتباطی مرسوم جهادی بود، اما به سرعت به یک ماشین رسانه‌ای پیشرفته تبدیل شدند که از رسانه‌های اجتماعی و تولید ویدیوی عالی استفاده می‌کرد.

۳-۱. آژانس جدید برای خدمت به منافع داعش

حرفه ای بودن راهبرد ارتباطی داعش در وجود خبرگزاری‌های وابسته مانند اعماق و وجود دفاتر رسانه ای در تمام استان‌های داعش منعکس شده است. کنترل بر آژانس‌های خبری و دفاتر رسانه‌ای عمدتاً سه چیز را تسهیل می‌کند، انتشار، حجم وهماهنگی ارتباطات برای تأمین منافع سازمان‌ها. این بیشتر از این ادعا پشتیبانی می کند که ارتباطات بخشی جدایی ناپذیر از ساختار سازمان، حرفه ای کردن فرایند ارتباط، نشان دادن ساختار فرماندهی و کنترل واضح است. (Pellerin,2016: 4) گروه بین‌المللی داعش به واسطه کمک‌های منطقه‌ای توانسته بود منافع زیادی را به تشکیلات خود جذب کند و براساس ماهیت وجودی

خود تبدیل به نیرویی غیرقابل مهار گشته بود که‌همه کمک‌هادرجهت خدمت به داعش با قدرت و جدیت استمرار داشت. (Shadi, 2017, 130-160)

۳-۲. کارآمدی رسانه‌های اجتماعی

داعش مرتباً مجله تبلیغاتی خود را به نام دابق منتشر می کند که‌هدف اصلی آن این بود که مخاطبان در غرب را برای اهداف جذب می‌کند. این نشریه به چندین زبان، عمدتاً به زبان انگلیسی چاپ می‌شود، اما به نظر می‌رسد که نشریه‌ای حرفه‌ای است که خود را به‌عنوان یک مجله ادواری با تمرکز بر مسائل توحید (وحدت)، منهج (حقیقت‌جویی)، هجرت (هجرت)، جهاد (جنگ مقدس) و جماعت (جامعه)» می‌داند. (Pellerin,2016: 6)

عملکرد برنامه ای به نام ساندرکلپ که به طور منظم برای کمپین‌های سیاسی در ایالات متحده استفاده می‌شود، به‌عنوان راهی برای به روز رسانی منظم فعالیت‌ها و تجربیات افراد وابسته به سازمان استفاده می‌شود. این به اپراتورهای رسانه‌های اجتماعی داعش اجازه می‌دهد تا «توئیت‌ها، از جمله پیوندها،هشتگ‌ها و تصاویر را به حساب‌های کاربران ارسال کنند، به گونه‌ای که از راه‌اندازی الگوریتم‌های تشخیص‌هرزنامه توییتر جلوگیری کنند» این منجر به انتشار تقریباً ۴۴۰۰۰ توییت در طول راهپیمایی موصل شد. علاوه بر این، داعش در ربودن‌هشتگ‌های پرطرفدار در طول جام جهانی ۲۰۱۴ (مانند #برزیل ۲۰۱۴) خلاقیت خود را نشان داد، با این‌هدف که در جستجوهای مرتبط توییتر ظاهر شود و در نتیجه به توده‌های گسترده‌ای برای انتشار ویدئوهای تبلیغاتی دسترسی پیدا کند. (Pellerin,2016: 5)

۳-۳. ویدیوهای بسیار حرفه‌ای

خاطرنشان شده است که تولید ویدئوهای داعش به سمت درخشش با کیفیت و تولید بالای فیلم‌های هالیوودی پیش رفته است، جایی که این ویدئوها به‌عنوان ابزار تبلیغاتی علاوه بر واژگان بصری، زبان بازاریابی سینما را نیز شامل می‌شود. داعش بیشتر مخاطبان خاصی را هدف قرار می‌دهد، مانند ویدئویی که در آوریل ۲۰۱۴ منتشر شد، که در آن یک خواننده رپ آلمانی و یک شبه نظامی داعش در یک نبرد با گلوله برفی نشان داده می‌شود و در جنبه‌های ظاهراً مثبت زندگی در سوریه و جهاد می خوانند. (Pellerin,2016: 5) قبل از فتح موصل، داعش ویدئویی منتشر کرد که نمونه بارز تلاشی با تولید بالا از جمله قتل‌های متعدد روی صفحه نمایش و ایجاد شکاف فرقه ای و دعوت از اهل سنت برای پیوستن به جنبش، با تاکید بر اهمیت راهبرد رسانه ای داعش برای موفقیت در سطح عملیاتی بود. (Hassan and Weiss,2015: 170-171)

۳-۴. روایت سازی

سازمان‌های افراطی از راهبردهای ارتباطی متنوعی از جمله ساختن روایت‌ها برای جاسازی ایدئولوژی‌ها و ارزش‌ها استفاده می‌کنند. اثربخشی این رسانه‌ها در رادیکالیزه شدن مورد بحث است. برخی از مطالعات نشان می‌دهند که قرار گرفتن در معرض روایت می‌تواند متقاعدکننده باشد، در حالی که برخی دیگرهیچ

پیوند ثابتی نمی‌بینند. با این حال، مشخص شده است که روایات افراطی ممکن است به طور بالقوه منجر به رادیکالیزه شدن شوند. این روایت‌ها که از نظر محتوای ایدئولوژیک و عاطفی پیچیده‌هستند، چندین نقش را ایفا می‌کنند:هویت، توجیه خشونت، و ارائه واقعیتی کج‌رو که بر رفتار تأثیر می‌گذارد. تشریح آن‌ها برای درک ظرفیت و پتانسیل آن‌ها برای پرورش ایدئولوژی‌های افراطی کلیدی است. (Qi, 2024: 4) بر اساس اسناد داعش، این گروره تروریستی، بینش‌های نادری در مورد روش‌هایی ارائه می‌دهد که داعش از طریق آن روایت راهبردک خود را می‌سازد، که از سه عنصر تشکیل شده است: روایت مثبت در مورد موفقیت‌های داعش، سخنان متقابل علیه منتقدان و دشمنان داعش، و تبلیغات تسلیحاتی.این اسناد تأکید می‌کنند که «سلاح‌های رسانه‌ای [می‌توانند] در واقع قوی‌تر از بمب‌های اتمی‌باشند» و «بیشترین تأثیر را بر روح‌های دشمنان او [خدا] بگذارند... اگر چنین است، جنبه تصویر به‌عنوان بخش مهمی از نبرد داعش در نظر گرفته می‌شود. اینیک "جزئی مهم از زرادخانه نامتقارن آن" است. (Winter, 2017:18)

بازنگری جالب دیگری در روایت داعش وجود دارد. از زمانی که شکست‌های گروه در چند عرصه محرز گشت، این گروه بیشتر بر مفاهیم کلاسیک جهادی مانند "جنگ طولانی" تکیه کرده بودند. دلیل بدین خاطر است که آن‌ها می خواهند شکست‌های خود را با ترسیم به عنوان یک عارضه صرفاً موقت کم اهمیت به نمایش بگذارند و مدعای داعش از آن زمان تاکنون این بوده که آن‌ها در حال مبارزه با یک جنگ بین نسلی‌هستند. (Nejat, 2017, 1-2) بنابراین، به گفته رهبران داعش، مرتدان و «دشمنان اسلام» با این تصور که از دست دادن مناطق مساوی با نابودی داعش است، فریب خورده اند. در صوتی که در سال ۲۰۱۶ توسط العدنانی، شماره دو داعش منتشر شد، نمونه خوبی از این است که چگونه این گروه شروع به تغییر روایت خود کرد تا جایی که شکست‌های داعش در حال تبدیل شدن به غیرقابل انکار بود. (Lasmar,2019: 111) شکی نیست که عرصه مجازییکی از اصلی ترین حوزه‌هایی است که داعش در آن تلاش می کند تا برجستگی خود را حفظ کند و ایده خلافت اسلامی را زنده نگه دارد.

۳-۵. برجسته سازی درون گروهی و بی‌اثربودن برون گروهی

در گروه تروریستی داعش، اعضای درون‌گروه به‌طور عمدی مشخص شده و در نتیجه برجسته می‌شوند، در حالی که تنوع میان آنان به‌عنوان ویژگی جدایی‌ناپذیر جنبش داعش مورد تأکید قرار می‌گیرد. بنابراین،هیچ مرز نژادی، جغرافیایی یا فرهنگی برای مشارکت‌کنندگان آن تعیین نشده است تا شمول‌پذیری بیشتری تضمین شود. در مقابل، دشمنان مفروض از نظر متنی به‌عنوان گروهی متنوع اماهمگن به تصویر کشیده می‌شوند؛ بدین صورت که به‌طور کلی و با استفاده از ارجاعات عام به آنان اشاره می‌شود، بدون توجه به تفاوت‌های احتمالی‌شان. از نظر بصری نیز این دشمنان از طریق ویژگی‌های مذهبی، فرهنگییا ملی قابل تمایز دسته‌بندی می‌شوند.این رویکرد به‌عنوان یک تاکتیک مشروع‌سازی عمل می‌کند، به این معنا که حمله به یک دشمن، حمله به دیگران را نیز توجیه می‌کند. ترکیب این چارچوب‌بندی‌های راهبردی چندوجهی به‌عنوان ابزاری تبلیغاتی برای داعش عمل می‌کند تا قطبی‌سازی را تشدید کند، مشارکت درون‌گروهی را افزایش دهد و در نهایت، بسیج نیروها را تسهیل نماید. (Rasoulikolamaki, Sahar et al,2022: 1)

همچنین، تکنیکی‌اثر بودن، به‌طور مشابه در تصاویر نیز به کار رفته است، جایی که دشمنان به‌عنوان اهداف اعمال سربازان داعش به تصویر کشیده شده‌اند. بنابراین، دشمنان عمدتاً به‌صورت نقش‌های منفعل در تصاویر نشان داده شده‌اند. عامل دیگری که بی‌تحرکی گروه‌های بیرونی را بیشتر تأیید می‌کند، نحوه تعامل تصاویر با بیننده بر اساس سه عنصر مهم گرامر بصری است: فاصله اجتماعی، رابطه اجتماعی، و تعامل اجتماعی. دشمنان در تصاویر در نمای نزدیک تا متوسط نشان داده شده‌اند که بیانگر این است که داعش نمی‌خواهد از دشمنانش فاصله بگیرد؛ آن‌ها نزدیک، در دسترس و در شرف مجازات‌هستند.همچنین، از نظر زاویه افقی، در موقعیتی مایل به تصویر کشیده شده‌اند که نشان می‌دهد مشارکت‌کنندگان در صحنه کمتر درگیرهستند. علاوه بر این، آن‌ها از زاویه دید چشم نمایش داده شده‌اند که می‌تواند به این معنا باشد که مجاهدین در حال اجرای عدالت بر آن‌ها هستند. درحالی‌که اجسادشان به‌سرعت توسط مردم یا آمبولانس‌ها حمل می‌شوند، از نظر ارتباط چشمی‌هیچ تعاملی با بیننده برقرار نمی‌کنند. (Rasoulikolamaki and Kaur,2021: 9)

۳-۶. استخدام نیروهای خارجی به واسطه چندزبانه بودن

راهبرد رسانه ای این سازمان جنبه برجسته نبرد داعش است که در زمان، محتوا و میزان انتشارات آن مشهود است. تدبیر داعش در استفاده از رسانه‌های اجتماعی این گروه را قادر ساخته است تا حدود ۴۰هزار تبعه خارجی از ۱۱۰ کشور را برای پیوستن به داعش بسیج کند. (Ward, 2018) در این زمینه،هدف داعش از طریق استفاده از پلتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی برای ترویج کشتار و اعدام‌ها، تشویق نیروهای جذب شده از خارج از سوریه و عراق و جاهای دیگر برای پیوستن به آن‌ها درهدفشان است. عملیات آنلاین داعش زیر نظر یک گروه تولیدی به نام مرکز رسانه ای الحیات است. این مرکز برای اغوای غربی‌ها برای پیوستن به صفوف داعش وهمچنین برای توزیع تبلیغات از طریق پلتفرم‌های اجتماعی و رسانه ای ایجاد شد. (Hamiti, 2016: 82)

جنگ تبلیغاتی آنلاین جزء جدید درگیری‌های قرن ۲۱ است که به دشمنان اجازه می‌دهد مستقیماً به جبهه‌های داخلییکدیگر برسند. ممکن است داعش در صحنه چندان قوی به نظر نرسد، اما یک نقص اساسی رسانه‌های قرن بیست و یکم را در خود جای داده است: این که اخبار بد همیشه خبر خوبی است و خشونت تلویزیونی‌همیشه مخاطب خواهد داشت. داعش اعلام کرده است که‌هدفش ایجاد خلافت قرن بیست و یکم است، اما جنگ روانی و تبلیغات آن، افراد در سراسر غرب را به ارتکاب جنایات وحشتناک تروریستی ترغیب کرده است. (Hamiti, 2016: 82) در این راستا، به نظر می‌رسد که داعش با تمسّک بر رسانه‌های اجتماعی در بسیج طرفداران از پیشینه‌های گوناگون موفق بوده است. چنین تنوعی نشان‌دهنده‌ی سرمایه‌گذاری گسترده‌ی این گروه تروریستی در پیام‌رسانی راهبردی و ساخت‌هویت برای کسب مشروعیت است. (Rasoulikolamaki, Sahar et al,2022: 1)

همچنین، بخشی از ماهیت نوآورانه استفاده از رسانه‌های داعش ماهیت چند پلتفرمی و چند زبانه بودن آن است. مجله گروه «دابق» و متعاقباً «رومیه»، وهمچنین تعدادی ویدیو برای مخاطبان غربی، نشان از

ظهور مطالب انگلیسی زبان داشت. تغییر عمدی در راهبرد برای افزودن محتوای انگلیسی زبان نشان داد که این کمپین چند ملیتی است. (Qi, 2024: 2) توسعه راهبرد رسانه ای داعش نشان دهنده تغییرهدفمند و راهبردی از مطالب عربی محلی به یک راهبرد رسانه ای فراگیرتر و گسترده تر است که‌هدف آن تعامل با بینندگان انگلیسی زبان است. این تغییر چگونگی سازگاری سازمان‌های تروریستی در عصر دیجیتال را برجسته می‌کند و تاکید می‌کند که بررسی کامل خروجی‌های رسانه‌ای آن‌ها برای درک نفوذ و دسترسی آن‌ها چقدر حیاتی است. (Qi, 2024: 3)

زبان‌های رسمی محصولات تصویری داعش از ژانویه ۲۰۱۵ تا اوت ۲۰۱۶

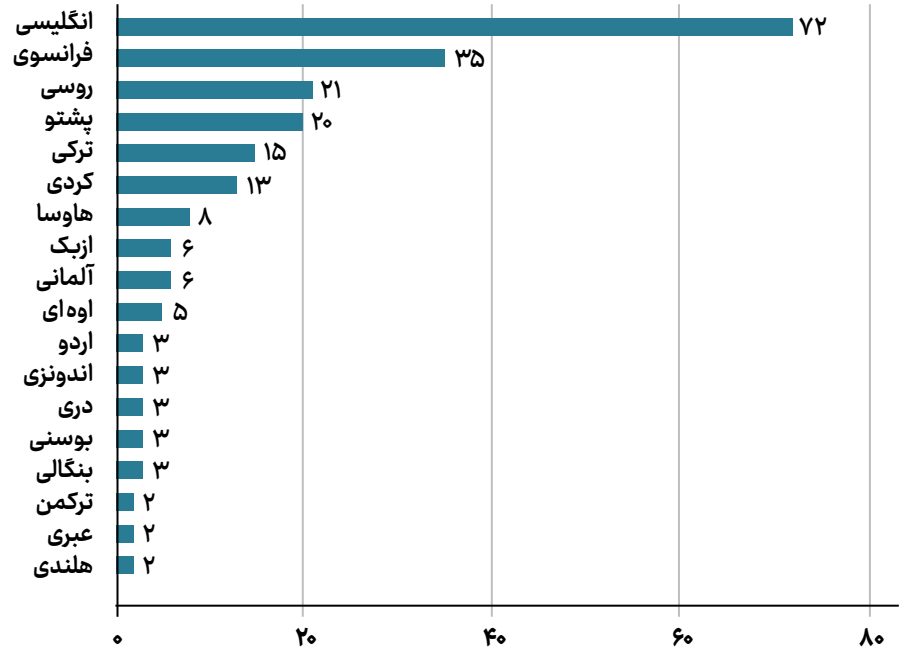

(۴۹ :۲۰۱۶, source: Milton)

سه دیدگاه از نمودار بالا پدیدار می‌شود. اول، توجه به این نکته مهم است که خود گروه تلاش مداومی در انتشار محصولات رسمی به زبان‌های مختلف انجام داده است. محصولات داعش در مجموعه داده به ۲۸ زبان ظاهر می شوند. این مورد از جهات دیگری نیز وجود دارد که توسط مطالعه مشخص نشده است. به‌عنوان مثال، اگرچه بخشی از این مطالعه نیست، مجله انگلیسی زبان معروف این گروه، دابق، با انتشارات مشابه به زبان‌های ترکی، فرانسوی و روسی مطابقت دارد. دوم، اکثریت قریب به اتفاق محتوای داعش در مجموعه داده به زبان عربی است. این ممکن است در نگاه اول به نظر برسد که توانایی این گروه را برای جلب نظر حامیان بالقوه ای که به زبان عربی صحبت نمی‌کنند، کاهش می‌دهد. با این حال، از آنجایی که بیشتر مطالب این گروه که به طور گسترده تبلیغ می‌شود ماهیتی بصری دارند، این امر به مخاطبان غیر عربی این امکان را می‌دهد که‌همچنان از محصولات گروه استفاده کنند حتی اگر زبانی که به آن منتقل می‌شود را درک

نکنند. سوم، این گروه توانسته است از حامیان وهواداران در سرتاسر جهان به‌عنوان نیروی چند برابر کننده برای ترجمه محصولات رسمی به زبان‌های مختلف استفاده کند. در حالی که داعش بیشتر محصولات خود را به زبان عربی منتشر می کند.

نتیجه گیری

درک راهبرد رسانه ای داعش یک قطعه حیاتی از پازل در مبارزه گسترده تر علیه تروریسم جهانی است. در عصر حاضر که رسانه‌ها نقش بسزایی دارند و می‌توانند افکار عمومی را تحت تأثیر قرار دهند، بازیگران سیاسی می‌توانند از تصاویر به‌عنوان سلاح استفاده کنند. در یک درگیری نامتقارن، بازیگر غیردولتی از نظر قابلیت‌های نظامی پایین‌تراست. با توجه به اینکه آن بازیگران سیاسی نمی‌توانند با ابزارهای نظامی سنتی در برابر دولت به موفقیت دست یابند، به اقداماتی روی می آورند که توجه رسانه ای گسترده ای به آن‌ها جلب می کند. از آنجایی که بازیگران غیردولتی به قوانین بین‌المللی و دیگر محدودیت‌هایی که دولت‌ها را مقید می‌کنند ملزم نیستند، دستکاری رسانه‌ها از طریق ایجاد رویدادهای خبرساز، که می‌تواند به شدت خشونت‌آمیز و وحشیانه باشد، آن‌ها را در مبارزه قدرت می‌بخشد. بنابراین، از آنجایی که در کنار رویارویی نظامی، یک جنگ تصویری در حال وقوع است، لاجرم رسانه‌ها نقش مهمی در درگیری‌های معاصر دارند. داعش نمونه‌ای بارز برای استفاده از اطلاعات به‌عنوان بخشی از راهبرد جنگی خود است. به طوری که استفاده از ظرفیت‌های رسانه ای باعث شد تا نام داعش متداول ترین مرجع اخیر در میان سازمان‌های رسانه ای باشد. این گروه تروریستی از جنگ تصویری، ایجاد آگاهی و حمایت عمومی در میان مسلمانان، استفاده از پلتفرم‌های رسانه‌ای مختلف و معرفی عوامل رسانه‌ای خود به‌عنوان مبارزان بهره گرفته است. به طوری که، تجزیه و تحلیل این مطالعه اشاره مستقیمی به تبلیغات در پیام‌های داعش داشت که «جنگ رسانه‌ای» را به‌عنوان میدان نبرد مرکزی معرفی می‌کرد و توانست با استفاده از تاکتیک‌های نظامی و روانی نفوذ و گسترش خود را در عراق و سوریه تثبیت نماید. در این راستا، بیشتر پیام‌ها مسلمانان راهدف قرار می دهند، در حالی‌که پیام‌های دیگر (معمولاً تهدیدات) دشمنان مختلف سازمان راهدف قرار می دهند. به نظر می رسد که داعش منابع و تلاش‌های قابل توجهی را برای ترویج روایت خود به‌عنوان بخشی از جنگ تصویری سرمایه گذاری می کند. در این زمینه، از یک سو قدرت خود را بر اساس استدلال‌های مذهبی نشان می‌دهد و از سوی دیگر دشمنان خود را با استفاده از مضامین، توصیف‌ها، استعاره‌های مکرر و تصاویر بصری (فیلم، تصاویر و اینفوگرافیک) شیطان سازی و تهدید می کند. تجزیه و تحلیل این مطالعه نشان می‌دهد که داعش تأکید زیادی بر جنبه‌های رسانه‌ای/تصویری نبرد خود داشت و ازهمه ابزارهای موجود در جعبه ابزار خود برای موفقیت در جنگ تصویر،یک جبهه مرکزی در درگیری‌های معاصر، استفاده کرده است. این موضوع از آن جهت حائزهمیت است که داعش توانست در زبان‌های متعددی پیام‌های نظامی و روانی خود را در معرض نمایش قرار دهد. تا آنجا که می‌توان استدلال کرد که داعش‌هرگز تهدیدی وجودی برای‌هیچ کشوری نبود، اما به دلیل استفاده مؤثر از رسانه‌ها، توانست تهدیدی را در مقیاس جهانی ایجاد کند - تا حد زیادی، این سازمان مدیون وجود و دوام زیرساخت‌های فناوری‌های ارتباطی جهانی و توانایی‌های

آن‌ها است. به طور خلاصه، داعش یک دستگاه تبلیغاتی جهانی پیچیده ایجاد کرده است که شامل مضامین روایی جامعی است که مصنوعات خصمانه، الهیاتی و احساسی را در بر می گیرد. نتیجه‌گیری اولیه چهارگانه است: اول، در محدوده تبلیغات داعش، میزان تأکید داعش بر موضوعات خاص از دیگر انتشارات رسانه‌ها متمایز است. دوم، دو روایت مهم برای مبلغان داعش، روایت‌های دشمن و مذهبی است که بازتاب جهان بینی دوتایی از ایدئولوژی داعش است. داعش نماینده «خوب» است، در حالی که مخالفان داعش، دشمنان و «شر» آن‌هستند. سوم، نسبت روایت مذهبی در ویدئوهای انگلیسی زبان داعش یکی از داغ ترین بحث‌ها در مورد ماهیت اسلامی داعش را با پشتیبانی و تقویت این استدلال که مصنوعات مذهبی داعش مهم‌هستند و نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت، روشن می کند.هر یک از این نکات، انتقاد و مسیری را برای تلاش‌های ضدپیام ارائه می‌دهد. اقدام‌هماهنگ برای ایجاد محصولات در بسیاری از زبان‌های مختلف، وهمچنین تکیه بر محتوای بصری که می‌تواند به راحتی صرف‌نظر از سواد یا توانایی زبانی مصرف شود، کلیدی است. در واقع، داعش، نه تنها یکسازمان رسانه ای، بلکه یک شبکه رسانه ای ایجاد کرده است که برای انتشار پیام‌های خود به گروهی از افراد مختلف جغرافیایی در سراسر جهان متکی است. شکست‌دادن آن کارهیچ سازمان یا کشوری نیست و احتمالاً نیازمند تلاش چندجانبه است.

References

1. Ebrahimi, A. (2020). Analysis of sociological causes of emergence, development, and decline of the terrorist group ISIS based on frame theory (with emphasis on its consequences) [Doctoral dissertation, University of Isfahan]. (in Persian) https://doi.org/10.22070/IWS.2021.4829.1838
2. Davand, M. (2019). Behavioral patterns of the takfiri-terrorist group ISIS in the Islamic world (with emphasis on actions in the defensive-security sphere around the Islamic Republic of Iran until 2025). Tehran: National Defense University and Higher Research Institute for Strategic Studies. (in Persian). https://doi.org/20.1001.1.33292538.1399.10.36.12.3
3. Zolfaghari, M.; Omrani, A. (2017). The impact of ISIS emergence on the national security of the Islamic Republic of Iran. Islamic World Political Studies Quarterly, 7(2). (in Persian) https://doi.org/10.21859/priw-070207
4. Shadi, H. (2017). ISIS after failure to establish the state. Habl al-Matin, 6(21). (in Persian) https://doi.org/ 10.22091/PTT.2019.3034.1334
5. Nejat, S. A. (2017). The role of the Islamic Republic of Iran in defeating ISIS. Strategic Policy Studies Network, Center for Strategic Studies of the Presidency, Policy Review, 52. (in Persian) https://orcid.org/0009-0009-2869-6445

6. Hosseinizadeh, M. A. (2004). Discourse theory and political analysis. Political Science Journal, 28. (in Persian (https://doi.org/ 20.1001.1.23222573.1400.10.3.10.4
7. Abadi, H. (2016). Countering Daesh propaganda: Action-oriented research for practical policy outcomes. The Carter Center. https://orcid.org/0000-0003-4248-1597
8. Al-Majdhoub, F.; Hamzah, A. (2016). Framing the ISIL: A content analysis of the news coverage by CNN and Aljazeera. JurnalKomunikasi Malaysian Journal of Communication, 32(1).
9. Ashour, O. (2021). How ISIS fights: Military tactics in Iraq, Syria, Libya, and Egypt. Edinburgh University Press. https://doi.org/10.1515/9781474438230
10. Cengiz, M. et al., (2022). The ISIS model and its influence over global terrorism. ESJ Humanities. https://doi.org/10.19044/esj.2022.v18n7p14
11. Chun, M. (2014). Defining discourse analysis: A literary and discourse-analytical approach to the story of Josiah. Oxford Scholarship Online. https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199688968.002.0005
12. Entman, R. M. (1993). Framing: Toward clarification of a fractured paradigm. Journal of Communication, 43(4). https://doi.org/10.1111/j.1460-2466.1993.tb01304.x
13. Foucault, M. (1972). The archaeology of knowledge and discourse on language (A. M. Sheridan Smith, Trans.). Pantheon.
14. Foucault, M. (1981). The order of discourse. In Structuralist Reader (pp. xx–xx). Routledge & Kegan Paul.
15. Hamiti, U. (2016). The war of US against ISIS in psychological warfare and internet as the new frontline. European Journal of Interdisciplinary Studies, 2(2). https://doi.org/10.26417/ejis.v2i2.p129-134
16. Hassan, H.; Weiss, M. (2015). ISIS: Inside the army of terror. Regan Arts.
17. Jewitt, C. (2014). Multimodal approaches. Walter de Gruyter.
18. Lasmar, J. M. (2019). Adapting for survival: Islamic State shifting strategies. Revista Carta Internacional, 14(1). https://doi.org/10.21530/ci.v14n1.2019.826
19. Omidi, A.; Mobini, Z. (2022). A discourse analysis of the conflicting implications of terrorism: The Iranian and U.S. perspectives. Chinese Political Science Review, 7. https://doi.org/10.1007/s41111-021-00206-0
20. Pellerin, C. (2016). Communicating terror: An analysis of ISIS communication strategy. In S. Lacroix (Ed.), Islam & Politics. Sciences Po.
21. Pitsoe, V.; Letseka, M. (2013). Foucault's discourse and power: Implications for instructionist classroom management. Open Journal of Philosophy, 3(1). https://doi.org/ 10.4236/ojpp.2013.31005
22. Qi, Y. (2024). Propaganda in focus: Decoding the media strategy of ISIS. Humanities and Social Sciences Communications, 11(1123). https://doi.org/ 10.3390/jtaer20040271

23. Rasoulikolamaki, S.; Kaur, S. (2021). How ISIS represented enemies as ineffectual in Dabiq: A multimodal critical discourse analysis. Discourse & Communication. https://doi.org/10.1177/17504813211017
24. Rasoulikolamaki, S. et al., (2022). In-group and out-group identity construction in extremist discourse: A critical multimodal approach. Behavioral Sciences of Terrorism and Political Aggression. https://doi.org/10.26417/ejis.v2i2.p129-134
25. Rumman, M. A. (2020). The future of ISIS: Strengths and weaknesses dynamics of the "virtual caliphate" and the gap in counterterrorism strategies. Friedrich Ebert Foundation. https://doi.org/10.65243/s.9.2.2
26. Scollon, R.; Levine, P. (2004). Multimodal discourse analysis as the confluence of discourse and technology. Georgetown University Press. https://doi.org/10.1109/TPC.2005.853943
27. Vaara, E.; Tienari, J. (2010). Critical discourse analysis. In Encyclopedia of Case Study Research. https://orcid.org/0000-0001-7609-0135
28. van Dijk, T. (2015). Critical discourse analysis. In Handbook of Discourse Analysis. Wiley-Blackwell. https://doi.org/10.1002/9781118584194.ch22
29. Van Leeuwen, T. (2008). Critical discourse analysis. In Discourse, of course: An overview of research in discourse studies. John Benjamins Publishing Company. (eBook) https://doi.org/10.1007/978-3-030-49379-0
30. Ward, A. (2018). ISIS's use of social media still poses a threat to stability in the Middle East and Africa. Chron. DOI: https://doi.org/10.19044/esj.2022.v18n7p14
31. Winkler, C. (2021). Intersections of ISIS media leader loss and media campaign strategy: A visual framing analysis. Media, War & Conflict, 14(4). 10.1177/1750635219889370
32. Winter, C. (2017). Media jihad: The Islamic State's doctrine for information warfare. International Centre for the Study of Radicalisation.
33. Yarchi, M. (2019). ISIS's media strategy as image warfare: Strategic messaging over time and across platforms. Communication and the Public, 4(1). https://doi.org/10.1177/2057047319829587
34. Zgryziewicz, M. R. (2015). Daesh information campaign and its influence: Results of the study. NATO Strategic Communications Centre of Excellence.

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

The Effects of Cultural Multilateralism on Economic Exchange Development: A Case Study of Iran–Turkey Relations

Seyed Hassn Mirfakhraei[1]

Mohammad Younes Bahadori[2]

Received: 2025-01-17

Revised: 2025-05-23

Accepted: 2026-02-28

Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Mirfakhraei, S,H & Bahadori, M,Y. (2026). The Effects of Cultural Multilateralism on Economic Exchange Development: A Case Study of Iran-Turkey Relations, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 187 - 218.(in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.91692.1615

Extended abstract

1. INTRODUCTION

In the modern globalized world, cultural and economic relations have become increasingly interconnected, and cultural multilateralism, as a key approach in international interactions, can play a significant role in facilitating and expanding economic exchanges. Cultural multilateralism refers to the establishment of cultural interactions at the international level through multilateral cooperation among various countries. This approach, which is based on the exchange of ideas, values, languages, arts, and customs, can substantially influence the development of economic relations. In this context, various countries seek ways to leverage their cultural capacities to strengthen economic exchanges and expand trade. Within the framework of Iran-Turkey relations, this concept encompasses initiatives such as joint cultural festivals, student and faculty exchanges, the establishment of shared cultural institutions, and the utilization of shared soft power, such as mystical and civilizational heritage, to develop economic cooperation. As neighboring countries with shared history and culture, Iran and Turkey have complex economic and cultural relations that have undergone significant transformations in recent decades. The primary objective of this research is to examine the effects of cultural multilateralism on the development of economic exchanges between Iran and Turkey. The study aims to demonstrate how cultural cooperation, through strengthening diplomatic relations and reducing cultural and social barriers, can contribute to the improvement and expansion of trade and investment between the two countries. Accordingly, this research seeks to answer the following question: “What impact does cultural multilateralism have on the development of Iran-Turkey economic relations?”

1. Associate Professor, Department of Political Science, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.
2. Master of International Relations, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran. Corresponding author email: Younesbahadori76@gmail.com

2- THEORETICAL FRAMEWORK

This study relies on "constructivism" to explain how cultural components influence international economic relations. Constructivism, which emphasizes the importance of shared understanding, structure-agent interaction, and the role of identity, language, and subjective meanings in international relations, provides a theoretical framework for analyzing this phenomenon. The theory posits that foreign policy and international relations are "constructed" and emerge from the interactions of states based on identity formation and cultural norms. Accordingly, cultural commonalities, historical interactions, and cultural cooperation can create complementary identities and shared meanings that facilitate the development of economic exchanges. By highlighting the role of identity and social sense-making, constructivism enables us to understand how cultural affinities and historical engagements can generate trust and enhance economic cooperation. In this context, cultural components include norms, values, language, customs, and social systems, which can profoundly influence the economic behavior of nations and their trade relations. Culture also shapes how different countries interact with international institutions. Cultural multilateralism, as a strategy in international relations, is based on cooperation and interaction among different cultures to promote mutual interests. It not only contributes to the expansion of economic relations but also serves as a tool for strengthening international peace and security.

3- METHODOLOGY

This research adopts a descriptive-analytical approach to examine the role and impact of cultural multilateralism on the development of economic exchanges between Iran and Turkey. The required data and information were collected through documentary and library research, including analysis of scientific articles published in reputable domestic and international journals, books, reports from international organizations, and content analysis of documents related to the cultural and economic relations between the two countries. The data analysis method is qualitative with a focus on thematic content analysis to clarify the relationship between cultural components and economic indicators in Iran-Turkey relations.

4- RESULTS & DISCUSSION

The findings of this study indicate that cultural multilateralism, through indicators such as cultural, artistic, and scientific exchanges, and the establishment of joint institutions, significantly contributes to strengthening mutual understanding and trust between Iran and Turkey. This in turn has led to facilitating investment, developing tourism, and increasing trade volume. The history of Iran-Turkey relations, which began in the 16th century with historical rivalries, entered a new phase of cooperation in the decades following World War II with the signing of the Cultural Treaty in 1959 and the development of cultural institutions. The number of Iranian tourists to Turkey, which increased from

432,000 in 2002 to more than 2 million in 2018, is evidence of the importance of cultural tourism in these relations. Additionally, scientific and research cooperation between the two countries continues, and in the energy sector, Iran plays a key role as Turkey's major supplier of gas and oil. However, there are also obstacles in this path, including the weakness of Iran's cultural institutions compared to Turkish institutions such as the "Yunus Emre Institute", the lack of a comprehensive cultural strategy in Iran, regional geopolitical rivalries, economic sanctions against Iran, historical rivalries, and differences in cultural-religious identity, mutual negative stereotypes, and unequal media influence.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

The research results show that strengthening cultural relations through joint cultural events, cultural exchange programs, educational and artistic collaborations, as well as utilizing soft cultural capacities such as mystical and civilizational heritage, can lead to strengthening mutual trust, reducing communication barriers, and increasing investment and trade opportunities between Iran and Turkey. Cultural multilateralism as an international strategy for creating sustainable links between governments and nations not only helps expand economic relations but can also serve as a tool for strengthening international peace and security. Given their cultural and historical commonalities, Iran and Turkey have high potential for expanding these collaborations. However, to fully realize this potential, it is necessary to identify and address structural, political, historical, and social obstacles. Focusing on more active cultural diplomacy, supporting joint cultural projects, facilitating social and student exchanges, and developing joint cultural brands can help deepen relations and sustainably expand economic exchanges. Ultimately, this research emphasizes the importance of understanding and utilizing the deep cultural ties between the two countries to advance shared economic goals.

Keywords: Cultural multilateralism, Economic exchanges, Iran-Turkey relations, Constructivism, Cultural diplomacy, Soft power.

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.91692.1615

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۹
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

تأثیرات چندجانبه‌گرایی فرهنگی بر توسعه مبادلات اقتصادی: مطالعه موردی روابط ایران و ترکیه

سیدحسن میرفخرایی[۱]
محمدیونس بهادری[۲]

چکیده

در دنیای جهانی‌شدن امروز، روابط فرهنگی و اقتصادی به‌طور فزاینده‌ای به‌هم مرتبط شده‌اند و چندجانبه‌گرایی فرهنگی، به‌عنوان یک رویکرد کلیدی در تعاملات بین‌المللی، می‌تواند نقش مهمی در تسهیل و گسترش مبادلات اقتصادی ایفا کند. چندجانبه‌گرایی ازجمله مباحث جدید است که می‌تواند تاثیرمهمی بر روابط ایران و ترکیه داشته باشد. فلذا با توجه به روابط تاریخی و ارتباطات گسترده فرهنگی میان این دو کشور، چندجانبه‌گرایی فرهنگی به‌عنوان ابزاری مؤثر برای تقویت‌همکاری‌های اقتصادی می‌تواند حائز اهمیت باشد. بنابراین با توجه به اهمیت روزافزون تبادل فرهنگی در تقویت و توسعه روابط اقتصادی و اهمیت نقش دیپلماسی فرهنگی وهمکاری‌های مشترک فرهنگی به‌عنوان ابزاری مؤثر در تحکیم روابط اقتصادی و توسعه‌همکاری‌های تجاری در سطوح دوجانبه و منطقه‌ای، این پژوهش به بررسی تأثیرات چندجانبه‌گرایی فرهنگی بر توسعه مبادلات اقتصادی میان دو کشور ایران و ترکیه می‌پردازد. سؤال اصلی این است که، چندجانبه‌گرایی فرهنگی چه تأثیری بر توسعه مبادلات اقتصادی بین ایران و ترکیه دارد؟ فرضیه این پژوهش بر پایه این مفهوم استوار است که تبادلات فرهنگی نقش مهمی در تسهیل روابط اقتصادی ایفا می‌کنند و به کاهش موانع ارتباطی و افزایش‌همکاری بین ایران و ترکیه می‌انجامد. این تحقیق با استفاده از روش توصیفی تحلیلی به تحلیل تأثیرات تعاملات فرهنگی میان ایران و ترکیه بر توسعه اقتصادی دو کشور می‌پردازد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که تقویت روابط فرهنگی از طریق رویدادهای فرهنگی، آموزش وهمکاری‌های‌هنری، می‌تواند به تقویت اعتماد متقابل، کاهش موانع تجاری و افزایش فرصت‌های سرمایه‌گذاری منجر شود.

واژگان اصلی: چندجانبه‌گرایی، مبادلات فرهنگی، توسعه، جمهوری اسلامی ایران، ترکیه

---

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. Mirfakhraei@atu.ac.ir
۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Younesbahadori76@gmail.com

مقدمه

در دنیای امروز که روند جهانی‌شدن و تعاملات بین‌المللی به‌شدت در حال گسترش است، اهمیت روابط فرهنگی و اقتصادی بیش‌ازپیش موردتوجه قرارگرفته است.هرچند که مبادلات اقتصادی در سطح جهانی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی پیشرفت و توسعه کشورها محسوب می‌شود، اما باید اذعان کرد که بدون وجود بسترهای فرهنگی مناسب، این مبادلات نمی‌توانند به‌طور پایدار و موفقیت‌آمیز پیش بروند. درواقع، دیپلماسی فرهنگی و تعاملات فرهنگی به‌عنوان عوامل تقویت‌کننده روابط اقتصادی شناخته می‌شوند، چراکه این روابط می‌توانند از طریق تقویت تفاهم متقابل، اعتمادسازی و ایجاد محیطی مناسب برای سرمایه‌گذاری وهمکاری‌های تجاری، به توسعه پایدار اقتصادی کمک کنند. یکی از مفاهیم کلیدی که به‌طور خاص در این زمینه مطرح می‌شود، «چندجانبه‌گرایی فرهنگی» است.

چندجانبه‌گرایی فرهنگی به معنای برقراری تعاملات فرهنگی در سطح بین‌المللی از طریق‌همکاری‌های چندجانبه میان کشورهای مختلف است. این رویکرد، که بر مبنای تبادل ایده‌ها، ارزش‌ها، زبان‌ها،هنرها و آداب‌ورسوم استوار است، می‌تواند به‌طور عمده بر توسعه روابط اقتصادی تأثیر بگذارد. درواقع، گسترش روابط فرهنگی می‌تواند به کاهش شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی میان کشورها کمک کند و از این طریق، فضایی مناسب برای گسترش روابط تجاری و اقتصادی ایجاد نماید. در این راستا، کشورهای مختلف به دنبال راه‌هایی برای استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی خود برای تقویت مبادلات اقتصادی و توسعه تجارت‌هستند. (Berridge, 2010: 10-13) در این پژوهش، چندجانبه‌گرایی فرهنگی به‌صورت عملیاتی به مجموعه‌ای از تعاملات ساختاریافته و نهادینه‌شده میان کشورها در حوزه‌های فرهنگ، آموزش، رسانه وهنر اطلاق می‌شود که باهدف ارتقای تفاهم متقابل، کاهش شکاف‌های فرهنگی و تسهیل‌همکاری‌های اقتصادی و سیاسی شکل می‌گیرند. در چارچوب روابط ایران و ترکیه، این مفهوم شامل اقداماتی نظیر برگزاری جشنواره‌های فرهنگی مشترک، تبادل دانشجو و استاد، تأسیس نهادهای فرهنگی مشترک، و بهره‌گیری از قدرت نرم مشترک‌همچون میراث عرفانی و تمدنی برای توسعه‌همکاری‌های اقتصادی است. چندجانبه‌گرایی فرهنگی در این زمینه نه‌تنها به‌معنای تبادل فرهنگی سنتی، بلکه به‌عنوان یک راهبرد بین‌المللی برای ایجاد پیوندهای پایدار میان دولت‌ها و ملت‌ها نیز تحلیل می‌شود.

ایران و ترکیه به‌عنوان دو کشورهمسایه و دارای تاریخ و فرهنگ مشترک، روابط اقتصادی و فرهنگی پیچیده‌ای دارند که در دهه‌های اخیر دستخوش تغییرات عمده‌ای شده است. این دو کشور با توجه به موقعیت جغرافیایی و تاریخی خود،همواره در تلاش بوده‌اند تا روابط دوجانبه خود را در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تقویت کنند. درحالی‌که روابط اقتصادی ایران و ترکیه درگذشته عمدتاً تحت‌تأثیر مسائل سیاسی و تحریم‌های بین‌المللی قرار داشته است، اما در سال‌های اخیر، با تأکید بر اهمیت‌همکاری‌های فرهنگی، شاهد تحولات مثبتی در گسترش مبادلات اقتصادی این دو کشور بوده‌ایم. رویدادهای فرهنگی مشترک،همکاری‌های آموزشی، برگزاری نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های فرهنگی، و همچنین افزایش تعاملات مردمی و گردشگری،همه ازجمله عواملی‌هستند که به توسعه روابط اقتصادی و تجاری ایران و ترکیه کمک کرده‌اند.

هدف اصلی این پژوهش بررسی تأثیرات چندجانبه‌گرایی فرهنگی بر توسعه مبادلات اقتصادی میان

ایران و ترکیه است. در این تحقیق، تلاش می‌شود تا نشان داده شود که چگونه‌همکاری‌های فرهنگی، از طریق تقویت روابط دیپلماتیک و کاهش موانع فرهنگی و اجتماعی، می‌تواند به بهبود و توسعه تجارت و سرمایه‌گذاری میان این دو کشور کمک کند. بدین سبب در این پژوهش، به دنبال آن‌هستیم که به سؤال پاسخ دهیم که«چندجانبه‌گرایی فرهنگی چه تأثیری بر توسعه روابط اقتصادی ایران و ترکیه دارد ؟ بررسی این ابعاد می‌تواند به درک عمیق‌تری از تعاملات فرهنگی و اقتصادی در روابط بین‌المللی کمک کرده و نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی را در کانون توجه قرار دهد.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌ها نشان می‌دهند که دیپلماسی فرهنگی وهمکاری‌های فرهنگی می‌تواند به تقویت روابط اقتصادی بین کشورها کمک کند. در این زمینه، تحقیقات مختلفی به نقش فرهنگ در روابط بین‌المللی و به‌ویژه تأثیر آن بر توسعه مبادلات اقتصادی پرداخته‌اند. در این مقاله به‌اختصار مواردی از کارهای انجام‌گرفته در این زمینه را موردبررسی اجمالی قرار می‌دهیم. دان & اسمیت(۲۰۱۷)در کتاب «نظریه‌های روابط بین‌الملل: نظم و تنوع» به بررسی تئوری‌ها و مبانی روابط بین‌الملل، ازجمله دیپلماسی فرهنگی و تأثیر آن بر روابط اقتصادی می‌پردازند. در این اثر، نقش فرهنگ در شکل‌دهی به روابط اقتصادی و تأثیرات دیپلماسی فرهنگی بر تقویت روابط تجاری کشورها به‌ویژه در سطح منطقه‌ای تحلیل‌شده است. سینگ نگی (۲۰۱۸) در مقاله "دیپلماسی فرهنگی و روابط اقتصادی" به بررسی تعامل پیچیده بین دیپلماسی فرهنگی و روابط اقتصادی می‌پردازد و راه‌های چندوجهی را بررسی می‌کند که مبادلات فرهنگی بر چشم‌انداز اقتصادی تأثیر می‌گذارد.

درخشنده لزرجانی و دهشیری (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان "چندجانبه‌گرایی فرهنگی؛ الگویی تعاملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران" معتقدند که سیاست خارجی فرهنگی چندجانبه گرا باهدف تقویت پویایی ساختارهای مادی و معنوی، بر اساس ترکیب دیالکتیکی لایه‌های هویتی ایرانی، اسلامی و مدرنیته، در بستر یک ابر گفتمان‌هویتی به نام انقلاب اسلامی وهمچنین رویکرد تعاملی-تفاهمی، به دنبال‌هم‌افزایی و تکمیل فرهنگی در چارچوب نهادهای بین‌المللی است.

مقاله "نقش ملاحظات فرهنگی و ایدئولوژیک در سیاست خارجی ترکیه" نوشته قنبرلو (۱۳۹۳) به بررسی مبانی فرهنگ و ایدئولوژیک سیاست خارجی دولت ترکیه میپردازد. سؤال این مقاله‌ای است که بنیادی‌ترین عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک در سیاست خارجی ترکیه در سده اخیر چه بوده‌اند؟ در فرضیه مقاله به کمالیسم و اسلام‌گرایی‌همانند دو مرجع معنایی سیاست خارجی ترکیه نگریسته شده است. کمالیسم یا آتاترکیسم دربرگیرنده مبانی و اصول مختلفی است که از میان آن‌ها ملی‌گرایی، سکولاریسم، و غرب‌گرایی در سیاست خارجی نقش مشخص‌تری ترکیه بازی کرده‌اند. درهمان حال، سیاست خارجی دولت ترکیه در دوره‌های خاصی تا حدی تحت‌تأثیر ملاحظات اسلام‌گرایانه قرار داشته است.

پژوهش‌های فوق تا حدودی بر اهمیت و تأثیر عوامل فرهنگی و چندجانبه‌گرایی بر روابط اقتصادی و تجاری بین کشورها را نشان می‌دهند. ولیکن پژوهش حاضر به‌طور خاص بر تأثیر ابزارهای فرهنگی در روابط اقتصادی بین ایران و ترکیه با ویژگی‌های فرهنگی و سیاسی خاص تمرکز دارد، درحالی‌که بسیاری از تحقیقات پیشین بیشتر

به ابعاد اقتصادی یا دیپلماتیک به‌طور جداگانه پرداخته‌اند. همچنین، این پژوهش از رویکرد چندجانبه‌گرایی فرهنگی به‌عنوان ابزاری برای توسعه تجارت و سرمایه‌گذاری بین کشورها استفاده کرده و با تحلیل همکاری‌های فرهنگی دو کشور مذکور در سطوح مختلف، نقش آن‌ها را در تقویت روابط اقتصادی بررسی می‌کند. این رویکرد جدید، ترکیب دیپلماسی فرهنگی و توسعه اقتصادی را از زاویه‌ای منحصربه‌فرد و کاربردی بررسی می‌کند.

۲. چارچوب نظری: سازه‌انگاری

جهان معاصر بر مبنای تکثر هستی شناسی‌ها، معرفت‌شناسی‌ها و روش‌شناسی‌ها به‌سوی درک متقابل فرهنگ‌ها و جهان بینی‌ها رهسپار است. در حوزه فلسفه و جامعه‌شناسی،هستی‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌ها و به‌تبع آن، روش‌شناسی‌های جدیدی شکل‌گرفته است که به دنبال فهم مشترکی از جهان معاصرهستند. در مکتب‌های جدید جامعه‌شناختی و اندیشه‌ای، اندیشمندانی نظیر گیدنز وهابرماس به دنبال تحلیل‌های سوابژکتیویستی‌هستند که نگاه‌های مونیستی وهمچنین دوآلیست‌های ساختار و کارگزار را کنار می‌گذارند و به دنبال نگاهی توأمان بر سوژه و ابژه (ساختار کارگزار و گفتگو در بسترهای تفاهمی اجتماعی)هستند. رورتی از لیبرال دموکراسی و مشارکت آزادانه افراد جامعه سخن می‌گوید که در فضای گفتگو و تعامل می‌تواند روحیه مدارا، تساهل، تسامح و کثرت‌گرایی را در عین فهم متقابل ایجاد کند. سعی روی باسکار بر آن است که ضمن تصحیح و تعدیل رویکرد اثبات‌گرایی، آن را با رویکرد انتقادی و تفسیری ترکیب کند که از آن به واقع‌گرایی انتقادی یاد می‌کنند. (Mohammadpour.2010: 25) برایان فی به دنبال ایجاد نگرشی است که قائل به اصالت تعدد فرهنگ‌هاست و عنوان می‌کند پرسش اصلی فلسفه علوم اجتماعی امروزین نباید این باشد که آیا پژوهش اجتماعی علمی است یا نه؛ بلکه باید این باشد که درک و فهم دیگران، به‌ویژه دیگرانی متفاوت، آیا ممکن و مقدور است یا نه و اگر مقدور است، چنین درک و فهمی مشتمل بر چه چیزی است؟ (Fay,2014: 15) با چنین رویکردهای جدیدی به حوزه دانش سیاسی و اجتماعی می‌توان چنین عنوان کرد که سازه‌انگاری به‌عنوان نظریه‌ای در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل، با باور به تکوین متقابل ساختار – کارگزار،هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از ساختار، کارگزار، منافع،هویت، تهدید وهمکاری می‌برد و این نکته را بیان می‌کند که ساختار امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است. در این کنش، بازیگران بر اساس‌هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آن‌هاست، دست به کنش می‌زنند و به نحو متقابل نیز ساختار به شیوه‌های گوناگون‌هویت و منافع آن‌ها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و آن را شکل می‌دهد. نتیجه طبیعی این تحلیل، قرار گرفتن سطح تحلیل سیاست خارجی در کنار تحلیل سیاست بین‌الملل خواهد بود و این به مددهستی‌شناسی بدیلی ممکن شده است که بر نقش ایده‌ها در تکوین واقعیت باور دارد. درواقع، سازه‌انگاری عنوان می‌کند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و تلقی‌های خود که برآمده ازهویت آن‌هاست، دست به کنش متقابل می‌زنند و در این تعامل واقعیت را می‌سازند و آنگاه در تعامل با واقعیت، ساخته می‌شوند. نتیجه طبیعی این تلقی در تبیین رفتار سیاست خارجی یک کشور آن است که دولت‌ها بر اساس‌هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و بر اساس آن دست به کنش می‌زنند و در این

کنش متقابل واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازند، ولی متقابلاً نیز در رابطه با آن ساخته می‌شوند وهویت آن‌ها دچار دگرگونی می‌شود. (Mojtahedi Zanjirabad& Eivazi ,2018: 183)

در نظریه سازه‌انگاری، ازآنجاکه منافع از روابط فی‌مابین حاصل می‌شود و روابط دولت‌ها باهم بر اساس معنایی است که آن‌ها برای یکدیگر قائل‌هستند،هویت یک امر رابطه‌ای است که به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران است. عمل نسبت به دیگران بر اساس معنایی است که نسبت به آن کارگزار وجود دارد.همچنین، اولویت‌های بین‌المللی کارگزاران براثر جامعه‌پذیری درون جامعه بین‌الملل حاصل می‌شود. نگاه سازه‌انگاران به‌هنجارها و قواعد نیز مهم است. آن‌ها بر این اعتقادند که‌هنجارها در پی فرایندهایی مانند تعاملات به وجود می‌آیند. این نظریه برساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند که‌همه کنش‌های انسانی در فضای اجتماعی شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند و این معناسازی است که به واقعیات جهانی شکل می‌دهد. در نظریه سازه‌انگاری،هویت‌ها،هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند.هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط‌هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این فرایند است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید. (Hadian,2003:914) درواقع، سازه‌انگاری عنوان می‌کند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و تلقی‌های خود که برآمده ازهویت آن‌هاست، دست به کنش متقابل می‌زنند و در این تعامل، واقعیت را می‌سازند و آنگاه در تعامل با واقعیت، ساخته می‌شوند. نتیجه طبیعی این تلقی در تبیین رفتار سیاست خارجی یک کشور آن است که دولت‌ها بر اساس‌هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و بر اساس آن دست به کنش می‌زنند و در این کنش متقابل، واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازند؛ ولی متقابلاً نیز در رابطه با آن ساخته می‌شوند وهویت آن‌ها دچار دگرگونی می‌شود. در اینجا، کشورها در مقام بازیگران صحنه بین‌المللی «تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و درنهایت اجرا می‌کنند»، ولی آن‌هاهمه این کارها را بر اساس درک خود از جهان انجام می‌دهند. پس در اینجا حکم سازه‌انگاره‌ای آن است که «سیاست خارجی عمل برساختن است». بدین دلیل است که اسمیت به تأسیس از ونت که در چارچوب نظریه سازه‌انگاره ساختار گفته بود «آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» و درباره نظریه سیاست خارجی سازه‌انگاره می‌گوید: «سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند». (Smith, 2001: 38)

درمجموع، چارچوب نظری سازه‌انگاری با تأکید بر تکوین متقابل ساختار و کارگزار و نقش‌هویت،هنجارها و معناسازی در روابط بین‌الملل، به درک عمیق‌تری از تأثیر چندجانبه‌گرایی فرهنگی بر روابط اقتصادی کمک می‌کند. این چارچوب به ما امکان می‌دهد تا فراتر از عوامل صرفاً مادی و ساختاری، به تأثیر مؤلفه‌های فرهنگی، ذهنیت بازیگران و نقش ادراکات مشترک در شکل‌گیری‌همکاری‌های اقتصادی بپردازیم. در زمینه روابط ایران و ترکیه نیز، سازه‌انگاری به تبیین این امر می‌پردازد که چگونه اشتراکات فرهنگی، تعاملات تاریخی، وهمکاری‌های فرهنگی می‌توانندهویت‌های مکمل و معانی مشترکی ایجاد کنند که تسهیل‌گر توسعه مبادلات اقتصادی‌هستند. بر این اساس، نظریه سازه‌انگاری با برجسته‌سازی نقش‌هویت و معناسازی اجتماعی، به ما این امکان را می‌دهد تا درک کنیم چگونه اشتراکات فرهنگی و تعاملات تاریخی می‌توانند به تولید اعتماد و تقویت‌همکاری‌های اقتصادی منجر شوند. در ادامه، با بررسی ابعاد فرهنگی روابط ایران و ترکیه، این پیوندها به‌صورت تجربی تحلیل می‌شوند.

۳. مؤلفه‌های فرهنگی و چندجانبه‌گرایی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

فرهنگ نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی کشورهای مختلف دارد. از دیدگاه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مؤلفه‌های فرهنگی شامل هنجارها، ارزش‌ها، زبان، آداب‌ورسوم و نظام‌های اجتماعی‌هستند که می‌توانند تأثیر عمیقی بر رفتار اقتصادی کشورها و روابط تجاری میان آن‌ها بگذارند. برای مثال، در جوامع بافرهنگ‌های فردگرایانه مانند ایالات‌متحده، تصمیمات اقتصادی بیشتر به منافع فردی و رقابت‌های بازار آزاد متمرکز است، درحالی‌که در جوامع جمع‌گرایانه مانند ژاپن یا کشورهای شرق آسیا، روابط اقتصادی بیشتر بر اساس‌همکاری وهنجارهای اجتماعی شکل می‌گیرد. (Hofstede, 2001: 36) فرهنگ‌همچنین می‌تواند بر نحوه تعامل کشورهای مختلف با نهادهای بین‌المللی تأثیر بگذارد. به‌عنوان‌مثال، در مذاکرات تجاری یا توافقات جهانی، ارزش‌های فرهنگی کشورهای مختلف ممکن است به‌طور غیرمستقیم بر روند مذاکرات تأثیر بگذارد. در این زمینه، فرهنگ‌سازمانی در نهادهای بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی (WTO) و صندوق بین‌المللی پول (IMF) نقش مهمی ایفا می‌کند. کشورهای بافرهنگ‌های مختلف ممکن است انتظارات و اولویت‌های متفاوتی در این نهادها داشته باشند که می‌تواند به چالش‌های خاصی در فرایند تصمیم‌گیری و اجماع منجر شود. (Keohane, 1984: 4)

براین اساس می‌توان گفت؛ چندجانبه‌گرایی فرهنگی، به‌عنوان یک راهبرد در روابط بین‌الملل، بر اساس‌همکاری و تعامل میان فرهنگ‌های مختلف برای ارتقاء منافع مشترک شکل می‌گیرد. این نوع از چندجانبه‌گرایی نه تنها به گسترش روابط اقتصادی کمک می‌کند، بلکه به‌عنوان ابزاری برای تقویت صلح و امنیت بین‌المللی نیز عمل می‌کند. در این راستا، نهادهایی مانند یونسکو (UNESCO) تلاش دارند تا به تبادل فرهنگی و حفظ تنوع فرهنگی در سطح جهانی کمک کنند و از این طریق، به گسترش‌همکاری‌های اقتصادی و اجتماعی بین کشورها کمک نمایند. چندجانبه‌گرایی فرهنگی در دهه‌های اخیر بیشتر در قالب تعاملات منطقه‌ای و جهانی نمایان شده است. در این چارچوب، کشورها با پذیرش تفاوت‌های فرهنگی و تلاش برای ایجاد فضایی‌هماهنگ و مشترک، توانسته‌اند ازنظر اقتصادی و سیاسی در راستای توسعه پایدار و تقویت روابط تجاری گام بردارند. مثال‌هایی از این نوع‌همکاری‌ها می‌توان به اتحادیه اروپا اشاره کرد که تلاش کرده است تا ضمن حفظ‌هویت‌های فرهنگی متفاوت اعضا، از مزایای اقتصادی و تجاری مشترک بهره‌برداری کند. (Schimmelfennig, 2018: 2)

بدین ترتیب چندجانبه‌گرایی فرهنگی به‌ویژه در عصر جهانی‌شدن، به تقویت تجارت بین‌الملل، افزایش سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تسهیل انتقال تکنولوژی و نوآوری‌ها کمک می‌کند. باوجوداین، برخی کشورها ممکن است به‌دلیل تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی خود، با چالش‌هایی در پذیرش کامل این نوع ازهمکاری‌ها روبه‌رو شوند. به‌عنوان‌مثال، تفاوت‌های فرهنگی میان کشورهای غربی و برخی کشورهای آسیایی یا آفریقایی می‌تواند منجر به سوءتفاهم‌های اقتصادی شود، به‌ویژه در عرصه‌های تجاری و اقتصادی که در آن تعاملات میان فرهنگی نقش مهمی ایفا می‌کند. (Sen, 2006: 19) درنهایت می‌توان گفت، مؤلفه‌های فرهنگی و چندجانبه‌گرایی فرهنگی نه‌تنها در شکل‌دهی سیاست‌های اقتصادی و روابط بین‌المللی مؤثرند، بلکه تأثیرات عمیقی بر عملکرد نهادهای اقتصادی و تجاری بین‌المللی دارند.همکاری‌های چندجانبه‌ای که بر

پایه تفاهمات فرهنگی استوارهستند، می‌توانند به توسعه اقتصادی و تقویت روابط بین دولت‌ها کمک کنند. بدین سبب در ادامه نقش و تأثیر چندجانبه‌گرایی فرهنگی را در توسعه روابط اقتصادی ایران و ترکیه موردبررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد لذا ابتدا به شاخص‌های دیپلماسی فرهنگی اشاره می‌شود:

بُعد	شاخص	توضیح
ساختاری (نهادی)	تعداد نهادهای مسئول دیپلماسی فرهنگی	شامل رایزنی‌های فرهنگی، مؤسسات بین‌المللی فرهنگی، مراکز زبان وهنر در خارج از کشور
	بودجه اختصاص‌یافته به دیپلماسی فرهنگی	میزان بودجه‌ای که دولت یا نهادها برای فعالیت‌های فرهنگی بین‌المللی اختصاص می‌دهند
	حضور مؤسسات فرهنگی در خارج	تعداد دفاتر فرهنگی فعال در دیگر کشورها و دامنه جغرافیایی آن‌ها
	تعاملات میان‌نهادی	سطح‌همکاری بین نهادهای دولتی، دانشگاه‌ها، و سازمان‌های غیردولتی در حوزه فرهنگی
عملکردی	تعداد رویدادهای فرهنگی بین‌المللی	شامل جشنواره‌ها،هفته‌های فرهنگی، نمایشگاه‌ها، و کارگاه‌ها
	برنامه‌های تبادل فرهنگی	برنامه‌های اعزام و پذیرش‌هنرمندان، دانشجویان، پژوهشگران
	تعداد دانشجویان بین‌المللی جذب‌شده	در دانشگاه‌ها و مراکز زبان مرتبط با کشور مبدأ
	صادرات محصولات فرهنگی	فیلم، سریال، کتاب، موسیقی، صنایع‌دستی، غذا و مد
محتوایی (هویتی)	قدرت روایتگری فرهنگی	توانایی در بازنمایی فرهنگی تمدنی در سطح جهانی با محوریت زبان، دین، اسطوره یا عرفان
	استفاده از عناصر قدرت نرم	بهره‌گیری از ادبیات، عرفان،هنر و سنت‌ها در بازنمایی فرهنگی
	برندهای فرهنگی بین‌المللی	وجود نمادها یا چهره‌هایی که فرهنگ کشور را نمایندگی کنند (مثل «مولانا» برای ترکیه)
ادراکی (تأثیرگذاری)	تصویر بین‌المللی فرهنگ کشور	نوع بازنمایی فرهنگ کشور در رسانه‌ها و درک عمومی جهانی
	میزان اعتماد فرهنگی دیگر ملت‌ها	اعتماد به ارزش‌ها، نظام آموزشی،هنر و محصولات فرهنگی کشور
	جذابیت فرهنگی	میزان جاذبه و الهام‌بخشی فرهنگ برای دیگر ملت‌ها
	نقش فرهنگ در سیاست خارجی	سهم دیپلماسی فرهنگی در مذاکرات دیپلماتیک،همگرایی منطقه‌ای و تعاملات چندجانبه

۴. روابط فرهنگی و اقتصادی ایران و ترکیه: بررسی سابقه فرهنگی و اقتصادی بین دو کشور

ابتدا برای درک بهتر سوابق فرهنگی و اقتصادی ایران و ترکیه مروری مختصر بر تاریخچه روابط دو کشور خواهیم داشت. تاریخ روابط ترکیه و ایران را می‌توان به قرن شانزدهم بازمی‌گرداند، زمانی که دو نظام امپراتوری رقیب، عثمانی‌ها و صفویان، حاکمیت خود را بر کشورهای مربوطه تحکیم کردند. ترکیه و ایران‌هر دو مراکز امپراتوری سابق بودند و دولت‌های مدرنی که در این دو کشور تأسیس شدند، جانشینان حکومت امپراتوری عثمانی و صفوی به شمار می‌روند که قرن‌ها بر اکثر بخش‌های غرب آسیا تسلط داشتند. (Canfield, 1991:3) ایران و امپراتوری عثمانی پس از رقابت‌ها و درگیری‌های گوناگون با یکدیگر در دوران پست‌مدرن در نیمه دوم قرن نوزدهم و ربع اول قرن بیستم در مسیر دستیابی به مدرنیته، روند تاریخی مشابهی را طی کردند.

پس از به قدرت رسیدن آتاتورک در ترکیه و پهلوی اول در ایران، این روابط درروند جدیدی بین دو کشور قرار گرفت. ورود این دو کشور به گروه ذینفع مدرنیته و تلاش آشکار آن‌ها برای نزدیک شدن به بلوک غرب، زمینه را برای منافع مشترک سیاسی - اجتماعی در میان آن‌ها فراهم کرد. نخستین گام‌هایی که ایران و ترکیه در توسعه روابط با یکدیگر برداشتند، عمدتاً به برخی اقدامات فرهنگی مانند تبادل دانش‌آموز و معلم وهمچنین متون باارزش‌های ادبی و تاریخی متمایل بود.

در طول جنگ جهانی دوم، این روند ادامه پیدا نکرد وهر دو کشور توجه خود را بر مسائل سیاسی و امنیتی متمرکز کردند. پس از پایان جنگ و شکل‌گیری جهان دوقطبی، به‌ویژه با توجه به شرایط جوی جنگ سرد، دو کشور که اکنون متحد آمریکا محسوب می‌شدند، تمایل به برقراری روابط صمیمانه داشتند. بر اساس این ملاحظات، آن‌ها روابط خود را با یکدیگر در چارچوب برخی توافقنامه‌ها ازجمله معاهده بغداد، سازمان پیمان مرکزی (CENTO) و سازمان‌همکاری منطقه‌ای برای توسعه (RCD) توسعه دادند و توسعه روابط فرهنگی را در دستور کار خود قرار دادند.

در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۷ ش) یک معاهده فرهنگی بین دو طرف امضا شد که چارچوب روابط فرهنگی بین دو کشور را مشخص کرد. انجمن‌ها و مؤسسات متعددی توسط برخی از دولتمردان، روشنفکران و بازرگانان برجسته برای بهبود و ارتقای روابط فرهنگی دو کشور در این دوره تأسیس و ابداع شد که از آن جمله می‌توان به انجمن دوستی ایران و ترکیه، انجمن دوستی و روابط فرهنگی ایران و ترکیه، ترک انجمن دوستی و فرهنگ زنان ایران، انجمن طرفداران‌همکاری منطقه‌ای توسعه (Ćelep, & Karamipour)(RCD,۲۰۲۴: ۴). از طرفی دیگر؛ روابط اقتصادی دو کشور به‌دلیلنزدیکی و عضویت‌هر دو کشور در سازمان‌های‌همکاری منطقه‌ای مانند اکو وهمچنین سازمان D۸ می‌تواند بسیار فراتر از زمان حال باشد. مهم‌ترین جنبه روابط راهبردی ایران و ترکیه، ثبات در بخش انرژی است که در اواخر دوران اربکان ایجاد شد و بر اساس آن خطوط لوله نفت و گاز از ایران به ترکیه احداث شد.

جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر یکی از مهم‌ترین تأمین‌کنندگان گاز طبیعی و نفت خام ترکیه است،هرچند به‌دلیل تحریم‌های ناعادلانه و یک‌جانبه آمریکا علیه ایران، میزان خرید نفت خام ترکیه از ایران کاهش‌یافته است.

۵. بررسی مبادلات فرهنگی بین ایران و ترکیه

۵-۱. صنعت توریسم و روابط فرهنگی بین ایران و ترکیه

کشورهای ایران و ترکیه به‌دلیلداشتن ویژگی‌های منحصربه‌فرد جغرافیایی و فرهنگی ازجمله جذاب‌ترین کشورهای دنیا به شمار می‌آیند. طبق آمار رسمی موجود که توسط وزارت فرهنگ و گردشگری ترکیه (۲۰۱۴) منتشرشده است، در سال ۲۰۰۲ این کشور با جذب ۱۳٫۲ میلیون گردشگر خارجی در رتبه‌هفدهم جهان قرار داشته است که در سال ۲۰۱۳ با افزایش حدود سه برابری ازنظر ورود گردشگران خارجی، به ۳۳٫۸۲۷ میلیون رسیده است و رتبه این کشور نیز به ششم جهان ارتقا یافته است. (Heydari Chianeh& Ghasemi,2016: 32) در همین راستا، جدول زیر تعداد گردشگران ایرانی را که به ترکیه (۲۰۰۲-۲۰۱۸) سفرکرده‌اند وهمچنین تعداد گردشگرانی که از ترکیه (۲۰۰۲-۲۰۱۸) به ایران سفر داشته‌اند، نشان می‌دهد.

جدول ۳. تبادل گردشگران بین ترکیه و ایران، ۲۰۰۲-۲۰۱۸

سال	تعداد بازدید گردشگران ایرانی از ترکیه	تعداد بازدید گردشگران ترکیه از ایران
۲۰۰۲	۴۳۲٫۲۸۱	N.A
۲۰۰۳	۴۹۴٫۹۷۷	۱۸۰٫۰۰۰
۲۰۰۴	۶۳۱٫۵۲۲	۲۵۰٫۰۰۰
۲۰۰۵	۹۵۷٫۲۴۵	۲۱۰٫۰۰۰
۲۰۰۶	۸۶۵٫۹۴۲	۱۴۰٫۰۰۰
۲۰۰۷	۱٫۰۵۸٫۲۰۶	۱۴۰٫۰۰۰
۲۰۰۸	۱٫۱۳۴٫۹۶۵	۱۵۰٫۰۰۰
۲۰۰۹	۱٫۳۸۳٫۲۶۱	۲۰۰٫۰۰۰
۲۰۱۰	۱٫۸۸۵٫۰۹۷	۳۰۱٫۵۸۱
۲۰۱۱	۱٫۸۷۹٫۳۰۴	۲۹۳٫۶۸۳
۲۰۱۲	۱٫۱۸۶٫۰۰۰	۲۵۸٫۰۷۲
۲۰۱۳	۱٫۱۹۶٫۸۰۱	۲۰۳٫۰۳۹
۲۰۱۴	۱٫۵۹۰٫۶۶۴	۱۶۱٫۶۱۰
۲۰۱۵	۱٫۷۰۰٫۳۸۵	۱۶۳٫۵۰۰
۲۰۱۶	۱٫۶۶۵٫۱۶۰	۲۴۳٫۵۵۹
۲۰۱۷	۲٫۵۴۱٫۹۶۸	N.A
۲۰۱۸	۲٫۰۰۱٫۷۴۴	N.A

Resource: Sinkaya (2019): 62

به‌طورکلی بایستی خاطرنشان ساخت که یکی از پدیده‌های مهم در روابط بین ایران و ترکیه نقش صنعت

گردشگری (توریسم) است که درواقع ترکیه به یک کشور مستقل برای گردشگران ایرانی تبدیل‌شده است. ایرانیان برای سفر به ترکیه نیاز به ویزا ندارند و به‌دلیلنزدیکی جغرافیایی، فرهنگی و در دسترس بودن پروازها و وسایل نقلیه مانند قطار، اتوبوس و زبان ترکی استانبولی و خطوط‌هوایی ایرانی بین شهرهای بزرگ این کشور که در حال پرواز هستند؛ این مسئله باعث تسهیل وجود گردشگران در ترکیه شده است. گفته می‌شود سالیان حدود یک‌میلیون گردشگر ایرانی وارد ترکیه می‌شوند؛ به‌طوری‌که این کشور در ماه اول سال ۲۰۲۱ میزبان ۴۳۰هزار گردشگر از ایران بوده است و تنها در ماه سپتامبر همین سال (۲۰۲۱)، بالغبر حدود ۱۰۶هزار گردشگر ایرانی به ترکیه مسافرت کردند و تعداد گردشگران ایرانی در ترکیه‌هرسال افزایش می‌یابد. به‌عنوان‌مثال در سال ۲۰۱۹ میزان گردشگران ایرانی در این کشور نسبت به سال ۲۰۱۰ به میزان ۴۵ درصد افزایش‌یافته است. یکی از مسائلی که این صنعت را بین کشور ایران و ترکیه تسهیل می‌بخشد، این است که دو کشور تعامل‌هایی در زمینه گردشگری دارند و طرح‌هایی را در رابطه با ارائه بسته‌های محرک و برگزاری تورها و آژانس‌های مسافرتی در اختیاردارند. (Fakhari,2022: 127)

۵-۲. همکاری‌های علمی و پژوهشی بین ایران و ترکیه

علم و فناوری در تحولات مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع بشری نقش مهمی دارد. علم سرچشمه قدرت، دانایی و توانایی است؛ لذا تولید و رشد علم در جامعه سبب اقتدار کشورها خواهد شد. در سال‌های اخیر از علم و فناوری به‌عنوان مؤلفه اصلی قدرت و ثروت یاد می‌شود و به‌دلیلجذابیت‌ها، قابلیت‌ها و ماهیت بین‌المللی آن‌ها، امکان تعاملات گسترده و مؤثر میان پژوهشگران از اقصی نقاط جهان فراهم می‌شود. (Vaziri& Sabouri,2021: 14) بر این اساس، در سال‌های اخیر با توجه به تغییرات صورت گرفته در حوزه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، ضرورت توجه بیشتر به‌همکاری‌های علمی احساس می‌شود؛ زیرا توسعه‌همکاری‌های علمی بین‌المللی در دنیای امروز و به‌ویژه در حوزه علم و فناوری، شالوده اصلی رشد و توسعه علمی‌هر کشور در فرایند توسعه اقتصادی محسوب می‌شود.

هرچند امروزه مراکز علمی بیشتر به دنبال کشف یافته‌های علمی جدید هستند؛ اما آنچه پیچیدگی‌های جهان کنونی ایجاب می‌کند، افزایش تقاضا برای یکپارچه‌سازی‌همکاری‌های علمی در تعاملات بین‌المللی است. (Vaziri& Sabouri,2021:14) از سوی دیگر ذکر این نکته خالی از لطف نیست که تبادل استاد و دانشجو برای دسترسی به یافته‌های تحقیقاتی، ایجاد ارتباط مشترک و شبکه‌ای میان دانشگاه‌ها و ایجاد مراکز منطقه‌ای نیز تداوم‌همکاری‌های علمی راهر بیشتر فراهم خواهد ساخت. با عنایت به موارد یادشده،همکاری و ارتباطات علمی از ابزارهای ضروری تفاهم فرهنگی و موجب رشد و توسعه روزافزون مراکز و موسسه‌های آموزش عالی است. (Yazdan Panah& , et al,2022: 87) بدین ترتیب، بر تعاملات وهمکاری‌های علمی و پژوهشی در میان کشورها و به‌تبع آن ایران و ترکیه نیز تأکید شده است. درهمین راستا، سیاست علمی و پژوهشی نهادهای بخش عمومی با پیاده‌سازی برنامه‌ریزی‌ها و سیاست علم در مراکز تحقیقاتی با یکدیگر ترکیب می‌شوند.همه این نهادها و سازمان‌ها در تدوین سیاست‌های علمی ترکیه تلاش می‌کنند مطابق با معیارهای سازمان‌همکاری و توسعه اقتصادی (که مهم‌ترین فاکتور آن، در

نظر گرفتن و رشد بودجه تحقیق و توسعه (R & D) بر اساس تولید ناخالص داخلی (GDP) است) و در چارچوب سیاست‌گذاری علمی اتحادیه اروپا که ترکیه خواهان عضویت در آن است، عمل کنند. این سازمان‌ها و نهادهای مرتبط باسیاست علمی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: گروه اول؛ شامل‌هیئت‌ها یا انجمن‌های فراگیر ازجمله نهادها، سازمان و دفاتر مختلف است که بر مبنای حقوقی متصل به دفتر نخست‌وزیرهستند که در حوزه مالکیت معنوی نیز فعالیت می‌کنند و به ثبت علائم تجاری، اختراعات و طرح‌های صنعتی می‌پردازند. ترکیه روند رو به رشد در ثبت اختراعات و علائم تجاری داشته است؛ به‌ویژه ثبت اختراع برنامه‌های کاربردی از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ رشد ۷٫۱ درصدی داشته است. گروه دوم و سوم مراکز مرتبط با تدوین سیاست‌های علمی ترکیه شامل وزارتخانه‌های مرتبط چون وزارت علوم، صنعت و فناوری، وزارت آموزش ملی، وزارت دفاع، وزارت انرژی و منابع طبیعی و دانشگاه‌ها است. (Bayrami & Mousapour,2017:73) همچنین جمهوری اسلامی ایران به‌واسطه مبادله دانش در قالب اقتصاد دانش‌بنیان، می‌توان با ایجاد پروژه‌های مشترک پژوهشی با کشور ترکیه، بودجه تحقیق توسعه (R & D) در زمینه‌های گوناگون را بسط داده و از آن در راستای سایر گونه‌های‌همگرایی مانند سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مورداستفاده قرار دهد. با اتخاذ چنین رویکردی و در چارچوب برنامه‌های مشابه، دو کشور به‌ویژه ایران می‌توانند قطب‌های علمی منطقه‌ای و حتی جهانی را در اختیار داشته باشند.

به‌واسطه تردد دانشجویان بین دو کشور، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از این ظرفیت برای توسعه و پیشرفت علمی و فناورانه استفاده نماید. جهت دادن به رویکردها، رهیافت‌ها و فعالیت‌های دانشجویان ایرانی در ترکیه و بالعکس صرفاً یک جنبه از برطرف کردن نیازهای داخلی از این طریق است. مبادله محتوای مشترک آموزشی در دو کشور در راستای‌همگرایی بیشتر، در مقابل سایر محورها قدرت بیشتری را نصیب این دو بازیگر و کنشگر می‌نماید. (Shafaghat& et al,2019: 25-26) با توجه به مباحث مذکور در ادامه‌همکاری‌های علمی و پژوهشی بین ایران و ترکیه در نمودارها و جدول‌های ذیل ارائه می‌گردد.

نمودار۱ تعداد مقالات منتشرشده ایران و ترکیه و مقالات مشترک دو کشور(۲۰۱۰-۲۰۲۰)

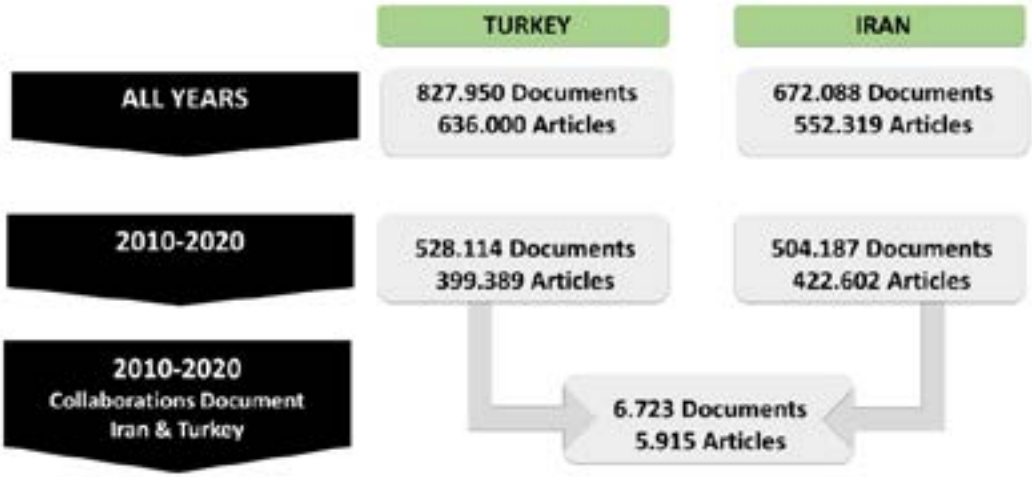

Resource: DAMAR (2022): 693

جدول ۲. مجلاتی که دو کشور در آن‌ها مقالات مشترک خود را بیشتر منتشر می‌کنند

Rank	PT	JRD	5YIF	CQ	PT (N)	PT (%)
1	Journal of High Energy Physics	Physics	4.977	Q4	337	5.69
2	Physics Letters B	Astronomy & Astrophysics; Physics	3.779	Q2; Q1	230	3.88
3	European Physical Journal C	Mathematics	2.018	Q1	155	2.61
4	Physical Review D	Astronomy & Astrophysics; Physics	3.865	Q1; Q1	147	2.48
5	Physical Review Letters	Physics	9.044	Q1	120	2.02
6	Journal of Instrumentation	Instruments & Instrumentation	1.328	Q4	60	1.01
7	Advances in Difference Equations	Mathematics	2.285	Q1	59	0.99
8	Lancet	General & Internal Medicine	77.237	Q1	46	0.77
9	Iet Power Electronics	Engineering	3.055	Q2	42	0.70
10	Optik	Optics	1.955	Q2	38	0.64
11	Journal of Hydrology	Engineering; Geology; Water Resources	6.033	Q1	36	0.60
12	Ultrasonics Sonochemistry	Acoustics; Chemistry	7.537	Q1	35	0.59
13	Abstract and Applied Analysis	Mathematics	1.288	Q1	31	0.52
14	Chaos Solitons Fractals	Mathematics; Physics	4.415	Q1; Q1	28	0.47
15	Water Resources Management	Engineering; Water Resources	3.868	Q2; Q2	28	0.47
16	Nonlinear Dynamics	Engineering; Mechanics	4.799	Q1; Q1	26	0.43
17	European Physical Journal Plus	Physics	3.304	Q1	24	0.40
18	Scientific Reports	Science & Technology - Other Topics	5.134	Q1	24	0.40
19	Acta Crystallographica Section E Crystallographic Communications	Crystallography	-	-	23	0.38
20	Ceramics International	Materials Science	4.049	Q1	23	0.38

Resource: DAMAR (2022): 698

جدول ۳. پرکارترین حوزه‌های پژوهشی در مطالعات مشترک ایران و ترکیه

Rank	Research Area	RA (N)	A (%)	Rank	Research Area	RA (N)	A (%)
1	Physics	1.598	27,00	16	Optics	110	1,85
2	Engineering	1.032	17,44	17	Energy Fuels	107	1,80
3	Mathematics	619	10,46	18	Agriculture	103	1,74
4	Chemistry	595	10,05	19	General Internal Medicine	95	1,60
5	Materials Science	407	6,87	20	Pharmacology Pharmacy	87	1,47
6	Astronomy Astrophysics	392	6,62	21	Food Science Technology	86	1,45
7	Computer Science	256	4,24	22	Genetics Heredity	78	1,31
8	Science Technology Other Topics	251	4,32	23	Polymer Science	73	1,23
9	Environmental Sciences Ecology	230	3,88	24	Neurosciences Neurology	72	1,21
10	Mechanics	195	3,29	25	Plant Sciences	68	1,14
11	Water Resources	168	2,83	26	Metallurgy Metallurgical Engineering	65	1,09
12	Geology	133	2,24	27	Automation Control Systems	61	1,03
13	Thermodynamics	129	2,18	28	Telecommunications	56	0,94
14	Biochemistry Molecular Biology	116	1,96	29	Crystallography	55	0,93
15	Instruments Instrumentation	115	1,94	30	Acoustics	54	0,91

Resource: DAMAR (2022): 699

۵-۳. انجمن دوستی و پارلمانی ایران و ترکیه

انجمن‌های دوستی از سال ۱۹۶۵ باهمکاری سازمان یونسکو ظهور یافتند وهمواره در روابط و مناسبات فیمابین کشورهای نقش بارزی را ایفا نموده‌اند. این سازمان‌های غیردولتی از توانایی و ظرفیت خوبی در توسعه و گسترش میان جوامع علمی و فرهنگی کشورها، روابط دوستانه و کاهش خشونت و تحکیم و تثبیت صلح برخوردارند. نهادهای فعال جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور می‌توانند با فراهم آوردن امکان حضور شخصیت‌های فرهنگی، هنری، علمی و دانشگاهی و حتی ورزشی در انجمن‌های دوستی و نیز افزایش مشارکت بخش خصوصی، موجبات تقویت فعالیت انجمن‌های دوستی و برقراری ارتباط با مخاطبان کشورهای‌هدف گردند و تأثیر بسزایی در اجرای برنامه‌های فرهنگی مشترک موجب همبستگی بین فرهنگ‌ها شده و روابط دوستی میان کشورها در چارچوب انجمن دوستی ارتقا و توسعه می‌یابد. (Qarbi,2019: 83-84) درواقع انجمن‌های دوستی به دو دلیل از اهمیت دوچندان برخوردارهستند.

نخست؛ این انجمن‌ها نهادی تخصصی و کارآمد در عرصه دیپلماسی غیررسمی و عمومی‌هستند که فلسفه وجودی آن‌ها توسعه روابط مردمی و دوستانه است.

دوم؛ این تشکل‌ها دارای رسالت تعریف‌شده‌ای در حوزه فرهنگ بود و یکی از مأموریت‌های اصلی و سازمانی آن‌ها بر اساس عرف بین‌المللی و اساسنامه‌های بومی آن‌ها، توسعه روابط فرهنگی بین دو کشور است. ازآنجاکه انجمن‌های دوستی در دو عرصه کلیدی یعنی روابط میان ملت‌ها و محیط بین‌المللی به ایفای نقش می‌پردازند، حوزه فعالیت و کنشگری آن‌ها بسیار گسترده و وسیع ارزیابی می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، به‌جز روابط سیاسی و نوع تعاملات رسمی که در حوزه اختیارات حاکمیتی‌هر کشور قرار دارد، این انجمن‌ها می‌توانند در سایر امور به‌ویژه در زمینه‌ای فرهنگی، اجتماعی، علمی، دانشگاهی، اقتصادی، بهداشت و سلامت، امور بشردوستانه، محیط‌زیست و... به انجام فعالیت بپردازند. (Abolhassan Shirazi,2017: 20) به‌عنوان یک نمونه از فعالیت‌های این انجمن‌ها می‌توان اظهار داشت که در ۵ آذر ۱۴۰۳، نشست‌هم‌اندیشی اعضای گروه دوستی ایران و ترکیه با برخی از مسئولان وزارت امور خارجه برگزار شد و در آن ضمن تأکید بر اظهارات مطرح‌شده، بر ارائه راهکاری کارشناسی از سوی اعضای گروه دوستی پارلمانی برای ارتقاء سطح تعاملات دو کشور ایران و ترکیه در سطوح مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و.... و برگزاری این‌گونه جلسات تأکید کردند (پرتال خبرگزاری فارس، ۱۴۰۳). از سوی دیگر بایستی با توجه به نقش انجمن‌های دوستی پارلمانی میان دو کشور در گسترش و ارتقای روابط فرهنگی نیز اشاره نمود.

بر این اساس، گروه‌های دوستی پارلمانی ترکیه سازوکارهایی هستند که چگونگی توسعه همکاری‌ها و روابط بین مجالس قانون‌گذاری کشورها را مشخص می‌کنند و به‌منظور دسترسی به اهداف مذکور تأسیس‌شده‌اند: ایجاد روابط نزدیک بین کشورها و قوه مقننه سایر کشورها؛ برقراری ملاقات رسمی بر اساس منافع متقابل و تشویق به توسعه آن‌ها؛ تبادل دیدگاه‌ها؛ مشارکت و حضور فعال احزاب سیاسی در یک فضای دوستانه. افزون بر این، گروه‌های دوستی پارلمانی معمولاً ملاقات‌هایی با سفرای کشورهای مختلف ترتیب می‌دهند وهمچنین در ملاقات‌های رسمی رئیس‌جمهوری یا نخست‌وزیر با کشورهای مرتبط حضور فعال دارند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲: ۱۲ و ۱۴). همچنین، جمهوری اسلامی ایران نیز

با پایان یافتن جنگ تحمیلی و آغاز دوره سوم مجلس شورای اسلامی و با تأکید ریاست وقت مجلس شورای اسلامی، موضوع تشکیل گروه‌های دوستی پارلمانی در دستور کار قرار گرفت و درنهایت مورخ ۱۳۶۸/۷/۱۲ آیین‌نامه تشکیل گروه‌های دوستی پارلمانی به تصویب رسید.

گروه‌های دوستی پارلمانی جمهوری اسلامی ایران با اهداف مذکور تشکیل شدند: گسترش روابط پارلمانی؛ ایجاد زمینه‌های لازم برای ارتقای روابط؛ ارائه توصیه‌ها و پیشنهادها برای بهره‌گیری از زمینه‌های موجود در توسعه روابط و ارتقای سطح روابط به حد مطلوب؛ کشف زمینه‌های لازم برای آشنایی دو ملت با تاریخ و فرهنگ یکدیگر. (Parliamentary Research Center of the Islamic,2013: 18)

درهمین زمینه می‌توان به دیدار رئیس مجلس شورای اسلامی در اردیبهشت ۱۴۰۳ با رئیس گروه دوستی پارلمانی ترکیه و ایران اشاره کرد. در این دیدار محمدباقر قالیباف خاطرنشان ساخت که بی‌شک جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ترکیه با توجه به سوابق تاریخی و قرابت فرهنگی از کشورهای بزرگ و مؤثر در منطقه غرب آسیا به شمار می‌روند و فرصت‌های بزرگی در توسعه روابط دوجانبه دارند.همچنین «کایهان تورکمن اوغلو»؛ رئیس گروه دوستی پارلمانی ترکیه و ایران نیز اظهار داشت: با توجه به مسئولیت مهمی که در گروه دوستی پارلمانی ترکیه و ایران داریم تلاش می‌کنیم با آگاهی بیشتر، دیدگاه صحیح‌تری در خصوص توسعه روابط سیاسی میان دو کشور داشته باشیم و تلاش داریم از طریق دیپلماسی پارلمانی زمینه را برای توسعه فرهنگی، اجتماعی و آموزشی فراهم کنیم. (donya-e-eqtesad,2024)

چنانکه دیدیم، بسترهای فرهنگی میان ایران و ترکیه، ازجمله توریسم، تعاملات علمی و انجمن‌های دوستی، نه‌تنها به درک متقابل کمک کرده‌اند بلکه به‌عنوان زیرساختی برای تقویت روابط اقتصادی نیز عمل کرده‌اند. این موضوع در بخش بعدی از طریق بررسی داده‌های تجاری، سرمایه‌گذاری و انرژی بیشتر تبیین خواهد شد.

۶. بررسی مبادلات اقتصادی بین ایران و ترکیه

۶-۱. مبادلات اقتصادی- تجاری در حوزه صادرات و واردات

ترکیه و ایران طی دهه گذشته موفق شده‌اند روابط اقتصادی خود را از رقابت‌های منطقه‌ای خود جدا کنند، اما درعین‌حال،همکاری‌های اقتصادی به‌طور غیرمستقیم به محدودیت ژئوپلیتیکی کمک کرده است، تا حدی برای محافظت از منافع اقتصادی مشترک آن‌ها. ازنظر شایستگی‌های اقتصادی که‌هر یک می‌توانند به یکدیگر ارائه دهند، ترکیه ایران را به‌عنوان یک منبع راهبردک برای تأمین نفت خام و گاز طبیعی می‌داند که برای امنیت انرژی و تلاش‌های متنوع سازی آن ضروری است. جمعیت قابل‌توجه ایران نیز آن را به بازار مهمی برای صادرات غیرنفتی خود تبدیل کرده است. علاوه بر این، ترکیه به‌طور فزاینده‌ای از ایران به‌عنوان مسیر ترانزیتی به سمت بازارهای آسیای مرکزی استفاده می‌کند. برای ایران، ترکیه بزرگ‌ترین واردکننده گاز طبیعی و واردکننده کلیدی نفت خام این کشور است.

این‌یک دروازه اقتصادی آینده به سمت بازارهای انرژی و انرژی غیرنفتی اروپا است. ترکیه‌همچنین میراث این را دارد که یک کانال پشتیبان اقتصادی برای ایران در مواقع بحران باشد. در طول جنگ‌هشت‌ساله بین عراق و ایران، ترکیه به ایران در تأمین نیازهای اقتصادی و زمانی که در خلیج‌فارس به‌دلیل اختلالات دریایی با

مشکلاتی مواجه شد، کمک کرد. به‌تازگی در سال ۲۰۱۲، ترکیه از طریق یک طرح بزرگ نقش حیاتی در کمک به ایران برای دور زدن تحریم‌ها ایفا کرد. شامل پرداخت‌هزینه نفت و گاز طبیعی ایران با طلا. نقش ترکیه به‌عنوان یک کانال اقتصادی پشتیبان در حال افزایش است زیرا ایران دوباره با فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم‌های ایالات‌متحده مواجه است. تحکیم روابط اقتصادی بین ترکیه و ایران پس از اعمال تحریم‌های آمریکا در سال ۲۰۱۸، بحث‌های غالب در دیدارهای مقامات دولتی ترکیه و ایران بوده است. اگر ایران بی‌ثبات شود، این فشارها فرصت‌های اقتصادی را نیز برای ترکیه فراهم می‌کند. به‌عنوان‌مثال، بسیاری از شهروندان ایرانی در سال ۲۰۱۹ در بخش املاک و مستغلات ترکیه سرمایه‌گذاری کردند. ایرانیان پس از عراقی‌ها دومین ملیتی بودند که با ۵۴۳۲ واحد ملک خریداری کردند. شهروندان ایرانی در سال گذشته با ۹۷۸ شرکت اولین شرکت‌هایی بودند که در ترکیه شرکت کردند. حدود ۶۰۰ شرکت ایرانی در بخش اقتصادی فعالیت می‌کنند. (Badawi, 2020)

همان‌طور که اشاره شد، طی دهه گذشته، علیرغم اولویت‌های مختلف سیاست خارجی و گاه منافع متضاد، روابط تجاری و اقتصادی بین ایران و ترکیه ادامه داشته است. سطح مبادلات تجاری ایران و ترکیه در سال ۲۰۱۲ به ۲۲ میلیارد دلار رسید. اما تحریم‌های آمریکا علیه ایران در اواخر سال ۲۰۱۸، کووید، تصمیم ترکیه برای کاهش واردات نفت خام و انرژی از ایران و... باعث حجم تجارت دوجانبه شد. بین ترکیه و ایران بین سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۲۲ به کمتر از ۱۰ میلیارد دلار کاهش می‌یابد. در سازوکارهای‌همکاری دوجانبه، علاوه بر شورای تجاری ترکیه و ایران که در سال ۲۰۰۱ تأسیس شد، کمیسیون مشترک اقتصادی (JEC) نیز مهم است. بیست و هشتمین نشست JEC بین ترکیه و ایران در سپتامبر ۲۰۲۱ برگزار شد(مانی به ونش، ۱۴۰۲). مبادلات تجاری ایران و ترکیه درهشت‌ماهه نخست سال ۲۰۲۳ نسبت به مدت مشابه سال قبل ۱۹ درصد کاهش داشته و به ۳٫۴۹ میلیارد دلار رسیده است. ترکیه از ژانویه تا آگوست ۲۰۲۳ بیش از ۱٫۹۴۶ میلیارد دلار کالا به ایران صادر کرده و بیش از ۱٫۵۴۴ میلیارد دلار کالا از ایران وارد کرده است.

جدول۴. روابط اقتصادی و بازرگانی ترکیه و ایران

	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳
صادرات	۲,۲۵	۲,۷۷	۳,۰۷	۳,۳۱
واردات	۱,۱۹	۲,۸۲	۳,۳۵	۲,۱۸
حجم	۳,۴۴	۵,۵۹	۶,۴۲	۵,۴۹
تعادل	۱,۰۶	-۰٫۰۵	-۰,۲۸	۱,۱۳

منبع: مؤسسه آمار ترکیه (میلیارد دلار آمریکا)

این ارقام نشان می‌دهد که ترکیه سومین مشتری بزرگ صادرات ایران است، درحالی‌که صادرات ایران به ترکیه با ۲۳ درصد افزایش سالانه به ۷٫۵ میلیارد دلار رسیده است.

نمودار۲. واردات ایران از ترکیه

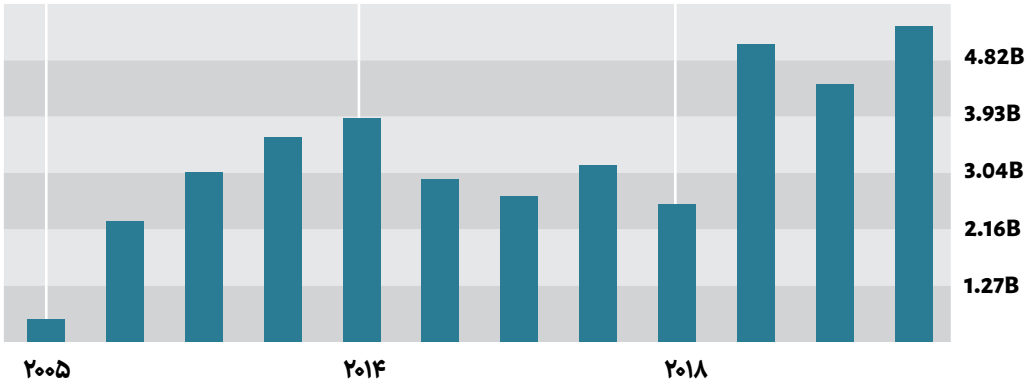

Source: tradingeconomics, (2024)

بر اساس پایگاه داده تجارت بین‌الملل سازمان ملل متحد COMTRADE، واردات ایران از ترکیه در سال ۲۰۲۱ بالغ بر ۵٫۲۹ میلیارد دلار بوده است.

نمودار۳. واردات ترکیه از ایران

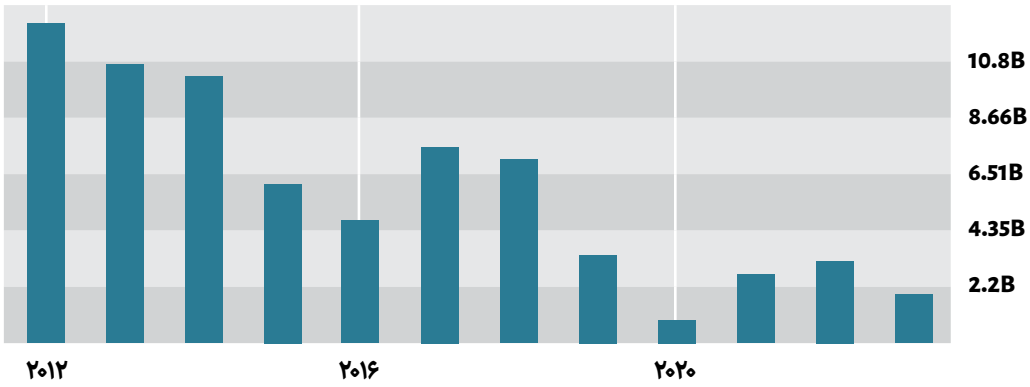

Source: tradingeconomics, (2024)

بر اساس گزارش اتاق مشترک بازرگانی ایران و ترکیه، صادرات اصلی ترکیه به ایران شامل؛ راکتورهای‌هسته‌ای، دیگ بخار، الیاف مصنوعی و مصنوعی، ماشین‌آلات و دستگاه‌های الکتریکی، روغن تخمه آفتابگردان، روغن گلرنگ، تراکتورهای جاده‌ای، نیمه تریلرها و ذرت دامی، محصولات کشاورزی، سنگ معدن فلزی، پلاستیک و کودهای شیمیایی، مواد معدنی و محصولات صنایع شیمیایی و صنایع وابسته است.همچنین عمده واردات ترکیه از ایران محصولات پتروشیمی، پلیمرها، سیمان، پسته، خرما، کشمش،هندوانه و آب‌میوه، مواد غذایی، گاز طبیعی مایع، آلومینیوم در شمش و محصولات نیمه‌تمام آهن یا فولادهستند. (iranturkeyjcc,2024)

۶-۲. مبادلات اقتصادی ایران و ترکیه در حوزه انرژی

ایران دارای بزرگ‌ترین ذخایر اثبات‌شده نفت و گاز در جهان است. ترکیه ایران را به‌عنوان یک منبع راهبردک برای تأمین نفت خام و گاز طبیعی، امنیت انرژی و کمک به نقش خود به‌عنوان یک‌قطب انرژی منطقه‌ای می‌داند. ایران‌همچنین ترکیه را دروازه‌ای اقتصادی برای ورود به بازارهای انرژی اروپا می‌داند و احتمالاً در مراکز گازی آینده و پروژه‌های گازرسانی به اروپا در ترکیه مشارکت خواهد کرد. برای تهران، ترکیه‌همچنان بزرگ‌ترین واردکننده گاز طبیعی و واردکننده مهم نفت خام است و باوجود کاهش سهم ایران از واردات گاز ترکیه، قرارداد فعلی گاز در سال ۲۰۲۶ به پایان می‌رسد. سال گذشته (۲۰۲۲) دو کشور بر توسعه این گاز تأکید کردند.همکاری در زمینه انرژی ایران آمادگی خود را برای تأمین انرژی پایدار به ترکیه از طریق صادرات گاز اعلام کرده است و در این زمینه توافق شده است که مذاکرات برای تمدید قرارداد صادرات گاز ایران به ترکیه برای ۲۵ سال آینده و افزایش میزان صادرات گاز در این زمینه انجام شود. (Ramezani Bonesh, 2023) بنابراین با در نظر گرفتن نقش مهم ایران به‌عنوان تولیدکننده انرژی، و موقعیت ایده آل ژئوپلیتیکی ترکیه به‌عنوان مجرای کلیدی بازارهای غربی،همگرایی در سیاست انرژی به‌عنوان یک امر منطقی برای‌هر دو بازیگر دنبال می‌شود. (Kalehsar,2015: 1)

نمودار۴. آمار واردات گاز طبیعی ترکیه در سال ۲۰۲۳

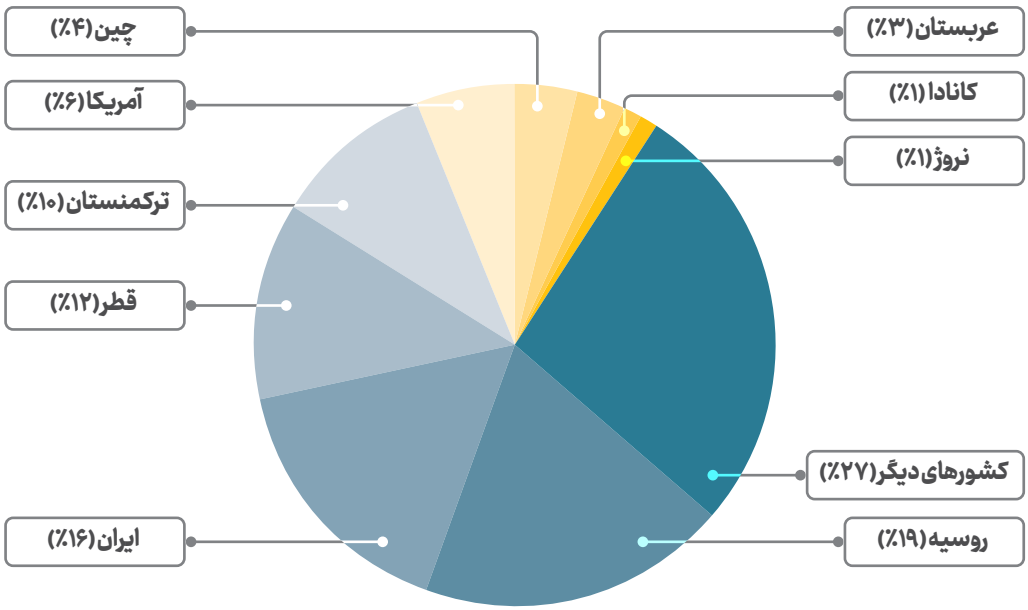

Resource: Republic of Türkiye Ministry of Energy and Natural Resources(2023)

در سال ۱۹۹۶، ترکیه قراردادی را برای واردات گاز از ایران امضا کرد که ایران را ملزم به حمل سالانه ده میلیارد متر مکعب (میلیارد متر مکعب) کرد. داده‌های EMRA نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۹۹، ترکیه ۱۲٫۳۸۲ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی مصرف کرده و در پایان سال ۲۰۱۹، ترکیه ۲٫۸۱ میلیارد متر مکعب گاز

طبیعی از طریق خط لوله وارد کرده است، درحالی‌که ۱٫۸۷ میلیارد مترمکعب به‌عنوان LNG در نوامبر ۲۰۱۹ خریداری‌شده است. کل مصرف گاز ترکیه با کاهش ۱۵٫۸ درصدی به حدود ۳٫۴۴ میلیارد متر مکعب در نوامبر ۲۰۱۹ از حدود ۴٫۰۹ میلیارد متر مکعب در نوامبر ۲۰۱۸ رسید. یک‌چیز، قیمت و کیفیت گاز وارداتی ایران‌هرگز برای ترکیه مطلوب نبود. در مقایسه با گاز روسیه و آذربایجان، عرضه ایران به‌طور مداوم بسیار گران‌تر بود، ترکیه گاز را از طریق خطوط لوله از روسیه، آذربایجان و ایران وارد می‌کند. در سال ۲۰۱۸، آنکارا ۲۳٫۶ میلیارد متر مکعب از روسیه، ۷٫۹ میلیارد متر مکعب از ایران و ۷٫۵ میلیارد متر مکعب از آذربایجان گاز وارد کرده است. در حال حاضر ایران به‌جز صادرات گاز به ترکیه و عراق متقاضی عمده دیگری ندارد. ایران تا سال ۲۰۱۹ ده میلیون مترمکعب گاز طبیعی به ترکیه و بیست وپنج میلیون مترمکعب به عراق صادر می‌کند. اگرچه اکثر کشورهای‌همسایه ظرفیت بازار خوبی برای گاز طبیعی ایران دارند، اما پروژه‌های انتقال گاز ایران ناقص مانده‌اند. با توجه به افزایش افت فشار در برخی از فازهای پارس جنوبی و خروج توتال و CNPC از فاز یازده پارس جنوبی، ایران در نظر دارد در این فاز از سرمایه و فناوری شرکت‌های داخلی استفاده کند. اما نکته مهم این است که منابع مالی و فناوری شرکت‌های داخلی نمی‌تواند پاسخگوی خواسته‌های فاز باشد. نتیجه نهایی کاهش نفوذ ایران در بازار انرژی خواهد بود. (Shokri Kalehsar, 2023)

۶-۳. همکاری‌های ایران و ترکیه در حوزه سرمایه‌گذاری

در حوزه سرمایه‌گذاری ترکیه و ایران در دو دهه اخیرهمکاری‌های زیادی داشته‌اند. ازجمله توافقنامه تجارت ترجیحی (TTA) بین ترکیه و ایران در ژانویه ۲۰۱۵ به‌منظور توسعه و تشویق روابط اقتصادی و تجاری، کاهش برخی از تعرفه‌ها و حذف موانع غیر تعرفه‌ای و موانع تعرفه‌ای اجرا شد. پس از سفر رجب طیب اردوغان به تهران در سال ۲۰۲۲، ایران و ترکیه‌هشت سندهمکاری و یادداشت تفاهم ازجمله «همکاری جامع بلندمدت بین ترکیه و ایران»، حمایت از کسب‌وکارهای کوچک و ساخت پارک‌های علمی،همکاری در بخش محیط‌زیست، امضا کردند. توسعه‌همکاری‌ها در زمینه انرژی و تسهیل معاملات بانکی و سرمایه‌گذاری. اکنون با توجه جدی‌تر آنکارا و تهران به نقشه راه‌همکاری‌های بلندمدت دو کشور،همکاری‌ها و تعاملات دوجانبه در حوزه بانکی و سرمایه‌گذاری بیشتر موردتوجه قرارگرفته است. بر اساس گزارش موسسه آمار ترکیه، ایرانیان طی‌هفت‌ماهه نخست سال ۲۰۲۰، ۳۱۶۸ خانه در ترکیه خریداری کرده‌اند و به بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار املاک در این کشورهمسایه تبدیل‌شده‌اند. (Middle East Political and Economic Institute, ND)

تخمین زده می‌شود که ۸۹ شرکت ترکیه‌ای با سرمایه ترکیه در ایران فعال‌هستند،هرچند آمار دقیق و رسمی وجود ندارد. بااین‌حال، بسیاری از شهروندان ایرانی در بخش املاک و مستغلات ترکیه سرمایه‌گذاری کرده‌اند. شرکت‌های مستقر در امارات نیز فعالیت‌های ترکیه‌ای را تأسیس کرده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از مهاجران ایرانی و ایرانیان دیاسپورا در بازاریابی و تجارت عمده و خرده‌فروشی، تجاری و صنعتی، سپرده‌گذاری در بانک‌ها و خرید سهام سرمایه‌گذاری کرده‌اند. (Köroğlu & Arslan, 2021: 14)

در چند سال اخیر، ایرانیان پس از عراقی‌ها در خرید خانه در ترکیه رتبه دوم و در درخواست شهروندی ترکیه

از طریق سرمایه‌گذاری رتبه اول را دارند. علاوه بر این، در شش‌ماهه اول سال ۲۰۱۹، در بین خارجی‌هایی که با افتتاح شرکت در ترکیه سرمایه‌گذاری مستقیم داشته‌اند، رتبه اول را نیز به خود اختصاص داده‌اند. (Dailysabah, 2019)

بر اساس برخی برآوردها، طی ۸ سال گذشته، ایرانیان بیش از ۶۶۰۰ شرکت در ترکیه تأسیس کرده‌اند و نزدیک به ۳۷۰۰۰ ملک در این کشور خریداری کرده‌اند. تعداد مشاغل سرمایه‌گذاری شده ایرانی ثبت‌شده در ترکیه در سال ۲۰۲۲ به ۱۳۰۰ رسید. در شش‌ماهه اول سال ۲۰۲۳، این روند ادامه یافت. ۴۱۷ شرکت ایرانی دیگر در ترکیه تأسیس شد، درحالی‌که ایرانیان ۲۶۵۵ ملک دیگر خریداری کردند. ایران و ترکیه‌همچنان پتانسیل‌های متفاوتی برای‌همکاری بیشتر در قالب نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دارند.همکاری دو کشور در بانک تجارت و توسعه سازمان‌همکاری‌های اقتصادی (ETDB) توسط سه عضو مؤسس سازمان‌همکاری اقتصادی (اکو) ایران، پاکستان و ترکیه و تأمین منابع مالی برای پروژه‌ها و برنامه‌های عضو کشورها به نفع مبادلات چندجانبه است. (Özdemir, 2023: 12)

۷. رویکرد چندجانبه‌گرایی در روابط جمهوری اسلامی ایران و ترکیه

ترکیه یکی از کشورهایی است که به‌طور فعال در فرایندهای چندجانبه‌گرایی فرهنگی مشارکت دارد. ترکیه از زمان تأسیس جمهوری خود، تلاش کرده است تا خود را به‌عنوان پلی بین شرق و غرب معرفی کند و روابط فرهنگی و اقتصادی خود را با کشورهای مختلف گسترش دهد. ترکیه با عضویت در نهادهایی نظیر سازمان ملل، سازمان‌همکاری اسلامی (OIC)، و ناتو، سعی کرده است که از ظرفیت‌های چندجانبه‌گرایی فرهنگی برای گسترش روابط اقتصادی و تجاری خود بهره‌برداری کند. علاوه بر این، ترکیه در تلاش است که به‌عنوان یک بازیگر اصلی در منطقه بالکان، خاورمیانه و قفقاز شناخته شود و با کشورهای مختلف در این مناطق‌همکاری‌های فرهنگی و اقتصادی برقرار کند. (Aydin, 2021: 3)

ایران نیز در چارچوب‌های مختلف چندجانبه‌گرایانه درگیر است، به‌ویژه در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی. ایران با کشورهای اسلامی از طریق سازمان‌همکاری‌های اسلامی (OIC) و با کشورهای آسیایی از طریق سازمان‌همکاری شانگهای (SCO) روابط فرهنگی و اقتصادی دارد. اما چالش‌های سیاسی و تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی مانع از آن شده است که ایران بتواند به‌طور مؤثر از تمام ظرفیت‌های فرهنگی خود برای ایجاد روابط اقتصادی گسترده‌تر بهره‌برداری کند. به‌علاوه، ایران در سیاست خارجی خود، اولویت بیشتری به حفظ‌هویت اسلامی و انقلابی خود داده است که این امر می‌تواند مانع از استفاده تمام‌عیار از ظرفیت‌های چندجانبه‌گرایی فرهنگی شود. (Keshavarzian, 2019: 25)

بااین‌حال‌هردو کشور در تلاش‌هستند تا با کاربست رویکرد چندجانبه‌گرایی در روابط خود در سطوح منطقه‌ای و بین‌الملل منافع بیشتری را در حوزه‌های مختلف به دست آورند. ازاین‌رو ایران و ترکیه به دنبال بهره‌برداری از فرصت‌های موجود در چارچوب سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای مانند سازمان‌همکاری اقتصادی (ECO) هستند. این سازمان بستری برای توسعه‌همکاری‌های اقتصادی میان کشورهای منطقه فراهم کرده و به تحکیم پیوندهای تجاری و سرمایه‌گذاری کمک می‌کند. (Hakimian, 2021: 6) در زمینه

امنیتی،هر دو کشور بر اهمیت‌همکاری در مبارزه با تروریسم تأکیددارند. مذاکرات چندجانبه در بحران سوریه نشان‌دهنده تلاش مشترک آن‌ها برای یافتن راه‌حل‌های سیاسی است. (Tahiroğlu, 2022: 1) از طرفی دیگر در حوزه انرژی،همکاری‌های چندجانبه بین ایران و ترکیه باهدف افزایش بهره‌وری و امنیت انرژی در حال گسترش است. این‌همکاری‌ها شامل پروژه‌های مشترک انتقال انرژی و توسعه زیرساخت‌های انرژی پاک می‌شود. (Yildiz, 2021: 11)

چنانکه پیشتر نیز بررسی شد، تبادلات فرهنگی و آموزشی بین دو کشور نیز بخشی از راهبرد چندجانبه‌گرایی است. این تعاملات فرهنگی می‌تواند به تقویت فهم وهمکاری متقابل کمک کند و چالش‌های اجتماعی را کاهش دهد. (Sarihan, 2022: 9) با توجه به تغییرات دینامیک در منطقه و جهان، ایران و ترکیه از طریق چندجانبه‌گرایی به دنبال تثبیت موقعیت خود و افزایش نفوذ منطقه‌ای‌هستند. این راهبرد به آن‌ها امکان می‌دهد تا در تحولات بین‌المللی جایگاه مناسبی پیدا کنند. (Aras & Ozbay, 2023: 3) درنهایت، چندجانبه‌گرایی به‌عنوان یک رویکرد راهبردک، به ایران و ترکیه کمک می‌کند تاهم‌زمان روابط دوجانبه خود را تقویت کرده و از نفوذ و تأثیرگذاری بیشتری در منطقه برخوردار شوند. از طرفی دیگر میزان تأثیرگذاری روابط فرهنگی بین ایران و ترکیه بر مناسبات اقتصادی آن‌ها نسبت به روابط ایران در این حوزه با سایر کشورها به دلایل مختلفی متفاوت است.

درواقع‌هرچند اشتراکات فرهنگی به‌طور طبیعی می‌توانند نقش مثبتی در تقویت روابط اقتصادی ایفا کنند، اما در خصوص گستردگی روابط فرهنگی ایران و ترکیه و عدم توسعه این نوع روابط با سایر کشورها وجود عوامل مختلفی مانند سیاست‌های داخلی و خارجی، تحریم‌ها، جغرافیا، و سیاست‌های راهبردک نیز به‌شدت در این زمینه تأثیرگذارهستند. ایران با اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر رویکرد اسلامی و انقلابی از بین کشورهای‌همسایه وهم‌جوار بیشترین ارتباطات فرهنگی را با ترکیه دارا است. از طرفی دیگر این کشور به‌دلیلفشار تحریم‌های بین‌المللی از یکسو و فعالیت کمرنگ ایران در رویدادهای فرهنگی بین‌المللی در جهت ارائه تصویر مثبت بین‌المللی و استفاده از ابزارهای فرهنگی برای توسعه روابط و دیپلماسی موجب شده است تا این کشور با تأکید و تمرکز بر اشتراکات فرهنگی با ترکیه مؤلفه‌های فرهنگی را در حوزه مبادلات اقتصادی توسعه دهد.

۸. تأثیر مبادلات فرهنگی بر توسعه روابط اقتصادی ایران و ترکیه

چندجانبه‌گرایی فرهنگی به معنای تعاملات وهمکاری‌های گسترده‌تر میان چندین کشور در زمینه‌های فرهنگی است و می‌تواند بر توسعه مبادلات اقتصادی بین ایران و ترکیه تأثیر بسزایی داشته باشد. شایان‌ذکر است که متغیرهای فرهنگی مهمی بر روابط ایران و ترکیه تأثیرگذار است که در صورت رفع موانع و توجه بیشتر به این متغیرها می‌تواند به توسعه روابط اقتصادی و در سایه آن روابط امنیتی و سیاسی نیز امیدوار بود. در نمودار ۵ به این متغیرها اشاره‌شده است.

نمودار۵. متغیرهای فرهنگی مؤثر بر روابط ایران و ترکیه

منبع: کولایی و نبوی (۱۳۹۹): ۷-۱۵

بنابراین در صورت بررسی و تمرکز بیشتر بر روی متغیرهای مؤثر بر روابط بین دو کشور می‌تواند زمینه‌همکاری‌های بیشتر را فراهم کند. بدین ترتیب این نوع‌همکاری می‌تواند به تبادل تجربیات فرهنگی،هنری و علمی میان دو کشور منجر شود و موجب فهم بهتری از نیازها و اولویت‌های یکدیگر گردد. ایجاد نمایندگی‌های مشترک فرهنگی، برگزاری جشنواره‌های‌هنری و ادبی وهمکاری‌های آموزشی می‌تواند بستر مناسبی برای گسترش روابط اقتصادی فراهم کند. با تعریف و ترویج‌هویت‌های مشترک فرهنگی وهمکاری در پروژه‌های فرهنگی، درک متقابل و اعتماد بین دو کشور تقویت می‌شود که این موارد خود می‌تواند پایه‌های‌همکاری‌های اقتصادی را مستحکم‌تر کند. علاوه بر این، چندجانبه‌گرایی فرهنگی می‌تواند به جذب سرمایه‌گذاری‌های مشترک و پروژه‌های اقتصادی بین دو کشور کمک کند.هنگامی‌که فرهنگی از دو کشور با یکدیگر ترکیب می‌شود، فرصت‌هایی برای‌همکاری در صنایع خلاق مانند گردشگری،هنر و فناوری‌های نوین به وجود می‌آید. این‌همکاری‌ها می‌توانند منجر به راه‌اندازی کسب‌وکارهای مشترک و بهره‌برداری از بازارهای جدید شوند.همچنین، ازآنجاکه توسعه فرهنگی و اقتصادی به یکدیگر وابسته‌اند، این نوع‌همکاری می‌تواند به ایجاد یک فضای پایدار و رونق اقتصادی میان ایران و ترکیه کمک کند و درنهایت به تقویت روابط دوجانبه در سایر زمینه‌ها نیز منجر شود.

نمودار۶. تأثیر مبادلات فرهنگی بر توسعه روابط اقتصادی بین ایران و ترکیه

منبع: نویسندگان

همان‌طور که یافته‌های پژوهش نشان داد، مبادلات فرهنگی به ایجاد شناخت بهتر میان مردم و دولت‌های ایران و ترکیه کمک می‌کند. این شناخت حاصل تلاش‌های فرهنگی، ازجمله تبادل‌هیئت‌های علمی،هنری و دینی است. این تعاملات می‌تواند به کاهش سو تفاهمات و نگرش‌های منفی به‌خصوص در حوزه اختلافات قومی نسبت به یکدیگر منجر شود و فضایی مثبت برای‌همکاری‌های اقتصادی فراهم کند. ازاین‌رو ایجاد نهادهای مشترک فرهنگی، مانند مراکز فرهنگی، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی درهر دو کشور می‌تواند به تقویت روابط اقتصادی منجر شود. این نهادها با آموزش زبان، تاریخ و فرهنگ دو کشور، سعی در ایجاد بستر مشترکی برای‌همکاری‌های علمی و اقتصادی دارند و به تبادل دانش و تجربه کمک می‌کنند. در بخش مبادلات اقتصادی روابط ایران و ترکیه

در حوزه سرمایه‌گذاری نشان داد که سرمایه‌گذاری‌ها بین دو کشور مذکور اغلب یک‌سویه بوده است. درواقع بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها در ترکیه و در حوزه املاک و مستغلات بوده است. بدین روی، مبادلات فرهنگی می‌تواند به جذب سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی کمک کند. شناخت بیشتر نسبت به فرهنگ و بازار یکدیگر باعث می‌شود که سرمایه‌گذاران با اطمینان بیشتری در پروژه‌های مشترک اقتصادی سرمایه‌گذاری کنند. این امر می‌تواند به توسعه زیرساخت‌ها و افزایش فرصت‌های شغلی منجر شود. از طرفی دیگر

مناسبات فرهنگی قوی به تسهیل مذاکرات برای ایجاد توافقات تجاری کمک می‌کند.هنگامی‌که دو کشور دارای روابط فرهنگی نزدیک‌هستند، تمایل بیشتری به‌همکاری‌های تجاری و ایجاد توافقات دوجانبه دارند. این توافقات می‌تواند شامل حوزه‌های مختلف اقتصادی باشد، ازجمله تجارت کالا، خدمات و پروژه‌های مشترک.همچنین در حوزه گردشگری و ترانزیت نیز مبادلات فرهنگی می‌تواند تأثیرگذار باشد. گردشگران به‌دلیلعلاقه به فرهنگ، تاریخ و نقاط دیدنی یکدیگر، تمایل به سفر به کشور دیگری دارند. توسعه صنعت گردشگری نه‌تنها به درآمدزایی برای‌هر کشور کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ساز تعاملات اقتصادی و فرهنگی بیشتری نیز می‌شود. در خصوص ایران و ترکیه نیز به‌دلیلنزدیکی جغرافیایی و فرهنگ و مشاهیر مشترک توسعه گردشگری می‌تواند برای‌هردو کشور پردرآمد باشد.

یک ارتباط قوی فرهنگی می‌تواند زمینه‌ساز تبادل فناوری و نوآوری میان دو کشور باشد. با برقراری مراکز تحقیق و توسعه مشترک، دانشجویان و پژوهشگران دو کشور می‌توانند در زمینه‌های علمی و فناوری‌همکاری کنند و راه‌حل‌های نوآورانه‌ای برای چالش‌های مشترک پیدا کنند. با معرفی برنامه‌های تبادل دانشجویی وهیئت‌های علمی، دو کشور می‌توانند شاهد بهبود کیفیت آموزشی و نوآوری در سیستم‌های آموزشی خود باشند. این امر موجب می‌شود که نیروی کار ماهر و گزیده‌تری برای صنایع و اقتصادهای دو کشور ایجاد شود. مبادلات فرهنگی به معرفی فرهنگ و کالاهای محلی دو کشور کمک می‌کند. با ترویج محصولات فرهنگی،هنری و صادرات کالاهای بومی،هر کشور می‌تواند ضمن شناخت بهتر از یکدیگر، به رونق اقتصادی و تبادل محصولات خود پرداخته و درنهایت روابط تجاری را تقویت کند. درنهایت، مبادلات فرهنگی می‌تواند به توسعه پایدار روابط اقتصادی کمک کند. با ایجاد بسترهای مناسب برای‌همکاری‌های فرهنگی و اجتماعی، دو کشور می‌توانند به تحکیم روابط خود پرداخته و به یک تقابل سازنده و پایدار دست پیدا کنند. این نوع‌همکاری باعث می‌شود که دو کشور در برابر چالش‌های منطقه‌ای و جهانی مقاوم‌تر شوند.

از این تحلیل‌ها چنین برمی‌آید که‌هرچند تحریم‌ها و چالش‌های سیاسی بر روابط اقتصادی سایه افکنده‌اند، اما اشتراکات فرهنگی و مسیرهای ارتباطی چندجانبه، ظرفیت مهمی برای بازتعریف‌همکاری‌های اقتصادی فراهم کرده‌اند.اما باوجود این یک سری موانع بر سر راه دیپلماسی فرهنگی دو کشور وجود دارد که در ادامه به آن اشاره‌شده است:

دسته‌بندی	شرح مانع	تحلیل
ساختاری نهادی	ضعف نهادهای متولی	نهادهای فرهنگی ایران مانند سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی یا رایزنی‌های فرهنگی ازلحاظ بودجه، منابع انسانی و شبکه‌سازی بین‌المللی قابل‌مقایسه با نهادهایی مانند مؤسسه «یونس امره» ترکیه نیستند. این امر توان مانور فرهنگی ایران را در عرصه بین‌الملل محدود کرده است.
	فقدان راهبرد جامع فرهنگی	ایران فاقد یک راهبرد منسجم فرهنگی است که در تعامل باسیاست خارجی و نهادهای مختلف داخلی عمل کند، درحالی‌که ترکیه سیاست نئوعثمانی‌گری را در قالب یک راهبرد فرهنگی ژئوپلیتیکی دنبال می‌کند.
سیاسی امنیتی	رقابت ژئوپلیتیکی منطقه‌ای	درگیری منافع سیاسی و نظامی در مناطقی مانند سوریه، قفقاز و آسیای مرکزی سبب رقابت امنیتی شده و فضای بی‌اعتمادی میان دو کشور را افزایش داده است. این بی‌اعتمادی به‌طور مستقیم برهمکاری‌های فرهنگی سایه افکنده است.
	تحریم‌های اقتصادی علیه ایران	تحریم‌ها موجب محدودیت ایران در بهره‌گیری از ابزارهای نرم مانند تبادل فرهنگی، اعزام دانشجو، سرمایه‌گذاری در رسانه و توریسم فرهنگی شده‌اند؛ مزیتی که ترکیه از آن برخوردار است.
تاریخی ـ هویتی	رقابت تاریخی صفوی عثمانی	پیشینه تاریخی رقابت امپراتوری‌های ایران و عثمانی بر ذهنیت نخبگان و ملت‌ها تأثیر گذاشته و مانع شکل‌گیری اعتماد فرهنگی بلندمدت شده است.
	تمایز درهویت فرهنگی مذهبی	ایران برهویت شیعی ایرانی تأکید دارد، درحالی‌که ترکیه بر گفتمان سنی نئوعثمانی تکیه دارد. این تمایز موجب واگرایی گفتمانی در حوزه فرهنگ شده است.
اجتماعی مردمی	کلیشه‌ها و تصورات منفی متقابل	وجود تصورات قالبی درباره مردم و فرهنگ کشور مقابل، سطح تعاملات فرهنگی مردمی را کاهش داده و فضا را برای دیپلماسی فرهنگی رسمی نیز تنگ‌تر کرده است.
	محدودیت زبان مشترک فرهنگی	فقدان گفت‌وگوی فرهنگی مستمر، برنامه‌های مشترک میان دانشگاه‌ها، نخبگان و نهادهای مردم‌نهاد، مانع از تعمیق ارتباطات فرهنگی شده است.
رسانه‌ای فناورانه	نفوذ رسانه‌ای نابرابر	ترکیه با استفاده از صنعت سریال سازی، شبکه‌های ماهواره‌ای و رسانه‌های اجتماعی، تصویر قدرتمندی از فرهنگ خود ارائه داده است؛ درحالی‌که ایران با محدودیت‌های زیرساختی و محتوایی مواجه است.
	فقدان برند فرهنگی جهانی از ایران	ترکیه موفق به جهانی‌سازی برندهایی نظیر «مولانا» «استانبول» و «غذاهای ترکی»شده، اما ایران در زمینه برندسازی فرهنگی در سطح جهانی عقب‌تر است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، تأثیرات چندجانبه‌گرایی فرهنگی بر توسعه مبادلات اقتصادی میان ایران و ترکیه بررسی شد. نتایج تحقیق نشان می‌دهند که تعاملات فرهنگی، به‌ویژه از طریق‌همکاری‌های مشترک فرهنگی، دیپلماسی فرهنگی و تبادل تجربیات و ایده‌ها، می‌توانند نقش بسزایی در تقویت روابط اقتصادی دو کشور ایفا کنند. ایران و ترکیه به‌عنوان دو کشورهمسایه با تاریخ و فرهنگ مشترک، از ظرفیت‌های فرهنگی زیادی برای ایجاد بستری مناسب جهت گسترش مبادلات تجاری و اقتصادی برخوردارهستند. این ظرفیت‌ها نه‌تنها در راستای تقویت روابط دوجانبه، بلکه به‌عنوان ابزاری برای افزایش نفوذ و گسترش‌همکاری‌های منطقه‌ای نیز عمل کرده‌اند. چندجانبه‌گرایی فرهنگی، به‌عنوان یک راهبرد مؤثر در روابط بین‌المللی، می‌تواند به تسهیل روند مبادلات اقتصادی کمک کند. این پژوهش نشان داد که با تقویت روابط فرهنگی میان ایران و ترکیه، زمینه برای کاهش موانع فرهنگی و اجتماعی که ممکن است بر مبادلات تجاری تأثیر منفی بگذارد، فراهم می‌شود.همکاری‌های فرهنگی،همچون برگزاری نمایشگاه‌ها، جشنواره‌ها، تبادل‌هنرمندان و برنامه‌های آموزشی، موجب تقویت اعتماد متقابل میان مردم دو کشور و درنتیجه، کاهش موانع تجاری و افزایش‌همکاری‌های اقتصادی می‌گردد. این تعاملات فرهنگی‌همچنین می‌تواند به‌عنوان پل ارتباطی برای معرفی بازارهای یکدیگر به طرف‌های خارجی و افزایش صادرات و واردات کالا و خدمات عمل کند. علاوه بر این، در بخش بررسی حجم مبادلات فرهنگی و اقتصادی این تحقیق نشان داد که دیپلماسی فرهنگی و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های فرهنگی مشترک می‌توانند به تقویت روابط سیاسی و اقتصادی میان دو کشور کمک کرده و موجب توسعه پایدار مبادلات اقتصادی شوند. درواقع کشورها زمانی که از طریق روابط فرهنگی به‌هم نزدیک‌تر می‌شوند، به‌راحتی می‌توانند در زمینه‌های تجاری و اقتصادی به توافقات جدیدی دست یابند که در سایر شرایط ممکن است پیچیده و دشوار به نظر برسند. به‌عبارت‌دیگر،همکاری‌های فرهنگی می‌توانند به‌عنوان محرکی برای افزایش تعاملات اقتصادی عمل کنند که این موضوع در روابط ایران و ترکیه به‌وضوح قابل‌مشاهده است.در این راستا، باید به این نکته توجه کرد که موفقیت‌همکاری‌های فرهنگی در توسعه مبادلات اقتصادی تنها به عوامل داخلی مربوط نمی‌شود، بلکه شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌هر کشور نیز می‌تواند تأثیرات قابل‌توجهی بر روند این‌همکاری‌ها بگذارد. عواملی چون تغییرات سیاست‌های داخلی، وضعیت اقتصادی جهانی و تحریم‌ها می‌توانند بر تعاملات فرهنگی و درنتیجه بر روابط اقتصادی تأثیرگذار باشند. بنابراین، درک و مدیریت صحیح این عوامل از اهمیت بالایی برخوردار است تا از ظرفیت‌های فرهنگی به نحو احسن برای پیشبرد اهداف اقتصادی بهره‌برداری شود.

نتایج این پژوهش‌همچنین حاکی از آن است که ایران و ترکیه باید سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که نه‌تنها برافزایش مبادلات اقتصادی، بلکه بر ارتقای‌همکاری‌های فرهنگی در سطح مردمی و دولتی تمرکز داشته باشد. ایجاد نهادهای مشترک فرهنگی، تسهیل سفرهای گردشگری و تبادل دانشجویی، و حمایت از پروژه‌های مشترک در حوزه‌های‌هنر، سینما، موسیقی و زبان می‌تواند به گسترش روابط دوجانبه کمک کند. این اقدامات نه‌تنها موجب افزایش سطح‌همکاری‌های اقتصادی می‌شود، بلکه ازنظر نرم‌افزاری نیز به ایجاد محیطی پایدار و بر پایه اعتماد و احترام متقابل میان دو کشور منجر خواهد شد.درنهایت، این تحقیق

به‌وضوح نشان داد که چندجانبه‌گرایی فرهنگی می‌تواند به‌عنوان یک ابزار کلیدی در تقویت روابط اقتصادی و تجاری ایران و ترکیه عمل کند. با بهره‌برداری از ظرفیت‌های فرهنگی و گسترش همکاری‌های چندجانبه، این دو کشور قادر خواهند بود تا ضمن تسهیل مبادلات اقتصادی، زمینه‌سازهمکاری‌های بیشتری در سطح منطقه‌ای و جهانی شوند. در این مسیر، توجه به ابعاد فرهنگی و انسانی روابط بین‌المللی می‌تواند به توسعه روابط پایدار و بلندمدت کمک کرده و مبنای موفقیت‌های اقتصادی مشترک را فراهم آورد. درمجموع، تأثیر مبادلات فرهنگی بر توسعه روابط اقتصادی ایران و ترکیه بسیار قابل‌توجه است. این تأثیرات نه‌تنها بر شناخت متقابل و تسهیل روابط مؤثر است، بلکه می‌تواند به ایجاد فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی جدید نیز منجر شود. ادامه این روند نیازمند برنامه‌ریزی‌های دقیق و سیاست‌های هوشمندانه است.

درمجموع یافته‌های این پژوهش نشان داد که چندجانبه‌گرایی فرهنگی نقش قابل‌توجهی در گسترش مبادلات اقتصادی میان ایران و ترکیه ایفا می‌کند. روابط فرهنگی، ازجمله تعاملات آموزشی، گردشگری،همکاری‌های علمی و دیپلماسی فرهنگی، زمینه‌ساز تقویت شناخت متقابل، کاهش سوءتفاهمات و ایجاد اعتماد میان دو کشور شده و به تسهیل سرمایه‌گذاری و توسعه‌همکاری‌های اقتصادی منجر می‌شود. بررسی داده‌های آماری و کیفی نشان داد که نزدیکی فرهنگی و تاریخی ایران و ترکیه، بستر مناسبی برای افزایش تعاملات تجاری و اقتصادی فراهم کرده است؛هرچند میزان سرمایه‌گذاری‌هاهنوز عمدتاً یک‌سویه و نیازمند تعادل بیشتر است.

پیشنهادات پژوهش:

۱. ایجاد نهادهای فرهنگی مشترک نظیر مراکز زبان، دانشگاه‌ها و جشنواره‌های هنری مشترک برای تعمیق شناخت متقابل.
۲. توسعه زیرساخت‌های گردشگری مشترک با تمرکز بر جذابیت‌های فرهنگی و مذهبی مشترک جهت تقویت صنعت توریسم دوجانبه.
۳. طراحی پروژه‌های علمی و پژوهشی مشترک باهدف بهره‌برداری از ظرفیت‌های دانشگاهی و تحقیقاتی دو کشور در راستای اقتصاد دانش‌بنیان.
۴. حمایت از دیپلماسی فرهنگی غیررسمی از طریق انجمن‌های دوستی و تبادل‌هنرمندان، نویسندگان و فعالان اجتماعی.
۵. تدوین نقشه راه جامع فرهنگی-اقتصادی میان ایران و ترکیه با تمرکز برهم‌افزایی منابع فرهنگی برای توسعه پایدار.

درمجموع، تقویت پیوندهای فرهنگی، نه‌تنها به بهبود روابط اقتصادی میان ایران و ترکیه کمک می‌کند، بلکه می‌تواند الگویی برای روابط پایدار با دیگر کشورها نیز ارائه دهد. موفقیت در این مسیر نیازمند تدوین سیاست‌های هوشمندانه، رفع موانع ساختاری و بهره‌گیری بهینه از اشتراکات فرهنگی است.

References

1. Aydin, M. (2021). Turkey and the Global Politics of Identity: From the End of Empire to the New World Order. Oxford University Press.
2. Bayram. S (2019), Turkey-Iran Relations after the JDP, Istanbul: Institut français d'études anatoliennes. https://doi.org/10.4000/books.ifeagd.2934
3. Cohen, R. (2008).Global Diasporas: An Introduction, Routledge. Published July 8, 2022 by Routledge. https://doi.org/10.4324/9780203928943
4. Dunne, T. & Schmidt, B. (2017)."International Relations Theories: Discipline and Diversity". Oxford University Press.
   Fitzgerald, J. (2000). The globalization of culture. Cambridge University Press.
5. Keshavarzian, A. (2019). Iranian Identity and Cosmopolitanism: Spheres of Belonging. Palgrave Macmillan.
6. Köroğlu, S., & Arslan, B. (2021).Iran-Turkey Investment and Economic Cooperation Post-Sanctions: A Strategic Perspective, Journal of Business Research, 44(5), 572-586.
7. Liu, H., & Chen, H. (2019)."Cultural Diplomacy and Its Role in Enhancing International Trade Relations: The Case of China". Journal of International Trade & Economic Development,https://doi.org/10.1080/10670564.2018.1557951?urlappend=%3Futm_source%3Dresearchgate.net%26utm_medium%3Darticle. 28(4), 525-544.
8. Melissen, J. (2005)."The New Public Diplomacy: Soft Power in International Relations". Palgrave Macmillan.
9. Muhammet DAMAR (2022), how do Iranian and Turkish Researchers Collaborate? Business Intelligence based Decision Support Tool for Monitoring the Scientific Collaborations, ktisadi ve İdari Bilimler Fakültesi Dergisi 24/2 (2022) 684-707
10. Nye, J. S. (2004). Soft power: The means to success in world politics. PublicAffairs.
11. Hofstede, G. (2001). Culture's Consequences: Comparing Values, Behaviors, Institutions, and Organizations Across Nations. Sage Publications.
12. Hakimian, H. (2021). Economic Cooperation in the ECO: Opportunities and Challenges.
13. Özdemir, B. (2023).Turkey-Iran Economic Relations and Investment Opportunities: A Comparative Approach, Journal of International Trade and Economic Development, 28(7), 854-872.
14. Ruggie, J. G. (1998). Constructing the world polity: Essays on international institutionalization. Routledge.
15. Roggema, J. (2015). Cultural Diplomacy: A Strategy for Global Peace and Cooperation, Journal of International and Area Studies, 22(2), 25-42.
16. Schimmelfennig, F. (2018). European Integration (Theory and Practice). Oxford University Press.

17. Sen, A. (2006). Identity and Violence: The Illusion of Destiny. W.W. Norton & Company.
18. Singh Negi, Vijay(2018), CULTURAL DIPLOMACY AND ECONOMIC RELATIONS, IJCRT | Volume 6, Issue 1 March 2018
19. Sarihan, A. (2022). Cultural Exchanges between Turkey and Iran: A Path to Better Understanding.
20. Smith, S. (2001), "Foreign policy is what states make of it: social construction and international relations theory", Foreign policy in a constructed world, Vol.4: 38.
21. Tahiroğlu, M. (2022). Turkey-Iran Relations in the Context of Regional Security.
22. Yildiz, M. (2021). Energy Cooperation between Turkey and Iran: Opportunities for Mutual Benefit.
23. Shirazi, H. (2017). Cultural diplomacy and the role of friendship associations in international relations. International Relations Studies, 10(38), 9-38. (in Persian)
24. Bayrami, S., & Musapour, N. (2017). A comparative study of scientific policies in Turkey and Malaysia with a focus on humanities. Political Research in the Islamic World, 7(4), 59-87. (in Persian)
25. Heidari Chiane, R., & Ghasemi, V. (2016). A comparative study of tourism development policies with an emphasis on social relations between hosts and guests: Case study of Iran and Turkey. Tourism Planning and Development, 5(16), 31-46. (in Persian)
26. Derakhshandeh Lazerjani, M., & Dehshiri, M. (2018). Cultural multilateralism: An interactive model in the foreign policy of the Islamic Republic of Iran. Cultural Studies Quarterly, 13(36), 37-65. (in Persian)
27. Shahbazi, S., et al. (2019). The impact of Iran-Turkey relations on the convergence process in the Middle East. Political Research in the Islamic World, 9(1), 165-189. (in Persian)
28. Shafagh, A., et al. (2019). Analyzing the capacities of Iran's scientific and technological diplomacy in Turkey. Southwestern Asian Studies, 2(5), 1-43. (in Persian)
29. Fakhari, R. (2022). Examining influential variables in Iran-Turkey relations. Nations Research, 7(75). (in Persian)
30. Ghorbani, M. (2019). Functions of friendship associations in the cultural diplomacy of the Islamic Republic of Iran. Strategic Studies of Cultural Relations, 5(11), 79-112. (in Persian)
31. Ghanbarlou, A. (2014). The role of cultural and ideological considerations in Turkey's foreign policy. Central Eurasian Studies, 7(1), 141-161. (in Persian)
32. Mortazavi Emami Zavareh, A., & Ebrahimi, M. (2018). A comparative study of cultural relations management models in the Islamic world (Case study: Iran, Saudi Arabia, and Turkey). Strategic Studies of Cultural Relations, 4(9), 7-113. (in Persian)

33. Nowrouzi, E., & Mehrabi Kooshki, R. (2020). Iran and strategic multilateralism based on science diplomacy: A comparative study of Iran, Turkey, Saudi Arabia, and Malaysia in international science and technology organizations. Political Science, 23(89), 121-158.Doi: 10.22081/PSQ.2020.69263. (in Persian)
34. Vaziri, I., & Sabouri, A. (2021). International scientific interactions as a driver of science and technology diplomacy. Science Cultivation, 12, 13-20. DOR: 20.1001.1.2008935.1400.12.1.3.9 (in Persian)
35. Yazdanpanah, M., et al. (2022). Science and technology diplomacy and political development in Iran. Political Research in the Islamic World, 12(13), 576-595 DOI: 10.21859/priw-120304. (in Persian)
36. Islamic Parliament Research Center. (2013). A comparative study of the duties and objectives of parliamentary friendship groups (Germany, France, Portugal, Turkey, Canada, Australia, and the Islamic Republic of Iran). Political Studies Office, Serial No. 13230. (in Persian)
37. Fay, B. (2014). Contemporary philosophy of social science: A multicultural approach (5th ed., K. Dihimi, Trans.). Tarh-e No. (Original work published 1996). (in Persian)
38. Mohammadpour, A. (2010). Method in method: On the construction of knowledge in humanities. Sociologists Publications. (in Persian)
39. Hadian, N. (2003). Constructivism from international relations to foreign policy. Foreign Policy, 17(68). (in Persian)
40. Mojtahedi Zanjani Abad, A., & Eyvazi, M. (2018). Examining constructivism theory in international relations studies and the necessity of its application in the foreign policy strategy of the Islamic Republic of Iran. Quarterly Journal of Strategy, 27(4), 177-205 https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.10283102.1397.27.4.7.7 (in Persian)

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Analyzing the arab league's approach to the syrian crisis and its regional implications (2020–2024)

Hassan Salehifar[1]

Ali Esmaeili[2]

Received: 2025-02-08

Revised: 2025-05-20

Accepted: 2026-03-10

Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Salehifar, H & Esmaeili, A. (2026). Analyzing the arab league's approach to the syrian crisis and its regional implications (2020-2024), Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 219 - 242 .(in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.92067.1627

Abstract

1- INTRODUCTION

The significance and necessity of addressing the topic of this article lie in the fact that examining the Arab League's approach to the Syrian crisis from 2020 to 2024 is of great importance, as this crisis has been one of the most complex challenges in the Middle East, and the role of regional organizations in managing it has profound impacts on regional stability. The shift in the Arab League's approach from confrontation to engagement with the Assad regime not only reflects regional political transformations but also has led to outcomes such as reduced tensions and enhanced security cooperation. By analyzing the factors behind this shift, including disillusionment with the opposition and security concerns, this study contributes to a better understanding of regional dynamics. Given the ongoing repercussions of the Syrian crisis, this article provides valuable insights for policymakers and researchers in managing regional crises and promoting Arab convergence. Regarding the organization of this article, it is systematically structured under the title "Analyzing the Arab League's Approach to the Syrian Crisis and Its Regional Consequences (2020–2024)." The introduction outlines the context of the Syrian crisis and the importance of studying the Arab League's role. The second section reviews the literature and previous studies related to the topic. The third section explains the research methodology and clarifies the article's methodological framework. The fourth section presents the research findings in five subsections: 1) Analysis of the Syrian crisis from 2020 to 2024; 2) The Arab League's responses to the crisis; 3) Factors influencing the change in the stance of Arab League member states, including the consolidation of the Assad regime and secu-

1. Master's graduate in political science, Bushehr branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran
2. Assistant professor, department of political science, Bushehr branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. (Corresponding Author Email: AliEsmaeili2004@gmail.com)

rity concerns; 4) Regional consequences of the Arab League's approach, such as reducing security threats, managing Syrian refugees, and controlling arms smuggling and terrorism from Syria to other parts of the Arab world; 5) Analysis of the Arab League's approach and its consequences based on the components of classical realism theory. Finally, the conclusion summarizes the findings and offers recommendations for strengthening the Arab League's role, concluding the article.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Classical realism has been chosen as the theoretical framework for this study. Based on the views of Hans Morgenthau and other scholars of this school, this theory emphasizes that states in the international arena primarily seek to preserve their security and national interests, with power-seeking playing a central role in international politics. According to classical realism, international relations, especially during crises and wars, are predominantly shaped by strategic interests and national power rather than moral principles or global ideals. Classical realism is one of the foundational theories of international relations, emphasizing human nature and its role in state behavior. Scholars such as Hans Morgenthau and Edward Carr developed this theory, asserting that humans are inherently driven by power and self-interest, a trait that extends to the state level. In this framework, national interests are considered an immutable principle, and any cooperation between states is merely a tool to secure these interests. Since the international system lacks a central authority, states are compelled to enhance their relative power to ensure survival and security, which inherently conflicts with sustainable cooperation. Distrust among states is another core assumption of this theory, leading to the instability of cooperative efforts. In an anarchic environment, states fear that others might exploit agreements or violate commitments once they gain an advantage. Additionally, the competitive structure of the international system places even short-term cooperation under the pressure of security threats. Changes in conditions or national interests can lead states to abandon cooperation as soon as it ceases to serve their interests. From this perspective, cooperation within classical realism is inherently fragile and contingent on states' rational calculations. According to classical realism, sustained cooperation among states is not only challenging but nearly impossible. The theory argues that in an anarchic international system, states are driven to compete for power and security. Thus, cooperation endures only as long as it serves the national interests of the parties involved. With changing conditions or emerging threats, such cooperation quickly unravels. Therefore, the instability of cooperation is not an exception but a rule derived from the structure of the international system and the nature of state behavior. From the perspective of classical realism, the Arab League's decisions regarding the Syrian crisis (2020–2024) reflect the security and geopolitical priorities of its members in an anarchic international system. While the League initially adopted a confrontational stance by suspending Syria's membership in 2011 and supporting the opposition, changing battlefield conditions,

including the consolidation of the Assad regime and security threats from terrorism and the refugee crisis, pushed it toward re-engagement with Damascus. This shift demonstrates members' efforts to maintain regional stability and address shared challenges, although internal divisions and policy inconsistencies have limited the League's effectiveness. This article analyzes how the Arab League has influenced regional dynamics by relying on its role.

3- METHODOLOGY

This study employs a descriptive-analytical research method, utilizing library and online resources. The descriptive-analytical approach is particularly suitable for examining and analyzing data and evidence related to the policies of Saudi Arabia and Qatar and their interactions in the Syrian crisis. Various sources, including academic articles, books, government reports, and other credible materials, have been reviewed and analyzed to place the obtained information within an appropriate theoretical framework.

4- RESULTS & DISCUSSION

The sudden collapse of Assad in December 2024 was the result of a lightning operation by Hay'at Tahrir al-Sham, which began in Idlib and rapidly spread to Aleppo, Homs, and Damascus. These developments, supported indirectly by Turkey and accompanied by weakened Russian and Iranian backing, demonstrated the rapid disintegration of the Syrian army and the loss of Assad's legitimacy. The Arab League's shift in approach, which began in 2023 with Assad's reinstatement, ended with this collapse. Now, the Arab League faces a new government that requires support, but the diversity of opposition groups and the absence of a strong central government have placed the organization in a cautious position. The rapid geopolitical transformations in Syria, particularly Assad's fall in 2024, were partly the result of changes in the Arab League's policies and actions during this period. The League's decision to normalize relations with the Assad regime, though aimed at enhancing security cooperation and managing the refugee crisis, led to reduced international pressure on Damascus and partial legitimization of Assad's government. This, combined with continued support from Iran and Russia, temporarily allowed Assad to consolidate his position. However, the League's failure to provide comprehensive solutions to address the root causes of the crisis, such as Syria's economic problems and reconstruction, fueled internal discontent and escalated tensions. Additionally, divisions among member states, particularly between the Saudi-Qatar axis and countries like Algeria and Iraq, hindered effective coordination in regional policies. These factors, alongside external interventions and internal pressures, contributed to the weakening of Assad's government and its ultimate collapse in 2024.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

The shift in the stance of Arab League member states toward the Syrian government from 2020 to 2024 resulted from a complex interplay of factors, including the relative end of

Syria's civil war, the failure of the opposition, security concerns, and the refugee crisis. This shift not only impacted the domestic policies of Arab states but also influenced international and regional relations. In a scenario where Assad's rule continued, Syria's relations with the Arab League remained fragile and limited to conditional support, whereas Assad's fall created opportunities for normalizing relations with the new government, albeit with numerous challenges. The sudden developments of 2024 marked the end of the Arab League's previous approach, and the future of relations depends on political stability in Syria. The role of Arab states and Turkey will be critical in shaping this future. Since stability in Syria and its reintegration into the Arab League could reduce security threats, improve humanitarian crises, and contribute to managing Syrian refugees, controlling arms and drug smuggling, and curbing terrorism from Syria to other parts of the Arab world, the Arab League's shift from confrontation to engagement with the Assad regime (2020–2024) was linked to Syria's geopolitical transformations, particularly Assad's fall. While these policies created relative stability to some extent, the failure to address Syria's structural challenges led to instability and Assad's collaps.

Key Words: Syria, Syrian Crisis, Arab League, Classical Realism Theory.

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.92067.1627

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۳۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۹
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

واکاوی رویکرد اتحادیه عرب در بحران سوریه و پیامدهای منطقه‌ای آن (۲۰۲۰-۲۰۲۴)

حسن صالحی فر[۱]
علی اسمعیلی[۲]*

چکیده

مقاله حاضر به واکاوی رویکرد اتحادیه عرب در قبال بحران سوریه و پیامدهای منطقه‌ای آن در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ می‌پردازد. این مطالعه با تمرکز بر تغییر رویکرد اتحادیه عرب از تقابل به تعامل مجدد با دولت بشار اسد، عوامل مؤثر بر این تحول و پیامدهای منطقه‌ای آن را تحلیل می‌کند. سؤال اصلی تحقیق این است که چه عواملی باعث تغییر رویکرد اتحادیه عرب به تعامل با دولت سوریه در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ شد و این تغییر چه پیامدهایی برای منطقه در پی داشت؟ نتایج نشان می‌دهد که عواملی چون فروکش کردن جنگ داخلی، نومیدی کشورهای کلیدی اتحادیه عرب از پیروزی اپوزیسون دولت سوریه و تثبیت دولت اسد، نگرانی‌های امنیتی ناشی از گروه‌های تروریستی وهمچنین تداوم بحران آوارگان سوری در کشورهای عرب همسایه سوریه باعث تغییر نگرش کشورهای عضو اتحادیه عرب به تعامل مجدد با دولت سوریه در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ شده است. از پیامدهای مهم تغییر این رویکرد می‌توان، تا حدودی به به کاهش تهدیدات امنیتی، مدیریت آوارگان سوری، کنترل قاچاق سلاح، مواد مخدر و تروریست‌ها از سوریه به دیگر نقاط جهان عرب اشاره کرد. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و شیوه جمع آوری دادها کتابخانه ای و اینترنتی بوده است.

کلمات کلیدی: سوریه، بحران سوریه، اتحادیه عرب، نظریه رئالیسم کلاسیک.

---

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران
۲. استادیارگروه علوم سیاسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. (نویسنده مسئول)
AliEsmaeili2004@gmail.com

۱.مقدمه

بحران سوریه، که از سال ۲۰۱۱ با اعتراضات مردمی علیه دولت بشار اسد آغاز شد، به‌سرعت به یکی از پیچیده‌ترین چالش‌های سیاسی و امنیتی خاورمیانه تبدیل شد. این بحران، که در ابتدا ریشه در مطالبات اجتماعی و اقتصادی داشت، به دلیل سرکوب‌های دولتی و دخالت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی، به جنگی داخلی و سپس به صحنه‌ای برای رقابت قدرت‌های بزرگ بدل گشت. موقعیت ژئوپلیتیکی سوریه، به‌عنوان حلقه‌ای کلیدی در محور مقاومت وهمسایگی با کشورهای تأثیرگذار نظیر ترکیه، عراق و لبنان، آن را به کانون توجه ایران، روسیه، آمریکا و ترکیه تبدیل کرد. این وضعیت،همراه با ظهور گروه‌های تروریستی مانند داعش، امنیت منطقه را به‌شدت به خطر انداخت. داعش با بهره‌گیری از خلأ قدرت در مناطق جنگ‌زده، نه‌تنها سوریه، بلکه عراق و دیگر کشورهای‌همسایه را نیز تهدید کرد.همچنین، مهاجرت گسترده میلیون‌ها آواره سوری به کشورهای‌همسایه مانند اردن، لبنان و ترکیه، فشارهای اقتصادی و اجتماعی سنگینی بر این کشورها وارد آورد. این بحران، با ابعاد چندلایه سیاسی، قومی و مذهبی‌اش، نشان‌دهنده شکنندگی ساختارهای سیاسی منطقه و ناتوانی نهادهای منطقه‌ای در مدیریت بحران‌های فراگیر است. اتحادیه عرب، به‌عنوان سازمانی که وظیفه‌هماهنگی سیاست‌های کشورهای عربی را بر عهده دارد، ازهمان ابتدا در برابر این بحران با چالش‌های جدی مواجه شد. تصمیم اولیه این اتحادیه برای تعلیق عضویت سوریه در سال ۲۰۱۱، که تحت فشار کشورهای حاشیه خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی و قطر، اتخاذ شد، نشان‌دهنده رویکردی تهاجمی بود که به‌جای حل بحران، به تعمیق شکاف‌های منطقه‌ای منجر شد. این تصمیم، که با حمایت از گروه‌های اپوزیسیون‌همراه بود، نه‌تنها به پیروزی مخالفان دولت اسد کمکی نکرد، بلکه به پیچیده‌تر شدن بحران و کاهش نفوذ اتحادیه عرب در معادلات منطقه‌ای انجامید. در این میان، تداوم حمایت ایران و روسیه از دولت اسد، نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر معادلات میدانی و سیاسی به نفع دمشق ایفا کرد. این مقاله به بررسی چگونگی واکنش اتحادیه عرب به این تحولات و تحلیل پیامدهای آن بر ثبات و امنیت منطقه می‌پردازد.

از سال ۲۰۲۰، نشانه‌هایی از تغییر در رویکرد اتحادیه عرب نسبت به بحران سوریه آشکار شد که نقطه عطفی در سیاست‌های این سازمان به شمار می‌رود. این تغییر، که به‌تدریج به تعامل مجدد برخی کشورهای عضو با دولت بشار اسد منجر شد، ریشه در عوامل متعددی داشت. نخست، تثبیت موقعیت دولت اسد، به‌ویژه پس از پیروزی‌های نظامی با حمایت روسیه و ایران، امید به سرنگونی او از طریق حمایت از اپوزیسیون را کاهش داد. این واقعیت، کشورهای عربی را وادار کرد تا راهبرد خود را بازنگری کنند. دوم، فروکش کردن شدت جنگ داخلی در سوریه، فضایی برای بازگشت به دیپلماسی و مذاکره ایجاد کرد. کشورهایی مانند امارات متحده عربی و بحرین، که پیش‌تر مواضعی خصمانه علیه دمشق داشتند، از سال ۲۰۲۰ گام‌هایی برای عادی‌سازی روابط با سوریه برداشتند. سوم، نگرانی‌های فزاینده امنیتی ناشی از فعالیت گروه‌های تروریستی و تأثیرات بحران آوارگان، کشورهای عربی را به‌همکاری با دولت اسد برای مهار این تهدیدات سوق داد. برای مثال، اردن و لبنان، که میزبان میلیون‌ها آواره سوری بودند، با چالش‌های اقتصادی و اجتماعی عمیقی مواجه شدند که تنها از طریق‌هماهنگی با دمشق قابل مدیریت بود. این تحولات، نشان‌دهنده

چرخشی عمل‌گرایانه در سیاست اتحادیه عرب بود که از رویکرد تقابلی به سوی تعامل وهمکاری تغییر جهت داد. بااین‌حال، این تغییر رویکرد، بدون چالش نبود. شکاف میان کشورهای عضو، به‌ویژه بین محور عربستان-قطر و کشورهایی مانند الجزایر و عراق، که از ابتدا مواضعی میانه‌روتر داشتند،همچنان مانعی برای‌هماهنگی سیاست‌های اتحادیه بود. این ناهماهنگی، توانایی اتحادیه عرب برای ایفای نقشی مؤثر در حل بحران را محدود کرد و به کاهش اعتبار آن به‌عنوان نهادی منطقه‌ای انجامید. این مقاله به تحلیل این عوامل و بررسی تأثیر آن‌ها بر سیاست‌های اتحادیه عرب در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این تغییرات، معادلات قدرت در منطقه را تحت‌تأثیر قرار داد و چه درس‌هایی برای آینده‌همکاری‌های منطقه‌ای ارائه می‌دهد.

بااین‌حال، از سال ۲۰۲۰، تلاش برخی کشورهای عربی برای عادی‌سازی روابط با دمشق، به کاهش تنش‌های منطقه‌ای و تقویت‌همکاری‌های امنیتی کمک کرد. برای مثال، بازگشایی سفارت‌خانه‌ها و تبادل دیپلماتیک میان سوریه و کشورهایی مانند امارات و بحرین، نشانه‌ای از حرکت به سوی ثبات نسبی بود. این تحولات،همچنین به کاهش فشارهای ناشی از بحران آوارگان و تهدیدات تروریستی در کشورهای‌همسایه کمک کرد. بااین‌حال، این تغییر رویکرد، پرسش‌هایی درباره آینده نقش اتحادیه عرب در مدیریت بحران‌های مشابه مطرح می‌کند. آیا این سازمان قادر خواهد بود با درس‌گیری از تجربه سوریه، مکانیسم‌های مؤثرتری برای‌هماهنگی وهمکاری منطقه‌ای ایجاد کند؟ این مقاله استدلال می‌کند که رویکرد اتحادیه عرب،هرچند در نهایت به تعامل با دمشق منجر شد، اما به‌دلیل فقدان راهبرد منسجم وهماهنگ، نتوانست به‌طور کامل به اهداف خود در مهار بحران دست یابد. با تحلیل این پیامدها، این مطالعه نشان می‌دهد که چگونه تجربه بحران سوریه می‌تواند به بازنگری در ساختارها و سیاست‌های اتحادیه عرب برای مواجهه با چالش‌های آینده کمک کند. با توجه به ضرورت مطرح شده‌هدف این تحقیق، واکاوی رویکرد اتحادیه عرب در بحران سوریه و پیامدهای منطقه‌ای آن (۲۰۲۰-۲۰۲۴) می‌باشد. سوالی اصلی تحقیق بیان می‌کند که چه عواملی باعث تغییر رویکرد اتحادیه عرب در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ به تعامل با دولت سوریه شد و این تغییر چه پیامدهایی برای منطقه در پی داشت؟ در پاسخ به این سؤال این فرضیه مطرح می‌شود که فروکش کردن جنگ داخلی در سوریه و نومیدی کشورهای کلیدی اتحادیه عرب از پیروزی اپوزیسون دولت سوریه و تثبیت این دولت، و نگرانی‌های فزاینده امنیتی کشورهای اتحادیه عرب درباره سرریز مشکلات امنیتی در سوریه به کشورهای عضو وهمچنین تداوم بحران آوارگان سوری در کشورهای عرب‌همسایه سوریه باعث تغییر نگرش کشورهای عضو اتحادیه عرب به تعامل مجدد با دولت سوریه در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ شده است.

اهمیت و ضرورت پرداختن به موضوع مقاله حاضر به این دلیل است که بررسی رویکرد اتحادیه عرب در بحران سوریه از ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ اهمیت زیادی دارد، زیرا این بحران یکی از پیچیده‌ترین چالش‌های خاورمیانه بوده و نقش سازمان‌های منطقه‌ای در مدیریت آن، تأثیرات عمیقی بر ثبات منطقه دارد. تغییر رویکرد اتحادیه عرب از تقابل به تعامل با دولت اسد، نه‌تنها نشان‌دهنده تحولات سیاسی منطقه است، بلکه پیامدهایی مانند کاهش تنش‌ها و تقویت‌همکاری‌های امنیتی را به دنبال داشته است. این مطالعه با تحلیل عوامل این تغییر، از جمله نومیدی از اپوزیسیون و نگرانی‌های امنیتی، به درک بهتر پویایی‌های منطقه‌ای

کمک می‌کند.

با توجه به ادامـه‌دار بودن تبعات بحران سوریه، این مقاله برای سیاست‌گذاران و پژوهشگران، بینشی ارزشمند در راستای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و ارتقای همگرایی عربی فراهم می‌سازد.

در جهت بیان سازماندهی این مقاله قابل ذکر است که این مقاله با عنوان «واکاوی رویکرد اتحادیه عرب در بحران سوریه و پیامدهای منطقه‌ای آن (۲۰۲۰-۲۰۲۴)» به‌صورت نظام‌مند سازماندهی شده است. در بخش مقدمه، زمینه‌های بحران سوریه و اهمیت بررسی نقش اتحادیه عرب تشریح می‌شود. بخش دوم به مرور ادبیات و پیشینه تحقیق اختصاص دارد و مطالعات پیشین مرتبط با موضوع را بررسی می‌کند. بخش سوم، روش تحقیق را توضیح می‌دهد و چارچوب روش‌شناختی مقاله را تبیین می‌کند. بخش چهارم، یافته‌های تحقیق را در پنج زیربخش ارائه می‌دهد: ۱) تحلیل بحران سوریه در بازه ۲۰۲۰-۲۰۲۴؛ ۲) واکنش‌های اتحادیه عرب به این بحران؛ ۳) عوامل مؤثر بر تغییر نگرش کشورهای عضو اتحادیه عرب، از جمله تثبیت دولت اسد و نگرانی‌های امنیتی؛ ۴) پیامدهای منطقه‌ای رویکرد اتحادیه، مانند کاهش تهدیدات امنیتی، مدیریت آوارگان سوری و کنترل سلاح و قاچاق و تروریست‌ها از سوریه به دیگر نقاط جهان عرب؛ ۵) تحلیل رویکرد اتحادیه عرب و پیامدهای آن با تکیه بر مؤلفه‌های نظریه رئالیسم کلاسیک. در نهایت، بخش نتیجه‌گیری با جمع‌بندی یافته‌ها و ارائه پیشنهادهایی برای تقویت نقش اتحادیه عرب، مقاله را به پایان می‌رساند.

۲. مرور ادبیات و پیشینه تحقیق.

آثار منتشر شده درباره موضوع پژوهش می‌توان به پارسی و انگلیسی تقسیم کرد. در بخش پارسی می‌توان این آثار را مورد بررسی قرار داد: پژوهش رفیع وهمکاران (Rafi., et al., ۲۰۲۲) بر سیاست‌های عربستان و قطر در حمایت از گروه‌های تروریستی تأکید کرده و نقش این کشورها در پیچیدگی بحران سوریه را نشان داده است. در مقابل، جهانی و محرابی کوشکی (Jahani, E., & Mehrabi Koushki., 2022) بر کنشگری رسانه‌ای و تأثیر چارچوب‌های معنایی متفاوت بر برداشت عمومی از بحران سوریه تمرکز کرده‌اند. در بخش لاتین نیز می‌توان به بررسی این آثار پرداخت: Nowacka (۲۰۲۳) به تحلیل تصمیمات سیاسی اتحادیه عرب در بازگشت سوریه به این سازمان پرداخته، در حالی که Debre (۲۰۲۰) به تأثیر بهار عربی بر سیاست تحریم و مشروعیت‌بخشی این سازمان اشاره کرده است. پژوهش Wajner & Kacowicz (2018) نیز نقش اتحادیه عرب در مشروعیت‌بخشی به بازیگران منطقه‌ای را بررسی کرده است.

آثار فوق،هر یک جنبه‌های مختلفی از بحران سوریه را بررسی کرده‌اند، اما در عین نقاط قوت، کاستی‌هایی نیز دارند. پژوهش Rafi وهمکاران (۲۰۲۲) با تأکید بر نقش عربستان و قطر در حمایت از گروه‌های تروریستی، پیچیدگی سیاست‌های منطقه‌ای را نشان می‌دهد، اما از بررسی سایر بازیگران کلیدی و نقش اتحادیه عرب غفلت کرده است. جهانی و محرابی کوشکی (Jahani, E., & Mehrabi Koushki., 2022) با تحلیل تطبیقی رویکرد رسانه‌ای ایران و اتحادیه اروپا به بحران سوریه، به نقش رسانه‌ها در شکل‌دهی به افکار عمومی اشاره دارد، اما ارتباط آن با سیاست‌های اتحادیه عرب مشخص نشده است. در مطالعات خارجی، Nowacka (۲۰۲۳) تصمیم اتحادیه عرب برای بازگشت سوریه را به خوبی تحلیل کرده، اما بر پیامدهای بلندمدت این

تصمیم تمرکز کافی ندارد. Debre (2022) و Wajner & Kacowicz (2018) نیز با تأکید بر مشروعیت‌بخشی و سیاست تحریم اتحادیه عرب، نقاط قوت این سازمان را برجسته کرده‌اند، اما محدودیت‌هایی در تحلیل نقش متقابل قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای دارند. این مطالعات در مقایسه با تحقیق حاضر، کمتر به تأثیرات منطقه‌ای جامع رویکرد اتحادیه عرب در بحران سوریه پرداخته‌اند. تفاوت اصلی تحقیق حاضر با این مطالعات در تمرکز بر تحلیل جامع پیامدهای منطقه‌ای رویکرد اتحادیه عرب و تأثیرات خاص آن بر پویایی‌های منطقه‌ای است، در حالی که دیگر مطالعات به جنبه‌های محدودتر یا خاصی از بحران سوریه و نقش کشورهای منطقه پرداخته‌اند.

۳. روش تحقیق

در این پژوهش، از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است. روش توصیفی-تحلیلی به‌ویژه برای بررسی و تحلیل داده‌ها و شواهد مربوط به سیاست‌های کشورهای عربستان و قطر و تعاملات آن‌ها در بحران سوریه کاربرد دارد. در این زمینه، منابع مختلفی شامل مقالات علمی، کتاب‌ها، گزارش‌های دولتی و منابع معتبر دیگر بررسی و تحلیل شده‌اند تا اطلاعات به‌دست‌آمده، در چارچوب نظری مناسب قرار گیرد.

نظریه رئالیسم کلاسیک به‌عنوان چارچوب نظری این تحقیق انتخاب شده است. این نظریه بر اساس دیدگاه‌های هانس مورگنتا و دیگر اندیشمندان این مکتب، بر این نکته تأکید دارد که کشورها در عرصه بین‌المللی، اساساً به دنبال حفظ امنیت و منافع ملی خودهستند و قدرت‌طلبی در سیاست‌های بین‌المللی اهمیت بالایی دارد. طبق رئالیسم کلاسیک، روابط بین‌المللی به‌ویژه در شرایط بحران‌ها و جنگ‌ها، بیشتر تحت‌تأثیر منافع راهبردک و قدرت‌های ملی قرار دارد تا اصول اخلاقی یا آرمان‌های جهانی. (Ahmad, 2023, P 26)

رئالیسم کلاسیک یکی از نظریه‌های بنیادین روابط بین‌الملل است که بر طبیعت انسان و نقش آن در رفتار دولت‌ها تأکید دارد. اندیشمندانی همچون‌هانس مورگنتاو و ادوارد کار این نظریه را توسعه دادند و باور دارند که انسان ذاتاً به دنبال قدرت و منافع شخصی است و این خصلت به سطح دولت‌ها نیز تعمیم می‌یابد. در این چارچوب، منافع ملی به‌عنوان اصل تغییرناپذیر تلقی می‌شود وهرگونه‌همکاری بین دولت‌ها صرفاً ابزاری برای تأمین این منافع در نظر گرفته می‌شود. ازآنجایی‌که نظام بین‌الملل فاقد یک مرجع مرکزی است،هر دولتی برای بقا و تأمین امنیت خود ناچار است به افزایش قدرت نسبی بپردازد، که این امر ذاتاً باهمکاری‌های پایدار در تضاد است. (Morgenthau, 1948, P 12) بی‌اعتمادی میان دولت‌ها یکی دیگر از مفروضات اساسی این نظریه است که به ناپایداری‌همکاری‌ها منجر می‌شود. در محیط آنارشیک، دولت‌ها نگران این‌هستند که طرف مقابل از توافق‌ها سوءاستفاده کند یا به محض به‌دست آوردن مزیت، تعهدات خود را نقض نماید. علاوه بر این، ساختار رقابتی نظام بین‌الملل موجب می‌شود که حتی‌همکاری‌های کوتاه‌مدت نیز تحت فشار تهدیدهای امنیتی قرار گیرند. تغییر شرایط یا منافع ملی نیز باعث می‌شود دولت‌هاهمکاری‌ها را به‌محض بی‌فایده شدن برای منافع خود متوقف کنند. از این منظر،همکاری‌ها در چارچوب رئالیسم کلاسیک ذاتاً شکننده و مشروط به محاسبات عقلانی دولت‌هاهستند. (Carr, 1939, P 45) بر اساس

رئالیسم کلاسیک،همکاری‌های پایدار میان دولت‌ها نه تنها دشوار بلکه تقریباً غیرممکن است. این نظریه تأکید می‌کند که نظام بین‌الملل در شرایط آنارشیک، دولت‌ها را به رقابت برای افزایش قدرت و تأمین امنیت سوق می‌دهد. ازاین‌رو،هرگونه‌همکاری زمانی دوام خواهد داشت که منافع ملی طرفین را تأمین کند. با تغییر شرایط یا ظهور تهدیدهای جدید، این‌همکاری‌ها به‌سرعت دستخوش تغییر شده و از بین می‌روند. بنابراین، ناپایداری‌همکاری‌ها در این نظریه نه یک استثنا بلکه یک قاعده است که از ساختار نظام بین‌الملل و ذات رفتار دولت‌ها ناشی می‌شود. (Waltz, 1979, P 91)

نظریه رئالیسم کلاسیک در روابط بین‌الملل به‌ویژه در تحلیل بحران‌ها و سیاست‌های کشورهای مختلف به‌ویژه در مناطق بحرانی‌همچون خاورمیانه کاربرد زیادی دارد. این نظریه بر این اصل استوار است که دولت‌ها به‌دلیل منافع ملی خود، در یک فضای آنارشی (بدون وجود قدرت مرکزی برای نظارت بر روابط بین‌المللی) عمل می‌کنند. در رئالیسم کلاسیک،هر کشور در تلاش است تا منافع خود را تأمین کند و این به معنی رقابت، تعارض و تعاملات پیچیده میان دولت‌ها است. (Karimi., 2023, P 54)

برای تحلیل رویکرد اتحادیه عرب به بحران سوریه، نظریه رئالیسم کلاسیک چارچوب مناسبی ارائه می‌دهد. این نظریه بر اصولی مانند اهمیت قدرت و منافع ملی تأکید دارد و رفتار دولت‌ها را عمدتاً بر اساس منطق بقا و امنیت تبیین می‌کند. (Abolfathi, et al, 2018, P 305) مولفه‌های اصلی رئالیسم کلاسیک و کاربرد آن در بحران سوریه به شرح زیر است:

- **قدرت و امنیت ملی:** در رئالیسم کلاسیک، کشورها بیشتر به امنیت و تقویت قدرت خود توجه دارند.
- **منافع ملی و عقلانیت سیاسی:** از دیدگاه رئالیسم کلاسیک، سیاست‌گذاری بر اساس عقلانیت و منافع ملی صورت می‌گیرد.
- **آنارشی در روابط بین‌الملل و رقابت در منطقه:** رئالیسم کلاسیک به‌ویژه در تحلیل رقابت‌های منطقه‌ای و استفاده از منابع قدرت در درون نظام آنارشی بین‌المللی به‌خوبی قابل استفاده است. (Karimi., 2023, P 56)
- **پایگاه‌های قدرت و دیپلماسی بین‌المللی:** در رئالیسم کلاسیک، دولت‌ها از ابزار دیپلماسی وهمکاری‌های بین‌المللی برای تقویت منافع خود استفاده می‌کنند.

نظریه رئالیسم کلاسیک، که بر منافع ملی، قدرت و بقای دولت‌ها در نظام آنارشیک بین‌المللی تأکید دارد، چارچوب مناسبی برای تحلیل رویکرد اتحادیه عرب در بحران سوریه (۲۰۲۰-۲۰۲۴) فراهم می‌کند. از منظر رئالیسم، کشورهای عضو اتحادیه عرب، به‌ویژه قدرت‌های کلیدی مانند عربستان سعودی، قطر و امارات، در ابتدا با حمایت از اپوزیسیون سوریه به دنبال تضعیف دولت اسد و گسترش نفوذ خود در منطقه بودند، که منعکس‌کننده رقابت‌های ژئوپلیتیکی و اولویت منافع ملی است. بااین‌حال، تثبیت موقعیت اسد با حمایت ایران و روسیه، کاهش امید به پیروزی اپوزیسیون، و نگرانی‌های امنیتی ناشی از تروریسم و بحران آوارگان، این کشورها را وادار کرد تا به‌صورت عمل‌گرایانه به تعامل مجدد با دمشق روی آورند. این تغییر رویکرد، که در راستای حفظ ثبات و امنیت ملی کشورهای عضو بود، نشان‌دهنده تطبیق راهبردها با واقعیت‌های قدرت در نظام بین‌الملل است،همان گونه که رئالیسم پیش‌بینی می‌کند. این مقاله با بهره‌گیری از این نظریه، نشان

می‌دهد که چگونه ملاحظات قدرت و بقا، تصمیمات اتحادیه عرب و پیامدهای منطقه‌ای آن را شکل داده‌اند. اتحادیه عرب، به‌عنوان سازمانی منطقه‌ای متشکل از ۲۲ کشور عربی، در سال ۱۹۴۵ با هدف تقویت‌همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان اعضا و پیشبرد منافع مشترک جهان عرب تأسیس شد. این سازمان، که مقر آن در قاهره است، در مواجهه با بحران‌های منطقه‌ای نقش متغیری ایفا کرده و اغلب تحت‌تأثیر رقابت‌های داخلی و منافع ملی کشورهای کلیدی مانند عربستان سعودی، قطر و امارات قرار داشته است. از منظر رئالیسم کلاسیک، تصمیمات اتحادیه عرب در بحران سوریه (۲۰۲۰-۲۰۲۴) بازتاب‌دهنده اولویت‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی اعضا در نظام آنارشیک بین‌المللی است. در حالی که این اتحادیه در ابتدا با تعلیق عضویت سوریه در سال ۲۰۱۱ و حمایت از اپوزیسیون، رویکردی تقابلی اتخاذ کرد، تغییر شرایط میدانی، از جمله تثبیت دولت اسد و تهدیدات امنیتی ناشی از تروریسم و بحران آوارگان، آن را به سوی تعامل مجدد با دمشق سوق داد. این تحول، نشان‌دهنده تلاش اعضا برای حفظ ثبات منطقه‌ای و مدیریت چالش‌های مشترک است،هرچند شکاف‌های داخلی و ناهماهنگی در سیاست‌ها، کارآمدی اتحادیه را محدود کرده است. این مقاله، با تکیه بر نقش اتحادیه عرب، چگونگی تأثیرگذاری این سازمان بر معادلات منطقه‌ای را تحلیل می‌کند.

۴. یافته‌های تحقیق

۱.۴. تحلیل بحران سوریه (۲۰۲۰-۲۰۲۴)

بحران سوریه در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴همچنان به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین و بحرانی‌ترین بحران‌های سیاسی و امنیتی منطقه خاورمیانه باقی ماند. با شکست تدریجی اپوزیسیون مسلح و تثبیت قدرت دولت بشار اسد در بیشتر مناطق کشور، دولت سوریه توانست کنترل خود را بر مناطق راهبردی بازپس گیرد، اما بحران اقتصادی و اجتماعی‌همچنان پابرجا بود. از سوی دیگر، کشورهایی چون روسیه و ایران به عنوان حامیان اصلی رژیم اسد، نقش خود را در بازسازی سیاسی و نظامی سوریه تقویت کردند. (Dehshiar & Abadi., 2021., 194) این در حالی بود که کشورهای عربی که در ابتدا از دولت اسد فاصله گرفته بودند، از ۲۰۲۰ به بعد به تدریج به سوی عادی‌سازی روابط با دمشق حرکت کردند، عمدتاً به دلایل نگرانی‌های امنیتی و جلوگیری از نفوذ بیشتر ایران و ترکیه در سوریه. وضعیت امنیتی نیز با تهدیدات گروه‌های تروریستی، قاچاق مواد مخدر، و حضور گروه‌های شبه‌نظامی خارجی مانند داعش‌همچنان پیچیده بود. در مجموع، بحران سوریه در این دوره با چالش‌های شدید اقتصادی، انسانی، و امنیتی مواجه بود که حل آن نیازمندهمکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گسترده‌تر بود. (Haj Yousefi., 2023: 56)

۱) تحلیل وضعیت سیاسی سوریه از ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴: از سال ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴، وضعیت سیاسی سوریه تحت‌تأثیر چندین عامل داخلی و بین‌المللی قرار گرفت. در ابتدا، دولت بشار اسد با حمایت‌های نظامی و سیاسی روسیه و ایران، توانست بر بخش‌های وسیعی از خاک سوریه تسلط یابد و کنترل خود را بر مناطقی که در سال‌های نخست جنگ داخلی از دست داده بود، بازپس گیرد. در این دوره، قدرت دولت اسد در مقایسه با سال‌های اولیه بحران به‌طور چشمگیری تثبیت شد و توانست برخی از گروه‌های اپوزیسیون را

شکست دهد. با این حال، وضعیت اقتصادی کشور به شدت نابسامان باقی ماند و مشکلات انسانی، از جمله تعداد بالای پناهندگان داخلی و خارجی،همچنان به چالش‌های سیاسی بزرگتری تبدیل شد. علاوه بر این، حضور گروه‌های تروریستی مانند داعش و جبهه‌النصره در برخی مناطق‌همچنان تهدیداتی برای امنیت داخلی و منطقه‌ای به‌همراه داشت. (Kargaran Bafghi & Kargaran Bafghi, 2021, P 12) در عرصه بین‌المللی، تغییرات مهمی در سیاست‌های کشورهای عربی نسبت به سوریه رخ داد. در ابتدا، اکثر کشورهای اتحادیه عرب به‌دلیل حمایت اسد از رژیم ایران و نقض حقوق بشر، او را به عنوان یک‌هم‌پیمان غیرقابل قبول می‌دیدند و در نتیجه عضویت سوریه در اتحادیه عرب به حالت تعلیق درآمد. با این حال، از سال ۲۰۲۰ به بعد، برخی از کشورهای عربی مانند امارات متحده عربی و بحرین روابط خود را با دمشق عادی کردند و به دنبال تعامل مجدد با دولت سوریه برای تضمین امنیت و منافع منطقه‌ای خود رفتند. این تغییر در سیاست‌های کشورهای عربی به‌دلیل نگرانی‌های امنیتی، از جمله تهدیدات گروه‌های تروریستی و بحران پناهندگان، وهمچنین تلاش برای جلوگیری از نفوذ بیشتر ایران و ترکیه در سوریه بود. به طور کلی، از ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴، سوریه به‌عنوان یک کشور آسیب‌دیده و درگیر بحران‌های داخلی،همچنان در یک وضعیت سیاسی پیچیده و متزلزل قرار داشت که تحت‌تأثیر روابط بین‌المللی و تحولات میدانی در داخل کشور بود.

۲) وضعیت جنگ داخلی و تثبیت قدرت دولت سوریه تحت رهبری بشار اسد: از ابتدای جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱، بشار اسد و دولتش در مواجهه با اپوزیسیون مسلح داخلی و مداخلات خارجی مختلف قرار داشتند. اما در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴، شاهد روندی از تثبیت قدرت اسد و بازپس‌گیری بخش‌های عمده‌ای از کشور توسط نیروهای دولتی بودیم. این تحولات عمدتاً نتیجه مداخلات نظامی ایران و روسیه، وهمچنین شکست اپوزیسیون مسلح و گروه‌های مسلح در بسیاری از مناطق بود. پشتیبانی نظامی و مالی روسیه به ویژه در عرصه‌های‌هوایی و نظامی، به بشار اسد کمک کرد تا کنترل مناطق کلیدی مانند دمشق و حلب را دوباره به دست آورد. (Rife et al, 2021, P 72) در این دوره، دولت سوریه توانست مناطق مختلف را از دست مخالفان و گروه‌های تروریستی بازپس‌گیرد، اما این پیروزی‌هاهزینه‌های سنگینی به‌همراه داشت و موجب تخریب شدید زیرساخت‌ها و کاهش شدید کیفیت زندگی در بسیاری از مناطق شد. در این دوران، علاوه بر تثبیت قدرت نظامی اسد، بحران‌های اقتصادی و انسانی در سوریه به شدت افزایش یافت. فشارهای اقتصادی به‌دلیل تحریم‌های بین‌المللی و نابسامانی‌های داخلی باعث کاهش شدید سطح زندگی مردم شد. در کنار این بحران اقتصادی، سوریه با میلیون‌ها آواره داخلی و خارجی مواجه بود که بیشتر به کشورهای‌همسایه مانند ترکیه و لبنان مهاجرت کرده‌اند. (Berkeley, 2023, P 45) دولت بشار اسد با توجه به حمایت‌های خارجی از جمله کمک‌های ایران و روسیه، تلاش کرده است که با اعمال سیاست‌های سخت‌گیرانه در مناطق آزاد شده، وضعیت را تحت کنترل درآورد، اما این اقدامات باعث ایجاد بی‌اعتمادی و نارضایتی‌های مردمی شده است. در این راستا، پس از ۲۰۲۰، شاهد تغییراتی در سیاست کشورهای عربی نسبت به سوریه بودیم. برخی از کشورهای عضو اتحادیه عرب به تدریج به سمت عادی‌سازی روابط با دولت اسد حرکت کردند. این تغییر نگرش عمدتاً به‌دلیل نگرانی‌های امنیتی از جمله حضور گروه‌های تروریستی مانند داعش و تهدیدات دیگر در سوریه، و همچنین نگرانی‌های اقتصادی ناشی از بحران‌های ادامه‌دار در

سوریه بود. این تغییرات به‌همراه سیاست‌های منطقه‌ای ایران و روسیه به طور قابل توجهی بر روند تثبیت قدرت دولت اسد در سوریه تأثیر گذاشت. (Nowak, 2023, P 65)

۳) تغییرات سیاسی در سوریه و پیامدهای آن برای اتحادیه عرب: در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴، تحولات سیاسی در سوریه تحت رهبری بشار اسد و تغییرات در سیاست کشورهای عربی نسبت به این کشور تأثیرات زیادی بر روابط اتحادیه عرب داشت. بعد از شروع جنگ داخلی در سوریه در سال ۲۰۱۱، اتحادیه عرب به‌دلیل اقدامات سرکوب‌گرانه دولت سوریه علیه معترضان و نقض حقوق بشر، تصمیم به تعلیق عضویت سوریه در این اتحادیه گرفت. این تحریم‌ها و فشارهای سیاسی باعث شد که بسیاری از کشورهای عربی از دولت اسد فاصله بگیرند و از گروه‌های مخالف سوریه حمایت کنند. در این مدت، بحران سوریه با حضور گروه‌های تروریستی و بحران‌های انسانی و اقتصادی‌همراه بود که باعث نگرانی‌های زیادی در کشورهای‌همسایه و منطقه شد. (Debre, 2020, P 34) اما از سال ۲۰۲۰، با تثبیت قدرت بشار اسد در بسیاری از مناطق سوریه و به ویژه پس از شکست اپوزیسیون و گروه‌های تروریستی، تغییرات اساسی در سیاست کشورهای عربی نسبت به سوریه رخ داد. این تغییر نگرش عمدتاً به‌دلیل نگرانی‌های امنیتی از جمله حضور گروه‌های تروریستی مانند داعش و نگرانی‌های اقتصادی ناشی از بحران‌های ادامه‌دار در سوریه بود. از سوی دیگر، دخالت‌های نظامی روسیه و ایران در کنار فشارهای اقتصادی داخلی سوریه به دولت اسد کمک کرد تا کنترل خود را بر بخش‌های وسیعی از سوریه بازیابد. (Nowak, 2023, P 65) برخی کشورهای عربی، مانند امارات و بحرین، تصمیم به عادی‌سازی روابط با سوریه گرفتند تا بتوانند در راستای کاهش تهدیدات امنیتی و بحران‌های اقتصادی در منطقه اقدام کنند. (Dehshiar & Abadi., 2021., 194) در واقع، بازگشت سوریه به اتحادیه عرب و تعامل مجدد با دولت اسد، به عنوان یک راه‌حل برای کاهش اثرات منفی بحران‌های سوریه در منطقه، مطرح شد.

۲.۴. واکنش اتحادیه عرب به بحران سوریه:

رویکرد اتحادیه عرب در قبال بحران سوریه بدین شرح قابل ذکر است:

الف. از آغاز بحران سوریه تا فروکش کردن بحران در سال ۲۰۲۰: از زمان آغاز بحران سوریه در سال ۲۰۱۱، اتحادیه عرب رویکردی عمدتاً تقابلی در قبال دولت بشار اسد اتخاذ کرد. این بحران که با اعتراضات مردمی علیه دولت اسد شروع شد، به‌سرعت به یک جنگ داخلی تمام‌عیار تبدیل شد و توجه بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را جلب کرد. اتحادیه عرب، تحت‌تأثیرکشورهای کلیدی مانند عربستان سعودی و قطر، در نوامبر ۲۰۱۱ عضویت سوریه را به‌دلیل سرکوب اعتراضات توسط دولت اسد به حالت تعلیق درآورد و از گروه‌های اپوزیسیون حمایت کرد. (Wagner & Kokovitch, 2018, P 103) این تصمیم، که با فشار کشورهای خلیج فارس و حمایت غرب‌همراه بود، نشان‌دهنده تلاش برای تضعیف دولت اسد و تغییر توازن قدرت در منطقه به نفع محور ضد مقاومت بود. اتحادیه عرب‌همچنین تحریم‌هایی علیه دمشق وضع کرد و خواستار انتقال قدرت شد، اما این اقدامات به‌دلیل فقدان اجماع میان اعضا، به‌ویژه با مخالفت کشورهایی مانند الجزایر، عراق و لبنان، چندان مؤثر نبود. دخالت بازیگران خارجی، از جمله حمایت ایران و روسیه از اسد و پشتیبانی

ترکیه و غرب از اپوزیسیون، بحران را پیچیده‌تر کرد. تا سال ۲۰۲۰، با فروکش کردن شدت درگیری‌ها و تثبیت نسبی موقعیت دولت اسد به‌واسطه پیروزی‌های نظامی با حمایت روسیه و ایران، رویکرد اولیه اتحادیه عرب به بن‌بست رسید. این وضعیت،همراه با ظهور تهدیدات جدید مانند گروه‌های تروریستی (به‌ویژه داعش) و بحران آوارگان، کشورهای عربی را وادار کرد تا راهبرد خود را بازنگری کنند. (Hasan, 2017, P 47)

ب. از فروکش بحران سوریه تا سقوط اسد (۲۰۲۰-۲۰۲۴): از سال ۲۰۲۰، با کاهش شدت جنگ داخلی و تثبیت دولت اسد، نشانه‌هایی از تغییر در رویکرد اتحادیه عرب مشاهده شد که به‌تدریج به تعامل مجدد با دمشق منجر گردید. عواملی چون نومیدی از پیروزی اپوزیسیون، نگرانی‌های امنیتی ناشی از فعالیت گروه‌های تروریستی، و فشارهای اقتصادی-اجتماعی ناشی از بحران آوارگان در کشورهای‌همسایه مانند اردن و لبنان، کشورهای عضو را به بازنگری در مواضع خود سوق داد. کشورهایی مانند امارات متحده عربی و بحرین از سال ۲۰۲۰ گام‌هایی برای عادی‌سازی روابط با سوریه برداشتند، از جمله بازگشایی سفارت‌خانه‌ها. این روند در سال ۲۰۲۳ با بازگشت رسمی سوریه به اتحادیه عرب پس از ۱۲ سال تعلیق، به اوج خود رسید. این تصمیم، که با اجماع نسبی اعضاهمراه بود، نشان‌دهنده پذیرش واقعیت‌های جدید میدانی و اولویت‌بندی ثبات منطقه‌ای بر رقابت‌های ژئوپلیتیکی بود. بااین‌حال، تا سال ۲۰۲۴، تداوم چالش‌های داخلی سوریه، از جمله مشکلات اقتصادی و تنش‌های قومی-مذهبی،همراه با فشارهای خارجی، زمینه‌ساز تضعیف تدریجی دولت اسد شد. (Haj Yousefi., 2023: 79)

۳.۴. عوامل مؤثر بر تغییر نگرش کشورهای عضو اتحادیه عرب (۲۰۲۰-۲۰۲۴)

۱) فروکش کردن جنگ داخلی سوریه: جنگ داخلی سوریه که در سال ۲۰۱۱ آغاز شد، به یکی از طولانی‌ترین و پیچیده‌ترین بحران‌های منطقه‌ای تبدیل شد. در حالی که این جنگ در ابتدا عمدتاً به صورت یک مقاومت مردمی علیه حکومت بشار اسد شروع شد، به تدریج به درگیری‌ای فرقه‌ای و نیابتی با مداخلات گسترده بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای تبدیل شد. از سال ۲۰۲۰ به بعد، با کمک‌های نظامی و مالی روسیه و ایران، نیروهای دولتی سوریه توانستند بخش‌های زیادی از کشور را از دست گروه‌های مخالف بازپس گیرند و جنگ به تدریج به یک ایستایی تبدیل شد. این فروکش کردن تنش‌ها، به ویژه در مناطقی چون دمشق و حلب، به دولت سوریه اجازه داد تا کنترل بیشتری بر کشور به دست آورد. این تغییرات باعث شد تا کشورهای عربی به تدریج نگرش خود را نسبت به بحران سوریه تغییر دهند و به بازگشت سوریه به جامعه عربی فکر کنند. (Hinnebusch, 2021, P 78) این فروکش کردن جنگ و بازگشت ثبات نسبی به سوریه باعث شد که کشورهای اتحادیه عرب ارزیابی جدیدی از وضعیت سوریه داشته باشند. در ابتدا، این کشورها نسبت به ادامه حمایت از اپوزیسیون سوریه مصمم بودند، اما با کاهش تنش‌ها و تثبیت قدرت اسد، نگرش آن‌ها به تدریج تغییر یافت. کشورهای عربی به این نتیجه رسیدند که حمایت از گروه‌های مخالف و تداوم تحریم‌ها به‌هیچ عنوان به حل بحران کمک نمی‌کند و بهتر است که با دولت بشار اسد وارد مذاکره شوند تا از ادامه بحران در منطقه جلوگیری کنند. در نتیجه، برخی از کشورهای عضو اتحادیه عرب به تدریج روابط خود را با دولت سوریه عادی کردند و زمینه را برای بازگشت سوریه به اتحادیه عرب فراهم آوردند. (Al-Ali,

2023, P 45) کاهش تنش‌های نظامی در سوریه، به ویژه از سال ۲۰۲۰ به بعد، نتیجه مداخلات نظامی مؤثر روسیه و ایران وهمچنین شکست گروه‌های مخالف و تروریستی بود. ارتش سوریه، با کمک‌های‌هوایی و نظامی روسیه و پشتیبانی مالی و نظامی ایران، توانست در برابر گروه‌های مسلح اپوزیسیون و گروه‌های تروریستی مانند داعش مقاومت کند و کنترل بسیاری از مناطق کلیدی را به دست آورد. این تغییرات به تدریج موجب کاهش درگیری‌های نظامی و تثبیت قدرت بشار اسد در سوریه شد. این وضعیت منجر به یک تغییر اساسی در نگرش کشورهای عربی شد که به دنبال آن، سیاست‌های اتحادیه عرب نسبت به سوریه دگرگون گردید. در نتیجه، برخی از کشورهای عربی نظیر امارات متحده عربی، بحرین و حتی عربستان سعودی، به بازگشت سوریه به اتحادیه عرب وهمکاری مجدد با دولت اسد تمایل پیدا کردند. (Gulf Research Center, 2022, P 101)

۲) شکست اپوزیسیون و تثبیت دولت سوریه و بازنگری در سیاست‌های کشورهای عربی: شکست اپوزیسیون سوریه و تثبیت قدرت بشار اسد در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴، یک عامل کلیدی در تغییر سیاست کشورهای عربی نسبت به بحران سوریه بود. از آغاز بحران در سال ۲۰۱۱، بسیاری از کشورهای عربی از اپوزیسیون سوریه حمایت کرده بودند وهدفشان سرنگونی رژیم اسد بود. اما پس از شکست گروه‌های مخالف و تروریستی، به ویژه پس از بازپس‌گیری مناطق کلیدی نظیر حلب و دمشق، کشورهای عربی به این نتیجه رسیدند که سیاست‌های قبلی آن‌ها در جهت سرنگونی رژیم سوریه ناکارآمد بوده است. با توجه به فشارهای خارجی از جمله مداخلات ایران و روسیه وهمچنین کاهش حمایت‌های غربی از مخالفان سوری، کشورهای عربی به تدریج از حمایت خود از اپوزیسیون دست کشیدند و به بازنگری در سیاست‌های خود پرداختند. این تغییر نگرش عمدتاً به دلایل امنیتی و اقتصادی بوده و به ویژه بعد از تغییرات در زمینهٔ جنگ داخلی و رسیدن به وضعیت نسبی آرامش در سوریه، کشورهای عربی تصمیم گرفتند به سوریه اجازه بازگشت به جامعه عربی را بدهند. (Al-Ali, 2023, P 112) با گذشت زمان، کشورهای عربی از جمله اعضای اتحادیه عرب به این نتیجه رسیدند که اپوزیسیون سوریه توانایی پیروزی بر رژیم بشار اسد را ندارد. شکست‌های پی در پی گروه‌های مخالف در جبهه‌های مختلف،همراه با حمایت‌های مستمر ایران و روسیه از رژیم اسد، به تدریج به نومیدی از پیروزی اپوزیسیون انجامید. این وضعیت باعث شد که کشورهای عربی که پیش از این به طور فعال از مخالفان حمایت می‌کردند، متوجه شوند که ادامه حمایت از گروه‌های مخالف به‌هیچ عنوان نمی‌تواند به نتیجه مطلوب منتهی شود. به علاوه، سرکوب مخالفان توسط دولت سوریه و فروپاشی ساختارهای اپوزیسیون، به این احساس منتهی شد که حمایت از مخالفان دیگر راه‌حل مناسبی برای حل بحران نیست. (Sharp, 2021, P 67) این نومیدی از پیروزی اپوزیسیون در نهایت باعث شد که بسیاری از کشورهای عربی سیاست‌های خود را تغییر دهند و به تدریج با دولت سوریه وارد تعامل شوند. در این دوره، این کشورها تلاش کردند تا از بروز تنش‌های بیشتر در منطقه جلوگیری کرده و به بازسازی روابط خود با دمشق بپردازند. بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که این تغییر نگرش عمدتاً ناشی از تجزیه و تحلیل واقع‌گرایانه‌ای از وضعیت در سوریه بود که در آن کشورهای عربی دریافتند که تثبیت رژیم بشار اسد دیگر اجتناب‌ناپذیر است و بنابراین به دنبال مصالحه با او بودند. (Al-Rasheed, 2023, P 134) با تثبیت

قدرت رژیم بشار اسد، تحلیل کشورهای عربی در خصوص اپوزیسیون به تدریج تغییر یافت. پیش از این، بسیاری از کشورهای عربی فکر می‌کردند که سرنگونی رژیم اسد راه‌حلی برای بحران سوریه است، اما پس از شکست اپوزیسیون و قدرت‌گیری دوباره دولت سوریه، این دیدگاه تغییر کرد. کشورهای عربی به تدریج متوجه شدند که رژیم اسد دیگر نمی‌تواند از میدان خارج شود و این واقعیت به آن‌ها اجازه داد تا به تجدید نظر در سیاست‌های خود بپردازند. برخی از کشورهای عربی‌همچون امارات متحده عربی، مصر و بحرین به تدریج روابط دیپلماتیک خود را با دولت سوریه از سر گرفتند و سوریه را به عنوان یک شریک سیاسی در نظر گرفتند. (Karabell, 2023, P 92) تثبیت رژیم بشار اسدهمچنین به این معنا بود که بسیاری از کشورهای عربی دیگر نمی‌توانستند بر راهبرد تغییر رژیم اصرار ورزند، زیرا به‌طور آشکار مشخص شده بود که اسدهمچنان به قدرت بازگشته و این وضعیت به نفع امنیت منطقه‌ای است. به‌همین دلیل، این کشورها تغییرات قابل توجهی در سیاست‌های خود اعمال کرده و تلاش کردند تا با سوریه واردهمکاری‌های منطقه‌ای شوند تا بحران‌های اقتصادی و امنیتی که از سوریه ناشی می‌شود، کاهش یابد. به این ترتیب، سیاست‌های عربی‌ها از حمایت از اپوزیسیون به سمت تعامل با دولت سوریه تغییر یافت. (Chilcott, 2023, P 50)

۳) نگرانی‌های امنیتی کشورهای اتحادیه عرب: یکی از نگرانی‌های عمده کشورهای اتحادیه عرب، تهدیدات امنیتی ناشی از بحران سوریه بود. سوریه که به مدت طولانی درگیر جنگ داخلی بود، به پناهگاهی برای گروه‌های تروریستی مختلف تبدیل شده بود. گروه‌هایی مانند داعش و القاعده در این کشور فعالیت می‌کردند و تهدیدات امنیتی ناشی از حضور این گروه‌ها به کشورهای‌همسایه سوریه، به ویژه عراق، اردن و لبنان، فشار مـی‌آورد. این تهدیدات باعث شد که کشورهای عربی به سرعت به این نتیجه برسند که ادامه بحران در سوریه، امنیت مرزهای آن‌ها را به خطر می‌اندازد. به‌همین دلیل، امنیت مرزها و مقابله با گروه‌های تروریستی به یکی از اولویت‌های اصلی سیاست‌های اتحادیه عرب در قبال سوریه تبدیل شد. (Berti, 2022, P 98) خطرات ناشی از حضور گروه‌هایی چون داعش و القاعده در سوریه و تأثیرات آن بر کشورهای عربی: حضور گروه‌های تروریستی در سوریه به یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات امنیتی برای کشورهای اتحادیه عرب تبدیل شده بود. گروه‌هایی مانند داعش و القاعده در سوریه فعالیت‌های خود را گسترش داده و در برخی مناطق، حتی کنترل بخش‌هایی از خاک سوریه را به دست گرفتند. این گروه‌ها نه تنها تهدیداتی برای امنیت داخلی سوریه ایجاد کردند بلکه مرزهای کشورهای عربی‌همسایه را نیز به خطر انداختند. به عنوان مثال، داعش تهدیدات گسترده‌ای علیه عراق و اردن داشت و عملیات‌های تروریستی زیادی در این کشورها انجام داد. این وضعیت باعث شد که کشورهای عربی به این نتیجه برسند که باید به‌هر قیمتی که شده از ادامه این بحران جلوگیری کنند و با دولت سوریه به توافقاتی برای مقابله با تروریسم دست یابند. (Morris, 2023, P 65)

۴) قاچاق مواد مخدر و اسلحه: تجارت و قاچاق مواد مخدر کپتاگن و آمفتامین در جنوب سوریه به یکی از بحران‌های جدی منطقه‌ای تبدیل شده است. کپتاگن، که عمدتاً در مناطق جنوبی سوریه تولید می‌شود، به کشورهای عربی‌همسایه، به‌ویژه اردن، قاچاق می‌شود و گردش مالی چند میلیارد دلاری آن نشان‌دهنده وسعت این تجارت غیرقانونی است. درگیری‌های مکرر نیروهای مرزبانی اردن با قاچاقچیان مسلح، ابعاد

امنیتی این معضل را برجسته کرده و نشان‌دهنده سازمان‌دهی پیشرفته و تسلیحاتی بودن شبکه‌های قاچاق است. کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس نیز از پیامدهای این تجارت آسیب‌دیده‌اند، زیرا بخش قابل‌توجهی از این مواد مخدر به این کشورها انتقال می‌یابد و بر ساختار اجتماعی و امنیتی آن‌ها تأثیر گذاشته است. علاوه بر قاچاق مواد مخدر، انتقال سلاح از جنوب سوریه به اردن، چالش‌های امنیتی جدی‌تری را برای این کشور ایجاد کرده است. (Karabell, 2023, P 97) این جریان قاچاق، که اغلب توسط گروه‌های مسلح کنترل می‌شود، باعث افزایش خشونت و بی‌ثباتی در مناطق مرزی اردن شده و احتمال دست داشتن برخی از عوامل داخلی یا خارجی در حمایت از این شبکه‌ها مطرح است. از سوی دیگر، اتهاماتی مبنی بر نقش احتمالی دولت سوریه در تجارت کپتاگن و تسلیحات به‌دلیل درآمدزایی بالای آن مطرح شده است که این موضوع، بر پیچیدگی بحران افزوده است. چنین شرایطی نیازمند همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای مهار قاچاق مواد مخدر و تسلیحات و تأمین امنیت کشورهای آسیب‌دیده است. (Smith, 2022, P 117) گردش مالی قاچاق مواد مخدر کپتاگن و آمفتامین در جنوب سوریه به حدود چند میلیارد دلار می‌رسد که نشان‌دهنده وسعت و سازمان‌یافتگی این تجارت غیرقانونی است. این حجم بالای درآمد باعث شده است که کپتاگن به منبع مالی مهمی برای گروه‌های مسلح، شبکه‌های جنایت‌کار، و حتی احتمالاً دولت سوریه تبدیل شود. به‌همین دلیل، قاچاق کپتاگن نه تنها معضل اجتماعی و بهداشتی بزرگی در کشورهای مصرف‌کننده، به‌ویژه در میان کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، ایجاد کرده، بلکه به ابزاری برای تأمین مالی خشونت و ناآرامی‌های منطقه‌ای تبدیل شده است. کشورهای عربی خلیج فارس به‌دلیل مصرف بالای این مواد مخدر، علاوه بر با روبرو شدن با چالش‌های اجتماعی و کاهش بهره‌وری نیروی انسانی، با فشارهای اقتصادی برای مقابله با آن نیز روبرو شده اند. (Sharp, 2021, P 69) از سوی دیگر، قاچاق تسلیحات از جنوب سوریه به اردن و سایر کشورهای منطقه به‌ویژه اردن، چالش‌های امنیتی بزرگی ایجاد کرده است. این قاچاق، ثبات و امنیت اردن را با تهدیدهای جدی مواجه کرده و درگیری‌های مکرر نیروهای مرزبانی این کشور با قاچاقچیان مسلح، بر شدت این بحران افزوده است. قاچاقچیان که از درآمدهای کلان خود برای تسلیح و تجهیز شبکه‌های خود استفاده می‌کنند، مرزهای اردن را به مناطق پرتنش و ناآرام تبدیل کرده‌اند. این وضعیت علاوه بر تهدید امنیت داخلی اردن، تأثیر منفی بر روابط منطقه‌ای وهمکاری‌های امنیتی کشورهای‌همسایه داشته است. (Smith, 2022, P 115)

۵) بحران آوارگان سوری: بحران آوارگان سوری به یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های کشورهای‌همسایه سوریه، به ویژه ترکیه، لبنان و اردن، تبدیل شده بود. میلیون‌ها نفر از مردم سوریه به دلیل جنگ به کشورهای‌همسایه پناه بردند و این کشورها با مشکلات بزرگی در زمینه تأمین نیازهای انسانی و اقتصادی مواجه شدند. کشورهای اتحادیه عرب به ویژه آن‌هایی که به طور مستقیم تحت‌تأثیر این بحران قرار داشتند، شروع به بازنگری در سیاست‌های خود نسبت به سوریه کردند. فشارهای انسانی ناشی از حضور آوارگان سوری به کشورها تحمیل شد و بسیاری از کشورهای عربی به این نتیجه رسیدند که باید به‌هر طریقی بحران را مدیریت کنند وهمکاری‌های جدیدی با دولت سوریه برای بازگشت آوارگان ترتیب دهند. (Zarour, 2023, P 98) بحران آوارگان سوری پیامدهای انسانی، اجتماعی و اقتصادی سنگینی برای

کشورهای‌هم‌مرز با سوریه داشت. کشورهایی مانند لبنان و اردن که به‌دلیل نزدیکی جغرافیایی و سیاسی به سوریه، پذیرای تعداد زیادی از آوارگان شدند، با مشکلات فراوانی مواجه شدند. فشارهای اقتصادی ناشی از تأمین نیازهای اولیه این آوارگان، افزایش بیکاری، فشار بر منابع محدود و خدمات عمومی، باعث شد که کشورهای عربی نسبت به بحران سوریه و پیامدهای آن حساس‌تر شوند. بنابراین، کشورهایی که درگیر بحران آوارگان بودند به این نتیجه رسیدند که بازگشت پناهجویان سوری و بازسازی وضعیت داخلی سوریه برای حل مشکلات انسانی و اجتماعی ضروری است. (Hatem, 2023, P 102)

تغییرات چشمگیر در سیاست کشورهای اتحادیه عرب نسبت به سوریه پس از آغاز جنگ داخلی، نشان‌دهنده تحولات راهبردی در روابط بین‌المللی این کشورها است. در حالی که ابتداهدف تغییر رژیم بشار اسد و حمایت از مخالفان بود، اکنون تغییرات گسترده‌ای در راهبرد این کشورها دیده می‌شود که ناشی از واقع‌گرایی، منافع ملی، و تهدیدات امنیتی منطقه‌ای است.

۴.۴. پیامدهای منطقه‌ای رویکرد اتحادیه عرب به بحران سوریه

۱) پیامدهای سیاسی و دیپلماتیک: از سال ۲۰۲۰، برخی کشورهای عربی به تدریج به بازنگری در این سیاست‌ها پرداخته و روابط خود را با دولت اسد بازسازی کردند. (Al-Rasheed, 2023, P 131) این تغییرات باعث شد که سوریه دوباره در چارچوب اتحادیه عرب و سایر نهادهای بین‌المللی منطقه‌ای مطرح شود.همچنین، برخی کشورهای عربی تلاش کردند تا به عنوان میانجی‌گر در مذاکرات بین دولت سوریه و اپوزیسیون عمل کنند و زمینه‌ساز پایان دادن به بحران داخلی در این کشور شوند. این تغییر نگرش در اتحادیه عرب پیامدهای مهمی برای روابط دیپلماتیک این سازمان با سایر بازیگران بین‌المللی نیز داشته است. تغییر رویکرد کشورهای عربی نسبت به سوریه موجب شد که دولت‌های غربی و بازیگران بین‌المللی به ویژه ایالات متحده و اتحادیه اروپا سیاست‌های خود را در قبال سوریه تعدیل کنند. بسیاری از کشورهای عربی سعی کردند تا با تقویت روابط خود با سوریه، نفوذ این کشور را در منطقه بازسازی کرده و از آن برای کاهش نفوذ ایران و روسیه در سوریه استفاده کنند. (Barari, 2023, P 115)

۲) پیامدهای امنیتی و اقتصادی: تغییر سیاست‌های اتحادیه عرب در قبال سوریه نه تنها پیامدهای سیاسی و دیپلماتیک به دنبال داشت، بلکه تأثیرات امنیتی و اقتصادی قابل توجهی نیز در پی داشت. از منظر امنیتی، بازنگری در سیاست‌های اتحادیه عرب نسبت به سوریه به کشورهای عضو این سازمان این امکان را داد که در برابر تهدیدات مشترک منطقه‌ای، به ویژه گروه‌های تروریستی مانند داعش و القاعده،هماهنگی بیشتری داشته باشند. حمایت‌های نظامی و لجستیکی از سوی ایران و روسیه به دولت سوریه کمک کرد تا مناطق زیادی از این کشور را از دست گروه‌های مخالف بازپس‌گیرد و امنیت داخلی آن را به تدریج تثبیت کند. (Morris, 2023, P 58) این ثبات نسبی در سوریه به کشورهای عربی‌هم‌مرز مانند اردن و لبنان این امکان را داد که تهدیدات ناشی از بی‌ثباتی در سوریه را کاهش دهند. در ابعاد اقتصادی، تغییر سیاست‌های اتحادیه عرب به سمت عادی‌سازی روابط با سوریه موجب افزایش‌همکاری‌های تجاری و اقتصادی میان کشورهای عضو اتحادیه عرب و سوریه شد. بازگشایی مرزها و از سرگیری روابط تجاری، به ویژه با کشورهای

نزدیک به سوریه مانند عراق و لبنان، موجب شد که سوریه بتواند بخشی از خسارات اقتصادی خود را جبران کند. (Hatem, 2023, P 102) علاوه بر این،همکاری‌های اقتصادی در زمینه‌های انرژی، بازسازی زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های مشترک نیز به تقویت روابط اقتصادی میان سوریه و برخی کشورهای عربی کمک کرد. با این حال، این تغییرات در سیاست‌هاهمچنان چالش‌هایی را برای برخی کشورهای عربی به وجود آورد. به ویژه آن دسته از کشورهایی که از ابتدا از اپوزیسیون سوریه حمایت کرده بودند، در مواجهه با فشارهای داخلی و خارجی برای عادی‌سازی روابط با دمشق دچار تردید بودند. این تغییر نگرش نه تنها تأثیرات اقتصادی بر کشورهای عربی‌همسایه سوریه داشت، بلکه در روابط تجاری میان اعضای اتحادیه عرب نیز چالش‌های جدیدی ایجاد کرد.

به عنوان مثال، برخی کشورهای عربی از جمله قطر و عربستان سعودی‌همچنان به حمایت از گروه‌های مخالف بشار اسد ادامه دادند و به‌همین دلیل ازهمکاری‌های اقتصادی با دولت سوریه خودداری کردند. (Zarour, 2023, P 98)

۳) پیش‌بینی آینده روابط سوریه با اتحادیه عرب:

سناریوی اول: تداوم حکومت اسد:

در این سناریو، فرض بر این است که بشار اسد موفق می‌شود با وجود مشکلات داخلی عمیق، مانند فساد گسترده، بحران اقتصادی و نارضایتی عمومی،همچنان در قدرت باقی بماند. روابط سوریه با اتحادیه عرب در این حالت به احتمال زیاد در وضعیت شکننده‌ای باقی خواهد ماند. بازگشت اسد به اجلاس سران اتحادیه عرب در سال ۲۰۲۳ نشانه‌ای از تلاش برخی کشورهای عربی، به‌ویژه عربستان سعودی، برای عادی‌سازی روابط با دمشق بود، اما این عادی‌سازی شکننده است و به عوامل متعددی بستگی دارد. مشکلات داخلی سوریه، از جمله اقتصاد ویران‌شده (کاهش ۹۲ درصدی صادرات از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸ و تورم ۷۰۰ درصدی) و آوارگی میلیون‌ها نفر، توانایی اسد برای بازسازی کشور و جلب حمایت پایدار اتحادیه عرب را محدود می‌کند. (Karabell, 2023, P 92) اتحادیه عرب احتمالاً رویکرد محتاطانه‌ای در پیش خواهد گرفت و از اسد انتظار اصلاحات سیاسی و اقتصادی خواهد داشت تا در ازای لغو تحریم‌ها یا ارائه کمک‌های بشردوستانه، امتیازاتی مانند تدوین قانون اساسی جدید یا کاهش نفوذ ایران در سوریه دریافت کند. با این حال، وابستگی اسد به ایران و روسیه برای حفظ قدرت، مانع از تحقق این انتظارات می‌شود، زیرا او نمی‌تواند به راحتی از متحدان کلیدی خود فاصله بگیرد. این وابستگی ممکن است باعث شود کشورهای عربی مانند عربستان و قطر، که به دنبال کاهش نفوذ ایران در منطقه‌هستند، حمایت خود را از اسد کاهش دهند و روابط به حالت تعلیق درآید. علاوه بر این، نارضایتی داخلی و ادامه حضور گروه‌های مخالف مسلح، مانند نیروهای دموکراتیک سوریه یا بقایای داعش، می‌تواند بی‌ثباتی را تشدید کند. این موضوع فشار بر اتحادیه عرب را برای حفظ فاصله دیپلماتیک با اسد افزایش می‌دهد، زیرا بسیاری از اعضای این اتحادیه نمی‌خواهند با حکومتی که مشروعیت مردمی ندارد، بیش از حد نزدیک شوند. در نتیجه، روابط سوریه با اتحادیه عرب در این سناریو به‌صورت محدود و مشروط ادامه خواهد یافت، اما بدون پیشرفت قابل‌توجه در بازسازی یا ثبات سیاسی، این روابط به حاشیه رانده خواهد شد.

سناریوی دوم: سقوط اسد:

در سناریوی دوم، تحولات سریع نظامی، مانند آنچه در دسامبر ۲۰۲۴ رخ داد، منجر به سقوط ناگهانی بشار اسد می‌شود. تصرف دمشق توسط‌هیئت تحریر شام به رهبری ابومحمد جولانی در عرض چند روز، پایان بیش از پنج دهه حکومت خاندان اسد را رقم زد. این تحول، روابط سوریه با اتحادیه عرب را به‌طور کامل تغییر می‌دهد. دولت جدید به رهبری جولانی یا یک دولت انتقالی، به‌سرعت به دنبال جلب حمایت کشورهای عربی، به‌ویژه عربستان و ترکیه، خواهد بود که پیش‌تر مخالف اسد بودند. این کشورها احتمالاً از دولت جدید به‌عنوان فرصتی برای تقویت نفوذ خود در مقابل ایران و روسیه استقبال خواهند کرد. اتحادیه عرب، که عضویت سوریه را در سال ۲۰۱۱ به‌دلیل سرکوب اعتراضات تعلیق کرده بود، اکنون ممکن است با احتیاط به سمت عادی‌سازی روابط با دولت جدید حرکت کند. (Chilcott, 2023, P 48) با این حال، چالش‌هایی مانند تنوع قومی و مذهبی سوریه، حضور گروه‌های مسلح متعدد و خطر جنگ داخلی جدید، مانع از شکل‌گیری روابط پایدار خواهد شد.هیئت تحریر شام، با وجود تلاش برای ارائه چهره‌ای میانه‌رو، به‌دلیل ریشه‌های افراطی‌اش مورد تردید برخی اعضای اتحادیه عرب قرار خواهد گرفت. کشورهای محافظه‌کار مانند مصر و امارات ممکن است خواستار تضمین‌هایی برای جلوگیری از ظهور یک دولت اسلام‌گرا شوند. علاوه بر این، دولت جدید برای بازسازی سوریه به کمک‌های اقتصادی و بشردوستانه اتحادیه عرب نیاز خواهد داشت. در مقابل، اتحادیه عرب ممکن است شروطی مانند برگزاری انتخابات آزاد یا ایجاد یک دولت فراگیر را مطرح کند. نقش ترکیه، که از مخالفان اسد حمایت کرده، نیز در این سناریو پررنگ خواهد بود و ممکن است به‌عنوان میانجی بین دولت جدید و اتحادیه عرب عمل کند. با این حال، تنش‌های داخلی و احتمال درگیری بین گروه‌های مخالف، مانند کردها و اسلام‌گرایان، می‌تواند اعتماد اتحادیه عرب به دولت جدید را کاهش دهد.

سقوط ناگهانی اسد در دسامبر ۲۰۲۴ نتیجه عملیات برق‌آسای‌هیئت تحریر شام بود که از ادلب آغاز شد و به سرعت به حلب، حمص و دمشق گسترش یافت. این تحولات، که با حمایت غیرمستقیم ترکیه و تضعیف حمایت روسیه و ایران‌همراه بود، نشان‌دهنده فروپاشی سریع ارتش سوریه و از دست رفتن مشروعیت اسد بود. تغییر رویکرد اتحادیه عرب، که در سال ۲۰۲۳ با بازگشت اسد به این اتحادیه آغاز شده بود، با این سقوط به پایان رسید. اکنون، اتحادیه عرب با دولتی جدید مواجه است که نیازمند حمایت است، اما تنوع گروه‌های مخالف و نبود یک دولت مرکزی قدرتمند، این نهاد را در موضع محتاطانه‌ای قرار داده است.

تحولات ژئوپلیتیکی سریع در سوریه، به‌ویژه سقوط اسد در سال ۲۰۲۴، تا حدی نتیجه تغییر سیاست‌ها و اقدامات اتحادیه عرب در این دوره بود. تصمیم اتحادیه برای عادی‌سازی روابط با دولت اسد،هرچند باهدف تقویت‌همکاری‌های امنیتی و مدیریت بحران آوارگان اتخاذ شد، اما به کاهش فشارهای بین‌المللی بر دمشق و مشروعیت‌بخشی نسبی به دولت اسد منجر گردید. این امر، در کنار حمایت‌های مداوم ایران و روسیه، به دولت اسد اجازه داد تا موقتاً موقعیت خود را تثبیت کند. بااین‌حال، ناکامی اتحادیه در ارائه راهکارهای جامع برای حل ریشه‌ای بحران، مانند مشکلات اقتصادی و بازسازی سوریه، زمینه‌ساز نارضایتی‌های داخلی و تشدید تنش‌ها شد.همچنین، شکاف میان کشورهای عضو اتحادیه، به‌ویژه بین محور عربستان-قطر و

کشورهایی مانند الجزایر و عراق، مانع ازهماهنگی مؤثر در سیاست‌های منطقه‌ای شد. این عوامل،همراه با مداخلات خارجی و فشارهای داخلی، به تضعیف دولت اسد و سقوط نهایی آن در سال ۲۰۲۴ کمک کرد.

۵. نتیجه‌گیری

تحلیل فرضیه تحقیق و نتیجه‌گیری کلی در رابطه با تغییر نگرش کشورهای عضو اتحادیه عرب به تعامل مجدد با دولت سوریه در بازه زمانی ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ می‌تواند ابعاد مختلفی از تحولات منطقه‌ای، سیاسی، امنیتی و انسانی را در بر گیرد. فرضیه تحقیق به طور مشخص به عوامل مؤثر بر تغییر نگرش این کشورها و دلایل تحولات اخیر در سیاست‌های اتحادیه عرب در قبال سوریه پرداخته است. در این راستا، تغییرمعادله در جنگ داخلی سوریه، تثبیت حکومت بشار اسد، نگرانی‌های امنیتی، بحران آوارگان و چالش‌های اقتصادی از جمله دلایل عمده‌ای‌هستند که فرضیه تحقیق بر آن‌ها تأکید دارد. این عوامل باعث تغییر تدریجی در رویکرد کشورهای عربی به دولت سوریه شده است که در ادامه این تحلیل به تفصیل بررسی خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین عواملی که در تغییر سیاست‌های اتحادیه عرب تأثیرگذار بوده است، فروکش کردن جنگ داخلی در سوریه است. در سال‌های ابتدایی جنگ، بحران سوریه به یک چالش جدی برای کشورهای عربی و به ویژه‌همسایگان سوریه تبدیل شده بود. به‌طور خاص، در این دوره کشورهای عضو اتحادیه عرب به حمایت از اپوزیسیون سوریه پرداخته و دولت بشار اسد را از نظر سیاسی و اقتصادی منزوی کرده بودند. اما با گذشت زمان و کاهش شدت جنگ در سوریه، این کشور در نهایت موفق شد بر بخش‌های عمده‌ای از خاک خود کنترل پیدا کند و قدرت‌گیری دولت سوریه موجب شد که کشورهای مهم عربی در نهایت به بازنگری در سیاست‌های خود بپردازند. این تغییر به تدریج در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ مشاهده شد که کشورهای عربی به ویژه در مواجهه با ثبات نسبی در سوریه به این نتیجه رسیدند که استمرار انزوای این کشور می‌تواند تهدیدات جدیدی برای امنیت و منافع خود به‌همراه داشته باشد. بدین ترتیب، فروکش کردن جنگ، شکست اپوزیسون و تسلط اسد بر بیشتر مناطق سوریه یکی از مهم‌ترین محرک‌های تغییر نگرش کشورهای عربی به تعامل مجدد با دمشق بود.

از سوی دیگر، نگرانی‌های امنیتی کشورهای اتحادیه عرب نیز یکی از عوامل اصلی در تغییر رویکرد این کشورها به سوریه بوده است. گروه‌های تروریستی نظیر داعش و القاعده که در زمان بحران سوریه قدرت‌گیری کرده بودند، تهدیدات قابل توجهی برای کشورهای منطقه ایجاد کرده و امنیت مرزها و ثبات داخلی کشورهای عربی را به چالش کشیدند. این خطرات به ویژه پس از شکست داعش و پراکنده شدن این گروه‌ها در مناطق مختلف سوریه و عراق، تهدیدات جدیدی را به کشورهای‌همسایه سوریه از جمله اردن، لبنان و حتی ترکیه تحمیل کرد. کشورهای عربی با توجه به این تهدیدات، به این نتیجه رسیدند که حضور یک دولت سوریه تثبیت‌شده می‌تواند در جلوگیری از گسترش فعالیت‌های تروریستی و تقویت امنیت منطقه‌ای مفید باشد. این مسئله به‌ویژه در حالی اهمیت پیدا کرد که کشورهای عربی با بحران‌های داخلی خود مانند تهدیدات امنیتی در یمن و لیبی مواجه بودند. بنابراین، نگرانی‌های امنیتی کشورهای عربی به‌طور

مستقیم به سیاست‌های جدید اتحادیه عرب در قبال سوریه منجر شد.

بحران آوارگان سوری نیز از دیگر عواملی بود که موجب تغییر نگرش کشورهای عربی به دولت سوریه شد. پس از آغاز بحران سوریه در سال ۲۰۱۱، میلیون‌ها نفر از مردم این کشور به کشورهای‌همسایه پناه بردند که این مسئله چالش‌های عظیمی را برای کشورهای میزبان به‌همراه داشت. کشورهای‌همسایه سوریه از جمله اردن، لبنان و ترکیه به‌دلیل پذیرش شمار بالای پناهندگان سوری با مشکلات اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای روبه‌رو شدند. در این میان، بسیاری از کشورهای اتحادیه عرب که خود با بحران‌های اقتصادی و اجتماعی مواجه بودند، به این نتیجه رسیدند که تنها با بازگشت سوریه به جامعه عربی و برقراری ثبات در این کشور، می‌توان بحران آوارگان را مدیریت کرد. این مسئله نه تنها به کاهش فشار بر کشورهای‌همسایه سوریه کمک می‌کند، بلکه می‌تواند در کوتاه‌مدت به حل مشکلات انسانی در منطقه کمک نماید. بنابراین، بحران آوارگان به عنوان یک محرک مهم در تغییر سیاست‌های کشورهای عربی به‌ویژه در دوره بعد از ۲۰۲۰ مورد توجه قرار گرفت.

همچنین اینکه تغییر نگرش کشورهای عضو اتحادیه عرب نسبت به سوریه را می‌توان تا حد زیادی ناشی از مسائل امنیتی و اقتصادی دانست که ریشه در قاچاق گسترده سلاح و مواد مخدر از این کشور به‌همسایگانش دارد. تجارت غیرقانونی موادی مانند کپتاگن و آمفتامین که درآمدی چند میلیارد دلاری برای باندهای قاچاق فراهم کرده است، نه تنها اقتصاد منطقه را تحت‌تأثیر قرار داده، بلکه تهدیدی جدی برای ثبات و امنیت کشورهای‌همسایه، به‌ویژه اردن، محسوب می‌شود. درگیری‌های مکرر نیروهای مرزی اردن با قاچاقچیان مسلح، نمونه‌ای از تبعات امنیتی این پدیده است که نگرانی‌های شدیدی را در میان کشورهای عربی ایجاد کرده است. این وضعیت، کشورهای عضو اتحادیه عرب را به بازنگری در سیاست‌های خود نسبت به سوریه واداشته و نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌های اخیر این اتحادیه در قبال این کشور ایفا کرده است.

در نتیجه، به نظر می‌رسد که تغییر نگرش کشورهای عضو اتحادیه عرب به دولت سوریه در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ نتیجه یک سری عوامل پیچیده وهم‌زمان بوده است که شامل پایان نسبی جنگ داخلی سوریه، شکست اپوزیسیون، نگرانی‌های امنیتی، و بحران آوارگان می‌شود. این تغییر نگرش نه تنها بر سیاست‌های داخلی کشورهای عربی بلکه بر روابط بین‌المللی و منطقه‌ای نیز تأثیرگذار بوده است. روابط سوریه با اتحادیه عرب در سناریوی تداوم اسد شکننده و محدود به حمایت‌های مشروط باقی می‌ماند، در حالی که سقوط اسد فرصت‌هایی برای عادی‌سازی روابط با دولت جدید ایجاد می‌کند، اما با چالش‌های متعددهمراه است. تحولات ناگهانی ۲۰۲۴ پایان رویکرد قبلی اتحادیه عرب را رقم زد و آینده روابط به ثبات سیاسی در سوریه بستگی دارد. نقش کشورهای عربی و ترکیه در شکل‌دهی این آینده کلیدی خواهد بود. از آنجا که ثبات در سوریه و بازگشت این کشور به اتحادیه عرب می‌تواند تهدیدات امنیتی را کاهش دهد و بحران‌های انسانی را بهبود بخشد و تا حدودی به کاهش تهدیدات امنیتی، مدیریت آوارگان سوری، کنترل قاچاق سلاح، مواد مخدر و تروریست‌ها از سوریه به دیگر نقاط جهان عرب کمک کند.

تغییر رویکرد اتحادیه عرب از تقابل به تعامل با دولت اسد (۲۰۲۰-۲۰۲۴) با تحولات ژئوپلیتیکی سوریه،

به‌ویژه سقوط اسد، مرتبط بود. این سیاست‌ها، اگرچه تا حدودی ثبات نسبی ایجاد کرد، اما ناکامی در حل چالش‌های ساختاری سوریه، به بی‌ثباتی و سقوط اسد منجر شد.

یادداشت.: مقاله فوق مستخرج از پایان نامه ی باهمان عنوان مقاله بود که بازه زمانی ۲۰۲۰ تا نوامبر ۲۰۲۴ را پوشش می داد که با رویدادهای ۱۱ روزه ی دسامبر ۲۰۲۴ در سوریه منجر به سرنگونی دولت بشار اسد و پایان سلطه ۵۳ ساله خاندان اسد شد و سوریه را وارد دوره جدیدی کرد.

References

1. Ahmad, K., (2023), Realism in Arab League's Strategies towards Syria, Journal of Middle Eastern Studies, 12(2): 15-30.
2. Al-Ali, S. (2023). The Shifting Dynamics of Arab Politics in Syria. Middle East Journal, 77(2): 45.
3. Al-Rasheed, M. (2023). Syria's internal conflict and the Arab world's changing policy. Middle East Journal, 77(2): 130-136.
4. Abolfathi, M., Rostami, B., & Naderi, M. (2018). A comparative study of Saudi Arabia and Qatar's foreign policy toward the Syrian crisis (2011-2017). Strategic Policy Studies, 7(24), 303–330. (in Persian)
5. Barari, H. (2023). Realpolitik and the Arab response to Syria's civil war. International Politics Review, 35(1): 111-116.
6. Berkeley, L. (2023). The humanitarian crisis and economic impact of the Syrian civil war: A focus on the displacement issue. Middle East Studies Quarterly, 36(1), 43-56.
7. Berti, B. (2022). Terrorism and security in the Arab world: The threat of ISIS and Al-Qaeda. Arab Security Studies, 48(3): 94-100.
8. Brian, J., Anderson, D. (2022). The Syrian crisis and the role of power balancing in regional relations, Political Analysis Journal, 28(4): 115-128.
9. Chilcott, S. (2023). Syria and the changing Arab diplomatic landscape. Journal of Arab Diplomacy, 29(2): 45-50.
10. Debre, M. J. (2021). Legitimation, regime survival, and shifting alliances in the Arab League: Explaining sanction politics during the Arab Spring. International Political Science Review, 42(4), 516-530.
11. Dehshiar, H., & Abadi, S. M. A. (2021). The role of geopolitics in escalating international crises: A case study of the Syrian crisis. International Geopolitics Quarterly, 18(1), 187–215. (in Persian)
12. Dehshiar, H., & Abadi, S. M. A. (2022). Examining the role of "identity" in international crises: A case study of the Syrian crisis. Strategic Policy Studies, 11(40), 207–236. (in Persian)
13. Fawcett, L. (2023). The implications of Syria's civil war on Arab state policies. International Relations of the Middle East, 22(1): 70-75.

14. Gulf Research Center (2022). Reassessing Arab Approaches to Syria: A New Era of Cooperation. Gulf Studies, 9(4): 101.
15. Haj Yousefi, A. M. (2023). State and globalization in the Middle East. Shahid Beheshti University Press. (in Persian)
16. Hosseini, S. (2020). The Arab League's security policies toward the Syrian crisis. Journal of International Affairs, 5(1), 70–85. (in Persian)
17. Hasan, F. (2017). Arab League's policy towards the Syrian crisis: An assessment of trends and developments. Foreign Policy Studies, 4(5): 112.
18. Hatem, R. (2023). The impact of the Syrian refugee crisis on Arab neighboring countries. Journal of Middle Eastern Studies, 64(3): 100-105.
19. Hinnebusch, R. (2021). The Political Economy of the Syrian Conflict: Transition to Autocracy. Oxford University Press: 78.
20. Jahani, E., & Mehrabi Koushki, R. (2022). Media activism in the Syrian crisis: A comparative study of the media stances of the Islamic Republic of Iran and the European Union. Political Science Journal, 25(1), 157–182. (in Persian)
21. Kargaran Bafghi, A., & Kargaran Bafghi, M. (2021). The Syrian crisis in the cradle of international law. In Proceedings of the Seventh National Conference on Modern Research in Humanities and Social Studies in Iran. Tehran. (in Persian)
22. Karimi, F. (2021). Examining the causes of the prolongation of the Syrian crisis. Middle East Studies Journal, 9(3), 100–115. (in Persian)
23. Karimi, M. (2023). Classical realism and Middle Eastern policies in the post-Syrian war era. International Studies Journal, 11(1), 54–66. (in Persian)
24. Karabell, Z. (2023). The failure of the Syrian opposition and the Arab world's policy shift. Arab Politics Quarterly, 27(4): 90-94.
25. Mirzaei, N. (2022). A realist analysis of recent developments in the Middle East. Global Policy Journal, 6(4), 40–50. (in Persian)
26. Morris, C. (2023). Security threats and the rise of ISIS in Syria. Middle Eastern Security Journal, 19(2): 55-60.
27. Nowacka, S. (2023). Syria returns to the Arab League, Central and Eastern European Online Library GmbH.
28. Rafi, H., Moein Abadi Bigdeli, H., & Sheikh Darreh-Ney, M. (2022). A comparison of Saudi Arabia and Qatar's policies toward ISIS. Journal of Fundamental and Applied Studies of the Islamic World, 4(2), 61–82. (in Persian)

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Media and the Promotion of Soft Power in the International System: A Comparative Approach to the Experience of China and India

Fariborz Arghavani Pirsalami[1]

Mohammadhasan Gholami Kababi[2]

Received: 2025-02-15

Revised: 2025-04-23

Accepted: 2025-08-03

Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Arghavani Pirsalami, F., & Gholami Kababi, M. (2026). Media and the Promotion of Soft Power in the International System: A Comparative Approach to the Experience of China and India, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 243 - 275. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.92201.1633

1. Introduction

In today's interconnected world, the concept of soft power has received considerable attention as a means of exerting influence and shaping international relations. Soft power refers to a nation's ability to attract and persuade others through culture, values, and policies, and to enhance its international image. In this context, the role of the media in strengthening soft power has become increasingly prominent. China and India are recognized as emerging powers that have focused on soft power components to consolidate their position in the international system. Since the 1990s, Beijing and New Delhi have been able to transform their international image from a passive populous country to a powerful country in the fields of technology and economics by changing their foreign policy practices and strengthening their economic and cultural foundations. This study shows that there are obvious links between social media and changing public perception and instilling a positive image. In this regard, this article raises the question of what impact the media has had on the increase in the soft power of China and India in the international system? It claims that India, as an emerging power, has used the media more successfully than China to advance its foreign policy goals in the field of soft power. As a result, the media has had a significant impact on increasing India's soft power compared to China.

1. Associate Professor of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran. (Corresponding author Email:farghavani@shirazu.ac.ir)
2. M.A. in Regional Studies, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran. mhmdhsn1377@gmail.com

2. Theoretical Framework

Although a diverse range of views have been presented regarding the nature of soft power and its role, considering the role of the media in the theoretical foundations of the present study, the media is one of the most potent tools for influencing the authority of countries. Accordingly, it can be claimed that politics is affected by new technologies and the media system in various areas of identity and performance. An analytical study of the performance of the media in societies indicates that a broad and diverse range of policies are on the agenda of the media; in such a way that they use software methods such as emphasizing persuasion and acceptance or managing mental images and even deception and misguidance (seduction) to exert influence. Finally, it can be stated that the media in the field of politics pursues two important functions simultaneously: first, producing and strengthening soft power in the domestic political space, and second, empowering society and the government in the foreign policy space. The media has a direct impact on soft power, including the international image of countries, improving public diplomacy, managing public opinion, highlighting economic and cultural capabilities, promoting local culture and values, creating legitimacy for the political system in the public mind, and producing political benefits. In this study, in order to comply with the principle of summarization, three components of soft power are selected and examined to examine the impact of the media on them.

3. Methodology

In examining its study subject, while relying on a comparative method between two emerging powers, this article attempts to analyze the content of the media and to examine the similarities and differences in the relationship between the media and the power of the two countries at the international level. The data for this study were collected from news articles, major news agencies, and library sources to examine the position of the media in foreign policy and the soft power of the two countries.

4. Discussion

China has strategically used its media to enhance its soft power globally. Through extensive economic reporting, the country has showcased its economic achievements, technological advancements, and market potential, and has positioned itself as an attractive destination for business and investment. In addition, Chinese media have promoted cultural programs and documentaries that highlight China's rich cultural heritage and contemporary cultural expressions. Chinese state-controlled media have also invested in partnerships and collaborations with international media, which have allowed it to present its narratives and perspectives on global issues. However, it is important to note that there are concerns about the impact of state control and censorship on the content provided by Chinese media.

In contrast, India has also used its media to enhance its soft power globally. Indian me-

dia has gained international recognition and influence as a major player. Bollywood, the Indian film industry, has played a significant role in showcasing Indian culture, music, fashion, and values to a global audience. Indian media has also showcased the country's democratic values, diverse society, and vibrant cultural heritage. India's media landscape is characterized by a diverse range of voices and a relatively higher degree of media freedom compared to China. This allows for a greater diversity of narratives and perspectives, and contributes to India's soft power appeal.

5. Conclusion

The results indicate that the media influence both countries in terms of public diplomacy, international news, and imagery, as well as economic and cultural capabilities. The findings of the study show that China has a highly controlled and censored media; however, media outlets such as Xinhua have succeeded in highlighting its economic and cultural capabilities and conducting effective public diplomacy, especially by emphasizing China's mediation role in the region and the Belt and Road Initiative. In contrast, India's domestic media, although less influential globally, is more diverse in terms of state and private media outlets. This diversity has helped to instill a positive international image of India and strengthen public diplomacy, thereby gaining international trust and credibility and showcasing cultural capabilities. Also, China's media strategy has been successful in introducing its economic capabilities and cultural heritage, primarily through state media outlets. China's economic growth and technological advancements have helped to make its soft power more attractive, attracting investment and generating interest in Chinese culture. However, concerns about media censorship and restrictions on media freedoms can affect perceptions of China's soft power. On the other hand, the Indian media has been successful in showcasing cultural diversity, promoting democratic values, and highlighting the global popularity of Bollywood, as well as fostering public diplomacy. The diversity and independence in India's media landscape have helped to spread different narratives and perspectives and increase the appeal of the country's soft power.

The study shows that China has a highly controlled and state-dominated media landscape. In contrast, India, with its diverse media landscape and mix of state-owned and private media, has created space for a broader range of perspectives and independent journalism. Finally, China has made several efforts to enhance its soft power and global influence by investing in promoting soft power through the media and focusing on cultural exchanges, the film industry, and Confucius Institutes. In contrast, India has leveraged the media to enhance its soft power and positive image by focusing on its rich cultural heritage, such as Bollywood, Indian cuisine, and yoga, along with its technological and economic strength.

Keywords: Soft power, Media, Public Diplomacy, China, India.

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.92201.1633

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

رسانه و ارتقای قدرت نرم در نظام بین‌الملل؛ رویکردی تطبیقی به تجربه چین و هند

فریبرز ارغوانی پیرسلامی [۱]
محمدحسن غلامی کبابی [۲]

چکیده

تأثیر رسانه‌ها در افزایش قدرت نرم کشورها به‌ویژه در بین قدرت‌های نوظهور در سه دهه اخیر اهمیت بیشتری یافته است. چین و هند ازجمله کشورهایی‌هستند که از دهه ۱۹۹۰ به بعد با تجدیدنظر در سیاست خارجی خود گام‌های مؤثری در مسیر ارتقای قدرت نرم برداشته و در این راستا سعی کرده‌اند تا از شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها بهره گیرند. این مقاله با طرح این پرسش که که رسانه‌ها چه تأثیری بر افزایش قدرت نرم چین و هند در نظام بین‌الملل داشته‌اند؟ با اتکا به رویکرد مقایسه‌ای و تحلیل محتوای عملکرد این رسانه‌ها، معتقد است که رسانه‌های چینی و هندی درهر سه شاخص ذیل مؤلفه‌های قدرت نرم یعنی القای تصویر مثبت بین‌المللی، دیپلماسی عمومی و توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی این کشورها در سطح بین‌الملل تأثیرگذار بوده‌اند. یافته‌ها حاکی از آن است که رسانه‌های چینی با وجود مواجهه با کنترل و سانسور شدید، در پررنگ نشان دادن توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی وهمچنین دیپلماسی عمومی با تمرکز بر نقش میانجی‌گری چین در منطقه و طرح کمربند- راه چین بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. در مقابل، رسانه‌های‌هندی با وجود نفوذ و تأثیر جهانی کمتر دارای چشم‌انداز رسانه‌ای متنوع‌تر با ترکیبی از رسانه‌های دولتی و خصوصی بوده‌اند که در شاخص القای تصویر مثبت بین‌المللی ازهند و دیپلماسی عمومی آن با تمرکز بر جلب اعتماد و اعتبار بین‌المللی و توانمندی‌های فرهنگی‌هند تأثیرگذارتر از چین فعالیت کرده‌اند.

واژگان کلیدی: قدرت نرم، رسانه، دیپلماسی عمومی، چین،هند.

---

۱. دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول). farghavani@shirazu.ac.ir

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. mdhsn1377@gmail.com

مقدمه

در دنیای به‌هم‌پیوسته امروزی، مفهوم قدرت نرم به‌عنوان وسیله‌ای برای اعمال نفوذ و شکل دادن به روابط بین‌الملل مورد توجه چشم‌گیری قرار گرفته است. قدرت نرم به توانایی یک ملت برای جذب و متقاعد کردن دیگران از طریق فرهنگ، ارزش‌ها، سیاست‌ها و ارتقای وجهه بین‌المللی اشاره دارد. در این زمینه، نقش رسانه‌ها در تقویت قدرت نرم به‌طور فزاینده‌ای برجسته شده است. ازاین‌رو، کشورهایی که اصطلاحاً از آن‌ها با عنوان قدرت‌های نوظهور یاد می‌شود ازجمله کشورهایی‌هستند که اهمیت ارتباط بین رسانه و قدرت نرم را درک و به نسبت به آن توجه ویژه‌ای دارند. چین وهند کشور به‌عنوان قدرت‌های نوظهور پرجمعیتی شناخته می‌شوند که برای تحکیم جایگاه‌شان در نظام بین‌الملل تمرکز خود را بر مؤلفه‌های قدرت نرم گذاشته‌اند. پکن و دهلی‌نو از دهه ۱۹۹۰ به بعد با تغییر رویه‌های سیاست خارجی خود و تقویت پایه‌های اقتصادی و فرهنگی توانسته‌اند تصویر بین‌المللی خویش را از یک کشور پرجمعیت منفعل به کشوری قدرتمند در حوزه فناوری و اقتصاد تبدیل کنند. این مطالعه نشان می‌دهد که اگرچه ارزیابی تأثیرات رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان یک ابزار قدرت نرم با قطعیت دشوار است، اما پیوندهای مشهودی بین رسانه‌های اجتماعی و تغییر ادراک عمومی و القای تصویر مثبت وجود دارد.

هدف این پژوهش، مقایسه و تحلیل راهبردهای رسانه‌ای به کار گرفته‌شده توسط چین وهند و تأثیر آن‌ها بر افزایش قدرت نرم در نظام بین‌الملل است و از این جهت تلاش می‌شود تا با انجام یک تحلیل مقایسه‌ای از این دو قدرت جهانی نوظهور در حوزه راهبردهای رسانه‌ای و نیز نگاهی کوتاه به برخی از این رسانه‌ها، میزان نفوذ و قدرت نرم آن‌ها و نیز تأثیرپذیری شاخص‌های قدرت نرم آن‌ها از رسانه‌ها بررسی شود. باید گفت که انتخاب چین وهند به‌عنوان مطالعه موردی در بررسی نقش رسانه در افزایش قدرت نرم در نظام بین‌الملل، انتخابی‌هدفمند و روش‌شناسانه است که مبتنی بر چندین شاخص و معیار کلیدی صورت گرفته است: نخست، این دو کشور به‌عنوان دو قدرت نوظهور و کنشگرانی مهم در صحنه بین‌المللی، مسیرهای متفاوتی را در بهره‌گیری از رسانه برای پیشبرد اهداف قدرت نرم خود طی کرده‌اند؛ چین با رویکردی متمرکز و دولتی وهند با تکیه بر تنوع و پویایی بخش خصوصی رسانه؛ دوم،هر دو کشور دارای حجم عظیم جمعیت و تنوع فرهنگی‌هستند که آن‌ها را به آزمایشگاه‌های مناسبی برای بررسی چگونگی تأثیرگذاری رسانه‌ها بر افکار عمومی و شکل‌دهی تصویر بین‌المللی تبدیل می‌کند؛ سوم، نقش رسانه‌های سنتی و نوین در این دو کشور از نظر میزان دسترسی، استفاده و تأثیرگذاری، تفاوت‌های قابل‌توجهی دارد که امکان بررسی تطبیقی و استخراج الگوهای متمایز را فراهم می‌سازد؛ چهارم، بررسی این دو کشور امکان ارزیابی میزان موفقیت‌هر یک در به‌کارگیری رسانه برای افزایش قدرت نرم و مقایسه نقاط قوت و ضعف راهبردهای آن‌ها را فراهم می‌سازد و در نهایت، تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این دو کشور به‌عنوان بستر فعالیت رسانه‌ای، امکان بررسی تأثیر این عوامل زمینه‌ای بر کارکرد رسانه‌ها در راستای قدرت نرم را فراهم می‌آورد و بدین ترتیب، نتایج حاصل از این مطالعه می‌تواند برای سایر کشورها نیز دارای ارزش و کاربرد باشد.

این مقاله در بررسی موضوع مطالعاتی خویش ضمن اتکا بر روش مقایسه‌ای میان دو قدرت نوظهور، تلاش می‌کند تا با تحلیل مضمون و محتوای رسانه‌ها، شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در نسبت بین رسانه و قدرت

دو کشور را در سطح بین‌المللی مورد بررسی قرار دهد. داده‌های این پژوهش برآوردی ازجمله مقالات خبری، خبرگزاری‌های مهم و منابع کتابخانه‌ای جمع‌آوری می‌شود تا جایگاه رسانه در سیاست خارجی و قدرت نرم دو کشور را بررسی کند. درهمین راستا این مقاله با طرح این پرسش که رسانه‌ها چه تأثیری بر افزایش قدرت نرم چین وهند در نظام بین‌الملل داشته‌اند؟ بر این ادعاست که‌هند به‌عنوان یک قدرت نوظهور نسبت به چین به شکل موفق‌تری از رسانه برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود در حوزه قدرت نرم استفاده کرده و درنتیجه رسانه‌ها تأثیر زیادی در افزایش قدرت نرم‌هند در مقایسه با چین داشته‌اند.

این پژوهش جهت تبیین و بررسی مقایسه‌ای، بعد از بررسی پیشینه پژوهش و شناخت جنبه نوآورانه مقاله حاضر در مقایسه با آثار مشابه دیگر، ابتدا با کاربست چارچوب مفهومی به بررسی رابطه میان قدرت نرم و رسانه پرداخته می‌شود و سپس این ارتباط با شاخص‌سازی در حوزه‌هایی مانند القای تصویر مثبت بین‌المللی، مدیریت افکار عمومی و توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی به بررسی موردی و مقایسه‌ای قدرت نرم چین وهند مبادرت می‌ورزد. بخش نهایی این مقاله نیز با نگاهی انتقادی به محدودیت‌های فراروی عملکرد رسانه در این دو کشور اختصاص دارد.

۱. پیشینه پژوهش

یانگ (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان «سیاست فیلم، دولت چین و قدرت نرم» به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه صنعت فیلم چین از قدرت نرم خود برای گسترش نفوذ خود در سطح جهانی ازجمله راهبردهای رسانه‌ای و نقش سینما در شکل‌دهی به برداشت‌های بین‌المللی از چین بهره گرفته است.همچنین سینها پالیت[1] (۲۰۲۳) در کتابی با عنوان رسانه‌های نوین و دیپلماسی عمومی: ارتباطات سیاسی درهند، ایالات‌متحده و چین به بررسی نقش رسانه‌های جدید و فناوری‌های دیجیتال در دیپلماسی عمومی و ارتباطات سیاسی می‌پردازد. نویسنده، از طریق نمونه‌هایی ازهند، ایالات متحده و چین، چالش‌های استفاده از ابزارهای دیجیتال در دیپلماسی و آثار آن را بر دموکراسی‌ها در سراسر جهان بررسی می‌کند.

در پژوهش‌های داخلی نیز به موضوع قدرت نرم چین وهند و جایگاه و اهمیت آن در سیاست خارجی دو کشور پرداخته شده است. الوند و عسگرخانی (۲۰۱۴)، در مقاله‌ای با عنوان «کارویژه‌های قدرت نرم در سیاست خارجی چین» به بررسی منابع و ابزارهای قدرت نرم چین پرداخته‌اند. آن‌ها بیان می‌کنند که منابع قدرت نرم چین بر سه عنصر قدرت نرم یعنی فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و ماهیت و سبک سیاست خارجی که توسط جوزف نای تعریف شده، مبتنی است. اما نتایج این پژوهش نشان داده است که رهیافت چینی قدرت نرم با این عناصر تفاوت‌های قابل توجهی دارد. درواقع بحث نای از قدرت نرم امریکا، فرهنگ معاصر امریکایی را نشان می‌دهد، درحالی‌که بحث چین از قدرت نرم چینی بر فرهنگ سنتی چین تأکید دارد. یافته‌های پژوهش دهشیری و نوروزی (۲۰۲۰) با موضوع «جایگاه قدرت نرم در سیاست خارجی‌هند: مطالعه موردی دوره نخست وزیری نارندرا مودی» حاکی از آن است که مهم‌ترین دلایل توجه ویژهٔ مودی به قدرت نرم

1. Sinha Palit

در سطح فروملی، وضعیت بهتر فناوری ارتباطات و شبکه‌های اجتماعی درهند نسبت به گذشته و استفاده از این ظرفیت جهت بهبود دیپلماسی عمومی کشور، وضعیت نامطلوب زیرساخت‌ها درهند و تلاش جهت جذب سرمایه‌گذاری خارجی در این حوزه و ارتقای صنعت گردشگری است. در سطح منطقه‌ای نیز عواملی مانند تمرکز رقبای منطقه‌ای مانند چین بر قدرت نرم و جلوگیری از نفوذ نرم چین در منطقهٔ جنوب آسیا و در سطح جهانی، ارتقای تصویر جهانی‌هند به‌عنوان کشوری‌هسته‌ای و قدرتی نوظهور و کاهش نگرانی‌ها در مورد گسترش روزافزون توان نظامی این کشور حائز اهمیت است. ساوه درودی (۲۰۱۸) در کتابی با عنوان رسانه، قدرت نرم و امنیت نیز به اهمیت رسانه و ارتباط آن با امنیت و قدرت نرم اشاره کرده است. این کتاب، تلاش دارد تا مخاطبان را با قدرت رسانه در فضای بحران آشنا کند. انواع رسانه، رسانه و قدرت نرم و تحلیل و تحلیل نقش رسانه در تحولات و دگرگونی‌های جهان از مباحث این کتاب‌هستند.

به‌طورکلی در منابع یادشده، اغلب صرفاً دیدگاهی کلی نسبت به قدرت نرم و ارتباط رسانه با آن و یا به‌صورتموردی تأثیر رسانه بر یکی از مؤلفه‌های قدرت نرم چین یاهند پرداخته شده است. تفاوت مطالعه حاضر با سایر پژوهش‌ها، دیدگاه مقایسه‌ای آن در مورد نقش رسانه‌ها در افزایش قدرت نرم در نظام بین‌الملل به‌ویژه با تمرکز بر چین وهند است. درواقع این پژوهش به بررسی تأثیر رسانه بر جنبه‌های مختلف قدرت نرم مانند دیپلماسی عمومی و تصویر بین‌المللی و توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی چین وهند از یک‌سو و مقایسه میزان موفقیت‌هر کدام از کشورهای مذکور در استفاده از ابزارهای رسانه برای افزایش قدرت نرم آن‌ها از سوی دیگر می‌پردازد و در نهایت راهبردها و اثربخشی‌هر دو کشور را در استفاده از رسانه‌های خود برای افزایش نفوذ جهانی خود روشن می‌کند.

۲. چارچوب مفهومی: قدرت نرم و رسانه در عصر جهانی‌شدن

اصطلاح «قدرت نرم»، نخستین بار در سال ۱۹۸۹ توسط جوزف نای در کتابی تحت عنوان مجبور به رهبری[1] معرفی شد. اما این مفهوم بعدها به وسیله وزیر امور خارجه ایالات‌متحده امریکا، رهبران سیاسی، مقاله‌نویسان و دانشگاهیان سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفت. درهمین راستا، نای اذعان می‌کند که ماهیت قدرت می‌تواند بر مبنای قدرت رفتاری و قدرت منابع تفکیک شود. وی قدرت نرم را از اقسام قدرت رفتاری قلمداد می‌کند اما تأکید می‌کند که قدرت نرم به زبان ساده و از نظر رفتاری، قدرت جذاب است و منابع قدرت نرم نیز داشته‌هایی‌هستند که چنین جذابیتی را پدید می‌آورند. برهمین اساس از نظر این اندیشمند، قدرت نرم نه‌تنها به رفتار جذاب بلکه به منابع و عناصر ناملموسی چون فرهنگ (آن بخش‌هایی که برای دیگران دارای جذابیت است)؛ ارزش‌های سیاسی (در مواردی که در داخل و خارج کشور مورد توجه است) و بالأخره سیاست خارجی (در صورتی که قانونی و مسئولانه به نظر می‌رسد) وابسته است. (Mousavi Zare, et al,2021:24) در واقع، قدرت در روابط بین‌الملل اغلب به دو گونه نرم و سخت تقسیم شده است. قدرت سخت، برآمده از توان نظامی و اقتصادی یک دولت است و این دو بسیار به‌هم وابسته‌اند.

1. Bound to Lead

نای قدرت سخت را به لحاظ ماهوی، آمرانه به شمار می‌آورد. فرگوسن بر این نظر است که در قرن بیست و یکم، ایالات‌متحده دیگر تنها به پشتوانه توان نظامی و اقتصادی نمی‌تواند یک ابرقدرت جهانی باقی بماند. در رویکردی مشابه نای، بر این باور است که در کنار روش‌های «سنتی» اعمال قدرت سخت از طریق تطمیع و تهدید، راه دیگری‌هم برای قدرت‌ورزی وجود دارد. «یک کشور می‌تواند نتایج دلخواهش را در نظام بین‌الملل از طریق پیروی خودخواسته دیگران یا موافقت آنان با نظامی که چنان نتایجی را به بار می‌آورد، به دست آورد». برخلاف قدرت سخت که بر تطمیع از طریق توان اقتصادی یا تهدید با نیروی نظامی متکی است، نای قدرت‌ورزی «از طریق مجاب کردن دیگران به خواستن آنچه ما می‌خواهیم» را اعمال «غیرمستقیم یا اغواگرانه» قدرت می‌نامد.

این تعریف قدرت به‌مثابه اغواگری که در دهه ۱۹۹۰ شکل گرفته بر جذابیت به جای زور متکی است؛ مفهومی است که امروزه «قدرت نرم» نامیده می‌شود. (Nejadbahram,2021:226-7)

در معنایی وسیع، گفتار، نوشتار، ایما و اشاره، بیان چهره‌ای، لباس، بازیگری و... را می‌توان در زمره رسانه‌های ارتباطی گنجاند.هر رسانه‌ای می‌تواند کدها را در امتداد یک یا چند کانال منتقل کند. در بررسی رسانه‌ها از یک سو به رسانه عمومی برخورد می‌کنیم و در پاسخ به این دست رسانه‌ها، رسانه‌های شخصی وهویتی افراد قرار دارند و پوشاک می‌تواند نوعی از آن باشد. از سوی دیگر، رسانه‌ها ابزار ارتباطی‌هستند؛ ارتباط به‌خودی‌خود صورت نمی‌گیرد؛ بلکه به ابزاری نیاز دارد که از طریق آن بتوان با جمع کثیری ارتباط برقرار کرد و این ابزارهمان «رسانه» است.همچنین رسانه‌ها واسطه اطلاعات‌هستند. از دهه ۱۹۸۰ به این رو، جهان با رشد عظیم و باورنکردنی رسانه‌ها مواجه شده و آن‌ها بهترین واسطه اطلاعات بوده اند. رسانه می‌تواند تلویزیون، فیلم ویدئویی، رسانه‌های مکتوب، ماهواره و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی باشد. (Tabatabaei,2021:237) در حقیقت، اگرچه طیف متنوعی از دیدگاه‌ها در خصوص ماهیت قدرت نرم و نقش‌آفرینی آن ارائه شده، اما با عنایت به نقش رسانه‌ها در مبانی نظری پژوهش حاضر، رسانه یکی از توانمندترین ابزارهای تأثیرگذاری در اقتدار کشورها است. این ایده در تاریخ تحول جوامع و تأسیس دولت‌های مدرن به وضوح قابل مشاهده است. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که سیاست در ساحت‌های مختلف‌هویتی و عملکردی متأثّر از فناوری‌های نوین و نظام رسانه‌ای است. بررسی تحلیلی عملکرد رسانه‌ها در جوامع حاکی از آن است که طیف وسیع و متنوعی از سیاست‌ها در دستورکار رسانه‌ها قرار دارد؛ به این صورت که آن‌هااز روش‌های نرم‌افزارانه‌ای چون تأکید بر اقناع و پذیرش و یا مدیریت تصاویر ذهنی و حتی فریب و گمراهی (اغواگری) برای اعمال تأثیر بهره می‌برند. در نهایت می‌توان چنین اظهار داشت که رسانه در عرصه سیاست دو کارکرد مهم را به‌صورت توأمان دنبال می‌کند: نخست، تولید و تقویت قدرت نرم در فضای سیاست داخلی و دوم، توانمندسازی جامعه و حکومت در فضای سیاست خارجی که درهر دو ساخت، شناخت و مقابله با جنگ نرم را به‌عنوان هدف اصلی دنبال می‌کند. (Jafari,2022:363) با این توضیحات، می‌توان تأثیر و اهمیت رابطه رسانه بر قدرت نرم را در قالب شکل ۱ مشاهده کرد.

شکل (۱): تأثیر رسانه بر مؤلفه‌های قدرت نرم

منبع: نگارندگان

همانطور که در شکل ۱ مشاهده می‌شود می‌توان گفت، رسانه تأثیر مستقیمی بر قدرت نرم بالاخص شاخص‌هایی نظیر تصویر بین‌المللی کشورها، ارتقا سطح دیپلماسی عمومی، مدیریت افکار عمومی، پررنگ گردن توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی، ترویج فرهنگ و ارزش‌های بومی، ایجاد مشروعیت نظام سیاسی در اذهان عمومی و تولید مطلوبیت‌های سیاسی دارد. در این پژوهش برای رعایت اصل تلخیص، سه مؤلفه از قدرت نرم جهت بررسی تأثیر رسانه بر آن‌ها انتخاب و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳. رسانه و قدرت نرم چین

سیستم رسانه‌ای در چین ترکیبی از فلسفه‌های رسانه‌ای مختلف و نیز تاریخ طولانی تمدن چین است. در این سیستم، حزب کمونیست چین، دولت، شرکت‌های خصوصی، متخصصان رسانه، افراد عمومی و فرهنگ چین نقش‌های متفاوتی را ایفا می‌کنند و شیوه‌های مختلفی نیز جهت استفاده کارآمدتر از رسانه ارائه می‌دهند. (Jun Luo, 2015: 2) گفتنی است که در چین، رسانه‌های دولتی و بخش خصوصی هر دو نقش مهمی در اثرگذاری بر قدرت نرم کشور دارند. مهم‌ترین رسانه‌های چینی عبارتند از:

تلویزیون مرکزی چین[1]: این نهاد رسانه‌ای که به اختصار با عبارت CCTV در زبان انگلیسی و

1. China Central Television (CCTV)

中国中央电视台 در زبان چینی شناخته می‌شود، یکی از بزرگ‌ترین شبکه‌های تلویزیونی در چین است. این شبکه دولتی تحت کنترل و مالکیت وزارت فرهنگ چین قرار دارد و برنامه‌های تلویزیونی متنوعی ازجمله اخبار، تفریحی، فرهنگی و سیاسی را پوشش می‌دهد. CCTV به‌عنوانرسانه اصلی دولتی در چین، نقش مهمی در ترویج دیدگاه‌ها و سیاست‌های دولتی در دستگاه دیپلماسی این کشور دارد.

آژانس خبری شینهوا[1]: آژانس خبری مرکزی چین، یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین رسانه‌های دولتی در چین است. این آژانس خبری متعلق به دولت چین است و اخبار و اطلاعاتی را در داخل و خارج از چین منتشر می‌کند. آژانس خبری شینهوا نقش مهمی در ترویج نظرات و سیاست‌های دولتی چین و شکل دادن به افکار عمومی در داخل و خارج از کشور دارد.

روزنامه مردم[2]: روزنامه رسمی حزب کمونیست چین نقش مهمی بر قدرت نرم چین دارد. این روزنامه تحت کنترل حزب کمونیست چین قرار دارد و اخبار، مقالات تحلیلی و دیدگاه‌هایی را درباره مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی منتشر می‌کند. این روزنامه به‌عنوان صدای رسمی حزب کمونیست چین و دولت، اثری قوی در شکل دادن به افکار عمومی و ترویج دیدگاه‌ها و سیاست‌های دولتی دارد.

هولدینگ تنسنت[3]: یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های فناوری در چین است و به‌عنوان یک رسانه دیجیتال بسیار تأثیرگذار در این کشور شناخته می‌شود. تنسنت مالک و عامل کارگزاری بسیاری از برندها است. (Marsh& Et al, 2023: 10-11)

ازجمله رسانه‌های دولتی و بخش خصوصی چینی دیگر که نقش مهمی در شکل‌دهی و ترویج دیدگاه‌ها و سیاست‌های دولتی چین دارند می‌توان به مواردی مانند گلوبال تایمز[4]، چاینا دیلی[5]، سینا[6] و وی‌بو[7] اشاره کرد. (Thussu, 2022: 5) در پیوند با دیپلماسی فعال‌تر چین در جبهه‌های سیاسی و اقتصادی، دیپلماسی فرهنگی نیز به‌طور جدی در سیاست خارجی این کشور پیگیری می‌شود. چین از طریق اقداماتی مانند گسترش مؤسسه‌های کنفوسیوس، افزایش ظرفیت تبادل آموزشی با آفریقا، افزایش حضور رسانه‌های چینی در اروپای جنوب شرقی و گسترش رسانه‌های دیجیتال چینی در آمریکای لاتین، به سوی یک راهبردهماهنگ فرهنگی با کمک ابزارهای رسانه در تلاش برای کسب قدرت نرم در خارج از کشور است. با گسترش سرمایه‌گذاری خارجی چین، می‌توان پیش‌بینی کرد که سرمایه‌گذاری در قدرت فرهنگی و رسانه‌ای چین نیز رشد کند. (Zhang & et al, 2016: 87) ترویج فرهنگ و ارزش‌های چینی از عمده اهدافی است که چین از طریق رسانه دنبال می‌کند. درهمین راستا، رسانه‌های چینی مانند تلویزیون مرکزی چین (CCTV)، خبرگزاری شینهوا و رادیو بین‌المللی چین از طریق تلویزیون ماهواره‌ای، رادیو و پلتفرم‌های آنلاین، دامنه بین‌المللی خود را گسترش

1. Xinhua News Agency
2. People's Daily
3. Tencent Holdings Ltd
4. Global Times
5. China Daily
6. Sina
7. Weibo

داده‌اند. این رسانه‌ها میراث فرهنگی غنی، دستاوردهای اقتصادی و پیشرفت‌های تکنولوژیک چین را به نمایش می‌گذارند. بنابراین با ارائه تصویری مثبت به جامعه بین‌المللی، قدرت نرم چین را تقویت می‌کنند.

چین همچنین سرمایه‌گذاری زیادی برای گسترش حضور جهانی رسانه‌های خود انجام داده است. این کشور مؤسسه کنفوسیوس را در کشورهای متعددی تأسیس کرده است که به‌عنوان مراکز آموزش زبان چینی و تبادلات فرهنگی عمل می‌کنند. این مؤسسات نه‌تنها زبان چینی را ترویج می‌کنند، بلکه فرهنگ، تاریخ و ارزش‌های چینی را نیز به نمایش می‌گذارند و با تقویت درک فرهنگی و حسن‌نیت، به قدرت نرم چین کمک می‌کنند. علاوه بر این، چین حضور خود را در صنعت سرگرمی جهان نیز افزایش داده است. شرکت‌های تولید فیلم چینی در استودیوهای‌هالیوود سرمایه‌گذاری کرده‌اند و با شرکای بین‌المللی فیلم‌هایی را باهدف تأثیرگذاری بر مخاطبان جهانی و نمایش عناصر فرهنگی چینی تولید کرده‌اند. پلتفرم‌های استریم چینی مانند آی چی یی[1] (رسانه ویدئوی جهانی چینی) و تنسنت ویدئو (وبگاه رسانه جاری چینی) نیز در سطح بین‌المللی گسترش یافته‌اند و دسترسی به محتوای چینی و ترویج محصولات فرهنگی چینی را فراهم کرده‌اند. (freedomhouse, 2022)

شایان ذکر است که باوجود رشد اقتصادی بی‌سابقه در ۳۰ سال گذشته، از نظر بسیاری، چین از حیث توسعه قدرت نرم خود کوتاهی کرده است که عمدتاً به چالش‌های فراروی توسعه قدرت نرم چین مرتبط می‌شود؛ از دموکراسی‌های غربی که به دنبال مشروعیت‌زدایی از افزایش قدرت و نفوذ چین در جهان‌هستند تا مسائل درونی مانند ساختار اقتدارگرایانه چین که برای رشد قدرت نرم ارگانیک مناسب نیست و یا رویکرد از بالا به پایین تحت رهبری دولت برای پیشبرد قدرت نرم که دستاوردهای کوتاه‌مدت نسبی داشته وهنوز پایداری بلندمدت را درک نکرده است. (Herbert, Kroeger & Zhengjing, 2021:1) درواقع منتقدان معتقدند که چین به‌دلیل ایجاد محدودیت‌ها و کنترل شدید رسانه‌ها نتوانسته به نحو مطلوبی از ابزار رسانه برای تبلیغ توانمندی‌ها و ارائه تصویر بین‌المللی مثبت گام بردارد. اما به‌طورکلی این قدرت نوظهور با استفاده از قدرت فناوری و دیجیتالی در راستای افزایش قدرت نرم در شاخص‌هایی نظیر القای تصویر مثبت بین‌المللی و مدیریت افکار عمومی، دیپلماسی عمومی و افزایش توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی خود با تأثیرپذیری از رسانه‌های تصویری و شنیداری پیشرفت چشمگیری داشته باشد.

۳-۱. رسانه و القای تصویر مثبت بین‌المللی از چین

تصویر ملی مقوله مهمی از قدرت نرم و مهم‌ترین دارایی نامشهود یک کشور مستقل است. با ظهور رسانه‌های جدید، قالب‌ها و شکل‌های ارتباطی تغییر کرده و چگونگی استفاده از تفکر جدید و روش‌های جدید برای شکل‌دهی و ارتقای بهتر چهره کشور، جلب حمایت بین‌المللی و حفظ منافع ملی به موضوعی بسیار مهم و فوری تبدیل شده است.

با درک ضرورت و تأکید بر این موضوع، شی جین پینگ در ۳۰ دسامبر ۲۰۱۳، درحالی‌که ریاست جلسه عمومی

1. iQIYI

دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین را بر عهده داشت، به صراحت اعلام کرد: «تقویت ساخت‌وساز قابلیت‌های ارتباطی بین‌المللی و ساختن دقیق یک سیستم گفتمان خارجی ضروری است. نقش رسانه‌های نوظهور و افزایش خلاقیت و جذابیت گفتمان خارجی اعتبار می‌آورد، داستان‌های چینی را به خوبی بیان کنید، صداهای چینی را به خوبی پخش کنید و ویژگی‌های چینی را به خوبی توضیح دهید» (Zhan, 2016: 6)

ازاین‌رو چین با ایجاد و حمایت از رسانه‌هایی نظیر CCTV و شبکه تلویزیون جهانی چین (CGTN)[1] درصدد بوده تا اخبار و برنامه‌های فرهنگی چین را به چندین زبان برای دستیابی به مخاطبان جهانی پخش کنند. درواقع، دولت چین با حمایت و سرمایه‌گذاری در حوزه رسانه سعی داشته تا دیدگاه‌های خود را پخش و نفوذ جهانی خود را با ایجاد تصویری مطلوب به شیوه یک قدرت بزرگ غیرتهدیدکننده القا کند. بنابراین سازمان‌های رسانه‌ای مانند تلویزیون مرکزی چین، خبرگزاری شینهوا و پیپلز دیلی[2] همگی حمایت‌های مالی قابل‌توجهی از دولت در سال‌های اخیر برای توسعه جاه‌طلبانه خود در سطح جهانی خود دریافت کرده‌اند. (Zhang, 2011: 13-14)

از طرفی دیگر دولت چین با تمرکز بر ترویج زبان و فرهنگ چینی با تأسیس موسسه‌های کنفسیوسی در کشورهای مختلف که اغلب با مؤسسات آموزشی محلی همکاری می‌کنند، سعی می‌کند دیدگاه‌های مثبتی را در مورد نفوذ فرهنگی چین در اذهان عمومی ایجاد کند. رسانه‌های چینی چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی، فعالانه مؤسسات کنفوسیوس را به‌عنوان بسترهایی برای تبادل فرهنگی تبلیغ می‌کنند. آن‌ها بر اهمیت ارزش‌ها، سنت‌ها و آموزه‌های کنفوسیوسی به‌عنوان وسیله‌ای برای تقویت درک متقابل و گفتگو بین چین و سایر کشورها تأکید می‌کنند. درواقع پلتفرم‌های رسانه‌ای چینی، ازجمله شبکه‌های تلویزیونی، روزنامه‌ها و رسانه‌های دیجیتال، رویدادها و فعالیت‌های سازمان‌دهی شده توسط مؤسسه کنفوسیوس را به اطلاع عموم می‌رساند. (Cook, 2021: 23) آن‌ها پوشش کنفرانس‌ها، کارگاه‌ها، مسابقات زبان و اجراهای فرهنگی را ارائه می‌دهند و به افزایش آگاهی و مشارکت در این رویدادها کمک می‌کنند.

قابل ذکر است که با توجه به میزان چشمگیر کاربران اینترنتی، دولت چین به‌طور فعال از پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی مانند WeChat، Weibo و TikTok برای دستیابی به مخاطبان بین‌المللی استفاده می‌کند. چین از طریق این پلتفرم‌ها روایت‌های خود را تبلیغ می‌کند، داستان‌های مثبت را به اشتراک می‌گذارد و با کاربران در سراسر جهان مرتبط می‌شود. (Zhang, Kübler & Dong, 2023: 5) چین‌همچنین ابتکارات قدرت نرم خود را از طریق رسانه‌ها مانند طرح کمربند و جاده که‌هدف آن تقویت ارتباط وهمکاری بین چین و سایر کشورهاست، ترویج می‌کند. درواقع، پکن با برجسته کردن تأثیرات مثبت این ابتکارات، به دنبال شکل دادن یک تصویر بین‌المللی مطلوب است.

با تمام این‌ها دیدگاه‌های منفی نسبت به ارزیابی‌های اقدامات بین‌المللی چین از منظر سایر کشورها نیز وجود دارد. نمودار ۱ دیدگاه کشورهای مختلف نسبت به نقش بین‌المللی چین را نشان می‌دهد.

نمودار(۱): برداشت سایر کشورها از تصویر بین‌المللی چین

1. China Global Television Network
2. People's Daily

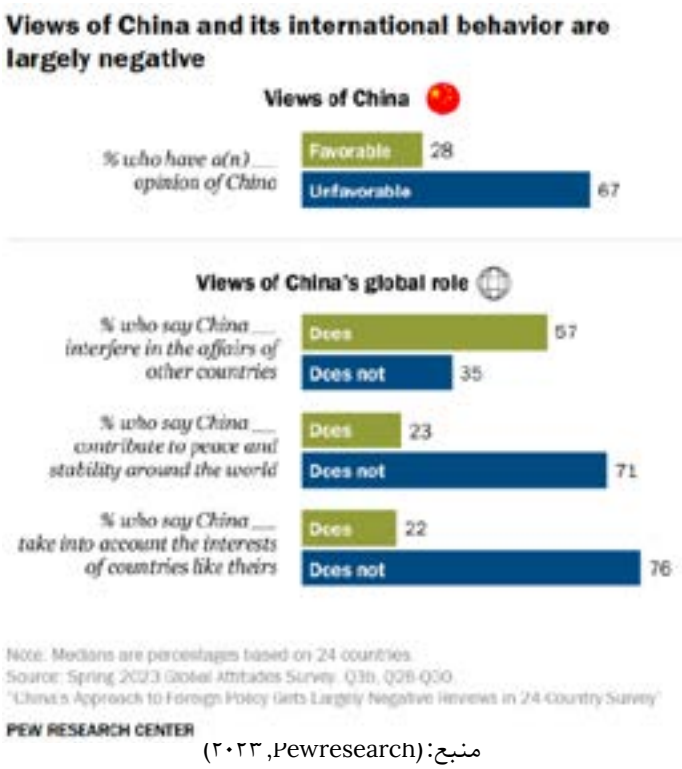

منبع: (Pewresearch, ۲۰۲۳)

بر اساس گزارش مرکز تحقیقات پیو باوجود چندین ابتکار دیپلماتیک برجسته پکن در سال‌های گذشته -مانند میانجیگری برای یک توافق صلح بین عربستان سعودی و ایران و ارائه یک پیشنهاد ۱۲ ماده‌ای برای پایان دادن به خشونت در اوکراین - یک میانه ۷۱ درصد فکر می‌کنند چین به صلح و ثبات جهانی کمکی نمی‌کند. بیشتر مردم‌همچنین فکر می‌کنند که چین در سیاست خارجی خود منافع سایر کشورها را در نظر نمی‌گیرد (۷۶ درصد) و میانگین ۵۷ درصد می‌گویند که چین به میزان زیاد در امور سایر کشورها دخالت می‌کند. با این حال، نگرش به چین در کشورهای با درآمد متوسط نسبت به کشورهای با درآمد بالا تا حدودی بهتر است.

۳-۲. رسانه و دیپلماسی عمومی چین

دیپلماسی عمومی شامل فعالیت‌هایی است که معمولاً توسط یک دولت برای اطلاع‌رسانی و تأثیرگذاری بر افکار و نگرش عمومی خارجی به منظور پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود انجام می‌شود. چنین فعالیت‌هایی شامل برندسازی ملت، دسترسی به دیاسپورا، تعامل دیجیتال، پخش بین‌المللی و برنامه‌های تبادل بین‌المللی است که‌همگی برای ترویج یک تصویر و شهرت مثبت از کشور به مخاطبان جهانی طراحی شده‌اند. (Mazumdar, 2020:2) ازاین‌رو دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی و ارتباطات راهبردک برای قدرت‌های در حال ظهوری مانندهند و چین اهمیت زیادی پیدا کرده است. این دولت-ملت‌های در حال رشد، با اقتصادهای در حال گسترش و جاه‌طلبی‌های جهانی برای ایجاد تصویر مثبت و افزایش

حسن‌نیت، به برقراری ارتباط‌هدفمند با مخاطبان جهانی می‌پردازند. در چنین تلاش‌هایی، استفاده از رسانه‌های اجتماعی گسترده و گسترده شده است.هند یک نمونه اصلی از به‌کارگیری یک قدرت در حال ظهور از رسانه‌های اجتماعی در تقویت ارتباطات است. بسترهای اصلی رسانه‌های اجتماعی مانند توییتر و فیس‌بوک به انجمنی برای تعامل مستقیم بین نهادهای سیاست‌هند و حوزه‌های خارجی و ملی آن تبدیل شده‌اند. (Sinha Palit, 2019:4)

در سال‌های اخیر، چین به دنبال تکمیل استفاده سنتی خود از قدرت سخت با قدرت نرم بوده و ازاین‌رو دولت چین بیش‌ازپیش به دیپلماسی عمومی توجه کرده است. دولت‌های چینی قبلاً درک محدودی از دیپلماسی عمومی نشان داده‌انـد و آن را تبلیغات خارجی یا نوعی امور عمومی داخلی می‌دانستند اما این مانع از تبدیل‌شدن چین به بازیگر ماهر در حوزه دیپلماسی عمومی نشد. جنبه‌های کلیدی فرهنگ و سیاست سنتی چین موانع بزرگی را بـرای دیپلماسی عمومی چین ایجاد کـرده اسـت. در مقایسه با ایالات‌متحده، چین به یک راهبرد دیپلماسی عمومی پایدار و مؤثر نیاز دارد و باید مهارت‌های خود را برای استفاده کامل از رسانه‌های مدرن بهبود بخشد. سیاست خیزش مسالمت‌آمیز/ توسعه مسالمت‌آمیز در راهبرد بزرگ چین به دنبال ادغام قدرت سخت و قدرت نرم چین برای ایجاد یک خیز نرم برای چین بوده است. (Wang, 2008:2) ازاین‌رو می‌توان گفت با توجه به درک اهمیت نقش دیپلماسی عمومی در افزایش قدرت نرم توسط چین، این کشور از رسانه برای پیشبرد اهداف خود در حوزه دیپلماسی عمومی استفاده کرده است. یکی از مهم‌ترین اقداماتی که چین در دو دهه اخیر فعالانه در آن عمل می‌کند، میزبانی از رویدادهای ورزشـی و فرهنگی اسـت. چین با میزبانی در مسابقات مختلف نظیر المپیک تصویری دیگری از توسعه داخلی کشور و دیپلماسی عمومی خود نشان داده است.همچنین یکی از نقش‌هایی که این ای کشور اخیراً در منطقه خاورمیانه به خوبی ایفا کرده و قدرت دیپلماسی عمومی خود را نشان داده است، میانجیگری در منازعات و تنش‌های منطقه‌ای است. یکی از میانجیگری‌های اخیر چین، بین ایران و عربستان سعودی در سال ۲۰۲۳ بود که طی آن پکن درصدد برآمد تا با میانجی‌گری تا حد زیادی اختلاف میان تهران و ریاض را کاهش دهد.

بدین سبب چین به‌طور فزاینده‌ای به دنبال ایفای نقش میانجی در درگیری‌های بین‌المللی بوده و از رسانه‌ها به‌عنوان ابزاری برای حمایت از تلاش‌های میانجیگری خود استفاده کرده است. چند نمونه از اقدامات چین در این زمینه را می‌توان نام برد، نظیر:

- **میانجیگری در مناقشات‌همسایگان:** چین فعالانه درگیر میانجیگری در مناقشات منطقه‌ای به‌ویژه در حوزه کشورهای‌همسایه خود بوده است. به‌عنوان مثال، چین در تسهیل مذاکرات بین کره شمالی و سایر کشورها برای رسیدگی به موضوع‌هسته‌ای در شبه‌جزیره کره مشارکت داشته است. چین‌همچنین نقش میانجیگری در مناقشات ارضـی در دریـای چین جنوبی را ایفا کـرده و از مـذاکرات و گفتگوهای مسالمت‌آمیز حمایت می‌کند.
- **ترویج روایت خود و ارائه دیدگاه‌های جایگزین:** چین از رسانه‌ها بـرای ترویج روایـت و دیدگاه‌های خود در مورد درگیری‌هایی که در آن‌هامیانجیگر است استفاده می‌کند. رسانه‌های چینی اغلب تلاش‌های

میانجی‌گری چین را به‌صورت‌مثبت نشان می‌دهند و بر تعهد این کشور به راه‌حل صلح‌آمیز و ثبات تأکید می‌کنند. این به چین اجازه می‌دهد تا برداشت‌های بین‌المللی را شکل دهد و در درگیری‌هایی که میانجیگری می‌کند، نفوذ کند.

- **دیپلماسی عمومی از طریق رسانه‌ها:** چین از رسانه‌ها برای مشارکت در دیپلماسی عمومی و ایجاد روابط با طرف‌های مختلف درگیر در منازعات استفاده می‌کند. رسانه‌های چینی مانند CGTN و Xinhua، بسترهایی را برای مقامات چینی فراهم می‌کنند تا مواضع خود را بیان کنند و با مخاطبان بین‌المللی تعامل کنند. این به چین کمک می‌کند تا اعتماد ایجاد کند، خود را به‌عنوان یک بازیگر مسئول جهانی معرفی و وجهه خود را به‌مثابه‌عنوانیک میانجی تقویت کند. (Legarda, 2018)

شایان ذکر است که درحالی‌که تلاش‌های چین برای ایفای نقش میانجی و استفاده از رسانه‌ها در این زمینه به رسمیت شناخته شده، با انتقاداتی نیز مواجه است. برخی استدلال می‌کنند که رسانه‌های چین ممکن است مغرضانه و فاقد شفافیت باشند و به‌طور بالقوه اعتبار تلاش‌های میانجیگری آن را تضعیف کنند. برخی دیگر در مورد منافع و انگیزه‌های خود چین در میانجیگری در مناقشات ابراز نگرانی می‌کنند و بی‌طرفی آن را زیر سؤال می‌برند. برخی دیگر نیز استدلال می‌کنند که رسانه‌های چین روایتی یک‌طرفه را ترویج می‌کنند و استقلال روزنامه‌نگاری ندارند، درحالی‌که دیگران نگرانی‌هایی را در مورد تبلیغات احتمالی و کنترل اطلاعات مطرح می‌کنند. این بحث‌ها نشان‌دهنده ماهیت پیچیده تلاش‌های چین برای افزایش نفوذ رسانه‌های جهانی خود است.

۳-۳. رسانه و توانمندی اقتصادی و فرهنگی چین

چشم‌انداز رسانه‌ای چین و قابلیت‌های اقتصادی و فرهنگی آن درهم‌تنیده شده‌اند. رشد اقتصادی چین و افزایش نفوذ جهانی نقش مهمی در شکل‌دهی چشم‌انداز رسانه‌ای و گسترش قابلیت‌های رسانه‌ای آن داشته است. ازاین‌رو می‌توان گفت، رسانه‌ها تأثیر قابل توجهی بر توانایی‌های اقتصادی و فرهنگی چین داشته‌اند. ازجمله تأثیراتی که بر توانمندی‌های اقتصادی فرهنگی این کشور داشته است را می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- **تأثیر اقتصادی:** رسانه‌ها نقش تعیین‌کننده ای در ارتقای توسعه اقتصادی چین و جذب سرمایه‌گذاری خارجی داشته‌اند. رسانه‌های چینی اغلب دستاوردهای اقتصادی چین را برجسته می‌کنند، فرصت‌های سرمایه‌گذاری را به نمایش می‌گذارند و محصولات و خدمات چینی را تبلیغ می‌کنند. این به ایجاد تصویری مثبت از چین به‌عنوان مقصدی جذاب برای تجارت و سرمایه‌گذاری کمک می‌کند و به رشد اقتصادی و توانایی آن یاری می‌رساند. (Hepburn & et al, 2023:13)
- **تجارت بین‌المللی و دسترسی به بازار:** رسانه‌ها در شکل‌دهی به برداشت‌های بین‌المللی از سیاست‌های تجاری چین و دسترسی به بازار نقش داشته‌اند. رسانه‌های چینی می‌توانند بر افکار عمومی تأثیر بگذارند و روایت‌ها را در مورد مسائل تجاری شکل دهند و دیدگاه‌ها و سیاست‌های چین را عرضه کنند. این می‌تواند با اثرگذاری بر درک شیوه‌های تجاری چین و تسهیل یا ممانعت از دسترسی به بازار در سایر

کشورها، بر توانایی اقتصادی چین تأثیر بگذارد. (Adams, 2018: 9)

- **نفوذ فرهنگی و طرح قدرت نرم:** رسانه‌ها در نمایش نفوذ فرهنگی چین و تقویت قدرت نرم آن نقش مؤثری داشته‌اند. رسانه‌های چینی چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی، فرهنگ، سنت‌ها و ارزش‌های چینی را ترویج و به توانایی فرهنگی چین کمک می‌کنند. این نفوذ فرهنگی به شکل‌دهی برداشت‌های بین‌المللی از چین و ایجاد ارتباط با مخاطبان در سراسر جهان کمک می‌کند. (Chhabra & et al, 2020)
- **گزارش‌های اقتصادی:** رسانه‌های چینی، مانند خبرگزاری شینهوا و چاینا دیلی، پوشش گسترده‌ای از دستاوردها، تحولات و سیاست‌های اقتصادی چین ارائه می‌کنند. آن‌ها از طریق گزارش‌های خود، رشد اقتصادی چین، پیشرفت‌های فناوری، فرصت‌های سرمایه‌گذاری و پتانسیل بازار را برجسته می‌کنند. این به ارائه توانایی‌های اقتصادی چین به مخاطبان بین‌المللی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی کمک می‌کند.
- **مشارکت‌ها و خریدهای بین‌المللی:** شرکت‌های رسانه‌ای چینی سرمایه‌گذاری‌ها و خریدهای راهبردی در رسانه‌های بین‌المللی انجام داده‌اند. این به آن‌ها این امکان را داده است که دامنه خود را گسترش دهند و توانایی‌های اقتصادی چین را از طریق این پلتفرم‌های جهانی ارائه دهند. به‌عنوانمثال، CGTN چین با سازمان‌های رسانه‌ای بین‌المللی در مسیرهمکاری حرکت کرده و به آن، امکان می‌دهد دیدگاه‌های چینی را در مورد مسائل جهانی گسترانده و دستاوردهای اقتصادی چین را به نمایش بگذارد. (Adams, 2018: 11)
- **برنامه‌های فرهنگی و مستند:** رسانه‌های چینی برنامه‌های فرهنگی و مستندهایی تولید می‌کنند که میراث فرهنگی غنی، سنت‌ها و بیان فرهنگی معاصر چین را به نمایش می‌گذارد. این برنامه‌ها به ارائه قابلیت‌های فرهنگی چین به مخاطبان بین‌المللی کمک می‌کنند و درک بهتر و درک فرهنگ چینی را تقویت می‌کنند.

در مجموع بررسی رسانه و تأثیر آن بر مؤلفه‌های قدرت نرم چین نشان می‌دهد که ابزار رسانه و تبلیغات برای ترویج فرهنگ و دیپلماسی و توانمندی‌های چینی در خارج از مرزهای این کشور بسیار تأثیرگذار بوده است.هرچند که دولت چین کنترل زیادی بر محتوای رسانه‌ها دارند. اما آیا این تأثیرگذاری بر قدرت نرم سایر قدرت‌های نوظهور نظیرهند نیز تأثیرگذار است؟

۴. رسانه و قدرت نرم‌هند

در زمینه سیاست خارجی و قدرت نرم، چند رسانه درهند تأثیر قابل توجهی دارند که عبارتند از:

- **رادیو سراسری‌هند**[1]: رادیو سراسری‌هند (AIR) یا آکاشوانی[2] که به‌عنوان رادیو دولتی‌هند شناخته می‌شود، نقش مهمی در ترویج سیاست خارجی و قدرت نرم‌هند دارد. این رسانه برنامه‌هایی را به زبان‌های مختلف برای مخاطبان بین‌المللی تهیه و پخش می‌کند. رادیو سراسری برنامه‌هایی را در مورد فرهنگ، تاریخ، اقتصاد و سیاست‌هند تولید می‌کند. (Palit, 2018: 9 ؛Akashvani,2025)
- **رسانه‌های دیجیتال:** رسانه‌های دیجیتال، از جمله وب‌سایت‌های خبری، وبلاگ‌ها و پلتفرم‌های رسانه‌ای

1. All India Radio (AIR)
2. Akashvani

اجتماعی، نیز تأثیر قابل توجهی در ترویج سیاست خارجی و قدرت نرم‌هند دارند. آن‌هااخبار و تحلیل‌های مربوط به سیاست خارجی‌هند را منتشر می‌کنند و امکان برقراری ارتباط مستقیم با جامعه بین‌المللی را فراهم می‌کنند.

- **تلویزیون:** شبکه‌های تلویزیونی‌هندی نیز نقش مهمی در ترویج سیاست خارجی‌هند ایفا می‌کنند. آن‌ها برنامه‌های خبری، برنامه‌های تحلیلی و مصاحبه‌های مربوط به مسائل بین‌المللی و سیاست خارجی را پخش می‌کنند و افکار عمومی را در مورد سیاست‌های خارجی‌هند تحت تأثیر قرار می‌دهند. (Thussu, 2020: 7)

به‌طورکلی، رسانه‌ها در سیاست خارجی‌هند نقش مهمی ایفا می‌کنند و تأثیر قابل توجهی بر شکل‌دهی و اجرای سیاست خارجی این کشور و قدرت نرم آن دارند.همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، قدرت نرم به ابزارها و روش‌هایی اشاره دارد که یک کشور برای تأثیرگذاری، جذب و تقویت تمایلات وهمبستگی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با سایر کشورها استفاده می‌کند. (Sharma, 2016: 3) بنابراین‌هند نیز با نگاه به این موضوع از ابزار رسانه استفاده می‌کند تا حداکثر تأثیرگذاری در زمینه قدرت نرم داشته باشد. یکی از مهم‌ترین افرادی که در دولت‌هند به قدرت نرم و نقش رسانه در آن توجه ویژه‌ای داشته است، نارندرا مودی نخست‌وزیر این کشور بوده است.

مهم‌ترین دلایل توجه ویژه مودی به قدرت نرم را می‌توان به‌صورت‌زیر دسته‌بندی کرد: در سطح ملی مؤلفه‌هایی مانند:

۱. وضعیت بهتر فناوری ارتباطات و رسانه‌های اجتماعی درهند نسبت به گذشته و استفاده از این ظرفیت برای بهبود دیپلماسی عمومی؛

۲. وضعیت نامطلوب زیرساخت‌ها درهند و تلاش برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی در این زمینه؛ و

۳. ارتقای صنعت گردشگری در کشور.

در سطح منطقه‌ای، کاهش نفوذ رقبای منطقه‌ای مانند چین در جنوب آسیا و در سطح بین‌المللی، ارتقای تصویر جهانی‌هند به‌عنوان یک قدرت‌هسته‌ای و یک قدرت در حال ظهور که نتیجه آن‌ها می‌تواند کاهش نگرانی‌ها در مورد توانایی رو به رشد نظامی این کشور باشد. (Dehshiri & Nowrouzi,2020:2) هم‌اکنون‌هند به‌عنوان بزرگ‌ترین دموکراسی جهان، یکی از فعال‌ترین مراکز رسانه‌های جمعی را نیز دارد. از طرفی بالیود دومین قدرت صنعت فیلم‌سازی در دنیا شناخته می‌شود. سیستم‌های تلویزیون‌های کابلی و پولی، رادیوهای محلی و اینترنتی نیز فقط بخش کوچکی از این فضای ارتباطی و رسانه‌ای‌هستند. بازار بی‌نظیر و گسترده مخاطب درهندوستان نیز موجب شده‌همه قدرت‌های رسانه‌ای جهان به سرمایه‌گذاری در این بازار یک میلیارد و دویست‌میلیون‌نفری علاقه‌مند شوند.

همچنین سیاست خارجی‌هند با استفاده از ظرفیت‌های قدرت نرم مانند محبوبیت روزافزون یوگا در سراسر جهان، محبوبیت بالیوود، جذابیت ادیان و مذاهب‌هند، میراث عدم خشونت ماهاتما گاندی و دیپلماسی عمومی فعال دولت فعلی‌هند به رهبری نارندرا مودی به روشنی نشان می‌دهد که این کشور در مسیر درستی برای استفاده بهینه از توانمندی‌های بی‌شمار خود قرار گرفته است. دولت کنونی‌هند به‌صورتراهبردک در پی ارتقا یک تصویر مثبت ازهند است تا به‌طورهمزمان مسیر برای افزایش منابع قدرت سخت‌هندهموارتر شود.

مودی به خوبی می‌داند عدم حفظ چنین تصویری راهبردهای مقابله‌ای‌همسایگان و قدرت‌های بزرگ را در پی خواهد داشت. او با کمک منابع قدرت نرم سعی دارد دوستان و شرکای اقتصادی‌هند را متقاعد کند که ظهور این کشور به‌عنوان قدرتی جدید کاملاً صلح‌آمیز خواهد بود. (Nowrouzi,2021:1) فلذا سه شاخص اصلی می‌توان برشمرد که در قدرت نرم سیاست خارجی‌هند بسیار قابل توجه است وهمچنین رسانه‌های‌هند از یک‌سو و استفاده از ظرفیت‌های رسانه‌ها و شرکت‌های رسانه‌ای بین‌المللی و چندملیتی برای‌هند از سوی دیگر را می‌توان در پررنگ‌ترشدن شاخص‌های قدرت نرم‌هند در فضای نظام بین‌الملل مؤثر دانست.

۴-۱. تأثیررسانه بردیپلماسی عمومی نوین قدرت نرم‌هند

در راستای تحقق اهداف دستگاه دیپلماسی‌هند، ابتکارهای متعددی برای قرارگیری این کشور در خط مقدم جامعه بین‌المللی آغاز شده است، از جمله ایجاد یک بخش دیپلماسی عمومی در سال ۲۰۰۶ در وزارت امور خارجه و گسترش جهانی شورای روابط فرهنگی‌هند (ICCR)[1] در وزارت امور خارجه و کمپین «هند شگفت‌انگیز» در وزارتخانه‌های گردشگری و کار برای‌هندی‌های خارج از کشور. این تلاش‌ها نه‌تنها به تأکید بر دارایی‌های اجتماعی و فرهنگی‌هند در خارج از کشور کمک کرده است، بلکه از ابتکارات اصلی سیاست خارجی کشور مانند کمک‌های راهبردی و مشارکت‌های تجاری آن در آفریقا نیز حمایت می‌کند. (Ramachandran, 2015)

به‌هرحال، به موازات ارتقای ظرفیت‌های تجاری و اقتصادی‌همراه با ایجاد فرصت‌های شغلی‌هند، توسعه دیپلماسی عمومی نوین از مؤلفه‌های کلیدی تلاش‌های دیپلماتیک نخست‌وزیر نارندرا مودی‌هستند. بنابراین می‌توان گفت، دیپلماسی عمومی به این کشور کمک می‌کند تا به دوهدف مهم برسد: نخست، کمک می‌کند تاهرگونه ترس فعال یا خفته در جامعه بین‌المللی در موردهند به‌عنوان یک قدرت روبه رشد را کاهش دهد؛ و دوم اینکه کمک می‌کند تاهند با سایر کشورها رقابت کند زیراهند به دنبال تقویت ورود توریست‌های خارجی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تأمین بازارهای جدید برای صادرات خود در عصر جهانی‌شدن است.

هند از دیپلماسی عمومی به‌عنوانابزاری برای کاهش موانع بر سر راه رسیدن به موقعیت قدرت بزرگ استفاده کرده است. این کشور تلاش کرده تا به جامعه بین‌المللی اطمینان دهد که مانند برخی از قدرت‌های در حال ظهور در گذشته عمل نخواهد کرد. این کشور به دنبال ادغام با نظم بین‌المللی موجود است نه تضعیف آن. می‌خواهد توسط قدرت‌های بزرگ موجود به رسمیت شناخته شود و با آن موافقت شود. این کشور استدلال می‌کند که آرمان‌هایش در مقایسه با قدرت‌های در حال رشد در گذشته نسبتاً کم‌رنگ است و مایل است با آرمان‌های خود برای ایفای نقش قوی در برخی سازمان‌های برجسته بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل، تطبیق تدریجی، اما معنادار را بپذیرد. تلاش‌های دیپلماسی عمومی آن برای متقاعد کردن جامعه بین‌المللی طراحی شده است تا در پرتو آن پذیرفته شود که‌هند واقعاً یک قدرت در حال ظهور است.

1. The Indian Council for Cultural Relations

در نهایت، هند از کمپین‌های دیپلماسی عمومی برای جلب توجه و سرمایه بین‌المللی به منظور ارتقای توسعه اقتصادی استفاده می‌کند. هند نیز با تشویق موفقیت‌های کوچک سایر کشورها، استفاده از دیپلماسی عمومی را برای شکل دادن به دیدگاه‌های جامعه بین‌المللی آغاز کرده است. با انجام این کار، در نهایت امیدوار است که رفتار خود را نسبت به آن تغییر دهد. برنامه‌ها و کمپین‌های آن نه‌تنها به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که هند را به‌عنوان مقصدی جذاب برای گردشگری و سرمایه‌گذاری مانندهر اقتصاد نوظهور دیگری به تصویر بکشند بلکه منحصربه‌فردبودن این کشور را نیز برجسته می‌کنند تا آن را از سایرین متمایز کنند. پیش بینی دارایی‌های قدرت نرم مانند بالیوود، بودیسم، غذاهای‌هندی، رقص و موسیقی کلاسیک‌هندی، کریکت و یوگا در حال حاضر بخشی از راهبرد دیپلماسی عمومی کشور است. روند برندسازی‌هند به‌عنوان کشوری منحصربه‌فرد که شایسته سفر و سرمایه‌گذاری است، احتمالاً در آینده نیز ادامه خواهد داشت. اگر بتواند به رشد و توسعه اقتصادی کمک کند و رشدهند را تسهیل کند، تلاش‌های دیپلماسی عمومی این کشور به اهداف اعلام شده خود دست خواهد یافت. (Mazumdar, 2020:16)

درهمین راستا، دیپلماسی دیجیتال‌هند نیز در چند سال اخیر محبوبیت زیادی به دست آورده است. نخست‌وزیرهند نارندرا مودی سیاستمداری که بیشترین فالوور را در توئیتر دارد و تنها رهبر جهانی است که از ۲۰ میلیون مشترک یوتیوب عبور کرده است. "MEA India" یکی از پرطرفدارترین توئیترها در وزارتخانه‌های امور خارجه در سطح جهان است. این صفحه در توییتر، مردم را در مورد بازدید مقام‌های خارجی ازهند و گفتگوهای انجام‌شده مطلع می‌کند. جدا از دسته‌های رسانه‌های اجتماعی MEA هند، دفتر دیپلماسی‌هند (@IndianDiplomacy) با ارسال بیانیه‌های مطبوعاتی، بیانیه‌های مشترک، سخنرانی‌ها، اطلاعیه‌های انتصاب سفیران جدید و غیره، شهروندان را در جریان امور قرار می‌دهد.هند یکی از کشورهای پیشرو در حوزه دیجیتال و رسانه‌های مرتبط به آن بوده است. بعد ازهمه‌گیری کووید ۱۹ که منجر به قطع ارتباط و عدم تشکیل جلسات و دیدار وزیران و نمایندگان خارجی شد،هند از این چالش به‌عنوان فرصت استفاده کرد و از طریق شبکه‌ها و سایت‌های ساخت‌هند برای جلسات مجازی و دیدار باهمتایان خارجی استفاده کرد.

بنابراین قدرت دیپلماسی دیجیتال‌هند منجر به تعمیق روابط‌هند با سایر کشورها در حوزه دیجیتال شد. علاوه بر این،هند تفاهم‌نامه‌هایی را با فنلاند، ویتنام، آفریقا و بسیاری از کشورهای دیگر امضا کرده است تا زیرساخت‌ها و ارتباطات دیجیتال بهتری در زمینه ICT فراهم و روابط دیپلماتیک را تقویت کند.هندهمچنین در حال ارتباط با کشورهای جنوب جهانی برای به اشتراک گذاشتن تخصص خود در زیرساخت‌های عمومی دیجیتال مانند (DPI Aadhaar، UPI، DigiLocker، Co-WIN، JAM Jan Dhan Yojana، Aadhaar) و شماره موبایل و e-KYC و غیره است. در نتیجه این ابتکارات DPI، دولت‌هند توانسته است مزایای سریع، مستقیم و قابل شناسایی را برای شهروندان فراهم کند. (Mohile, 2023)

جدول (۱): ابتکارات هند در حوزه دیپلماسی دیجیتال

سال	ابتکارات	اهداف و جزییات
۲۰۰۳	راه اندازی یک وب سایت جدید، جامع و امن وزارت خارجه، http: // meaindia.nic.in	یک ابزار حیاتی در انتشار اطلاعات توسط دفتر سخنگوی و منبع اطلاعات مربوط به وزارت خارجه‌هند
۲۰۰۹-۱۰	«مجموعه سخنرانی‌های برجسته در مورد سیاست خارجی‌هند» که در دانشگاه باناراس‌هندو آغاز شد	یک ابتکار جدید باهدف در نظر گرفتن گفتمان در مورد مسائل کلیدی سیاست خارجی به دانشگاه‌های در سراسر کشور
۲۰۱۰-۱۱	راه اندازی وب سایت «هند آفریقا اتصال» http://www.indiaafricaconnect.in)	توسعه‌همکاری و روابط با کشورهای آفریقایی برای تبلیغ برندهند در خارج از کشور
	(India.inclusive@davos) در اجلاس سالانه انجمن جهانی اقتصاد در ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد	
	یک گروه پستی بسته Google ایجاد شده است	برای تسهیل تعامل بین دانشمندان و مقام‌های PDD
	کنفرانسی که در دهلی نو برگزار شد: «دیپلماسی عمومی در عصر اطلاعات»	برای ایجاد آگاهی بیشتر در مورد PD و نقش مهم آن در سیاست خارجی
۲۰۱۲-۱۳	راه اندازی یک برنامه تلفن‌هوشمند یکپارچه MEA India	فراهم کردن یک بستر دیجیتالی واحد برای شهروندان برای دسترسی به اطلاعات در محل
۲۰۱۴	تبلیغات خارجی (XP) و بخش‌های دیپلماسی عمومی (PD) برای تبدیل شدن به یک بخش واحد- (XPD) در (MEA) ادغام شدند	موظف است به طور مؤثر موضع دولت را در مورد موضوع‌های مختلف سیاست خارجی به رسانه‌های ملی و بین‌المللی انتقال دهد.همچنین مشارکت با مخاطبان داخلی و جهانی برای توضیح سیاست خارجی‌هند و جنبه‌های مختلف تعامل جهانی خود.
۲۰۱۴-۱۵	معرفی: یک وب سایت جدید :Asean-India http://www.mea.gov.in/ aseanindia/index.htm MEA هند جهانی در رادیو وب سایت MEA نقشه جهانی تعاملی http://www.mea.gov.in/indian-) (missions-abroad.htm	مطابق با سیاست خارجی «قانون شرق» دولت جدید، یک انجمن بحث و گفتگو که تعامل، به اشتراک‌گذاری و بحث و گفتگو توسط افسران در مورد طیف گسترده ای از موضوعات و نگرانی‌های مشترک را برای‌همه تسهیل می‌کند. تمام قسمت‌های برنامه محبوب «هند جهانی»، تهیه شده با مشورت مأموریت‌های‌هندی‌ها در خارج از کشور، برای پخش در کانال Air FM وهمچنین پادکست‌ها در کانال اختصاصی MEA در دسترس است. یک کاربر می‌تواند از طریق یک رابط کاربری واحد، از تمام صفحات وب یکپارچه مأموریت‌های‌هند در خارج از کشور بازدید کند. این پایگاه داده، تلاش می‌کند یک پیوند یا سری از پیوندها را به معاهدات/توافق‌نامه‌های متوازن بین‌هند و دیگر کشورها ارائه دهد.

۲۰۱۵-۱۶	کتاب‌های الکترونیک ایجاد شده است	برای برجسته کردن دستاوردها و وقایع کلیدی در بازدیدهای نخست وزیرهند به سایر کشورها
۲۰۱۶-۱۷	چشم‌اندازهند دیجیتالی می‌شود	مجله پرچمدار MEA
۲۰۱۸-۱۹	ماداد (Madad) (راهنما) راه‌اندازی شد	کنسولگری، سیستم مدیریت موجود در برنامه‌های تلفن‌همراه و از طریق رسانه‌های اجتماعی را برای جبران شکایات برای دیاسپورا ارائه می‌دهد.
	از مونیکر سخنگوی بپرسید	یک توییتر دو ماهه که به مردم امکان تعامل با سخنگوی رسمی را می‌دهد
	MEA در LinkedIn آغاز شد	تلاش برای انتشار یک وبلاگ دوره‌ای در مورد جنبه‌های مختلف فعالیت‌های وزارت
	SAMEEP-students و برنامه نامزدی MEA	تلاش برای ارتباط با دانشجویان و ایجاد آگاهی در مورد داستان‌های موفقیت MEA وهند در حوزه سیاست خارجی

(Source: Ministry of External Affairs, Government of India (2023

با توجه به جدول ۱ می‌توان گفت‌هند در خط مقدم این نوع دیپلماسی دیجیتال بوده است.همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، در دورانی که تمامی سفرها و روابط حضوری دیپلمات‌ها قطع شده بود نخست‌وزیرهند توانست برای اولین بار از طریق این رسانه‌ها با نخست‌وزیر استرالیا نشستی برگزار کند. وی‌همچنین در این مدت باهمتایان خود از بیش از ۶۰ کشور جهان گفت‌وگو کرده است و جایشانکار وزیر امور خارجه‌هند نیز از طرف خود با وزرای امور خارجه ۷۶ کشور و همچنین با بریکس، سازمان‌همکاری شانگهای صحبت کرد. (Navbharattimes, 2020)

علاوه بر این، در جریان نشست وزیران اقتصاد دیجیتال G۲۰ که در سال ۲۰۲۳ در بنگلورهند برگزار شد، یک اجماع پیشرو در مورد ابداع مکانیسم‌های شایسته برای شکل‌دهی زیرساخت‌های عمومی دیجیتال (DPI) به‌عنوان شتاب‌دهنده اهداف توسعه پایدار حاصل شد. برای اولین بار در طول این نشست، یک چارچوب بدون ابهام از DPI به طور جمعی توسط کشورها تایید شد. در کنار این پیشرفت، پیشنهاد ریاست جمهوری هند (با حمایت UNDP و شرکای آن) برای ایجاد «اتحاد یک آینده» (OFA) مورد استقبال مثبت وزرای دیجیتال G۲۰ قرار گرفت. اتحاد پیشنهادی، به دنبال گردهم‌آوردن‌همه ذینفعان مربوطه -از دولت گرفته تا بخش خصوصی، دانشگاه، موسسات تحقیقاتی، آژانس‌های کمک‌کننده و سازمان‌های جامعه مدنی- است تا تلاش‌های جهانی در تقویت اکوسیستم DPI راهماهنگ کند. (chathamhouse, 2023)

۴-۲. تأثیررسانه برمدیریت افکارعمومی جهانی و القای تصویرمثبت بین‌المللی‌هند

باتوجه به نمودار ۲، بسیاری از ۲۳ کشور مورد بررسی دیدگاه نسبتاً مطلوبی نسبت به‌هند گزارش کرده‌اند.

یک میانه ۴۶ درصد می‌گویند که دیدگاه مطلوبی نسبت به‌هند دارند، در مقایسه با میانگین ۳۴ درصد با دیدگاه نامطلوب. طبق گزارش‌ها و نظرسنجی‌ها دیدگاه‌ها نسبت به‌هند در اسرائیل بسیار مثبت است؛ جایی که ۷۱ درصد می‌گویند که دیدگاه مطلوبی نسبت به این کشور دارند.هندهمچنین در کنیا، نیجریه و بریتانیا بسیار مطلوب دیده می‌شود؛ مکان‌هایی که حداقل ازهر ده نفر شش نفر می‌گویند که دیدگاه مطلوبی نسبت به این کشور دارند. (Pew Research Center, 2023) از آنجایی که‌هند غول فناوری جهان است، با در دست داشتن مهم‌ترین ابزارهای تبلیغاتی و رسانه نظیر بالیوود و کاربران‌هندی در شبکه‌های اجتماعی از یک‌سو و تبلیغات گسترده ازهند به‌عنوانیک کشور حامی صلح از سو دیگر و کشوری باسابقه در حوزه تمدن و فرهنگ نگاه‌ها را از این کشور به‌عنوانیک کشورهسته‌ای منحرف کرده و موجب شده تا تصویری مثبت ازهند در نظام بین‌الملل به نمایش گذاشته شود.

نمودار(۲): برداشت سایرکشورها ازتصویرهند

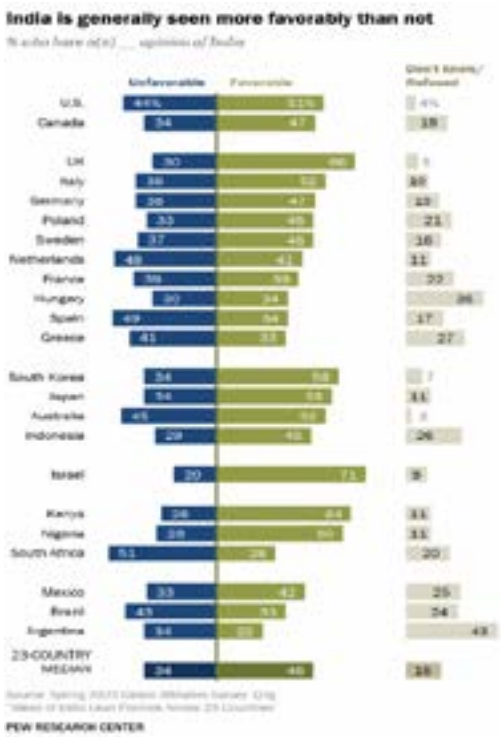

Source: Pew Research Center (2023)

همچنین شایان ذکر است که به‌دلیلارائه تصویری مثبت ازهند، گردشگران زیادی از طریق تبلیغات رسانه‌ای جذب این کشور شده‌اند. از اینرو مطالعه‌ای توسط موسسه گردشگری و مدیریت مسافرتی‌هند Gwalior گزارش داده که ۸۹ درصد از گردشگرانی که به‌هند می‌آیند از طریق رسانه‌های اجتماعی اطلاعاتی در موردهند دریافت می‌کنند. (drishtiias, N.D)

نمودار(۳): افکار عمومی در مورد نفوذ و تصویر جهانی هند از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۹

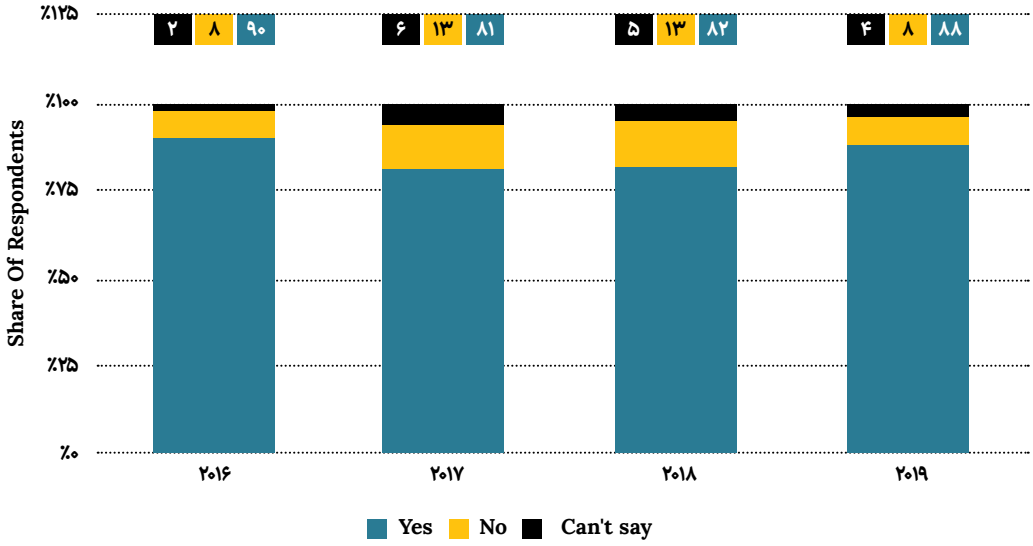

Source: Statista (2023)

همچنین نظرسنجی جدید Pew از ۲۳ کشور نشان می‌دهد که افکار عمومی جهانی نسبت به‌هند مثبت است. (Padmanabhan, 2023) همان‌طور که در نمودار ۳ مشاهده می‌شود، افکار عمومی در مورد نفوذ و تصویر جهانی‌هند پس از انتخابات عمومی ۲۰۱۴ حدود ۸۸ درصد ازهندی‌های مورد بررسی معتقد بودند که نفوذ و وجهه جهانی این کشور تا فوریه ۲۰۱۹ بهبود یافته است. این کاهش شدید نسبت به ۹۰ درصد در سال ۲۰۱۶ بود.

بنابراین به‌طورکلی می‌توان گفت، رسانه‌های خبری‌هند با تمرکز بر داستان‌های موفقیت‌آمیزهند در بخش‌های مختلف مانند فناوری، کارآفرینی، مراقبت‌های بهداشتی و انرژی‌های تجدیدپذیر، توانستند به روایت مثبت بین‌المللی درباره‌هند کمک کنند.همچنین این رسانه‌ها توانسته‌اند با فرافکنی قدرت نرم‌هند افکار عمومی جهان را نسبت به‌هند در جهت مثبت تغییر دهند. رسانه‌های‌هندی ازجمله فیلم‌های بالیوود، موسیقی و برنامه‌های تلویزیونی، با نفوذ گسترده‌ای که در جهان دارند توانسته‌اند با ترویج فرهنگ، سنت‌ها و ارزش‌های‌هند، ضمن اینکه قدرت نرم این کشور را تقویت کنند، به توانایی جذب و متقاعد کردن دیگران از طریق نفوذ فرهنگی نیز کمک کنند. این امر توانست به ایجاد یک درک مثبت بین‌المللی ازهند کمک کند.

۴-۳. رسانه و توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی هند

رشد سریع اقتصادهند در یک دهه اخیر و قرار گرفتن در رتبه پنجم اقتصاد جهان، پیشرفت‌های اقتصادی و علمی این کشور، استمرار ورود سرمایه‌گذاری خارجی و افزایش فروش کالاهای‌هندی در سراسر جهان و... ناشی از اصلاحات و برنامه‌های اقتصادی است که از اوایل دهه نود برای پیشرفت این کشور تصویب و به تدریج اجرا شد. (Deputy Director of Economic Diplomacy, Ministry of Foreign Affairs,2023) درواقع این کشور با سهمی نزدیک به ۵۰ درصد، به‌عنوان بزرگ‌ترین بازیگر در تراکنش‌های پرداخت

بی‌درنگ در سطح جهان ظاهر شده است. قابل تأکید است که‌هند حدود ۴۰ درصد مراکز توانمندی جهانی را در خود جای داده و تخمین زده می‌شود که این مراکز ۲۵ درصد کل صادرات خدمات فناوری اطلاعات را به خود اختصاص دهند.هندهمچنین در حال تبدیل‌شدن به قطبی برای مراکز مهندسی تحقیق و توسعه است. انجمن ملی شرکت‌های نرم‌افزار و خدمات[1] تخمین می‌زند که‌هند تا سال ۲۰۲۶ حدود ۵۰۰ مراکز توانمندی جهانی جدید تأسیس خواهد کرد. (southasianvoices, 2023)

یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث فروش، صادرات، جذب سرمایه و اعتماد سرمایه گذاران درهند شده است، تبلیغات رسانه‌ها و تأثیری است که این رسانه‌ها بر جنبه‌های اقتصادی این کشور داشتهاند. از طرفی دیگر، یکی از منابع اقتصادی بسیار مهم‌هند، در حوزه گردشگری است. دهلی‌نو با توجه به پیشینه مذهبی، تاریخی، فرهنگی و تمدنی خود، از منابع عظیم فرهنگی در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر برخوردار است. این امر به نوبه خود سبب شده تا مقام‌های دهلی‌نو پس از پایان جنگ سرد روی به سمت مؤلفه‌های ژرف دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی خود بیاورند. (Siefi & Alepour,2020:1) همچنین دومین کشور پرجمعیت جهان با ده‌ها مذهب، زبان و گروه قومی، فرهنگ فوق‌العاده متنوع‌هند را شکل می‌دهد.

دولت‌هند توانسته با جاذبه‌های توریستی و فرهنگ غنی خود گردشگران زیادی را به این کشور سرازیر کند. رسانه‌های‌هندی با تبلیغات بسیار جذاب و متنوع از رسوم‌هندی، جاذبه‌های تفریحی و.. درهند توجه سایر ملت‌ها را به خود جلب کنند. از عمده‌ترین تصاویری که رسانه‌ها ازهند نشان می‌دهند از رودخانه گنگ و کوه‌های باشکوه‌هیمالیا در این کشور است.همچنین این رسانه‌هاهستند که با تبلیغات خود نشان می‌دهند که مسافران می‌توانند ترکیبی از سارافان سنتی و لباس‌های مدرن را کشف کنند، یوگا بیاموزند و از گاری‌های غذا با سبزیجات سرخ‌شده و ماهی در خیابان‌ها دیدن کنند. ذیلاً برخی از تأثیرات رسانه در خصوص توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی‌هند مورد اشاره قرار می‌گیرد:

- **انتشار اطلاعات:** رسانه‌های‌هندی نقش مهمی در انتشار اطلاعات در مورد ابتکارات دولت، اصلاحات اقتصادی و فرصت‌های سرمایه‌گذاری‌هندی داشته‌اند. این اقدام‌ها توانست بر تصمیمات سرمایه‌گذاران تأثیر بگذارد و نتایج اقتصادی مفیدی را برای‌هند شکل دهد.
- **اعتماد سرمایه‌گذاران:** تصویر رسانه‌ها از عملکرد اقتصادی و چشم‌اندازهند توانسته بر اعتماد سرمایه‌گذاران تأثیر بگذارد. گزارش مثبت و متوازن در مورد دستاوردهای اقتصادی، اصلاحات و پتانسیل رشد اقتصادی‌هند توانسته سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی را جذب کند و منجر به افزایش جریان سرمایه‌گذاری شود.
- **رفتار مصرف‌کننده:** تبلیغات و پوشش رسانه‌ای‌هندی توانسته به‌طور قابل توجهی بر رفتار مصرف‌کننده و الگوهای مصرف تأثیر بگذارد. تبلیغات و تأیید محصول در کانال‌های رسانه‌ای مختلف‌هندی تقاضای مصرف‌کننده را افزایش داده و بر عملکرد مشاغل و صنایع تأثیر گذاشته است. پوشش رسانه‌ای خوب‌هندی‌ها بر مسائل اقتصادی‌همچنین به احساسات و اعتماد مصرف‌کننده شکل داده و بر تصمیمات‌هزینه و سرمایه‌گذاری نیز اثر گذارده است.

1. NASSCOM

- **درک بین‌المللی:** تصویر رسانه‌ها از عملکرد اقتصادی هند از دیگر محورهایی بوده که توانسته بر ادراک بین‌المللی و روابط دوجانبه تأثیر بگذارد. پوشش رسانه‌ای مثبت که رشد اقتصادی هند، پیشرفت‌های فناوری و فرصت‌های تجاری را برجسته می‌کند، توانسته منجر به جذب سرمایه‌گذاری خارجی شود و با ارتقای روابط تجاری، جایگاه هند را در اقتصاد جهانی افزایش دهد.
- **تبلیغ سبک و تنوع فرهنگی هندی:** هند به فرهنگ متنوع خود معروف است و رسانه‌ها نقشی تعیین‌کننده در ترویج و حفظ این تنوع داشته‌اند. از طریق اشکال مختلف رسانه‌ها مانند تلویزیون، فیلم، موسیقی و پلتفرم‌های آنلاین، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و سنت‌های منطقه‌ای مختلف هند برای جهانیان به نمایش گذاشته شده و به ترویج هویت ملی این کشور کمک کرده‌اند.
- **نفوذ جهانی شخصیت‌ها و آداب و رسوم هندی:** شخصیت‌های معروف و محبوب هندی در سطح جهانی به‌عنوان برندهای هندی عمل می‌کنند و با انتشار فرهنگ و سنت‌های هندی در صفحات مجازی و یا فیلم‌های بالیوود هند را به مخاطبان جهانی معرفی می‌کنند. به‌طور مشابه، موسیقی هندی، رقص، مد و آشپزی در پلتفرم‌های بین‌المللی به رسمیت شناخته شده‌اند و قابلیت‌های فرهنگی هند را به منصه ظهور رسانده‌اند.

در مجموع، رسانه‌ها نقش بسزایی در ارتقاء و جایگاه فرهنگی هند در سطح بین‌الملل داشته‌اند. این امر به حفظ و ارتقای تنوع فرهنگی هند نیز کمک کرده و هند را با جامعه جهانی مرتبط می‌کند و زمینه‌های تبادل فرهنگی، جذب توریست، دانشجو، سرمایه‌گذار و بطورکلی محبوبیت فرهنگ هندی را ایجاد و موجب رشد و توسعه قدرت نرم هند شده است.

۵. چین و هند: رقابت رسانه‌ای در نظام بین‌الملل و تأثیر آن بر قدرت نرم

در تحلیل مقایسه‌ای دو کشور نتایج حاکی از آن است ضمن تأثیرگذاری رسانه بر موفقیت و افزایش قدرت نرم دو کشور، در برخی مؤلفه‌ها هر کدام موفقیت بیشتری نسبت به قدرت رقیب دست یافته‌اند. اما در قالب نتیجه می‌توان گفت، هند از رسانه به‌عنوان ابزار تبلیغ و کمک‌کننده بهره بیشتری برده است. نتایج پژوهش محورهای زیر را نشان می‌دهد:

چین

رسانه‌های تحت کنترل دولت: چشم‌انداز رسانه‌ای چین در درجه اول تحت تسلط رسانه‌های تحت کنترل دولت مانند خبرگزاری شینهوا و تلویزیون مرکزی چین است. این رسانه‌ها اغلب دستورکار دولت را تبلیغ کرده و دستاوردهای چین را معرفی می‌کنند و تصویری از یک کشور قوی و مرفه را به نمایش می‌گذارند.

- **گسترش دسترسی جهانی:** چین سرمایه‌گذاری‌های زیادی در گسترش حضور رسانه‌ای خود در سطح جهانی انجام داده است. تلویزیون مرکزی (CCTV-9) و رادیو بین‌المللی چین (CRI) به مخاطبان بین‌المللی دسترسی پیدا می‌کنند و بستری برای ترویج فرهنگ، ارزش‌ها و دیدگاه‌های چینی فراهم می‌کنند. گسترش رسانه‌های چینی مانند CGTN با ارائه دیدگاهی جایگزین برای رسانه‌های تحت سلطه غرب به افزایش قدرت نرم چین کمک کرده است.
- **صنعت سرگرمی:** صنعت سرگرمی پررونق چین، ازجمله فیلم، موسیقی و برنامه‌های تلویزیونی، در

سراسر جهان محبوبیت پیدا کرده است. موفقیت فیلم‌های چینی مانند «ببر خیزان، اژدهای پنهان»[1] و «گرگ مبارز»[2] به ترویج فرهنگ و ارزش‌های چینی کمک کرده و به قدرت نرم این کشور کمک کرده است.

چین به‌طور راهبردی از رسانه‌های خود برای تقویت قدرت نرم خود در سطح جهانی استفاده کرده است. این کشور از طریق گزارش‌های اقتصادی گسترده، بیان دستاوردهای اقتصادی، پیشرفت‌های فناوری و پتانسیل بازار خود را به نمایش گذاشته و خود را به‌عنوان مقصدی جذاب برای تجارت و سرمایه‌گذاری معرفی کرده است. علاوه بر این، رسانه‌های چینی برنامه‌های فرهنگی و مستندهایی را تبلیغ کرده‌اند که میراث فرهنگی غنی و بیان‌های فرهنگی معاصر چین را برجسته می‌کنند. رسانه‌های تحت کنترل دولت چین نیز بر مشارکت وهمکاری با رسانه‌های بین‌المللی سرمایه‌گذاری کرده‌اند که این امکان را به آن می‌دهد تا روایت‌ها و دیدگاه‌های خود را در مورد مسائل جهانی مطرح کند. بااین‌حال، توجه به این نکته مهم است که نگرانی‌هایی در مورد تأثیر کنترل و سانسور دولتی بر محتوای ارائه‌شده توسط رسانه‌های چینی وجود دارد.

هند

بالیوود و صادرات فرهنگی: صنعت فیلم‌هند که عموماً با نام بالیوود شناخته می‌شود، طرفداران جهانی زیادی دارد. فیلم‌های‌هندی با رنگ‌های پرجنب‌وجوش، موسیقی و داستان‌سرایی خود، به نمایش تنوع فرهنگی و سنت‌های‌هند کمک کرده‌اند. فیلم‌های بالیوود نیز نقشی در شکل‌دهی تصورات درباره‌هند در سطح جهان داشته و به قدرت نرم آن کمک کرده‌اند.

رسانه‌های انگلیسی‌زبان: هند دارای بخش رسانه‌های انگلیسی‌زبان قوی است، ازجمله روزنامه‌ها، کانال‌های خبری تلویزیونی و پلتفرم‌های دیجیتال. رسانه‌هایی مانند The Times of India و NDTV خوانندگان/بینندگان بین‌المللی قابل توجهی دارند و بستری برای نمایش ارزش‌های دموکراتیک، رشد اقتصادی و میراث فرهنگی‌هند فراهم می‌کنند.

قدرت نرم از طریق یوگا و معنویت: سنت‌های قدیمی یوگا و معنویت‌هند محبوبیت جهانی پیدا کرده است. روز جهانی یوگا که توسط‌هند در سازمان ملل ثبت شده است، با معرفی آن به‌عنوان منبعی از رفاه و خرد معنوی به ارتقای قدرت نرم‌هند کمک کرده است.

به طور مشابه، هند از رسانه‌های خود برای افزایش قدرت نرم خود در سطح جهانی نیز استفاده کرده است. رسانه‌های‌هندی مانند Times of India و NDTV در سطح بین‌المللی به‌عنوان رسانه‌هایی مهم به رسمیت شناخته شده و به نفوذی مهم دست یافته‌اند. بالیوود، صنعت فیلم‌هند، نقش مهمی در نمایش فرهنگ، موسیقی، مد و ارزش‌های‌هند به مخاطبان جهانی داشته است. رسانه‌های‌هندی‌همچنین ارزش‌های دموکراتیک، جامعه متنوع و میراث فرهنگی پرجنب‌وجوش این کشور را به نمایش گذاشته‌اند. چشم‌انداز رسانه‌ای‌هند در مقایسه با چین با طیف متنوعی از صداها و درجه نسبتاً بالاتر آزادی رسانه‌ای مشخص می‌شود. این امکان تنوع بیشتر روایت‌ها و دیدگاه‌ها را فراهم می‌کند و به جذابیت قدرت نرم‌هند کمک می‌کند.

---

1. Crouching Tiger, Hidden Dragon
2. Wolf Warrior

جدول ۲: تحلیل مقایسه‌ای سه مؤلفه قدرت نرم چین و هند و تأثیر رسانه بر آن‌ها

کشور	تأثیر رسانه بر دیپلماسی عمومی	تأثیر رسانه بر القای تصویر مثبت بین‌المللی	تأثیر رسانه بر توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی
چین	تقویت نقش میانجی‌گرایانه، القای دیدگاه‌های مورد تایید چین درباره مسائل روز، تبلیغ و تشویق برای عضویت در کشورهای کمربند جاده چین	تبدیل تصویر چین به یک کشور موفق در حوزه فرهنگ و ورزش	تجارت بین‌المللی، نفوذ فرهنگی، ارائه گزارش‌های اقتصادی و مشارکت‌های بین‌المللی، ایجاد برنامه‌های فرهنگی و مستند
هند	تقویت دیپلماسی دیجیتال، تقویت روابط دیپلماتیک از طریق رسانه‌های جاگزین، عضویت در اتحادیه‌های منطقه ای مانند اتحاد یک آینده	تبدیل چهره‌هند از یک چهره ضعیف و فقیر به یک چهره موفق و پیشگام در حوزه فناوری وهمکاری‌های منطقه‌ای	جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، رفتار مصرف‌کنندگان، تبلیغ سبک و تنوع فرهنگی‌هندی، جذب گردشگران

منبع: نگارندگان

۶. محدودیت‌های مدل رسانه‌ای چین وهند از منظر دموکراسی، سانسور و اعتماد عمومی

مدل‌های رسانه‌های چین وهندهر کدام با مجموعه‌ای از محدودیت‌های منحصربه‌فرد از منظر دموکراسی، سانسور و اعتماد عمومی‌هستند. در چین، مفاهیم در سیستم سیاسی اقتدارگرا ریشه دارند؛ جایی که حزب کمونیست چین کنترل جامعی بر رسانه‌ها اعمال می‌کند. این کنترل به سانسور امنیت، محدود به دیدگاه‌های جایگزین و سرکوب صداهای مخالف می‌شود. درحالی‌کهبرخی از نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که سطح اعتماد عمومی به رسانه‌های دولتی نسبتاً بالاست، این امر ممکن است از تسلط رسانه‌های دولتی و فقدان دسترسی به منابع اطلاعاتی متنوع باشد. در مقابل،هند با وجود داشتن یک دموکراسی برجنب و جوش و تضمین آزادی بیان در قانون اساسی، با چالش‌های رو به رشدی مواجه است. این چالش‌ها شامل نفوذ دولت، جانبداری رسانه‌ها، خودسانسوری و کاهش اعتماد عمومی به رسانه‌ها است. ظهور «رسانه‌های دست‌آموز» و استفاده از ابزارهای نظارتی برای ارعاب رسانه‌های مهم، نقش رسانه‌ها را به‌عنوانیک دیده‌بان مستقل تضعیف کرده است. علاوه بر این، انتشار اخبار جعلی و روزنامه‌نگاری‌هیجان‌انگیز به کاهش اعتماد عمومی به رسانه‌ها کمک کرده است.

درحالی‌که ماهیت محدودیت‌ها درهر دو کشور متفاوت است،هر دو پیامدهای مهمی برای سلامت افکار عمومی و عملکرد دموکراتیک دارند. در چین، فقدان آزادی رسانه‌ها مانع از پاسخگویی دولت می‌شود و امکان مشارکت در در امور عمومی را محدود می‌کند. درهند، مسائل مربوط به جانبداری رسانه‌ها و کاهش اعتماد می‌تواند به قطبی‌شدن افکار و تضعیف عمومی رسانه‌ها در پاسخگو نگه‌داشتن قدرت تبدیل شود.

جدول ۳: تحلیل مقایسه‌ای-انتقادی مدل‌های رسانه‌های چین و هند

جنبه	چین	هند
دموکراسی	• حزب کمونیست چین(CCP) سانسور را اجباری می‌کند و رسانه‌ها را به‌عنوانیک دیده‌بان مستقل در نظر نمی‌گیرد. • دولت ادعا می‌کند که حق قانونی برای کنترل اینترنت را دارد. • شعارهای دموکراتیک در چین ممنوع‌هستند. • عدم وجود محدودیت‌های قانونی بر نظارت حزب کمونیست چین. • سانسور رسانه‌های اجتماعی مبهم و دارای قوانین نانوشته است. • هیچ رسانه مستقلی وجود ندارد وهمه رسانه‌ها تابع دستورالعمل‌های حزب کمونیست چین‌هستند. • نقش رسانه‌ها، تبلیغ ایدئولوژی و سیاست‌های حکومت است، نه پاسخگو کردن دولت. • روزنامه‌نگاری شهروندی وجود دارد اما به شدت مورد بررسی قرار می‌گیرد و اغلب سرکوب می‌شود.	• دولت به طور فزاینده‌ای از ابزارهای نظارتی برای ارعاب رسانه‌های استفاده از می‌کند. • روند «رسانه‌های دست‌آموز» پاسخگویی را تضعیف کرده است. • جانبداری رسانه‌ها تحت تأثیر نیروهای سیاسی وجود دارد. • استفاده از قوانین مبهم برای دستگیری روزنامه‌نگاران. • قانون جدید مخابرات و قانون جزایی آزادی بیان آنلاین را محدود می‌کند. • قطع اینترنتی مکرر در موقعیت‌های بحرانی
سانسور	• سانسور پس از رسیدن به قدرت شی جین‌پینگ تشدید شده است. • نهاد حزب کمونیست چین و دولت مسئول سانسور هستند. • اداره کل مطبوعات و انتشارات (GAPP) تمام نشریات را بررسی و سانسور می‌کند. • سانسور اینترنت شامل مسدود کردن وب‌سایت‌ها («دیوار آتش بزرگ») می‌شود. • پلتفرم‌های اینترنتی دارای مکانیسم‌های خودسانسوری هستند. • چین بیشترین تعداد روزنامه‌نگاران زندانی را درجهان دارد. • هدف سانسور اینترنت، حفظ امنیت است. • دولت از دستگاه سانسور استفاده گسترده‌ای برای نظارت و کنترل‌همه انواع رسانه‌ها، از جمله رسانه‌های سنتی، پلتفرم‌های آنلاین و رسانه‌های اجتماعی استفاده می‌کند. • موضوعات حساس مانند حقوق بشر، مخالفت سیاسی و انتقاد از حکومت اکیداً ممنوع است. • «فایروال بزرگ» دسترسی به بسیاری از وب‌سایت‌های خارجی و پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی را مسدود می‌کند.	• درحالی‌که‌قانون اساسی آزادی بیان را تضمین می‌کند، محدودیت‌های عملی وجود دارد. • مطبوعات‌هند خودتنظیمی را ترویج می‌کنند. • بخش ۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری اجازه مصادره نشریات را می‌دهد. • دولت دستور حذف محتوا از رسانه‌های اجتماعی را می دهد. • قوانین جدید VPN بر دسترسی‌ها محدودیت می‌گذارد. • واحد حقیقت‌سنجی دولت با چالش‌های قانونی روبروست.

اعتماد عمومی	به‌دلیل فقدان بررسی‌های مستقل و محدودیت‌های آزادی بیان، ارزیابی دقیق اعتماد عمومی به رسانه‌ها دشوار است. با این حال، شواهد نشان می‌دهد که بسیاری از شهروندان چینی از محدودیت‌های رسانه‌های تحت کنترل دولت آگاه‌هستند و به دنبال منابع اطلاعاتی جایگزین و دسترسی از طریق وی پی ان هستند. با این حال، روایت دولت‌همچنان قدرتمند است و می‌تواند بر افکار عمومی به ویژه در میان کسانی که صرفاً به رسانه‌های دولتی متکی‌هستند، تأثیر بگذارد.	• انتشاراخبار جعلی بر اعتماد عمومی تأثیر منفی گذاشته است. • مطالعات نشان‌دهنده کاهش اعتماد به رسانه‌های خبری درهند است. • حامیان مودی بیشتر به اخبار اعتماد دارند. • بسیاری از خبرگزاری‌ها یا احزاب سیاسی خاص یا منافع شرکتی‌همسوهستند. افزایش «اخبار جعلی» و اطلاعات نادرست اعتماد عمومی به رسانه‌ها را نیز از بین برده است.

منبع: نگارندگان

در مجموع، هر دو مدل رسانه‌ای چینی و هندی دارای محدودیت‌هایی هستند که بر دموکراسی، سانسور و اعتماد عمومی تأثیر می‌گذارد، البته به روش‌های متفاوت. مدل چین با کنترل آشکار دولتی مشخص می‌شود، درحالی‌که هند با اشکال ظریف‌تر نفوذ و فرسایش یکپارچگی روزنامه‌نگاری دست‌وپنجه نرم می‌کند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که رسانه‌ها نقشی اساسی در شکل‌گیری و تقویت قدرت نرم کشورها به ویژه چین وهند ایفا می‌کنند. این مقاله با انجام یک بررسی مقایسه‌ای و انتخاب سه شاخص از مؤلفه‌های قدرت نرم شامل دیپلماسی عمومی، تصویرسازی مثبت بین‌المللی و توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی، به تحلیل فرضیه‌های پژوهش پرداخت. نتایج حاکی از آن است که‌هر دو کشور در زمینه دیپلماسی عمومی، اخبار و تصویرگری بین‌المللی وهمچنین توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی تحت تأثیر رسانه‌ها قرار گرفته‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که چین دارای رسانه‌های بسیار کنترل‌شده و تحت سانسور است، با این حال، رسانه‌هایی نظیر شینهوا و CGTN موفق به برجسته‌سازی توانمندی‌های اقتصادی و فرهنگی خود و اجرای دیپلماسی عمومی مؤثر، به ویژه با تأکید بر نقش میانجیگری چین در منطقه و طرح «کمربند و جاده» شده‌اند. در مقابل، رسانه‌های داخلی‌هند با اینکه نفوذ جهانی کمتری دارند، اما دارای تنوع بیشتری از منظر رسانه‌های دولتی و خصوصی‌هستند. این تنوع به القای تصویر مثبت بین‌المللی ازهند و تقویت دیپلماسی عمومی باهدف جلب اعتماد و اعتبار بین‌المللی و نمایاندن توانمندی‌های فرهنگی کمک کرده است.

همچنین، راهبرد رسانه‌ای چین در معرفی قابلیت‌های اقتصادی و میراث فرهنگی خود، به‌ویژه از طریق رسانه‌های دولتی موفق بوده است. رشد اقتصادی و پیشرفت‌های تکنولوژیک چین به جذابیت بیشتر قدرت نرم این کشور، جذب سرمایه‌گذاری و ایجاد علاقه به فرهنگ چینی کمک کرده است. اما نگرانی‌ها درباره سانسور رسانه و محدودیت آزادی‌های رسانه‌ای می‌تواند بر درک قدرت نرم چین تأثیرگذار باشد. از سوی دیگر، رسانه‌های‌هند در نشان دادن تنوع فرهنگی، ارزش‌های دموکراتیک و محبوبیت جهانی بالیوود

و دیپلماسی عمومی موفق بوده‌اند. تنوع و استقلال در چشم‌انداز رسانه‌ای‌هند به گسترش روایت‌ها و دیدگاه‌های مختلف کمک کرده و جذابیت قدرت نرم این کشور را افزایش می‌دهد. با این حال، چالش‌های موجود در زمینه توسعه اقتصادی و نفوذ جهانی‌هند در مقایسه با چین می‌تواند بر پیشرفت قدرت نرم این کشور تأثیر بگذارد.

این مطالعه نشان می‌دهد که رسانه‌های چین مانند خبرگزاری شینهوا تلاش‌های زیادی برای گسترش دامنه و قدرت نفوذ جهانی خود انجام می‌دهند، درحالی‌کهرسانه‌های‌هند، باوجود تأثیرگذاری داخلی، از نفوذ جهانی کمتری برخوردارند. چین دارای چشم‌انداز رسانه‌ای بسیار کنترل‌شده و تحت سلطه دولت است، در حالی‌که‌هند با تنوع رسانه‌ای و ترکیبی از رسانه‌های دولتی و خصوصی، فضایی برای پوشش طیف وسیع‌تری از دیدگاه‌ها و روزنامه‌نگاری مستقل فراهم کرده است. در نهایت، چین با سرمایه‌گذاری در ترویج قدرت نرم از طریق رسانه‌ها و تمرکز بر مبادلات فرهنگی، صنعت فیلم و مؤسسات کنفوسیوس، تلاش‌های متعددی برای تقویت قدرت نرم و نفوذ جهانی خود انجام داده است. در مقابل،هند با تمرکز بر میراث فرهنگی غنی خود نظیر بالیوود، غذاهای‌هندی و یوگا در کنار قدرت فناوری و اقتصادی خود، از رسانه‌ها بهره‌برداری کرده است تا قدرت نرم و تصویر مثبت خود را تقویت کند.

به طور کلی، می‌توان گفت درحالی‌کهچین سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی برای افزایش قدرت نرم خود از طریق رسانه‌ها انجام داده است، نگرانی درباره کنترل و اعتبار آن‌ها می‌تواند بر موفقیت این تلاش‌ها تأثیر بگذارد. هند، با چشم‌انداز رسانه‌ای متنوع‌تر و دارایی‌های فرهنگی، پتانسیل این را دارد که به‌طور مؤثر از قدرت نرم خود بهره‌برداری کند. با این حال،هر دو کشور با چالش‌هایی در راستای به حداکثر رساندن تأثیر رسانه‌های خود بر افزایش قدرت نرم مواجه‌هستند و ایجاد یک محیط رسانه‌ای متعادل و بی‌طرف برای موفقیت آن‌ها بسیار حیاتی است.

References

1. Adams, A. (2018). Technology and the Labour Market: The Assessment. Oxford Review of Economic Policy, 34(3), 349–361.
2. Akashvani (2025). https://akashvani.gov.in/radio/live.php.
3. Alvand, M., & Asgarkhani, A. (2014). Soft power functions in Chinese foreign policy, Iranian research letter of international politics, 3(1), 1-25. https://doi.org/10.22067/jipr.v3i15.43622 (In Persian)
4. Chauhan, V. (2014). Soft Power: A Foreign Policy Choice for India, The Indian Journal of Political Science, 75(2), 403-410.
5. Cheng, C. (1967). The Cultural Revolution and China's Economy, Current History, 53(313), 148-154.
6. Chhabra T., et al (2020). Global China: Regional influence and strategy, Brookings, From: https://www.brookings.edu/articles/global-china-regional-influence-and-strategy/
7. Çicek, A. (2019). Soft Power, Public Diplomacy and Public Diplomacy Techniques: A Conceptual Evaluation, Turkish Business Journal, 3(6), 103-119.
8. Dehshiri, M., & Nowrouzi, S. (2020). The Place of Soft Power in India's Foreign Policy: A Case Study of Narendra Modi's Prime Ministership, Foreign Relations, 12(4), 581-612. (In Persian)
9. Deputy Director of Economic Diplomacy, Ministry of Foreign Affairs (2023). Economic reforms in India (Part I), at: https://economic.mfa.gov.ir/portal/newsview/721145
10. Freedomhouse(2023). Beijing's Global Media Influence 2022, From: https://freedomhouse.org/report/beijing-global-media-influence/2022/authoritarian-expansion-power-democratic-resilience
11. Gao, X. (2022). An attractive alternative? China's approach to cyber governance and its implications for the Western model, The International Spectator, 57(3): 15–30.
12. Hepburn, C., et al (2023). China's Economic Development in the New Era: Challenges and Paths, China Finance and Economic Review, 11(2), 3-22.
13. Hussain, F., et al (2023). The digital rise and its economic implications for China through the Digital Silk Road under the Belt and Road Initiative. Asian Journal of Comparative Politics, 9(2), 238-253.
14. Islamic Consultative Assembly Research Center (2019). Office of Political Studies, No. 16874. (In Persian).
15. Jafari, A. (2022). Media and Strengthening the Soft Power of the Islamic Republic of Iran in the International Arena, Political Knowledge, 2(36), 359-376. 10.30497/pkn.2022.242285.2927(In Persian)
16. Jun, L. (2015). Media system in China: a Chinese perspective, International Communication of Chinese Culture, 2(1), 49–67.

17. Kugiel, P. (2017). India's Soft Power, A New Foreign Policy Strategy, Routledge.
18. Legarda, H. (2018). China as a conflict mediator: Maintaining stability along the Belt and Road, MERICS, From: https://merics.org/en/comment/china-conflict-mediator
19. Marsh, V., Madrid-Morales, D. & Paterson, C. (2023). Global Chinese media and a decade of change, International Communication Gazette, 85(1),3-14.
20. Mazumdar, A. (2020). India's Public Diplomacy in the Twenty-First Century: Components, Objectives and Challenges, India Quarterly A Journal of International Affairs, 76(1), 24-39.
21. Ministry of External Affairs, Government of India (2023). Annual Reports, From: https://www.mea.gov.in/Annual_Reports.htm?57/Annual_Reports
22. Mousavi Zare, S. J. (2021). Investigating and analyzing the nature of soft power at the level of basic nation states, Political Geography Research, 6(2), 22-46. (In Persian).
23. Navbharattimes (2022). Diplomacy has become strongly digital, India remains ahead: Foreign Secretary, From: https://navbharattimes.indiatimes.com/india/diplomacy-has-become-firmly-digital-india-leads-foreign-secretary/articleshow/76822606.cms
24. Nejadbaharam, Z. et al (2021). Soft Power, the Main Focus of Strategic Narrative in Power Diplomacy; A Study of Three Narratives about Iran, Research Letter of Political Sciences, 2(62), 221-259. [In Persian]
25. Nowrouzi, S. (2021). Soft power in India's foreign policy, Tehran: Neday Karafarin. (In Persian)
26. Padmanabhan, K. (2023). Global public opinion of India is positive, finds new Pew survey of 23 countries. From: https://theprint.in/india/global-public-opinion-of-india-is-positive-finds-new-pew-survey-of-23-countries/1737081/
27. Palit, P. (2018). India's Use of Social Media in Public Diplomacy, Rising Powers Quarterly, 3(3), 151-171.
28. Pew Research Center (2023). International views of India and Modi, From: https://www.pewresearch.org/global/2023/08/29/international-views-of-india-and-modi/
29. Savehdroudi, M. (2018). Media, soft power, and security, Tehran: Poshtiban Publication. (In Persian)
30. Seifi, A. & Alehpour, M. (2020). The Place of Cultural Diplomacy in India's Foreign Policy: Resources and Future Prospects, Subcontinental Studies, 12(38), 109-126. (In Persian).
31. Shah Syed Hasanat, H., Rosefielde, S. (2017). Comparative Analysis of Chinese and Indian Soft Power Strategy: Analysis of Chinese and Indian Soft Power Strategy, April 2017, Asian Politics & Policy 9(2), 268-288.

32. Sharma, L. (2016). Social Media as A Challenge to Traditional Indian Diplomacy: A Medium of Communication or A Mode of Diplomacy? Indian Journal of International Affairs, 4(1), 102-118.
33. Tabatabaei, S. M. (2022). The Soft Power of the Resistance Front: An Analysis of the Media Power of the Arbaeen March, Soft Power Studies, 2(29), 233-257. (In Persian).
34. Thussu, D. (2022). Rethinking global media ethics for a 'post-American'world. In: Miladi N (ed) Global Media Ethics and the Digital Revolution, Abingdon: Routledge.
35. Thussu, D. (2020). The soft power of India, Lumina: Juiz de Fora, PPGCOM – UFJF, 14(1), 111-124.
36. Wang, Y. (2008). Public Diplomacy and the Rise of Chinese Soft Power, in Public Diplomacy in a Changing World, Sage Publications
37. Xu, P., Ye, Y. & Zhang, M. (2022). Exploring the Effects of Traditional Media, Social Media, and Foreign Media on Hierarchical Levels of Political Trust, Global Media and China, 7(3), 357–377,
38. Yang, Y. (2016). Film Policy, the Chinese Government and Soft Power. New Cinemas, Journal of Contemporary Film, 14 (1), 71-91.
39. Zhan, W. (2016). The entry point for shaping and disseminating China's national image, 2016-06-29 11:40 Source: People's Forum, From: https://www-rmlt-com-cn.translate.goog/2016/0629/430639.shtml?_x_tr_sch=http&_x_tr_sl=zh-CN&_x_tr_tl=en&_x_tr_hl=en&_x_tr_pto=sc
40. Zhang, C., Kübler, D. & Dong, L. (2023). Chinese perceptions of the EU: the impact of social media use, Volume 3, 180–198.
41. Zhang, X., Wasserman, H., Mano, W. (2016). China's Media and Soft Power in Africa: Promotion and Perceptions, Palgrave Series in Asia and Pacific Studies (PSAPS).
42. Zhang, X. (2011). China's International Broadcasting: A Case Study of CCTV International. In: Wang, J. (eds) Soft Power in China. Palgrave Macmillan Series in Global Public Diplomacy. Palgrave Macmillan, New York.

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Flexibility, strategic requirement of foreign policy in the complex international system

Mohammadreza. Faraji[1]

Received: 2025-03-10
Revised: 2025-06-17
Accepted: 2026-03-11
Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Faraji, M,R. (2026). Flexibility, strategic requirement of foreign policy in the complex international system, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 276 - 302. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.92502.1645

Extended abstract

1- INTRODUCTION

From a philosophical perspective, complexity can be considered a kind of naturalization of the world and society. Therefore, the complexity approach involves rejecting the assumptions of predictability and control in management and accepting the assumptions of multiple and reciprocal self-organization, that according to actors learn over time through a complex feedback process and adapt their strategies to environmental conditions and developments without making changes to the fundamental axes of foreign policy. In the complex system, while there are periods of stable characteristics that act as a limit on the system, the diversity of phenomena and the adaptation of actors also provide the possibility of sudden, evolutionary and unpredictable changes.

In complex environments, no single correct answer to a given problem, and no actor is able to understand all the environmental realities due to the influence of multiple variables. Therefore, in complex systems, the most valuable insight does not mean that it is correct (because no one has such a solution), but rather that it is the insight that is best able to combine different perspectives in a given situation (management in complex environments). In such an environment, the goal of actors is to maintain their survival and position in the long term. Therefore, the central issue of actors remains focused on survival, and actors try to adopt a strategy that is feasible given the existing conditions. The research question is: What is the strategic requirement of actors in complex systems in order to be able to realize strategies and achieve interests and goals in the conditions of emerging phenomena? It is clear that the research question is about the characteristics of the strategic environment of actors in the complex world and the central principles of achieving foreign policy goals. Given the complexity of the system structure and its in-

1. Assistant Professor of International Relations, Ardakan University. m.faraji@ardakan.ac.ir

ternal processes, the anarchic system environment has become complex. In complex anarchy, there is conflict and cooperation on the part of systemic actors as well as systemic trends. Complex processes create a highly competitive atmosphere, the salient feature of which is not only military-type security, but actors in such a complex environment face security in various dimensions and issues, which, although they may be considered very minor and small, but once activated and linked to other issues, are very dangerous for the survival of the actors in the system. In addition, in complex anarchy, instead of controlling issues, the focus is on self-organization with a focus on feedback. In response to the research problem, according to assumption of uncertainty and unpredictability of events, as well as the assumptions of the transition from hierarchical control and the increase in the degree of freedom of action of actors in a complex situation, this hypothesis is proposed that strategic flexibility imposed as a fundamental principle on the strategies of actors in a complex international system, and actors in a complex international system benefit from this principle in drawing their strategies.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Complexity encompasses concepts, behaviors, and phenomena that have nonlinear, non-equilibrium, branching, strange attractors, chaos, and degrees of freedom. A fundamental concept in complexity theory is degrees of freedom, which refers to a system or behavior that loses its rigidity and gains spatial or temporal flexibility. Therefore, the complexity of a system corresponds to its degrees of freedom. The international system enjoys great freedom of action due to the rule of the anarchic principle over it, yet it is also constrained by institutions that try to control systemic processes.

In principle, from a strategic perspective, control, flexibility, and mediation are complementary ways of dealing with the problem of diversity.

- Control (action): practices and strategies that identify and influence the occurrence of events with the objective of preventively reducing their effects on the system;
- Flexibility (reaction): capabilities that quickly adapt the system in response to
- the effects of changes, without inflicting damage to production goals;
- Buffering (conformation): redundancies that allow the system's structural arrangement to accommodate disturbances and variation.

The classical system focused on creating order through control. In contrast, complexity theory teaches contemporary thinkers that the best way to create order in a complex system is to use the feedback mechanism to activate the principle of systemic self-organization in interaction with the environment and tries to use all three principles in the strategic management of phenomena. In fact, self-organization is a spontaneous behavior in complex systems and is based on the assumption of lack of control over the environment and the processes in it. In addition, complexity has changed the concept of anarchy to some extent. In the classical situation, anarchy of the system means achieving

order through power and the emergence of hierarchical order, but in a complex system, anarchy means self-organization of the system and achieving order from the bottom up. Accordingly, in a complex system, anarchy leads to a kind of peaceful order. Complex anarchy leads to the emergence of freedom, autonomy and independence of action of systemic actors. From a theoretical perspective, anarchism represents plurality, diversity and the absence of external constraints and monopolies. Therefore, anarchy as a concept and practice emerges in times and contexts of crisis, that is, when the static order breaks down and turbulence and instability emerge. In other words, when institutions and arrangements cannot cope with complexity. It can be said that anarchy has nothing to do with the confusion of issues. Theoretically, anarchy studies the science of complexity. Because the final result is about the acquisition of degrees of freedom of system elements. In fact, a complex system is defined as a system that either has degrees of freedom or is acquiring degrees of freedom. Hence, among all possible political orders, the anarchic order is the most complex. In fact, anarchy is a further exploration of existing principles and rules, revealing the necessary condition for the survival of each actor and providing the basis for cooperation and autonomy.

There is a positive feedback loop between self-organization and anarchy. Pyramidal powers have feared emergence, self-organization, increased degrees of freedom, sudden and unpredictable changes. Accordingly, systems science is more efficient for established powers and complexity science for revisionist powers. In contrast to hierarchy, power and control, which are the principles of classical systems, the idea of self-organization is considered as the rationale for anarchy in a complex system. In fact, an anarchic system, that is, self-organized, is a system in which interaction with the environment plays a fundamental role. Hence, cooperation requires horizontality, parallelism and lack of central control. Accordingly, anarchic political organizations have very complex arrangements. In general, complexity science and anarchism share a common naturalization and epistemology of the world. Nature works in parallel, does not put all its eggs in one basket and plays with the basket. It can be said that the topology of nature is a flexible and adaptive topology that is fundamentally open and always learning.

3- METHODOLOGY

The research, with a realistic insight and interpretative-analytical approach, attempts to explain the strategic imperative of foreign policy of actors in a complex international system. In order to achieve this goal, first, a strategic flexibility model is proposed to analyze issues in a complex international system., and then, using a qualitative method, it proceeds to explain the strategic principles of foreign policy in a complex situation.

4- RESULTS & DISCUSSION

One of the fundamental issues in complex systems is the paradox of stability and instability. According to the framework, state-process-actor, the state is the driving force of

flexibility. Stable forces are associated with actors and processes, while forces of change mainly originate from the state and conditions. Therefore, it can be stated that:

- Systemic stability forces: A set of systemic forces that continually push systems to move in the status quo. These are the forces of inertia created by the systems themselves.
- Systemic change forces: Although the actors and processes associated with the systems create forces to maintain the stability of the system, the changing and complex environment drives the forces of change.

The collision of the forces of stability and change results in four strategic states:

A) High cohesion and low change: In this case, the actors and the system adapt slowly to changes over time.

B) Low cohesion and change: In this case, they use environmental opportunities appropriately and appropriately.

C) Low cohesion and high change: Due to rapid environmental changes, there is a lot of change.

D) High cohesion and high change: In this case, the environment is highly competitive and there is a concern for maintenance and change.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

Change requires flexibility, and flexibility requires change, and this valuable cycle creates management problems. The fundamental issue in complex systems is how to manage change without abandoning the core principles of the system. The choice of strategy depends on the forces of continuity and change operating in a system. Four categories of strategies are likely to occur, given the combinations presented.

A) Redundancy and Strategic Evolution: For systems that are stabilizing and operate under high forces of stability and low forces of change, the main strategic path can be incremental and evolutionary or continuous and gradual change. This is like a tree that evolves from seed to seedling and over time, adapting to existing conditions. Although change occurs in such a system, it is very slow and the strategy is also directed by systemic forces. The redundancy strategy considers policymaking as a conscious and proactive process. The basic goals of the redundancy strategy are to improve the quality of strategic decisions and maximize the likelihood of their successful implementation and is usually operationalized by top systemic actors.

B) Freewheeling and Strategic Experimentation: A freewheeling and experimentation strategy can be adopted by systems or actors that are not under major pressure from forces of stability or change. This can be metaphorically described as a mushrooming strategy, characterized by quickly seizing opportunities and quickly moving on to other profitable opportunities when they become available. This strategy works well for small states with stable power hierarchies, such as Qatar.

C) Adaptation and strategic transformation: The strategy of modernization and trans-

formation is carried out by the masters of change. Systems or actors that are exposed to low cohesion and high change forces adopt this strategy. The goal of strategic transformation is to create a strategic fit between internal capabilities and changes in the external environment and is created in two incremental ways, through systematic adaptation to changes in the external environment and transformative modernization, through fundamental changes in strategic management. The dominant driver and outcome of this strategy is change. Here, strategic innovation is very decisive. Usually, the middle powers of the hegemonic structure of the international system and the actors in the geoeconomic sphere adopt this strategy.

D) Strategy of integration of opposites: Systems or actors that are subject to high cohesion and high change forces are integrators and exhibit strategic flexibility to integrate opposing forces that operate simultaneously. These are leading systems. In this strategy, the actor tries to achieve a mutual combination of thesis and antithesis in an interactive and innovative way. This strategy of flexibility is based on three principles; available options, free will and mechanisms of change. Usually, regional powers use this strategy to take advantage of changing environmental opportunities.

Key Words: Complexity, control, self-organization, strategy, system.

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.92502.1645

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

انعطاف‌پذیری الزام راهبردی سیاست خارجی بازیگران در سیستم پیچیده بین‌الملل

محمدرضا فرجی [۱]

چکیده

با پیچیده شدن سیستم بین‌الملل، اصول راهبردی سیاست خارجی بازیگران دستخوش تغییرات اساسی گردید. یکی از اصول سیستم‌های پیچیده، درجات آزادی عناصر سیستمی می‌باشد. این اصل منجر به پیدایش چالش بین ثبات و تغییر به‌عنوان یکی از پارادوکس‌های اساسی سیستمی و واقعیت‌های بین‌المللی شده است. ثبات، بازیگران را به سمت راهبردهای مبتنی بر کنترل و تغییر، بازیگران را به سمت راهبردهای مبتنی بر خودساماندهی می‌کشاند. مدیریت کلاسیک با تمرکز بر کنترل مسائل سعی در حذف، تغییر یا اصلاح علت وقوع پدیده‌ها و کنترل مسائل و حفظ دوام سیستم داشت. بنابراین در سیستم‌های کلاسیک، راهبردها با درجات کنترل بر پدیده‌ها ترسیم می‌گردیدند. با پیچیده شدن سیستم بین‌الملل، احتمال کنترل پدیده‌ها به‌دلیل عدم تشخیص علت وقوع پدیده‌ها، غیرخطی بودن مسائل، عدم امکان جدایی بین مسائل، تداخل فرایندهای سیستمی و ناشی شدن پدیده‌ها از مسائل به ظاهر بی‌ارتباط، بسیار سخت و ناممکن گردیده است. در اینجا این سوال طرح می‌شود که الزام راهبردی بازیگران به منظور دستیابی به اهداف و منافع و حفظ پایداری و دوام در شرایط پیدایش واقعیت‌های نوظهور در سیستم پیچیده بین‌الملل چیست؟ در پاسخ به سوال پژوهش این فرضیه طرح می‌شود که مدیریت پیچیده با تمرکز بر خودساماندهی، اصل انعطاف‌پذیری راهبردی را بر راهبردهای بازیگران در سیستم پیچیده بین‌الملل تحمیل می‌کند. یافته‌های پژوهش با رویکرد توصیفی- تحلیلی و روش پژوهش کیفی بیان‌گر این می‌باشد که انعطاف‌پذیری راهبردی نقش حیاتی در توسعه مستمر، ترکیب مجدد و استفاده تطبیقی از منابع موجود ایفاء می‌کند. این مسئله به سیستم اجازه می‌دهد تا محیط را پویش و در زمان مناسب به تغییرات و تهدیدات با شناسایی فرصت‌ها و نوآوری راهبردی پاسخ دهد.

کلید واژه‌ها: سیستم، راهبرد، کنترل، خودساماندهی، پیچیده.

---

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اردکان (m.faraji@ardakan.ac.ir)

۱. مقدمه

از منظر فلسفی، پیچیدگی را می‌توان نوعی طبیعی‌سازی جهان و جامعه دانست. به‌طورکلی در مقابل فیزیک که الگو یا استعاره علم مدرن بود، زیست‌شناسی و بوم‌شناسی به‌عنوان استعاره یا مدلی برای سیستم‌های بسیار پیچیده در نظر گرفته شده است. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 56) اصولاً، واقعیت‌های جهانی، پیچیده است یعنی آشفته و پیش‌بینی ناپذیر است. (Boulton et al., 2015) بنابراین، رویکرد پیچیدگی شامل رد مفروضات پیش‌بینی پذیری و کنترل در مدیریت و پذیرش مفروضات خودسازماندهی متعدد و متقابل می‌باشد، که بر اساس آن بازیگران در طول زمان با توجه به فرایند بازخوران پیچیده می‌آموزند و راهبردهای خود را بدون ایجاد تغییرات در محورهای اساسی سیاست خارجی، منطبق با شرایط و تحولات محیطی قرار می‌دهند. در سیستم پیچیده در عین وجود دوره‌هایی از ویژگی‌های پایدار که به‌عنوان محدودیت بر سیستم عمل می‌کنند، تنوع پدیده‌ها و انطباق بازیگران احتمال تغییرات ناگهانی، تکاملی و غیرقابل پیش‌بینی را نیز فراهم (Eppel & Rodes, 2018) و راهبردهای سیاست خارجی بازیگران را دستخوش تحولات اساسی می‌کنند.

به‌طورکلی، در مدیریت استراتژیک پیچیده، بحرانی‌ترین چالش‌ها به پیچیدگی محیط (Andelman et al., 2004; Cannon & St. John, 2007; Kirschke & Newig, 2017; Arrive & Feng, 2018; Collier et al., 2019)، پیچیدگی سیستم (Liu et al., 2015; Kaplan, 2018; Van Dijke & Scheele, 2013) و پیچیدگی راهبردهای سیاست خارجی (Stacey, 1993; Williamson, 1999; Boulton et al., 2015) مربوط می‌شوند. پیچیدگی محیطی وقوع ناگهانی پدیده‌ها، پیچیدگی سیستمی خودانطباقی و تکامل و پیچیدگی راهبردی، انعطاف‌پذیری را بر واقعیت‌های بین‌المللی تحمیل می‌کنند.

اصولاً در محیط‌های پیچیده،هیچ پاسخ صحیحی برای حل مسئله ایجادی وجود ندارد وهیچ بازیگری قادر به فهم‌همه واقعیت‌های محیطی به‌دلیل تأثیر متغیرهای متعدد نمی‌باشد.. بنابراین‌همچنان مسئله محوری سیاست خارجی بازیگران متمرکز بر بقاء و بازیگران سعی در اتخاذ راهبردی دارند که با توجه به شرایط موجود قابلیت تحقق داشته باشد. بر این اساس، سوال پژوهش این می‌باشد که الزام راهبردی بازیگران در سیستم‌های پیچیده به منظور قابلیت تحقق داشتن راهبردهای سیاست خارجی و دستیابی به منافع و اهداف در شرایط پیدایش پدیده‌های نوظهور چیست؟ پر واضح است که سؤال پژوهش پیرامون ویژگی‌های محیط راهبردی بازیگران در جهان پیچیده و اصول محوری دستیابی به اهداف سیاست خارجی می‌باشد. اصولاً، سیستم پیچیده، به‌عنوان اجزای به‌هم پیوسته و درهم تنیده تعریف می‌شود. (Van Dijke & Scheele, 2013) با توجه به پیچیده شدن ساختار سیستم و فرایندهای درونی آن، محیط آنارشیک سیستمی از ویژگی پیچیده برخوردار گردیده است. در آنارشی پیچیده، کشمکش وهمکاری از سوی بازیگران سیستمی وهمچنین روندهای سیستمی در جریان می‌باشد و سیاست خارجی بازیگران را به شدت متأثر می‌کند. فرایندهای پیچیده نوعی جو رقابتی شدید ایجاد می‌کنند که مشخصه بارز آن صرفاً امنیت آن‌هم از نوع نظامی نمی‌باشد بلکه بازیگران در چنین محیط پیچیده‌ای با امنیت در ابعاد و موضوعات مختلفی مواجه می‌باشند که‌هر چند در ظاهر ممکن است بسیار جزئی و کوچک فرض شود اما به محض فعال شدن

و مرتبط شدن با موضوعات دیگر برای بقای بازیگران در سیستم بسیار خطرناک می‌باشد. بعلاوه، در آنارشی پیچیده خبری از موفقیت کنترل مسائل حتی با محوریت قدرت در راهبردهای خارجی نمی‌باشد و به جای آن تمرکز بر خودسازماندهی سیستمی با محوریت بازخوران می‌باشد. در پاسخ به مسئله پژوهش با توجه به مفروض نامعین و غیرقابل پیش‌بینی بودن وقایع وهمچنین مفروضات گذار از کنترل سلسله مراتبی و افزایش درجات آزادی عمل بازیگران در وضعیت پیچیده این فرضیه طرح می‌شود که انعطاف‌پذیری راهبردی به‌عنوان یک اصل اساسی بر راهبردهای سیاست خارجی بازیگران در سیستم پیچیده بین‌الملل تحمیل می‌شود و بازیگران سیستم بین‌الملل از این اصل در ترسیم راهبردهای سیاست خارجی خود بهره می‌برند.

اصولاً، انعطاف‌پذیری در مدیریت سنتی در مقابل تصلب و انجماد قرار داشت. در رویکرد کلاسیک افزایش انعطاف‌پذیری به معنای به حداقل رساندن تصلب می‌باشد. چنانچه این روند گسترش یابد به معنای انعطاف بی‌نهایت خواهد بود.هر دو افراط، تز و آنتی‌تز، مجذوب‌کننده‌های بسیار قوی می‌باشند و نابودی سیستم را به دنبال دارند. تئوری آشوب، چنین کششی به سمت ثبات و بی‌ثباتی را به خوبی نشان می‌دهد. از یک طرف، نیروهای ادغام و مکانیسم کنترل، سیستم‌ها را به سمت ثبات و از طرف دیگر، نیروهای تمرکززدا و مکانیسم درجات آزادی، سیستم‌ها را به سمت بی‌ثباتی شدید می‌کشاند.

درهر یک از این وضعیت‌ها، سیستم‌ها ناگزیر به شکست می‌باشند. انعطاف‌پذیری راهبردی با حفظ اصول محوری سیاست خارجی، به تغییرات محیطی توجه و سعی در بهره بردن از فرصت‌های متحول محیطی برای دستیابی به منافع محوری سیاست خارجی، بدون از دست دادن انرژی اضافی با مقاومت در مقابل نیروهای تغییر دارد.

۲. انعطاف‌پذیری راهبردی و ادبیات روابط بین‌الملل

همان گونه که آشفتگی و پویایی در محیط‌های راهبردی در حال افزایش است، مدیریت سنتی برای مقابله با عدم اطمینان فزاینده کفایت نمی‌کند. بنابراین انعطاف‌پذیری در محور مباحث راهبردی قرار گرفت تا شکاف‌های موجود در مباحث کلاسیک را پر کند. انعطاف‌پذیری راهبردی منجر به واکنش‌هم به تنوعات موضوعی وهم سرعت وقایع ایجادی می‌شود. (Guidetti & Pedrini, 2015:7) انعطاف‌پذیری راهبردی به‌عنوان حرکات راهبردی فعال و واکنش‌گرا در مواجه با تغییرات محیطی تعریف و در بلندمدت به دوام و رشد سیستم یاری می‌رساند. به‌نظر می‌رسد با توجه به تحولات در اصول زیرین سیستم، انعطاف‌پذیری راهبردی به‌عنوان یک اصل کلیدی برای حفظ دوام و پایداری عناصر سیستمی در محیط‌های مبتنی بر حاصل جمع جبری صفر بسیار مفید می‌باشد.

در حال حاضر، مدیریت راهبردی با عدم قطعیت‌های فزاینده در محیط مواجه است، و رویکردهای جدیدتری در مدیریت برای فهم عدم قطعیت در حال توسعه است. مدیریت مدرن دریافته است که در عالم واقعیت سیستم‌ها بیش از ثبات که در مدیریت سنتی مورد توجه بوده با بی‌ثباتی و تلاطم مواجه می‌باشند. روندهای مدیریتی بیان‌گر این مسئله می‌باشد که مدیریت نوین به سمت انعطاف‌پذیری بیشتر در حرکت است. آپتون (Upton, 1994)، انعطاف‌پذیری را توانایی تغییر یا واکنش به تحولات محیطی باهزینه اندک دانست.

سانچز (Sanchez, 1995)، انعطاف‌پذیری را یک قابلیت سیستمی برای پاسخ به شرایط متغیر محیطی از طریق گزینه‌های موجود در دسترس دانست.هیز و پیسانو (Hayes & Pisano, 1994)، در حین بحث در مورد راهبرد تولید جدید، پیشنهاد کردند که‌هدف باید انعطاف‌پذیری راهبردی باشد. به گفته آن‌ها، در دنیای امروزی که‌هیچ چیزی قابل پیش‌بینی نیست و رقبای ناآشنا از مسیرهای غیرمنتظره در بدترین زمان ممکن بیرون می‌آیند، یک سازمان باید دارای مجموعه‌ای از محصولات و کسب‌وکارها باشد که انعطاف‌پذیری لازم را برای ورود به مسیرهای جدید فراهم کند.

مفهوم انتخاب توسط مرخوفر (Merkhofer, 1975)، برای تعریف انعطاف‌پذیری تصمیم به‌کار گرفته شده است. از منظر وی، هرچه گزینه‌های بیشتری برای یک تصمیم در دسترس باشد، انعطاف‌پذیری تصمیم بیشتر می‌شود. میلر (Miller, 1990)، در مطالعه‌ای در مورد سقوط سیستم‌ها این مسئله را مورد بحث قرار می‌دهد که رهبران، راهبردها، سیاست‌ها و نگرش‌های خود را نسبت به افراطی‌ها تقویت می‌کنند که در ابتدا به آن‌ها یاری می‌رساند اما در زمان مشخصی مجذوب‌کننده‌های قوی آن‌ها را به شکست می‌کشاند. پاسکال (Pascale, 1990)، عنوان می‌کند که سیستم‌های موفق با پارادوکسی مواجه می‌باشند، که از یک سو بیان‌گر یکپارچگی یا تناسب و از سوی دیگر تمایز یا شکاف می‌باشد. ولبردا (Volberda, 1997)، انعطاف‌پذیری را به‌عنوان با ارزش‌ترین گزینه راهبردی در محیط متلاطم در نظر گرفت و ساختاری از انعطاف‌پذیری‌های داخلی و خارجی را در سطوح عملیاتی، ساختاری و راهبردی پیشنهاد کرد. توشمن و اندرسون (Tushman & Anderson, 1997) یک سری از دوگانه‌ها را در برابر یکدیگر ارائه می‌دهند تا راهی برای مواجه با چالش‌های آن‌ها پیدا کنند. همان‌گونه که از ادبیات بالا فهم می‌شود، انعطاف‌پذیری مورد توجه تحقیقات بسیاری در حوزه‌های مختلف قرار گرفته است، اما ادبیات موجود در حوزه راهبردهای سیاست خارجی بسیار جزئی به این مسئله پرداخته‌اند. بر این اساس پژوهش سعی دررفع تئوریک این نقیصه در این حوزه می‌باشد.

اصولاً، مفهوم سیستمی انعطاف‌پذیری بر سه موضوع اصلی پیوستگی یا انتخاب (جبر یا اختیار)، تعامل پویا یا تغییر و آزادی انتخاب متمرکز است که بسیار به هم مرتبط می‌باشند. این مسئله بیان‌گر این می‌باشد که برای ایجاد انعطاف‌پذیری، نخست: باید طیف وسیعی از گزینه‌ها در دسترس باشد. دوم:، باید آمادگی تغییر در این گزینه‌ها وجود داشته باشد و سوم:، تغییر نباید تصادفی، بلکه باید بر اساس آزادی انتخاب مدیریت شود (Sushil, ۲۰۰۸ ;۲۰۱۳). به منظور مواجه با تحولات و چالش‌های موجود در محیط‌های پیچیده متغیر، بازیگران بایستی راهبردهای خود را بازتعریف و به تجدید ساختار راهبردی متوسل شوند.

به‌طورکلی، در سیستم‌های پیچیده سه تنش، ثبات در برابر پویایی، تمرکز در برابر تمرکززدایی، یکنواختی در برابر تنوع مطرح می‌باشد. پارادوکس‌های سیستم‌های پیچیده نبایستی حل شوند بلکه بایستی مدیریت شوند. این دوگانگی، ذاتی راهبرد می‌باشد و در جهان آشفته، مکانیسم نوآوری این دوگانگی را بسیار پررنگ می‌کند. در سیستم‌های پیچیده باید افکار مخالف برای یادگیری اکتشافی و فرصت‌طلبی راهبردی تشویق شوند؛ رویکرد یادگیری همزمان از بالا به پایین و از پایین به بالا در مواجه با عدم‌قطعیت محیطی یاری می‌رساند. (Flectcher & Olwyler, 1997) بر این اساس، در دنیای متغیر پیچیده، بازیگران در ترسیم راهبردهای خود موارد زیر را در نظر می‌گیرند: ۱) بازتعریف مجدد راهبردهای رقابتی ۲) استفاده از مکانیسم

انعطاف‌پذیری راهبردی ۳) بازتعریف فرهنگ سازمانی راهبردی ۴) تدوین راهبردهای عملکردی پویا و رقابتی. این مسئله هم برای رقابت در یک محیط رقابتی هم برای زنده ماندن در فاز بحرانی یک محیط آشوب‌گونه و همچنین بهبود نسبی شرایط، مطلوب است.

۳. پیچیدگی و انعطاف‌پذیری راهبردی

پیچیدگی، مفاهیم، رفتارها و پدیده‌هایی را در بر می‌گیرد که دارای ویژگی‌های غیرخطی، دور از تعادل، شاخه‌ای شدن، مجذوب‌کننده‌های ناآشنا، آشفتگی و درجات آزادی می‌باشد. یک مفهوم اساسی در تئوری پیچیدگی درجات آزادی می‌باشد (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 54) که به سیستم یا رفتاری اطلاق می‌شود که استحکام خود را از دست می‌دهد و انعطاف‌پذیری مکانی یا زمانی به دست می‌آورد. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 54) بنابراین، پیچیدگی یک سیستم با درجات آزادی آن مطابقت دارد. سیستم بین‌الملل با توجه به حاکمیت اصل آنارشی بر آن از آزادی عمل زیادی برخوردار است با این حال توسط نهادهایی که سعی در کنترل روندهای سیستمی دارند نیز محدود می‌شود.

اصولاً، از منظر راهبردی، کنترل، انعطاف‌پذیری و میانگیری راه‌های تکمیلی برای مواجه با مسئله تنوع می‌باشند.

- **کنترل (اقدام):** اقدامات و راهبردهایی که وقوع رویدادها را با هدف کاهش اثرات آن‌ها بر سیستم شناسایی و تحت تأثیر قرار می‌دهد.
- **انعطاف‌پذیری (واکنش):** قابلیت‌هایی که به سیستم در تطبیق با تغییرات محیطی یاری می‌رساند.
- **میانگیری (ترکیب):** افزونگی‌هایی که به آرایش ساختاری سیستم اجازه تطبیق با اختلالات و تغییرات محیطی را می‌دهد. (de Miranda Filho et al., 2012: 3)

سیستم کلاسیک بر ایجاد نظم از طریق کنترل متمرکز بود. در مقابل، تئوری پیچیدگی به اندیشمندان معاصر می‌آموزد که بهترین راه برای ایجاد نظم در یک سیستم پیچیده، بهره‌گیری از مکانیسم بازخوران به منظور فعال کردن اصل خودسازماندهی سیستمی در تعامل با محیط است (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 56) و سعی در بهره‌گیری از هر سه اصل در مدیریت راهبردی پدیده‌ها دارد.

در واقع، خودسازماندهی یک رفتار خودانگیخته در سیستم‌های پیچیده است و مبتنی بر مفروض عدم کنترل محیط و روندهای موجود در آن می‌باشد. بعلاوه، پیچیدگی، مفهوم آنارشی را نیز تا حدودی تغییر داد. در وضعیت کلاسیک، آنارشیک بودن سیستم به معنای دستیابی به نظم از طریق قدرت و پیدایش نظمی سلسله مراتبی می‌باشد ولی در سیستم پیچیده، آنارشی به معنای خودسازماندهی سیستم و دستیابی به نظم از پایین به بالا می‌باشد. (Guérin, 1970) بر این اساس، در سیستم پیچیده، آنارشی به نوعی نظم مسالمت‌آمیز منجر می‌شود. آنارشی پیچیده منجر به ظهور آزادی، خودمختاری و استقلال عمل بازیگران سیستمی می‌شود. از منظر تئوریک، آنارشیسم بیانگر کثرت، تنوع و فقدان محدودیت‌ها و انحصار بیرونی است. بنابراین، آنارشی به‌عنوان یک مفهوم و عمل در زمان‌ها و بستر بحران ظهور می‌کند، یعنی زمانی که

نظم ایستا در هم می‌شکند و تلاطم و بی‌ثباتی ظهور می‌کند. به عبارتی زمانی که نهادها و تنظیمات نتوانند با پیچیدگی کنار بیایند. می‌توان عنوان کرد که آنارشی ربطی به در هم ریختن مسائل ندارد. به لحاظ تئوریکی، آنارشی علم پیچیدگی را فرا می‌گیرد، زیرا نتیجه نهایی در مورد کسب درجات آزادی عناصر سیستمی است. در واقع یک سیستم پیچیده به‌عنوان سیستمی تعریف می‌شود که یا دارای درجات آزادی است یا درجات آزادی را به دست می‌آورد. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 59) از این رو، در میان تمام نظم‌های سیاسی ممکن، نظم آنارشیک، پیچیده‌ترین می‌باشد. در واقع آنارشی کاوش بیشتری در اصول و قواعد موجود است و شرط لازم برای بقای هر بازیگری را آشکار و زمینه همکاری و خودمختاری را فراهم می‌کند.

متفکران آنارشیست، به نفع پیچیده شدن پدیده‌ها دقیقاً برحسب افزایش درجات آزادی استدلال کرده‌اند. (Mitchel, 2003: 3) سیستم یا رفتاری که دارای درجاتی از آزادی است، پیچیدگی فزاینده‌ای دارد. در این شرایط، غیرخطی بودن به‌عنوان یک حالت مناسب کار می‌کند، زیرا بازیگر مجبور است با بی‌نهایت حالتی که سیستم دارد به‌طورهمزمان، یعنی بدون انتخاب یک راه‌حل خاص از مجموعه گزینه‌های در دسترس کار کند. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 63) مفهومی که همراه با درجات آزادی پدیدار می‌شود، تصادفی بودن است. در واقع، یک سیستم پیچیده درنهایت یک سیستم تصادفی می‌باشد. (Kolmogorov & Uspenskii, 1988: 395) بعلاوه یکی از مفاهیم کلیدی در علم پیچیدگی، شاخه‌ای شدن است. شاخه‌ای شدن با غیرخطی بودن همراه می‌شود و در نتیجه سیستم درجاتی از آزادی را به‌دست می‌آورد. چنین فرایندی منجر به کاهش کنترل و استحکام سیستم می‌شود. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 64) به عبارتی وقتی سیستم‌های پیچیده، درجه آزادی خود را از طریق شاخه‌ای شدن افزایش می‌دهند به لبه آشوب سوق داده می‌شوند و امکان کنترل آن‌ها کم می‌شود. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 64) بنابراین علم پیچیدگی، به مطالعه سیستم‌ها، پدیده‌ها و رفتارهای دارای ماهیت آنارشیک می‌پردازد. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 64)

اصولاً، یک حلقه بازخوران مثبت بین خودسازماندهی و آنارشی وجود دارد. قدرت‌های هرمی، از ظهور، خودسازماندهی، افزایش درجات آزادی، تغییرات ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی هراس داشته‌اند. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 64) بر این اساس علم سیستم‌ها برای قدرت‌های مستقر و علم پیچیدگی برای قدرت‌های تجدیدنظرطلب کارآمدتر می‌باشد. (Flood & Carson, 2013) در مقابل سلسله مراتب، قدرت و کنترل که از اصول سیستم‌های کلاسیک می باشند، ایده خودسازماندهی به‌عنوان منطقی برای آنارشی در سیستم پیچیده در نظر گرفته می‌شود. در واقع یک سیستم آنارشیک یعنی خودسازمانده، سیستمی است که در آن تعامل با محیط نقش اساسی را ایفا می‌کند. از این رو، همکاری مستلزم افقی بودن، موازی بودن و فقدان مرکزیت کنترلی است. بر این اساس، سازمان‌های سیاسی آنارشیک، ترتیبات بسیار پیچیده‌ای دارند. به‌طورکلی، علم پیچیدگی و آنارشیسم در طبیعی‌سازی و معرفت‌شناسی از جهان مشترک می‌باشند. طبیعت به موازات هم کار می‌کند، همه تخم مرغ‌ها را در یک سبد نمی‌گذارد و با سبد بازی می‌کند. می‌توان عنوان کرد که توپولوژی طبیعت یک توپولوژی منعطف و انطباقی است که اساساً باز و همیشه در حال یادگیری می‌باشد. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 65)

از آنجایی که نظم تحمیلی مخالف آنارشیسم می‌باشد، آنارشی‌ها برای خودسازماندهی و شکوفایی تنوع مناسب می‌باشند. عموماً تصور می‌شود که ساختارهای عمودی و مبتنی بر کنترل برای جوامع انسانی ضروری می‌باشند. با این حال بهترین راه برای سازماندهی سیستم‌های پیچیده، خودسازماندهی و پویایی غیرمتمرکز می‌باشد. قابل ذکر است که زندگی یک پدیده خودسازمانده می‌باشد. در واقع یک همبستگی قوی بین خودسازماندهی و شگفتی وجود دارد. (Bedau et al., 2000) رفتارها یا پدیده‌های خود سازمان یافته منجر به ویژگی‌های نوظهوری می‌شوند. اصولاً، سیستم‌های خودسازمان یافته دارای نوآوری می‌باشند، زیرا دائماً با نوسانات در محیط و درون خود سازگار می‌شوند. بیشتر مواقع چنین نوساناتی غیرقابل پیش‌بینی می‌باشد، بنابراین خودسازماندهی بهترین راه برای مقابله با شگفتی‌هاست (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 66) و منجر به انعطاف راهبردی می‌شود.

۴. مدل کلان انعطاف‌پذیری راهبردی در سیستم‌های پیچیده

بازیگران در جهان متغیر پیچیده به‌دلیل تغییر سریع در روندهای اقتصادی و سیاسی با عدم اطمینان مواجه می‌باشند. در حالی که مدیریت کلاسیک به موفقیت بازیگران در محیط‌های باثبات یاری می‌رساند، اما اغلب در آماده‌سازی آن‌ها برای مقابله با عدم قطعیت ناکافی می‌باشد. چیزی به نام رویکرد برتر برای فهم سیستم‌ها، پدیده‌ها یا رفتارهای پیچیده وجود ندارد، زیرا برتری روشی وجود ندارد. تئوری پیچیدگی، مستلزم یک فلسفه حرکتی است. با این حال برخلاف علم مدرن، علم پیچیدگی بر حرکت منظم، دوره‌ای و چرخه‌ای متمرکز نمی‌باشد بلکه علم پیچیدگی، بر حرکت ناگهانی، غیرقابل پیش‌بینی، نامنظم، غیرچرخه‌ای و غیرقابل برگشت‌پذیر تمرکز می‌کند. بنابراین در چارچوب علم پیچیدگی، پارامترسازی، خطی‌سازی، جداسازی سیستم‌ها و پدیده‌ها، نه تنها بی‌ثمر بلکه مصنوعی و غیرضروری می‌شوند. در مقابل ویژگی برجسته پیچدگی، تعدد و تکثر، تنوع و دگرگونی است. (Maldonado & Mezza-Garcia, 2016: 62) سه مؤلفه استحکام سیستمی (کنترل، انعطاف‌پذیری و ترکیب) شامل لایه‌هایی از راهبردها، قابلیت‌ها و ظرفیت‌هایی است که با مدیریت وقایع ناشی از پویایی و غیرخطی بودن سیستم، از ثبات سیستمی حمایت می‌کنند. (de Miranda Filho et al., 2012: 3) انعطاف‌پذیری، عنصر راهبردی استحکام سیستمی می‌باشد که مکانیسم کنترل و انواع ترکیب‌ها را هدایت می‌کند. (de Miranda Filho et al., 2012: 4) شکل زیر بیان‌گر آن می‌باشد.

شکل ۱: مدیریت تنوع به‌عنوان تعادل بین کنش، واکنش و ترکیب اقدامات در سیستم‌های پیچیده

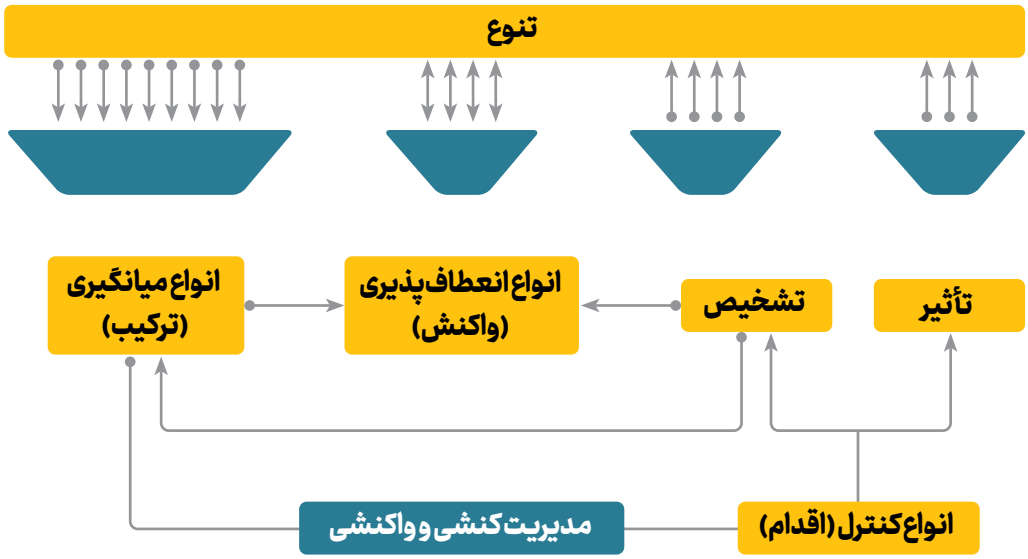

Source: de Miranda Filho et al., 2012: 4.

همان‌گونه که در شکل مشخص می‌باشد، امروزه بازیگران باید خود را به سرعت با تحولات محیطی وفق دهند که این مسئله نیاز به انعطاف‌پذیری راهبردی دارد. (Kortmann et al., 2014: 477) برخلاف علم کلاسیک که علم کنترل و پیش‌بینی، علیتی، جبریتی، تقلیل‌گرایی و توزیع‌های نرمال است. علم پیچیدگی بر قوانین قدرت، ظهور، غافل‌گیری، نظم از طریق نوسانات متمرکز می‌شود. (Casti, 1994: 8-10) بر این اساس، انعطاف‌پذیری راهبردی به توانایی یک بازیگر برای واکنش فعالانه یا انطباق سریع با شرایط متغیر در محیط‌های رقابتی اشاره (Brozovic, 2018) و به معنای توانایی سیستم در تشخیص تغییرات عمده در محیط خارجی تعریف می‌شود. (Shimizu & Hitt, 2004: 45) از آن‌جایی که سیستم‌های پیچیده غیرالگوریتمی می‌باشند (Maldonado & Gómez Cruz, 2014:178) انعطاف‌پذیری راهبردی، بازیگران را قادر می‌سازد تا واکنش سریع و متناسبی نسبت به تغییرات در محیط (داخلی و خارجی) داشته باشند. (Chanphati & Thosuwanchot, 2023; Shimizu & Hitt, 2004: 45) بنابراین، در محیط‌های پیچیده، انعطاف‌پذیری راهبردی ، نوعی قابلیت دینامیک است، که با استفاده از فن‌آوری‌های نوآورانه تسهیل می‌شود. (Chen et al., 2017; Haarhaus & Liening, 2020; Warner & Wäger, 2019)

به‌طورکلی، انعطاف‌پذیری راهبردی به انعطاف‌پذیری منابع و انعطاف‌پذیری هماهنگی دسته‌بندی می‌شود. انعطاف‌پذیری منابع به توانایی سیستم در اتخاذ یک منبع برای طیف وسیعی از اقدامات مربوط می‌شود. انعطاف‌پذیری هماهنگی، توانایی سیستم برای تنظیم مجدد راهبردها و پیکربندی مجدد و استقرار مجدد منابع است. انعطاف‌پذیری راهبردی تأثیرات مثبت قابلیت فن‌آوری بر اکتشاف را تقویت می‌کند، یعنی زمانی که انعطاف‌پذیری راهبردی بالا است، قابلیت‌های فناوری بیشتر منجر به نوآوری اکتشافی بیشتر می‌شود. (Zhou & Wu, 2010: 547-560) کاربرد منعطف منابع و پیکربندی مجدد فرایندها، بازیگران را

قادر می‌سازد تا در محیط‌های دینامیک به مزیت‌های رقابتی دست یابند. بنابراین انعطاف‌پذیری راهبردی با محیط راهبردی در ارتباط می‌باشد و نوآوری راهبردی نیز به انعطاف‌پذیری کمک می‌کند. شکل زیر بیان‌گر مدل کلان انعطاف‌پذیری راهبردی می‌باشد و رابطه دو سویه بین انعطاف‌پذیری راهبردی و نوآوری راهبردی با تمرکز بر پویش محیطی و مکانیسم بازخوران بر عملکرد بازیگران را نشان می‌دهد.

شکل ۲: مدل کلان انعطاف‌پذیری راهبردی

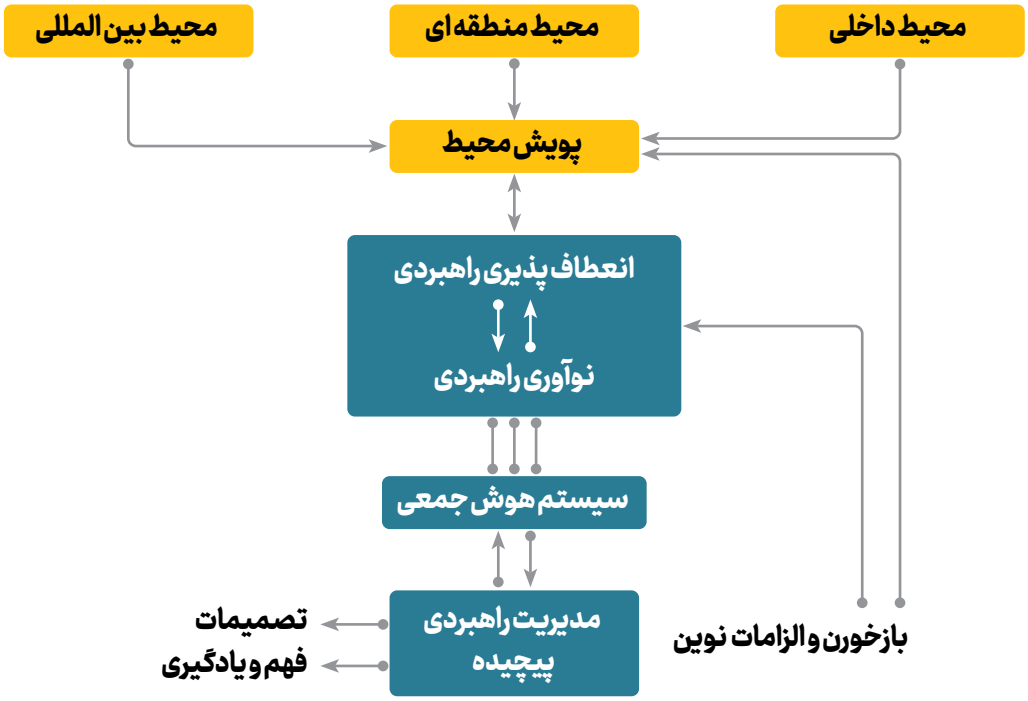

بر این اساس، تصمیمات سیستم‌های آنارشیک خودسازماندهی می‌شوند، تصمیمات از پایین به بالا ترکیب می‌شوند و پردازش اطلاعات، تعاملی خواهد بود. در سیستم پیچیده ایده نظم سلسله مراتبی مبتنی بر کنترل و دستور جای خود را به ایده نظم انطباقی (Smit & Wandel, 2006; Frej & Ramalingam, 2011) مبتنی بر بازخوران و توان می‌دهد. در نظم انطباقی، انعطاف‌پذیری یک اصل کلیدی در سیستم می‌باشد و بسیار منطبق با قدرت و جایگاه بازیگر در ساخت سیستمی قدرت می‌باشد. بعلاوه، در سیستم پیچیده، تلاش برای دستیابی به نظم با مکانیسم کنترل، اختلال زیادی را ایجاد می‌کند. مکانیسم‌های تحمیلی، خودسازماندهی سیستم را از بین می‌برد و بهره بردن از مکانیسم‌های انطباقی، بازیگر را به سمت انعطاف‌پذیری سوق می‌دهد. بنابراین می‌توان عنوان کرد که ریشه انعطاف‌پذیری راهبردی در انطباقی شدن نظم سیستمی می‌باشد.

۵. پارادوکس ثبات و بی‌ثباتی در سیستم‌های پیچیده و انعطاف‌پذیری راهبردی

یکی از مسائل اساسی در سیستم‌های پیچیده پارادوکس ثبات و بی‌ثباتی می‌باشد. در تحلیل راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت پیچیده، اثرات آستانه و ایستایی (Martill & Sus, 2024)، که در آن تغییرات

تدریجی منجر به ایجاد نتایج مطلوبی تا یک نقطه خاص می‌شود و بعد از آن نقطه مشکلات اساسی پیش‌بینی نشده‌ای را به دنبال دارد، توسط منتقدان افزایش‌گرایی مورد بحث قرار گرفته است. برای مثال هر موش صحرایی به ما می‌گوید اگر لبه یک صخره ایستاده‌اید برای افتادن در پرتگاه به یک گام افزایشی نیاز دارید. (Dryzek, 1987: 430) نگرش سیستمی بیان‌گر این مسئله می‌باشد که تصمیمات عجیب و غیرقابل پیش‌بینی در نتیجه مشارکت سیال و تغییر برنامه‌ها، ممکن است به‌عنوان ترکیبی از سیستم پیچیده و رویکرد برخورد فرهنگی در نظر گرفته شود. بروکس از رویکرد محیط سیستم برای فهم غافل‌گیری در تعامل بین فناوری، نهادهای انسانی و سیستم‌های اجتماعی استفاده کرد. (Brooks, 1986) وی غافل‌گیری را به سه دسته: رویدادهای غیرمنتظره مانند کودتاهای نظامی؛ ناپیوستگی در روندهای بلندمدت و ظهور ناگهانی اطلاعات نوین (غافلگیری نهفته) تقسیم کرد. بروکس عنوان می‌کند، وقتی یک تکنولوژی مسلط می‌شود، تمرکز بر روی کنترل هزینه‌ها و عادی‌سازی به جای مدیریت گسترده‌تر خطرات یا اثرات اجتماعی مرحله بالاتر است. (Brooks, 1986: 337)

مشکلات جدید زمانی بروز می‌کند که انعطاف‌پذیری راهبردی که به چنین مسائل غیرمنتظره‌ای کمک می‌کند کنار گذاشته شود. معمولاً سیستم‌های مدیریت تک خطی در وضعیت پیچیده با اثرات غیرمنتظره افزایش بیش از حد مواجه می‌شوند. در محیط‌های سنتی و باثبات، راهبردها حول محور حفظ و پایداری طراحی می‌گردیدند. (Yeldos, 2023:225) در این نوع محیط‌ها، ثبات به‌عنوان یک عامل کلیدی موفقیت در نظر گرفته می‌شد. در حال حاضر پیچیدگی، محیط راهبردی را به شدت متلاطم کرده است و مسئله تغییر به‌عنوان یک متغیر محوری در ترسیم راهبردهای سیاست خارجی مطرح می‌شود. بر این اساس، نظریه‌های نوینی مانند انعطاف‌پذیری راهبردی (Volberda, 1998, Sushil, 2000, Awais et al., 2023)، پیچیدگی و آشوب (Zhang, 2023; Progonatı, 2023; Martins, 2023)، تغییر و تحول راهبردی (Kotter, 1995, Sadler, 1996)، در مرکز قرار گرفتند. بر اساس چارچوب، وضعیت- فرایند- بازیگر (Sushil, 2001)، وضعیت به‌عنوان نیروی محرکه انعطاف‌پذیری می‌باشد. نیروهای پایدار با بازیگران و فرایندها در ارتباط می‌باشند، درحالی که نیروهای تغییر عمدتاً از وضعیت و شرایط نشأت می‌گیرند. بنابراین می‌توان عنوان کرد:

- **نیروهای پایداری سیستمی:** مجموعه‌ای از نیروهای سیستمی که مدام به سیستم‌ها برای حرکت در وضعیت موجود فشار وارد می‌کنند. این‌ها نیروهای سکون می‌باشند که توسط خود سیستم‌ها ایجاد می‌شوند. هر چه عملکرد سیستم بهینه‌تر باشد این نیروهای سکون بیشتر خواهند بود. (Tang, 2004: 9-11) در دنیای پیچیده، حرکت به سیستم یاری می‌رساند تا از موانع عبور و در طول زمان رشد و تکامل یابد. برای بازیگران، تغییر شدید در راهبردهای گذشته بسیار سخت می‌باشد. این یک پارادوکس است، که نیروهایی که به عملکرد بهتر در شرایط فعلی کمک می‌کنند در رهبری تغییر عملکرد معکوس دارند. بعضی از نیروهای مهم پایداری عبارتند از: فرهنگ سیاسی موجود، سیاست‌گذاران، نظام سیاسی و تصمیم گیرندگان.
- **نیروهای تغییر سیستمی:** اگر چه بازیگران و فرایندهای مرتبط با سیستم‌ها، نیروهایی برای حفظ پایداری سیستم ایجاد می‌کنند اما محیط متحول و پیچیده نیروهای تغییر را هدایت می‌کنند.

(Johansson, 2019: 8) نیروهای تغییر وضعیت می‌توانند درونی و بیرونی باشند. نیروهای تغییر خارجی ناشی از تغییر در محیط‌های سیستمی و نیروهای درونی تغییر به‌دلیل ناکارآمدی‌های داخلی سیستم می‌باشد. چراغ راهنمای اندیشمندان تغییر این است که تنها پدیده ثابت جهان، تغییر می‌باشد. برخی از نیروهای تغییر عبارتند از: پیچیدگی سیستمی، فرصت‌های جدید، تغییر در رقباء و رقابت‌ها، تغییر نیازهای سیستمی و فناوری‌های جدید.

اصولاً در سیستم‌های پیچیده، تغییرات به سیستم کمک می‌کند که در نقطه جذب دیگری از طریق آزمون و خطا یا اکتشاف قرار بگیرند. تغییرات ممکن است در سطح راهبردی یا عملیاتی واقع شوند و منجر به بی‌ثباتی وضعیت موجود و سپس دستیابی سیستم به وضعیت ثبات جدید با ارائه راهبردهای مناسب شود. بنابراین مسیر توسعه سیستم به تغییر و ثبات وابسته است دو عنصری که هم برای منابع کمیاب مبارزه و هم به یکدیگر وابسته می‌باشند. بعلاوه، ثبات و تغییر هر دو منعکس کننده دو وضعیت نسبتاً دینامیک می‌باشند. (Lin & Tian, 2020: 206) شکل زیر بیان‌گر آن می‌باشد.

شکل ۳: ثبات و تغییر در گسترش فرایندهای سیستم

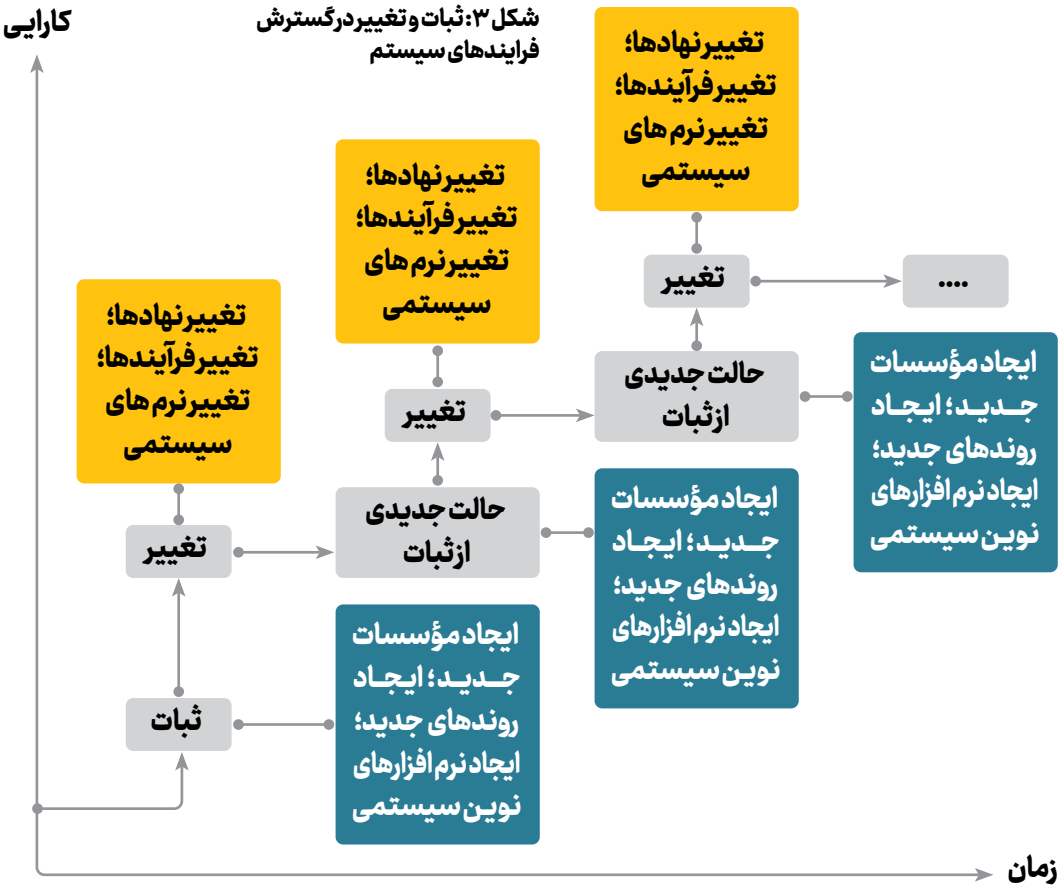

Source: Lin & Tian, 2020: 206.

از برخورد نیروهای ثبات و تغییر چهار حالت راهبردی شکل می‌یابد که عبارتند از:

الف: نیروی پیوستگی بالا و نیروی تغییر کم: در این حالت بازیگران و سیستم به آرامی در طول زمان با

تغییرات سازگار می‌شوند. در حوزه بازیگران شیخ نشین‌های حوزه خلیج فارس و در حوزه سیستم‌ها، سیستم موازنه قوا در این دسته قرار می‌گیرند.

ب) نیروی پیوستگی و تغییر پایین: در این حالت از فرصت‌های محیطی به صورت مناسب و بجا استفاده می‌کنند. به این نوع از سیستم‌ها، سیستم‌های فرصت طلب گفته می‌شود. کشورهای اروپای غربی و سیستم‌های هژمونیک در این دسته‌بندی قرار می‌گیرند.

ج) نیروی ثبات کم و نیروی تغییر زیاد: به‌دلیل تحولات سریع محیطی، تغییرات بسیار زیاد است. در این حالت سیستم‌ها و بازیگران تحت فشارهای شدید محیطی قرار دارند. دارای سیستم اطلاعاتی بسیار قوی می‌باشند که به آن‌ها در حفظ پایداری و دوام سیستم یاری می‌رساند. سیستم دوقطبی در این دسته قرار می‌گیرد که با توجه به غلبه هر یک از متغیرهای ثبات و تغییر در سیستم به منعطف و متصلب گرایش می‌یابد. در حوزه بازیگران نیز قدرت‌های منطقه‌ای مخالف با وضع موجود در این دسته قرار می‌گیرند.

د) نیروی پیوستگی بالا و نیروی تغییر زیاد: در این حالت، محیط شدیداً رقابتی است و دغدغه حفظ و تغییر در آن وجود دارد. سیستم حق وتوی واحدها در این دسته قرار می‌گیرند در حوزه بازیگران هم دیکتاتورهای سابق در این دسته می‌باشند که تلاطم بین ثبات ایجادی و تغییر اجتماعی را تجربه می‌کردند.

۶. موانع انعطاف‌پذیری راهبردی در سیستم‌های پیچیده

در رویکرد سنتی که مدیریت راهبردی با برنامه‌ریزی رسمی، مرکزیت کنترل و از بالا به پایین همراه بود: راهبرد به صورت متمرکز تدوین و در پایین خط اجراء می‌شد. اخیراً با بحث نوآوری این مسئله به چالش کشیده شده است. نوآوری صرفاً بر اساس برنامه‌ریزی و کنترل از بالا به پایین صورت نمی‌گیرد بلکه به رفتار و همکاری محلی بین بخش‌های مختلف سیستم ارتباط دارد. بنابراین ارتباط بین بخش‌های سیستم منجر به انعطاف‌پذیری و این مسئله یک موضوع کلیدی در خلق نوآوری سیستمی می‌باشد. (Midgley & Lindhult, 2021: 642-643) درحال حاضر کاهش حاکمیت ایدئولوژی بر سیاست خارجی بازیگران منجر به انعطاف‌پذیری بیشتر می‌شود ولی همچنان موانعی بر انعطاف‌پذیری حاکم است که عبارتند از:

- **فهم اشتباه از انعطاف‌پذیری:** تفکر پیرامون این مسئله که انعطاف‌پذیری ممکن است مخالف و مغایر با اهداف اصلی و محوری بازیگر و سیستم باشد، منجر به نادیده گرفته شدن این اصل راهبردی می‌شود.
- **فقدان اختیار کامل:** عدم اختیار کافی به تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران برای اقدام متناسب با شرایط در محیط‌های مختلف، منجر به عدم انعطاف‌پذیری در مسائل راهبردی می‌شود. در این زمینه نداشتن اختیار کافی فاجعه بار است.
- **ساختار سلسله مراتبی:** از آنجایی که انعطاف‌پذیری به معنای دور شدن از نرم‌های سفت و سخت و تمرکز کنترلی کلاسیک می‌باشد. دستورالعمل‌های رسمی و دستوری، آزادی عمل دستگاه دیپلماتیک سیاست خارجی منطبق با شرایط را سلب می‌کند. اصولاً، در سیستم‌های پیچیده، عملکردهای مرتبط با ساخت مدولار، هزینه تغییر را محدود (Sanchez & Mahoney, 1996: 3)، و پاسخ‌گویی به تغییرات محیطی را بهبود می‌بخشد. (Kotabe et al., 2007: 2; Worren et al., 2002:1125) مکانیسم‌های ساختاری مانند

اتحادها ممکن است، بر انعطاف‌پذیری راهبردی از طریق دسترسی به اطلاعات و منابع تأثیر بگذارند. (Heimeriks & Duysters, 2007: 30-31)

- **فقدان خلاقیت:** برای انعطاف‌پذیری، توانایی تفکر باید زیاد باشد که به تصمیم‌گیری سریع و اقدامات سریع کمک می‌کند. تصمیم‌گیری اشتباه مستقیماً با تفکر ناکارآمد مرتبط است. خلاقیت راه‌حل‌های نوآورانه را برای تهدیدات رقابتی (Primawanti et al., 2023: 4500) بویژه با افزایش آشفتگی محیطی تسهیل می‌کند. (Vogler, 2024) مطالعات بیان‌گر این می‌باشد که خلاقیت ممکن است از انطباق از طریق ابتکار و نوآوری حمایت کند (Vera & Crossan, 2004: 733) و فرهنگ خلاق پیش نیاز مهم برای نوآوری و انعطاف است. (Nadkarni & Narayanan, 2007; Plambeck & Weber, 2009: 995)
- **نوع تشکیلات:** به‌عنوان مثال تشکیلات نظامی انعطاف‌پذیری کمتری دارد. یک ساختار غیررسمی قوی به ایجاد ثبات در سازماندهی مجدد یاری می‌رساند. (Gulati & Puranam, 2009: 52)
- **نوع حوزه عملکردی و اقدام:** در مسائل نظامی- امنیتی و موضوعات درجه اول، انعطاف‌پذیری در سطح محدود قرار می‌گیرد.
- **جایگاه کشور در سلسله مراتب قدرت:** هر چه جایگاه کشور در سلسله مراتب قدرت پایین‌تر باشد، احتمال انعطاف‌پذیری در راهبردهای خارجی با توجه به مکانیسم بازخوران افزایش می‌یابد.
- **نارضایتی بازیگر از شرایط موجود:** بازیگران راضی از وضع موجود منعطف‌تر عمل می‌کنند اما بازیگران ناراضی از وضع موجود از آنجایی که در شرایط حساس، ایدئولوژی و آرمان‌ها بر خواسته‌های سیاست خارجی فشار وارد می‌کند، انعطاف پذیری کمتری در راهبردهای سیاست خارجی دارند.
- **نوع مدیریت:** انعطاف‌پذیری مستقیماً تحت تأثیر سبک‌های مدیریتی قرار می‌گیرد، در سیستم‌هایی که سبک مدیریت سنتی باشد، انعطاف‌پذیری کمتر و در سیستم‌هایی که سبک مدیریت نوین می‌باشد، انعطاف‌پذیری بیشتر است.
- **بازدارنده‌های خارجی:** عدم وجود کثرت یا تنوع مطلوب در محیط‌های بیرونی، انتخاب گزینه‌ها را کاهش و عملاً انعطاف پذیری را ناممکن می‌کند.

۷. راهبردهای انعطاف‌پذیر برای ترکیب ثبات- تغییر

تغییر نیاز به انعطاف‌پذیری و متقابلاً انعطاف‌پذیری نیاز به تغییر دارد، و این سیکل ارزشمند، مشکلات مدیریتی ایجاد می‌کند. مسئله اساسی در سیستم‌های پیچیده این است که چگونه می‌توان بدون کنار گذاشتن اصول محوری سیستم، تغییرات را مدیریت کرد. با بهره بردن از فضای سیستمی، قابلیت‌های اضافی برای سازگاری با تغییرات ایجاد می‌شود. (Christensen & Overldorf, 2000: 10) این قابلیت‌های اضافی را می‌توان از طریق یک سری از اقدامات راهبردی به‌دست آورد.

در یک محیط شدیداً رقابتی بازیگران به منظور کاهش هزینه‌های خود، راهبردهای خود را بین درونی‌سازی و بیرونی‌سازی متعادل می‌کنند. (Doval, 2016: 108) قابل ذکر است که در ایجاد قابلیت‌های اضافی، ساختار سیستمی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یک ساختار سلسله مراتبی قوی، منجر به کنترل کارآمد

تغییرات و همچنین کاهش انعطاف‌پذیری لازم برای انطباق بازیگر با تحولات محیطی می‌شود. بنابراین، مدیریت باید به سمت ساختارهای پویا و انعطاف‌پذیر جهت داده شود. ساختار انعطاف‌پذیر به بازیگر اجازه می‌دهد تا بدون از دست دادن اصول محوری، راهبردهای سیاست خارجی خود را با تغییرات محیطی سازگار کند. مارکیدس (Markides, ۱۹۹۹) به سه قابلیت ساختارهای انعطاف‌پذیر اشاره می‌کند:

- توانایی تشخیص زودهنگام تغییرات؛
- وجود فرهنگی که تغییرات را پذیرفته و به آن پاسخ می‌دهد؛
- مهارت‌ها و شایستگی‌ها برای رقابت در یک محیط متغیر پیچیده؛

انتخاب راهبرد به نیروهای پیوستگی و تغییر که در یک سیستم اقدام می‌کنند، بستگی دارد. چهار دسته از راهبردها با توجه به ترکیب‌های ارائه شده احتمال وقوع دارد. شکل زیر بیان‌گر انواع راهبردهای انعطاف‌پذیر در محیط‌های مختلف می‌باشد.

شکل ۴: راهبردهای انعطاف‌پذیر

نیروی تغییر	نیروی ثبات: بالا	نیروی ثبات: پایین
بالا	راهبرد ادغام متضادها	انطباق و تحول راهبردی
پایین	افزونگی و تکامل راهبردی	چرخ آزاد و آزمون راهبردی

Source: Sushil, 2005: 29.

الف) افزونگی و تکامل راهبردی

برای سیستم‌هایی که تثبیت کننده هستند و تحت نیروهای ثبات بالا و نیروهای تغییر کم عمل می‌کنند، مسیر راهبردی اصلی می‌تواند افزایش‌گرایی و تکامل یا تغییر مداوم و تدریجی باشد. این مانند درخت است که از دانه به نهال و در طول زمان، منطبق با شرایط موجود تکامل می‌یابد. هرچند تغییر در چنین سیستمی رخ می‌دهد، اما بسیار کند و راهبرد نیز توسط نیروهای سیستمی جهت داده می‌شود. (Rajagopala & Rasheed, 1995: 292) راهبرد افزونگی، سیاست‌گذاری را به‌عنوان فرایندی آگاهانه و پیش‌گیرانه در نظر می‌گیرد. اهداف اساسی راهبرد افزونگی، ارتقای کیفیت تصمیمات راهبردی و به حداکثر رساندن احتمال اجرای موفقیت‌آمیز آن‌ها می‌باشد (Rajagopala & Rasheed, 1995: 292) و معمولاً توسط بازیگران برتر سیستمی عملیاتی می‌شود. راهبرد افزونگی خود به دو دسته افزونگی مجزا و افزونگی منطقی دسته‌بندی می‌شود. شکل زیر تمایز آن‌ها را نشان می‌دهد.

شکل ۵: تمایز افزونگی مجزا و منطقی

ابعاد راهبرد	افزونگی مجزا	افزونگی منطقی
فاکتورهای زمینه‌ای محیط	الف) پراکندگی قدرت ب) ارزش‌های متضاد ج) وابستگی متقابل د) فقدان اختیار تجویزی	الف) زیرسیستم‌های وابسته به هم ب) تصمیمات تعریف شده ج) مرجع تجویز رسمی / غیررسمی د) ناکافی بودن اطلاعات
ماهیت محیط	ثبات، نسبتاً قابل پیش‌بینی	دینامیک، نسبتاً غیرقابل پیش‌بینی
ساختار اهداف و ارزش‌ها	پراکنده؛ ارزش‌های پنهان	اهداف مشترک؛ ارزش‌های پنهان
فرایند هماهنگی	دستکاری شده	متمرکز و برنامه‌ریزی شده
اهداف عملیاتی	به حداقل رساندن تعارض	یادگیری تعاملی، به حداقل رساندن عدم‌قطعیت
مکانیسم‌های پشتیبانی	تصمیم‌گیرندگان متعدد	شبکه‌های اطلاعاتی رسمی و غیررسمی
حوزه کاربرد	سیاست افزایشی، تغییرات کوچک با فهم اندک	تصمیمات راهبردی؛ تغییرات بزرگ با فهم اندک

Source: Rajagopala & Rasheed,1995: 294.

ب) چرخ آزاد و آزمایش راهبردی

راهبرد چرخ آزاد و آزمایش می‌تواند توسط سیستم‌ها یا بازیگرانی اتخاذ شود که تحت فشار عمده نیروهای ثبات یا تغییر نیستند. این را می‌توان به صورت استعاری به‌عنوان راهبرد قارچ زایی بیان کرد (Andrews, ۱۹۹۲: ۱۱۹)، که مشخصه آن به‌دست آوردن سریع فرصت‌ها و حرکت سریع به سمت فرصت‌های سودآور دیگر در صورت موجود بودن آن‌هاست. این راهبرد برای کشورهای کوچک باثبات سلسله مراتب قدرت، مثل قطر کارآمد است.

ج) انطباق و تحول راهبردی

راهبرد نوسازی و تحول توسط اربابان تغییر صورت می‌گیرد. سیستم‌ها یا بازیگرانی که در معرض نیروهای پیوستگی کم و تغییر زیاد می‌باشند، این راهبرد را اتخاذ می‌کنند. هدف از تحول راهبردی، ایجاد تناسب راهبردی بین قابلیت‌های داخلی و تغییرات در محیط بیرونی می‌باشد (Sammut-Bonnici & McGee, 2014: 1) و به دو شیوه افزایشی، از طریق انطباق منظم با تغییرات در محیط‌های بیرونی و نوسازی تحول آفرین، از طریق تغییرات اساسی در مدیریت راهبردی ایجاد می‌شود. محرک غالب و نتیجه این راهبرد تغییر است. در اینجا نوآوری راهبردی بسیار تعیین‌کننده است. معمولاً قدرت‌های متوسط ساخت هژمونیک سیستم بین‌الملل و بازیگران حوزه ژئواکونومیک این راهبرد را اتخاذ می‌کنند.

د) راهبرد ادغام موارد متضاد

سیستم‌ها یا بازیگرانی که تحت نیروهای پیوستگی بالا و تغییر زیاد قرار دارند، ترکیب کننده می‌باشند و

انعطاف‌پذیری راهبردی برای ادغام نیروهای متضاد که به‌طورهمزمان عمل می‌کنند، از خود بروز می‌دهند. این‌ها سیستم‌های پیشرو هستند. در این راهبرد بازیگر سعی می‌کند به ترکیب متقابل تز و آنتی‌تز در یک روش تعاملی و نوآورانه دست یابد. این راهبرد انعطاف‌پذیری، مبتنی بر سه اصل؛ گزینه‌های در دسترس، اراده آزاد و مکانیسم‌های تغییر است. شکل زیر بیان‌گر آن می‌باشد.

شکل۶: راهبرد ادغام موارد متضاد

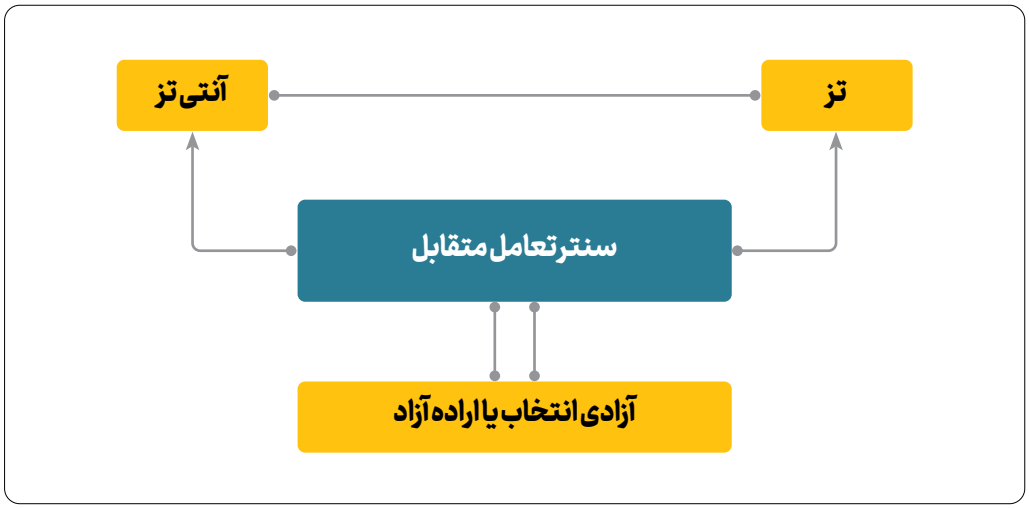

Source: Sushil, 2013: 27.

معمولاً قدرت‌های منطقه‌ای از این راهبرد برای استفاده از فرصت‌های متحول محیطی بهره می‌برند. در سیستم پیچیده بین‌الملل، قدرت‌های منطقه‌ای به‌دلیل جهانی شدن، رقابت سخت، تغییر نیازهای بازیگران، پیشرفت در فناوری و غیره در معرض نیروهای تغییر زیادی می‌باشند. راهبرد پیشنهادی برای این دسته چالش‌برانگیزترین است و شامل انعطاف‌پذیری راهبردی برای ادغام متضادها است. این امر مستلزم بررسی طیف وسیعی از گزینه‌های راهبردی با توجه به انواع مختلف نیروهای تداوم و تغییر است. برون‌سپاری یکی از اقداماتی است که در این زمینه رخ می‌دهد. در چارچوب این اقدام شاهد بیرونی‌سازی بازدارندگی، امنیت و غیره از سوی قدرت‌های منطقه‌ای می‌باشیم.

۸. نتیجه‌گیری

از زمان پیدایش اولین باکتری، انعطاف‌پذیری کلید بقای ارگانیسم‌ها بوده است. ارگانیسم‌ها به اطلاعات نوینی از محیط دست یافتند، در زمان‌های نامشخص زنده ماندند و موفق‌ترین سیستم‌های موجود تا به امروز می‌باشند. جهش تصادفی به درون ارگانیسم‌ها اجازه داد تا ارگانیسم‌ها انعطاف‌پذیری را در ساختارهای خود وارد و به سیستم‌های پیچیده‌تری تبدیل شوند. در چند هزار سال گذشته، تمدن‌های بزرگ و پیچیده شکل گرفتند و شکست خوردند و نشان دادند که چگونه سیستم‌های پیچیده قادرند انعطاف‌پذیری خود را از دست بدهند و متلاشی شوند.

اصولاً، سیستم ها در دوشکل کلی وجود دارند.

- در یک تعادل پایدار تعیین شده توسط بازخوران منفی و
- در یک عدم تعادل قابل دوام ناشی از بازخوران مثبت.

بازخوران منفی عملکردهای سیستم را تنظیم می‌کند. بازخوران مثبت تأثیر تغییرات را تقویت می‌کند و با قرار دادن آن‌ها در یک سیکل باطل، پاسخ‌گویی سیستم را کاهش و آن را با بحران فروپاشی مواجه می‌کند. در واقع در دنیای پیچیده، سیستم‌ها هرگز به تعادل پایدار نمی‌رسند، زیرا رفتار و مدیریت سیستمی محدودیت‌هایی را به همراه دارد. از طریق تصمیمات مدیریتی راهبردی، سیستم‌ها به‌طورموقت به ثبات ظاهری می‌رسند. از آنجایی که سیستم‌های پیچیده در یک محیط ناپایدار عمل می‌کنند، مدیریت نمی‌تواند از پیش‌بینی‌ها استفاده کند، بلکه از سناریوهایی مبتنی بر مجموعه‌های مبهم استفاده می‌کند و این مسئله انعطاف‌پذیری را به‌عنوان یک اصل محوری راهبردی مطرح می‌کند. به عبارتی هر چه محیط نامطمئن‌تر و عدم‌قطعیت بر پدیده‌ها حاکم باشد، انعطاف‌پذیری راهبردی کارآمدتر است. در محیط‌های قابل پیش‌بینی و یکنواخت راهبرد از قبل تدوین و درنهایت در انتها اجراء می‌شود. شکست راهبرد هم به عدم رعایت اصول محوری آن یعنی محدودیت‌های محیطی و توان بازیگر می‌باشد. در محیط‌های غیرقابل پیش‌بینی اجرای راهبردی ممکن است با پدیده‌های ناگهانی مواجه شود، پدیده‌هایی که از غیرخطی بودن سیستم ناشی می‌شوند و در اصل سیستم را با چالش نوظهوری مواجه می‌کنند. دنیای پیچیده امروز، در همه سطوح- سیاسی، اقتصادی، اجتماعی- درگیر در عدم‌اطمینان و سرشار از فرصت و خطر است. عدم‌قطعیت، ناتوانی در فهم دقیق نتیجه در آینده است. انعطاف‌پذیری به افراد و سیستم‌ها اجازه می‌دهد تا با عدم‌قطعیت بهتر مواجه شوند. اصولاً، عدم‌قطعیت یا با حذف علت یا با انعطاف‌پذیری مدیریت می‌شود.

از آنجایی که در دنیای پیچیده، حذف علت تقریباً غیرممکن است، برای موفقیت در شرایط عدم‌اطمینان، بازیگران بایستی انعطاف‌پذیری راهبردی خود را افزایش دهند. این بدان معناست ک مفهوم ثبات و موارد مرتبط با آن در دنیای پیچیده فعلی مفید نیست. داشتن ذهن باز و عدم تعصب نسبت به دیگران انعطاف‌پذیری افراد را افزایش می‌دهد. تعصبات افراد نسبت به زبان، کشور و ویژگی‌های شخصی گزینه‌های ممکن و در دسترس تصمیم گیرندگان را کاهش می‌دهد.

به‌طورکلی، کلید موفقیت در مدیریت سیستمی در محیط‌های ناپایدار، خودسازماندهی است. درحالی که عدم‌قطعیت مسئله مهمی می‌باشد، بعضی از اندیشمندان بین ناشناخته‌ها و آنچه به‌طورمنطقی قابل پیش‌بینی می‌باشد، تفاوت قائل می‌شوند. با این حال چنین فرایند فکری دیدگاه مهندسی سیستم‌ها را تقویت می‌کند. با دسته‌بندی بین شناخته‌ها و ناشناخته‌ها ممکن است ویژگی‌های شناخته شده دقیق‌تر مهندسی شوند. بازیگران در بحران‌های امروز از مجهولات ضربه نمی‌خورند بلکه به‌دلیل ناتوانی در گنجاندن عدم‌قطعیت در ویژگی‌های شناخته شده ضربه می‌خورند. بنابراین اصل انعطاف‌پذیری راهبردی برای محیط‌های پیچیده بسیار اهمیت می‌یابد. با توجه به میزان ثبات و تغییر در محیط‌ها، چهار راهبرد انعطاف‌پذیر قابلیت تحقق دارد که شرح آن‌ها در پژوهش صورت گرفت.

References

1. Andelman, S. J., Bowles, C. M., Willig, M. R., & Waide, R. B. (2004). Understanding environmental complexity through a distributed knowledge network. BioScience, 54(3), 240-246.
2. Andrews, J. H. (1992). Fungal life-history strategies. The Fungal Community: its organization and role in the ecosystem, 2, 119-145.
3. Arrive, J. T., & Feng, M. (2018). The complexity of the environment, management control and firm performance. Business Strategy and the Environment, 27(8), 1347-1354.
4. Awais, M., Ali, A., Khattak, M. S., Arfeen, M. I., Chaudhary, M. A. I., & Syed, A. (2023). Strategic flexibility and organizational performance: Mediating role of innovation. SAGE Open, 13(2), 21582440231181432.
5. Bedau, M. A., McCaskill, J. S., Packard, N. H., & Rasmussen, S. (Eds.). (2000). Artificial Life VII: Proceedings of the Seventh International Conference on Artificial Life. MIT Press.
6. Boulton, J. G., Allen, P. M., & Bowman, C. (2015). Embracing complexity: Strategic perspectives for an age of turbulence. OUP Oxford.
7. Brooks, H. (1986). The typology of surprises in technology, institutions and development. Sustainable development of the biosphere, 340.
8. Brozovic, D. (2018). Strategic flexibility: A review of the literature. International Journal of Management Reviews, 20(1), 3-31.
9. Cannon, A. R., & John, C. H. S. (2007). Measuring environmental complexity: a theoretical and empirical assessment. Organizational Research Methods, 10(2), 296-321.
10. Casti, J. L. (1994). Simple and complex models in science. Kornwachs/Jacoby [20], 209-228.
11. Chanphati, J., & Thosuwanchot, N. (2023). Strategic flexibility: a systematic review and future research directions. Journal of Strategy and Management, 16(3), 470-491.
12. Chen, X., Wan, N., & Wang, X. (2017). Flexibility and coordination in a supply chain with bidirectional option contracts and service requirement. International Journal of Production Economics, 193, 183-192.
13. Christensen, C. M., & Overdorf, M. (2000). Meeting the challenge of disruptive change. Harvard business review, 78(2), 66-77.
14. Collier, Z. A., Lambert, J. H., & Linkov, I. (2018). Resilience, sustainability, and complexity in social, environmental, and technical systems. Environment Systems and Decisions, 38, 1-2.
15. de Miranda Filho, A. N., da Costa, J. M., & Heineck, L. F. (2012). Revisiting the concept of flexibility. In 20th Conference of the International Group for Lean Construction IGLC20.

16. DOVAL, E. (2019). RISK MANAGEMENT PROCESS IN PROJECTS. Review of general management, 29(2).
17. Dryzek, J. S. (1987). Discursive designs: critical theory and political institutions. American Journal of Political Science, 656-679.
18. Eppel, E. A., & Rhodes, M. L. (2018). Complexity theory and public management: a 'becoming'field. Public Management Review, 20(7), 949-959.
19. Fletcher S. and Olwyler K. (1997) Paradoxical Thinking, Berret-Koehler Publishers: San-Francisco.
20. Flood, R. L., & Carson, E. R. (2013). Dealing with complexity: an introduction to the theory and application of systems science. Springer Science & Business Media.
21. Frej, W., & Ramalingam, B. (2011). Foreign policy and complex adaptive systems: Exploring new paradigms for analysis and action. Santa Fe Institute (SFI) Working Paper, 11-06.
22. Guerin, D. (1970). Anarchism: From theory to practice (Vol. 175). NYU Press.
23. Guidetti, G., & Pedrini, G. (2015). Systemic flexibility and human capital development: the relationship between non-standard employment and workplace training.
24. Gulati, R., & Puranam, P. (2009). Renewal through reorganization: The value of inconsistencies between formal and informal organization. Organization science, 20(2), 422-440.
25. Haarhaus, T., & Liening, A. (2020). Building dynamic capabilities to cope with environmental uncertainty: The role of strategic foresight. Technological Forecasting and Social Change, 155, 120033.
26. Hayes R.H. and Pisano G.P. (1994) Beyond World Class: The New Manufacturing Strategy, Harvard Business Review, January- February, 77-86.
27. Heimeriks, K. H., & Duysters, G. (2007). Alliance capability as a mediator between experience and alliance performance: An empirical investigation into the alliance capability development process. Journal of management studies, 44(1), 25-49.
28. Johansson, A. C. (2019). Managing a systemic change on an operational level in a public organization: A case study of the Swedish Armed Forces (Master's thesis).
29. Kaplan, M. J. (2018). Complexity Demands New Approaches to Work. Standford Social Inovation Review.
30. Kirschke, S., & Newig, J. (2017). Addressing complexity in environmental management and governance. Sustainability, 9(6), 983.
31. Kolmogorov, A. N., & Uspenskii, V. A. (1988). Algorithms and randomness. Theory of Probability & Its Applications, 32(3), 389-412.
32. Kortmann, S., Gelhard, C., Zimmermann, C., & Piller, F. T. (2014). Linking strategic flexibility and operational efficiency: The mediating role of ambidextrous operational capabilities. Journal of Operations Management, 32(7-8), 475-490.

33. Kotabe, M., Dunlap-Hinkler, D., Parente, R., & Mishra, H. A. (2007). Determinants of cross-national knowledge transfer and its effect on firm innovation. Journal of international business studies, 38, 259-282.
34. Kotter, J. P. (1995). Why transformation efforts fail. Harvard business review, 73(2), 59-67.
35. Lin, H., Qu, T., Li, L., & Tian, Y. (2020). The paradox of stability and change: a case study. Chinese Management Studies, 14(1), 185-213.
36. Liu, H., Ma, L., & Huang, P. (2015). When organizational complexity helps corporation improve its performance. Journal of Management Development, 34(3), 340-351.
37. Maldonado, C. E., & Gómez-Cruz, N. A. (2014). Synchronicity among biological and computational levels of an organism: quantum biology and complexity. Procedia Computer Science, 36, 177-184.
38. Maldonado, C. E., & Mezza-Garcia, N. (2016). Anarchy and complexity. E: CO, 18(1), 52-73.
39. Markides, C. C. (1999). A dynamic view of strategy. MIT Sloan Management Review.
40. Martill, B., & Sus, M. (2024). Winds of change? Neoclassical realism, foreign policy change, and European responses to the Russia-Ukraine War. The British Journal of Politics and International Relations, 13691481241280170.
41. Martins, C. E. (2023). Chaos and the new temporality of the contemporary world-system. Cadernos Metrópole, 26, 355-376.
42. Merkhofer, M. W. (1975). The value of information given decision flexibility. Stanford University.
43. Midgley, G., & Lindhult, E. (2021). A systems perspective on systemic innovation. Systems research and behavioral science, 38(5), 635-670.
44. Miller D. (1990) The Icarus Paradox: How Excellent Organizations Can Bring About Their Own Downfall, Harper Business: New York.
45. Mitchell, S. D. (2003). Biological complexity and integrative pluralism. Cambridge University Press.
46. Nadkarni, S., & Narayanan, V. K. (2007). Strategic schemas, strategic flexibility, and firm performance: The moderating role of industry clockspeed. Strategic management journal, 28(3), 243-270.
47. Pascal, R. T. (1990). Managing on the edge: how successful companies use conflict to stay ahead. Viking Penguin, London.
48. Plambeck, N., & Weber, K. (2009). CEO ambivalence and responses to strategic issues. Organization science, 20(6), 993-1010.
49. Primawanti, H., Hidayat, T., & Sumadinata, W. S. (2023). Global Creative Economy Development: Study of West Java's Efforts through Para diplomacy Instruments. Kurdish Studies, 11(2), 4494-4509.

50. Progonatı, E. (2023). Chaos theory and political sciences. Diplomasi Araştırmaları Dergisi, 5(1), 13-23.
51. Rajagopalan, N., & Rasheed, A. M. (1995). Incremental models of policy formulation and non–incremental changes: Critical review and synthesis 1. British Journal of Management, 6(4), 289-302.
52. Sadler, B. (1996). Environmental Assessment in a Changing World. Evaluating practice to improve performance-final report.
53. Sammut-Bonnici, T., & McGee, J. (2014). Strategic renewal.
54. Sanchez, R. (1995). Strategic flexibility in product competition. Strategic management journal, 16(S1), 135-159.
55. Sanchez, R., & Mahoney, J. T. (1996). Modularity, flexibility, and knowledge management in product and organization design. Strategic management journal, 17(S2), 63-76.
56. Shimizu, K., & Hitt, M. A. (2004). Strategic flexibility: Organizational preparedness to reverse ineffective strategic decisions. Academy of Management Perspectives, 18(4), 44-59. Brozovic, D. (2018). Strategic flexibility: A review of the literature. International Journal of Management Reviews, 20(1), 3-31.
57. Smit, B., & Wandel, J. (2006). Adaptation, adaptive capacity and vulnerability. Global environmental change, 16(3), 282-292.
58. Stacey, R. D. (2007). Strategic management and organisational dynamics: The challenge of complexity to ways of thinking about organisations. Pearson education.
59. Sushil (2000) Systemic Flexibility, Global Journal of Flexible Systems Management, 1(1): 77-80.
60. Sushil (2008) The Concept of a Flexible Enterprise, , Proc. of Eighth Global Conference on Flexible Systems Management, GLOGIFT 08, Stevens Institute of Technology, Hoboken, NJ, June 14-16, 2008, pp 18-35.
61. Sushil (2013) The Concept of a Flexible Enterprise, in Sushil and Stohr E.A. (Eds.) (2013) The Flexible Enterprise, Springer: New Delhi.
62. Sushil, A. (2005). A flexible strategy framework for managing continuity and change. International Journal of Global Business and Competitiveness, 1(1), 22-32.
63. Sushil. (2001). Demythifying flexibility. Management Decision, 39(10), 860-865.
64. Sushil. (2013). Managing flexibility: Developing a framework of flexibility maturity model. Proceedings of GLOGIFT 13 December 13-15, 2013 Department of Management Studies, IIT Delhi pp. 1-15.
65. 65- Tang, S. (2004). A systemic theory of the security environment. Journal of Strategic Studies, 27(1), 1-34.
66. Tushman, M. L., & Anderson, P. (1997). Managing strategic innovation and change, Oxford University Press: New York.

67. Upton, D. M. (1994). The management of manufacturing flexibility. California management review, 36(2), 72-89.
68. van Dijke, A., & Scheele, R. (2013). A Structured Approach to Reducing SAP Complexity.
69. Vera, D., & Crossan, M. (2004). Strategic leadership and organizational learning. Academy of management review, 29(2), 222-240.
70. Vogler, A. (2024). On (in-) secure grounds: how military forces interact with global environmental change. Journal of Global Security Studies, 9(1), ogad026.
71. Volberda, H. W. (1997). Building flexible organizations for fast-moving markets. Long range planning, 30(2), 169-148.
72. Warner, K. S., & Wäger, M. (2019). Building dynamic capabilities for digital transformation: An ongoing process of strategic renewal. Long range planning, 52(3), 326-349.
73. Williamson, P. J. (1999). Strategy as options on the future. MIT Sloan Management Review, 40(3), 117.
74. Worren, N., Moore, K., & Cardona, P. (2002). Modularity, strategic flexibility, and firm performance: a study of the home appliance industry. Strategic management journal, 23(12), 1123-1140.
75. Yeldos, T. (2023, October). Strategic Diplomacy and Global Stability: Convergence of Interests on the International Stage. In Publisher. agency: Proceedings of the 4th International Scientific Conference «Reviews of Modern Science»(October 19-20, 2023). Zürich, Switzerland, 2023. 256p (p. 223). Universität Luzern.
76. Zhang, W. B. (2023). Chaos, complexity, and nonlinear economic theory. Progonatı, E. (2023). Chaos theory and political sciences. Diplomasi Araştırmaları Dergisi, 5(1), 13-23.
77. Zhou, K. Z., & Wu, F. (2010). Technological capability, strategic flexibility, and product innovation. Strategic management journal, 31(5), 547-561.

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Creeping Apartheid; A Trend Analysis of Israel's Discriminatory Policies and the Changing Demographic Context of Palestine (1996–2023)[1]

Seyyed Hossein Athari[2]

Abolghasem Shahriari[3]

Seyed Hashem Moniri[4]

Received: 2025-08-27

Revised: 2025-09-29

Accepted: 2026-03-11

Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Athari, S.H., Shahriari, A.& Moniri, S.H. (2026). Creeping Apartheid; A Trend Analysis of Israel's Discriminatory Policies and the Changing Demographic Context of Palestine (1996-2023), Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 303 - 330. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.95131.1703

Extended abstract

INTRODUCTION

The Israeli-Palestinian conflict remains one of the most protracted and complex contemporary political and human struggles. While international peace efforts since the 1990s have largely been based on the "two-state solution," the reality on the ground indicates not only its failure but also the active undermining of the conditions necessary for a viable independent Palestinian state. Contrary to the official discourse of a "peace process," objective realities in the occupied territories point to the continuation and deepening of structural discrimination. This study moves beyond conventional approaches by analyzing Israeli policies through the theoretical lens of "Creeping Apartheid." This concept describes a gradual, institutionalized, and legally-sanctioned process of imposing an apartheid structure on Palestinians, distinct from the overt, formal apartheid of South Africa. The central research question is how "creeping apartheid" has operated as a strategy to alter the demographic fabric and create a structural dependence of Palestinians on Israel between 1996 and 2023. The hypothesis posits that Israel, through spatial domina-

1. This work is based upon research funded by Iran National Science Foundation (INSF) under project No 4040433
2. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding author Email: athari@um.ac.ir)
3. Postdoctoral Researcher, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran: ab.shahriari@mail.um.ac.ir
4. PhD in Political Thought, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran: seyedhashem.moniri@mail.um.ac.ir

tion and the imposition of a discriminatory regime, has made living conditions impossible for Palestinians, leading to a forced population exodus.

THEORETICAL FRAMEWORK

The study is grounded in the theory of "Creeping Apartheid," developed by scholars like Yiftachel and Alpher. This framework explains how a system of discrimination and domination is not established suddenly and overtly but through a series of incremental, seemingly legal, and justified measures that accumulate over time. The theory rests on four core principles:

1. Gradualism: Discriminatory policies and laws are implemented not all at once, but persistently over many years. This slow pace prevents widespread opposition and allows each new restriction to become normalized.
2. Legitimation and Normalization: Each step is justified through discourses of "security," "resource management," or "administrative necessity," making the policies appears legal or essential to both domestic and international audiences.
3. Spatial Domination and Fragmentation: Control over geography is a key mechanism. This involves the geographic and legal separation of populations through tools like settlement expansion, movement restrictions, and the creation of separate infrastructure, effectively fragmenting the territory.
4. Dependency and Indirect Control: Instead of direct physical elimination, policies are designed to make the subjugated group structurally dependent on the dominant power for daily survival and economic activity, while systematically denying them equal rights.

This framework posits that seemingly isolated actions collectively design a discriminatory structure that systematically denies a group its fundamental rights, ultimately leading to the consolidation of domination, denial of self-determination, and forced population transfer.

METHODOLOGY

This research employs a trend analysis methodology to empirically investigate the manifestations of creeping apartheid. It quantitatively examines the trends of key demographic, economic, and spatial variables over the 1996-2023 period. The data is primarily sourced from the World Bank database, with trade data supplemented by the Observatory of Economic Complexity (OEC). The variables analyzed include:

Demographic/Spatial: Rural population share and growth rate, agricultural land indicators (total, permanent, cereal-cultivated, arable land).

Economic: Indices for agricultural and livestock production, trade volume and value with Israel, unemployment rates (total, youth, and among the highly-educated).

Population Displacement: Net migration rate and refugee population.

By tracking these variables over 27 years, the study aims to identify objective patterns that reveal the operationalization of the creeping apartheid strategy.

RESULTS & DISCUSSION

The trend analysis yields clear and consistent results that strongly support the creeping apartheid thesis, organized around its theoretical principles:

a) Spatial Domination: The Oslo Accord's division of the West Bank into Areas A, B, and C placed 60% of the land (Area C, containing most natural resources) under full Israeli control. This geographic stranglehold has been instrumental. Data shows a consistent decline in the rural population share (from ~30% to 22%) and its growth rate. Concurrently, all agricultural land indices saw a drastic decline: total agricultural land decreased by 54%, permanent agricultural land by 50%, arable land by 49%, and land for cereal cultivation by 45% between 1996 and 2023. This crippled agricultural and livestock production, which fell by 17% and 4% respectively, destroying Palestinian self-sufficiency.

b) Creating Dependency and Indirect Control: As productive capacity was eroded, a one-sided economic dependency was enforced. Trade data reveals that a minimum of 75% of Palestinian exports went to Israel, and at least 60% of imports came from Israel. Critically, the value of imports from Israel consistently far exceeded exports, creating a perpetual trade deficit and financial leverage for Israel. This dependency is compounded by Israel's total control over all of Palestine's borders.

c) Forced Population Transfer (The Ultimate Goal): The impossible living conditions created by the above policies directly led to population displacement. The net migration rate has been consistently negative since the early years of the Palestinian Authority, indicating a steady outflow of over 580,000 people in the period. Furthermore, the Palestinian refugee population grew by 95%, doubling over the study period, with an average annual increase of 45,000 people.

The discussion confirms that these trends are not coincidental but are interlinked manifestations of a deliberate strategy. The gradual imposition of restrictions on land, resources, and movement, coupled with enforced economic dependency and soaring unemployment, has made sustainable life increasingly untenable for Palestinians, thereby facilitating their forced displacement and altering the demographic composition of the occupied territories.

CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

The study concludes that Israeli policies against Palestinians constitute a systematic, long-term strategy best analyzed as "Creeping Apartheid." The empirical data from 1996-2023 demonstrates that through spatial control, resource deprivation, economic dependency, and the engineering of socio-economic despair, Israel has created the conditions for the forced transfer of the Palestinian population and the denial of their right to self-determination.

A key finding is that this process is advanced not through overt, dramatic actions, but through gradual, legalized, and normalized measures that accumulate into a comprehensive structure of discrimination. Therefore, the Palestinian issue can no longer be framed

solely within the context of political conflict or temporary peace arrangements. It must be recognized as a structural process of apartheid, threatening the future of Palestine through systematic human rights violations, demographic engineering, and gradual colonization.

Consequently, theoretical and practical approaches at national and international levels must directly confront the reality of this creeping apartheid strategy. Solutions based on the "two-state model" or temporary arrangements will remain ineffective unless they fundamentally address and dismantle this underlying structure of incremental domination and displacement.

Key Words: Palestine, Creeping Apartheid, Israel, Spatial Dominance, Trend Analysis, Demographic Change, Forced Displacement.

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.95131.1703

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

آپارتاید خزنده؛ روندپژوهی سیاست‌های تبعیض‌آمیز اسرائیل و تغییر بافت جمعیتی فلسطین (۲۰۲۳-۱۹۹۶)[۱]

سیدحسین اطهری[۲]
ابوالقاسم شهریاری[۳]
سیدهاشم منیری[۴]

چکیده

برخلاف رویکردهای رسمی که بر «راه‌حل دو دولت» تأکید دارند، تحلیل‌ها حاکی از آن است که اسرائیل از طریق مجموعه‌ای از اقدامات تدریجی و به‌ظاهر قانونی، ساختاری آپارتایدی را بر فلسطینیان تحمیل نموده است؛ بر این اساس،هدف پژوهش حاضر واکاوی سیاست‌های اسرائیل در قالب نظریه «آپارتاید خزنده» است و این سؤال مطرح شده است که «آپارتاید خزنده» چگونه در عمل به راهبردی برای تغییر بافت جمعیتی و ایجاد وابستگی ساختاری فلسطینیان به اسرائیل در بازه زمانی ۲۰۲۳-۱۹۹۶ بدل شده است؟ فرضیه پژوهش نیز بدین شرح است که اسرائیل از طریق تسلط فضایی و اعمال وضعیت تبعیض‌آمیز، شرایط زیست را برای فلسطینیان ناممکن ساخته و موجب خروج جمعیت شده است. روش تحقیق روندپژوهی است و روند متغیرهای جمعیتی، اقتصادی و فضایی در بازه زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۳ بررسی شده است. یافته‌ها حاکی از آن است که سیاست‌های اسرائیل سبب کاهش شدید جمعیت روستایی، محدود شدن زمین‌های کشاورزی، وابستگی یک‌جانبه‌ی اقتصاد فلسطین به اسرائیل، افزایش چشمگیر نرخ بیکاری و رشد مهاجرت و جمعیت پناهندگان شده است. این روندها بیانگر آن است که اسرائیل از طریق کنترل سرزمین، وابسته‌سازی اقتصادی و تحمیل شرایط زیست نامناسب، زمینه‌ی جابه‌جایی اجباری فلسطینیان و تغییر ترکیب جمعیتی سرزمین‌های اشغالی را فراهم آورده است.همچنین، آپارتاید خزنده نه

---

۱. این اثر تحت حمایت مادی بنیاد ملی علم ایران (INSF) برگرفته از طرح شماره «۴۰۴۰۴۳۳» انجام شده است.
۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
(نویسنده مسئول: athari@um.ac.ir)
۳. پژوهشگرپسادکتری،دانشکده حقوق وعلوم سیاسی،دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران: ab.shahriari@mail.um.ac.ir
۴. دانش‌آموخته دکتری اندیشه سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران:
seyedhashem.moniri@mail.um.ac.ir

یک وضعیت لحظه‌ای، بلکه فرایندی تدریجی، نهادینه‌شده و قانونی‌سازی‌شده است که با انکار حق تعیین سرنوشت فلسطینیان و استمرار سلطه ساختاری اسرائیل، آینده‌ی تشکیل دولت مستقل فلسطینی را بیش از پیش با چالش مواجه ساخته است.

کلیدواژه: فلسطین، آپارتاید خزنده، اسرائیل، تسلط فضایی، روندپژوهی.

بیان مسئله

مسئله فلسطین-اسرائیل یکی از طولانی‌ترین و پیچیده‌ترین منازعات سیاسی و انسانی معاصر است که بیش ازهفت دهه بر فضای خاورمیانه و روابط بین‌الملل سایه افکنده است. درحالی‌که از دهه ۱۹۹۰ به بعد، مذاکرات صلح و طرح‌های مختلف بین‌المللی بر مبنای ایده «راه‌حل دو دولت» مطرح شده‌اند، روند تحولات نشان داده است که نه‌تنها این راه‌حل تحقق نیافته، بلکه سیاست‌های اسرائیل عملاً شرایطی را رقم زده‌اند که امکان شکل‌گیری یک دولت مستقل فلسطینی را بیش از پیش تضعیف شده است. به‌بیان‌دیگر، برخلاف گفتمان رسمی که از «فرایند صلح[1]» سخن می‌گوید، واقعیت‌های عینی در سرزمین‌های اشغالی حکایت از تداوم و تعمیق تبعیض ساختاری دارند.

در این میان، مفهوم «آپارتاید[2]» که درگذشته عمدتاً برای توصیف نظام تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی به کار می‌رفت، در ادبیات سیاسی و حقوقی مرتبط با فلسطین جایگاه ویژه‌ای یافته است. بااین‌حال، آنچه وضعیت فلسطین را متمایز می‌سازد، شکل خاص و تدریجی این تبعیض است؛ وضعیتی که محققان از آن با عنوان «آپارتاید خزنده[3]» یاد کرده‌اند. این مفهوم بر آن تأکید دارد که نظام تبعیض و سلطه در فلسطین نه به‌صورت آشکار و دفعی، بلکه از طریق مجموعه‌ای از اقدامات جزئی، تدریجی و به‌ظاهر موجه شکل می‌گیرد؛ اقداماتی که در طول زمان نهادینه می‌شوند و به‌تدریج یک ساختار آپارتایدی تمام‌عیار را پدید می‌آورند. (Sultany,2024; Plácido,2024) فرایندهایی چون گسترش شهرک‌های یهودی‌نشین، مصادره زمین‌های فلسطینیان، محدودیت در تردد و دسترسی به منابع طبیعی، ایجاد زیرساخت‌های مجزا برای یهودیان و فلسطینیان و وابستگی اقتصادی و تجاری یک‌جانبه، نمونه‌هایی از سازوکارهایی‌هستند که در مجموع، امکان زیست مستقل و توسعه‌ی پایدار فلسطینیان را سلب کرده‌اند. این سیاست‌ها، با توجیهاتی چون «امنیت»، «مدیریت منابع» یا «ضرورت‌های اداری»، در سطح داخلی و بین‌المللی مشروعیت می‌یابند و در نتیجه در ذهنیت عمومی عادی‌سازی می‌شوند. (Zeev,2022; Wintemute,2017) به‌همین دلیل، «آپارتاید خزنده» بیش از آنکه صرفاً یک وضعیت حقوقی باشد، یک فرایند سیاسی-اجتماعی پیچیده است که با گذر زمان آثار آن آشکار می‌شود.

با وجود اهمیت این موضوع، بررسی‌های علمی موجود، چه در ایران و چه در منابع لاتین، اغلب با رویکرد توصیفی و کیفی به مسئله پرداخته‌اند و کمتر تلاش کرده‌اند تا از منظر داده‌محور و روش‌های کمی،

1. Peace process
2. Apartheid
3. Creeping Apartheid

روندهای عینی آپارتاید خزنده را بسنجند. این در حالی است که مطالعه‌ی روندهای جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی طی بازه‌های زمانی طولانی می‌تواند درک دقیق‌تری از ابعاد این فرایند فراهم آورد و زمینه‌ای برای تحلیل واقع‌گرایانه‌تر سیاست‌های اسرائیل و پیامدهای آن ایجاد کند. بر این اساس، پژوهش حاضر تلاش نموده است با استفاده از روندپژوهی واکاوی سیاست‌های اسرائیل در قالب نظریه «آپارتاید خزنده» علیه فلسطینیان راهدف اصلی پژوهش قرار دهد؛هدف اصلی پژوهش نیز بر این امر استوار است که بررسی نماید چگونه سیاست‌های اسرائیل طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۳ به‌تدریج ساختاری تبعیض‌آمیز را در سرزمین‌های اشغالی تثبیت نموده است. جهت دستیابی بدین‌هدف و از رهگذر تحلیل داده‌های جمعیتی، اقتصادی و فضایی تلاش خواهد شد تا به این پرسش پاسخ داده شود که «آپارتاید خزنده» چگونه در عمل به راهبردی برای تغییر بافت جمعیتی و ایجاد وابستگی ساختاری فلسطینیان به اسرائیل در بازه زمانی ۲۰۲۳-۱۹۹۶ بدل شده است؟ فرضیه پژوهش نیز بدین شرح است که اسرائیل از طریق تسلط فضایی و اعمال وضعیت تبعیض‌آمیز، شرایط زیست را برای فلسطینیان ناممکن ساخته و موجب خروج جمعیت شده است.

مبانی نظری

نظریه «آپارتاید خزنده» اصطلاحی است که برای توصیف یک فرایند تدریجی و نامحسوسِ شکل‌گیری یا تثبیت یک نظام آپارتاید به کار می‌رود. تأکید این نظریه بر این امر است که یک نظام تبعیضی به‌صورت ناگهانی و آشکار (مثل آپارتاید رسمی آفریقای جنوبی) ایجاد نمی‌گردد بلکه تغییرات به‌صورت پله‌پله، جزئی و تدریجی به ساختاری سیاسی بدل می‌گردد؛ به‌طوری‌که درهر مرحله، محدودیت‌ها و تفکیک‌ها عادی و پذیرفته می‌شوند و افکار عمومی به آن‌ها خو می‌گیرد؛ (Yiftachel,2012:18) بنابراین، می‌توان چهار اصل برای این نظریه برشمرد:

- **تدریجی بودن تغییرات:** سیاست‌ها و قوانین تبعیض‌آمیز یک‌باره اجرا نمی‌شوند، بلکه طی سال‌های متمادی استمرار یافته و با ایجاد تغییرات کوچک در طول زمان موجب دستاوردهای بزرگ می‌شود. این روند آهسته باعث می‌شود که مخالفت گسترده و واکنش شدید به‌وجود نیاید. به‌بیان‌دیگر، تبعیض و سلطه از طریق اقدامات جزئی، پیوسته و طولانی‌مدت اعمال می‌شود. این روند آهسته واکنش‌های شدید اجتماعی و سیاسی را کاهش داده و اجازه می‌دهد محدودیت‌ها در ذهنیت عمومی «عادی» جلوه کنند.
- **مشروع سازی و عادی‌سازی تبعیض:** جهت عادی‌سازی تبعیض،هر گام جدید با استدلال‌هایی مثل «امنیت»، «مدیریت منابع»، یا «ضرورت‌های اداری» توجیه می‌شوند. این توجیه‌ها، سیاست‌های تبعیض‌آمیز را در نظر افکار عمومی قانونی یا ضروری جلوه می‌دهند. عادی‌سازی تبعیض بر این نکته تأکید دارد که‌هر اقدام تبعیض‌آمیز از طریق گفتمان‌های امنیتی، بوروکراتیک یا مدیریتی توجیه می‌شود. این توجیه‌ها تبعیض را به یک امر طبیعی، قانونی یا حتی ضروری بدل می‌کنند.
- **تقسیم‌بندی و تسلط فضایی:** آپارتاید خزنده معمولاً با جدا کردن گروه‌ها در مناطق جغرافیایی مختلف و دادن حقوق متفاوت به آن‌ها پیش می‌رود (مانند جداسازی شهرک‌ها، محدودیت‌های تردد، یا تفاوت در خدمات عمومی). تسلط بر فضا عامل کلیدی در این نظریه است. به‌بیان‌دیگر، جداسازی جغرافیایی و

حقوقی جمعیت‌ها، کنترل منابع و تکه‌تکه کردن سرزمین از ابزارهای اصلی این فرایندند. کنترل بر فضا، ابزار کلیدی سلطه و ابزار اصلی تحقق آپارتاید خزنده است.

- **ایجاد وابستگی و کنترل غیرمستقیم:** به‌جای حذف مستقیم یک گروه، سیاست‌ها به شکلی اجرا می‌شوند که آن گروه برای زندگی روزمره و بقا به ساختار سیاسی مقابل وابسته شود، ولی از حقوق برابر محروم بماند. این پایه از آپارتاید خزنده بر این امر تأکید دارد که به‌جای حذف فیزیکی، شرایطی طراحی می‌شود که گروه تحت سلطه برای بقا و زندگی روزمره به ساختار مسلط وابسته شود؛ درحالی‌که حقوق برابرهمچنان از او دریغ می‌گردد. (Alpher,2016; Yiftachel,2012; Yiftachel,2005)

بر این اساس، نظریه آپارتاید خزنده توضیح می‌دهد که چگونه سیاست‌های به‌ظاهر منفرد (مانند ساخت یک جاده یا تصویب یک قانون امنیتی) در مجموع ساختاری تبعیض‌آمیز طراحی می‌کنند که در آن‌ها تغییرات کوچک، تدریجی و توجیه‌شده در نهایت مانع تحقق حقوق بنیادین یک گروه می‌گردد. به‌بیان‌دیگر، آپارتاید خزنده به‌عنوان مکانیزم تدریجی، غیرمستقیم و قانونی‌سازی‌شده تبعیض مورد استفاده قرار می‌گیرد که نظام سیاسی حقوقی مبتنی بر تفکیک نژادی و کنترل فضایی راهدف قرار می‌دهد. پیامدهای آن نیز تثبیت سلطه، انکار حق تعیین سرنوشت و درنهایت انتقال اجباری جمعیت خواهد بود. در مجموع، آپارتاید خزنده اشاره به موقعیتی دارد که شتاب استعماری دچار اختلال شده اما گروه غالب تلاش دارد تا ضمن حفظ برتری سیاسی و نظامی،هزینه کنترل را کاهش دهد. با گذشت زمان، تعداد فزاینده‌ای از چنین شیوه‌هایی برای دفع مبارزه حاشیه‌نشینان یا گروه‌های تحت سلطه ضروری می‌شوند.

پیشینه تحقیق

بررسی پژوهش‌های منتشر شده در پایگاههای تحقیقات ایران (نورمگز، ایرانداک و...) حاکی از آن است که پژوهشی در خصوص نظریه آپارتاید خزنده و بررسی مصادیق کاربردی آن از طریق روش کمی به انجام نرسیده است وهمین امر ضرورت و اهمیت پژوهش حاضر را نمایان می‌سازد. بااین‌حال، تحقیقاتی وجود دارند که به بررسی نظریه آپارتاید در مسئله فلسطین/اسرائیل پرداخته اند که دارای قرابت محتوایی با پژوهش حاضرهستند و مهم‌ترین آن‌ها به اختصار بررسی شده‌اند:

صالحی و وینته میوت (۱۴۰۳) بر این عقیده‌هستند که عبور از نظریه دو دولت و درنظر گرفتن‌همزمان نظام حقوق بشردوستانه در کنار نظام حقوقی ضد تبعیض بهتر می‌تواند وضعیت حقوق بشری منازعه اسرائیل و فلسطین را تحلیل کند. به‌گونه‌ای که شناساییَ وضعیت اشغال سرزمینی مطابق حقوق بشردوستانه مانعی برای ضرورت پایان بخشیدن به نظام آپارتاید مبتنی بر تبعیض نژادی و لاجرم اعطای حقوق شهروندی و به خصوص حق بر رأی سیاسی به فلسطینیان گردد.

بیگی میرعزیزی وهمکاران (۱۴۰۳) معتقدند که مفهوم حقوقی آپارتاید منطبق بر عملکرد اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین است وهرچند ا شمول کنوانسیون آپارتاید بر اقدامات اسرائیل با چالش‌هایی مواجه است اما درخصوص دیگر مقررات کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو چنین محدودیت‌هایی دیده نمی‌شود.

داوودی‌پـور (۱۴۰۳) به بررسی تطبیقی نظریه آپارتاید با وضعیت فلسطین پرداخته و معتقد است که اسرائیل‌هویت فلسطینیان را از طریق باورها و ارزش‌های تمایز میان یهودیان و اعراب تثبیت نموده است.

اقارب‌پرست و زینوند لرستانی (۱۳۹۷) در بررسی خود بدین نتیجه رسیده اند که ایدئولوژی نژادپرستی رژیم صهیونیستی بر پایه تحریف آیین یهود و تلاش این رژیم در راستای تسلط بر سایر ملل استوار شده است.

شیخ‌الاسلامی وهمکاران (۱۳۹۴) چنین نتیجه‌گیری نموده اند که اینکه گفتمان آپارتاید در اسراییل در زمان مفصل‌بندی خود، ازهم ارزی وهویت‌سازی از طریق اتکا به دین یهود به عنوان یک ابزار برای دستیابی به مصالح سیاسی خود بهره جست. در حقیقت صهیونیسم،هویت‌های شناور و عناصر رهاشده یهودی را با ایجاد مکانیزم‌های قدرت در جهت مشروعیت سازی و غیریت آفرینی برای تولید و ایجاد نظام معنایی وهویت در سرزمین‌های اشغالی منسجم کرده است.

در میان پژوهش‌های لاتین نیز توجه اصلی به کاربرد نظریه آپارتاید بوده است:

بارهوش و آمون[1] (۲۰۲۳) بر اساس وضعیت حمله به مراکز بهداشتی و پزشکی، سیاست‌ها و رویه‌های اسرائیل را به عنوان نوعی «آپارتاید پزشکی» معرفی نموده اند که ساکنان فلسطینیان را از تحقق کامل حق سلامت خود محروم می‌کند؛ آیاش[2] (۲۰۲۲)همین موضوع را به صورت موردی در دروه پاندمی کرونا بررسی نموده و بدین نتیجه رسیده است که جمعیت‌های استعمارگر با تضعیف استعمارشدگان، توانایی خود را برای واکسینه کردن خود تضمین می‌نمایند.

فریحا و دباشی[3] (۲۰۲۳) معتقدند که ساخت دیوار حائل از سوی اسرائیل برای کنترل سرزمین‌های فلسطینی، مصداق بارزی برای آپارتاید اسرائیل است.هر چند این دیوار به صفحه‌ای بدل گشته است که فلسطینیان از طریق نقاشی و شعارنویسی در حال مقاومت در برابر آپارتاید اسرائیل‌هستند.

ایساک[4] (۲۰۲۲) به بررسی سو استفاده اسرائیل از گردشگران پرداخته و بدین نتیجه رسیده است که اسرائیل از مفهوم آپارتاید در حقوق بین‌الملل پیروی می‌کند که شامل اقدامات غیرانسانی انجام شده توسط یک گروه نژادی برای ایجاد و حفظ سلطه برهر گروه نژادی دیگر و سرکوب سیستماتیک آن‌ها است، اما با اسرائیل با گیج کردن گردشگران و سوءاستفاده از فقدان دانش، بر سیاست آپارتایدی خود سرپوش می‌گذارد.

باکونی[5] (۲۰۲۲) اسرائیل را مرتکب جنایت آپارتاید علیه مردم فلسطین معرفی نموده است و معتقد است که که تقسیم سرزمین فلسطین که رهبری فلسطین به آن تن داده است، سنگ بنای آپارتاید و مشروعیت‌بخشی به جنبش صهیونیستی است.

برغوثی[6] (۲۰۲۱) در بررسی خود اینچنین نتیجه‌گیری نموده است که جلوه‌های آپارتایدی اسرائیل سبب شده است تا جنبش بایکوت که جنبشی غیر خشونت‌آمیز علیه اسرائیل است و در پی تشویق به تحریم و عدم

1. Barhoush & Amon
2. Ayyash
3. Fraiha & Dabashi
4. Isaac
5. Baconi
6. Barghouti

سرمایه‌گذاری در اسرائیل است، تبدیل به یک تهدید استراتژی برای اسرائیل گردد.

فیشر[1] (۲۰۲۰) با بررسی زمینه مقاومت مردم فسطین در برابر اسرائیل بدین نتیجه رسیده است که گسترش قیاس آپارتاید در خصوص رفتارهای اسرائیل نشان می‌دهد که اشکال غیر خشونت‌آمیز مقاومت فلسطینیان، از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ وجود داشته اند و کاربرد آپارتاید به عنوان یک سلاح قدرتمند فلسطینی عمل می‌کند، زمانی که برای توصیف سیاست و اقدامات اسرائیل در عرصه بین‌المللی استفاده می‌شود.

مارشال[2] (۱۹۹۵) یکی از اولین تحلیل‌ها در خصوص کاربرد آپارتاید در مورد سیاست‌های اسرائیل را ارائه داده بود بر این عقیده است که چنین تغییر الگویی پتانسیل کمک به آغاز فرایندی را دارد که در نهایت می‌تواند «هدف ظاهراً ثابت» حمایت بی‌قید و شرط ایالات متحده از اسرائیل را مورد انتقاد قرار دهد.همچنین کاربرد این اصطلاح روشنفکران عرب فلسطینی را به کنار گذاشتن ناسیونالیسم عربی عنوان مبنای مبارزه آزادی‌بخش ترغیب می‌نماید.

مطالعات متعددی نیز به بررسی تطبیقی سیاست‌های مبتنی بر آپارتاید در آفریقای جنوبی و اسرائیل پرداخته اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

Khalili,2025; Handmaker,2020; Mikel Arieli,2019; Zureik,2019; Snounu,2019; Qutami,2019; Agbaria,2018; Wintemute,2017; Qafisheh,2016; Di Stefano & Henaway,2014; Bakan & ,2002.Abu-Laban,2010; Zreik,2004; Glaser,2003; Rezaei,2002; Bishara

در عین حال تشریح وضعیت مسئله فلسطین بر اساس نظریه آپارتاید خزنده در منابع لاتین،هر چند به طور اندک و به صورت توصیفی، مورد توجه قرار گرفته است:

ییفتاچل[3] (۲۰۰۵) در بررسی خود چنین شرح داده است که اسرائیل با حفظ کنترل بر مرزها، منابع و تحرکات فلسطینی‌ها، در عمل حاکمیت واقعی فلسطین را محدود کرد و یک ساختار جداسازی فضایی، حقوقی و اقتصادی به وجود آورده که به شکل‌گیری آپارتاید خزنده منتهی شده است.

ییفتاچل (۲۰۱۲) از طریق ارتقاء پژوهش پیشین خود، استدلال نموده است که نظام سیاسی اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها را نمی‌توان صرفاً یک پروژه استعمارگرانه یا صرفاً یک اتنوکراسی دانست، بلکه ترکیبی ازهر دو است که وضعیت اسرائیل/فلسطین در یک منطقه خاکستری بین استعمار و اتنوکراسی قرار داده است که نه به صلح منجر می‌شود و نه به برابری، بلکه به نوعی جداسازی نهادینه‌شده و پایدار منتهی می‌گردد که‌همان آپارتاید خزنده است.

آلفر[4] (۲۰۱۶) ضمن بیان این نکته که ایده دو دولتی تبدیل به باوری خوش‌بینانه و غیرقابل تحقق تبدیل شده است، سیاست اصلی اسرائیل را آپارتاید خزنده معرفی نموده است.

---

1. Fischer
2. Marshall
3. Yiftachel
4. Alpher

بر این اساس و بررسی پیشینه بررسی شده، تاکنون در ایران مطالعه‌ای منسجم و نظام‌مند درباره نظریه آپارتاید خزنده در رابطه با مسئله فلسطین- اسرائیل، به‌ویژه با بهره‌گیری از روش کمی و داده‌محور انجام نشده است. بیشتر تحقیقات موجود، چه در منابع فارسی و چه لاتین، عمدتاً با رویکرد توصیفی و کیفی به بررسی مفهوم آپارتاید یا مقایسه آن با وضعیت آفریقای جنوبی پرداخته‌اند و کمتر به سنجش عینی مصادیق و روندهای این پدیده پرداخته‌اند.

از سوی دیگر، با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از پژوهش‌های گذشته تنها به نظریه آپارتاید پرداخته‌اند، تمرکز بر مفهوم «آپارتاید خزنده» که در آثار محققانی چون ییفتاچل و آلفر مطرح شده، می‌تواند افق تازه‌ای در تحلیل وضعیت فلسطین-اسرائیل بگشاید. این نظریه با تأکید بر فرایند تدریجی و نهادینه‌شدن تبعیض، امکان فهم عمیق‌تری از سازوکارهای قدرت، سیاست‌های سرزمینی و شیوه‌های کنترل اجتماعی-اقتصادی اسرائیل بر فلسطینیان فراهم می‌آورد و به‌همین دلیل به عنوان مبنای نظری پژوهش انتخاب شده است.

روش‌شناسی تحقیق

جهت بررسی اهداف پژوهش و سنجش بروز و ظهور آپارتاید خزنده اسرائیل، از روش روندپژوهی[1] استفاده شده است. به‌بیان‌دیگر، جهت بررسی سیاست‌های منبعث از آپارتاید خزنده، روند تغییرات صورت گرفته در متغیرهای جمعیتی، اقتصادی و فضایی در بازه زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۳ از طریق روند پژوهی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. روندپژوهی به معنی بررسی یک متغیر در مقاطع زمانی مشخص و یکسان است. روند، الگوی قابل تشخیص تغییرات یک پدیده است که نحوه تغییرات آن را در یک بازه زمانی مشخص به تصویر می‌کشد. (He & Zhao,2025; Su et al,2022)

بر این اساس، تحلیل روند مبتنی بر داده است و برای بررسی و شناسایی الگوها و روندهای مختلف در داده‌ها مرتبط با یک موضوع استفاده می‌شود.هدف اصلی تحلیل روند، شناسایی تغییرات و حرکت‌های داده‌ها در طول یک بازه زمانی است تا مشخص شود چه تغییراتی در روند موضوع مورد بررسی حادث شده است . (Bejan et al,2022; Behera & Mohan Nayak,2021)

متغیرهای بررسی شده و منابع استخراج آن‌ها به شرح ذیل است:

نسبت جمعیت روستانشین: جمعیت روستایی به افرادی اطلاق می‌شود که در مناطق روستایی زندگی می‌کنند. این نرخ به‌صورت تفاوت بین کل جمعیت و جمعیت شهری محاسبه می‌شود.(worldbank,2025)

نرخ رشد جمعیت در مناطق روستانشین: میزان افزایش جمعیت در مناطق روستانشین نسبت به جمعیت روستانشین در سال قبل (worldbank,۲۰۲۵).

شاخص نسبت زمین‌های کشاورزی: نسبت مساحت زمین‌های قابل کشت به کل مساحت یک کشور اشاره دارد. این شاخص می‌تواند برای ارزیابی پتانسیل کشاورزی، میزان توسعه کشاورزی وهمچنین برنامه‌ریزی‌های مرتبط با این حوزه مورد استفاده قرار گیرد. (worldbank,2025)

1. Trend analysis

نسبت زمین‌های زراعی دائمی: زمین‌هایی‌هستند که در آن‌ها محصولاتی کشت می‌شوند که برای مدت طولانی زمین را اشغال می‌کنند و پس ازهر برداشت نیازی به کاشت مجدد ندارند (بوته‌های گلدار، درختان میوه و...). این شاخص زمین‌های زیر درختانی که برای چوب یا الوار کاشته می‌شوند را شامل نمی‌شود. (worldbank,2025)

زمین زیر کشت غلات: زمین زیر کشت غلات به وسعت (به‌هکتار) زمینی که برداشت از آن صورت می‌گیرد، اشاره دارد؛ اگرچه برخی کشورها فقط مساحت کاشته‌شده یا کشت‌شده را گزارش می‌دهند. غلات شامل گندم، برنج، ذرت، جو، ارزن، گندم سیاه و غلات مخلوط است. (worldbank,2025)

شاخص نسبت زمین‌های زراعی: شامل مساحت (به‌هکتار) تمام زمین‌هایی می‌شود که به عنوان زمین‌های تحت کشت موقت، مراتع موقت برای چمن‌زنی یا مرتع، زمین‌های تحت کشت باغ‌های بازاری یا آشپزخانه‌ای و زمین‌هایی که به طور موقت آیش‌هستند، تعریف شده‌اند. زمین‌هایی که در نتیجه کشت نوبتی رها شده‌اند، مستثنی‌هستند. (worldbank,2025)

شاخص تولید محصولات کشاورزی: تولید کشاورزی را برای‌هر سال نسبت به دوره پایه ۲۰۱۴-۲۰۱۶ نشان می‌دهد. این شاخص شامل‌همه محصولات کشاورزی به جز محصولات علوفه‌ای است. (worldbank,2025)

شاخص تولید محصولات دامی: شامل گوشت و شیر ازهمه منابع، محصولات لبنی مانند پنیر و تخم مرغ، عسل، ابریشم خام، پشم و پوست و چرم است که برای‌هر سال نسبت به دوره پایه ۲۰۱۴-۲۰۱۶ محاسبه می گردد. (worldbank,2025)

سطح مبادلات تجاری: مبادلات تجاری بر اساس دو شاخص بررسی می‌گردد: ارزش مبادلات تجاری که نشان دهنده قیمت نهایی مبادلات تجاری دو کشور در یک سال است؛ و حجم مبادلات تجاری که نشان دهنده نسبت مشارکت دو کشور در سبد صادارت و واردات در یک سال است. (Oec,2025)

نرخ بیکاری با سطح تحصیلات عالی: نسبت افراد تحصیلکرده که بیکارهستند. آموزش عالی شامل آموزش عالی کوتاه‌مدت، مدرک لیسانس یا سطح تحصیلات معادل، مدرک کارشناسی ارشد یا سطح تحصیلات معادل، یا مدرک دکترا یا سطح تحصیلات معادل طبق طبقه‌بندی استاندارد بین‌المللی آموزش بررسی می‌گردد. (worldbank,2025)

نرخ بیکاری جوانان: بیکاری جوانان به سهم نیروی کار ۱۵ تا ۲۴ ساله بدون شغل اما آماده به کار و جویای کار اشاره دارد. (worldbank,2025)

نرخ بیکاری کل: نسبت افراد بدون شغل به کل جمعیت در سن کار، به عنوان نرخ بیکاری شناخته می‌شود. این نسبت معمولاً به صورت درصد بیان می‌شود و نشان‌دهنده درصد افرادی است که در سن کار (معمولاً ۱۵ سال و بالاتر)هستند و در حال حاضر شغلی ندارند. (worldbank,2025)

نرخ مهاجرت خالص: اختلاف بین تعداد افرادی که وارد یک کشور می‌شوند و تعداد افرادی که از آن کشور خارج می‌شوند؛ به عبارت دیگر، این شاخص نشان‌دهنده خالص تعداد مهاجران (ورودی‌ها منهای خروجی‌ها) در یک دوره زمانی مشخص است. نرخ خالص مهاجرت می‌تواند مثبت یا منفی باشد؛ مثبت به معنای ورود مهاجران بیشتر از خروج آن‌ها و منفی به معنای خروج بیشتر از ورود است. (worldbank,2025)

جمعیت پناهندگان: افرادی که به‌دلیل تهدیدات جدی که مقامات کشورشان نمی‌توانند یا نمی‌خواهند از آن‌ها محافظت کنند، از محل سکونت خود خارج شده و در کمپ یا اقاماتگاه‌های تحت نظارت سازمان ملل زندگی می‌کنند. پناهندگان فلسطینی افرادی‌هستند که محل اقامت آن‌ها فلسطین بوده و در نتیجه درگیری با اسرائیل خانه‌ها و وسایل امرار معاش خود را از دست داده‌اند. (worldbank,2025)

بر این اساس، در بخش یافته‌ها روند سیزده متغیر بر اساس اطلاعات منتشر شده از سوی بانک جهانی[1] مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و یک متغیر (مبادلات تجاری) بر اساس اصلاعات رصدخانه پیچیدگی.[2]

یافته‌ها

بر اساس مبانی نظری، اقدامات اسرائیل در راستای آپارتاید خزنده به سه قسمت تقسیم شده است که روندهریک تحلیل شده است.

الف) تسلط بر سرزمین و آپارتاید خزنده

بر اساس قرارداد اسلو، کرانه باختری به سه قسمت تقسیم گردید:

تصویر(۱): تقسیم‌بندی کرانه باختری براساس قرارداد اسلو

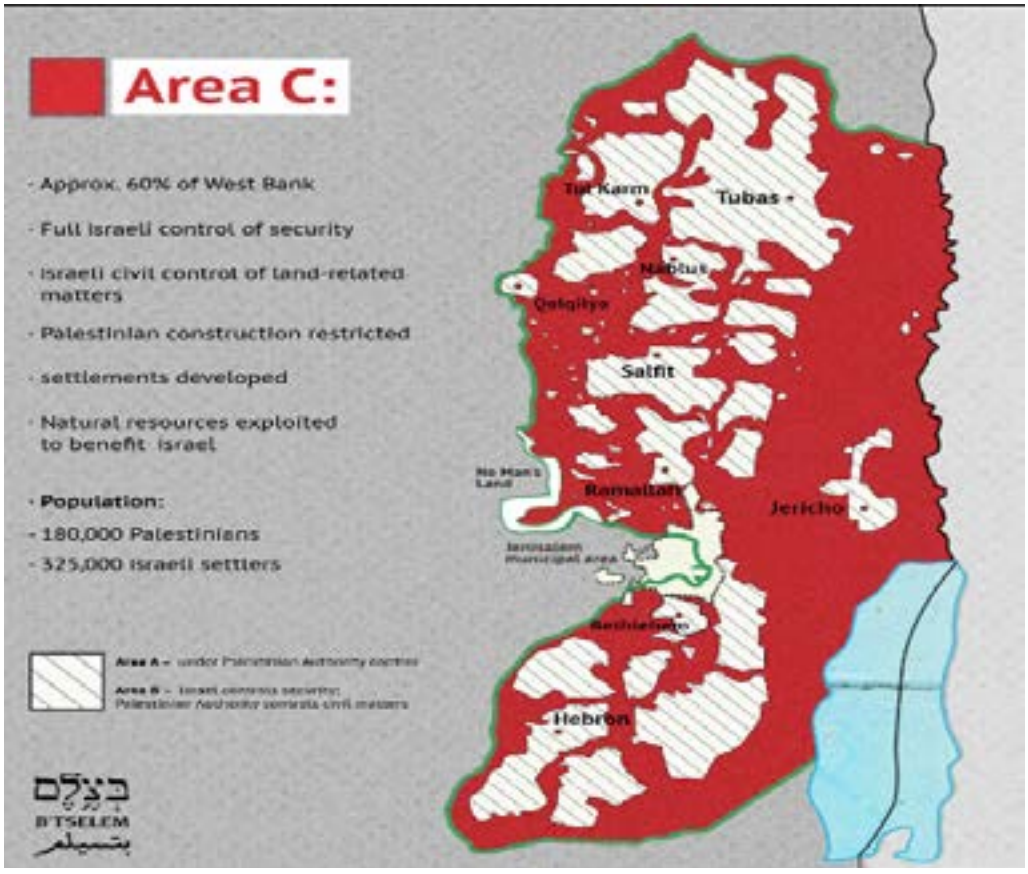

Reference: btselem.org

1. https://wits.worldbank.org
2. https://oec.world

منطقه A شامل مناطق شهری فلسطینی با ۱۸ درصد از وسعت کرانه باختری و تحت کنترل کامل تشکیلات خودگردان فلسطین

منطقه B شامل مناطق روستایی فلسطین با ۲۲ درصد از وسعت کرانه باختری و کنترل امنیتی مشترک اسرائیل و فلسطین

منطقه C شامل ۶۰ درصد از وسعت کرانه باختری و صرف کنترل نظامی و مدیریت زمین توسط اسرائیل.

بر اساس این تقسیم‌بندی سه ویژگی ممتاز در اختیار اسرائیل قرار گرفته است:

۱. منابع طبیعی به‌ویژه آب عمدتا در منطقه C قرار دارد

۲. هیچ دسترسی به مرزهای اردن برای دولت خودگردان وجود ندارد

۳. مناطق A B محصور در منطقه Cهستند و اسرائیل کنترل نظامی بر آن‌ها دارد.

برای اعمال راهبرد آپارتاید خزنده، تسلط جغرافیایی حیاتی است زیرا آپارتاید خزنده به شدت به سیاست‌ها و رویه‌های فضایی متکی است که مستلزم طیف وسیعی از سیاست‌ها و مقررات نامتوازن در مورد اسکان، زمین، توسعه و تعیین مرز است. تسلط بر سرزمین و محدودیت دسترسی به منابع طبیعی به‌ویژه آب سبب شده تا منطقه روستانشین نیز عملا در اختیار اسرائیل قرار گیرد و از طریق ایجاد محدودیت برای دسترسی به آب و سیاست‌های سخت‌گیرانه برای رفت و آمد، نسبت به کاهش جمعیت مناطق روستایی کرانه باختری اقدام نماید.

نمودار(۱): درصد جمعیت روستانشین درکرانه باختری

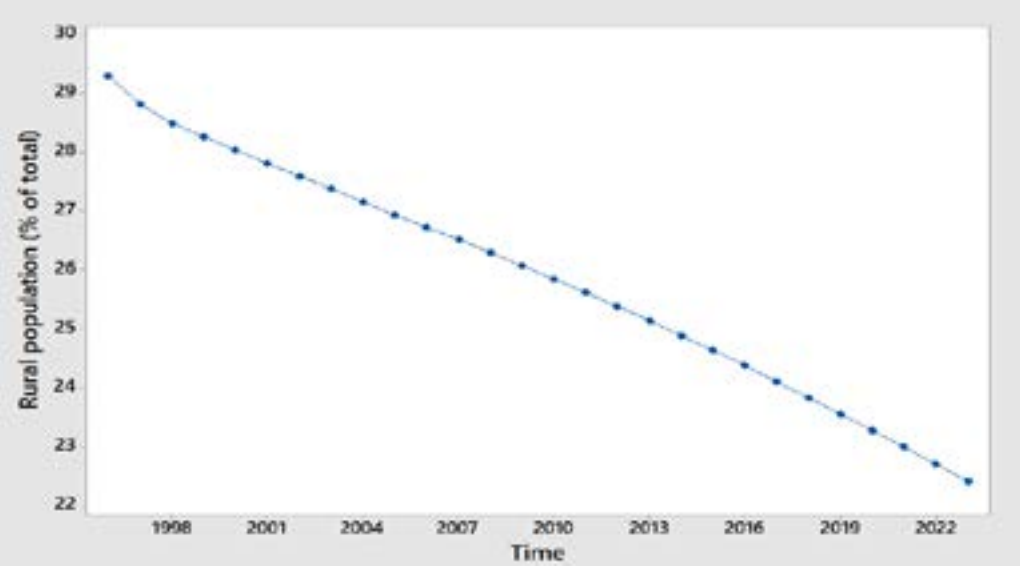

Reference: data.worldbank.org

بر اساس اطلاعات بانک جهانی (data.worldbank,2025) درصد جمعیت روستانشین در کرانه باختری دارای روند کاملا نزولی بوده و طی بازه زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۳ از حدود ۳۰ درصد به ۲۲ درصد کاهش یافته است.همان‌طور که اشاره گردید، این کاهش جمعیت در اثر تسلط امنیتی اسرائیل بر مناطق روستایی در

کرانه باختری و ایجاد محدودیت در رفتار و آمد به‌همراه ایجاد محدودیت در دسترسی به آب بوده است. علاوه بر این، آپارتاید خزنده اسرائیل در منطقه روستانشین کرانه باختری را می‌توان در نرخ رشد جمعیت این مناطق نیز می‌توان مشاهده نمود. (نمودار۲)

نمودار(۲): نرخ رشد جمعیت در مناطق روستانشین کرانه باختری

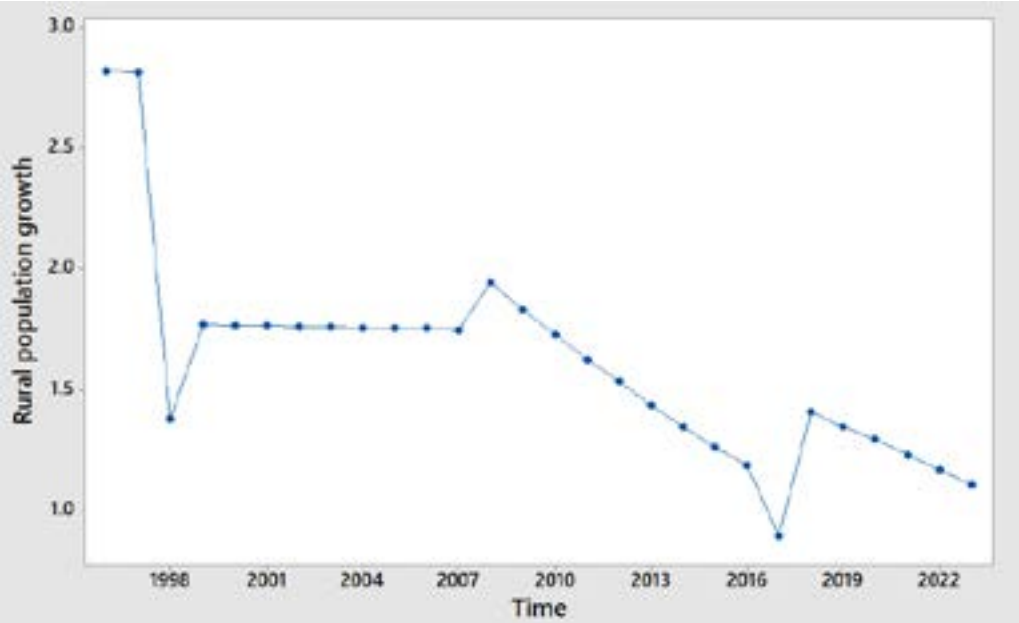

Reference: data.worldbank.org

اعمال محدودیت برای شهروندان فلسطینی در مناطق روستانشین، به کاهش شدید نرخ رشد آن‌ها نیز منتهی شده است به‌طوری‌که نرخ رشد در بازه زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۳ از حدود ۳ درصد به حدود ۱ درصد کاهش یافته است که‌همین امر نیز به کاهش شدید جمعیت در این مناطق دامن زده است. (data.worldbank,2025)

علاوه بر کاهش جمعیت، اعمال خشونت غیرمستقیم از طریق ایست و بازرسی‌های بدون اعلام و اقداماتی در جهت محدودیت دسترسی به سرزمین به دلایل امنیتی، عارضه دیگری را برای فلسطینیان وارد نموده است: کاهش زمین کشاورزی. (نمودار۳)

بر اساس اطلاعات بانک جهانی در این خصوص (data.worldbank,2025) درصد زمین‌های کشاورزی به کل سرزمین شاخصی است که میزان زمین‌هایی که به‌طور دائم یا مقطعی برای کشاورزی استفاده می‌شوند را نشان می‌دهد؛همان‌طور که در نمودار مشخص است، این درصد در کرانه باختری روند نزولی شدید را طی نموده است که بهترین مصداق آن این امر است که بالاترین درصد متعلق به سال ۱۹۹۶ و پایین درصد متعلق به سال ۲۰۲۳ است که تأیید می‌نماید روندی نزولی در بازه زمانی مورد بررسی در خصوص نسبت زمین‌های کشاورزی وجود داشته است؛ در سال ۲۰۲۳ نسبت زمین کشاورزی ۵۴ درصد کمتر از سال ۱۹۹۶ بوده است.

نمودار(۳): مساحت زمین کشاورزی در کرانه باختری

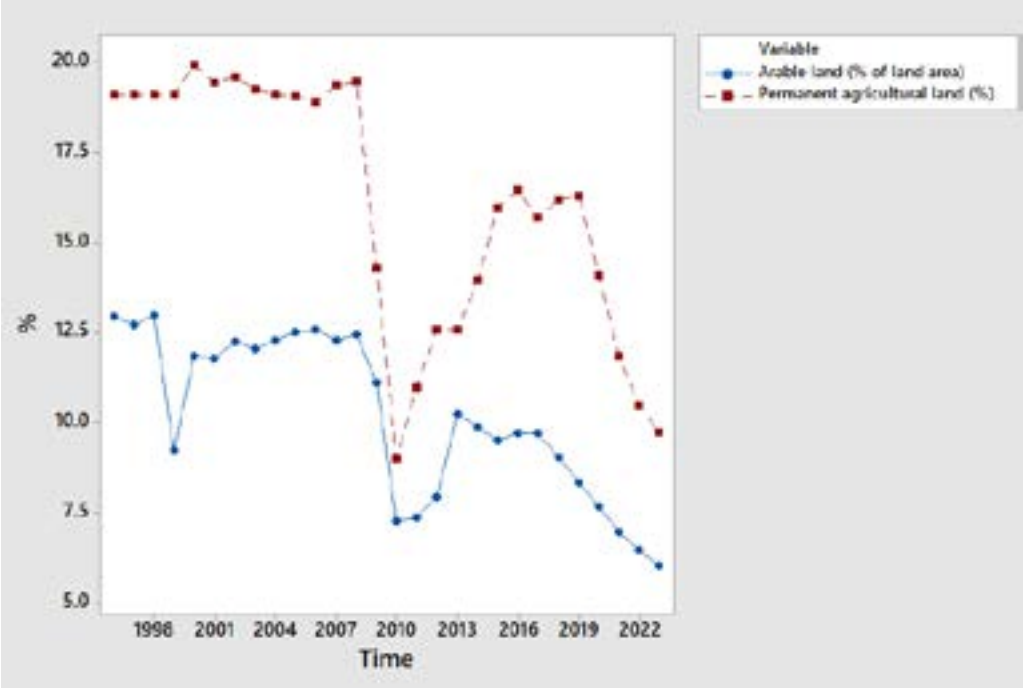

Reference: data.worldbank.org

شاخص زمین‌های کشاورزی دائمی که نشان‌دهنده زمین‌هایی است که به‌طور دائمی برای کشاورزی مورد استفاده قرار میگیرند نیز حاکی از آن است که روند نزولی در این شاخص وجود داشته بطوریکه در سال ۲۰۲۳ این نسبت بالغبر ۵۰ درصد کمتر از سال ۱۹۹۶ بوده است. به‌بیان‌دیگر، در بازه زمانی مورد بررسی بالغبر ۵۰ درصد از زمین‌های کشاورزی دائمی در کرانه باختری توسط اسرائیل با دستاویزهای امنیتی و یا ایجاد محدودیت برای دسترسی به آب از دست رفته است. (data.worldbank,2025)

دو شاخص دیگر نیز تأیید کننده آپارتاید خزنده اسرائیل هستند. (نمودار۴)

دو شاخص زمین زیر کشت غلات (هکتار) و وسعت زمینهای زراعی (هکتار) به وضوح محدودیت‌های اعمال شده اسرائیل را نمایان می‌سازند به‌طوری‌که علاوه بر وجود روند نزولی درهر دور شاخص، فرایند پیوسته آپارتاید خزنده را به نمایش گذارده اند: در بازه زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۳ وسعت زمین‌های زراعی ۴۹ درصد و زمین زیر کشت غلات ۴۵ درصد کاهش یافته است. به‌بیان‌دیگر، در بازه زمانی بررسی شده،هر دو شاخص حدود نیمی از وسعت خود را از دست داده و فاقد کاربری شده اند. (data.worldbank,2025)

کاهش جمعیت در مناطق روستانشین کرانه باختری به‌همراه محدودسازی زمین کشاورزی، زمینه سیاست دیگری در مجموعه راهبردی آپارتاید خزنده شده است: کاهش تولید محصولات کشاورزی و دامی. (نمودار۵)

شاخص تولید محصولات کشاورزی و دامی که بر اساس معیار میزان تولید در سال ۲۰۱۵ مورد سنجش قرار گرفته است به وضوح نشان میدهند که به‌همراه کاهش جمعیت در مناطق روستانشین کرانه باختری، میزان تولید محصولات کشاورزی و دامی نیز دچار افول شده است. نبود دسترسی به منابع طبیعی به‌همراه

نمودار(۴): مساحت زمین زراعی در کرانه باختری

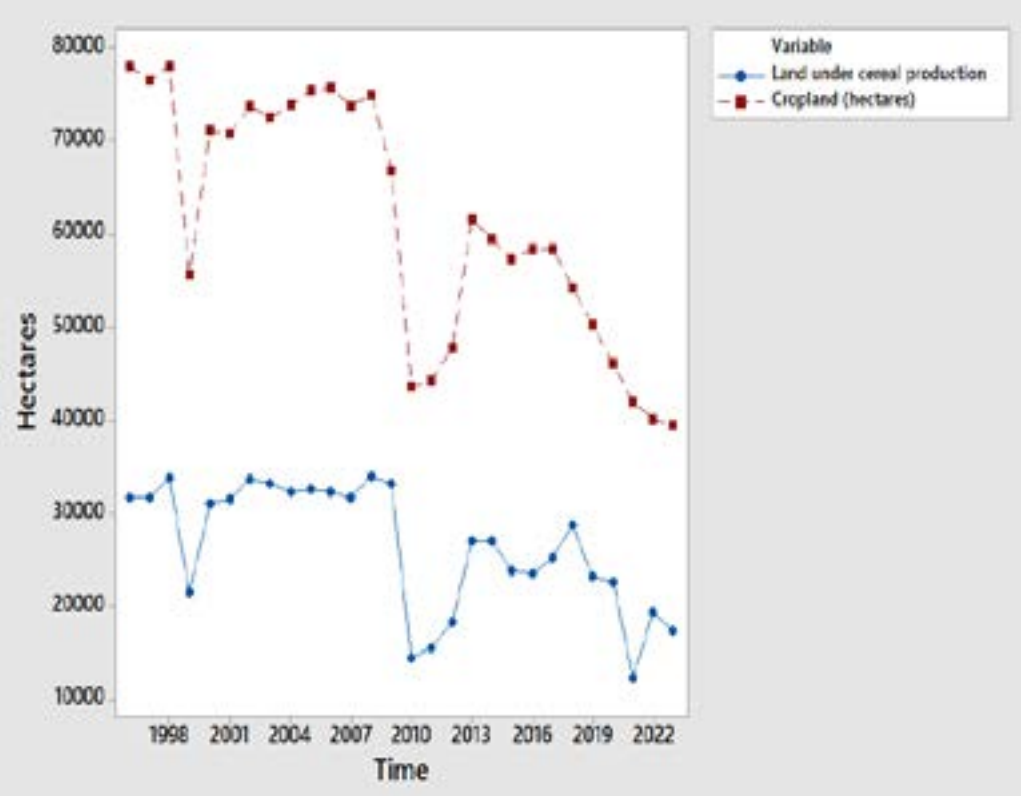

Reference: data.worldbank.org

نمودار(۵): روند تولید محصولات کشاورزی و دامی در کرانه باختری

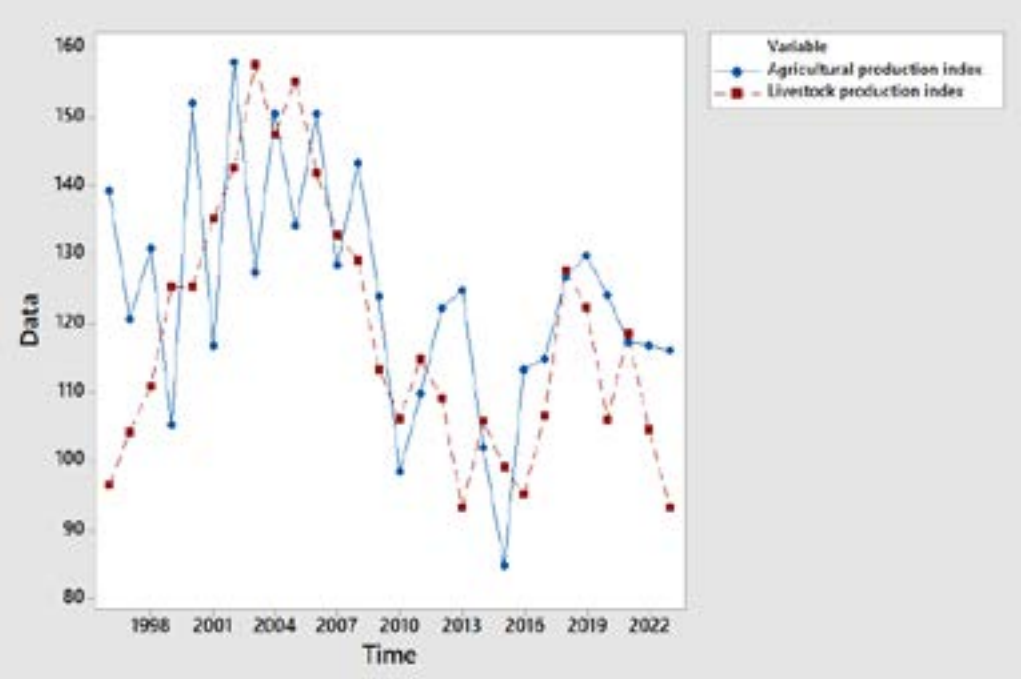

Reference: data.worldbank.org

کاهش جمعیت که به مثابه کاهش نیروی کار در این مناطق بوده است سبب شده تا تولید محصولات دامی که در سال ۲۰۰۳ بالغبر دو برابر سال ۱۹۹۶ بوده از سال ۲۰۰۵ دچار نزول گردد و با فراز و فرودهای متعدد و البته‌همواره نزولی نسبت به سال ۲۰۰۳، در پایان بازه زمانی مورد بررسی به سطحی کمتر از سال ۱۹۹۶ نزول نموده و دارای رشد منفی چهار درصد گردد.همین روند در خصوص تولید محصولات کشاورزی نیز قابل رؤیت است به‌طوری‌که شاخص تولید محصولات کشاورزی نیز دارای روندی نزولی بوده است و در سال ۲۰۲۳ دچار نزول ۱۷ درصدی نسبت به سال ۱۹۹۶ شده است. (data.worldbank,2025) به‌بیان‌دیگر، اعمال سیاست‌های آپارتاید خزنده در خصوص جمعیت و زمین‌های کشاورزی سبب شده تا توانایی تولید مختل گردد وهرچند جمعیت شهروندان فلسطینی افزایش داشته است، لیکن میزان تولید محصولات کشاورزی و دامی کاهش یافته است و دولت خودگردان فلسطین به واردات بیش از گذشته وابسته شده است. وضعیت تشریح شده زمینه اعمال اصل دیگری از آپارتاید خزنده فراهم نموده است: وابستگی به اسرائیل.

ب) ایجاد وابستگی و کنترل غیرمستقیم

به موازات اعمال سیاست‌هایی جهت کاهش توان تولیدی دولت خودگردان، مسیر وابستگی تجاری نیز اجرا شده است. (نمودار۶)

نمودار(۶): روند حجم مبادلات تجاری فلسطین و اسرائیل

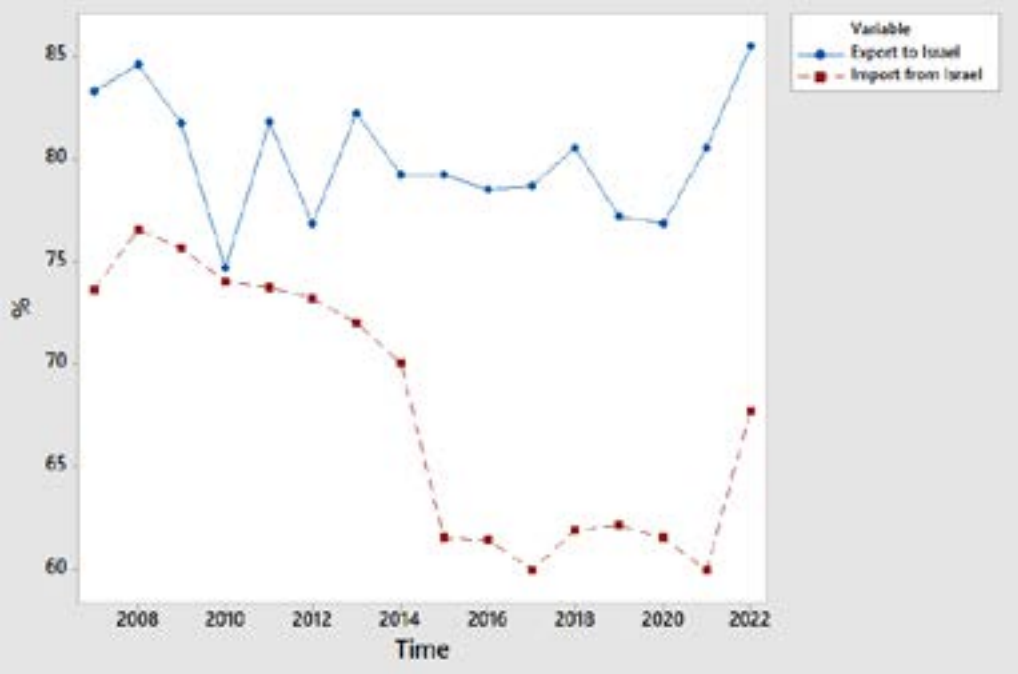

Reference: Oec.world

همان گونه که مشخص است، در بازه زمانی بررسی شده حداقل ۷۵ درصد از صادرات فلسطین صرفا به اسرائیل بوده است و در مقابل نیز حداقل ۶۰ درصد از واردات نیز از اسرائیل تامین شده است؛ بنابراین

نمودار(۷): روند ارزش مبادلات تجاری فلسطین و اسرائیل

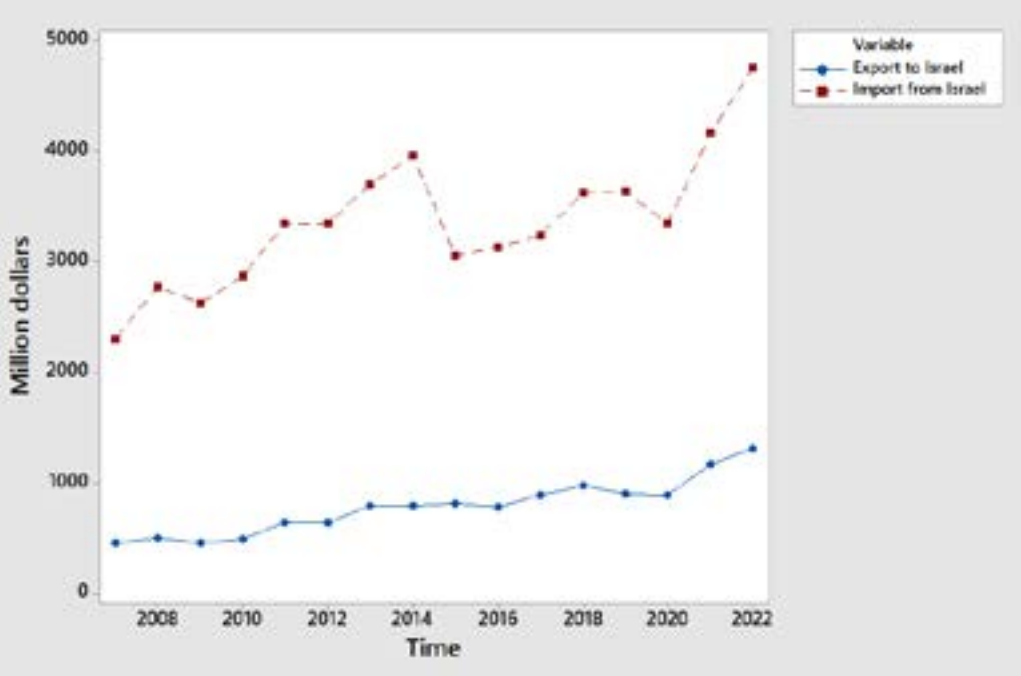

Reference: Oec.world

اسرائیل به طور مطلق دارای رتبه اول در مبادلات تجاری با فلسطین است (Oec,2025). بایست توجه داشت که به‌دلیل صادرات مواد خام به اسرائیل و واردات انرژی و غلات، حجم مبادلات به معنی برتری ارزشی نیست. (نمودار۷)

روند ارزش مبادلات این نکته را روشن می سازد که ارزش واردات از اسرائیل بسیار بیشتر از صادرات به اسرائیل است و به‌همین دلیل نیزهمواره تراز تجاری به نفع اسرائیل بوده است (۲۰۲۵,Oec). به‌بیان‌دیگر، دولت خودگردان‌همواره دارای بدهی به اسرائیل است و عمل امکان پرداخت این بدهی را نیز ندارد. چنین شرایطی ابـزاری در اختیار اسرائیل است تا نسبت به افزایش فشار در خصوص تامین انـرژی و سایر محصولات مورد نیاز دولت خودگردان اقدام نماید.

در خصوص مبادلات دولت خودگردان بایست این نکته را در نظر داشت که به‌دلیل قرار گرفتن تنها مرز دولت خودگردان فلسطین (اردن) در منطقه تحت کنترل کامل اسرائیل، عملاً دولت خودگردان صرفا در مرزهای اسرائیل محصور شده است و مبادلات با سایر کشورها نیز مشروط به موافقت اسرائیل است. به‌بیان‌دیگر، تسلط فضایی اسرائیل سبب شده است تا وابستگی صرف برای مبادلات تجاری حادث شود و دولت خودگردان به‌دلیل قرار گرفتن در حصار سرزمینی، به طور کامل تحت کنترل اسرائیل قرار گرفته است؛ بنابراین، علاوه بر وابستگی شدید به مبادلات تجاری با اسرائیل، ارتباط دولت خودگردان فلسطین با سایر جهان نیز منوط به موافقت اسرائیل است و از این طریق یکی دیگر از اصول آپارتاید خزنده اجرایی شده است. وابستگی تشریح شده و ایجاد محدودیت برای تولید و صادرات، موجب بیکاری فزاینده در میان فسلطینیان

نمودار(۸): روند شاخص‌های بیکاری در فلسطین

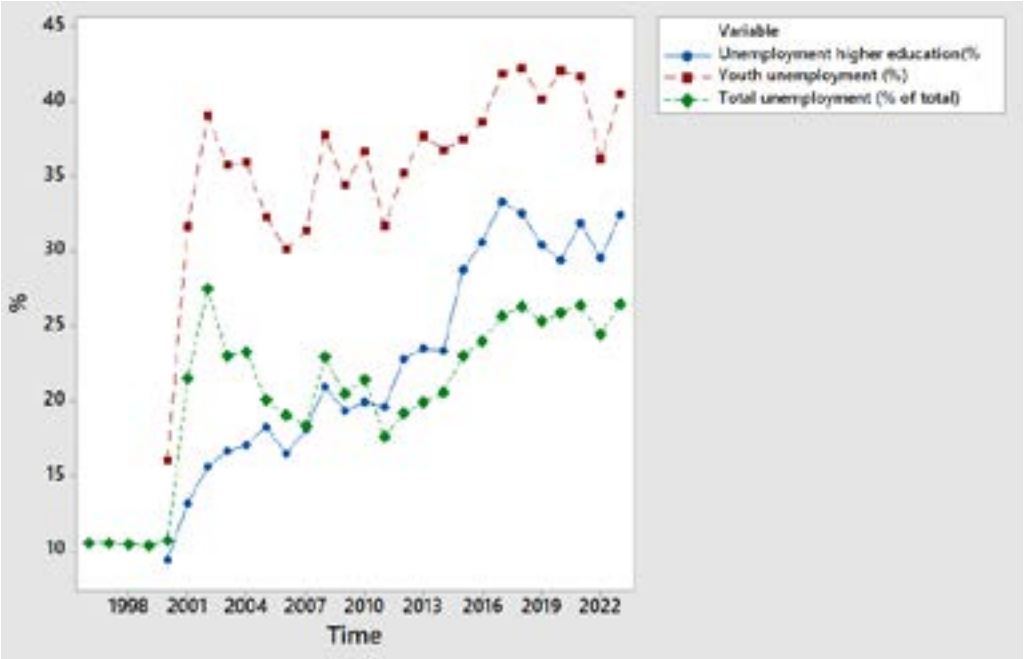

Reference: data.worldbank.org

شده است که عاملی برای ایجاد نارضایتی در میان فسلطینیان محسوب می‌گردد و سیاستی در استراتژی آپارتاید خزنده است. (نمودار۸)

سه شاخص برای سنجش وضعیت بیکاری در فلسطین انتخاب شده است که روندهر سه شاخص روند صعودی بیکاری را تأیید نموده اند: (data.worldbank,2025)

بیکاری در میان افراد تحصیل‌کرده از کمتر از ۱۰ درصد به بیش از ۳۰ درصد در بازه زمانی بررسی شده رسیده است؛ روند این شاخص کاملا صعودی بوده و سبب شده تا در سال ۲۰۲۳ نسبت به ۱۹۹۶، رشد آن به ۲۴۷ درصد برسد؛ به‌بیان‌دیگر، بیکاری در میان افراد تحصیل‌کرده بالغ بر دو و نیم برابر شده است.

شاخص بیکاری در میان جوانان که به میزان بیکاری در میان جوانان (۱۵ الی ۲۴ سال) اشاره دارد نیز دارای روند صعودی بوده و افزایش زیادی داشته است، به‌طوری‌که نسبت رشد آن به ۱۵۲ درصد رسیده است. به‌بیان‌دیگر، در بازه زمانی مورد بررسی، بیکاری در میان جوانان فلسطینی یک و نیم برابر شده است.

شاخص بیکاری کل که نشان‌دهنده وضعیت کل بیکاری در جمعیت فعال فلسطین است نیز دارای روند صعودی بوده از ۱۰٫۵ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۲۶٫۴ درصد در ۲۰۲۳ رسیده است که نشان دهنده رشد ۱۵۱ درصدی است و تأیید کننده افزایش چشم‌گیر داشته است.

پ) خروج جمعیت

همانطور که در بخش مقدمه و مبانی نظری تشریح گردید، انتقال جمعیت از سرزمین،هدف نهایی در استراتژی آپارتاید خزنده است که این‌هدف از طریق ایجاد محدودیت و عادی‌سازی تبعیض پیگیری می‌گردد.

نمودار(۹): روند نرخ مهاجرت از فلسطین

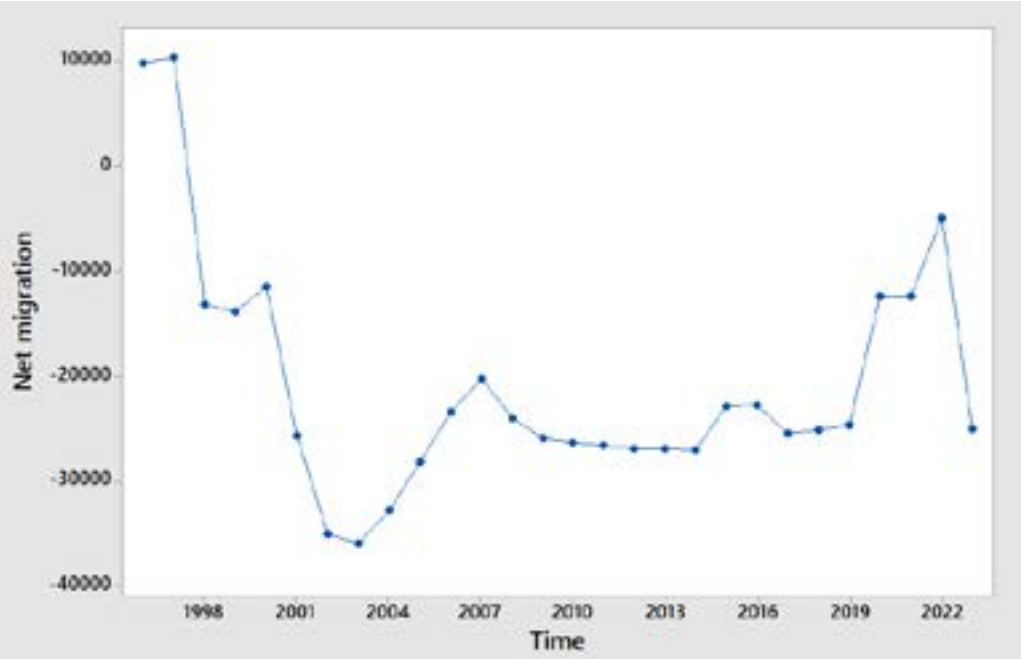

Reference: data.worldbank.org

اسرائیل از طریق تسلط فضایی و ایجاد محدودیت‌های متعدد که تشریح گردیدند، امکان زیست برای فلسطینیان را نابود نموده و از این طریق در صدد کاهش جمعیت و سهولت تسلط بر سرزمین بوده است. نتیجه روندهای بررسی شده، تأثیرگذاری بر روی دو شاخص بوده است: نرخ مهاجرت و جمعیت پناهنده. (نمودار۹)

بر اساس اطلاعات بانک جهانی (data.worldbank,2025)، نرخ مهاجرت مثبت که به معنی ورود فلسطینیان به سرزمین‌های تحت اختیار دولت خودگردان فلسطین است، صرفا در دو سال اول تاسیس دولت خودگردان وجود داشته است و پس‌ازآن روند نرخ مهاجرت‌همواره منفی بوده است که به معنی خروج جمعیت به طور رسمی از فلسطین می‌باشد. روند نرخ مهاجرت حاکی از آن است که در بازه زمانی ۱۹۹۶ الی ۲۰۲۳ بالغبر ۵۸۰هزار خروج قطعی و بدون بازگشت از فلسطین به ثبت رسیده که این بدین معنی است سالانه بیش از ۲۰هزار نفر در اثر افزایش تبعیض اعمال شده از سوی اسرائیل و از بین رفتن شرایط زندگی، کرانه باختری را برای‌همیشه ترک نموده اند. (نمودار۱۰)

مصداق بارز برای استراتژی آپارتاید خزنده اسرائیل، میزان پناهندگان فلسطینی است.همان گونه که در روند طی شده مشخص است، جمعیت پناهندگان به طور کامل افزایشی بوده است در نتیجه اقدامات اسرائیل و ایجاد محدودیت‌های بررسی شده، به‌طور میانگین سالانه بالغبر ۴۵هزار نفر بر تعداد پناهندگان فلسطینی افزوده شده و سبب شده تا در سال ۲۰۲۳ نسبت به سال ۱۹۹۶، شاخص جمعیت پناهندگان دارای ضریب رشد ۹۵ درصدی گردد. به‌بیان‌دیگر، در بازه زمانی مورد بررسی نه تنها پناهندگان فلسطینی

نمودار(۱۰): روند جمعیت پناهندگان در فلسطین

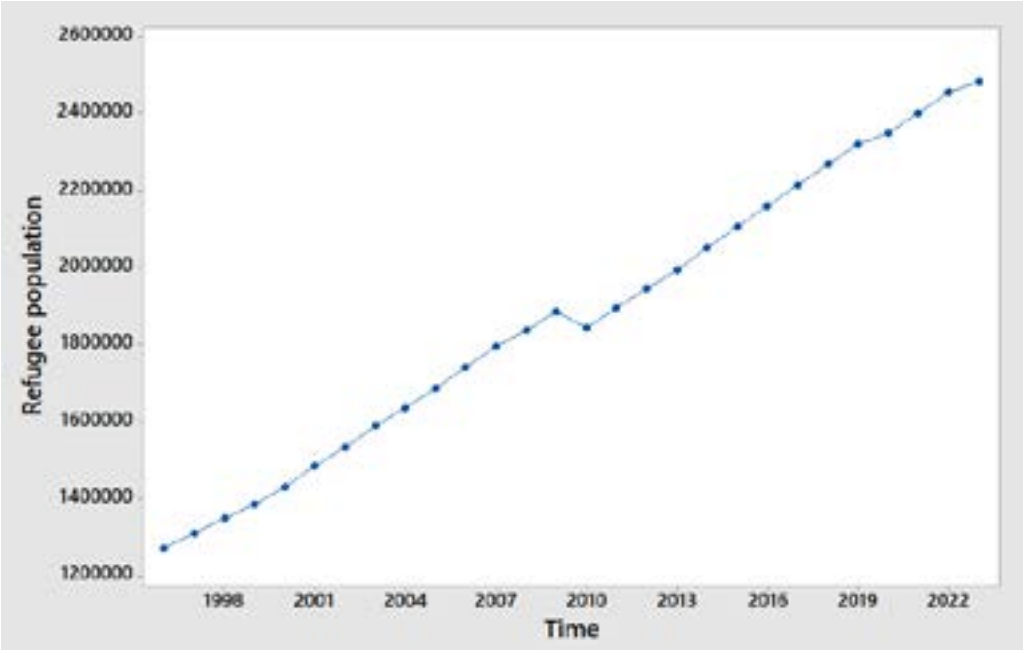

Reference: data.worldbank.org

کاهش نیافته است، بلکه در اثر سیاست‌های منبعث از آپارتاید خزنده، جمعیت پناهندگان دو برابر شده است. (data.worldbank,2025)

در مجموع و از طریق بررسی روند متغیرهای مختلف این مشخص گردید که سیاست‌ها و رویه‌های استراتژی آپارتاید خزنده موفق شده است از طریق اعمال وضعیت تبعیض‌آمیز زمینه‌های انتقال اجباری جمعیت فلسطین از سرزمین خود را فراهم سازد. اسرائیل نه تنها حق پناهندگان و آوارگان فلسطینی برای بازگشت را انکار نموده است، بلکه مجموعه‌ای از سیاست‌های تبعیض‌آمیزی را اعمال نموده که به جریان انتقال جمعیت شهروندان فلسطینی (با خارج از فلسطین و یا به اردوگاه‌های پناهندگان) سرعت بخشیده است.هدف آپارتاید خزنده تداوم کنترل غیرقانونی بر فلسطینیان و سرزمین آن‌ها و در عین حال تغییر ترکیب جمعیتی این سرزمین است. آپارتاید خزنده از طریق تحمیل عامدانه شرایط نامناسب زندگی که به منظور نابودی فیزیکی مردم فلسطین طراحی شده است، تصاحب زمین و املاک متعلق به مردم فلسطین، کنترل کاربری زمین برای محدود کردن توسعه فلسطین و بهره‌برداری سیستماتیک از منابع طبیعی فلسطین و در نهایت تقسیم جمعیت موجود در امتداد خطوط نژادی از طریق ایجاد جوامع فلسطینی جدا، تکه تکه و منزوی، حفظ سلطه بر مردم فلسطین راهدف‌گذاری نموده است.

همچنان که در بخش نظری تشریح گردید، روندهای بررسی شده تحت عنوان «آپارتاید خزنده» در زمینه روند تعارضات اسرائیل به فلسطین قابل کاربرد است و برای توصیف روندی به کار می‌رود که طی آن گسترش تدریجی شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه باختری، اعمال محدودیت‌های تردد بر فلسطینی‌ها، ایجاد

زیرساخت‌های جداگانه (جاده‌ها، خدمات، منابع آب و...) برای استفاده صرفا شهروندان اسرائیل و تصویب قوانین با حقوق متفاوت برای دو گروه از جمعیت به مرور زمان، یک ساختار شبیه آپارتاید رسمی را ایجاد نموده است. مصادیق دیگری نیز برای آپارتاید خزنده اسرائیل برشمرده شده است:

۱) عدم دسترسی به منابع طبیعی برای دولت خودگردان فلسطین

۲) الحاق و مصادره زمین فراتر از قرارداد اسلو

۲) جداسازی، تکه‌تکه شدن و انزوای جوامع فلسطینی؛

۳) عدم تعیین سرنوشت برای پناهندگان فلسطینی و آوارگان داخلی (BADIL,2022:1)

این مصادیق نه تنها به ماهیت تبعیض و حذف در بافتار این سیاست‌های اسرائیل علیه فلسطینیان می‌پردازند، بلکه مکانیسم‌های تدریجی و غیرمستقیم آن را نیز توضیح می‌دهند. به طور مثال، گسترش شهرک‌های یهودی‌نشین نه تنها جغرافیای کرانه باختری را تجزیه نموده (ویژگی آپارتاید خزنده)، بلکه امکان تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی را نیز تضعیف نموده است .(Iqtait,2024; Bartal,2023) در مجموع نظریه «آپارتاید خزنده» چارچوبی تحلیلی برای فهم این امر است که چگونه اسرائیل از طریق فرایندهای تدریجی، لایه‌لایه و قانونی‌سازی‌شده، ساختاری شبیه آپارتاید رسمی را بر مردم فلسطین تحمیل نموده است. این نظریه بر اهمیت فرایند (نه فقط نتیجه نهایی) تأکید دارد و نشان می‌دهد که تبعیض ساختاری در بافت اسرائیل-فلسطین نه صرفاً یک وضعیت لحظه‌ای، بلکه محصول انباشت تاریخی و سیاست‌های کوچک اما مستمر است. تمایز اصلی میان نظریه آپارتاید و آپارتاید نیزهمین مسئله است که اگرچه آپارتاید یک سیستم علنی، رسمی، قانونی و شفاف از تبعیض نژادی است، آپارتاید خزنده فرایندی تدریجی و پنهان است که بدون نام‌گذاری رسمی،همان آثار تبعیض نهادینه و جداسازی ساختاری را پیگیری می‌نماید.

نتیجه‌گیری

تصویب ضمیمه نمودن کرانه باختری در مجلس اسرائیل و آغاز تصرف غزه از سوی ارتش اسرائیل، دو جلوه نهایی از استراتژی‌هستند که پس از دهه‌ها توسعه‌طلبی جمعیتی و مکانی بی‌وقفه صهیونیستی از طریق کنترل شدید نظامی، ساخت حدودهشتصد شهرک یهودی در داخل اسرائیل به علاوه بیش از دویست شهرک در سرزمین‌های اشغالی، مصادره گسترده زمین و تلاش‌های سازش‌ناپذیر برای یهودی‌سازی کل فلسطین رخ داده است.

همانطور که بررسی متغیرهای گوناگون تأیید نمود، مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقداماتی باهم ترکیب شده‌اند تا یک جغرافیای سیاسی ایجاد کنند که به بهترین وجه با عنوان «آپارتاید خزنده» توصیف می‌شوند. این استراتژی نظمی بسیار سرکوبگرانه و غیرقانونی است که مملو از رنج و گاه‌به‌گاه طغیان خشونت است. پژوهش حاضر نشان داد که سیاست‌های اسرائیل علیه فلسطینیان نه صرفاً مجموعه‌ای از اقدامات مقطعی، بلکه بخشی از یک روند نظام‌مند و طولانی‌مدت است که در قالب «آپارتاید خزنده» قابل تحلیل است. تحلیل روندهای جمعیتی، اقتصادی و فضایی از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۳ نشان داد که اسرائیل از طریق کنترل سرزمین، کاهش دسترسی به منابع طبیعی به‌ویژه آب، محدود کردن زمین‌های کشاورزی، ایجاد

وابستگی تجاری و اقتصادی، افزایش بیکاری و در نهایت تشویق به مهاجرت اجباری، بستر انتقال جمعیت فلسطینیان و انکار حق تعیین سرنوشت آنان را فراهم ساخته است.

نکته‌ی کلیدی این است که این فرایندها نه با اقداماتی آشکار و دفعی، بلکه به‌صورت تدریجی، قانونی‌سازی‌شده و عادی‌شده دنبال می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که درهر مرحله، جامعه بین‌الملل و حتی خود قربانیان با تغییرات کوچک اما مداوم روبه‌رو می‌شوند که در نهایت به ساختار یک تبعیض‌آمیز تمام‌عیار منجر می‌گردد. یافته‌های تحقیق تأیید نمودند که «آپارتاید خزنده» صرفاً مفهومی نظری نیست، بلکه در زندگی روزمره فلسطینیان نمود یافته و نتایج ملموس آن را می‌توان در کاهش جمعیت روستایی، تخریب توان تولید کشاورزی، وابستگی شدید به اقتصاد اسرائیل و افزایش جمعیت پناهندگان مشاهده کرد.

از این منظر، مسئله فلسطین دیگر نمی‌تواند صرفاً در چارچوب منازعات سیاسی یا طرح‌های صلح بررسی شود، بلکه باید به‌عنوان یک روند ساختاری آپارتایدی تحلیل گردد که با نقض سیستماتیک حقوق بشر، تغییر ترکیب جمعیتی و استعمار تدریجی، آینده‌ی فلسطین را تهدید می‌کند. بنابراین، رویکردهای نظری و عملی در سطح داخلی و بین‌المللی باید این واقعیت را در نظر گیرند که راه‌حل‌های مبتنی بر «دو دولت» یا ترتیبات موقت، بدون مقابله مستقیم با استراتژی آپارتاید خزنده، ناکارآمد خواهند بود.

references

1. Aqareb Parast, M., and Zeinvand Lorestani, A. (2018). Analyzing the Role of Israel in Spreading and Reproducing Racism in the International Environment, Human Rights Research Journal, 14 (3), 57-78. (In Persian).
2. Agbaria, A. K. (2018). Israeli education and the Apartheid in South Africa: ongoing insights. Intercultural Education, 29(2), 218–235. https://doi.org/10.1080/14675986.2018.1429573
3. Alpher, Y. (2016). No End of Conflict: Rethinking Israel-Palestine, Publisher: Rowman & Littlefield Publishers.
4. Ayyash, M. M. (2022). Vaccine apartheid and settler colonial sovereign violence: from Palestine to the colonial global economy. Distinktion: Journal of Social Theory, 23(2–3), 304–326. https://doi.org/10.1080/1600910X.2022.2054449
5. Baconi, T. (2022). Israel's Apartheid: A Structure of Colonial Domination Since 1948. Journal of Palestine Studies, 51(3), 44–49. https://doi.org/10.1080/0377919X.2022.2091382
6. BADIL. (2022). Israeli Colonial-Apartheid Policies and Practices that Deny the right of Self-Determination of the Palestinian people. Access at: https://upr-info.org/sites/default/files/country-document/2023-04/No_acronym_UPR43_ISR_E_Main_Rev.pdf
7. Bartal, S. (2023). The Palestinian youth of East Jerusalem – between Palestinian and Israeli identity. Middle Eastern Studies, 60(4), 636–649. https://doi.org/10.1080/00263206.2023.2237415
8. Behera, L. K., & Mohan Nayak, P. (2021). India's Defence Expenditure: A Trend Analysis. Strategic Analysis, 45(5), 395–410. https://doi.org/10.1080/09700161.2021.1965343
9. Beigi Mirazizi, F.,Azadbakht, F., Jafari, M. (2023). Apartheid; An example of violating the rule of prohibition of discrimination. Focusing on ethical values and looking at the Palestinian issue, Ethical Research, 56 (2). 46-27. (In Persian).
10. Bejan, C. A., Bucerzan, D., & Crăciun, M. D. (2022). Bitcoin price evolution versus energy consumption; trend analysis. Applied Economics, 55(13), 1497–1511. https://doi.org/10.1080/00036846.2022.2097194
11. Btselem. (2025). Access at: Btselem.org/sites/default/files/publications/202103_west_bank_transverse_settlement_blocks_map_eng.pdf
12. Bisharah, M. (2002). Palestine/Isarel: peace or apartheid: occupation terrorism and the future, London, New York: Zed Books.
13. Bakan, A. B., & Abu-Laban, Y. (2010). Israel/Palestine, South Africa and the 'One-State Solution': The Case for an Apartheid Analysis. Politikon, 37(2–3), 331–351. https://doi.org/10.1080/02589346.2010.522342
14. Barghouti, O. (2021). BDS: Nonviolent, Globalized Palestinian Resistance to Isra-

el's Settler Colonialism and Apartheid. Journal of Palestine Studies, 50(2), 108–125. https://doi.org/10.1080/0377919X.2021.1906067

15. Barhoush, Y., & Amon, J. J. (2023). Medical apartheid in Palestine. Global Public Health, 18(1). https://doi.org/10.1080/17441692.2023.2201612
16. data.worldbank. (2025). Access at: https://data.worldbank.org/country/west-bank-and-gaza
17. Davodipour, Ali Akbar. (2023). Apartheid and its adaptation to Israel, Tehran: Noor Hedayat. (In Persian).
18. Di Stefano, P., & Henaway, M. (2014). Boycotting Apartheid From South Africa to Palestine. Peace Review, 26(1), 19–27. https://doi.org/10.1080/10402659.2014.876304
19. Fischer, N. (2020). Palestinian Non-Violent Resistance and the Apartheid Analogy: Framing Israeli Policy in the 1960s and 1970s. Interventions, 23(8), 1124–1139. https://doi.org/10.1080/1369801X.2020.1816853
20. Fraihat, I., & Dabashi, H. (2023). Resisting subjugation: Palestinian graffiti on the Israeli apartheid wall. Ethnic and Racial Studies, 47(13), 2707–2736. https://doi.org/10.1080/01419870.2023.2247473
21. Glaser, D. (2003). Zionism and Apartheid: a moral comparison. Ethnic and Racial Studies, 26(3), 403–421. https://doi.org/10.1080/0141987032000067264
22. Handmaker, J. (2020). Confronting apartheid: a personal history of South Africa, Namibia and palestine: by J dugard, jacana media, 2018, 312 pp., ISBN 9781431427352. South African Journal on Human Rights, 36(2–3), 275–279. https://doi.org/10.1080/02587203.2020.1868098
23. He, X., & Zhao, H. (2025). Macro-level insights into the digital economy: topic identification and trend analysis. Applied Economics, 1–18. https://doi.org/10.1080/00036846.2025.2489150
24. Khalili, L. (2025). Political struggles in Durban and Palestine: on Sharad Chari's Apartheid Remains. Safundi, 1–4. https://doi.org/10.1080/17533171.2025.2531471
25. Iqtait, A. (2024). The Palestinian Authority Since October 2023: Flawed Expectations and Failed Leadership. Journal of Palestine Studies, 53(4), 80–86. https://doi.org/10.1080/0377919X.2025.2458999
26. Isaac, R. K. (2022). Occupation, colonisation, and apartheid tourism in Israeli settlements in occupied palestine. Tourism Recreation Research, 1–15. https://doi.org/10.1080/02508281.2022.2124024
27. Marshall, M. (1995). Rethinking the Palestine Question: The Apartheid Paradigm. Journal of Palestine Studies, 25(1), 15–22. https://doi.org/10.2307/2538101
28. Mikel Arieli, R. (2019). Ahmed Kathrada in post-war Europe: Holocaust memory and apartheid South Africa (1951-1952). African Identities, 17(1), 1–17. https://doi.org/10.10

80/14725843.2019.1607718

29. Oec. (2025). Access at: Oec.world/en/visualize/stacked/hs92/export/isr/pse/show/1996.2023
30. Plácido, S. (2024). For Palestine, from Ayiti: Apartheid and genocide in the occupied territories hold up a mirror to the racist exclusion of Haitians and Black people in the Dominican republic. Anti-imperialist solidarity is imperative. NACLA Report on the Americas, 56(4), 403–409. https://doi.org/10.1080/10714839.2024.2427972
31. Qafisheh, M. M. (2016). Palestinian prisoners in Israel versus Namibian prisoners under apartheid: a potential role for the International Criminal Court. The International Journal of Human Rights, 20(6), 798–814. https://doi.org/10.1080/13642987.2016.1167686
32. Qutami, L. (2019). Review: Neoliberal Apartheid: Palestine/Israel and South Africa after 1994, by Andy Clarno. Journal of Palestine Studies, 48(4), 121–123. https://doi.org/10.1525/jps.2019.48.4.121
33. Rezaei, O. (2002). Two regimes, the same policy, the same destiny? a comparative study of discriminatory policies between the South African Apartheid Regime and the Israel Regime, with a look at the proposed solution plans, especially the Imam Khamenei plan for Palestine, Imam Sadiq University.Publishing office.
34. Salehi, H. and Wintemute, R. (2024). From Humanitarian Law to Anti-Discrimination Law: A Human Rights Analysis of the Israeli-Palestinian Conflict Based on Citizenship. Journal of Legal Studies, 16(1), 427-454. doi: 10.22099/jls.2024.49518.5115. (In Persian).
35. Sheikholeslami, M., Shiravand, S., and Adib Sareshki, M. (2015). Discourse Analysis of Apartheid in Israel, Political Theory Research, 17 (1), 202-165. (In Persian).
36. Snounu, Y. (2019). Apartheid, Disability, and the Triple Matrix of Maiming in Palestine. Peace Review, 31(4), 459–470. https://doi.org/10.1080/10402659.2019.1800930
37. Su, Z., Cai, X., & Wu, Y. (2022). Exchange rates forecasting and trend analysis after the COVID-19 outbreak: new evidence from interpretable machine learning. Applied Economics Letters, 30(15), 2052–2059. https://doi.org/10.1080/13504851.2022.2089621
38. Sultany, N. (2024). A Threshold Crossed: On Genocidal Intent and the Duty to Prevent Genocide in Palestine. Journal of Genocide Research, 1–26. https://doi.org/10.1080/14623528.2024.2351261
39. Wintemute, R. (2017). Israel-Palestine Through the Lens of Racial Discrimination Law: Is the South African Apartheid Analogy Accurate, and What if the European Convention Applied? King's Law Journal, 28(1), 89–129. https://doi.org/10.1080/09615768.2017.1298943
40. Worldbank. (2025). Access at: https://databank.worldbank.org/metadataglossary/all/series

41. Yiftachel, O. (2005). Neither Two States Nor One: The Disengagement and "Creeping Apartheid" in Israel/Palestine, The Arab World Geographer, 8 (3), 125-129.
42. Yiftachel, O. (2012). Between colonialism and ethnocracy: 'Creeping apartheid' in Israel/Palestine, In Israel, and Ethnocratic State, Publisher: Afro-Middle East Centre.
43. Zeev, N. B. (2022). Toward a History of Dangerous Work and Racialized Inequalities in Twentieth-Century Palestine/Israel. Journal of Palestine Studies, 51(4), 89–96. https://doi.org/10.1080/0377919X.2022.2123212
44. Zreik. R. (2004). Palestine, apartheid, and the rights discourse, Journal of Palestine Studies, 34(1), 68–80. https://doi.org/10.1525/jps.2004.34.1.68
45. Zureik, E. (2019). Neoliberal Apartheid: Israel/Palestine and South Africa after 1994. British Journal of Middle Eastern Studies, 49(4), 712–714. https://doi.org/10.1080/13530194.2019.168119

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Ideology and Geoculture of Salafism: An Existential Threat to Iran; Theoretical and Field Coordinates, Threats, and Solutions

Mohsen Abbaszadeh Marzbali[1]

Arash Reisinezhad[2]

Received: 2025-03-13

Revised: 2025-06-28

Accepted: 2026-03-14

Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Abbaszadeh Marzbali, M. & Reisinezhad, A. (2026). Ideology and Geoculture of Salafism; An Existential Threat to Iran: Theoretical and Field Coordinates, Threats, and Solutions, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 331 - 358. (in Persian with English abstract)
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.92632.1649

1. Introduction

Radical-jihadi Salafism, as an 'ideology of violence and terror' that encounters a kind of "mass appeal" within specific sociological contexts, when combined with the distinctive geopolitics of the Middle East, enables collective agency for non-state terrorist groups. Iran, due to its cultural role as the driver of Shia geo-cultural influence in the Middle East (which lays the groundwork for confrontation with the surrounding Sunni geo-cultural force) and its religious diversity within a particularly threatening geography (the settlement of Sunnis in border regions neighboring Sunni-majority states), faces unique vulnerability to this phenomenon.

What threats does jihadi Salafism pose to Iran's national security, and through what mechanisms? The research hypothesis is that jihadi Salafism, as an anti-Shia and anti-Iranian geo-cultural force, can negatively impact Iran's interests and national security by destabilizing its surrounding environment and borders, while mobilizing and radicalizing the domestic Sunni population. Accordingly, the present study, systematically and methodically, under the title 'Ideology and the Geopolitics of Threat,' seeks to provide a practical analysis of the threats posed by jihadi Salafism to Iran and the ways of confronting them in both foreign and domestic policy.

2. Theoretical Framework

Jihadi Salafism can be regarded as the most important anti-Iranian ideology in Iran's geographic periphery and, as such, the source of the most significant geo-cultural threat to

1. Assistant Professor of Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. (Corresponding Author Email: m.abbaszadeh@umz.ac.ir)
2. Visiting Fellow, Middle East Center, London School of Economics and Political Science (LSE), The UK. arash.reisinezhad@gmail.com

national security. The geo-cultural force has always been intertwined with the geopolitical force. To analyze the geopolitical dimension of this threat, the first layer of this research requires 'trend analysis.' A 'trend' refers to the regular and continuous transformation of data over time and is influenced by the sequence of events or important occurrences whose emergence may play a critical role in shaping the future. By applying this technique and based on historical data analysis, it can be shown that in West Asia, a historical trend of the emergence of anti-Iranian geo-cultural forces has taken shape—a trend that has continually provided the main foundation for the formation of geo-cultural threats against Iran's national interests and territorial integrity. The emergence and expansion of jihadi Salafism is the most recent and prominent manifestation of this trend, whose radical transnational agency has posed and continues to pose serious threats to Iran.

Evidently, devising a proposed strategy for confronting these threats requires an understanding of how they generate insecurity. Therefore, in another layer, this research requires an analysis of the theoretical features of jihadi Salafism to specify the relationship between the violent anti-Iranian/anti-Shia character of this geo-cultural force and its 'particular interpretation of religion' as well as its 'sociological-psychological drivers.' For this purpose, jihadi Salafism is regarded as an 'ideology' that, through providing a fundamentalist reading of religion, both "interprets" the existing condition and 'prescribes' the desired condition, and in the form of norms and jurisprudential directives, 'justifies' the use of violence in pursuit of the revival of the caliphate as a religious mission. Beyond understanding how the 'will to violence' arises among the followers of Salafism, identifying the reasons for the mass appeal of this ideology requires an additional analytical framework. Here, the intersection of 'ideologized religion' with the emergence of a "mass society" is the decisive variable. Radical Salafism, alongside other Islamic revivalist movements, has emerged and surged as an indigenous alternative to quasi-modern ideologies (Middle Eastern versions of nationalism, liberalism, and socialism) in particular geographic regions where states faced structural crises such as effectiveness, penetration, legitimacy, and authority (all or some of these), and where civil society, due to the persistence of traditional social structures and the rigidity of authoritarian political systems, had either not emerged or remained extremely weak.

3. Methodology

This research employs data collected from library resources and documentary study within the framework of a descriptive-analytical narrative composed of two complementary layers: diachronic and synchronic analysis. Diachronic analysis emphasizes the process of transformation over time, whereas synchronic analysis, by creating a temporal cross-section and freezing the time of the subject under study, focuses on a particular dimension of the structure of social or political relations. In other words, it extracts its subject from the sequential flow of events and places it in a purely theoretical domain.

The application of these two analytical approaches is as follows: through a diachronic approach

and within the framework of "historical trend analysis," the historical background of geo-cultural threats against Iran is examined to highlight the continuity of the threat pattern; through a synchronic approach and by focusing on the ideological features and the socio-psychological context of the expansion of jihadi Salafism (as the most perilous contemporary geo-cultural force), the manner in which it generates threats to Iran's national security is explained.

4. Discussion

Historical trend analysis of the data revealed that within the region known as the Fertile Crescent, a historical trend has formed—one that has continuously constituted the main foundation for the emergence of geo-cultural threats against Iran's national interests and territorial integrity. This region, which encompasses the geopolitical space between Iran and the Mediterranean Sea, has in different historical periods become the arena of contestation over the definition of identity, power, and civilization in West Asia. The most recent and prominent manifestation of this type of geo-cultural threat is the emergence and expansion of jihadi Salafism, which possesses the capacity to challenge Iran's national interests and security both from without and within.

Ideological analysis of the doctrines and the context of the emergence and spread of jihadi Salafism showed that, in the presence of a state–nation gap (due to exogenous and endogenous factors), this geo-cultural force, by emphasizing concepts such as Rafidi and the struggle against Shias, can essentially provoke the Sunni population to adopt orientations against Iran's national security and territorial integrity.

5. Conclusion

In view of this duality (the ideology and geopolitics of Salafism), the counter-strategies against radical Salafism's threat to Iran's national security can be presented in the form of three-layered strategies (containment, rollback, and quarantine) at both domestic and foreign levels—levels that are prone to divergence and/or hostility toward Iran. These areas can be divided into four categories: the far periphery (the Fertile Crescent), the near periphery (Iran's eastern border), the hybrid periphery (Iran's northwestern border), and Iran's Sunni-populated border provinces. For the far and near peripheries, the strategy of 'containment' is proposed; for the hybrid periphery, the strategy of 'rollback'; and for the border provinces, the strategy of 'quarantine.'

Neutralizing the subjective and objective factors that enable the penetration of this discourse inside and outside Iran's borders rests on several foundational steps: a) Identifying the geopolitical focal points of the jihadi Salafist threat; b) Recognizing the transnational trends carrying anti-Iranian coalitions; c) Elevating intra-discursive alternatives to the ideology of jihadi Salafism; d) Addressing the sociological-psychological crises that generate mass appeal toward jihadi Salafism.

Key Words: Radical-Jihadi Salafism, Ideology, Geoculture, National Security, Iran.

پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.92632.1649

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۲۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

ایدئولوژی و ژئوکالچر سلفیسم، تهدید وجودی علیه ایران: مختصات نظری ـ میدانی، تهدیدات و راهکارها[1]

محسن عباس‌زاده مرزبالی[2]
آرش رئیسی‌نژاد[3]

چکیده

سلفیسم رادیکال- جهادی که به‌منزله «ایدئولوژیِ خشونت و ترور» در بافت جامعه‌شناختی ویژه‌ای با نوعی «اقبال تودهای» مواجه می‌شود، در ترکیب با ژئوپولتیک ویژه خاورمیانه توانایی کنشگری جمعی برای گروه‌های غیردولتی تروریستی فراهم می‌کند. ایران به دلیل موقعیت فرهنگی پیشران نیروی ژئوکالچرال شیعی در خاورمیانه (زمینه‌ساز تصادم با نیروی ژئوکالچرال سنی پیرامون) و تنوع مذهبی در جغرافیای خاص تهدیدآمیز (مرزنشینی اهل سنت در همسایگی کشورهای سنی‌نشین) آسیب‌پذیری خاصی در برابر این پدیده دارد. پرسش این است که سلفیسم جهادی چه تهدیداتی و با چه سازوکاری برای امنیت ملی ایران می‌تواند درپی داشته باشد؟ فرضیه پژوهش این است که سلفیسم جهادی به‌مثابه یک نیروی ژئوکالچرال ضد شیعی/ ضد ایرانی می‌تواند از طریق ایجاد بی‌ثباتی در محیط پیرامونی و مرزهای کشور، و بسیج و رادیکالیزه‌کردنِ اجتماع اهل سنت داخلی، تأثیر منفی بر منافع و امنیت ملی ایران نهد. در این راستا، پژوهش حاضر درصدد ارائه تحلیلی کاربردی از تهدیدات سلفیسم جهادی علیه ایران و چگونگی مواجهه با آن در سیاست خارجی و داخلی می‌باشد. این تحلیل با تأکید بر تنیدگی نظریه و عمل صورت می‌گیرد و متقابلا راه‌حل‌ها ناظر به ابعاد نظری و عملی خواهند بود. بدین منظور، داده‌های گردآوری‌شده از منابع کتابخانه‌ای در یک قالب تحلیلی متشکل از دو لایه‌ی مکمل، یعنی تحلیل «در زمانی و همزمانی»، به‌کار گرفته می‌شود؛ بدینصورت که در ابتدا با استفاده از تکنیک تحلیل روند به توضیح «روندپژوهانه»ی شکل‌گیری و تداوم

---

۱. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان «سلفیسم رادیکال و امنیت ملی ایران: ایدئولوژی و ژئوپولیتیکِ تهدید» است که با حمایت مالی مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه انجام گرفت.

۲. استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران؛ نویسنده مسئول: m.abbaszadeh@umz.ac.ir

۳. پژوهشگر مهمان مرکز مطالعات خاورمیانه، مدرسه علوم اقتصادی و سیاسی لندن، انگلستان: arash.reisinezhad@gmail.com

تاریخی تهدیدات ژئوکالچرال علیه ایران می‌پردازد. سپس با تمرکز بر مختصات نظریِ «ایدئولوژی‌شناسانه»، تبیینی از چگونگی تهدیدزاییَ سلفیسم جهادی به‌عنوان مخاطره‌برانگیزترین نیروی ژئوکالچرال امروزی در قبال ایران به دست می‌دهد. کوتاه آنکه، پژوهش پیش‌رو به‌گونه‌ای سیستماتیک و روشمند روایتی از نسبت سلفیسم جهادی با ایران تحت عنوان «ایدئولوژی و ژئوپولیتیکِ تهدید» ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: سلفیسم رادیکال- جهادی، ایدئولوژی، ژئوپولیتیک، ژئوکالچر، پوپولیسم، تروریسم، امنیت ملی، ایران.

۱. مقدمه

سلفیسم به جریانی از اهل سنت اطلاق میشود که با طرد روش های عقلی فهم دین، بر تقید به ظاهر نصوص و فهم سلف صالح تصلب می ورزد و آن را یگانه مصداق دینداری قلمداد می‌کند. از آنجا که نزد این جریان چیزی به نام فقه الخلاف (مسائل اختلافی در فقه) و آداب آن وجود ندارد، نسبت به مخالفان خود سخت‌گیر و ناشکیباست. با این حال، به لحاظ نوع نگرش به امر سیاسی و کاربرد خشونت، در درون این جریان اختلاف نظر وجود دارد. برخلاف تمرکز سلفیسم سنتی بر اصلاح فکری، «سلفیسم رادیکال یا جهادی»[1] روش انقلابی - مبارزاتی و مشیای خشونتگرا اتخاذ می‌کند. (Shihadeh, 2016: pp. 12-14, 79) سلفیسم رادیکال یا جهادی که آغازگاه آن به شاخه تندرو اخوان‌المسلین به پیشتازی سید قطب برمی‌گردد، از پایان جنگ سرد توانسته بر حوزه‌های جغرافیایی در خاورمیانه چیره گردد.

در میانه‌ی تصور تبلیغیَ شکست یا مهار سلفیسم رادیکال از سوی ایران و جبهه مقاومت در غرب آسیا، جریان‌های سلفی به حاکمیت بر سرزمین‌های خود در پیرامون ایران دست یافتند؛ «تحریرالشام» در اکتبر ۲۰۲۴ در سوریه و پیشتر، «طالبان» در اوت ۲۰۲۱ در افغانستان بر سریر قدرت نشستند؛ هر دو جنبش سلفی فوق، در دو سوی مرزهای ایران، شرق و غرب، قرار دارند؛ اگر نفوذ پانترکیستی-پان‌اسلامیستی ترکیه بر شمال مرزهای ایران (شمال‌غرب به صورت بالفعل و شمال‌شرق به صورت بالقوه) و نفوذ سنی- وهابیَ عربستان-قطر بر مرزهای جنوب و غرب را در نظر داشته باشیم، ایران از سوی رقبای منطقه ای‌اش «با همراهی جریان‌های سلفی» در معرض قیچیشدن قرار می‌گیرد. پیش‌روی هر دو جنبش سلفی فوق با نوعی سیاست پراگماتسیتی جهت جلب نظر خارج و داخل همراه بوده است؛ گویی امروزه با «نسخه جهش یافته یا هوشمند» سلفیسم رادیکال مواجهیم که مصلحتگرایانه از در افتادن با نظام بین‌الملل و قدرت‌های منطقه‌ای پرهیز می‌کند؛ حاکمیت هر دو جنبش سلفی فوق، نه بر اساس شکل بسیط الگوی کلاسیک «تغلب» بلکه بر اساس نوعی «جلب همراهی تودهای» در مقابل دولت‌های ورشکسته[2] صورت گرفته است. اگر در افغانستان این شیوه از طریق جلب همراهی نیمی از جامعه در مقابل انفعال و هراس نیمی دیگر پی گرفته شد، در سوریه پس از ساقط کردن قدرت حاکم بود که استقبال مردمی نمایان شد.

اهمیت پژوهش حاضر در این است که سیاست خارجی ایران در چهار دهه اخیر بیش از پیش به مبارزه با

1. Jihadi Salafism
2. Failed State

آمریکا و متحد منطقه‌ای آن (اسرائیل) گره خورده است؛ لذا چنانکه باید، به دیگر تهدیدات منطقه‌ای به‌ویژه جریان‌های سلفی رادیکال توجهی صورت نگرفت؛ درحالی‌که با توجه به موقعیت ایران به‌عنوان پیشران نیروی ژئوکالچرال شیعی (کانون ضدیت فرقه‌گرایانه وهابیت) و پراکندگی اجتماع اهل سنت داخلی در استان‌های مرزی در بافت همسایگی با کشورهای سنی‌نشین منطقه (به منزله زمینه رسوخ درونی و تصادم دائمی بیرونی)، این نیروی ژئوکالچرال توانایی ضربه زدن به منافع و امنیت ملی ایران را دارد.

طبیعتا بدون تحلیل و پیشنهادات سیاستیَ مشرف بر این پدیده امکان دفع این تهدیدات متصور به نظر نمی‌رسد. هدف پژوهش حاضر ارائه تحلیل دو وجهی (تمرکز بر نیروی ژئوکالچرال و جاذبه ایدئولوژیک) از تهدید سلفیسم رادیکال علیه امنیت ملی ایران در دو سطح داخلی و خارجی است تا مختصات یک راهبرد مناسب برای خنثی سازی تهدیدات این جریان را برجسته سازد؛ راهبردای که بر شناخت عوامل ذهنی و عینیَ زمینه ساز نفوذ این گفتمان در داخل و بیرون از مرزهای ایران بنا شده و شامل مواجهات فکری و تدابیر عملی باشد. پرسش این است که سلفیسم جهادی چه تهدیداتی و با چه سازوکاری برای امنیت ملی ایران می‌تواند درپی داشته باشد؟ فرضیه پژوهش این است که سلفیسم جهادی به‌مثابه یک نیروی ژئوکالچرال ضد شیعی/ ضد ایرانی می‌تواند از طریق ایجاد بی‌ثباتی در محیط پیرامونی و مرزهای کشور، و بسیج و رادیکالیزه کردن اجتماع اهل سنت داخلی، تأثیر منفی بر منافع و امنیت ملی ایران نهد.

در این راستا، مقاله حاضر پس از بررسی پیشینه پژوهش و توضیح ساختار روش شناختی و چارچوب مفهومی، ابتدا به توصیف تاریخی نزاع سیاسی- مذهبی برآمده از ژئوپولیتیک غرب آسیا می‌پردازد تا تداوم تاریخی تهدیدات ژئوکالچرال علیه ایران را نشان دهد. سپس تحلیلی نظری از نحوه شکل‌گیری اراده به خشونت‌ورزی و تروریسم در پیروان ایدئولوژی سلفیسم جهادی و زمینه‌های جامعه‌شناختی- روانشناختی گسترش توده‌ای آن ارائه می‌دهد تا چگونگی تهدیدزایی آن به‌عنوان مخاطره‌برانگیزترین نیروی ژئوکالچرال امروزی در قبال ایران را نمایان سازد. در ادامه، تهدیدات این نیروی ایدئولوژیک - ژئوکالچرال علیه امنیت و منافع ملی ایران در دو سطح خارجی و داخلی متذکر می‌گردد. در پایان، سیاست‌های پیشنهادی به منظور خنثی‌سازی و مقابله با آن ارائه می‌گردد.

۲. پیشینه پژوهش

تهدیدات سلفیسم رادیکال علیه امنیت ملی ایران، به‌ویژه در دهه اخیر و متاثر از تجربه داعش، محرک پژوهش‌های عدیده‌ای بوده است. آثار ذیل بیشترین قرابت را با کلیت یا بخش‌هایی از پژوهش حاضر دارند. دسته‌ای از نویسندگان داخلی از منظری کلی به ارزیابی تهدیدات جریان‌های سلفی برای ایران می‌پردازند. برای نمونه احمدی (۲۰۲۴) با عبور از سنت‌های پژوهشی متاثر از مطالعات راهبردک و ژئوپلیتیک سیاست ابرقدرت‌ها یا بازیگران منطقه‌ای، به بررسی تأثیر اندیشه‌ها و گرایش‌های سیاسی موجود در خاورمیانه شامل ناسیونالیسم، مارکسیسم و اسلام‌گرایی بر امنیت ملی ایران می‌پردازد. وی با انتقاد از سیاست‌داخلی و خارجی ایران و ارائه تعریف نوینی از امنیت ملی، راهکارهایی در عرصه سیاست خارجی، توسعه اقتصادی و سیاست‌گذاری هویتی ارائه می‌کند. امیری و فلاح‌نژاد (۲۰۱۸) ظهور سلفیگری در ژئوپولیتیک درونی ایران

را زمینه ساز فرقه گرایی مذهبی و تحرکات قومی در نواحی سنی نشین می‌دانند و این بازیگران محلی را درصدد پیوند با رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ارزیابی می‌کنند. در تحلیلی همسو، ذوالفقاری و عمرانی (۲۰۱۷) عمده‌ترین تهدیدات داعش را در رادیکال شدن منطقه از طریق شکاف شیعه-سنی، تهدید مرزها، برهم‌خوردن موازنه قوا به نفع عربستان، ترکیه و اسرائیل و حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای مثل آمریکا در منطقه خاورمیانه معرفی می‌کنند. پیش‌تر، کشاورز (۲۰۱۲) با ارزیابی تهدیدات القاعده از بُعد ایدئولوژیکی (تبلیغات ضدشیعی) و سرزمینی (فعالیت‌های گسترده در افغانستان، پاکستان و عراق)، تأثیر آنها بر مذهبی‌شدن تحرکات قومی در مناطق سنینشین کشور را متذکر شده بود. شمولی و بصیری (۲۰۱۸) تشدید فرقه‌گرائی مذهبی و اختلافات قومی و زبانی توسط گروه‌های تکفیری را چالشی برای آینده امنیت و تمامیت ارضی ایران می‌دانند و به ترسیم چهار سناریو می‌پردازند: ۱) محتمل: ادامه وضع موجود. ۲) مطلوب: ریشه‌کن‌شدن گروه‌های تکفیری. ۳) ممکن: پیروزی کامل گروه‌های تکفیری در منطقه و ورود به کشور. ۴) باورکردنی: شکست و رفتن به مناطق دوردست مثل آفریقا و زدن ضربات محدود. خانی (۲۰۱۸) در ارزیابی پیشران‌های حیات نوسلفی‌گری و روند تهدیدهای امنیت منطقه‌ای ایران سه عامل «بازیگران بین‌المللی»، «واگرایی در انسجام داخلی جهان اسلام» و «رقابت ایدئولوژیکی و اختلاف منافع بازیگران رقیب منطقه‌ای» را شناسایی می‌کند.

دسته‌ای دیگر، تهدیدات سلفی‌گری برای امنیت ایران را با تمرکز بر مناطق جغرافیایی خاصی بررسی می‌کنند. برای مثال موحدی‌نیا (۲۰۲۴) پس از اشاره به تاریخچه پیدایش گروه‌های سلفی و عملکرد آن‌ها در قفقاز، در تبیین عوامل گسترش این جریان بر تنوع هویتی، مناقشات داخلی، ذهنیت منفی تاریخی، اختلافات ارضی و موقعیت ژئواستراژیک منطقه، نقش رسانه‌ها و وهابیت تأکید می‌کند. همچنین از نقش عوامل خارجی نظیر بازیگران منطقه‌ای ازجمله روسیه، ترکیه، ایران و آذربایجان، و فرامنطقه‌ای مانند آمریکا، اسرائیل، اتحادیه اروپا، چین و... غافل نمی‌شود. سپس با لحاظ ترتیبات امنیت منطقه‌ای به چالش‌ها و قدرت نرم ایران در قفقاز، و نیز ملاحظات امنیتی آن درخصوص جریان‌های تکفیری می‌پردازد. مسعودنیا و همکاران (۲۰۱۷) تهدیدات محتمل گروه‌های سلفی دیوبندی و وهابی پاکستان علیه امنیت ملی ایران را مورد توجه قرار می‌دهند. سیدنژاد (۲۰۱۰) نیز بر پیامدهای نقش‌آفرینی جریان‌های سلفی به‌مثابه مهم‌ترین بازیگر غیردولتی در عراق پساصدام برای امنیت ایران تمرکز می‌کند.

در بررسی آثار پیش‌گفته، سابقه‌ای از تمرکز چند بعدی از سنخ طرحواره پژوهش حاضر مشاهده نمی‌شود. مشخصاً، خلاهای ذیل را می‌توان متذکر شد: ۱) در ارزیابی تأثیر دو سویه جغرافیای غرب آسیا و ایدئولوژی سلفی رادیکال، تحلیل نظام‌مند و منسجمی مشاهده نشده است. ۲) در ارزیابی گسترش و تداوم سلفیگری، از دلایل «جاذبه توده‌ای» آن یعنی مکانیسم هویت‌آفرینی پوپولیستی بر اساس قطبی‌سازی‌های مذهبی-فرقه‌گرایانه غفلت شده است. ۳) در ارزیابی نسبت میان سلفیگری و رواج خشونت، تمرکز تحلیلی دقیقی بر زمینه‌های جامعه‌شناختی- روان‌شناختیَ استقبال از ایدئولوژی سلفیسم، آرایش جغرافیایی جریان‌های سلفی، و مکانیسم علّی وجود توامانِ تهدیدات (داخلی و خارجی) صورت نگرفته است. ۴) در راهبرد خنثی-سازی به ترسیم شبکه‌ای از اقتضائات و امکاناتِ هم‌افزا در حوزه فکری (درون‌گفتمانی و برون‌گفتمانی) و

عملیاتی، از دو منظر داخلی و بین‌المللی، توجه شایانی صورت نگرفته است.

به منظور رفع این خلا، پژوهش حاضر برتمرکز تحلیلیَ ترکیبی (ایدئولوژیشناسانه-ژئوپولیتکی) متوسل می‌شود چراکه هم نسبت وثیقی میان تهدیدات ناشی از خشونت‌گرایی سلفیسم جهادی و «ایدئولوژیزه-کردنِ مذهب» توسط این جریان می‌بیند و هم این کنش ایدئولوژیک در بستر عینی «ژئوپلتیکی» نضج می-یابد که کاتالیزور کنش‌گری این جریان است. همچنین درخصوص چگونگی مواجهه با تهدیدات این جریان پیشروی امنیت ملی ایران، پژوهش حاضر درصدد ارائه تحلیلی کاربردی با تأکید بر درهم تنیدگی نظریه و عمل می‌پردازد و متقابلا راهبردها ناظر به ابعاد نظری و عملی خواهند بود.

۳. ساختار روش‌شناختی و چارچوب مفهومی

پژوهش حاضر داده‌هـای گـردآوری‌شـده از منابع کتابخانه‌ای و مطالعه اسـنادی را در قالب یک روایت توصیفی- تحلیلی متشکل از دو لایه‌ی مکمل، یعنی تحلیل در زمانی[1] و هم‌زمانی،[2] به‌کار می‌گیرد. تحلیل «در زمانی» بر فرایند دگرگونی در طول زمان تأکید می‌کند اما تحلیل «همزمانی» با برش زمانی و متوقف‌کردن زمانیَ موضوع تحلیل، بُعدی خاص از ساختار روابط اجتماعی یا سیاسی را محور بررسی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، موضوع خود را از جریان توالی زمانی رویدادها بیرون می‌کشد و در حوزه نظریِ محض قرار می‌دهد. «اگر رهیافت همزمانی مانند عکس‌برداری در لحظه‌ای معین باشد ... رهیافت در زمانی مانند فیلمبرداری است که حرکت پدیده مورد بررسی را ثبت می‌کند». (Hay, 2021: pp. 237-243)

در پژوهش حاضر، کاربست این دو رهیافت تحلیلی بدین‌صورت است که با رویکرد «در زمانی» و در قالب «روندپژوهی تاریخی»، سابقه تاریخیَ تهدیدات ژئوکالچرال علیه ایران بررسی می‌شود تا تداوم الگوی تهدید را متذکر گردد؛ با رویکرد «همزمانی» و در قالب تمرکز بر مختصات ایدئولوژیک و بستر جامعه‌شناختی-روانشناختی گسترش سلفیسم جهادی (به‌عنوان مخاطره‌برانگیزترین نیروی ژئوکالچرال امروزی)، نحوه تهدیدزایی آن برای امنیت ملی ایران تبیین می‌گردد.

سلفیسم جهادی را می‌توان مهم‌ترین ایدئولوژی ضدایرانی در پیرامون جغرافیایی ایـران و، در نتیجه، موجد مهم‌ترین تهدید ژئوکالچرال علیه امنیت ملی قلمداد نمود. نیروی ژئوکالچرال همواره با نیروی ژئوپولیتیکی در هم تنیده است؛ بنابراین برای شناخت نیروی ژئوکالچرال باید نیروی ژئوپولیتیک را شناخت. (Mesbahi, 2011: p.9) به منظور تحلیل سویه ژئوپولتیکی تهدیدات سلفیسم رادیکال علیه امنیت ملی ایران، در لایه اول، پژوهش حاضر بر روش «روندپژوهی»[3] استوار می‌گردد تا به تبیین روندهای حاکم بر تاریخ نزاع‌های مذهبی- سیاسی ژئوکالچرال و ژئوپلیتیکال خاورمیانه و تأثیرگزاری آن بر امنیت و منافع ملی ایران بپردازد.

«رونـد» به دگرگونی‌های منظم و پیوستهٔ داده‌ها در بستر زمان گفته می‌شود. روندپژوهی که به جهتدهی داده‌هـای خـام، پـردازش و شناخت روابـط میان آنها اشـاره دارد، نخستین بار توسط تئودور جی گـوردن در

1. Diachrony
2. Synchrony
3. Trend Impact Analysis

میانهٔ دههٔ ۱۹۹۰ بیان شد. در این روش، روند تحت‌تأثیر توالی رویدادها یا رخدادهای مهمی قرار می‌گیرد که برآمدن آنها شاید در شکل‌گیری آینده نقش مهمی ایفا کند. (Gordon, 1994) جای شگفتی نیست که مفهوم روند (تغییرات پیوسته و منظم داده‌ها در بستر زمان) با رویداد در هم تنیده‌است. به بیان دیگر، معنای روند با ترتیب زمانیَ رخدادها همبسته خواهد بود. با این‌حال، ترتیب زمانی رخدادها باید از الگوی آشکاری با رابطه‌ای روشن و با قابلیت توجیه عِلّی و معلولی پیروی کند تا روند خوانده شود. درواقع، روندها زنجیرهٔ مستمر رویدادها هستند که هم وضعیت کنونی را مشخص می‌کنند و هم از موقعیت‌های احتمالی آینده خبر می‌دهند. بر این اساس، تکنیک «تحلیل روند» به بررسی داده‌ها و اطلاعات تاریخی و فعلی برای شناسایی الگوها و روندهای موجود در یک حوزه خاص می‌پردازد.

با کاربست این تکنیک، مقاله حاضر درصدد است براساس تحلیل داده‌های تاریخی نشان دهد که در غرب آسیا یک روند تاریخی ظهور نیروهای ژئوکالچرال ضدایرانی شکل گرفته است؛ روندی که به‌طور مداوم بستر اصلی شکل‌گیری تهدیدات ژئو-کالچرال علیه منافع ملی و تمامیت ارضی ایران بوده است. ظهور و گسترش سلفیسم جهادی جدیدترین و بارزترین نمود این روند است که کنش‌گری رادیکال فراملی آن، تهدیدات جدی‌ای را متوجه ایران ساخته و می‌سازد. البته در این مقاله، تحلیل تاریخی و ردیابی تحولات در بستر ژئوکالچرال، پایه‌ای برای هشدار نسبت به تداوم یک تهدید و نه تدوین سناریو، به سبک برخی مطالعات آینده‌پژوهانه، ارائه می‌دهد. به همین دلیل، راهبرد پیشنهادی یا تحلیل‌های راهبردی، نه در چارچوب سناریونویسی بلکه در چارچوب فهم و تبیین روندهای مزمن تهدید ارائه خواهند شد.

بدیهی است که ارائه هرگونه تحلیل راهبردی به منظور تدوین راهبرد پیشنهادی در جهت مقابله با این تهدیدات ضدایرانی مستلزم فهم چگونگی تهدیدزایی آن می‌باشد. از این‌رو، در لایه‌ی دیگر، می‌بایست به تحلیل مختصات نظری سلفیسم جهادی پرداخت تا نسبت میان ایران‌ستیزی خشونت‌بار این نیروی ژئوکالچرالِ با «نوع قرائت از مذهب» و «محرّک‌های جامعه شناختی- روان‌شناختی» مشخص گردد. بدین منظور، سلفیسم جهادی را می‌توان به‌عنوانیک «ایدئولوژی» در نظر گرفت. این تلقی با نظر به ماهیت و کارکردهای ایدئولوژی، یعنی تبیین وضع موجود، تجویز وضع مطلوب، و دستورالعمل تحقق آن صورت می‌گیرد.

در مقام یک ایدئولوژی، سلفیسم رادیکال- جهادی با ارائه قرائتی بنیادگرا از دین به «تبیین» وضع موجود و «تجویز» وضع مطلوب می‌پردازد و در قالب هنجارها و دستورالعمل‌های فقهی، اعمال خشونت را در جهت احیاء خلافت بهمثابه رسالت مذهبی «توجیه می‌کند». درعین‌حال، نظر به اینکه در کنار اسطوره-سازی، بُعد دیگر ایدئولوژی‌ها سازگاری با عقلانیتِ ابزاری است، ایدئولوژی‌ها (به مثابه اسطوره‌های سیاسی جدید) درواقع پدیده‌های پیچیده‌ای هستند که آمیزه‌ای از ابعاد متناقض اسطوره‌ای و عقلانی‌اند: مقوله‌های جادویی و ناعقلانیشان ناشی از نقش تمثیلی ناخودآگاهاند و عملکرد دستگاه عقلانیشان ابزارسازی از عقل است. (Shayegan, 1994: pp.12, 19) در این معنا، باوجود باوجود تصلب عقیدتی بنیادگرایانه، به سبب اینکه یک جنبش سیاسی- ایدئولوژیک و نه صرفا عقیدتی است، به اقتضاء شرایط وجوهی از «عقلانیت ابزاری» و «عمل‌گرایی تاکتیکی» در آن دیده می‌شود.

فارغ از مکانیسم ایدئولوژیک فوق که نحوه شکل‌گیری «اراده به خشونت‌ورزی» در پیروان سلفیسم را

توضیح می‌دهد، فهم دلایل جاذبه توده‌ای این ایدئولوژی چارچوب تحلیلی مضاعفی می‌طلبد. در اینجا، تقارن «مذهبِ ایدئولوژیزه‌شده» با ظهور «جامعه توده‌ای» متغیر تعیین کننده است؛ سلفیسم رادیکال، در کنار سایر جنبش‌های احیاگرای اسلامی، به‌مثابه بدیل بومیَ ایدئولوژی‌های شبه‌مدرن (نسخه‌های خاورمیانه‌ای ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم) در مناطق جغرافیایی ویژهای ظهور و جهش یافته است که دولت‌های آن با بحران‌های ساختاری اساسی نظیر کارآمدی، نفوذ، مشروعیت و اقتدار (همه موارد یا برخی) مواجه بودند و جامعه مدنی نیز به‌دلیل مانایَ ساخت اجتماعی سنتی و تصلب ساخت سیاسی اقتدارگرا شکل نگرفته یا در ضعف مفرط بود. (Sayyid, 2003: p.22)

۴. «تداوم تاریخی» تهدیدات ژئوکالچرال علیه ایران در خاورمیانه

در چارچوب رویکرد در زمانی، و به منظور شناسایی الگوی تهدید ژئوکالچرال علیه ایران در جغرافیای خاصی از غرب آسیا، پرسش محوری این است که ساختار ژئوپلیتیکی و ژئوکالچرال منطقه به لحاظ تاریخی چگونه بر ظهور و افول نزاع مذهبی در خاورمیانه تأثیر گذاشته است؟ در پاسخ، با تکیه بر روندپژوهی، می‌بایست به بررسی تاریخی اجمالی از سال ۲۲۱ میلادی تا دسامبر ۲۰۲۴، به محوریت رخدادهای برسازنده[1] اصلی نزاع مذهبی در جغرافیای میان‌رودان و شامات پرداخت تا مشخص شود که چگونه نیروهای ایده- بنیادِ عمدتاً مذهبی در میانه‌ی رقابت‌های ژئوپولیتیکی در منطقه شکل گرفته و رابطه‌ای دوسویه با سیاست دولت‌ها و راهبرد قدرت‌ها برقرار می‌کردند؛ به بیان دیگر، یعنی هم بر اهداف ژئوپولیتیکی دولت‌ها تأثیر گذاشتند و هم قدرت‌ها با استفاده از چنین نیروهایی به اهداف ژئوپولیتیکی خود می‌رسیدند.

مرکز این منازعه را باید در منطقه‌ای معروف به هلال حاصلخیز[2] (از کوهپایه‌های غربی زاگرس تا کرانه شرقی مدیترانه و از رشته کوه توروس در شمال تا بیابان شام در جنوب) دید. این هلال که شامل کشورهای امروزی عراق، اسرائیل، اردن، لبنان، فلسطین، سوریه، شمال کویت، جنوب‌شرقی ترکیه و غرب و جنوب‌غربی ایران است،[3] به‌مثابه یک منطقه مرزی[4] (مارشال، ۱۴۰۱)، در طول تاریخ زیر ضرب قدرت‌های منطقه‌ای مستقر در فلات‌های پیرامونی بود. هر قدرتی از هر سوی جغرافیایی به این سرزمین می‌تاخته، به‌گونه‌ای که این هلال یا کاملا زیر سیطره قدرت بزرگ بیرونی بوده (ایرانیان هخامنشی، اعراب، ترکان عثمانی) و یا مرز دو قدرت بزرگ در میانه آن جای گرفته است (روم- اشکانی، بیزانس- ساسانی، ایلخانان- ممالیک، صفوی- عثمانی، بریتانیا-فرانسه).

جغرافیا به‌گونه‌ای دیگر نیز هلال حاصلخیز را تنبیه کرده‌است؛ مانع طبیعی جغرافیایی نه در مرزها وجود دارد که هجوم دشمنان بیرونی را ابتر سازد و نه در درون هلال جای دارد که واپسین امید مردمان مدافع باشد. وانگهی، عمده مرزهای کشورهای کنونی درون این هلال نیز طبیعی نیست. پیامد این وضعیت،

---

1. Constitutive Events

۲. Fertile Crescent: (به عربی: الهلال الخصیب)

۳. برخی نویسندگان قبرس و شمال مصر را نیز جزو این منطقه به حساب می‌آورند.

4. Borderland

عدم استقلال تاریخی این سرزمین تاریخی و نبود هویت ملی نیرومند در این کشورهاست. به بیان دیگر، شکل‌گیری کشورهای درون هلال حاصلخیز نه برخاسته از اراده ملی که محصول توافق استعماری بوده است. (Buzan, 2009) همین فقدان نیروی درون‌زا در پدیدآمدن کشورهای درون هلال، به نبود پیشینه حکمرانی ملی در محدوده این کشورها انجامیده و نقطه آسیب‌پذیری این منطقه شده است. با وجود این پیشینه‌ی طولانی تمدنی در میان‌رودان و شامات، حکومت‌های چیره بر این سرزمین معمولا از دل مردمان‌اش برنیامده بودند.[۱] از تسخیر بابل توسط کوروش هخامنشی تا قرارداد سایکس پیکو، میان‌رودان بخشی از قدرت‌های منطقه‌ای بود. در واقع، لشکرکشی‌های نظامی، دادوستدهای بازرگانی و تضارب آرای دینی همگی بستری برای شکنندگی و ازهم‌گسیختگی زیست مردمانی با تبار، زبان و مذاهب متفاوت در این کشورها در طول تاریخ فراهم ساخته بود. (Reisinezhad, 2018) مهم‌تر اینکه، بدیل‌های بالفعل و بالقوه می‌توانند یکپارچگی سرزمینی آن را برهم زنند.

عراق و سوریه دو کشور کنونیِ دربرگیرنده هلال حاصلخیز هستند و سیر دگرگونی‌های منطقه بر اهمیت رودخانه فرات به‌عنوان مرز داخلی این هلال اشاره دارد؛ دره رود فرات در شرق سوریه و شمال غرب عراق واقع شده است؛ پهنه‌ای که اقلیم جزیره نام دارد. جزیره در شمال عراق، جنوب‌شرقی ترکیه و شمال‌شرقی سوریه تشکیل شده و سه شهر اصلی آن شامل موصل، آمد (دیاربکر) و رقه است که پناهگاه سه قبیله عرب‌زبان ربیعه، بکر و مضر بودند. (Strange, 1905) برخلاف دیاربکر، دو حوزه دیگر عرب‌زبان و ماوای قبایل بادیه‌نشین با سرعت تحرک بالا هستند. (Lane-Poole, 1984: pp.106-107; Gharehchanlo, 2001) این دو منطقه در طول تاریخ همواره رابطه‌ای تنگاتنگ داشته‌اند به‌گونه‌ای که حاکم موصل، و نه حاکم دمشق، حاکم رقه بوده است و بالعکس. بنابراین، جغرافیا بستر برآمدن قلمرویی نیمه‌مستقل از دجله تا فرات در شمال میان‌رودان را آماده ساخته است؛ قلمروی که با تضعیف هر از چند گاه حاکمیت در دمشق و بغداد در ژئوپلتیک منطقه برجسته می‌شود؛ از امپراتوری آشور تا داعش.

نقطه عزیمت این بررسی را می‌توان به رقابت زرتشتی‌گری با مسیحیت و سپس شاخه مسیحیت نسطوری با مسیحیت یعقوبی و کالسدونی[۲] اختصاص داد؛ نکته اینکه مرز بین این نزاع‌های ظاهرا مذهب-پایه، رودخانه فرات بود. (Daryaee, 2013) موج بعدی این تقابل مذهبی- جغرافیایی، با نزاع صفویه - عثمانی جدی شد. پیش و پس از این تقابل، در عراق نزاع بین شیعه و سنی اتفاق می‌افتد؛ وضعیت ژئوکالچرالی که کمابیش تا فروپاشی امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول تداوم یافت.

سپس انقلاب اسلامی ایران به‌عنوانیک «رخداد برسازنده» با رادیکالیزه‌کردن جماعات شیعی که اکثرا تحت سلطه قدرت‌های عرب سنی بودند آنان را از حاشیه به متن جهان اسلام و منطقه کشاند. پس از سقوط صدام و شکل‌گیری پویایی‌های تازه در نظم ژئوپلیتیکی منطقه، هلال حاصل‌خیز بار دیگر به کانون تحولات راهبردی

---

۱. خلافت اسلامی اموی و عباسی با مرکزیت دمشق و بغداد بیش از آن که سوری و عراقی باشد، حکومت‌هایی عربی-اسلامی و فراملی بودند.

۲. مسیحیت رسمی که از سوی امپراتوری روم و سپس روم شرقی (بیزانس) و روم غربی حمایت می‌شد؛ شاخه‌های کنونی مسیحیت امروزی کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس همگی شاخه‌های مسیحیت کالسدونی است.

بدل شد. در این دوره، ظهور مفهوم «هلال شیعی» از یک‌سو، و واکنش جریان‌های سنی تندرو از سوی دیگر، بستر ظهور تهدیدی تازه را فراهم ساخت.

این تهدید در قالب «سلفیسم جهادی» شکل گرفت؛ پدیده‌ای که در بستر شکاف‌های مذهبی، فروپاشی دولت‌ها، و رقابت‌های منطقه‌ای، به صورت یک خطر ژئوکالچرالِ پیچیده و چندلایه علیه ایران درآمد و تلاش کرد که شبکه‌ی شیعه و سامانه‌های اعمال قدرت منطقه‌ای آن را درهم کوبد.

سه‌گانه سلفی-جهادی شامل القاعده، داعش و طالبان، طی دو دهه اخیر، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین ابعاد تهدیدات ژئوپلیتیکی و ژئو-کالچرال علیه جمهوری اسلامی ایران عمل کرده‌اند. این جریان‌ها که از دل بحران‌های ساختاری در نظم خاورمیانه و خلأهای امنیتی ناشی از فروپاشی دولت‌های ملی در عراق، سوریه و افغانستان برآمدند، با بهره‌گیری از گسل‌های فرقه‌ای، ابزارهایی علیه افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران فراهم آوردند. القاعده از دهه ۱۳۸۰ به‌ویژه در عراقِ پسا-صدام و افغانستانِ درگیر جنگ، با تشکیل شبکه‌های تروریستی فراملی، نقش مؤثری در گسترش خشونت فرقه‌ای علیه شیعیان ایفا کرد. این گروه با استفاده از برخی کانال‌های حمایتی در جهان عرب، ضمن تضعیف متحدان منطقه‌ای ایران، به‌دنبال ایجاد نفوذ ایدئولوژیک و جذب نیروی انسانی در برخی مناطق سنی‌نشین ایران مانند سیستان و بلوچستان بود. پس از آن، داعش به‌عنوان نسخه رادیکال‌تر القاعده، ایران را به‌طور صریح و مستقیم به‌عنوان یکی از اهداف اصلی اقدامات خود معرفی کرد. این گروه با اشغال موصل، اعلام خلافت اسلامی و استقرار در محور عراق-سوریه، عملاً به تهدیدی ژئوپلیتیکی برای اتصال راهبردی ایران به مدیترانه بدل شد. در کنار عملیات میدانی در منطقه، حملات مستقیم در داخل خاک ایران - از جمله حمله تروریستی به مجلس شورای اسلامی و حرم امام خمینی در سال ۱۳۹۶ - نشان‌دهنده عبور این تهدید از قلمرو بیرونی به درون‌مرزهاست.

در همین راستا، و البته در بافتی بیرون از هلال حاصلخیز، دیگر گروه سلفی یعنی طالبان نیز در دو مقطع تاریخی - دوره اول حاکمیت این گروه (۲۰۰۱-۱۹۹۶) و سپس بازگشت مجدد به قدرت در ۲۰۲۱ - نقش‌آفرینی معناداری در تهدید مرزهای شرقی ایران ایفا کرده است. در دوره اول، قتل دیپلمات‌های ایرانی در مزارشریف و تهدید منافع جمهوری اسلامی ایران، این گروه را به‌عنوان یک دشمن آشکار مطرح کرد. در دوره دوم، با وجود لحن دیپلماتیک‌تر طالبان، اقدامات عملی آنان از جمله درگیری‌های مرزی، بی‌توجهی به حق‌آبه ایران از رود هیرمند، و همچنین تساهل نسبت به فعالیت گروه‌هایی چون جیش‌العدل، نشان می‌دهد که تهدید آنها علیه منافع و امنیت ملی ایران تنها به حوزه سرزمینی محدود نیست بلکه از ظرفیت نفوذ اجتماعی و امنیتی در درون خاک ایران نیز برخوردار است. همچنین، موج جدید مهاجرت افغانستانی‌ها و امکان نفوذ عناصر تندرو در پوشش مهاجرت، سطح جدیدی از تهدیدات نرم و پنهان را ایجاد کرده است.

در مجموع، این سه جریان با وجود تفاوت‌های ساختاری و ایدئولوژیک، عملاً یک طیف تهدید همگرا را شکل داده‌اند که بنیاد آن بر تضعیف شبکه قدرت منطقه‌ای ایران، تخریب مشروعیت فکری-مذهبی تشیع، و ایجاد بی‌ثباتی در مرزها و بافت‌های اجتماعی حاشیه‌ای کشور استوار است. مقابله با این طیف پیچیده، مستلزم اتخاذ راهبردی چندلایه شامل مهار نظامی، سرمایه‌گذاری در ظرفیت‌های نرم قدرت، و تقویت عمق راهبردی از طریق دیپلماسی فعال در محیط پیرامونی ایران است.

در مقابل، جمهوری اسلامی ایران از ۲۰۰۳ کوشید تا با اتخاذ راهبرد منطقه خاکستری و تکیه بر شبکه‌ای از گروه‌های نظامی-سیاسی عمدتا شیعی بر توان مانوردهی خود در منطقه بیفزاید؛ راهبردی که پس از بهار عربی بیش از پیش گسترش یافت. (Reisinezhad, 2020) اگرچه تهران آن را راهبرد دفاعی می‌نماید، جهان عرب و غرب آن را راهبرد تهاجمیَ ایران برای تسلط بر منطقه خوانده‌اند. بنیان این شبکه که آن را محور مقاومت می‌نامند بر اتحاد یک دولت با گروه‌های غیردولتی استوار است. در واقع، حزب‌الله، حماس و انصارالله گروه‌های نیابتی[1] ایران نبوده‌اند بلکه متحدین غیردولتی آن هستند. رابطه تهران با این گروه‌ها از سنخ رابطه دستوری بالا به پایین نیست.

پیامد فشار بر جبهه مقاومت در دره فرات و تحریم‌های فلج‌کننده بر جمهوری اسلامی ایران تشدید بیشتر فرایندهای تنبیه همراه با امنیتی‌سازی گسترده کشور و در مقابل، واکنش ایران با گسترش روزافزون «جبهه مقاومت» در میانه فشارهای سیاسی وتهدیدهای نظامی بود. از پایان جنگ داخلی سوریه، راهبرد منطقه خاکستری ایران در جغرافیایی به نام محدوده منطقه خاکستری به‌کار گرفته شد؛ جغرافیایی که منطبق با هلال حاصلخیز بود و دربردارنده دولت‌های ورشکسته. اگر روسیه خود در ایجاد محدوده خاکستری‌اش نقش مستقیم داشته (اوکراین)، ایران در محدوده‌ای حضور یافته که آمریکا در ایجادش دخالت داشت (عراق-افغانستان-سوریه-لبنان-یمن). تکیه بر شبکه متحدین غیردولتی به منزله ابزار بازدارندگی و ظرفیت نامتقارن وادارندگی، بر توان مانوردهی منطقه‌ای ایران افزود و ایران را به کشوری با راهبرد دفاعی مبتنی بر نسل چهارم جنگ بدل ساخته بود. از این رو، تمایل به ریسک سنجیده در هلال حاصلخیز در راستای راهبرد منطقه خاکستری بود.

با این حال، حمله غیر منتظره حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، تبدیل به خونین‌ترین نبرد میان تل‌آویو و این گروه شد که بخشی از جبهه مقاومت بود و در ادامه به نبرد میان حزب‌الله و اسرائیل کشیده شد. اندکی بعدتر، ایران و اسرائیل نیز در دو دور به ضربات موشکی به پایگاه‌های یکدیگر پرداختند. با این حال، حزب‌الله و حماس زیر فشار خرد کننده اسرائیل و حامی آمریکایی‌اش ضربات سهمگینی دریافت کردند تا آن‌جا که عمده رهبران بلندپایه این دو گروه مهم از متحدین غیردولتی جمهوری اسلامی ایران ترور شدند. اما آنچه بار دیگر به‌عنوان سویه نزاع مذهبی نمایان شد، سقوط حکومت اسد و پیروزی هیئت تحریرالشام بود؛ گروهی سلفی که پیش از این با نام جبهه‌النصره به‌عنوان شاخه سوری القاعده خوانده می‌شد و در جنگ داخلی سوریه شرکت داشت. (Joscelyn, 2017; Alami, 2017) نیروهای تحریرالشام در ۸ دسامبر ۲۰۲۴، پس از ۱۱ روز جنگ، تقریباً بدون مقاومت از سوی ارتش سوریه، موفق شدند دمشق را تصرف کنند. سقوط اسد چیدمان ژئوکالچرال منطقه را برهم زد و بار دیگر فرات را به‌عنوا نمحور جغرافیایی نزاع محتمل مذهبی نمایان ساخت. فروپاشی سوریه بعث اما ضربه‌ای سخت به جبهه مقاومت زد و از توان ژئوکالچرال جمهوری اسلامی فروکاست. بار دیگر تاریخ نشان داد که کنترل هلال حاصلخیز، به‌عنوان محور اصلی تنش‌های ژئوکالچرال خاورمیانه، ناپایدار و بی‌دوام است.

---

1. Proxy

از بررسی سیر تاریخی پر فراز و نشیب شگفت‌انگیز منازعه مذهبی در هلال حاصلخیز خاورمیانه می‌توان پنج دوره را ترسیم کرد؛ دوره‌هایی از نزاع که هر کدام با صلح دینیَ ظاهری به پایان می‌رسد ولی در چرخه‌ای نوین از تنش دینی رخوت آن درهم می‌شکند. همچنین، از داده‌های تاریخی می‌توان دریافت که نزاع عمده در دل خاورمیانه، هلال حاصلخیز، کمابیش بر مرز رودخانه فرات استوار بوده است و کنترل کامل و همزمان بر سرزمین‌های غربی و شرقی فرات بر پایه نیروی صرفا ژئوکالچرال امری شکننده و ناپایدار می‌نماید. مهم‌تر اینکه، می‌توان این روند را شناسایی نمود که اگر هلال حاصلخیز محور بالقوه ژئوکالچرال ایران بوده است، همزمان بستر شکل‌گیری نیروهای ژئوکالچرال ضدایرانی نیز بوده است. سلفیسم جهادی متاخرترین نمود این نیروی ژئوکالچرال است که گسترش توده‌ایِ آموزه‌های آن، مخاطرات جدی برای ایران درپی خواهد داشت.

۵. «آموزه و بستر» تهدیدزاییِ سلفیسم جهادی علیه ایران: ایدئولوژی مذهبی-پوپولیستیِ ترور

در چارچوب رویکرد همزمانی، و به منظور شناخت نحوه‌ی تهدیدزایی نیروی ژئوکالچرال سلفیسم جهادی علیه ایران، پرسش محوری این است که چگونه میتوان ظهور و گسترش «اراده به خصومت» با ایران را در پیروان سلفیسم رادیکال توضیح داد؟ پاسخ در «آموزه‌های ایدئولوژیکِ» محرّکِ ضدیت و خشونت‌ورزی علیه ایران و «زمینه‌های جامعه‌شناختی- روان‌شناختیَ» گسترش توده‌ای آن نهفته است.

فهم «مکانیسم اتصال» مذهب سلفی و خشونت‌ورزی تروریستی، مستلزم تمرکز بر رابطه میان «نوع قرائت از مذهب» و ظهور و گسترش توده‌ایِ «خشونت موجه» است. بدین منظور، از میان اَشکال اصلی انگاره اجتماعی (اسطوره، مذهب، ایدئولوژی)، «ایدئولوژی» مناسبترین مفهوم برای تحلیل این اتصال به نظر می‌رسد (Ansar, 2019: p.73) چراکه ایدئولوژی با دعوت به مبارزه در راستای اهداف قطعی و تدارک سازوکارهای مورد نیاز در زنجیرهای از اَعمال گروهی، اصلیترین عنصری است که فرد را به ارتکاب خشونت سوق میدهد (اگرچه لزوماً همواره با خشونت طلبی همراه نیست). (Borum, 2004: p.46) تلقی از سلفیسم رادیکال-جهادی به‌مثابه یک «ایدئولوژی» با نظر به «ماهیت و کاکردهای ایدئولوژی» (تبیین وضع موجود، تجویز وضع مطلوب و دستورالعمل تحقق) صورت می‌گیرد؛ چراکه همچون یک ایدئولوژی، با ارائه قرائتی بنیادگرا از دین به «تبیین» وضع موجود (انحطاط) و «تجویز» وضع مطلوب (احیاء خلافت) می‌پردازد و در قالب دستورالعمل های فقهی، اِعمال خشونت را (به مثابه رسالت مذهبی) «توجیه می‌کند».

توضیح نحوه شکل‌گیری «اراده به خشونت موجه» در این ایدئولوژی، مستلزم یک دستگاه مفهومی متشکل از سه رکن می‌باشد: «تقلیل‌گرایی اسطوره‌ای»[1]، «خشونت برسازنده»[2] و «مدرنیسم ارتجاعی».[3] «اسطوره» به تعبیر رولان بارت یک فرم، گفتار یا اسلوبی از دلالت است که معنا را از بستر تاریخی‌اش جدا کرده، به آن قطعیت و تصلب می‌بخشد و بدین ترتیب، معنا را «تقلیل می‌دهد». هر محتوایی (از جمله دینی) با قرار گرفتن در این نوع قالبِ تقلیل‌گرایانه به اسطوره بدل می‌شود. (Barthes, 2007: 30-35, 41-

1 . Ideological Reductionism
2. Constructive Violence
3. Reactionary Modernism

49) «خشونتِ برسازنده» در اندیشه سورل ناظر به فهمی از سیاست است که در آن باید از طریق «نفی» به «ایجاد وضعیت جدید» اقدام کرد و اراده به این مهم نیز به شکل «خشونت» ظاهر می‌شود اما خشونتی که طبق اصول اخلاقی خاصی (اسطوره اجتماعیَ برساخته‌ی ایدئولوژی) اقدام می‌کند. (Tudor, 2003: 32) «مدرنیسم ارتجاعی» به همنشینی ایده‌ها و آرمان‌های ضدمدرن (نفی ارزش‌های مدرن نظیر عقلگرایی، آزادی، برابری و دموکراسی) و محصولات عقل ابزاری مدرن (بروکراسی، صنایع پیشرفته، تکنولوژی‌های نظامی، فنون تبلیغاتیَ بسیج توده‌ای و ...) در قالب یک ایدئولوژی اشاره دارد. (Herf, 2003)

در چارچوب سلفیسم رادیکال، شاهد نوعی ایدئولوژیزه‌کردن مذهب هستیم که از طریق نحوه مواجهه اسطوره‌ای با دین، یعنی نادیده‌گیری تفسیرپذیری گسترده نصوص و فروکاستن آن‌ها به یک معنای (لفظ‌باورانه) خاص، صورت می‌گیرد. در این چارچوب، نه تنها جایی برای مراجعه به عقل جمعی و عرف جهت تدارک قوانین مناسب برای پاسخگویی به نیازهای روز انسان مسلمان و اداره جوامع اسلامی معاصر نمی‌توان متصور بود بلکه تفسیر اجتهادی نیز بدعت و زمینه‌ساز انحراف از دین تلقی می‌شود. این فهم «تقلیل‌گرایانه» (به معنای ظاهرگرایانه، گذشته‌گرایانه و لذا متصلبانه) در قبال مسائل اجتماعی- سیاسی، به مانند یک دکترین مذهبی- سیاسی انعطاف‌ناپذیر در قبال وضع موجود و روش‌های اصلاح آن عمل می‌کند که لاجرم «اراده به خشونت‌ورزی» را به منزله رسالت دینی در جهت «برساختن» نظم مطلوب تجویز می‌نماید. (Abbaszadeh Marzbali, 2021)

در این راستا، آنها اسطوره سیاسیَ خود را برای بسیج توده‌ها (تحت لوای فانتزی «جامعه اسلامی ناب») ارائه می‌دهند و در قالب پیگیری آرمانِ «جماعت‌سازی»،[1] وضع موجود را همچون وضعی استثنا به تصویر می‌کشند که سامان یافتن آن قطعی اما مستلزم اراده برای تقبل تکالیف برآمده از آن است. پاکسازی خشونت‌آمیز جامعه در راستای این رسالت، یکی از ضروری‌ترین مراحل است. طبعا، پاکسازی محیط به قصد ایجاد / احیاء «جماعت اصیل» ناظر به مخاطبی است که وجودش به منزله تهدیدی برای انسجام و وحدت جامعه تصویرسازی می‌شود. لذا این نوع خشونت‌ورزی اسطوره‌ای- مذهبی بر نوعی «قطبی‌سازی پوپولیستی» (جماعت مومنان در برابر جماعت کفار) بنا می‌شود و بدین ترتیب، قربانی‌سازی از «دیگریِ جماعتِ» اصیل و مومن (یعنی کافر به‌مثابه هومو ساکر) به‌عنوانبخشی قطعی از پروژه احیا جماعتِ اسطوره‌ای موضوعیت می‌یابد. انگاره «شیعه به‌مثابه رافضی»[2] برای سلفی‌های رادیکال چنین کاربردی دارد.

به اعتبار ایدئولوژی‌بودن، طبعا این دکترین حتی تکنیک‌های اِعمال خشونت را در قالب هنجارها و دستورالعمل‌های فقهی، یعنی سه مفهوم نکایه (تخریب)، توحش (ارعاب) و تمکین (استقرار)، ترسیم می‌نماید (Nasri, 2017)؛ بدین صورت که ابتدا باید از طریق اعمال ایذایی، دشمن را از درون مستهلک ساخت. سپس، توحش را تا حدی اعمال کرد که وحشت مستولی شود. در نتیجه، توده‌ی ترسیده از هرگونه اقتداری که بتواند نظم را برقرار سازد، تمکین خواهد کرد. (Naji, 2018)

---

1. Community-building

۲. رافضی، به‌عنوان لقبی کنایی و اهانت‌آمیز خطاب به آن دسته از مسلمانانی است که به رهبر خود پشت می‌کنند. برخی از اهل سنت، این لقب را به این دلیل برای شیعیان به‌کار می‌برند که خلفای راشدینِ اهل سنت را نپذیرفتند.

در عین حال، چون سلفیسم رادیکال یک جنبش «سیاسی- ایدئولوژیک» و نه صرفاً «عقیدتی» است، وجوه محاسبه‌گرایانه‌ی برآمده از «عقلانیت ابزاری» را هم در قالب «توسل به تکنولوژی‌های مدرنِ» ارتباط-گیری، مبارزه و اِعمال خشونت، و هم به اقتضاء شرایط در قالب نوعی «عملگرایی تاکتیکی» در قالب مذاکره، شمول‌گرایی پوپولیستی، و ... برمی‌تابد.

فارغ از مکانیسم ایدئولوژیک محرک «اراده به خشونت‌ورزی» در پیروان، فهم قابلیت این ایدئولوژی سیاسی-مذهبی برای بسیج توده‌ای تمرکز تحلیلی مضاعفی می‌طلبد. اهمیت این تمرکز از آن روست که باوجود افزایش آگاهی عمومی و برخی تجارب - هرچند نیم‌بند - از نهادهای دموکراتیک در خاورمیانه معاصر، این منطقه همواره در معرض خیزش پوپولیسم مذهبی رادیکال بوده است. اما در مقایسه با جنبه خشونت‌آمیز سلفیسم رادیکال، بعد پوپولیستی این پدیده توجهات بسیار کمتری را به خود جلب کرده و در این زمینه، خلأ پژوهشی در ادبیات جریان اصلی مطالعات رادیکالیسم مذهبی به چشم می‌خورد.

این در حالی است که از منظر عمل سیاسی، یک جنبش‌بنیادگرای اسلامی را نمی‌توان یک خیزش نخبه‌گرایانه‌ی مذهبی قلمداد کرد بلکه، برعکس، حاوی ابعاد پوپولیستی مشخصی است که توده‌ها را تحت رهبری مذهبی بسیج می‌کند. چنانکه اولیویه روآ در کتاب جهل مقدس: زمان دین بدون فرهنگ متذکر می‌شود، در دهه‌های اخیر شاهد مذاهب نوظهوری هستیم که با عبور از الهیات و فقه درپی برقراری رابطه‌ای مستقیم و بی‌میانجی با خدا هستند و با قلمداد کردن دستگاه‌های معرفت دینی به منزله مانعی برای فهم حقایق دینی، بیش از معرفت دینی بر هویت مذهبی خود تأکید می‌کنند. (Roy, 2010) در این رابطه، علاوه بر «اسطوره اجتماعیَ» بسیج‌گر، آنچه برای ایدئولوژی سلفیسم نوعی «جاذبه توده‌ای» فراهم می‌سازد، دین‌شناسی عوام‌گرایانه و سلسله‌مراتب‌زداست که در مفهوم «التباع النص» نهفته است. برطبق فتاوای ایدئولوگ‌های سلفیسم رادیکال، نص واجد معنایی آشکار است که در لفظ آمده است. لذا فرد مسلمان می‌تواند آنچه خود مستقلاً از نص می‌فهمد را مبنای عمل قرار دهد. (Forati, 2017: p.112)

به همین نحو، به لحاظ تئوریک، این نوع جنبش را نمی‌توان نوعی دکترین فردگرایانه‌ی زاهدانه برای انکار زندگی دنیوی در مقابل زندگی اخروی درنظر گرفت بلکه برعکس، مبتنی بر یک ایدئولوژی جمع‌گرایانه مذهبی- سیاسی است که درصدد ساماندهی زندگی دنیوی در راستای تضمین رستگاری اخروی می‌باشد و به‌دلیل پیوند زدن مطالبات مادی با آموزه‌های دینی (یا به بیان دقیق‌تر، مفصل‌بندی مطالبات مادی و معنوی ذیل یک گفتمان مذهبی) موفق به بسیج توده‌ای می‌شود. طبعا انکار مطالبات مادی به نفع صرفاً مطالبات معنوی، مانع از توفیق این نوع جنبش‌ها در جذب توده‌ای می‌شد. همنشینی منسجم مطالبات مادی و معنوی ذیل ایدئولوژی آرمان‌گرای سلفیسم (البته به هنگام قرار داشتن در موضع سلبی یا اپوزیسیون) را نمی‌توان بدون توجه به بستر ظهور این پدیده درک کرد.

بررسی «شرایط جامعه شناختی- روان‌شناختی جوامع میزبان» به‌مثابه «جوامع توده‌ای»، داده‌های قابلاتکایی برای فهم دلایل «اقبال توده‌ای» به سلفیسم رادیکال در اختیار می‌نهد. «جامعه توده‌ای»[1]

1. Mass Society

در نظر آرنت جامعه‌ای درحال گذار، آنومیک و روان‌پریش است که جمعیت آن در اثر مواجهه ساخت سنتی با نوسازی شتابان و ناتمام به مجموعه‌ای از افراد منزوی تبدیل شده‌اند؛ افرادی که چون هیچ پیوند ذهنی با هم ندارند، تشنه ایدئولوژی‌های رهایی بخش و رهبران کاریزماتیکی‌اند که وعده احیای همبستگی سابق را می‌دهند. (Arendt, 1973) صاحبنظران مطالعات خاورمیانه و جنبش‌های اسلامی بر این باورند که بنیادگرایی اسلامی در شرایط آنومیکِ جوامع اسلامیَ در حال گذار زمینه خیزش می‌یابد؛ شرایطی که محصول دو روند همافزا در تخریب بنیان‌های جامعه سنتی (روند برونزای استعمار و امپریالیسم و روند درون‌زای شبه مدرنیسم و غرب‌گرایی) در دولت‌های وابسته است (Sayyid, 2003) و در بستر دولت ورشکسته و جامعه گسسته فرصت استیلا می یابد.

دولت ورشکسته، دولتی است که توانایی بازنمایی و انجام کارکردهای معمول یک دولت از قبیل انحصار کاربرد زور مشروع برای حفظ ثبات و امنیت، ایجاد شرایط رشد اقتصادی و تامین خدمات عمومی برای شهروندان را ندارد. (Ehrnreich, 2005: p.1160) در چنین بستری، اسلام‌گرایان رادیکال با بهره‌گیری از شرایط روانی تروماتیک توده‌های مسلمان سرخورده، حول ناکامی ایدئولوژی‌های موجود در ارائه راه‌حل مانور می‌دهند و در مقابل، به ارائه قرائتی ایدئولوژیک و تقلیلگرایانه از اسلام به‌مثابه آلترناتیو بومی مبادرت می‌ورزند. طبعاً به میزانی که عملکرد دولت ایران به مشخصه‌های یک دولت ضعیف و ورشکسته (به ویژه در قبال استان‌های مرزی سنی‌نشین) نزدیک گردد، بستر جامعه‌شناختی-روان‌شناختی لازم برای بسیج توده‌ای اجتماع ناراضی اهل سنت نیز بیشتر در دسترس گروه‌های سلفی رادیکال خواهد بود.

بدین ترتیب، سلفیسم رادیکال به‌مثابه یک تهدید ژئوکالچرال، نه تنها از بیرون بلکه با نفوذ به درون نیز می‌تواند به اقدام علیه منافع و امنیت ملی ایران بپردازد.

۶. «سطوح» تهدیدزایی سلفیسم جهادی علیه ایران: خارجی و داخلی

اگر که تالی منطق اسطوره‌ایِ ایدئولوژیِ سلفیسم جهادی این است که نه صرفا جمهوری اسلامی بلکه «ایران شیعی» به‌مثابه دیگریِ وجودیِ آن پدیدار می‌شود، بنابراین، خطری وجودی برای ایران بوده و خواهد بود. پرسش این است که مهم ترین تهدیدات داخلی و خارجی این جریان علیه امنیت ملی ایران از چه سنخی هستند؟ در واقع فرضیه اصلی پژوهش در این بخش به محک آزمون زده می‌شود؛ اینکه ایران به دلیل موقعیت فرهنگی-مذهبی در خاورمیانه (پیشران نیروی ژئوکالچرال شیعی) و همچنین بافت داخلی (تکثر زبانی و مذهبی) و جغرافیای خاص تهدیدآمیز آن (مرزنشینی اهل سنت به‌منزله بستر رسوخ درونی، و همسایگی با کشورهای سنی منطقه به‌منزله زمینه تصادم دائمی بیرونی)، آسیب‌پذیری خاصی در برابر سلفیسم رادیکال دارد.

از این زاویه، سلفیسم جهادی تهدیدی اصالتا ژئوکالچرال است که، با تکیه بر درهم‌تنیدگی عوامل جغرافیایی و برداشت ایدئولوژیک رادیکال از اسلام سنی، منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را هم در بیرون و هم در درون، همزمان به صورت مستقیم و غیرمستقیم به چالش می‌کشد. این خطر در چهار حوزه منافع ملی و تمامیت ارضی ایران را مورد هدف قرار می‌دهد: پیرامون دور، پیرامون نزدیک، پیرامون هیبریدی، و درون مستقیم.

۶-۱) پیرامون دور (هلال حاصلخیز):

سلفیسم جهادی با تهدید پیرامونیَ دور سودای بر هم زدن نفوذ جمهوری اسلامی از طریق دو نیمه کردن حوزه ژئوکالچرال ایران و فشار بر مرز غربی عمق ژئوپلیتیکی ایران در دره فرات دارد. این نیروی ژئوکالچرال به‌گونه‌ای مستقیم بر نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی تأثیر گذاشته و راهبرد امنیت ملی ایران در ورای مرزهای غربی را برهم زده است؛ بدین صورت که از طریق ایجاد اختلال در دسترسی ایران به مدیترانه برای حمایت از متحدین سوری-لبنانی-فلسطینی‌اش، چالشی علیه راهبرد «دفاع پیش‌رو» ایران از ۲۰۰۳ ایجاد کرده است. مهم‌ترین نمود و نماد چنین مداخله‌ای را باید درسر بر آوردن گروه‌های سلفی، از القاعده عراق و داعش تا تحریرالشام، در میانه عراق و سوریه دید؛ در سرزمینی که جزیره نامیده می‌شود و دلِ هلال حاصلخیز است. به بیان دیگر، دلِ دلِ خاورمیانه هدف اصلی سلفیسم جهادی بوده است.

۶-۲) پیرامون نزدیک (مرزشرقی):

سویه‌ی دومِ تهدید سلفیسم جهادی علیه ایران به حضور آن در همسایگی ایران اشاره دارد. برخلاف گونه نخست که در محور غربی میان‌رودان-شامات عمل می‌کند، این تهدید را باید در حضور گروه‌های سلفی از طالبان تا داعش خراسان در مرزهای شرقی ایران دید. به بیان دیگر، اگر سویه نخست، بر هلال عاشورا ضربه می‌آورد، عمده فشار این سویه بر هلال نوروز است. در این معنا، برآمدن، قوام و تشدید خطر طالبان و داعش خراسان در مرزهای شرقی ایران به منزله مکمّل حضور القاعده عراق، داعش و تحریرالشام جهت خرد کردن حوزه نفوذ تاریخی ژئوکالچرال ایران عمل کرده است.

۶-۳) پیرامون هیبریدی (مرزشمال‌غربی):

سویه سومِ تهدید سلفیسم جهادی علیه ایران به حضور غیرمستقیم گروه‌های سلفی در شمال رود ارس اشاره دارد که خطری برای حوزه نفوذ تاریخی ژئوکالچرال ایران در قفقاز هستند. این سویه از تهدید، در ترکیب با خطر روزافزون پان‌ترکیسم در درون قلمرو ایران، متوجه مناطق شمال غرب ایران شده است.

۶-۴) درون مستقیم (مناطق سنی‌نشین):

در سطح داخلی، ایران به دلیل تکثر زبانی و مذهبی و همچنین جغرافیای خاص تهدیدآمیز آن (یعنی استقرار جمعیت اهل سنت در نواحی مرزی) آسیب‌پذیری خاصی در برابر این پدیده دارد. این به‌ویژه با نظر به همپوشانی شکاف مذهبی با شکاف قومی و سیاسی اهمیت مضاعف می‌یابد؛ یعنی مناطق مرزنشین که به‌دلیل بافت سنی‌نشین مستعد ظهور ایدئولوژی‌های سلفی ضدشیعی هستند، در صورت وجود احساس محرومیت (به لحاظ بازتوزیع منابع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی) مستعد ظهور گرایش‌های ضدملی نیز هستند؛ برخلاف سه سویه پیشین که راهبرد امنیت ملی ایران را در ورای مرزها برهم زده، تهدید سلفیسم جهادی در این سویه مستقیماً قلمرو ایران را هدف را قرار داده است. (Zandi, et.al., 2023)

این سویه درونی که در هیئت اقدامات تروریستی گروه‌های تکفیری همچون جیش‌العدل نمود پیدا کرده است، با پراهمیت شدن اقوام و اقلیت‌های مذهبی در سیاست خارجی کشورها پررنگ شده است چراکه از طریق نفوذ مبتنی بر اختلاف‌افکنی با پتانسیل خشونت و درگیری به اهداف خود می‌رسند. به بیان دیگر، انشقاق مذهبی ابزاری سهل‌الوصول در دست رقبا به منظور دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی خواهد بود.

به تعبیر دیگر، به‌دلیل پیوند خوردنِ ضدشیعی‌گری با ضدایرانی‌گری، نارضایتی اقتصادی- فرهنگی-سیاسی اهل سنت از دولت مرکزی می‌تواند به سطح تهدید امنیتی علیه تمامیت ارضی ایران ارتقا یابد چراکه سلفیسم جهادی به‌عنوانانیرویی ژئوکالچرال، برخلاف تهدیدات کلاسیک سیاسی یا نظامی، در عین برخورداری از ابعاد امنیتی، دارای ظرفیت‌هایی عمیق در حوزه‌ی هویتی، فرهنگی و تمدنی است؛ ظرفیت‌هایی که می‌تواند زمینه‌ساز بسیج پوپولیستی اهل سنت علیه تمامیت ارضی و انسجام ملی ایران باشد. این ظرفیت تهدیدآمیز جریان‌های سلفی از زمان سقوط رژیم بعث عراق در سال ۲۰۰۳ به وضوح نمایان شد و تا سال ۲۰۲۵ به شکل‌گیری مجموعه‌ای از چالش‌های ژرف منجر شد که اوج آن در ظهور و گسترش داعش و تلاش برای بازتعریف مرزهای سیاسی و تمدنی منطقه مشاهده گردید. به‌عبارتی، داعش را می‌توان تجلی نهایی روندی دانست که از دل خلأ قدرت، رقابت ایدئولوژیک، و منازعه بر سر هژمونی فرهنگی در منطقه‌ی هلال حاصل‌خیز برآمد. این به ویژه زمانی اهمیت می‌یابد که در نظر داشته باشیم تمرکز جریان‌های منطقه‌ای رقیب (پان‌ترکیسم در شمال و سنی‌گرایی - وهابی در جنوب) لزوما به میدان کنشگری سیاست خارجی ایران نظر ندارد بلکه تحریک تجزیه‌طلبی داخلی را نیز هدف گرفته است.

در این معنا، تهدید سلفیسم جهادی توان لازم برای تغییر چیدمان قدرت در خاورمیانه به زیان جمهوری اسلامی ایران را داشته و دارد؛ چنانکه همچون ابزاری نیابتی از سوی دیگر کشورها به تناوب مورد استفاده قرار گرفته است. به بیان دیگر، به دلیل وجود کشورهای سنی در منطقه، تهدیدات گروه‌های سلفی رادیکال علیه ایران شیعی با دیگر تهدیدات برآمده از رقبای منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای (نظیر پان‌ترکیسم در شمال و سنی‌گرایی- وهابی در جنوب) رابطه‌ای همافزا برقرار می‌کند. این گروه تا میانه دهه ۹۰ خورشیدی از سوی ریاض و گاه ابوظبی مورد پشتیبانی بود، امروزه این آنکاراست که عنان آنان را در اختیار دارد. در واقع، ترکیه تنها کشوری است که می‌تواند هر چهار سویه تهدید سلفی جهادی را علیه امنیت ملی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی راهبری کند. این بدین معناست که تهدید سلفی جهادی در دهه پیش رو را باید عمدتا در رقابت قدرت میان ایران و ترکیه دید.

۷. «خنثی‌سازی» تهدید: راهبرد سه‌گانه و سیاست‌های پیشنهادی

پس از واکاوی ایدئولوژی و ژئوپولیتیکِ تهدیدزای سلفیسم رادیکال برای ایران، واپسین گام پژوهش پیش‌رو پاسخ بدین پرسش است که به منظور مقابله با تهدیداتِ متصور چه راهبردهایی می‌توان ترسیم نمود؟ تحلیل «روندپژوهانه» داده‌های تاریخی به ما نشان داد که در منطقه‌ی موسوم به هلال حاصل‌خیز یک روند تاریخی شکل گرفته است؛ روندی که به‌طور مداوم بستر اصلی شکل‌گیری تهدیدات ژئو-کالچرال علیه منافع ملی و تمامیت ارضی ایران بوده است. این منطقه، که فاصله‌ی ژئوپلیتیکی میان ایران و دریای مدیترانه را در بر می‌گیرد، در دوره‌های مختلف تاریخی به صحنه‌ی درگیری بر سر تعریف هویت، قدرت، و تمدن در غرب آسیا بدل شده است. جدیدترین و بارزترین نماد این نوع تهدید ژئو-کالچرال، ظهور و گسترش سلفیسم جهادی است که از توانایی به چالش کشیدن امنیت و منافع ملی ایران در خارج و داخل برخوردار است. تحلیل «ایدئولوژی‌شناسانه» آموزه‌ها و زمینه‌ی گسترش سلفیسم جهادی نشان داد که در صورت

وجود شکاف دولت- ملت (به دلایل برون‌زا و درون‌زا)، این نیروی ژئوکالچرال می‌تواند به سبب غیریت‌سازی ایدئولوژیک با شیعیان، منجر به تحریک گروه‌هایی از اهل سنت برای جهت‌گیری‌های تجزیه‌طلبانه و یا تروریستی گردد. بنابراین، راه‌حل‌ها می‌بایست ناظر به ابعاد نظری و عملی (ایدئولوژی و ژئوپولیتیک) و هم قابلیت کاربست در سطوح سیاست‌گذاری داخلی و خارجی پیشنهاد شوند.

البته برخلاف برخی مطالعات آینده‌پژوهانه که بر اساس سناریوهای محتمل یا ممکن حرکت می‌کنند، در پژوهش حاضر هرگونه هشدار نسبت به یک تهدید، اشاره به آینده یا راهبرد، برآمده از تحلیل روندهای تاریخی و الگوهای تکرار شونده و نه تدوین سناریو به معنای کلاسیک آن است. به همین دلیل، تحلیل‌های راهبردک و پیشنهادهای برآمده از آن، نه در چارچوب سناریونویسی بلکه در چارچوب فهم و تبیین روندهای مزمنِ تهدید ارائه شده‌اند. پژوهش حاضر راهبرد مناسب در قبال تهدید سلفیسم رادیکال علیه امنیت ملی ایران را بر مبنای سه لایه «مهار»،[1] «عقب راندن»[2] و «قرنطینه کردن»[3] در دو سطح داخلی و خارجی در نظر می‌گیرد. این راهبرد بر خنثی سازی عوامل ذهنی و عینیَ زمینه ساز نفوذ این گفتمان در داخل و بیرون از مرزهای ایران بنا شده که مستلزم چند گام بنیادین است:

۷-۱) احصاء نقاط ژئوپولیتیکیِ تهدیدزای سلفیسم جهادی:

در گام نخست، سیاست‌گذاری معطوف به مهار، عقب‌راندن و قرنطینه‌سازیِ نیروی ژئوکالچرال سلفی مستلزم شناسایی واقع‌بینانه آن دسته از مناطق جغرافیایی در درون قلمرو و بیرون از مرزهای ایران است که مستعد واگرایی و / یا ضدیت با ایران هستند. در «پیرامون دور»، یعنی منطقه شامات و هلال حاصلخیز میان‌رودان، باوجود هزینه‌های نظامی- سیاسی- اقتصادی- انسانی گسترده ایران در فرایند حفظ بلوک مقاومت، سقوط دولت سوریه توسط یک گروه سلفی، در حکم مهر تأییدی دوباره بر تهدیدزایی پایدار منطقه شامات برای منافع و امنیت ملی ایران است. به منظور مقابله، پیشنهاد می‌شود ایران در هلال حاصلخیز راهبرد «مهار فعال» را دنبال کند. در بخش شامات، این راهبرد بهتر است غیر مستقیم باشد چراکه دخالت مستقیم مجدداً فشاری را بر ایران وارد خواهد کرد. راهبرد مذبور بر این فرض استوار است که سقوط بشار اسد به ثبات دائم در کشوری ازهم‌گسیخته نمی‌انجامد؛ مرز حوزه نفوذ ترکیه و اسرائیل شکننده است؛ عربستان سعودی با نگرانی به نیرومندی محور اخوانی آنکارا-دوحه می‌نگرد. از این‌رو، راهبرد مهار غیر مستقیم حکم می‌کند که ایران در سوریه صبر پیشه سازد. در بخش میان‌رودان، پیشنهاد می‌شود که راهبرد مهار فعال به صورت مستقیم باشد چرا که در حوزه عمق ژئوپلیتیکی ایران قرار دارد. از این رو، چنین راهبردای می‌طلبد که حفظ نیروهای نزدیک به ایران در دستور کار قرار گیرد.

در «پیرامون نزدیک»، با قبضه قدرت توسط طالبان و ائتلاف القاعده با آن در دهه ۱۹۹۰، افغانستان همواره یکی از کانون‌های پایدار تهدید سلفیسم رادیکال علیه منافع و امنیت ملی ایران بوده است. با برآمدن دوباره طالبان و تسخیر کابل توسط این گروه، این تهدید بار دیگر در مرزهای شرقی ایران سربرآورد. اگرچه راهبرد

---

1. Community-building
2. Rollback
3. Quarantine

مطلوب در این محدوده سرزمینی «به عقب راندن» خطر طالبان است، اما در شرایط کنونی، کشور فاقد توان عملیاتی‌کردن این راهبرد به نظر می‌رسد. بنابراین، «مهار»، راهبرد قابل‌تحقق‌تری می‌نماید. در این خصوص، پیشنهاد می‌شود ایران یک راهبرد پیچیده و درعین‌حال یکدست و منسجم را اتخاذ کند که بنیان آن بر درپیش‌گرفتن یک نقش سه‌وجهی در قبال افغانستانِ تحت حکمرانی طالبان استوار است. این سه نقش مجزا و درعین‌حال درهم‌تنیده شامل موازنه‌گر، میانجی‌گر و رام‌کنندگی هستند. نخست، پیشنهاد می‌شود ایران مانع تکرار تندروی‌ها و خشونت‌های دوره قبل حکومت طالبان علیه مردم افغانستان به‌ویژه شیعیان و پارسی‌زبانان شود. دوم، میان طالبان و دیگر گروه‌های بالقوه و بالفعل مخالف، به‌ویژه مقاومت پنجشیر، موازنه‌ای پایدار ایجاد و آن را حفظ کند. سوم، میان طالبان و دیگر گروه‌ها میانجی‌گری کند. با تکیه بر این نقش، راهبرد ایران در برابر طالبان می‌تواند با سیاست «چماق و هویج» و بسته پاداش و فشار هم‌زمان همراه باشد.

در «پیرامون هیبریدی»، پیشنهاد می‌شود راهبرد اصلی ایران در قفقاز جنوبی بر راهبرد «به عقب‌راندن» استوار باشد. در این منطقه، به منظور مقابله با نیروهای سلفی تروریست که در اثر بحران قره‌باغ (و درآینده احتمالا گذرگاه زنگزور) فعال شده‌اند، رصد جدی فعالیت آنها و اتخاذ سیاست‌های لازم به نحو پیش‌دستانه ضروری به نظر می‌رسد. در کنار آن، به‌دلیل تداوم تنش‌ها میان باکو و ایروان، می‌توان از طریق بازگذاشتن باب گفت‌وگو و همکاری از سرریز شدن پیامد این تنش بر تمامیت ارضی ایران کاست. یکی از دریچه‌های همکاری می‌تواند در عرصه کریدور بین‌المللی شمال-جنوب از طریق تسریع در راه‌اندازی شبکه ریلی از باکو به آستارا-انزلی-قزوین تا دریای عمان و تنگه هرمز باشد. برپایی بازارچه‌های مرزی و حتی شهرک‌های صنعتی مشترک می‌تواند به گسترش مراودات اقتصادی بینجامد. درباره ارمنستان، صرفاً رزمایش «فاتحان خیبر» و حتی همکاری‌های نظامی تنگاتنگ با ایروان، از جمله برپایی پایگاه نظامی در خاک این کشور کافی به نظر نمی‌رسد، بلکه در کنار تلاش برای شکل‌گیری هرچه سریع‌تر توافق‌نامه امنیتی تهران-ایروان، می‌توان از طریق گسترش نفوذ اقتصادی خود در ارمنستان منافع ملی و امنیت ملی این کشور را حفظ نمود. پیشنهاد می‌شود که این مهم در دو عرصه تمرکز داشته باشد: نخست، حوزه انرژی به این معنی که شبکه‌های نفت و گاز از طریق مرز نوردوز وارد ارمنستان شود. دوم، در کنار شبکه‌های لوله انرژی می‌توان شبکه راه‌آهن و جاده از نوردوز را با گذر از استان سیونیک به باتومی منتهی نمود. این امر می‌تواند به شکل‌گیری شاخه غربی کریدور بین‌المللی شمال-جنوب بینجامد.

در «درون مستقیم» جغرافیای ایران، یعنی مرزهای غربی و جنوب شرقی، راهبرد «قرنطینه‌کردن» مطلوب به نظر می‌رسد؛ این راهبرد می‌طلبد که از سیاسی-امنیتی شدنِ مطالبات اقتصادی و اجتماعی اقلیت اهل سنت دوری شود. با سیاسی‌شدنِ مطالبات، اقلیت مذهبی به‌ویژه نخبگان، هرگونه کمبود و تنگنایی را متوجه تعارض مذهبی خود با حکومت میکنند و این باور را ترویج می‌دهند که دلیل عدم رفع کمبودها حتی از نوع اقتصادی یا فرهنگی آن توسط حکومت، تعارض مذهبی حکومت با آنهاست. از طرف دیگر، می‌طلبد که از قطبی‌کردن جامعه و تشدید شکاف‌های اجتماعی دوری شود چراکه جریان اقلیت‌گرای مذهبی به دنبال تشدید هویت مذهبی در جهت بهره‌برداری سیاسی است.

۷-۲) شناسایی روندهای فراملی حامل ائتلاف‌های ضدایرانی:

سلفیسم رادیکال با تأکید بر مفاهیم ضدشیعی- ضدایرانی اساساً جهت‌گیری تهدیدزا علیه ایران دارد و با توجه به عملگرایی تاکتیکی آن به اقتضاء سیاستِ وقت، محتمل است که در آینده با دیگر رقبای منطقه‌ای (نظیر جریان پان‌ترکیسم در شمال و سنی‌گرایی - وهابی در جنوب) و قدرت‌های فرامنطقه‌ای (نظیر آمریکا) رابطه‌ای همافزا در تهدید منافع و امنیت ملی ایران برقرار می‌کند؛ چه اینکه، تاریخ معاصر گواه مستندی بر اینگونه هم‌نشینی‌های اقتضائی بوده است: از ائتلاف مجاهدین افغان با آمریکا در نبرد با شوروی کمونیست گرفته تا همسویی‌های مقطعیِ جبهه ضد- مقاومت متشکل از آمریکا، عربستان و ترکیه با سلفی‌های رادیکالِ معارض دولت بشار اسد در سوریه.

بدین منظور، پیشنهاد می‌شود ایران با صبر راهبردک، منتظر تنش میان عربستان سعودی، اسرائیل، ترکیه، امارات و قطر باشد. عمده رقابت این دول در شامات متمرکز شده است و ایران می‌تواند با بردباری و هوشمندی خطر سلفی‌های جهادی در سوریه را مهار سازد. در عین حال، به نظر می‌رسد که برآمدن تحولاتی نوین در مرزهای شمالی و شرقی ایران باعث چرخش کانونی سیاست خارجی آن گردد. با توجه به درهم‌تنیدگی بحران‌ها و تنش‌های پیرامونی، هرگونه تلاش برای بازآرایی چیدمان قدرت در منطقه نیازمند مدیریت رقابت راهبردک و کاربرد بهینه قدرت سخت، نرم و هوشمند از سوی ایران است.

جایگاه ژئوراهبردک ایران می‌تواند بستر شکل‌گیری این راهبردهای نوین شود. مهم‌تر از آن، ایران به‌عنوان کشوری فاقد هرگونه اتحاد طبیعی با ابرقدرتی جهانی یا قدرت‌های بزرگ، نیازمند تکیه به درون و مردم خود در کنار اتخاذ راهبردهای نوین، پیچیده و منعطف برای حفظ منافع مردم ایران است. کوتاه اینکه شناخت «تنهایی راهبردک» تاریخی ایران می‌تواند به تدوین کلان‌راهبردنوین بیانجامد، به‌گونه‌ای‌که خط‌مشی در مناطق پیرامونی ایران را از نو بازسازی می‌کند.

۷-۳) برکشیدنِ بدیل‌های درون‌گفتمانیِ بنیادگرایی سنی:

به منظور خنثی‌سازی جاذبه مذهبی سلفیسم رادیکال، سیاست قرنطینه‌کردن پیشنهاد می‌شود. این سیاست مستلزم برجسته‌سازی و تقویت آن دسته از گفتمان‌های میانه‌روی اهل سنت، نظیر فقه مقاصد و تصوف نقشبندیه، است که امکان تقریب مذاهب و یا دست‌کم عدم‌اصطکاک نیروهای ژئوکالچرال سنی (در مفهوم عام) با منافع و امنیت ایران را فراهم می‌کند. با توجه به وجود اختلافات اساسی میان فقه‌التکفیر سلفی و گفتمان فقهی سایر مذاهب اهل سنت، تمرکز بر طرح‌های تقریب مذاهب از طریق برجسته‌سازی اصول عام مورد اجماع شیعه و سنی، گامی ضروری در جلوگیری از ائتلاف اهل سنت علیه ایران شیعی به نظر می‌رسد.

گام دیگر، گسترش پیوندهای فکری با جریان‌های اسلامگرای میانه‌رو در خارج از طریق برجسته‌سازی قدر مشترک گفتمان شیعی-اجتهادیِ مردم‌سالاری دینی و گفتمان سنی- مقاصدیِ دولت اسلامی مدنی خواهد بود. «فهم مقاصدی» به منزله گونه‌ای از فهم فقهی در چارچوب گفتمان فقهی اهل سنت، معتقد است که بدون کشف مقاصد شریعت و توجه به آنها در فرایند فهم متون دینی نمی‌توان به فهم صحیح متون دینیَ ناظر به پرسش‌ها و امر واقع دست یافت. فقه‌المقاصد که بر اساس اعتماد به کلیات شرعی و تعیین‌کنندگی آن در فهم نصوص جزئی و توجیه آنها تأسیس می‌شود، به اعتقاد طرفدارانش می‌تواند نوعی

تسامح در مسیر انطباق دنیای متغیر با شریعتِ ثابت را فراهم آورد. از این دیدگاه، شرع اهداف و علت‌هایی دارد که عدم‌توجه به خصلت آن (آسان‌گیری) منجر به صدور فتواهایی می‌شود که ممکن است باعث تحت فشار قراردادن مردم گردد. «فهم مقاصدی نزدیک‌ترین گونه‌ی فهم فقهی به فهم اجتهادی فقیهان شیعه است و از این‌رو، فقیهان نوگرای اهل سنت ... بیشترین قرابت فکری را با فقهای نوگرای شیعی دارند ... از آنجا که پیش‌فرض‌های تأثیرگذار بر فهم فقهی این دو گروه از فقیهان از قرابت بسیاری برخوردار است، میان الگوهای روشی آنان شباهت زیادی به چشم می‌خورد و در نهایت، نگاه آنان به امر واقع و موضوعات جدید در افق مشترکی جای می‌گیرد». (Mirahmadi, 2020: pp. 28-30)

همچنین، با توجه به زمینه‌هایی که برای نزدیکی تصوف نقشبندیه با ایرانیت وجود دارد، گشودگی بیشتر در قبال تصوف سنی و مجال فعالیت به این جریان می‌تواند مانع جذب بخشی از جمعیت اهل سنت به سلفیسم رادیکال شود؛ به‌ویژه در بلوچستان که تصوف نقشبندیه جاذبه قابل‌توجهی دارد. شایان توجه است که تصوف سنی مهم‌ترین رقیب درون‌گفتمانیَ خوانش‌های تکفیری و جهادی اهل سنت از اسلام بوده و به همین دلیل، همواره از سوی وهابیت و سلفی‌های جهادی زیر ضرب قرار داشته است. بنابراین، گسترش این نوع از تصوف در مرزهای شرقی (استان‌های سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی و خراسان رضوی) و غربی (استان‌های خوزستان، کردستان و آذربایجان غربی) می‌تواند فشاری بر گسترش روزافزون خوانش‌های سلفی در درون مرزهای ایران باشد. این تدابیر فرهنگی به نوبه خود می‌تواند نقش موثری در ترغیب بخشی از بدنه اهل سنت داخلی به هویت‌یابی ذیل دولت- ملت ایران و پذیرش درونیَ اقتدار دولت مرکزی ایفا کند.

۷-۴) ترمیم بحران‌های جامعه‌شناختی- روان‌شناختیِ زمینه‌سازگرایش به بنیادگرایی سنی:

خنثی‌سازی جاذبه پوپولیستی سلفیسم رادیکال بدون رفع زمینه های استقبال از آن امکان‌پذیر نمی‌نماید. بدین منظور «راهبرد توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی درون‌زا» گامی ضروری است؛ به لحاظ «سیاسی» ضرورت دارد که فرایندهای نظام سیاسی را در جهت هرچه بیشتر مشارکتی‌شدن به‌گونه‌ای بازآرایی کرد که انگاره ابتناء نظام سیاسی بر قرارداد اجتماعی را میان اتباع متنوع‌الاقوام و متکثرالعقاید ایران عینیت بخشد. به لحاظ «فرهنگی» می‌توان سیاست‌گذاری فرهنگی نظام را به‌گونه‌ای بازطراحی نمود که در جهت بازنمایی هرچه بیشتر عناصر فرهنگی متنوعِ قوام‌بخش همبستگی تاریخی اقوام و مذاهب مختلف ایران عمل کند؛ بازیابی این میراث، گستره نفوذ ژئوکالچرال ایران را با گستره نفوذ فرهنگ نوروز و عاشورا همپوشان می‌سازد. به لحاظ «اقتصادی- اجتماعی» لازم است که فرایندهای نظام اقتصادی به‌گونه‌ای بازسازی شود که همزمان با تامین الزامات رشد اقتصادی، انگاره‌ی برابری فرصت‌ها و توزیع عادلانه را در ذهن جامعه مبتلا به شکاف طبقاتی عمیق ایران تداعی کند. در کنار الزام به ترمیم تصویر عموم جامعه از اقتصاد ملی، «بازتعریف توسعه‌گرایانه جایگاه مناطق پیرامونی و مرزی در اقتصاد کشور» ضرورتی ویژه در مهار گرایش توده‌ای به سلفیسم رادیکال به نظر می‌رسد. بدین منظور، می‌توان در مناطقی نظیر سیستان و بلوچستان، کردستان، جنوب آذربایجان غربی، تالشان، ترکمن‌صحرا و ... سرمایه‌گذاری اقتصادی گسترده‌ای تدارک دید تا زمینه‌ساز تعدیل فقر و «احساس محرومیت» در این مناطق مستعدِ نفوذ سلفیسم گردد.

این سیاست به منظور تبدیل «حوزه نفوذ ژئوپلتیکی» به «حوزه منافع ژئواکونومیکی» صورت می‌گیرد و

به بهره بردن از توانمندی‌های جغرافیایی، فرهنگی و اقتصادی استان‌های مرزی با کشورهای همسایه در جهت جذب سرمایهٔ کشورهای منطقه به مناطق مرزی ایران از طریق سرمایه‌گذاری داخلی، برای ایجاد زیرساخت‌هایی مثل بیمارستان، پالایشگاه و دانشگاه اشاره دارد. راهبرد مذکور می‌تواند از طریق توسعهٔ متوازن به رفع تبعیض مرکز - پیرامون و محرومیت‌زدایی در کشور و در نتیجه، رفع بی‌ثباتی و کاهش هزینه‌های سنگین برای تأمین امنیت مرزها منجر شود. (Reisinezhad, 2021: pp. 264-265) پیش‌شرط آن، پرهیز از پافشاری بر نگاه امنیتی- سیاسی به استان‌های مرزی، به‌ویژه بلوچستان، خوزستان و کردستان است.

طراحی سیاست‌های متنوع جهت حضور پایدار جمعیت غیربومی در مناطق سنی‌نشین گام ضروری دیگر به نظر می‌رسد. آنتونی اُبرشال در نظریه «جامعه گسسته» (جامعه‌ی تجزیه‌شده به گروه‌های درخود بسته و فاقد ارتباط با یکدیگر) متذکر می‌شود که هرچه یک گروه از بقیه‌ی جامعه جداتر و منزوی‌تر باشد و همزمان روابط درونی میان اعضای آن عمیق‌تر باشد، بسیج آنها برای رهبران معترض به وضع موجود سهل‌تر می‌شود. اگر که گروه مورد نظر بر اساس شکاف‌های سنتی (قومی- مذهبی) از سایرین جدا افتاده باشد، به‌دلیل وجود احساس عاطفی غلیظ‌تر، برساختنِ دشمن مشترک در میان آنها بسیار آسان‌تر خواهد بود و جنبش‌هایی که از این فضا برمی‌خیزند، معمولاً رادیکال‌تر و خشونت‌آمیزتر از سایر جنبش‌های اجتماعی خواهند بود. (Panahi, 2017: 331-332) بنابراین، یکی از سیاست‌های اساسی برای کاهش بُرد توده‌ایِ سلفیسم رادیکال در مناطق سنی‌نشین، جلوگیری از ایزوله‌شدن گروه‌های جمعیتی اقلیت مذهبی یا قومی است. بدین منظور، برقراری اتصال میان بافت جمعیتی منطقه با سایر نواحی کشور ضرورت می‌یابد. هدف چنین سیاستی این است که منجر به جلوگیری از «ایزوله‌شدن جماعات بومی» آن شود. این سیاست می‌تواند در قالب‌های مختلفی اجرایی شود؛ نظیر: اعطاء مشوق‌هایی برای شهروندان سایر مناطق کشور جهت مهاجرت به استان‌های مربوطه، تعدیل سیاست بومی‌گزینی در دانشگاه و مشاغل و غیره.

نتیجه‌گیری

ایران به‌عنوان یگانه کشور اصلی شیعی با زبان فارسی، و جزیره‌ای در منطقه عموماً سنی عرب-ترک‌زبان، کشور-تمدنی دارای حوزه نفوذ تاریخی است؛ حوزه‌ای برخاسته از جغرافیا، تاریخ و فرهنگ ویژه آن. از این دریچه، هویت تمدن‌محور ایران مرزهای هارتلند ایران را نشان می‌دهند. هارتلند ایران نمایانگر محدودهٔ سرزمین‌های تمدن ایرانی است. در هستهٔ تمدنِ کهن و دیرپای ایران خاطرات و ارزش‌های مشترکی وجود دارند که همچون نمادهایی منحصربه‌فرد باعث ایجاد و حفظ وحدت در میان کثرتِ ایرانیان می‌شود. این نمادهای برسازنده شامل دو نماد نوروز و عاشورا هستند. به همین دلیل، جغرافیای نوروز و عاشورا «هارتلند ایرانی» را برمی‌سازند. به بیان دیگر، هارتلند ایران محدودهٔ ژئوکالچرالی است که از طریق آن ایران می‌تواند در ورای مرزهای خود به نحو آسان‌تری اعمال قدرت کند و محدودهٔ سیاست خارجی غیردولتی ایران را ترسیم کرده است. از این منظر، هارتلند ایران بر هلال‌های دوگانه هم‌نهشت است: هلال عاشورا و هلال نوروز. اگر هلال عاشورا از ایران تا عراق، سوریه و لبنان گسترانده شده است، هلال نوروز کردستان عراق و ایران تا افغانستان و سپس تاجیکستان را در برمی‌گیرد. در حقیقت، تمدن ایران شرایطی به وجود آورده است که روابط ایران با

هر دو گروه‌های غیردولتیِ «ایرانی‌تبار» و «شیعی‌مذهبِ» خاورمیانهٔ بزرگ را آسان کرده است. هارتلند ایران، یا همان حوزهٔ جغرافیایی سیاست خارجی غیردولتی ایران، به «ژئوکالچرِ خویشتن» ایران اشاره دارد که، به تعبیر محی‌الدین مصباحی، دوست و دشمن آن را در ورای قلمرو آن دولت مشخص می‌کند.

این بدین معناست که ایران به‌عنوان بخشی ناهمگن در این محیط پیرامونی از پتانسیل بازنمایی‌پذیری به‌عنوان«دیگری» برخوردار است؛ پتانسیلی که فرایند امنیتی کردن و، در نتیجه، دشمن‌سازی از ایران را تسهیل می‌سازد. از آنجا که جریان‌های نوسلفی در همسایگی ایران (القاعده در افغانستان عراق، داعش در عراق و سوریه، و اخیرا قدرتگیری مجدد طالبان در افغانستان) ظهور یافته و ریشه دوانده‌اند، این نیروی ژئوکالچرال توانایی ایجاد خفگی ژئوپولیتیک برای ایران را دارد. به بیان دیگر، تهدید ژئوکالچرال سلفیسم جهادی این حوزه نفوذ تاریخی ایران را مورد هدف قرار داده و اعمال قدرت ایران در این منطقه را زیر ضرب گرفته است. بنابراین، سلفیسم نه تنها یک ایدئولوژی رادیکال است، بلکه نیروی ویرانگر ژئوکالچرالی است که عمدتا علیه منافع ایران گام برداشته است و این ایدئولوژی باید همچون ابزار- نیرویی برای دستیابی به اهداف کلان ژئوپلیتیک دیده شود. در این زمینه، حفظ هشیاری درخصوص هم‌سرنوشت بودنِ ایران و جمهوری اسلامی ضروری است چراکه درخصوص مسائل امنیت ملی، به‌ویژه وقتی پای یک تهدید ژئوکالچرالِ عقیدتی- سیاسی در میان است، نمی‌توان به سادگی از سرنوشت متمایز یک کشور و نظام سیاسی حاکم بر آن سخن گفت. کوتاه اینکه، سلفیسم جهادی، نه صرفا جمهوری اسلامی بلکه ایران را «دیگری» بنیادین خود تلقی کرده و از این رو، خطری وجودی برای ایران بوده و خواهد بود.

پژوهش حاضر به منظور تبیین تهدیدهای برآمده از پدیده سلفیسم رادیکال برای امنیت ملی ایران، مختصات ایدئولوژیک و نیروی ژئوکالچرال سلفیسم رادیکال- جهادی در دل خاورمیانه را به صورت توامان مورد بررسی قرار داد؛ بدین صورت که در ابتدا، با رویکرد «در زمانی» و روش «روندپژوهی» درصدد روشن ساختن تداوم تاریخی یک الگوی تهدید ژئوکالچرال در جغرافیای خاصی از غرب آسیا علیه ایران برآمد و سلفیسم رادیکال یا جهادی را به‌عنوان نسخه متاخر این تهدید معرفی نمود. سپس، با رویکرد «همزمانی» و توصیف «ایدئولوژی‌شناسانه» به چرایی تهدیدانگیزی آن علیه ایران (به‌عنوانکشوری دارای تنوع اقوام و مذاهب اما با اکثریت شیعی در جغرافیای پیرامونی عمدتاً سنی‌نشین) پرداخت و در این راستا، مختصات بستر جامعه‌شناختی- روانشناختی زمینه‌ساز اقبال توده‌ای به این ایدئولوژیِ تهدیدزا را متذکر گردید.

تحلیل «روندپژوهانه» داده‌های تاریخی به ما نشان داد که در منطقه موسوم به هلال حاصل‌خیز یک روند تاریخی شکل گرفته است؛ روندی که به‌طور مداوم بستر اصلی شکل‌گیری تهدیدات ژئو-کالچرال علیه منافع ملی و تمامیت ارضی ایران بوده است. این منطقه، که فاصله ژئوپلیتیکی میان ایران و دریای مدیترانه را در برمی‌گیرد، در دوره‌های مختلف تاریخی به صحنه درگیری بر سر تعریف هویت، قدرت، و تمدن در غرب آسیا بدل شده است. جدیدترین و بارزترین نماد این نوع تهدید ژئو-کالچرال، ظهور و گسترش سلفیسم جهادی است که از توانایی به چالش کشیدن امنیت و منافع ملی ایران از خارج و در داخل برخوردار است. تحلیل «ایدئولوژی‌شناسانه» آموزه‌ها و زمینه‌ی ظهور و گسترش سلفیسم جهادی نشان داد که در صورت وجود شکاف دولت- ملت (به دلایل برون‌زا و درون‌زا)، این نیروی ژئوکالچرال می‌تواند با تأکید بر مفاهیمی

نظیر رافضی و مبارزه با شیعیان اساساً منجر به تحریک جمعیت اهل سنت برای جهت‌گیری ضد امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران گردد.

در ادامه، با نظر به این دوسویه‌گی (ایدئولوژی و ژئوپولیتیکِ سلفی)، ترسیم راه حل‌ها در قبال تهدید سلفیسم رادیکال علیه امنیت ملی ایران صورت گرفت. بدین منظور، راهبردهای پیشنهادی در قالب سه لایه «مهار»، «عقب راندن»، «قرنطینه‌کردن» در سطوح داخلی و خارجی‌ای مطرح شدند که مستعد واگرایی و / یا ضدیت با ایران هستند؛ این مناطق را می‌توان به چهار منطقه پیرامون دور، پیرامونِ نزدیک، پیرامون هیبریدی، و استان‌های مرزی ایران تقسیم کرد. درخصوص مناطق پیرامونِ دور و پیرامونِ نزدیک ، راهبرد «مهار»؛ در خصوص پیرامونِ هیبریدی، راهبرد «به عقب راندن»؛ و در خصوص استان‌های مرزی، راهبرد «قرنطینه‌سازی» پیشنهاد می‌شود.

References:

1. Abbaszadeh Marzbali, M. (2021). Ideologization of the religion: the thought and practice of violence in Jihadi Salafism, Political Studies of the Islamic World, 10 (2), 113-135. [In Persian].
2. Ahmadi, H. (2024). Political tendencies in the Middle East and Iran`s national security. Tehran: Ney publication. [In Persian].
3. Alami, M. (6 December 2017). Syria`s Largest Militant Alliance Steps Further Away from Al-Qaeda. Syria Deeply. Archived from the original on 15 February 2019 and retrieved 19 December 2018.
4. Amiri, A. & Fallahnejad, A. (2018). Salafi geoculture and geopolitics in Iran. Journal of Crisis Studies of the Islamic World, 5(2), 59-94. [In Persian].
5. Ansar, P. (2019). Ideologies, struggle, and power. M. Sharif. (Trans.). Tehran: Ghasideh-sara. [In Persian].
6. Arendt, H. (1973). The origins of totalitarianism. Harcourt, Brace, Jovanovich.
7. Barthes, R. (2007). Myth, today. Sh. Daghighian (Trans.). Tehran: Markaz.[In Persian].
8. Borum, R. (2004). Psychology of Terrorism, Tampa: University of South Florida.
9. Buzan, B. (2009). Regions and Powers: Structures of International Security. Cambridge University Press.
10. Daryaee, T. (2013). The Sasanian Persia: the rise and fall of an empire. I.B. Tauris.
11. Ehrnriech, R. (2005). Failed States or the State as Failure, The University of Chicago Law Review, 72 (4), 1159-1196.
12. Forati, A. (2017). Takfir ideology: characteristics and the ways of dealing with it, Political Science Quarterly, 20 (77), 99-127. [In Persian].

13. Gharehchanlo, H. (2001). Historical geography of Islamic countries, Vol. 1, Tehran: Samt.[In Persian].
14. Gordon, T. (1994). Trend Impact Analysis, Futures Research Methodology, 1- 21.
15. Hay, C. (2021). Political analysis: a critical introduction. A. Golmohammadi (Trans.). Tehran: Ney.[In Persian].
16. Herf, J. (2003). Reactionary Modernism: Technology, Culture, and Politics in Weimar and the Third Reich, Cambridge University Press.
17. Joscelyn, T. (28 January 2017). Al Qaeda and allies announce 'new entity' in Syria. Long War Journal. Foundation for Defense of Democracies.
18. Keshavarz, H. (2012). Impact of regional Salafism upon the national security of the Islamic Republic of Iran, Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies, 19 (2), 125- 154.[In Persian].
19. Khani, H. (2019). New Salafism and analysis process for Iran`s regional security threat. Politics Quarterly, 48 (4), 927-944.[In Persian].
20. Lane-Poole, S. (1984). The classes of kings in Islam, A. Eghbal (Trans). Tehran: Donya-ye Ketab, 2nd edition.[In Persian].
21. MarshalI, T. (2016). Prisoners of geography: ten maps that explain everything about the world. Scribner.
22. Masoudnia, H.; Majidinejad, A. & Alishahi, A. (2017). Clarifying Salafism-related threats to the national security of the Islamic Republic of Iran in both hard and soft dimensions, Political Strategic Studies, 6 (21), 97-126.[In Persian].
23. Mesbahi, M. (2011). Free and Confined: Iran and the International System, Iranian Review of Foreign Affairs, 5 (2), 9-34.
24. Mirahmadi, M. (2020). Jurisprudential understanding and contemporary politics, Tehran: Logos. [In Persian].
25. Movahedinia, A. (2024). Salafi Currents in the Caucasus and Iran`s national security. Tehran: Jahad-e daneshgahi.[In Persian].
26. Naji, A. (2018). Management of Savagery. M. Baghi (Trans.). Tehran: Saraee.[In Persian].
27. Nasri, GH (2017). ISIS and Referring to Intellectual Resources of Violence, available on: http://irdiplomacy.ir/fa/news/1971037/.
28. Panahi, M. (2017). Theories of revolution: causes, process, effects. Tehran: Samt.[In Persian].
29. Reisinezhad, A. (2021). Iran and the new Silk Road: from geopolitics to road diplomacy. Tehran: University of Tehran Press.[In Persian].
30. Reisinezhad, A. (2020). Iran's Geopolitical Strategy in West Asia: Containment of 'Geography' and 'History'. Iranian Review of Foreign Affairs, 11 (31), 59-88.

31. Reisinezhad, A. (2018). The Shah of Iran, the Iraqi Kurds, and the Lebanese Shia. Palgrave-MacMillan.
32. Roy, O. (2010). Holy Ignorance: When Religion and Culture Part Ways. Colombia University Press.
33. Sayyid, B. (2003). A Fundamental Fear: Eurocentrism and the Emergence of Islamism. (2nd ed.). London: Zed Books.
34. Seiednejad, B. (2010). Salafism in Iraq and its impact on the Islamic Republic of Iran, Strategic Studies Quarterly, 13 (47), 95-122.[In Persian].
35. Shamouli, H. & Basiri, M. (2018). The futurological identification of the impact of Takfiri groups on the national security of the Islamic Republic of Iran (2018-2028), Security Horizons, 11 (39), 135-164.[In Persian].
36. Shayegan, D. (1994). Ideologization of the tradition, M. Mehraban (Trans.), Kian, 4(19): 10-19.[In Persian].
37. Shihadeh, M. (2016). Developments of Salafi discourse: jihadi movements in the period 1990- 2007. M. Jaefari (Trans.). Tehran: Sorosh. [In Persian].
38. Strange, G. (1905). The lands of the eastern caliphate, Barnes & Noble.
39. Tudor, H. (2003). Political myth. M. Damadi (Trans.). Tehran: Amirkabir.[In Persian].
40. Zandi, A.; Zandi. M.; Ahmadian, M. & Mousavi. H. (2023). Future scenarios of the impact of religious minorities on promoting the national security of the Islamic Republic of Iran (Sunni case study). The Fundamental and Applied Studies of the Islamic World, 4 (4), 1-25.[In Persian].
41. Zolfaghari, M. & Omrani. A. (2017). The Impact of ISIS's emergence on the national security of the Islamic Republic of Iran. Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World. 7 (2), 169-195.[In Persian].

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

The Evolution of Russia's Middle East P After the Ukraine War: From Damascus to Dubai

Jahangir Karami[1]

Received: 2025-03-29
Revised : 2025-07-02
Accepted: 2026-03-14
Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:
Karami, J (2026), The Evolution of Russia's Middle East Policy After the Ukraine War: From Damascus to Dubai, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 359 - 383. (in Persian with English abstract).
https://doi.org/10.22067/irlip.2026.92826.1656

Extended Abstract

1.Introduction

After a ten-year period of passivity in the regional equations of the Middle East, Russia entered regional issues since 2000 and with Putin coming to power, and the beginning of the Arab Spring in 2010, it gradually entered this crisis in the process of the civil war in Syria, and at the same time, it began broader regional interactions with the countries of the region, especially Turkey, Iran, Saudi Arabia and Israel. Therefore, if the Syrian crisis since 2012 has provided the basis for the formation of a new Middle East policy for Russia, it seems that the fall of the Syrian government in 2024 will be an important turning point in the fundamental transformation in this policy. Accordingly, the main objective of this article is to examine this important transformation and its consequences and answer the question of how Russia's Middle East strategy has changed in the third decade of the twenty-first century? The author's findings show that Russia's role has changed from a primarily military and political role in the second decade to a primarily economic one, and in fact, we are witnessing a transformation from a geopolitical to a geoeconomic game in the Kremlin's regional behavior.

2. Theoretical Framework

To discuss the logic of a country's regional policy evolution, the author attempts to use an analytical combination of the theories of "Foreign Policy Analysis School", "Foreign Policy Discourse Analysis" and "Foreign Policy Pragmatism" to provide a better understanding of how countries' foreign policy priorities change. Within the framework of the third-generation theories of the Foreign Policy Analysis School, there is a major emphasis on "Foreign Policy Discourse Analysis" and the discourses governing a country's foreign policy,

1. Professor of International Relations, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran.
2. jkarami@ut.ac.ir

influenced by attitudinal, contextual and environmental factors, lead to the evolution of a discourse and its transformation into a more flexible and adaptive discourse. This mainly occurs easily in the foreign policy of non-ideological and pragmatic countries, and ideological countries are less flexible in this regard.

3. Methodology

To discuss about the main idea of this article, we will try to use the qualitative analysis method of the hypothesis variables and their important indicators and show how they are related. Therefore, by studying the process of developments in Russian foreign policy from the beginning of the war in Ukraine in February 2022 to the fall of Damascus, the state of change in the country's priorities in other regions of the world and especially the Middle East, taking into account field realities, the National Security Strategy document in 2022, the Russian Foreign Policy Concept document in 2023, official statements of government organizations, statements by senior government officials, as well as field developments, we will qualitatively analyze them and their impact on the country's Middle East policy. Therefore, first, we will discuss the most important features of Russia's Middle East policy in the years 2010 to 2021. Then, we will examine the 2022 Ukrainian war and its impact on Russian foreign policy. Finally, we will conclude the discussions by analyzing Russia's Middle East policy in the period after the fall of the Syrian government from 2024.

4. Results & Discussion

The findings of this article show that Russia has transformed from an important military and political actor into a purely economic actor and this situation will continue for the coming years. Therefore, the process of expanding economic relations that began since the Ukrainian war has increased again and this issue will be the main theme of regional cooperation and interactions of this country. This change was mainly raised since the beginning of the Ukrainian war and this war became such a priority for the Russian government that it overshadowed other regions and issues. In addition to indicating the internal issues, problems and limitations in Russia for pursuing two international crises at the same time, this issue also shows that Russia's regional policy has also focused more than ever on the immediate external environment, especially what is called the Russian world. From a trans-regional and global perspective, Russia will naturally not be able to engage in more conflicts, and therefore we will witness developments not only in Russia's regional policy in the Middle East but also in the global environment.

۵. Conclusion

Despite these serious moves, Russia's Middle East policy has been largely reactive and lacking in strategic depth. In fact, Russia's strategic issues over the four decades since the collapse of the Soviet Union have remained largely domestic, Eurasian, and related to threats and engagement with the West. Therefore, acting in the Middle East and other

regions has remained on the fringes of Russia's main strategic issue. In the Middle East, the Kremlin's focus has been on Iran, Saudi Arabia, Turkey, and Israel, and this situation seems likely to continue. With the fall of the Assad regime in Syria, Russia's problems have intensified and the limited possibilities for possible military and security acting have been removed from the orbit for years. With Trump's coming to power, there is a possibility of Russia reaching an agreement with the United States and initiating peace talks with Ukraine, and it seems that if Russia can withdraw from the Ukrainian war, it will not be involved in sensitive international issues outside the immediate Eurasian environment for a long time. Therefore, it does not seem that Russia will be involved in Middle East security games for at least ten years, and Russia's economic relations with the countries of the region will continue. If relations between Iran and the West deteriorate over the nuclear issue and a possible war with Israel or the United States breaks out, it is unlikely that Russia will play any role other than issuing a statement condemning the aggressor and calling for diplomatic channels.

Key Words: Russia, Middle East, Geopolitics, Geo-economics, Syria.

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2026.92826.1656

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷

تحول سیاست خاورمیانه‌ای روسیه پس از جنگ اوکراین: از دمشق تا دبی

جهانگیر کرمی[۱]

چکیده

مساله اصلی در این مقاله بررسی راهبرد دولت روسیه در سال‌های پس از جنگ اوکراین است که شاید مهم ترین نمود آن را بایستی در واکنش این کشور در قبال تحولات منطقه‌ای در سال های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶ دریافت. بر مبنای چنین مساله ای، پرسش اصلی آن است که راهبرد خاورمیانه‌ای روسیه پس از جنگ اوکراین چگونه دگرگون شده است؟ یافته های نگارنده نشان می دهند که بازیگری روسیه از یک نقش عمدتا نظامی و سیاسی مهم به نقشی بیشتر اقتصادی تبدیل شده و برای سال‌های آینده نیز این وضعیت ادامه خواهد یافت. در واقع، ما در چهار سال اخیر، شاهد تحولی از بازی ژئوپلیتیک به نقش آفرینی ژئواکونومیک در رفتار منطقه‌ای کرملین هستیم. برای بحث در مورد ایده اصلی این مقاله کوشش خواهد شد تا از روش تحلیل کیفی متغیرهای فرضیه و شاخص های اصلی آن و مطالعه رابطه این متغیرها بهره بگیریم. سپس با بررسی روند تحولات سیاست خارجی روسیه از آغاز جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲ تا سقوط دمشق در ۲۰۲۴، وضعیت تغییر اولویت های این کشور در مناطق دیگر جهان و به‌ویژه خاورمیانه را با در نظر گرفتن واقعیت‌های میدانی نشان دهیم. همچنین، با نگاهی به کدهای مهم راهبردی در سند تدبیر سیاست خارجی روسیه ۲۰۲۳، اسناد همکاری روسیه و کشورهای دیگر همانند توافقنامه همکاری جامع و راهبردی ایران و روسیه در سال ۲۰۲۵، بیانیه‌های رسمی سازمان‌های دولتی، اظهارات مقامات ارشد دولتی به تحلیل کیفی آنها و تأثیرشان بر سیاست خاورمیانه‌ای این کشور بپردازیم. یافته این مقاله آن است که با درک بهتری از دگرگونی ژرف راهبرد روسیه می توانیم در مواردی مانند بیانیه مشترک روسیه و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در قبال جزایر ایرانی و یا بسنده کردن به برخی بیانیه‌ها و اظهارات دیپلماتیک در قبال جنگ ایران و اسراییل و امریکا انتظارات واقعی جمهوری اسلامی ایران را از همکاران شرقی تعدیل نماییم.

کلمات کلیدی: روسیه، خاورمیانه، ژئوپلیتیک، ژئواکونومی، سوریه.

---

۱. استاد روابط بین الملل، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، ایران. jkarami@ut.ac.ir

مقدمه

روسیه در دهه ۱۹۹۰ آنچنان درگیر مسائل داخلی و جمهوری‌های جدا شده از شوروی بود و اولویت خود را در همگرایی با غرب دنبال می کرد که سایر مناطق و به‌ویژه خاورمیانه اهمیت چندانی برای آن نداشتند و تنها پس از به قدرت رسیدن پوتین در سال ۲۰۰۰ بود که به تدریج روابط خود را با کشورهای منطقه از سر گرفت. با وجود این تا زمان آغاز بحران سوریه همچنان در حاشیه تحولات خاورمیانه قرار داشت و تنها پس از این بود که سیاست خاورمیانه‌ای جدیدی در روسیه شکل گرفت و در سال ۲۰۱۵ به اوج رسید و با همکاری ایران توانست که در تثبیت حکومت بشار اسد نقش مهمی بازی کند. لذا روسیه در قامت یک عامل مؤثر و بازیگری کلیدی در تحولات منطقه‌ای پدیدار شده و هیچ یک از بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در این دوره نمی توانستند نقش اساسی کرملین را در بازی های امنیتی منطقه نادیده بگیرند و این وضعیت تا زمان جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲ کمابیش ادامه یافت و شاید هم نقشی در تحریک مقامات کرملین به ماجراجویی جدید بازی کرد.

منطقه خاورمیانه نیز پس از یک دوره دگرگونی‌های گسترده از زمان بهار عربی در سال ۲۰۱۰ همچنان درگیر بحران در کشورهای مختلف از شمال افریقا تا شامات شد. تحولات غزه از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ اوضاع را بیش از پیش بحرانی کرد و به‌ویژه پس از سقوط دولت سوریه در ۷ دسامبر ۲۰۲۴ ترتیبات قبلی به طور اساسی دچار تغییراتی غیر منتظره شد. اگرچه، هنوز ثباتی در مورد سوریه و آینده آن وجود ندارد و معادلات و ترتیبات جدیدی برای جایگزینی مؤثر معادلات قبلی شکل نگرفته و وضعیت غزه حتی پس از آتش بس ۲۰۲۵ و آینده آن همچنان نامشخص است. در این میان، اما با به قدرت رسیدن ترامپ، سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بسیار تهاجمی تر و غیرقابل پیش بینی تر از هر دوره ای شده و منطقه را در معرض دگرگونی های بیشتری قرار داده و برای نخستین بار، ایران و اسرائیل وارد یک رویارویی مستقیم و بی سابقه شده اند که هنوز هم پایانی برای آن قابل تصور نیست. سال جدید خورشیدی ۱۴۰۴ و پایان برجام و تلاش اتحادیه اروپا برای بازگشت قطعنامه‌های تحریمی علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز وضعیت را همچنان مبهم نگه داشته است.

اما مساله اصلی که نگارنده می کوشد آن را مورد بررسی قرار دهد، راهبرد دولت روسیه در سال‌های پس از ۲۰۲۰ و به‌ویژه پس از جنگ اوکراین است که شاید مهم ترین نمود آن را بایستی در واکنش این کشور در قبال تحولات منطقه در یک سال اخیر درک کرد. اگر چه به نظر می رسد که مقدمات این راهبرد جدید به مرور زمان و از سال‌ها پیش آغاز شده بود اما با سقوط حکومت اسد به‌عنوان متحد راهبردی مسکو و سکوت و یا حتی آنگونه که ادعا می شود، همراهی پنهان با این رویداد، خود را به طور عیان‌تری نشان داده است. حال با توجه به این مساله بسیار مهم، پرسش اصلی آن است که راهبرد خاورمیانه‌ای روسیه پس از جنگ اوکراین ۲۰۲۲ چگونه دگرگون شده است؟ یافته‌های نگارنده نشان می‌دهند که بازیگری روسیه از یک نقش عمدتا نظامی و سیاسی مهم به نقشی بیشتر اقتصادی تبدیل شده و برای سال‌های آینده نیز این وضعیت ادامه خواهد یافت. در واقع شاهد تحولی از بازی ژئوپلیتیک به ژئواکونومیک در رفتار منطقه‌ای کرملین هستیم که برای بیشتر بازیگران منطقه ای و بین المللی پیامدهایی اساسی خواهد داشت.

آنچه که قابل درک است این تغییر از زمان آغاز جنگ اوکراین آغاز شد و این جنگ آنچنان اولویتی برای دولت روسیه پیدا کرد که سایر مناطق و موضوعات را تحت الشعاع خود قرار داد. اما چرخش اساسی را بایستی در پرتو سقوط آخرین متحد از دوران شوروی و نابودی آخرین بقایای سامانه‌های اطلاعاتی، نظامی و سیاسی روسی در منطقه دریافت. برای بحث در مورد ایده اصلی این مقاله کوشش خواهد شد تا از روش تحلیل کیفی متغیرهای فرضیه و شاخص‌های اصلی آن و مطالعه رابطه این متغیرها بهره بگیرم. سپس با بررسی روند تحولات سیاست خارجی روسیه از آغاز جنگ در اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ تا سقوط دمشق در ۲۰۲۴، وضعیت تغییر اولویت های این کشور را در مناطق دیگر جهان و به‌ویژه خاورمیانه را با در نظر گرفتن واقعیت‌های میدانی تحلیل نماییم. از سوی دیگر نیزف کدهای مهم راهبردی در سند راهبرد امنیت ملی در سال ۲۰۲۱، سند مفهوم سیاست خارجی روسیه ۲۰۲۳، اسناد همکاری روسیه و کشورهای دیگر همانند توافقنامه همکاری جامع و راهبردی ایران و روسیه در سال ۲۰۲۵، بیانیه‌های رسمی سازمان‌های دولتی، اظهارات مقامات ارشد دولتی و نیز تحولات میدانی بررسی و به تحلیل کیفی آن‌ها و تأثیرشان بر سیاست خاورمیانه‌ای این کشور بپردازیم.

پیشینه پژوهش

در مورد موضوع این مقاله تقریبا نگارنده به مقاله جدیدی که دقیقا به موضوع اصلی و ایده نگارنده بپردازد برنخورده است اما در مورد سیاست منطقه‌ایروسیه در خاورمیانه در سال‌های اخیر و برخی زوایای مهم آن آثار گوناگونی نوشته شده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود. کتاب « زمینه ها، عامل ها و پیامدهای تحول در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه» به قلم الهه کولایی و حمیدرضا عزیزی عمدتا به سیاست روسیه در منطقه تا پیش از جنگ اوکراین پرداخته و تمرکز اصلی نویسندگان بر زمینه ها و روند شکل گیری سیاست منطقه‌ای روسیه به‌ویژه در جریان بحران سوریه بوده و نویسندگان مدعی اند که روسیه با هدف افزایش وزن و نقش بین‌المللی خود در این جنگ وارد شده است. (Koulaei & Azizi, 2020)

ولی گل محمدی و آرمینا آرم در مقاله « منطقه‌ای‌شدن مداخلهٔ قدرت‌های بزرگ و سیاست خاورمیانه‌ای روسیه» مدعی شده اند که سیاست خاورمیانه‌ای روسیه و مداخله فزآینده آن در معادلات منطقه‌ای بیش از آنکه متأثر از متغیرهای نظام مند همچون پویایی‌های روابط با غرب باشد، تحت تأثیر پویایی‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی درون خاورمیانه است که به‌طور فزآینده‌ای پیشران‌های تعیین‌کننده آن منطقه‌ای شده‌اند و فرصت‌ها و تهدیدات متنوعی را در حوزه‌های مختلف تروریسم، انرژی، فروش تسلیحات، و روابط خارجی با دولت‌های منطقه پیش‌روی رهبران عمل‌گرای روسیه گذاشته است. (Golmohamadi & Arm, 2023)

امیر محمد حاجی یوسفی و ذوالفقاری در مقاله «فرهنگ راهبردی و سیاست خارجی روسیه » این موضوع را مورد تأکید قرار داده اند که سیاست خاورمیانه‌ایجدید روسیه به صورت جدی از فرهنگ راهبردی این کشور متاثر بوده و درک روسیه از خود، برداشت نسبت به نظم جهانی، درک از تهدید و سبک خاص سیاست امنیتی این کشور از جمله پیشران های مؤثر بر سیاست جدید آن هستند که موجب شکل گیری چشم انداز بین‌المللی این کشور شده و راهبردها، اهداف کلان و عملیاتی سیاست جدید روسیه در خاورمیانه تابع

محورهای این چشم انداز هستند.

بر این اساس، فصل جدیدی از روابط روسیه با منطقه خاورمیانه را باید به انتظار نشست که مبتنی بر محورهای چشم انداز بین‌المللی مسکو خواهد بود. (Haji Usefi & Zolfaghari, 2007) آندری کورتونف (۲۰۲۵) در مقاله ای با عنوان « روسیه در مدیترانه پس از سقوط اسد» باور دارد که درگیری کلی روسیه در سوریه و منطقه وسیع‌تر خاورمیانه امروز کاملاً تحت الشعاع درگیری روسیه و اوکراین قرار گرفته است که نه تنها یک اولویت، بلکه اولویت رهبری این کشور است. از این رو، رسانه‌های دولتی روسیه سخت تلاش کردند تا در گزارش‌های خود از سوریه در طول سقوط، بی‌طرف بمانند و تمام تقصیر را به گردن سران سیاسی و نظامی سوریه انداخته و تأثیر منفی احتمالی تحولات سوریه بر مواضع روسیه در منطقه خاورمیانه را کم‌اهمیت جلوه دادند و بسیاری از کارشناسان منتقد نیز اظهار داشتند که مدت‌ها پیش پیش‌بینی کرده بودند که رژیم اسد و مواضع روسیه در سوریه با شکست مواجه خواهند شد. (Kortunov, 2025)

نیکی فوروف در مقاله ای با عنوان «روسیه و خاورمیانه در سال ۲۰۲۵» فروپاشی رژیم اسد را ضربه ای جدی به وضعیت نظامی و سیاسی این کشور نه تنها در خاورمیانه بلکه بسیار فراتر از آن دانسته و حتی ورود ترامپ به کاخ سفید را نیز عامل دیگری بر تضعیف سیاست منطقه‌ای روسیه می داند. از نگاه نگارنده، از دست دادن یا تضعیف پایگاه های نظامی در سوریه، ابزارهای مهم برای پشتیبانی از سیاست خاورمیانه‌ای را از کرملین گرفته اند. (Nikiforov, 2025) زینب ریبوا در مقاله ای با عنوان «مانورهای ژئوپلیتیک روسیه در خاورمیانه» سقوط اسد را بر خلاف اظهارات پوتین، شکست دانسته و معتقد است فروپاشی متحدی که مدت هاست پرورش یافته، ضربه مهمی به نفوذ مسکو است. از نگاه وی، در کنار خدشه دار کردن وجهه پوتین به‌عنوان یک متحد قابل اعتماد، فروپاشی رژیم اسد سؤالاتی را در مورد آینده جایگاه نظامی روسیه در خاورمیانه ایجاد می کند. (Riboua, 2025)

کریستینا کاچ و همکارانش در گزارشی با عنوان « خاورمیانه‌ای در حال تغییر: چهار خطر فراآتلانتیکی» نوشته اند که در سال جاری خاورمیانه قرار است دستخوش تغییراتی اساسی شود. موشک‌های میان اسرائیل و ایران، جنگ‌های غزه و لبنان و سقوط رژیم اسد در سوریه، همگی زمینه را برای سالی فراهم می‌کنند که همچنان ستون‌های ژئوپلیتیکی منطقه را اساساً تغییر خواهد داد.

در واکنش به اقدامات امریکا و دگرگونی‌های احتمالی کشورهای مختلف راهبرد متفاوتی دارند و روسیه نیز ممکن است به دنبال بهره‌برداری از شکنندگی پیکربندی مجدد منطقه‌ای باشند. (Kausch, 2025) با بررسی کوتاه این مقالات می توان دریافت که کمتر به ابعاد و زوایای سیاست منطقه‌ای روسیه در فضای مربوط به دهه سوم سده بیست و یکم میلادی و به ویژه پس از جنگ اوکراین و حتی از آن مهم تر به شرائط جدید ناشی از سقوط اسد پرداخته شده و لذا ضروری ست که به ارائه مقاله ای برای بازتعریف و تحلیل سیاست خاورمیانه‌ای روسیه در دوره جدید و برای سال‌های آینده بپردازیم و هدف اصلی این مقاله نیز ارائه چارچوبی جدی برای فهم این چرخش راهبردی در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه و جایگزینی نقش ژئواکونومیک به جای نقش ژئوپلیتیک خواهد بود.

مبانی نظری

برای بحث در مورد منطق تحول سیاست منطقه‌ای یک کشور و جابجایی نقش و نوع بازگیری آن آن نگارنده تلاش می کند تا از ترکیبی تحلیلی از نظریه های « مکتب تحلیل سیاست خارجی»، «تحلیل گفتمان سیاست خارجی» و «عملگرایی سیاست خارجی» استفاده کند تا درک بهتری از اینکه چگونه اولویت های سیاست خارجی کشورها تغییر می کند، فراهم سازد. اساسا اولویت های سیاست خارجی کشورها معمولا تابعی از میزان قدرت، ایدئولوژی و منافع خاص اقتصادی برای کشور است. طبعا با کاهش قدرت، تغییر نگرش های ایدئولوژیک و کم اهمیت شدن یک منطقه برای منافع اقتصادی کشور، منطقه مورد نظر نیز از اولویت خارج می شود. در مکتب تحلیل سیاست خارجی، مسائل با رجوع به عوامل داخلی و در درجه بعد عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی تحلیل می شوند. این موضوع در نسل های اول مکتب عموما با نگرش به نظام تصمیم گیری، محیط روانی و مطالعه مقایسه ای با هدف یافتن قواعدی کلی به شکلی رفتارگرایانه دنبال می‌شد. (Yazdanfam, 2008: 250) اما در نسل های دوم و سوم به مطالعات موردی و توجه به عوامل اجتماعی، فرهنگی، برساختی، چند گانه و چند سطحی توجه بیشتری شده است.

در چارچوب نظریه های نسل سوم مکتب تحلیل سیاست خارجی تأکید عمده ای بر «تحلیل گفتمان سیاست خارجی» وجود دارد و گفتمان های حاکم بر سیاست خارجی یک کشور متاثر از عوامل نگرشی، زمینه‌ای و محیطی موجب تحول یک گفتمان و تبدیل آن به گفتمانی منعطف تر و منطبق با شرائط می‌شوند. مشیرزاده تحلیل گفتمان را لزوما پساساختاری و انتقادی نمی‌بیند و معتقد است که در پرتو آن می‌توان ترجیحات و منافع را درک کرد و امکان پذیرش مجموعه ای از کنش ها فراهم می شود و در تحلیل گفتمان سیاست خارجی امکان های مهمی برای درک ثبات و تغییر وجود دارد. (Moshirzadeh, 2018: 82-85) این موضوع عمدتا در سیاست خارجی کشورهای غیر ایدئولوژیک و عمل گرا به سادگی روی می دهد و کشورهای ایدئولوژیک انعطاف کمتری در این زمینه دارند. معمولا عمل گرایی در سیاست خارجی زمینه ها را برای استفاده از فرصت ها و دوری از محدودیت ها و چالش ها بیشتر فراهم می سازد. گفتمان عملگرایی واکنشی در این رابطه از اهمیت زیادی برخوردار است.

اما در نظریه عمل گرایی در سیاست خارجی، آنچه اهمیت دارد فایده، سودمندی و کارآمدی یک سیاست است و تلاش بر آن است که بین اعتقاد، معنا و عمل، پیوندی اساسی برقرار شود و هر مفهوم و تصوری که از مرزهای تجربه ی عملی فراتر رود بی معنا پنداشته شود. به تعبیر کوچران، در دنیایی از دولت‌های متنوع، که هر کدام منافع خاص خود را دارند و اغلب برای بقا با یکدیگر رقابت می‌کنند، به سختی می‌توان مطابق با اصل اخلاقی عمل کرد و شرط احتیاط را وانهاد. (Kochran, 2012: 3-4) جان دیویی نظریه پرداز عملگرا بر نگرانی برای بقا به‌عنوان مهم ترین مساله بشری تأکید کرده و تنها راه غلبه بر این نگرانی را نیز قوه شناخت می‌داند و از این رو، عامل شناخت را درگیر بازی زندگی دانسته و همواره شناخت را ذاتا با عمل پیوسته می‌داند. (Magee, 2000: 486) از این رو، می توان مهم ترین داعیه های عملگرایی را به این شرح دانست: «واقعیت فقط بر اساس نوع عملکرد ما در جهان ساخته و پرداخته می شود؛ دانش انسان در مورد جهان باید بر اساس سودمندی عملی اش استوار باشد؛ مردم شناخته های اجتماعی را

بر حسب فایده عملی اش درک می کنند؛ و برای درک بازیگران اجتماعی باید بر رفتار عملی آنها متمرکز شویم». (Ritzer, 2001: 268-269)

اما عملگرایی در سیاست خارجی با وجود چنین مبانی نظری خاصی بر امکان ها و حدود تحقق اهداف، برنامه ها و موفقیت های سیاست خارجی در شرائط دشوار زندگی بین‌المللی تمرکز دارد و مدعی ست که بار سنگین تطبیق منافع ملی با امکان ها، محدویت و عمل مبتنی بر نتیجه در شرائط خاص بر عهده دیپلماسی کشور است. اگرچه عملگرایی به خوبی در هیچ یک از چارچوب‌های نظری سنتی در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی قرار نمی‌گیرد، اما با الهام از نوشته‌های جان دیویی و ریچارد رورتی می توان به درک بهتری از این مقوله در فهم سیاست خارجی کشورها رسید. (Ralston, 2011: 72) لذا در این مقوله، دولت ها هر یک سبک خاص خود را از عملگرایی دارند. طبعا هیچ دولتی کاملا غیر عملگرا نیست؛ بلکه سخن در اینجا بر حدود و میزان عملگرایی در دستور کارهای سیاست خارجی یک کشور می باشد. لذا به نظر می رسد با ترکیبی از دو نظریه تحلیل گفتمان سیاست خارجی و عملگرایی سیاست خارجی می توان یک مدل تحلیلی برای درک بهتر تحول اولویت ها، نقش و بازیگری روسیه در خاورمیانه بهره گرفت. مدل زیر این وضعیت را ترسیم می کند:

نمودار(۱): گفتمان سیاست خارجی عملگرا

منبع: نگارنده

این مدل تحلیلی ما را در درک بهتر نوع بازیگری روسیه از یک نقش ژئوپلیتیک بر مدار سیاست و امنیت به یک نقش ژئواکونومیک بر مدار دور زودن تحریم در حوزه های فناوری، تجارت و تامین منافع ملی از طریق همکاری و همراهی کشورهای عربی منطقه و به‌ویژه در قالب اوپک پلاس و همینطور انتقال شرکت های روسی برای دور شدن از تحریم کمک می کند. در ادامه مباحث بر اساس متغیرهای فرضیه اصلی مقاله به بحث در مورد مدعای خود می پردازیم.

حضور روسیه در نقش بازیگری ژئوپلیتیک در خاورمیانه

دهه ۲۰۱۰ را باید برای سیاست خاورمیانه‌ایروسیه عصر درگیری بر مبنای منطق ژئوپلیتیک دانست. سیاست خاورمیانه‌ایروسیه در سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۱ عموما یک وجه سیاسی و امنیتی مهم داشت که بر خلاف سال‌های دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۱ بود. در واقع، روسیه در زمان آغاز بهار عربی از ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰، به

خاطر تعاملات مثبت با دولت امریکا در چارچوب طرح « از سر گیری»[1] بر سر موضوعاتی مانند گسترش ناتو و استقرار سپر موشکی در دوره ریاست جمهوری دیمیتری مدویدف و باراک اوباما، چندان نگران تحولات منطقه نبود و حتی در سال ۲۰۱۱، به قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد برای ایجاد منطقه پرواز ممنوع در لیبی رای مثبت داد . اما با شروع بحران در س از مارس ۲۰۱۲ و جنگ داخلی در این کشور، شرائط دگرگون شد و با روی کار آمدن پوتین در سال ۲۰۱۲ تعاملات روسیه و غرب نیز به تدریج تغییر یافت. روسیه و ایران در این سال‌ها تلاش کردند تا حکومت سوریه را در بربر مخالفان داخلی و خارجی آن حفظ کنند و در عملیات نظامی مشترک از سپتامبر سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ حکومت بشار اسد نجات یافت و وضعیت در سوریه نسبتا تثبیت شد و هم روسیه و هم ایران موضوع سوریه را تا حد زیادی به فراموشی سپردند.

در این دوره سیاست خاورمیانه‌ای جدید در روسیه بر اساس پایه های چندگانه ای دنبال شد. نخستین پایه این سیاست، حفظ دولت سوریه و عدم مقابله با هیچ کشور دیگری در منطقه بود. دولت روسیه سیاست منطقه‌ای فراگیری را دنبال می کرد و تلاش می کرد تا روابط خود را با همه طرف های بحران حفظ کند. به‌عنوان بخشی از راهبرد منطقه‌ای در بحران سوریه، مسکو به توسعهٔ گفتگوها و همکاری با بازیگران مختلف درگیر در مناقشهٔ سوریه، ازجمله ترکیه، ایران، مصر، اردن، اسرائیل، عراق، عربستان سعودی، و قطر مبادرت کرد. (Golmohamadi & Arm, 2019: 383) لذا با وجود حمایت کشورهای ترکیه، قطر و عربستان، مسکو می‌کوشید تا روابط خود را با این دولت ها حفظ کرده و حتی با برخی از گروه های داخلی مخالف حکومت اسد نیز روابطی برقرار کرده بود. این موضوع عمدتا ناشی از یک سیاست مبتنی بر توازن منطقه‌ای قدرت در خاورمیانه از سوی روسیه بوده است. از نگاه کرملین، خاورمیانه نباید در سیطره هیچ قدرت منطقه‌ای خاصی باشد و بهترین وضعیت برای منطقه وجود یک تعادل چندجانبه خواهد بود که کشورهای ایران، ترکیه، عربستان و اسرائیل قدرت های اصلی آن باشند. (Nouri, 2019) لذا بر این اساس، سیاست خاورمیانه‌ای روسیه به شکل آشکاری، سویه های مبتنی بر ثبات و حفظ وضع موجود منطقه‌ای داشت.

از دیگر ارکان سیاست منطقه‌ایروسیه، حفظ پایگاه های دریایی طرطوس و هوایی حمیمیم در سواحل مدیترانه ای سوریه بود که تنها پایگاه های نظامی این کشور خارج از قلمرو شوروی هستند. همچنین باید به عواملی همچون مخالفت با مداخله آمریکا و تداوم و گسترش ترتیبات غربی در منطقه، مهار تروریسم در منطقه به خاطر حضور هزاران نفر از روسیه و آسیای مرکزی در داخل سوریه اشاره کنیم. روسیه ترجیح می داد که با این گروه‌های افراطی و تروریستی در داخل سوریه برخورد کند و نگران بازگشت آنها به اوراسیای مرکزی بود. یک نکته مهم در رابطه با گروه های تروریستی، اهمیت جغرافیایی گسترش داعش بود. از شهر موصل در شمال عراق که مرکز خلافت داعش بود تا شهر گروزنی مرکز جمهوری چچن در قفقاز شمالی حدود ۶۰۰ مایل فاصله بود. (Karami, 2017) لذا مسکو بارها اعلام کرده است که دلیل اصلی مداخله اش در سوریه، جلوگیری از بازگشت تروریست های حاضر در سوریه به روسیه و تبدیل این کشور به یک عراق جدید است (Golmohamadi & Arm, 2023: 388) و تمرکز بخش عمده‌ای از عملیات جنگنده‌های روسی

1. Reset

بر مراکز استقرار نیروهای آسیای مرکزی به همین خاطر بود.

برخی تحلیل گران مسائل سیاست خارجی روسیه به نقش و اهمیت بهبود چهره روسیه پس از تصرف کریمه در سال ۲۰۱۴ اشاره کرده اند. از این نگاه، اقدام نظامی برای تصرف شبه جزیره کریمه و نیز حمایت نظامی از جدایی طلبان در شرق اوکراین، تصویری اشغالگر و جنگ طلب از روسیه و دولتمردان آن در فضای جهانی ترسیم کرد و قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ برای مقابله با داعش امکانی مهم برای حضور نظامی در سوریه فراهم ساخت تا مسکو به ترمیم چهره خود به‌عنوان یک نیروی ضد تروریستی و ثبات بخش بپردازد و شرائط روانی و تبلیغاتی و روایت سازی غربی را تحت الشعاع عملیات سوریه قرار دهد و در عمل نیز این هدف کمابیش محقق شد و به تدریج وضعیت بحرانی اوکراین به فراموشی نسبی سپرده شد.

اگر چه مهم ترین میدان سیاست منطقه‌ای روسیه در خاورمیانه، جنگ داخلی سوریه بود، اما تمام سیاست منطقه‌ای روسیه را نباید در حضور نظامی و حمایت از دولت در سوریه خلاصه کرد. در این سال‌ها، مسکو برقراری و گسترش روابط اقتصادی با کشورهای خاورمیانه را در اولویت قرار داد و به‌ویژه به انتقال تسلیحات به کشورهای منطقه روی آورد. دخالت نظامی روسیه در جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۵، این کشور را بر آن داشت تا وضعیت خود را به‌عنوان یک بازیگر مهم در منطقه تأیید کند. مهمتر از همه، این وضعیت، فرصتی را برای روسیه فراهم کرد تا سخت افزار نظامی خود را در یک محیط درگیری مسلحانه آزمایش کند و همچنین تاکتیک ها و روش های خود را برای استفاده از سلاح های خود توسعه دهد.

از نظر تجارت تسلیحات نیز این مساله مطرح بود که نمایش فناوری‌ها و توانایی‌های نظامی روسیه در طول جنگ داخلی سوریه ممکن است مورد توجه خریداران بالقوه خارجی قرار گرفته باشد و امکان ورود روسیه به بازارهای جدید را فراهم کند. در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۱۸، روسیه دومین تامین کننده بزرگ تسلیحات به منطقه خاورمیانه بود. این کشور ۱۸ درصد از کل حجم واردات تسلیحات توسط کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را به خود اختصاص داده و پس از ایالات متحده (۴۴ درصد) دومین صادرکننده اصلی تسلیحات بود. (Kui-mova, 2019) بر اساس آمارهای موجود، حدود ۶۰ درصد بازار تسلیحاتی روسیه در خاورمیانه است و در این رابطه، کشورهای مصر، الجزایر، ایران و ترکیه از شرکای اصلی نظامی روسیه هستند. تنها در سال ۲۰۱۷، روسیه حدود ۲۳ میلیارد دلار اسلحه به این منطقه فروخته است و این رقم در سال ۲۰۲۰ به بیش از ۲۴ میلیارد دلار رسیده است. (SIPRI, 2020) نمودار زیر مبادلات تسلیحاتی روسیه را در منطقه نشان می دهد: (نمودار ۱)

با توجه به بررسی انجام شده در سیاست خاورمیانه‌ایروسیه در دهه ۲۰۱۰ می توان به این نتیجه رسید که مسکو در دوره مورد بحث یک راهبرد ترکیبی سیاسی و امنیتی را با محوریت عمدتا ژئوپلیتیک در خاورمیانه دنبال می کرد که به خاطر نوع تعامل با طرف های مختلف بحران اصلی در منطقه و دستیابی به موفقیت در حفظ حکومت سوریه، جایگاه این کشور را در معادلات جهانی افزایش داد و لذا به دنبال آن در بحران های مختلفی از شمال افریقا تا امریکای لاتین مداخله نمود و برای این امر نیز یک نیروی نظامی خاص به‌عنوان بخش خصوصی امنیتی با عنوان نیروهای واگنر سازماندهی کرد. اما با آغاز جنگ در اوکراین از سال ۲۰۲۲ این وضعیت دگرگون شد و به تدریج دوره جدیدی برای کرملین آغاز شد که هنوز برخی از وجوه اصلی آن چندان نمایان نشده اما در خاورمیانه می توان وضعیت این سیاست جدید را به روشنی ترسیم نمود.

نمودار(۱): روند صدور تسلیحات روسی به خاورمیانه

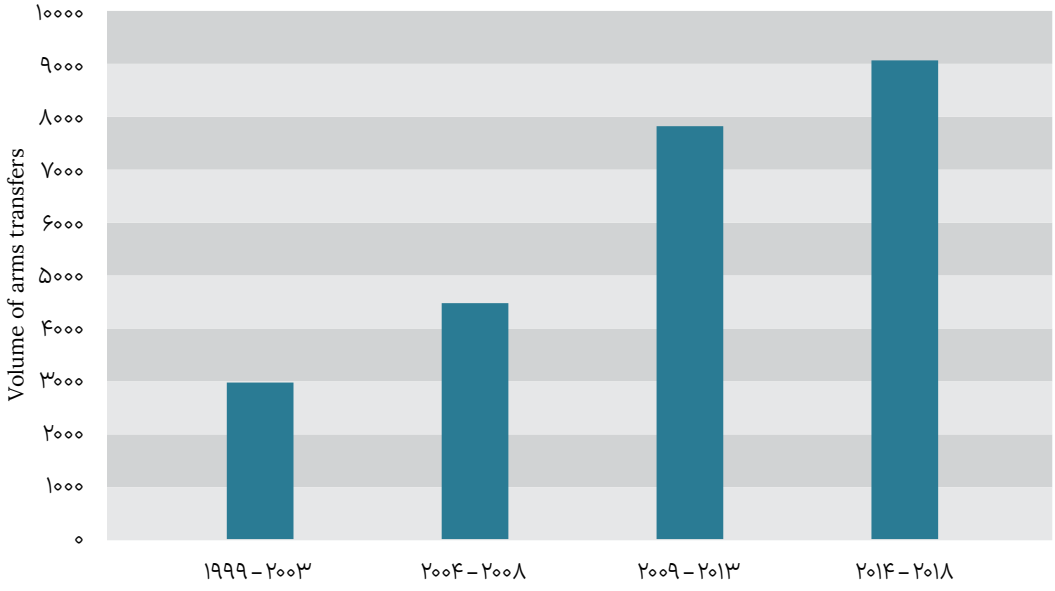

منبع: SIPRI Arms Transfers Database, 2019

چالش های جدید برای تداوم بازی ژئوپلیتیک

دولت روسیه در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲، سرمست از موفقیت های خود در خاورمیانه و به‌ویژه با ملاحظه مشکلات امریکا در عراق و وضعیت بحرانی خروج ارتش امریکا از افغانستان، خود را در جایگاهی برتر و تعیین کننده در برابر غرب می دید. از سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ شوروی موقعیتی ناپایدار در عرصه داخلی و بین‌المللی داشت و با فروپاشی آن امپراتوری، روسیه جدید در دهه ۱۹۹۰ تحت فشار و تحقیر از سوی رقبای غربی قرار گرفته بود. پوتین از سال ۲۰۰۰ تلاش کرد تا از موضعی مستقل و در تعامل با کشورهای غرب برخی مسائل و مشکلات ناشی از آن دوران را حل و فصل کند. از نگاه کرملین، نباید غربی ها اصلاحات گورباچف و عقب نشینی داوطلبانه شوروی از شرق اروپا و انحلال پیمان ورشو را به‌عنوان شکست رقیب می پنداشتند و به دنبال آن روز به روز از طریق نهادهای غربی و مداخلات نرم و سخت، عرصه را بر روسیه تنگ می کردند. این موضوع به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری مدویدف از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ از طریق تعاملات نزدیک تر و در چارچوب طرح «از سرگیری» دنبال شد. اما به دلایل مختلف این تعاملات به یک نتیجه مثبت نرسید و از سال ۲۰۱۲ با بازگشت پوتین به ریاست جمهوری، روابط روسیه و غرب باز هم تنش زا و در بحران اوکراین از اواخر سال ۲۰۱۳ تشدید شد. پس از تصرف کریمه و مداخله در شرق اوکراین، کشورهای غربی روسیه را تحریم کردند. طرح صلح مینسک نیز نتوانست به مشکلات و تنش ها پایان دهد و از این رو، زمینه برای جنگ فراهم شد. رویداد مهمی که در طی سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۱ روی داده بود تمرکز تدریجی روسیه از منطقه «خارج نزدیک» بر بر محیط هر چه نزدیک تر خود با نام «جهان روسی»[1] بود. در واقع، طرح

1. Russkii Mir (Russian World)

«اوراسیای بزرگتر»[1] در سال ۲۰۱۶ در این چارچوب تعریف شد که روسیه در منطقه خارج نزدیک به همکاری بیشتر با کشورهای پیرامونی اوراسیا چون چین، هند، ایران و ترکیه و حتی اتحادیه اروپا بپردازد.

یکی از منابع مهم برای درک سیاست خارجی روسیه اسناد رابهردی این کشور است. در روسیه حدود ۱۴۰ سند ملی نوشته می شود و یک مرکز مهم برای هماهنگی و تطابق این اسناد و نظارت بر روند تدوین آنها وجود دارد. در عالی ترین سطوح اسناد ملی این کشور سندهای راهبردی با نام راهبرد امنیت ملی، سیاست خارجی و دکترین نظامی مطرح هستند. در سال ۲۰۲۱ در سند جدید راهبرد امنیت ملی، بر حفظ روس زبانان در کشورهای دیگر و نیز پیوند با اوکراین در برابر نفوذ غرب و نهادهای آن تأکید شد . از سال ۲۰۲۱ ارتش روسیه شروع به تمرینات نظامی در پشت مرزهای اوکراین نمود و سیاست اعلامی فشار بر دولت اوکراین را با استقرار یکصد هزار نفر نظامی آغاز کرد. پوتین در تابستان ۲۰۲۱ در مقاله ای ادعاهای خود را نسبت به اوکراین مورد تأکید قرار داد و نوشت: « ما هرگز اجازه نخواهیم داد که سرزمین های تاریخی ما و مردمان نزدیک به ما که در آنجا زندگی می کنند علیه روسیه استفاده شود و به کسانی که دست به چنین تلاشی می زنند، می گویم که اینگونه کشور خود را ویران خواهند کرد. روسیه آماده گفت و گو در مورد پیچیده‌ترین مسائل است. اما برای ما مهم است درک کنیم که شریک ما از منافع ملی خود دفاع می کند و ابزاری در دست دیگران برای مبارزه با ما نیست. من مطمئن هستم که حاکمیت واقعی اوکراین تنها در مشارکت با روسیه امکان پذیر است و من یک چیز را می گویم که روسیه هرگز «ضد اوکراین» نبوده و نخواهد بود. اما اینکه اوکراین چگونه خواهد بود به شهروندانش بستگی دارد که تصمیم بگیرند» .(Putin, 2021) این مقاله طولانی با مروری تاریخی بر جدایی اوکراین از روسیه و تأکید بر پیوستگی آنها، بازتاب زیادی در روسیه، اوکراین و جهان داشت و به نوعی به‌عنوانرهنامه سیاسی و امنیتی روسیه برای آینده پنداشته شد.

در گام بعدی، پوتین نامه‌ای به مقامات ناتو و امریکا نوشت و در آن بر خواست هایی چون بی طرفی اوکراین، بازگشت ناتو به مرزهای قبل از ۱۹۹۷، بازتعریف ترتیبات امنیتی اروپایی و جهانی با مشارکت روسیه تأکید کرد. جن ساکی، سخنگوی کاخ سفید در واکنش به نامه روسیه گفت: «ما اصول کلیدی را که امنیت اروپا بر اساس آن بنا شده است، از جمله اینکه همه کشورها حق دارند درباره آینده و سیاست خارجی خود دور از مداخله خارجی تصمیم بگیرند، به خطر نخواهیم افکند.» دیپلمات‌های ناتو نیز به رویترز گفتند که روسیه نمی‌تواند در مورد گسترش بیشتر پیمان حق وتو داشته باشد و ناتو این حق را دارد تا درباره وضعیت نظامی خود تصمیم بگیرد. (Tétrault-Farber & Tom Balmforth, 2021) در چنین شرائطی بود که سرانجام در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ ارتش روسیه به سرزمین اوکراین حمله کرد و جنگی بزرگ در مرزهای روسیه و اروپا آغاز شد و با وجود پیروزی های نخستین، اما در یک جنگ فرسایشی و پر هزینه گرفتار شد. کشورهای غربی نیز به تحریم های گسترده روسیه پرداختند و این موضوع جهت گیری اقتصادی آینده روسیه را در قبال کشورهای جهان تغییر داد. تا سال ۲۰۲۲ روابط اقتصادی روسیه و غرب حدود ۴۰۰ میلیارد دلار بود و در طی سه سال این رقم به کمتر از ۱۰۰ میلیارد دلار کاهش یافته است.

---

1. Greater Eurasia

اما واکنش کشورهای منطقه خاورمیانه بسیار اهمیت داشت. شرکای سنتی آمریکا در خاورمیانه به ایالات متحده و دیگر دولت‌های غربی در ارائه کمک به اوکراین یا حتی اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه نپیوستند. به نظر می رسد دلایل متعددی برای این امر وجود داشته باشد و هر دولت خاورمیانه مجموعه ای از محاسبات و نگرانی های خود را در رابطه با جنگ روسیه و اوکراین دارد. سیاست خاورمیانه‌ای پوتین از ۲۰۱۲، حمایت هم زمان از طرف‌های مختلف بوده است، بنابراین به همه طرف‌ها انگیزه می‌دهد تا از ترس عواقب عدم همکاری احتمالی با این کشور همکاری کنند. اسرائیل، عربستان سعودی و امارات به‌ویژه نگران این هستند که پیوستن آنها به ایالات متحده در کمک به اوکراین ویا تحریم روسیه ممکن است به قرار گرفتن در کنار ایران علیه آنها منجر شود. بیشتر کشورهای منطقه نیز از بازگشت به «نظم جهانی تک قطبی» تحت سلطه آمریکا بیم دارند. (Katz, 2024) در حقیقت، بسیاری از کشورهای منطقه از نقش آفرینی قدرت‌های بزرگی چون چین و روسیه به‌عنوان یک فرصت جدید برای تعدیل فشارهای امریکا و نیز قدرت‌های منطقه‌ای بهره گرفته اند. در یک مورد مهم، عربستان و ایران با پادرمیانی چین به توافقی مهم برای کاهش تنش ها و آغاز روابط پس از یک دهه رسیدند.

طبعا روسیه نیز در مقابله با تحریم های اقتصادی غرب تلاش کرده است تا به گسترش روابط با کشورهای جنوب جهانی و به‌ویژه کشورهای شرقی بپردازد. عدم پیوستن اتحادیه عرب به تحریم های اقتصادی غرب علیه روسیه به‌عنوان یک موضوع مهم برای روسیه در سال‌های اخیر در آمده و روابط اقتصادی روسیه و کشورهای خاورمیانه بیش از گذشته افزایش یافته است. از این رو، روابط اقتصادی با کشورهای منطقه به تقویت اهمیت اقتصادی خاورمیانه منجر شده و تجارت روسیه با کشورهای خاورمیانه به حدود ۱۰۰ میلیارد دلار در سه سال اخیر رسیده است. این موضوع در کنار همسویی دو طرف در اپک پلاس نشان دهنده اهمیت منطقه به‌ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس برای روسیه است. از این رو، به تعبیر ایرماک: « کشورهای خاورمیانه و حتی متحدان برجسته ایالات متحده و اروپایی موضع بی طرفی استراتژیک را انتخاب کردند , ایران، ترکیه و کشورهای عربی از اعمال تحریم‌ها خودداری کردند». (Irmak, 2024) لذا شرائط در خاورمیانه در دوره فشارهای گسترده غرب برای روسیه مساعد بود و به‌عنوان یک فرصت مهم از این وضعیت جدید استقبال کرد.

اما این همه ماجرا نیست و باید به این واقعیت مهم هم اشاره کرد که ایران، مصر و امارات از ژانویه ۲۰۲۴ در حال حاضر اعضای بریکس شده اند و عربستان، بحرین، قطر، امارات، کویت و ترکیه شرکای گفتگوی سازمان همکاری شانگهای هستند. لذا بیش از ۸۰ درصد از صادرات نفت خام روسیه را در ژوئن ۲۰۲۴ نفتکش های یونانی تحت مالکیت امارات متحده عربی منتقل کرده اند. سیاست تعادلی ترکیه نیز از همان آغاز ماجرا تهاجم روسیه به اوکراین را محکوم کرد اما از اعمال تحریم‌ها خودداری کرد. آنکارا پهپادهای بیرق دار را به اوکراین فرستاد اما هم زمان نفت و گاز روسیه را ارزان‌تر خرید. اردوغان با پوتین به‌عنوان بخشی از قرارداد غلات مذاکره کرد، اما طبق ماده ۱۹ کنوانسیون مونترو، تنگه های ترکیه را به روی کشتی های جنگی روسیه بست. (Irmak, 2024) مسکو در سیاست‌های خود در منطقه خلیج‌فارس و جهان عرب، به دنبال رویکرد تجارت عادی و در تلاش برای به حداکثر رساندن فرصت‌های سرمایه‌گذاری، ترویج

تجارت، به حداقل رساندن تأثیر منفی تحریم‌های غرب و تثبیت قیمت‌های جهانی هیدروکربن خواهد بود. (Kortunov, 2024) بنابر این، در میان کشورهای منطقه انگیزه های متعددی برای حفظ و گسترش روابط با روسیه وجود دارد و همین موجب طیف متنوعی از روابط با روسیه شده است.

در چارچوب سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، بین سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۲۲، گردش مالی تجاری با امارات تقریباً شش برابر شده بود، اما از سال ۲۰۲۲ روندی صعودی یافت و حدود ۶۸ درصد افزایش یافت و به ۹ میلیارد دلار رسید و به دوازدهمین شریک تجاری مهم روسیه تبدیل و رتبه اول خاورمیانه را کسب کرد. نکته جالب آنجاست که اگرچه امارات متحده عربی یک تولیدکننده بزرگ نفت است، اما در سال ۲۰۲۲ حدود ۳٫۲ میلیون بشکه نفت روسیه را برای صادرات مجدد به کشورهای دیگر وارد کرد. (Avdaliani, 2023) این روند مسیری افزایشی یافته و مجموع روابط تجاری دو کشور در سال ۲۰۲۴ به ۱۰ میلیارد دلار رسیده است. در سال ۲۰۲۱ روابط اقتصادی روسیه و عربستان بیش از ۲٫۲ میلیارد دلار آمریکا بوده و تا سال ۲۰۲۳ افزایش یافته است. جمهوری‌های مسلمان روسیه قفقاز شمالی، تاتارستان و باشقیرستان به طور فعال با شرکت‌های سعودی همکاری می‌کنند، آنها را برای سرمایه‌گذاری‌های بالقوه دعوت می‌کنند و به دنبال فرصت‌های صادراتی در بخش‌های غذایی و فناوری پادشاهی هستند. عربستان سعودی همراه با امارات چشم به راه اجرای راهگذر حمل و نقل بین‌المللی شمال-جنوب هستند (Avdaliani, 2023)؛ موضوعی که در ایران نیز در اولویت قرار گرفته و حتی با حجمی اندک از سال ۲۰۲۲ عملیاتی شده است.

از این رو می بینیم که سیاست کشورهای منطقه خاورمیانه در قبال بحران اوکراین طیفی از فعالیت ها را نشان می دهد که در تاریخ سیاست بین الملل کم نظیر است. در این رابطه باید به میانجیگری عربستان در ابتکارات صلح در دو مرحله اشاره کرد که هنوز هم ادامه دارد. ترکیه نیز هم زمان با حضور در جبهه سیاسی مقابل روسیه اما به تحریم های اقتصادی غرب نپیوسته است و یک سیاست میانجی گرانه را برای آزادی اسرای جنگی و انتقال غلات از بنادر اوکراین دنبال کرده است. روسیه نیز کشورهای منطقه را به استقلال عمل بیشتر در یک نظام کثرت گرای بین‌المللی تشویق کرده است. اهمیت جهان اسلام برای روسیه موضوعی ست که از دهه ۲۰۱۰ بیشتر شده و روسیه حتی به عضویت ناظر سازمان همکاری اسلامی نیز درآمده است. یک مساله مهم نیز افزایش نقش کشورهای مسلمان در سیاست بین‌المللی جدید است. این موضوع درسند تدبیر سیاست خارجی سال ۲۰۲۳ ذیل عنوان «جهان اسلام» مطرح شده است که «کشورهای تمدن اسلامی که چشم‌انداز مثبتی به‌عنوان یک مرکز مستقل در یک جهان چندمرکزی دارند، شرکای قابل اعتمادی در تامین امنیت، ثبات و حل مشکلات اقتصادی در سطح جهانی و منطقه‌ای هستند و روسیه به دنبال تقویت همکاری همه جانبه، سودمند و متقابل با آنها است». این موضوع نشان می دهد که نظام بین‌المللی پس از سه دهه یکجانبه گرایی امریکا، به یک نظام چند قطبی تر و چندجانبه گراتر تبدیل شده است.

بر خلاف روابط با حوزه عربی، اما در این دوره روابط کرملین با اسراییل تیره شده است. این موضوع در جنگ اوکراین به تدریج آغاز و در بحران غزه تشدید شده است. روسیه در مقابل تلاش برای حفظ منافع اسرائیل در بحران سوریه که گاه مورد اعتراض ایران نیز بود، انتظار بیشتری از مقامات اسرائیل در مورد جنگ اوکراین

داشت. مسکو با محکوم کردن عملیات حماس، واکنش خشن اسرائیل را نیز محکوم نمود. سفیر اسرائیل در سازمان ملل متحد روسیه را به خاطر استفاده از حمله حماس «برای منحرف کردن توجه جهان از حمله به اوکراین» مورد انتقاد قرار داد و روسیه را «آخرین کشوری» خواند که می تواند به اسرائیل درباره اخلاقیات سخنرانی کند. (Hedlund, 2024) در حقیقت، در بحران غزه توجه روسیه عموما به افکار عمومی مسلمانان و جهان بیش از گذشته بوده است. احساسات ضد غربی و ضد آمریکایی که در پی جنگ غزه تشدید شده است، وجهه روسیه را در کشورهای عربی بیشتر تقویت و مسکو را به‌عنوان یک جایگزین نمادین برای واشنگتن قرار داده است. همه این موارد نشان دهنده کاهش اولویت بازی امنیتی فرامنطقه‌ای از زمان جنگ اوکراین است و روسیه در حقیقت توان ورود امنیتی به بحران های فراتر از قلمرو اوراسیایی را از دست داده است و تعطیلی تدریجی نیروهای نظامی واگنر نیز از همین موضوع سرچشمه می گیرد. لذا جنگ در اوکراین سرآغاز بازتعریف سیاست خاورمیانه‌ایکرملین بود. اما آنچه که این وضعیت را با تغییرات بیشتری روبرو کرد سقوط دولت بشار اسد در سوریه بود که در ادامه به آن می پردازیم.

چرخش راهبردی به بازی ژئواکونومیک

در ادامه مباحث پیشین دریافتیم که خاورمیانه امروز نسبت به دو سال پیش در وضعیتی یکسر دگرگون قرار گرفته و در سال‌های اخیر تحت تأثیر سه رویداد مهم قرار گرفته است. عملیات طوفان الاقصی و جنگ غزه، سقوط دولت اسد و بازگشت ترامپ به ریاست جمهوری امریکا از جمله عوامل مهم برای دگرگونی خاورمیانه بوده و برای همه بازیگران دولتی و غیر دولتی و در سطوح منطقه‌ای و جهانی پیامدهایی راهبردی داشته است. اما آنگونه که در این مقاله به دنبال بررسی آن هستیم، روسیه نیز متاثر از جنگ اوکراین و شرائط منطقه‌ای جدید درگیر چرخشی راهبردی از نقش ژئوپلیتیک به نقشی ژئواکونومیک شده که اگر چه از زمان جنگ اوکراین آغاز شده اما با سقوط رژیم بعث اسد به عینیت رسیده است.

بسیاری از تحلیل گران مسائل خاورمیانه در زمان آغاز بحران غزه بر این باوربودند که روسیه از تشدید تنش‌ها در خاورمیانه استقبال می کند؛ چرا که توجه امریکا، غرب و جهان را از اوکراین دور می کند. در فرازهای پیشین اشاره شد که سفیر اسرائیل در سازمان ملل متحد روسیه را به خاطر استفاده از حمله حماس برای منحرف کردن توجه جهان از حمله به اوکراین مورد انتقاد قرار داده است. (Hedlund, 2024) اما در عین حال، برخی تحلیل ها حکایت از آن دارد که روسیه از یک جنگ گسترده در منطقه نگران خواهد شد؛ چرا که این جنگ ممکن است شرائط را به گونه ای تغییر دهد که همه بقایای نفوذ روسیه را در منطقه بر باد دهد. با وجود همه اینها، سقوط دمشق در برابر احرارالشام آن چیزی نبود که مسکو آرزوی آن را داشته باشد. به هر حال، نیازی با تأکید نیست که این تحولات بر سیاست خاورمیانه‌ای روسیه بیش از جنگ اوکراین تأثیر داشته اند و در میان آنها نیز سقوط اسد برای روسیه امری بنیادین تر بوده وپیامدهای آن به دگرگونی راهبرد منطقه‌ای روسیه منجر شده است که در اینجا به برخی از ابعاد آن می پردازیم.

آنگونه که در فرازهای پیشین نیز اشاره شد، روسیه در جنگ غزه تلاش کرد تا سیاستی بینابین دنبال کند و با محکومیت اقدام حماس علیه اسرائیل، از اقدامات تل آویو در کشتار مردم غزه نیز ابراز انزجار نماید تا

این وضعیت جدید تأثیری منفی بر روابط منطقه‌ای این کشور با دولت های مسلمان منطقه نگذارد. مسکو در طول سال‌های گذشته نشان داده است که توانایی تعادلی پیچیده در روابط خود را دارد. مثلا در گذشته حفظ روابط با اسرائیل و در عین حال تعمیق همکاری با تهران و گروه های نیابتی آن - بازیگرانی که اساساً با منافع اسرائیل دشمن هستند - را نشان داده است. یا حمایت از حوثی‌های یمن که مستقیماً اسرائیل را با موشک‌ها و پهپادها هدف قرار داده‌اند و در عین حال خطوط کشتیرانی بین‌المللی را مختل کرده‌اند، نمونه‌ای از این تناقض است. (Svetlova, 2025) اما طبعا با روی کار آمدن ترامپ شرائط برای روسیه نیز تغییر می‌یابد. حمایت ایالات متحده از اسرائیلی ها حتی قوی تر از قبل شده و در قبال ایران نیز سخت‌تر می‌شود. ترامپ همچنین تلاش خواهد کرد تا جنگ افزارهای بیشتری را به کشورهای خلیج فارس بفروشد، مکانیسم تنظیم قیمت جهانی نفت اوپک پلاس را تضعیف کند و نسخه خاورمیانه‌ای پیمان ناتو را برای مقابله با چالش های امنیتی جمهوری اسلامی ایران و متحدانش پیش ببرد .(Kortunov, 2024) اگر چه، این لزوما به معنای حضور نظامی گسترده تر امریکا در منطقه نخواهد بود و ای بسا که امریکا حتی نیروهای موجود را از سوریه و عراق به آرامی خارج کند. اما نکته اصلی برای ما در اینجا عمدتا پیامدهای این سیاست ها برای مسکو است.

روابط روسیه و اسرائیل در دوره پس از سقوط اسد و روی کار آمدن ترامپ پیچیده تر می شود. حمایت بی‌قید و شرط امریکای دوره ترامپ ممکن است انگیزه های اسرائیل را برای حفظ روابط قوی با مسکو کاهش دهد. اگرچه بسیاری در اسرائیل خواستار ارزیابی دوباره روابط دوجانبه می‌شوند و مسکو را به حمایت صریح از حماس متهم می‌کنند، اما این احتمال وجود دارد که دو طرف تلاش کنند تا از وخامت بیشتر روابط خود جلوگیری کنند و آسیب‌های احتمالی دوجانبه را محدود کنند. (Kortunov, 2024) برخی تحلیل ها حاکی از آن است که اسرائیل نه تنها تعامل خود را با روسیه حفظ می کند، بلکه به طور بالقوه آن را تقویت می کند. گزارش‌هایی مبنی بر اینکه مقامات اسرائیلی با واشنگتن برای حفظ پایگاه‌های نظامی روسیه در سوریه، ظاهراً برای مقابله با نفوذ ترکیه لابی کرده اند، نشان می‌دهد که اسرائیل برای ادامه حضور منطقه‌ای روسیه ارزش قائل است. اعزام رومن گافمن، وزیر نظامی نتانیاهو، به مسکو برای گفت‌وگو درباره این موضوع، نشان‌دهنده جدیت اسرائیل در برخورد با این رابطه است. این موضع اسرائیل با تغییر موضع واشنگتن در قبال روسیه تحت رهبری ترامپ هماهنگ است. به نظر می رسد هر دو کشور در حال محاسبه این موضوع هستند که تعامل با مسکو می تواند مزایای استراتژیک، از جمله تلاش برای ایجاد شکاف بین روسیه و ایران به دنبال داشته باشد. از آنجا که عربستان سعودی، امارات متحده عربی و دیگر کشورهای عرب منطقه روابط چندجانبه ای را با مسکو در حوزه انرژی، دفاع و دیپلماسی دنبال می کنند، اسرائیل در صورت اتخاذ موضع تقابل جویانه تری نسبت به روسیه ممکن است در معرض خطر انزوای دیپلماتیک قرار گیرد. (Svetlova, 2025)

اما در مورد ایران شرائط متفاوت‌تر خواهد بود. در سال ۲۰۲۴ یک نویسنده روسی پیش بینی جالبی از این موضوع انجام داه بود. از نگاه او، شاید مساله مهم رویارویی گسترده ایران و اسرائیل است و یک جنگ تمام عیار بین ایران و اسرائیل بدون شک مورد استقبال روسیه قرار نخواهد گرفت. حملات به زیرساخت‌های

ایران می‌تواند مجموعه کاملی از سرمایه‌گذاری‌های مشترک روسیه و ایران را همانند پروژه‌های گازی، راهگذر حمل‌ونقل بین‌المللی شمال-جنوب و همکاری‌های اقتصادی را مختل کند. مسکو خوشحال نخواهد شد که ببیند اسرائیل و ایالات متحده یکی از معدود شرکای بین‌المللی قابل اعتماد خود را دچار مشکل کنند. اگر چه، روابط اقتصادی دو کشور به گونه ای نیست که قابل جبران نباشد و افزایش درآمدهای نفتی به خاطر بحران در منطقه ممکن است منافع زیادی برای روسیه داشته باشد. (Smagin, 2024)

اما این موضوع با توجه به توافق جامع راهبردی ایران و روسیه در ژانویهٔ ۲۰۲۵ شرائط را پیچیده تر می سازد. در این سند بر همکاری دو کشور در مقابله با مداخلات طرف های ثالث تأکید شده است در ماده سوم آمده است که: « در صورتی که هر یك از طرف‌های متعاهد در معرض تجاوز قرار گیرد، طرف متعاهد دیگر هیچ کمك نظامی یا کمک دیگر را به متجاوز، که به تداوم تجاوز کمك کند، ارائه نخواهد کرد و به حصول اطمینان از اینکه اختلافات بوجود آمده بر اساس منشور ملل متحد و همچنین سایر قواعد قابل اعمال حقوق بین‌الملل حل و فصل گردد، کمك خواهد نمود». این بندهای موافقتنامه تعهداتی را برای هر یک از دو دولت در شرائط تهدید از سوی یک کشور ثالث ایجاد می کند. اگر چه اشاره به «تهدید مشترک» در ماده چهارم و بند مربوط به همکاری های اطلاعاتی و امنیتی صرفا مواردی را در بر می گیرد که هر دو طرف اجماعی در مورد تهدید داشته باشند. در بند یکم ماده چهارم اشاره شده که به منظور تقویت امنیت ملی و مقابله با تهدیدات مشترک، نهادهای اطلاعاتی و امنیتی طرف‌های متعاهد به تبادل اطلاعات و تجربیات و ارتقای سطح همکاری‌های خود خواهند پرداخت. در بند چهارم ماده پنجم نیز همین موضوع وجود دارد و آمده است که «طرف‌های متعاهد در زمینه مقابله با تهدیدات نظامی و امنیتی مشترک دارای ماهیت دوجانبه و منطقه‌ای به رایزنی و همکاری خواهند پرداخت».

اینکه ایران و روسیه درکی متفاوت از اسراییل به‌عنوان تهدید دارند و لذا تهدید مشترک تلقی نمی‌شود طبیعتا امکان همکاری را منتفی می‌کند. در مورد نگاه تهران و مسکو به امریکا نیز همین مشکل هست وعامل روابط سیاسی در اینجا اهمیت دارد. در سند راهبرد امنیت ملی روسیه، ایالات متحده تهدید امنیتی روسیه پنداشته شده، اما شرائط سیاسی روابط دو کشور در پرتو نگاه ترامپ به جنگ اوکراین درک متفاوتی در روسیه ایجاد کرده است. از این رو، همکاری روسیه با ایران در جنگ اسراییل و امریکا علیه کشورمان در سال ۱۴۰۴، به طور روشنی مشمول این بندهای توافق راهبردی نمی شود. مورد عدم کمک به متجاوز اما تصریح دارد و طبیعتا تعهد مشخصی برای دو دولت ایجاد می کند. در عمل هم هیچ گزارشی دال بر نقض این بند وجود نداشته است. اما در مورد کمک به حل و فصل اختلافات، منظور اتخاذ دیپلماسی میانجی گرانه است که دولت روسیه در این رابطه نقش مبهمی را بازی کرد. ابتدا سخنگوی دولت روسیه از میانجی گری دولتش گفت اما پس از تماس پوتین با ترامپ و استنکاف او از موضوع، دولت روسیه نیز در عمل فعالیتی در این زمینه نداشت و تنها به برخی اظهارات جسته و گریخته و نیز بیان اینکه با دو طرف در حال رایزنی هستیم، بسنده نمود. دولت روسیه در اظهارات مقامات دیپلماتیک و بیانیه‌های مختلف هشدارهایی به اسراییل و امریکا در مورد استفاده از زور علیه ایران داد.

اگرچه با عملگرایی بنیادینی که در سیاست روسیه در دهه‌های اخیر مشاهده کرده‌ایم، به‌ویژه با چرخشی

که در سیاست منطقه‌ایآن مطرح شده است، بعید است که خود را در حد اقدام نظامی درگیر مسائل دیگر کشورها نماید. در اکتبر سال ۲۰۲۴، زمانی که ارتش جمهوری آذربایجان قره باغ را با اکثریت جمعیت ارمنی تصرف کرد، روسیه با وجود تعهداتش بر اساس توافق آتش بس ۲۰۲۰ نتوانست ممانعتی به عمل آورد. این نشان می دهد که روسیه در حال حاضر فاقد ظرفیت عمل به‌عنوان یک نیروی تثبیت کننده در حوزه پس از شوروی است، تا چه رسد به مناطقی دور تر چون خاورمیانه. (Grise, 2024) روسیه در جریان جنگ دوازده روزه اسراییل و امریکا با ایران بیانیه‌هایی صادر کرد که تجاوز را محکوم می کرد و بر حق دفاع ایران از خود تأکید می کرد. همچنین در جریان دو نشست شورای امنیت سازمان ملل متحد از مواضع ایران دفاع نمود؛ اگر چه در عمل حمایت خاصی صورت نگرفت. (Shouri, 2524)

بیانیه‌های وزارت خارجه روسیه در تاریخ‌های ۱۳ و ۱۷ ژوئن ۲۰۲۵، مواضع ثابت و اصولی این کشور در محکوم کردن حملات نظامی اسرائیل علیه ایران و تأکید بر ضرورت خودداری، رعایت قانون و حل‌وفصل دیپلماتیک را به‌نمایش گذاشته است. در تاریخ ۱۳ ژوئن، وزارت خارجه به‌صراحت اقدامات اسرائیل را «نقض آشکار منشور سازمان ملل و هنجارهای بین‌المللی» توصیف کرد. در بحران اخیر میان ایران و اسرائیل، موضع روسیه نه بر اساس حمایت بی‌قیدوشرط از تهران، بلکه با محاسبه دقیق منافع ملی این کشور تعیین شده است. مسکو در حالی که از یک سو از حقوق ایران در چارچوب حقوق بین‌الملل دفاع می‌کند، از سوی دیگر روابط خود با تل‌آویو و قدرت‌های غربی را نیز حفظ کرده است. این رویکرد انعطاف‌پذیر نشان می‌دهد که کرملین بیشتر به دنبال نقش‌آفرینی به‌عنوان یک بازیگر تأثیرگذار در معادلات منطقه است تا یک متحد تمام‌عیار. (Khavarinejad, 2024)

طبعا بی‌ثباتی منطقه‌ای گسترده‌تر، ممکن است قیمت‌های جهانی نفت را بالا ببرد، اما این بی‌ثباتی پیامدهای سیاسی و اقتصادی غیرقابل پیش‌بینی نیز خواهد داشت و به احتمال زیاد، برای منافع بلندمدت روسیه مضر است. از سوی دیگر، پوتین نمی‌خواهد زیاد درگیر مناقشات اعراب و ایران شود، زیرا چنین دخالتی به ناچار آزادی عمل مسکو در منطقه را محدود می‌کند. در سال گذشته صدور یک بیانیه مشترک از سوی روسیه و کشورهای حاشیه خلیج فارس نگرانی هایی را در ایران به دنبال داشت. در این بیانیه آمده است: «وزیران خارجه از تمامی تلاش‌های مسالمت‌آمیز، از جمله ابتکارات امارات متحده عربی و کوشش‌های این کشور در دستیابی به راه‌حلی صلح‌آمیز در مورد موضوع جزایر سه‌گانه تنب‌بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی از طریق مذاکرات دوجانبه با دیوان بین‌المللی دادگستری تأکید می‌کنند.» به نظر می‌رسد که تایید روسیه در این بیانیه بیشتر به خاطر نیاز به روابط اقتصادی با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است.

اما در مورد سقوط آخرین متحد بازمانده از دوران شوروی که در دوره پساشوروی نیز به بازسازی روابط با مسکو پرداخته بود، ابعاد تأثیر گذاری آن بر سیاست خاورمیانه‌ای بسیار بیش از جنگ اوکراین و یا بحران غزه بوده است و هم زمانی آن نیز با روی کار آمدن ترامپ بر شدت و تأثیر گذاری آن تأثیر بیشتری گذاشته است. حتی برخلاف ادعای ولادیمیر پوتین مبنی بر اینکه سقوط دمشق «شکست برای روسیه» نبود، چون به اهداف ضد تروریستی خود در سوریه دست یافته است، فروپاشی رژیم اسد قطعا ضربه ای جدی به

وضعیت نظامی و سیاسی این کشور نه تنها در خاورمیانه بلکه بسیار فراتر از آن است. قابل درک است که کرملین، با عادت خود به انکار هرگونه رویداد منفی، تلاش می‌کند تا بلاتکلیفی فعلی پیرامون پایگاه هوایی حمیمیم در لاذقیه و پایگاه دریایی در طرطوس را کاهش دهد و وانمود می‌کند که در بحبوحه درخواست‌های متعدد برای ماندن، همچنان در حال بررسی این است که با پایگاه‌های نظامی خود در سوریه چه کند. به هر حال، روسیه خود را در موقعیتی می‌بیند که دیگر نمی‌تواند از سوریه به‌عنوان ابزار چانه‌زنی در مذاکرات آتی با ترامپ استفاده کند و توانایی‌های اندک اقتصادی و نظامی این کشور نیز دور شدن از روندهای اصلی را در عرصه خاورمیانه تقویت می‌کند. (Nikiforov, 2025) از این رو، روسیه پس از سقوط سوریه در شرق مدیترانه با چالش هایی اساسی روبرو شده که در نخستین آثار آن، ترکیه را در محیط منطقه‌ای مشترک و متعارض در موقعیت فرادست تری قرار داده است و ممکن است این اثر گذاری به محیط منطقه‌ای نزدیکتر روسیه در قفقاز و آسیای مرکزی نیز کشانده شود. اگرچه، این موضوع ممکن است برای ایران نیز مشکلاتی جدید در حوزه همسایگی اش در قفقاز ایجاد کند.

روابط ایران و روسیه نیز از این دگرگونی جدید در راهبرد روسیه متاثر خواهد شد و با وجود توافق همکاری جامع راهبردی در ژانویه ۲۰۲۵، اما ممکن است که ایران در تنهایی راهبردی منطقه‌ای بیشتری قرار گیرد. نباید فراموش کرد که یک واقعیت مهم در این رابطه آن است که پس از جنگ اوکراین به خاطر تغییر اولویت‌های امنیتی، دولت روسیه در سه سال گذشته تقریبا تحرک خاصی در سوریه نداشت و ایران نیز بیش از گذشته در برابر حملات اسرائیل تنها مانده بود. در گذشته روسیه تلاش می کرد که از تشدید ضربات اسرائیل به مراکز ایرانی در سوریه جلوگیری نماید. حتی در آستانه تحرکات جدید احرارالشام نیز مسکو حاضر نشد به درخواست ایران برای انتقال نیرو به سوریه پاسخ دهد. در حقیقت، کرملین بیشتر مراقب است که شرائط جدید تهدیداتی جدید برای امنیت و منافع آن ایجاد نکند و خود را از تیر رس اقدامات تروریستی احتمالی که قبلا بارها تجربه کرده دور نگه دارد (Ferris, 2025) و لذا توجهی به شرکای خود در منطقه نخواهد داشت. پیش از این نیز در مورد ارمنستان شاهد چنین فراموشی ای بوده ایم. این راهبرد انفعالی نشان دهنده دگرگونی اوضاع روسیه در پرتو جنگ سه ساله در اوکراین است که چشم اندازی امیدوار کننده برای آن مگر از طریق سیاست‌های جدید ترامپ قابل تصور نیست و اگر به چنین هدفی هم برسد طبعا ناگزیر به پذیرش الزامات برخاسته از همکاری با امریکای دوره ترامپ خواهد شد.

نباید از این واقعیت در سیاست بین‌المللی مغفول ماند که دولت ها بدون یک بنیان اقتصادی و فناوری گسترده و پایدار، امکان بازیگری مؤثر و ژرف در مسائل راهبردی روابط بین الملل وجود نخواهد داشت. اگر چه، سیاست های روسیه از ۲۰۱۲ واقعیت‌های ژئوپلیتیک را به گونه مهمی در منطقه شکل داده بود، اما اینک به نظر می رسد که حضور سیاسی و اقتصادی این کشور در مقایسه با ایالات متحده در حاشیه باقی مانده است. علاوه بر این، روسیه متحمل شکست های قابل توجهی در منطقه شده است، زیرا همکاران آن در منطقه تحت فشار بیشتری قرار گرفته و امکان اثر گذاری آن بر تحولات منطقه محدود شده است. سایر دولت ها نیز بیشتر با روسیه همکاری اقتصادی دارند و این موضوع نمی تواند امور راهبردی منطقه را متاثر سازد. در حقیقت، سقوط اسد در دسامبر ۲۰۲۴ ضربه بزرگی به مسکو بود که آخرین آجرهای بنای

راهبرد ژئوپلیتیک روسیه را در منطقه دچار فروریزی کرد و پس از آن امکان های محدودی برای نقش آفرینی راهبردی کرملین وجود دارد و شرائط منطقه‌ای نیز در شرف دگرگونی هایی جدی است و چرخش راهبردی در سیاست منطقه‌ای این کشور به یک نقش آفرینی ژئواکونومیک به یک واقعیت روشن تبدیل شده است.

نتیجه گیری

این مقاله با هدف درک روشن تری از تحول راهبرد منطقه‌ای روسیه در خاورمیانه از یک نقش ژئوپلیتیک به یک نقش ژئواکونومیک به بررسی روند این موضوع و عوامل مؤثر بر آن و نیز برخی پیامدهای قابل درک تا امروز ارائه شد. آنگونه که در فرازهای نخستین متن گفته شد، سیاست خاورمیانه‌ای روسیه از زمان آغاز بحران در سوریه به طور جدی تر و منسجم تر شکل گرفت و اوج آن را باید در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۲ دانست که همانند یک سیستم جامع و چند بعدی در عرصه سیاسی، امنیتی و اقتصادی و در عین حال با محوریت نقش ژئوپلیتیک و متکی بر موازنه منطقه ای، تعامل همه جانبه، ثبات سیاسی و امنیتی و حفظ وضع موجود ادامه داشت و روسیه را به بازیگر پیروز در تحولات منطقه‌ای تبدیل کرده بود. اما با وجود این تحرکات جدی، سیاست کرملین عموماً تاکتیکی، واکنشی و فاقد ژرفای راهبردی بوده است. این وضعیت نیز عمدتا در پرتو سیاست « چرخش به شرق» دوره اوباما و بازیگری کشورهای منطقه فراهم شده بود. اما در حقیقت، مسائل استراتژیک روسیه در طول چهار دهه پس از فروپاشی شوروی، همچنان عمدتا داخلی، اوراسیایی و مرتبط با تهدید و تعامل با غرب بوده و بازیگری در خاورمیانه و سایر مناطق همچنان در حاشیه مساله اصلی و راهبردی روسیه باقی مانده است.

جنگ اوکراین از سال ۲۰۲۲، هزینه های گزاف انسانی و مادی آن، تحریم های اقتصادی غرب و کاهش چشمگیر روابط اقتصادی با غرب و متحدان آن به یک تغییر جهت در سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی روسیه به سوی شرق و جنوب جهانی منجر شده و بالطبع با تغییر جدی تر در اولویت‌های روسیه، خاورمیانه نیز بیش از گذشته از مدار سیاست‌های امنیتی روسیه دور کرده و در سه سال گذشته وجه اقتصادی این سیاست پر رنگ تر از همیشه شده و نقش ژئواکونومیک آن غالب شده است. افزایش ارزش تعاملات اقتصادی با کشورهای منطقه و دو برابر شدن این روابط اقتصادی به روشنی نشان دهنده تغییر اساسی در این تعاملات است. این موضوع با سقوط دولت اسد در سوریه تشدید شده و به یک چرخش بنیادین در سیاست منطقه‌ای مسکو انجامیده و امکان های محدود بازیگری نظامی و امنیتی احتمالی را برای سال‌ها از مدار دور ساخته و لذا کرملین منطق ترین راهبرد را در تقویت و تداوم روابط اقتصادی برای حفظ کشور از آسیب های تحریمی در زمان گسترش فشارهای اقتصادی می بیند و منطق بازیگری ژئوپلیتیک اهمیت خود را وانهاده و نقش آفرینی به‌عنوان بازیگری ژئواکونومیک را برای روسیه پر رنگ ساخته است؛ به طوری که حتی در جنگ دوازده روزه اسراییل و ایران نیز از این فضا خارج نشد.

با روی کار آمدن ترامپ، احتمال توافق روسیه با آمریکا و به نتیجه رسیدن مذاکرات صلح در اوکراین وجود دارد و به نظر می رسد اگر روسیه بتواند از جنگ اوکراین خارج شود بعید است شرائط اقتصادی و آسیب‌های فنی ناشی از یک دهه تحریم گسترده را به این زودی ها پشت سر بگذارد و تا مدت ها درگیر مسائل حساس

بین‌المللی خارج محیط بلافصل اوراسیایی شود. از این رو، به نظر نمی رسد روسیه حداقل تا ده سال درگیر بازی های امنیتی خاورمیانه شود و روابط اقتصادی روسیه با کشورهای منطقه بیش از هر زمان دیگری ادامه خواهد داشت. چنانچه روابط ایران و غرب بر سر موضوع هسته ای وخیم شود و جنگی احتمالی نیز با اسرائیل یا امریکا دربگیرد، بعید است که روسیه نقشی جز صدور بیانیه و محکوم کردن طرف مهاجم و دعوت به راه های دیپلماتیک بازی کند. این موضوعات نه در اولویت روسیه قرار دارند و نه مسکو توانی برای ورود به چنین بازی های پر هزینه ای خواهد داشت و از این رو، در زمانه تشدید اوضاع امنیتی در خاورمیانه، به نظر می رسد که روسیه به یک حلقه مفقوده در این بازی بزرگ تبدیل شده و چه در شرائط صلح در اوکراین و حتی در شرائط تداوم جنگ نیز چنین راهبردی از دستور کار کرملین خارج شده است.

Reference

1. Avdaliani, Emil (2023), Saudi Arabia and Russia: The 2023 –24 Trade and Investment Dynamics, August 29, Middle East Briefing, https://www.middleeastbriefing.com/news/saudi-arabia-and-russia-the-2023-24-trade-and-investment-dynamics.
2. Avdaliani, Emil (2023), UAE – Russia: 2023-24 Trade and Investment Dynamics, Middle East Briefing, August 28, https://www.middleeastbriefing.com/news/uae-russia-2023-24-trade-and-investment-dynamics.
3. Cochran, Molly (2012), Pragmatism and the Social Sciences: A Century of Influences and Interactions, European Journal of Pragmatism and American Philosophy, vol. 2, No. 4, https://doi.org/10.4000/ejpap.777.
4. Foreign Ministry statement in connection with Israel's strikes on Iran (13 June 2025), The Ministry of Foreign Affairs of the Russian Federation, https://www.mid.ru/en/foreign_policy/news/2025920.
5. Ferris, Emily (2025), Beyond Ukraine: Russia's Foreign Policy Challenges in 2025, RUSI, 4 February, https://www.rusi.org/explore-our-research/publications/commentary/beyond-ukraine-russias-foreign-policy-challenges-2025.
6. Golmohammadi, Vali & Armina Arm (2014), Regionalization of Great Power Intervention and Russian Middle Eastern Policy, Iranian Journal of International Politics, Volume 22, Issue 2. (In Persian)
7. Grise, Michelle (2024), Why Russia Doesn't Want War Between Israel and Iran, Apr 12, RAND, https://www.rand.org/pubs/commentary/2024/04/why-russia-doesnt-want-war-between-israel-and-iran.html.
8. Haji Yousefi, Amir Mohammad & Abbas Zolfaghari (2017), Strategic Culture and Russian Middle Eastern Foreign Policy, Foreign Relations Quarterly, Volume 9, Issue 2, Serial Number 34. (In Persian)
9. Hedlund, Stefan (2024), How Russia is losing out in the Middle East, GIS Report Online, December 11, https://www.gisreportsonline.com/r/russia-israel-syria-iran-military.
10. Irmak, Haluk (2024), Oil Trade and Evolving Russia-Middle East Ties during the War in Ukraine, MANARA Magazine, https://manaramagazine.org/2024/07/oil-trade-and-evolving-russia-middle-east-ties-during-the-war-in-ukraine.
11. Karami, Jahangir (2017), America and Russia; Is a Grand Agreement Possible? Iranian Diplomacy, (http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/1968010). (In Persian)
12. Karami, Jahangir (1404), Russia and the Israeli and American War with Iran: A Look at the Comprehensive Strategic Partnership Treaty between Iran and Russia, Institute for Iran and Eurasian Studies, July 24, https://www.iras.ir/12530. (In Persian)
13. Katz, Mark (2024), Middle Eastern Responses to the Russian Invasion of Ukraine, Slav-

ic Review, May 09, https://aseees.org/letter/middle-eastern-responses-to-the-russian-invasion-of-ukraine, (Accessed in February 10, 2025).

14. Kausch, Kristina, George Noll, Kadri Tastan & Özgür Ünlühisarcıklı (2025), A Middle East in Flux: Four Transatlantic Risks, https://www.gmfus.org/sites/default/files/2025 /pdf.
15. Khavarinejad, Saeed (1404), Analysis of Russia's Positions Regarding the Israel-Iran War, Institute for Iran and Eurasian Studies, July 28, https://www.iras.ir/ 12566. (In Persian)
16. Kolayi, Elaheh & Hamidreza Azizi (2019), Backgrounds, Factors and Consequences of the Transformation in Russian Middle Eastern Policy, Tehran, Tehran University Press. (In Persian)
17. Kortunov, Andrei (2024), Middle East in the New Trump Era: Russia's Foreign Policy Dilemmas, RIAC, November 19, https://russiancouncil.ru/en/analytics-and-comments/analytics/middle-east-in-the-new-trump-era-russia-s-foreign-policy-dilemmas.
18. Kuimova, Alexandra (2019), Russia's Arms Exports to the MENA Region: Trends and Drivers, IEMed, European Institute of Mediterranean, https://www.iemed.org/publication/russias-arms-exports-to-the-mena-region-trends-and-drivers.
19. Kortunov, Andrey (2025), Russia in the Mediterranean after Assad's fall, Middle East Council on Global Affairs, https://mecouncil.org/publication_chapters/russia-in-the-mediterranean-after-assads-fall.
20. Magi, Beryan (1993), Great Philosophers; Introduction to Western Philosophy, translated by Ezzatollah Foladvand, Tehran, Kharazmi Publications. (In Persian)
21. Moscow supports the Gulf Cooperation Council's position on the three islands (2023), Euro News, https://parsi.euronews.com/2023/07/12/iran-reacts-to-moscow-gcc-statement-over-uae-claims-on-persian-gulf-islands.
22. Moshirzadeh, Homeira (2018), Theoretical Foundations of Foreign Policy Explanation and Analysis, Tehran, Samt Publications (In Persia)..
23. National Security Strategy of the Russian Federation, http://static.kremlin.ru/media/events/files/ru/QZw6hSk5z9gWq0plD1ZzmR5cER0g5tZC.pdf.
24. Nikiforov, Platon (2025), The Trap of Complacency: Russia and the Middle East in 2025, Riddle, 15 January, https://ridl.io/the-trap-of-complacency-russia-and-the-middle-east-in-2025.
25. Nouri, Alireza (2019), Two-Level Balance and Stability in Russia's Middle East Policy; Implications for Iran's Security and Interests, Strategic Studies Quarterly, Volume 22, Issue 1 (In Persian)
26. Putin, Vladimir (2021), On the Historical Unity of Russians and Ukrainians, http://

en.kremlin.ru/events/president/news/66181.

27. Ralston, Shane (2011), Pragmatism in International Relations: Theory and Research, EIDOS, No. 14, https://www.researchgate.net/publication/262631443_Pragmatism_in_International_Relations_Theory_and_Research.
28. Reiters, George (1995), Sociological Theory in the Contemporary Era, translated by Mohsen Salasi, Tehran, Scientific Publications (In Persian).
29. Riboua, Zineb (2025), Moscow's Southward March: Russia's Geopolitical Maneuvers in the Middle East and Africa, Jan 23, Hudson Institute, https://www.moscows-southward-march-russias-geopolitical-maneuvers-middle-east-africa-zineb-riboua.
30. Smagin, Nikita (2024), Iran Shouldn't Expect Russia to Come Riding to Its Rescue, Carnegie Politika, October 14, https://carnegieendowment.org/russia-eurasia/politika/2024/10/iran-russia-military-aid?lang=en.
31. Shouri, Mahmoud (1404), Russia's inaction towards Iran will be detrimental to Moscow-Tehran relations, Institute for Iran and Eurasian Studies, July 25, https://www.iras.ir/12534 (In Persian).
32. Svetlova, Ksenia (2025), srael's complicated but strategic relationship with Russia could strengthen with Trump in the White House, Chatham House, 21 March, https://www.chathamhouse.org/2025/03/israels-complicated-strategic-relationship-russia-could-strengthen-trump-white-house.
33. Tétrault-Farber, Gabrielle & Tom Balmforth (2021), Russia demands NATO roll back from East Europe and stay out of Ukraine, Reuters, December 17, https://www.reuters.com/world/russia-unveils-security-guarantees-says-western-response-not-encouraging-2021-12-17.
34. The Concept of the Foreign Policy of the Russian Federation, No. 229, March 31, 2023, https://mid.ru/en/foreign_policy/fundamental_documents/1860586.
35. The full text of the Iran-Russia Comprehensive Strategic Agreement is available on the website of the Presidency of the Islamic Republic of Iran, https://president.ir/fa/15. (In Persian)
36. Yazdanfam, Mahmoud (2008), Introduction to Foreign Policy Analysis, Strategic Studies Quarterly, Volume 11, Issue 40. (In Persian)

COPYRIGHTS
©2025 The auther(s). This is an open acces article distributcd under the terms of the Crcative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, asLong as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Ferdowsi University of Mashha

The Iranian Research Letter of International Politics

Vol14., Issue1, Serial No.27, spring and summer 2026

Published by
Ferdowsi University of Mashhad and the Iranian International Studies Association

Editor-in-Chief
Morteza Manshadi

Executive Director
Vajiheh Moafian

Printed by
Ferdowsi University Press

ISSN
2322-3472

Editorial Board

Hamid Ahmadi (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); SeyyedHossein Athari (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad; Hosein Daheshyar (Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); SeyyedAsghar KeivanHosseini (Professor Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); Masoud Mousavi Shafaee (Associate Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University); Ahmad Naghibzadeh (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); SeyyedHossein Seifzadeh (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); Reza Simbar (Professor, Department of Political Science, Guilan University); Vahid Sinaei (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); Seyyed MohammadAli Taghavi (Associate Professor, Department of Political Science, Allameh Tabatabai University); Enayatollah Yazdani (Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan)

International Editorial Board

Ali Esmaili; Hadith Asmani Kenari; Hossein Asqari Thani; Nouzhan E'tezadossaltane; Sara Akbari; Marzie Sadat Alvand; Mostafa Entezari Heravi; Najmiye PourEsmaili; Reza Simbar; Neda Shahnouri; Abolghasem Shahryari; Mohammad Raadmard; Arash RaisiNezhad; Ghaffar Zarei; Seyyed Hadi Zarghani; Mahdi Zibaii; Seyyed Ahmad FatemiNeZhad; Zeynab Farhadi; Faeze Ghassemi; Mohammad Mohammadian; Seyyed Mohsen MoussaviZade Jazayeri; Mohsen Nasr Esfahani; Amin Navakhti Moghaddam; Seyyed Amir Niyakouii

Address: Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
Post Code: 9177948951
P.O. Box: 1357
Tel: +98-51-38806365
Fax: +98-51-38811243
E-mail: jipr@um.ac.ir
Website: http://irlip.um.ac.ir

Iranian International Studies Association website: http://www.iisa.ir
Iranian International Studies Association e-mail: iranianiisa@gmail.com

Ferdowsi University of Mashha

Iranian research letter of international politics

Vol14., Issue1, Serial No.27, spring and summer 2026

Biden Administration's Diplomacy on the Islamic Republic of Iran's Nuclear Issue 6
Hamid dorj

The impact of economic adjustment programs on the foreign policy of the Zionist regime (1970–2010) 33
Ashkan Golafshan . Alireza Koohkan

The model of measuring the state of International Order and the hegemonic position of USA 56
Alireza Khosravi

The political effect of the construction of the Zangzor Corridor on the geopolitical weight of the Iran 80
Kamel Monir . Mostafa Ghaderi Hajat . Iraj Amirpour Ghojeh Bigloo

China's security capacity against the military–industrial complexes of the United States of America (2000 to 2022) 103
Seyyedeh Haleh Mehdizadeh . Reza Simbar

Unilateral Sanctions, Crimes Against Humanity and World Peace (Case Study of US Sanctions Against Iran) 125
Mehdi Hatami . Kourosh Ghanbari . Farid Azadbakht

The West and the Construction of National Interests in Iran's Foreign Policy 142
Shahrooz Shariati . Ramin Alborzi . Mohsen Alavipour

Psychological Functions of the Terrorist Group ISIS in the Light of Multimodal Critical Discourse Analysis 167
Fariba Tarjoman

The Effects of Cultural Multilateralism on Economic Exchange Development: A Case Study of Iran–Turkey Relations 187
Seyed Hassn Mirfakhraei . Mohammad Younes Bahadori

Analyzing the arab league's approach to the syrian crisis and its regional implications (2020–2024) 219
Hassan Salehifar . Ali Esmaili

Media and the Promotion of Soft Power in the International System: A Comparative Approach to the Experience of China and India 243
Fariborz Arghavani Pirsalami . Mohammadhasan Gholami Kababi

Flexibility, strategic requirement of foreign policy in the complex international system 276
Mohammadreza. Faraji

Creeping Apartheid; A Trend Analysis of Israel's Discriminatory Policies and the Changing Demographic Context of Palestine (1996–2023) 303
Seyyed Hossein Athari . Abolghasem Shahriari . Seyed Hashem Moniri

Ideology and Geoculture of Salafism: An Existential Threat to Iran; Theoretical and Field Coordinates, Threats, and Solutions 331
Mohsen Abbaszadeh Marzbali . Arash Reisinezhad

The Evolution of Russia's Middle East P After the Ukraine War: From Damascus to Dubai 359
Jahangir Karami

The Iranian Research Letter of International Politics

Vol14., Issue1, Serial No.27, spring and summer 2026